

کتاب فضائل خلفاء رضوان الله عليهم اجمعين

سید  
محمد

آب صوفی

۲۲۶۲

آب صوفی

۲۲۶۲





ك ك ك ك

لجودك في هذا

للكبير

عذوق في سعة الجليل ساطعاً عظم والحق العظيم  
والبحر من دم الطين السمر الساطع من الساطع  
العار من محموداً ومحمداً من الساطع والساطع  
ومدكر احوال الله تعالى بوايه ووديع  
العمر احمد سح راجع المصنف  
احمر من الساطع





بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين  
الحمد لله ذي القوة والحكم والجمال والكرم والفضل في المقام  
والفضل في الفعال الكبير المتعال المحمود على كل حال المشكور على الكرم والافضل في الشدة  
على كل امر ذي بال لا يؤمن به الا موء من سعيد ولا ينكر الا كل كفار عنيد لا  
يختار مؤمنا الا للرحمة والابتنهاج ولا يهمل ملحد الا للاحتجاج ولا ينظر مفسد الا  
للاستراح فسبحان من اعز قوما بالاسلام والسنة واذل قوما بالكفر والبدعة ليهلك  
من هلك عن بينة ويحيى من حي عن بينة واذل الكافرون وخاب الخاسرون وضل المشركون و  
هلك الملحدون فباي حديث بعده يؤمنون واشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك  
له شهادة من لا يرتاب في التوحيد واشهد ان محمدا عبده المفضل على كافة المرسل وجمع  
العميد والمخصوص بتبليغ جوامع الوعد والوعيد واعيد الموحد المريد وموعد الممد  
المريد صلى الله عليه وعلى صاحبه ابى بكر الصديق الامام المجيد والهمام النجيد وعلي  
عمر الفاروق الذي كان ذا قول سيد ووصول شديد وعلي عثمان ذي النورين الواصل  
للمصولة والهاجري في الله مضاجعة الغيد ومضاجعة العيش الرخيد وعلي علي بن  
ابي طالب باذل النيل العتيق وقلل القتل العنيد وعلي جميع صحابة صلوة موصلة  
بالنماء والمزيد قال الشيخ الفقير المحتاج الي رحمة الله تعالى عمر بن عيسى  
بن ابي عبد الله الخطيب ادهلني ختم الله له ولجميع المسلمين بالخيرد عاني قول  
النبي صلى الله عليه وسلم المرء مع من احب الي تاليف حديث في فضائل الصحا  
بة رضي الله عنهم وقصة نسبهم وحبهم ومناقبهم وورعهم وحياتهم



وفاتهم ناجيا يتروى فيما الارزاد من محبتهم والحصول يوم القيامة في رز  
نعم كما قال اخبرني الشيخ القاضي الامام نظام الدين جمال الاسلام ابو المظفر منصور  
ابن هبة الله العراقي رضي الله عنه بمدينة ارميه في ذي القعدة سنة ثلاث  
واربعين وخمماية قال اخبرنا الشيخ الامام شيخ الائمة عمر بن محمد بن محمد الشا  
شي قال اخبرنا ابو الفضل محمد بن محمد بن احمد التميمي قال اخبرنا الحاكم ابو القاسم  
الحسين بن الحسين الكرميني قال اخبرنا شيخني ابي طاهر الحسن بن الحسين قال  
اخبرنا ابو بكر محمد بن احمد بن حبيب البخاري قال حدثنا محمد بن احمد  
بن يزيد قال حدثنا ابو بكر بن علاء بغداد قال سمعت ابا عبد الله محمد  
ابن محمد بن حنبل يسال ابا نصر هاشم بن القاسم عن هذا الحديث فسمعت هاشم بن القاسم  
يقول حدثنا عبد العزيز بن النعمان القريشي قال حدثنا زيد بن حباب  
عن عطاء عن ابي هريرة رضي الله عنهم قال قال رسول الله صلى الله  
عليه وسلم لا يجتمع حب هؤلاء الاربعة الا في قلب مومن ابو بكر وعمر وعثمان  
وعلي رضي الله عنهم اجمعين **اما بعد** يا ولدي چون مي بدين اهل  
زمانه ما را كه پيشترين ايشان از تعليم علم فقه و احاديث مسند اعراض مي كنند  
وارد استن و رع و تقوي و كاربستن ان نفور مي گيرند و اشتغال ايشان بعلم خلاف  
و مجاهد له و فصالي مي باشد طمع مال را و يا زيادي جاه را و حشمت را با اهل بدعت و ضلالت  
كه دعوي مسلماني مي كنند زيادت مي شوند و خلق را از راه راست و دين مي گردانند و با  
هفاء پراكنده و حق سبحانه و تعالي خلق را كاه كاه است و براه راست خوانده چنان كه  
گفت خداه عز و جل و ان هذا صراط مستقيما فاتبعوه ولا تتبعوا السبل فتفرق  
بكم عن سبيله فلكم وصاكم به لعلكم تتقون وصيت مي كنند هارا كه اينست راه  
راست متابعت كنند انرا و متابعت ملكند راهها و پراكنده را كه پراكنده بكنند هارا





از راه دین وی و اینجایا کردیم وصیت کرده است شمارا بدان تامل که شما پرهیزید پس بدان که د  
شمنان دین اسلام دو گروهند گروهی اند که با مسلمانان بیایخته اند و فتنه و ایشان از دولت  
اسلام بدیدلاده است و خویشان را از مسلمانان شمارند و لکن ایشانرا کید و مکر سازند اندر سر  
برایشان باشند و اندر ظاهر خویشان را از ایشان نمایند و ان هفتاد و دو گروه بندند و لقب  
یکی از ایشان بر خویشان افکنند و بدان سبب اندر میان مسلمانان همی زیند چون صابیان  
و عواییان و خطابیان و خالیان از جمله و روافض و چون شعبیان که ایشان را باطنی خوا  
نند و خویشان را بر اسلام بندند تا مگر ایشانرا از جمله فرق اسلام شمرند و گروهی حلولی  
و مقعیان اند و گروهی دیگرند که بتناسخ ارواح گویند و حابطیان متحرکه و زیندیان خوان  
و گویند که شریعت مسلمانان منسوخ گردد و پیغامبری که از عجز بیاید و گروهی میمونیان خوان  
اند که نطاح دختران را وادارند و گروهی کاملیان اند که صحابه را دشمن دارند که علی را  
بیعت نکردند و علی را رضی الله عنه دشمن دارند که با ایشان حرب نکرد و حکم این جمله  
گروههای که یاد کردیم حکم مرتدان باشد و دیگر گروههای اند که از پیشش اسلام بو  
دند که بتان مصوری پرستیدند و گروهی سنگ پرستیدند و گروهی مردم پرستیدند  
چنان که گروهی جمشید را پرستیدند و گروهی مرود را و گروهی فرعون را پرستیدند و گ  
وهی هر چیزی که بچشم ایشان نیکو آمدی انرا پرستیدند و ایشانرا حلولیان گویند  
و گروهی قتاب ماه و ستارگان را پرستیدند و گروهی ستاره شعری و دیگر ستارگان را  
پرستیدند و گروهی دیگر فرشتگان را پرستیدند و ایشان را بنات الله خوانند و حق سبحا  
و تعالی اندر حق ایشان فرمود **ان الذین لا یؤمنون بالآخرة لیمنون الملائكة تسمة**  
**الانثی** و گروهی شیطانرا همی پرستیدند و گروهی کاهوی را پرستیدند و گروهی پیش از اسلام  
بودند ایشانرا سوفسطائیان گویند و حقایق چیزها انکار کنند و گروهی اند که ایشان  
را اسمیه خوانند نظر و استدلال انکار کنند و گروهی اند که ایشانرا هیولیایان گویند و قد

و این گروه را که باطنی خوانند و خویشان را از اسلام بندند تا مگر ایشانرا از جمله فرق اسلام شمرند و گروهی حلولی و مقعیان اند و گروهی دیگرند که بتناسخ ارواح گویند و حابطیان متحرکه و زیندیان خوان و گویند که شریعت مسلمانان منسوخ گردد و پیغامبری که از عجز بیاید و گروهی میمونیان خوان اند که نطاح دختران را وادارند و گروهی کاملیان اند که صحابه را دشمن دارند که علی را بیعت نکردند و علی را رضی الله عنه دشمن دارند که با ایشان حرب نکرد و حکم این جمله گروههای که یاد کردیم حکم مرتدان باشد و دیگر گروههای اند که از پیشش اسلام بو دند که بتان مصوری پرستیدند و گروهی سنگ پرستیدند و گروهی مردم پرستیدند چنان که گروهی جمشید را پرستیدند و گروهی مرود را و گروهی فرعون را پرستیدند و گوهی هر چیزی که بچشم ایشان نیکو آمدی انرا پرستیدند و ایشانرا حلولیان گویند و گروهی قتاب ماه و ستارگان را پرستیدند و گروهی ستاره شعری و دیگر ستارگان را پرستیدند و گروهی دیگر فرشتگان را پرستیدند و ایشان را بنات الله خوانند و حق سبحا و تعالی اندر حق ایشان فرمود ان الذین لا یؤمنون بالآخرة لیمنون الملائكة تسمة الانثی و گروهی شیطانرا همی پرستیدند و گروهی کاهوی را پرستیدند و گروهی پیش از اسلام بودند ایشانرا سوفسطائیان گویند و حقایق چیزها انکار کنند و گروهی اند که ایشانرا اسمیه خوانند نظر و استدلال انکار کنند و گروهی اند که ایشانرا هیولیایان گویند و قد

اصل عالم گویند و انکار صانع کنند و گروهی دیگر از فلاسفه که اقرار دهند که عالم را  
صانع است قدیم و لکن عالم را نیز قدیم خوانند و گروهی دیگر از فلاسفه گویند که چهار  
طبیاع قدیم است عنصر قدیم است زمین و آب و آتش و هوا و گروهی دیگر این جهان را  
قدیم خوانند و افلاک و کواکب را قدیم خوانند و گروهی از ایشان بطبیعه خامس  
گویند و انرا قدیم خوانند و گروهی دیگر اند که ایشانرا کورکان خوانند و چهار گروه  
اندر زوایان و مسخیان و خردینان و افرینیان و گروهی دیگر اند که ایشان  
را صابیان خوانند و مذهب هیولیایان دارند و گروهی دیگر اند که ایشانرا ابراهمه خوا  
نند و پیغمبرانرا علیهما السلام انکار کنند و محدودت عالم و توحید صانع گویند و گ  
وهی که ایشانرا جهودان و ترسایان خوانند و ساهری خوانند و گروهی اند که ایشان  
را اتنویان خوانند و سه گروهند تنویان و دیصانیان و هر مونیان که ایشان بنو  
وظات گویند و خیر و شر و نفع از ان بدینند و جمله این گروههای که ترا یاد کردیم  
کافر اند و حکم ایشان اندر باب کفر مختلف بود و حکم این جمله گروهها که از پیشش یاد کرد  
یم حکم مرتدان باشد و الله اعلم **الکون** چون حال برین جمله است واجب شد  
بر همه مسلمانان برادر است رفتن و متابعت شریعت مصطفی صلی الله علیه  
و سلم کردن و سیرت خلفاء راشدین رضی الله عنهم دانستن و در پی ایشان رفتن  
چنان که حق سبحانه و تعالی بدان اقتدا فرموده است انما که گفت عز وجل فبهد  
هم اقتده و شارح ایشان ظاهر کردن که رسول صلی الله علیه و سلم فرموده  
**کما اخبرني القاضي الامام نظام الدين جمال الاسلام ابو المظفر منصور بن**  
**هبة الله الاسدي البغدادي** رضي الله عنه قال **اخبرنا الشيخ الامام فخر**  
**الاسلام ابو حفص عمر بن محمد بن محمد الشافعي** قال **اخبرنا ابو الحسن علي بن**  
**المثنى** قال **محمد بن يحيى الرهلي** قال **حدثنا هشام بن عمار** قال



ولید بن مسلم قال نور بن یزید عن خالد بن مقداد عن معاذ بن جبل رضی الله  
 عنهم قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا ظهرت البدع  
 فی امة وشتم اصحابی فلیظهر العالم علمه فان لم يفعل فلیعنه الله والملائكة  
 اجمعین فقیل وما اظهر العلم قال السنة این خبر بدین اسناد و من علی  
 که گفتیم بمن رسیده است که رسول صلی الله علیه وسلم گفته است چون اشکا  
 را شود بدعت و ضلالت و بددینی اندر امت من و اصحاب مرا بدی گویند عالم و  
 قف باید که علم خود اشکارا کند و راه خلق را بنماید و مبتدعان را زجر کند تا دین  
 اسلام قوی گردد اگر نه چنین کند بروی باد لعنت خدای و جمله فرشتگان گفتند  
 یا رسول الله اشکارا کردن علم چه باشد گفت مذهب اهل سنت و جماعت اشکارا  
 کردن و فضایل و مناقب و شمایل صحابه رضی الله عنهم را کردن تا مبتدعان و بد  
 دینان فرصت نیابند و غلبه اهل سنت و جماعت را باشد و بدان که جمله افریدگان  
 خدای تعالی ده جزو اند نه جزو از ایشان شیاطین است و پریان و دیگر جزو  
 انس است و انگاه انس صد و بیست و پنج گروهند صد گروه یاجوج و ماجوج است  
 و بیست و پنج گروه است بمانده و از ایشان رومست و خز و سقلا و هاند ایشان  
 و شش گروه اند در مغرب است چون خط و جیش و زبکیان و شش گروه بشرند چون ترک و خا  
 قان و غر و غز و خر و کیمال و مختال و این جمله که یاد کردیم کافر اند و بارگشت ایشان دو  
 رخ است بماند یک گروه از مسلمانان آنکه ایشان نیز هفتاد و سه گروه گشته هفتاد و دو  
 اهل بدعت و ضلالت است که پیش ازین یاد کردم بارگشت ایشان بدو رخ است یک گروه  
 بماند که مذهب اهل سنت و جماعت دارند و براه راست اند و دین مصطفی صلی الله علیه وسلم  
 در زند و صحابه را دوست ایشان را اومید بهشت است و شر و بیان این سخن است که  
 خدای تعالی رسول ما را صلی الله علیه وسلم پیغمبری جمیع عالمیان فرستاد

چنانکه

چنان که گفت عزوجل و ما از خلقناک الا رحمة للعالمین و مردی بود تنها اندر میان  
 کافران و دشمنان و خداوند تعالی و را وعده داد که من یار و نکر دار توام چنان  
 که گفت عزوجل و الله یعصمک من الناس و او را وعده داد که این دین حق  
 اشکارا کنم چنان که گفت عزوجل هو الذی ارسل رسولہ بالهدی و دین الحق الیه  
 و قرآن را پراکنده فرستاده و عده کرد که جمع کند چنان که گفت ثم ان علینا جمعة  
 و قرآن و همه جهان کافران داشتند و عده کردند که کافران را خوار کنیم چنان که  
 گفت عزوجل و ان الله مخزى الکافرین و باز تمامی هر یکی را یک تن از اولیای  
 خویش سبب کرد انید چنان که موسی هارون را خلیفت خویش کرد و قوم بدو  
 سپرد چون او باز آمد از مناجات قومش کو ساله پرست گشته بود ندیغیر  
 ما صلی الله علیه وسلم بدو ایند بگرفت که السید من و عظم بغیره و امت  
 و امت خود را بخدای عزوجل سپرد گفت الله خلیفتی من بعدی خدای  
 تعالی بهترین خلق را برگزید و بخلیفتی نشاند و ابوبکر صدیق بود  
 رضی الله عنه که یار پیغمبرش خواند گفت اذ یقول لصاحبه لا تحزن ان الله  
 معنا تا او را باور داشت پیغامبری و مال بروی نفقه کرد لاجرم تاقیا  
 مت از برکات وی اسلام هر روز بر زیادت است پس عمر را سبب  
 کرد انید تا دین اسلام با وی اشکارا کرد گفت عزوجل یا ایها النبی  
 حبیبک الله و من ائمتک من المؤمنین و جمع کردن قرآن و نبشتن در مصحف  
 محد بدست عثمان کرد و شب نماز کردن که گفت عزوجل امن هو قانت  
 اناء اللیل ساجدا و فایما یحدر الاخرة و هلاک کردن کافران و کشتن ایشان بر  
 دست عکرم کرد و اینار کردن و وفابندار قوله تعالی یوفون بالند و یوفون  
 فون یوما کان شره مستطیر و این هر چهار بهترین خلق بودند



امت پس پیغامبر را صلی الله علیه وسلم چهار چیز بداد یکی پیغمبری و م  
اسلام سوم قرآن چهارم عیادت و این چهار را شکر بایست ابو بکر شکر  
پیغامبری بکرد و عمر شکر اسلام بکرد و عثمان شکر قرآن بکرد و علی  
رضی الله عنه شکر عیادت بکرد هر که این چهار را دوست دارد شکر این چهار بکرده  
باشد که بقیامت ندر زمره و ایشان باشد و خدای تعالی جبریل را پیغامبر  
صلی الله علیه وسلم فرستاد که یا محمد خدای تعالی هر می فرماید امت تو را چهار چیز را  
ست گفتن که با او دروغ نبود و داد کردن که با وی بیداد نبود و شرم داشتن  
که با او بی شرمی نبود و سخاوت که با او نخل نبود پیغمبر صلی الله علیه وسلم  
اندر و هکین شد و بتوسید که امت و اندرین تقصیر کنند جبریل علیه السلام  
بیامد و گفت خدای تعالی ترا اسلام همی کند و همی گوید که راست گفتن بی دروغ  
ابو بکر را دادم و داد کردن بی ادعرا دادم و شرم داشتن بحقیقت عثمان را  
دادم و سخاوت کردن بی نخل علی را دادم و بدان که خداوند تعالی داناست نشنا  
ختن بندگان و باندازه عمر ایشان ابو بکر صدیق را فرا پیش داشت پس  
عمر را پس عثمان ترا پس علی را رضوان الله عنهما جمعین زیرا که عمر ابو بکر  
کوتاه تر بود ابتدا بدو کرد و اگر علی را فرا پیش داشتی خلافت بکسی دیگر نرسیدی  
زیرا که پس از پیغمبر دو سال و اندر زیست و عمر بر زیست دو نوزده سال و عثمان  
بیست و چهار سال و علی سی سال اگر خلافت نخست علی را دادی بدیگری  
نرسیدی و اگر عثمان را دادی بعمر نرسیدی لکن چون حق تعالی دانست انداز  
زندگانی صدیق را فرا پیش داشت و کوتاه تر از عمر بود پس عثمان را فرا  
پیش داشت زندگانی او کوتاه تر از علی بود پس علی رضی الله عنه سر زد  
کافی او دراز تر از ان همه بود تا هر یکی را از ایشان بهره و از خلافت حد و

صدیق

خلافت

خلافت بنشست در رعیت او مردان بودند چون عمر و عثمان و علی چون عمر  
بنشست در رعیت و چون عثمان و علی بود و چون عثمان بنشست در رعیت ان  
مردی بود چون علی و چون علی بنشست در رعیت و نبود نه چون ابو بکر و نه  
چون عمر و نه چون عثمان تا برانی فضل ایشان بر علی و شقیق رضی الله کویدا ابو بکر  
پرستید خدای تعالی را بر تعظیم و توقیر خدای تعالی تعظیم او در دطاهانها  
و عمر خدای پرستید عز و جل در هیبت خدای تعالی هیبت او در دطاهانها و عثمان  
پرستید خدای تعالی را بر شرم ایزد تعالی شرم داشتن او در دطاهانها و علی رضی الله  
عنهم پرستید خدای تعالی را تعالی بر دوستی خدای تعالی دوستی او در دطاهانها  
تا تحقیقت برانی که هر کاری کند منفعت ان بوی باز کرد **یا ولدی** و تمامی مذ  
هبا هل سنت و جماعت است که برانی که خدای تعالی هست و همیشه باشد  
نیستی بروی روان نیست یکی است که هیچ افزیده نماند و هیچ افزیده بوی نماند و اندر  
جای نیست و بر جای نیست و نزدیکست خلق خود و دورست از خلق خود و این نزدیک و دور  
بمسافت نیست بلکه مراد از نزدیک قریب علم و قدرت است و مراد از دوری اثبات تنزیه  
است و نفی مشابعت است نزدیک است بمؤمنان بمعنی نصرت و کرامت و دورست  
از کافران بمعنی خذلان و اهانت و برانی که خدای تعالی محدود نیست و حد بروی  
روان نیست یکی است بی همتا و بی همبازی چون و بی چگونه چنان که خود را وصف کرد  
و پیغامبر را صلی الله علیه وسلم فرمود چنان که گفت قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ اللَّهُ الصَّمَدُ  
لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ  
الْبَصِيرُ مُرِيدُ است که هر چه خواهد کند قادر است که هر چه کند تواند باقیست  
که همیشه بود و همیشه باشد سمیع و بصیر است بی لیتی چنان که خود دانند عالمست بذا  
نک بود و بدان که باشد و بدان که بر سر خلق بگذرد و ایمان داری محمد مصطفی صلی الله



علیه و سلم که رسول خداست بحق و دین وی اسلام است و اصل اسلام پنج چیز است  
 اقرار دادن بیکانگی خدای تعالی و نماز است و روزه و زکوة و حج است هر که توانای  
 و مال دارد و کفالت روی صدقه و کفالت روی شرعت و فرشتگان بندگان خدای  
 اند بخوبی گناه و فرمان بردار اند و هر چه این تعالی ایشان را فرماید بکنند و ایمان داری  
 بصدر و بدست و چهار هزار پیغامبر که خدای تعالی بخلق فرستاد اول ادم و آخر محمد  
 علیهما السلام از ایشان سه صد و سیزده مرسل و ایمان داری بجمعه کتابها که  
 خدای تعالی بانبیا فرستاد و ایمان داری بمرکب و سوال منکر و نیکر و بعد از کور  
 و راحت کور و بعثت و نشر که خدای تعالی بخلق را زنده کند بعد از مرگ و ایمان  
 داری بقیامت و بشمار و بتراز و بطح و بشفاعت مصطفی صلی الله علیه و سلم  
 و بصراط و بهشت و بدوزخ و مؤمنان که با خیرت خدای تعالی بینند بی چو  
 بی چگونگی و ایمان قولست بر زبان و عمل است بقرن و نیت بدل و موافقت سنت  
 رسول صلی الله علیه و سلم و ایمان زیادت کبر و بطاعت و نقصان کبر و  
 بعصیت و مؤمن بگناه کبایر اندر دوزخ شود و از جای برآید  
 و اندر آنجا جاوید ماند و ایمان داری که قرآن مجید کلام خدای است و  
 مخلوق نیست هر آن کسی که بجز از این گوید کافراست و نیکی و بدی بقضا و  
 و تقدیر خدای عز و جل است اگر چیزی بر خلق برآید اگر همه خلق آسمان و زمین  
 جمع آیند که از وی بگردانند نتوانند و اگر چیزی از خلق بگرداند اگر همه خلق  
 آسمان و زمین گرد آیند که بوی رسانند نتوانند و بدانی که عصمت شرط نبوت است  
 و امامت با اختیار است و اتفاق این است حجت است و فردای قیامت  
 اهل خجالت آن کسی بود که امروز بر سنت است و هر چه بخلاف اینست  
 هول و بدعت است و هوادار و مبتدع سزاوار لعنت است و ایمان داری

که

که بهترین امت صحابه اند و بهترین و بهترین صحابه چهار یار اند اول ابوبکر  
 صدیق آنکه عمر فاروق آنکه عثمان ذی النورین آنکه علی مرتضی رضی الله عنهم اجمعین  
 هر چهار یار امامان و خلیفتان حق بودند و مقدمان شرع بودند و خلق را بر عمر  
 شریعت بداشتند و هیچ چیز از کتاب و سنت پنهان نداشتند و هر آن کسی که از اهل  
 قبله است نشاید که گواهی بدهد بر وی که اهل بهشت یا اهل دوزخ است لایحه کسی که رسول  
 صلی الله علیه و سلم گفته اهل بهشت اند ابوبکر و عمر و عثمان و علی و طلحه و زبیر  
 و سعد و سعید و عبدالرحمن بن العوف و ابو عبیده بن الجراح رضی الله عنهم اجمعین  
 و بدانی که آنکه زانان پیغامبرها بودند در صلوات الله علیه همه مازان مسلمانان بودند  
 مازان حرمت و حشمت و مخصوص ترین ایشان عایشه صدیقه است رضی  
 الله عنها و خاندان و فرزندان مصطفی صلی الله علیه و سلم بزرگان بودند و پر  
 هیزگاران بودند و همچنین صحابه و تابعین و ائمه دین و سلف صالحین و ترجم کردن  
 برایشان نشان مصلحت است و اعتقاد کردن این جمله واجب است و اقرار دادن لازم  
 است و بدانی که اجماع مسلمانان حق است و هر چه مسلمانان بروی اتفاق کنند که نیکو  
 ستان بنزد خدای تعالی نیکوست و هر چه باجماع بروی اتفاق کنند که زشت است  
 آن بنزدیک حق تعالی زشت است و نیز اعتقاد کنی زبان نگاه داشتن از آن فتنه  
 که میان صحابه رسول صلی الله علیه و سلم بود چنان که خداوند تعالی ست ما را نگاه داشت  
 از شروع کردن اندر فتنه ها این زبان نگاه داشتن از خوض کردن اندر فتنه ها و آن حال  
 را بخدای تعالی تفویض کنیم و افوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد و ما  
 این کتاب **باب فی فضایل الصحابه** که نهادیم که انجیل  
 بوزن خاص و مناقب فضایل ایشان که از استادان شنیدیم و معنی این در  
 کتب یافتیم برگزیدیم و اندرین کتاب خود نبشتم تا اهل سنت و جماعت را مونس باشد و



صحابه رضي الله عنهم ردل ایشان چون درختی بر وید که شاخ آن بعلان آسمان  
پیوسته گردد اصلها ثابت و فرعها فی السماء و ذلک فضل الله یؤتی من یشاء تا باد  
شقاوت کرد بدعت بود ایشان نشان و سرهای ایمان بسلامت با خرب برند  
و نور سنت جماعت کور ایشان را روضه و ریاض گردانند و روح و راحت بروی بوز  
که فروغ و رجحان و جنة نعيم و در قیامت رزمه ایشان باشند **فَاُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ**  
**اَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّادِقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ** و با ایشان اندر  
گهشت شوند **فَاُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ اِلَیْهِ اِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى** اکنون ابتدای باب  
ابوبکر صدیق رضي الله عنه بتوفیق الله و عونہ و الله اعلم  
**باب اول**  
اندر نام و نسب و اسلام و فضایل ابوبکر صدیق رضي الله عنه اما نام وی  
عبدالله ابن عثمان بن عامر بن عمرو بن کعب بن سعد بن تيم بن موی بن کعب بن لوی  
ابن غالب بن فهر بن مالک و نام مادرش ام الحیر سملی بنت المغيرة بن عامر بن عمرو بن کعب  
بن سلمی بن تيم بن موی از پدر و مادر تيمي است و نام دیگرش عتیق بود و لقبی صديق بود  
و کتبت وی ابوبکر بود و نیکو نام و نیکو کنیت و نیکو لقب **أَمَّا** ابوبکر نام مصطفی بود  
صلی الله علیه و سلم اندر معنی که معنی محمدان باشد که کما الکفر و مدال ایمان کفر محو کرد و  
بکسترد ایمان و ابوبکران باشد که ابا الکفر و بکر الایمان منع کرد کفر و قصد کرد با  
ایمان **وَأَمَّا** عتیق ملک تعالی کعبه را عتیق خواند و قوله تعالی و لیطوفوا بالبيت  
العتیق برای و معنی یکی از دست جبار به معنی ابروه و غیره که قصد خرابی کعبه کردند  
تو میهم حجارة من جمیل صديق را نیز عتیق خواند زیرا که رافضی قصد خلافت  
ابوبکر کرد خلافت با ابوبکر ماند و لعنت بر رافضی ماند لعنوا فی الدنیا و الاخرة  
خانه عتیق از دست جباران رسته ابوبکر عتیق درین جهان از کفر رسته و در

جهان از عقوبت رسته خانه عتیق درین جهان از خرابی رسته و جباران و طوف  
کنندگان از آن زان تش رسته ابوبکر عتیق درین جهان محب و یل بدعت رسته  
بود و در آن جهان از حرقت رسته چون آدم از بهشت در دنیا آمد تنها بود ملک تعالی  
خانه عتیق بدو داد تا دلش آرام گرفت همچنین رسول ماصلی الله علیه و سلم در حرکت کفران  
تنها بود ملک تعالی عز و جل ابوبکر عتیق رضي الله عنه بوی داد تا دل وی بدو آرام  
گرفت خانه عتیق اما جهان نیست تا کعبه نجایست زمین نجایست همچنین دوستی  
عتیق در دلمؤمنان بر جایست ایمان در آن در آن دل بر جایست بیت الله عتیق  
قبله خلق است هر که نماز کند و روی بخانه عتیق نکند نمازش مقبول نبود همچنین  
هر که ایمان آورد و دوستی عتیق و صحابه ندارد دینش راست نبود و ایمان وی مقبول  
نبود هر که بسیار دینار و درم دارد چون در خانه عتیق بشد ایمان بشد و هر که  
بسیار کنه و جرم دارد چون عتیق را رضي الله عنه دوست دارد از عقوبت امن شد  
و بعضی از علما گویند که نام عتیق از الحیا یافت که هور زندی که از مادر وی بیامدی  
بمردی چون ابوبکر بیامد رضي الله عنه مادرش را اندر قحطاطی پیچید و بیاورد  
پیش کعبه و گفت یا رب لیت همه هنی و اعتقه ای خدا و ندخانه این فرزند مرا از من  
بپذیر و از دشمنی عبدالله بن عباس رضي الله عنه که کویدر که اندر وقت دوستی  
زین برید آمد بر الحیا نبشته یا امة الله بالتحقیق قرت عینک بالولد العتیق  
اسمه فی التوریه صدیق یا پرستار خدا ای پدر سستی روشن شد چشم تو بفرزند زندی  
عتیق که نام ویست اندر توریه صدیق **أَمَّا** قصه اسلام ابوبکر صدیق  
رضی الله عنه چنانست که وی گفت من تجارت بشام رفتم بودم و محمد صلی الله  
علیه و سلم در آن کاووان بود شانزده ساله بود فرجای رسیدم که الحاد  
ختی بود خشک نگاه کردم آن درخت از راه محمد صلی الله علیه و سلم سبز شد



چون در منزل فرود آمدند محمد صلی الله علیه وسلم در میان درخت فرود آمد ابو  
بکر رضی الله عنه بر وقت برد صومعه و خیرای راهب و ویرا اوز دین می پرسید خیرا  
گفت آن کیست که در میان درخت فرود آمده است ابو بکر گفت وی محمد بن عبدالله بن  
عبدالمطلب است بحیرا گفت بعزّه خدای که وی رسول خداست زیرا که عیسی علیه السلام  
الخاف و آمد و گفت بعد من اندر در میان درخت هیچ کس فرو نیاید مگر رسولی که نام وی محمد  
بن عبدالله باشد که اخبار رضی الله عنه گوید و الله که خلافت ابو بکر رضی الله عنه از آسمان  
آمد و ابو بکر دانست پس از آن که رسول صلی الله علیه وسلم وحی آمد که او رسول است گفتند  
یا ابا اسحاق او چون دانست که رسول بودند و وحی آمد بود گفت بیست ساله بود که خواب  
دید که ماه از آسمان جدا شد و بر بام کعبه سه پاره شد و در هر سرای زمکه پاره و در شری و پاره  
در کنار وی فتادی لنگه آن پاره ها همه جمع شدند و با جایی خویش رفتی ابو بکر صدیق رضی الله  
عنه این خواب نهان می داشت از ان جهودان که در مکه بودند ترسید از خدا این نشان حق  
بتجارت بشام رفت بنزدیک صومعه و بحیرا راهب بخیرا و از داد بر بام آمد ابو بکر رضی  
الله عنه خواب خود را حکایت کرد بحیرا گفت این رسول اخر الزمان که با خروشان بیرون  
و ناید تو در حال زندگانی وی ز بروی باشی و بعد وفات وی خلافت وی باشی پس ابو بکر  
رضی الله عنه بیست سال آن حدیث پنهان داشت چون رسول صلی الله علیه وسلم دعوت  
کردن گرفت سه تن پیش روی مسلمان شده بودند از زنان خدیجه رضی الله عنها و از  
مردان علی رضی الله عنه و از موالیان زید حارثه خبر یافتن شد جمله غمگین شدند  
و رسول و این قوم وی از سبب غمگین شدند **نکته** خداوند سبحان و تعالی چنین  
تقدیر کرد که اول زنی اسلام آورد پس کودکی پس بنده و بمود که پاکیزگی سرای زن  
باشد این اسلام را بسته و پیوسته خواهد بود و علی کوزک بود که مسلمان شد  
چنانکه کودک را از آب و آتش باز دارند من اسلام را از سر شمان باز دارم و چنانکه

بنده خدمت کند همه عالم را با خدمت مسلمانان خواهد کرد پس اهل مکه الحقیقی سا  
خندند که محمد بن عبدالله این دین را بدل می کند و خدایان حال بر می گوید ابو بکر رضی  
فارسید و بر ابقتند که محمد چنین می گوید گفت برخیزید تا بنزدیک وی شویم و بروی استهوا  
کنیم و ابو بکر رضی الله عنه بدین که یاد کردیم معلوم بود رسالت وی لکن خواست که ایشان را احاطه  
هر شود برخاستند و رفتند تا سرای خدیجه و ابو بکر رضی الله عنه از همه مکان  
عالم تر بود که ایشانرا علم اسباب بودی وی زیر کتن بود و قول او از همه مقبول تر بود  
همه بمشورت پیش او رفتند چون بنزدیک رسول صلی الله علیه وسلم شدند  
ابو بکر گفت یا محمد امین این چیست که از تو حکایت می کنند رسول صلی الله علیه وسلم  
گفت می گویم که خدای تعالی یکی است و من رسول وی ام و این بتان که شما می پرستید خدا  
ی نیند و خدای بی نشانند پس ابو بکر رضی الله عنه ویرا گفت چه حجت داری بدین  
که نومی گوئی رسول صلی الله علیه وسلم گفت آن خواب که دیدی و از بحیرا پرسیده  
ابو بکر گفت صدقت و مسلمان شد و بروایتی دیگر آمده است که چون ابو بکر صدیق رضی الله  
عنه بشام شد بخوابید که ماه از آسمان فرود آمدی و اندر کنار وی فتادی پس بطل  
مداد بگاه برخاست و زود پیش بحیرا شد و آن خواب حکایت کرد بحیرا او را گفت مژده  
باد مرترا یا ابا بکر که بیغاهبر اخر الزمان بیرون خواهد آمدن نام وی محمد بود و تو  
و ز بروی باشی چون روزگار بر محمد صلی الله علیه وسلم بیرون آمد و همه یک شب  
بکر رضی الله عنه اندر دل افتاد که نزدیک محمد بامانت روم و از وی باز پرس که در اخر الزمان  
چنین پیغمبری خواهد بود تو خبر داری و مصطفی را صلی الله علیه وسلم  
آن شب بدل فل زامد که فردا برخیزم و بنزدیک ابو بکر صدیق رضی الله عنه روم  
بامداد هرد و قصد کرد ندان از آن سومی آمد و این ازین سومی مداین صید بود  
و آن صیاد بود این یکی می رفت تا ویرا بیند و آن دیگری می آمد تا او را بگیرد



هر دو خود صید و گرفته و حق بودند هر دو اندر راه یکی را پیش آمدند ابو بکر رضی  
 الله عنه گفت السلام عليك يا محمد رسول الله گفت عليك السلام يا ابا بکر گفت  
 کجای روی گفت بنزدیک تومی مردم ابو بکر گفت تو کجای روی گفت من نیز  
 بنزدیک تومی مردم گفت چنین شنیدم که باخرا زمان پیغامبری باشد که بیرون  
 خواهد آمدن تو خبر داری مصطفی صلی الله علیه و سلم گفت یا ابا بکر ان پیغمبر  
 منم و جبریل علیه السلام امشب آمده است و وحی آورده است که پیغمبر  
 جمله عالم منم ای ابا بکر وقت آمد که بمن آوری و بگویی که علامتی باید تا بگروم  
 مصطفی صلی الله علیه و سلم گفت علامت آن خواست که بشام دیدی و تعبیرش  
 از بحیرای راهب پرسیدی و او جواب داد که پیغامبر آخر الزمان را می ریش  
 تو باشی گفت صدقت یا رسول الله و ایمان آورد و مصطفی را صلی الله علیه  
 و سلم راست گوئی داشت بدین سبب پیش روی صدیقان گشت هر که و  
 برادشمن داشت پیش و زندقان گشت **سؤال** راضی گوید علی فاضلتر  
 بود از ابو بکر زیرا که همیشه مسلمان بود و ابو بکر نبود **جواب** بدانکه علی در  
 خانه رسول بود صلی الله علیه و سلم و اجرا خوار روی بود پس چه فتن بود  
 معرفت و موافقت و مر رسول را صلی الله علیه و سلم و تصدیق اسلام او و اما  
 ابو بکر رضی الله عنه بخلاف این بود و رسول صلی الله علیه و سلم می گوید ان الله یحب التوابین  
 لا یتوب علی و ملک تعالی می گوید ان الله یحب التوابین و آدم تائب بود و یحیی بن زکریا  
 می گناه بود گناه لکن آدم از یحیی فاضلتر بود کوزکان می گناه اند لکن بالغان تائبان  
 ایشان فاضلتر همچنین اگر چه علی می گناه بود ابو بکر تائب از روی بهتر **اشاره**  
 ابو بکر رضی الله عنه اندر ایمان سابق بود بلکه همه چیزها سابق بود و عمر  
 رضی الله عنه گوید هر چند که کوشیدم که مکر و قتی من سابقتر از او باشم

و هیچ و قتی بروی سبق نبردم که همیشه سبق ابو بکر را رضی الله عنه بود و نظام الدین  
 رحمه الله استاد مرا خبر داد و باسنادی رستل ز زید بن اسلم از پدرش گفت شنیدم  
 از عمر خطاب رضی الله عنه که گفت و قتی پیغمبر صلی الله علیه و سلم مرا فرمود که صدقه  
 دهید و در آن وقت مرا بسیار مال بود با خود گفتم من امروز از ابو بکر رضی الله عنه  
 ببرم که بیشتر بدو هم خانه رفتم و مال بدو قسمت کردم یک نیمه عیال را بگذاشتم و یک نیمه  
 بیاوردم و در پیش رسول صلی الله علیه و سلم بنهادم پیغام برد گفت یا عمر از بهر عیال  
 خود چه بگذاشتی گفتم یا رسول الله نیمه و دیگر خانه را کردم از بهر عیال خود و ابو  
 بکر رضی الله عنه بخانه رفت و هر چه داشت جمله بیاورد پیغامبر صلی الله علیه و سلم  
 گفت یا ابا بکر از بهر عیال چه بگذاشتی گفت خدای عز و جل در رسول خدای را  
 صلی الله علیه و سلم از بهر عیال بگذاشتم و مال آنچه داشتم از بهر دیشان آوردم انکه رسول  
 صلی الله علیه و سلم فرمود ما بینکما ما بین کلاهما انکه گفتم یا ابا بکر هیچ و قتی بنویس  
 سبق نبردم و نخواهم بدون که همیشه سابق تو بودی **نکته** در ایمان سابق  
 بود ثواب سابقان با وی مد و در صحبت پیش رو بود فضل همه اصحاب با وی آمد  
 اندر صدقه دادن سابق بود ثواب همه و متصدقان با وی که دیدند در حجر سابق بود  
 ثواب همه و مهاجران با وی که دیدند اندر نصرت کردن سابق بود فضل همه انصاف  
 ریان با وی که دیدند اندر فتوی سابق بود فضل همه مفتیان با وی که دیدند اندر  
 خلافت سابق بود ثواب همه خلفا با وی که دیدند اندر امانت سابق بود ثواب همه  
 امینان با وی که دیدند رسول را صلی الله علیه و سلم بجای پذیر بود زیرا پذیر زن بجای پذیر  
 بود و رسول صلی الله علیه و سلم دوست بود و گفت خدای تعالی مرا فرموده است که ترا دوست  
 گیرم چشم و چراغ وی بود و گفت یا ابا بکر تو مرا بجای چشم بدی و گوش شنوای اندر  
 غار مونس بار بود و وزیر و ندیم وی بود تن و جان وی بود چنان که پیغامبر



صلواته علیکم چنان که پیغامبر صلی الله علیه وسلم گفت انت هنی وانا منك توا منی  
ومن ان قوم نایب وی بود چنان که در حال بیماری گفت مروا الی کبر فلیصلی بالناس  
ابوبکر را فرمایید تا امامی مردمان بکشد و از خط بسیار اما ابتدا کنیم بایتهاء  
که ایزد تعالی در شان وی فرستاده است **آیات التبارک فی شان میرالمومنین**  
**ای بکر الصدیق رضی الله عنه** اول بدان که پس از پیغمبر صلی الله علیه وسلم خلیفت  
وی بعد و ایزد تعالی در قرآن مجید خبر داده و گفت **ایه** وعد الله الذین امنوا منکم  
وعملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم ولیکن لهم  
دینهم الذی ارتضی لهم ولیدلنهم من بعد خوفاً منا یعبدونی لا یشرکون بی شیاء ومن  
بعد ذلک فاولئک هم الفاسقون گفت وعده کرده است خدای تعالی آن کسانی را که ایمان و  
روان از شما و کرده اند کارهای نیکو که خلیفت کنان ایشان اندر زمین چنان که خلیفت کنان  
کسانی که از پیش ایشان بودند یعنی بنی اسرائیل را و محمد که در اند ایشان را دین ایشان که پسند  
یده است ایشان را و فرموده است ایشان را و بعد در هدایت ایشان از پس ترسل ایشان ایتی  
تا همی پرستند مرا و شرک نیارند بمن هیچ چیز و هر که کفران ارد بدین نعت از پس آن  
ایشان که ایشان باشند فاسقان و اینان بود که پیغام بر صلی الله علیه وسلم و اصحاب و بنی  
مکه بودند ترسناک آنکه بدیدند شدن در هم بر خوف بودند تا آنگاه که خداوند تعالی دین  
خوبش را ظاهر کرد و انید و ایشان را بر دشمنان ظاهر کرد و انید که کشتن و اندرین است  
دلیل است بر درستی خلافت ابوبکر رضی الله عنه خلافت خلفاء دیگر از بعد از خداوند  
سبحانه و تعالی وعده کرده است خلافت امتی و جابر بن عبد الله رضی الله عنه روایت  
کرده است که پیغامبر صلی الله علیه وسلم گفت خلافت از پس من اندر امت من باشد اندر چهار تن  
ابوبکر و عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم و سفینه رضی الله عنه روایت کند که پیغامبر  
صلی الله علیه وسلم گفت خلافت از پس من سی سال باشد پس از آن ملک باشد **ایه دیگر**

کفر

ولایات

ولایات اولوا الفضل منکم والسعة ان یوتوا اولی القربی والمساکین واما جری فی  
سبیل الله ولیعفوا ولینفقوا الا یحبون ان یغفر الله لکم والله غفور رحیم  
و سبب این است آن بود که چو ابوبکر صدیق رضی الله عنه سوگند یاد کرد که بر مسطح هیچ نفقه نکند از بعد  
آنکه وی اندر کار عایشه رضی الله عنها خوض کرده بود و این مسطح مردی بود مسکین و مهاجر از جمله بد  
یان و پس خالت ابوبکر صدیق بود خداوند تعالی این است فرستاد چون پیغامبر صلی الله علیه وسلم  
این است بر ابوبکر خواند و گفت ای دست ام که خدای تعالی مرا بیاورد اندر نفقه کردن  
و گفت هرگز باز نیکم نفقه کردن از وی **ایه دیگر** یا ایها الذین امنوا من  
یرتد منکم عن دینہ فستوفی الله بقوم مجتبی و تحبونه اذ لیه علی  
اعزّه علی الکافرن تجاهدون فی سبیل الله ولا یخافون کومة لایم ذلک فضل الله  
یوتیه من یشاء والله واسع علیم و این بیک قول اندر شان ابوبکر است رضی الله عنه  
**ایه دیگر** ومن یطع الله والرسول فاولئک الذین انعم الله علیهم من النبیین والصد  
یقین والشهداء والصالحین وحسن اولئک رفیقاً ذلک الفضل من الله وکفی باله علماً و  
اندرین است لیل است که میان و میان صدیق واسطه نباشد و جمله امت پیغامبر  
ابوبکر صدیق خوانند چنان که رسول خدا صلی الله علیه وسلم رسول خوانند شاید که اندر یکی شهادت  
بنی عدل باشد و بنی ظلم باشد پس واجب بود که میان وجه ابوبکر صدیق رضی الله عنه  
و میان وجه مصطفی صلی الله علیه وسلم هیچ واسطه نباشد خلاف قول رافضیان و هم  
اندرین است لیل است که نعمت خدای تعالی برین گروه فضل وی است ابتداء بطاعت  
خویش مستحقان گردیدند بخلاف قول قدریان نه بدین که خدای عزوجل می گوید ذلک  
الفضل من الله پس اندرین است پیدایش بطلان قول رافضیان در باب امامت و بطلان  
قول قدریان در باب عنایت **ایه دیگر** یا ایها الذین امنوا اطیعوا الله واطیعوا  
الرسول واولی الامر منکم فان تنازعتم فی شئ فردوه الی الله انکم انتم منون بالله

المومنین



وَالْيَوْمَ الْآخِرُ دَلَّ خَيْرٌ وَاحْسَنُ وَأَبْلَا عُلْمُكُمْ كَيْدُكُمْ أَوَّلِي الْأَمْرِ أَبُو بَكْرٍ صَدِّيقُ رَاوَعُ  
رَوَى رَاوَعُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا هِيَ خَاطِرُ هَذَا زَيْهَرُ بْنُ أَبِي بَكْرٍ صَدِّيقُ رَاوَعُ كَيْدُكُمْ كَيْدُكُمْ  
بِشْرُ زَيْهَرُ بْنُ أَبِي بَكْرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا مَنْزِلَاتُ ابْنِ شَرَارٍ بَنُو دِيكْرٍ مِنْ جَوْنِ مَنْزِلَاتُ سِرَاسْتِ  
تَنْ **آيَةُ دِيكْرٍ** لَا تَنْصُرُهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِي  
اِثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ  
عَلَيْهِ وَآيَتَهُ بِخُشُودٍ لَمْ تَرَوْهَا وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السَّغْيَ وَكَلِمَةَ اللَّهِ هِيَ الطَّلِيلُ وَاللَّهُ  
عَزِيزٌ حَكِيمٌ وَبَدَأَ أَنْدَرُ أَبُو بَكْرٍ أَنْدَرُ غَارُهُ أَنْدَرُ بَدَأَ بَدَأَ بَدَأَ بَدَأَ بَدَأَ بَدَأَ  
شَفَقَتْ بَدَأَ بَدَأَ بَدَأَ بَدَأَ بَدَأَ بَدَأَ بَدَأَ بَدَأَ بَدَأَ بَدَأَ بَدَأَ بَدَأَ بَدَأَ بَدَأَ  
كُشْتَهُ بَاشِنْدَ وَلَكِنْ أَكْرَبُ أَجِيرِي رَسَدَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَمْتُ هَالَاكُ شُونَِي بِبَغْبَرِ  
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَيَا كَفْتُ چَهْ أَنْدِيشَه كُنِي أَنْدَرُكَ رَدَوْتَن كَسِيومُ اِبْنَانِ خَدَايَسْتَن سَهْ  
رُوزِ بَغْبَرِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنْدَرُ غَارِ بَاسْتَادَ وَأَبُو بَكْرٍ صَدِّيقُ رَاوَعُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ كُوسْفَنْدِي چَهْدَا  
نَدَه بُوْدَ عَامِرِ ابْنِ فَهْمِيَه دَاشْتِي هَر رُوزَ أَنْزَا بَاغَارَ وَرَدِي بَنُو دِيكْرٍ بِبَغْبَرِ وَجَوْنِ بَغْبَرِ  
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَصْدُكُمْ كَهْ أَزَا غَارِ بِيروُن ايدَ عَبْدِ الرَّحْمَنِ ابْنِ أَبِي بَكْرٍ دُونََاقَه بِيَاوَرْدَا  
بِشَانِ رَا تَا اِبْنَانِ بَرَفْتَنْدَ چَهَار تَن بُوْدَنْدَ بَغْبَرِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَأَبُو بَكْرٍ صَدِّيقُ  
وَعَامِرِ ابْنِ فَهْمِيَه وَعَبْدُ اللَّهِ ابْنِ عَامِرِ ابْنِ عَبْدِ اللَّهِ ابْنِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا وَحَمْدُ ابْنِ سَيُورِ  
كُوَيْدُكُمْ كَرُوْهَانِي بَرَعَهْدُكُمْ هِيَ كَفْتَنْدُكُمْ وَيَا فَاضِلْتَرُ اسْتِزَا أَبُو بَكْرٍ صَدِّيقُ زَيْهَرُ بْنُ أَبِي بَكْرٍ  
كَفْتُ نَغْدَايَ كَهْ شَبْسِي زَانِ أَبُو بَكْرٍ فَاضِلْتَرُ بُوْدَا زَيْهَرُ بْنُ أَبِي بَكْرٍ صَدِّيقُ رَاوَعُ  
اللَّهُ عَنْهُ بِيروُن رَفْتُ بَا بَغْبَرِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَفْتُ يَا أَبَا بَكْرٍ چَرِاسْتِ كَهْ يَكْ بَارَ أَنْدَرِ بِيشِ  
هِيَ رُوزِي وَيَكْ بَارَ أَنْدَرِ رَسِيسِ هِيَ رُوزِي أَبُو بَكْرٍ كَفْتُ كَهْ چَوْنِ يَادُكُمْ كَهْ مَكْرُكْسِي أَنْدَرِ رَاهِ  
اِسْتِ أَنْدَرِ بِيشِ رُومِ وَچَوْنِ يَادُكُمْ كَهْ مَكْرُكْسِي زَا بِيشِ هَا بِيَايَدِ بَارَ بِيشِ اِسْتِ بَغْبَرِ  
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَيَا كَفْتُ يَا أَبَا بَكْرٍ أَكْرَبُ أَجِيرِي بُوْدَا دُوسْتِ تُوْدَارِي كَهْ فَرُتُوْرُشْدُ

یا فاضلہ

یا فرامی گفت بدان که تو را بخلق فرستاده است بحق که آن دوست دارد که هزار درج بمن  
رسد از آن که یکی بنورسد پس چون بغار رسیدند ابو بکر صدیق رضی الله عنه گفت بیضا  
مهر را اینجا باش تا من اندر غار شوم و بنگرم نا اندر غار گیت پس چون بنگوست و بیرون  
مرد باز پس آمد که سوراخهای بنه نگرسته است پس بنشد و بنگریست و گفت یا رسول  
الله در ای پیغامبر صلی الله علیه و آله در شد عمر خطاب رضی الله عنه گفت خدای که جان من  
ویست که این شب بگو فاضلتی بود از عمر و آل عمر زهری رضی الله عنه کوید که چون پیغمبر  
صلی الله علیه و آله و ابو بکر صدیق رضی الله عنه اندر غار شدند خدای تعالی جفتی کو تر بفر  
ستاد تا اندر غار بنهادند و عنکبوت را بفرستاد تا برداردان غار خانه بیوت چون  
کافران اجار رسیدند گفتند اگر ایشان اندرین غار شده بودند ی این جایه  
شکسته بودی و این خانه عنکبوت کسسته بودند ی و پیغمبر صلی الله علیه و آله همی گفتم  
ای یا خدایا چشمهء ایشان را کور کردی خدای تعالی دعای وی مستجاب  
کرد و ایشان را از دست راست و از دست چپ همی جستند و ایشان را ندیدند **آیه**  
**دیگر** اَمْ لَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ اِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ غَفُورٌ اَبُو  
حنیفه رضی الله عنه خواند اَمْ لَا يَخْشَى اللَّهَ بَرَفَعِ الْهَاءُ وَبَنَصِبِ الْهَمْزَ وَخَبْنَتْهُ  
الْجَا بَعْنِي عِلْمٌ بُوَدُّ وَمَعْنِي شَيْءٌ نَسَبٌ كَمَا نَزَلَ خَطَرُ هَلْ عِلْمٌ مَكَرَ خَدَايَ عَزَّ وَجَلَّ  
و سبب نزول این آیت آن بود که اندر ابو بکر صدیق رضی الله عنه بمی دید اعدا  
که اندر وی بشایسته دانستن پیغامبر صلی الله علیه و آله با وی اندران باب سخن  
گفت خدای تعالی فر و فرستاد اَمْ لَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ اِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ  
**آیه دیگر** وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ  
بِحَسَنٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي تَحْتِهَا  
الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أُولَئِكَ الْقَوْمُ الْعَظِيمُ بدانکه میان مفسران

بفرهان



خلافت است اندر اول کسی که ایمان آورد و است پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که وحی گفتند  
 که اول کسی که ایمان آورد خدیجه بود رضی الله عنه و کوهی گفتند که اول کسی که ایمان آورد  
 ابوبکر صدیق بود رضی الله عنه و این قول درست نواست از بهر آنکه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم  
 گفت تو وزن ایمان اینی که با ایمان اهل الا رضی الله عنهم اگر پسندد ایمان ابوبکر صدق  
 بقایمان خلق روی زمین ایمان وی پیشتر بود و این از بهر آن گفت که هر کس که ایمان  
 بکند و کسی دیگر پس از آن کار بکند مزد این دوم اندر ترازوی اول باشد مثل آنکه مزد  
 دوم چیزی نقصان افتد و همچنان هر که بدان فعل اقتدی کند چند مزد و بزه و آن اندر  
 ترازوی آن پیشتر باشد و از بهر این گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم من سن سنة حسنة  
 فله اجرها و اجر من عمل بها الي يوم القيامة و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم گفت هر آن کسی  
 که ویرا درستی باشد که ایشان کار خیر می کنند هر که از نسل ایشان باشد تا روز قیامت  
 مزدان همه اندر ترازوی پذیرد و من باشد پس بدانستیم که از بهر این معنی گفت  
 پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که ایمان ابوبکر صدیق راجع بود بر ایمان اهل زمین که ابوبکر صدیق  
 رضی الله عنه ایمان آورده باشد ایمان همکنان اندر ترازوی وی باشد و ایمان زیاد  
 بی باشد که اندر ترازوی هیچ کس نباشد و نیز پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم گفت ما فضلکم  
 ابوبکر بکثرة الصلوة والصيام ولكن فضلکم بشي و قر فی قلبه گفت ابوبکر بر شما فضل  
 نکرده است بسبب ساری نماز و روزه و لکن فضل گرفته است بر شما چیزی که اندر  
 دل وی شده است از معرفت خدای بردوام اندرین معنی برید کرد که وی فاضلتر است  
 از ایشان بفضلی مطلق اندر جمله اوصاف کمال خاصه انج معرفت باز کرد و اگر  
 اندر معنی معرفت کسی بر وی سابق بودی فضل آن کس را بودی **آیه دیگر**  
 يا ايها الذين امنوا اتقوا الله وكونوا مع الصادقين کعب بن مالک رضی الله عنه  
 گوید که ما نیافتیم توبه الا از بهر آن که راست بگفتیم و دیگران که دروغ گفتند هلاک

شدند خدای تعالی فر وافر ستاد آیت و سعید بن جبیر رضی الله عنه گوید که بدین  
 صادقان اندرین جایگاه ابوبکر و عمر رضی الله عنهما همی خواهر چنان که گفت عزوجل  
 للفقراء المهاجرين تا الجاهة هم الصادقون و ابوبکر صدیق رضی الله عنه بدین آیت  
 دلیل کرد بر انصاران روز که انصار مهاجرین را گفتند هتّا امام و منکم امام ابوبکر  
 برهنه بر شد و برخدای تعالی ثنا گفت و بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم درود داد و گفت  
 ای شما که مؤمنانید خدای تعالی ما را صدق داده است انجا که گفت للفقراء الذين  
 اخرجوا من ديارهم الاية ما صادقان خوانده است و شمارا که مؤمنانید و مؤمنان  
 که با صادقان باشند چنان که گفت يا ايها الذين امنوا اتقوا الله وكونوا مع  
 الصادقين آنکه مرتا کید این معنی گفت این سخن بگفت انصار وی را کردن نهادند  
 و طمع از خلافت بریدند و ببرکت ابوبکر رضی الله عنه این خلافت زمیان مسلمانی  
 برخاست **آیه دیگر** والذي جاء بالصلاة وصدق به اولئك هم المتقون  
 و علی بن ابی طالب کرم الله وجهه گفت والذي جاء بالصدق یعنی محمد صلی الله علیه و آله و سلم  
 و صدق به یعنی ابوبکر رضی الله عنه **آیه دیگر** لا يستوي منكم من انفق  
 من قبل الفتح وقاتل اولئك اعظم درجة من الذين انفقوا من بعد وقاتلوا و کلاً وعد  
 الله الحسنى والله ما تعملون خبیر کلبي رضی الله عنه گوید این آیت اندر شأن  
 ابوبکر صدیق رضی الله عنه فرو داده است و این حجتی ظاهر است بر فضل وی بر دیگران  
 از بهر آنکه او را مسلمانی بود چنانکه اندر خبر آمده است که ابواما گفت فراعمر و بن  
 عتبة رضی الله عنه عتبه را عوی همی گیتی که تو چهار یک مسلمانی گفت از بهر آن که هر خلق  
 را بر ضلالت همی دیدم و این بتا ترا همی حقیقتی همی دیدم پس خبر شنیدم که مردی بکله  
 قوم وی را دیدم بر وی دلیر گفتم ویرا توجه ای گفت من نبی ام گفتم نبی چه باشد گفت  
 رسولم خدای را تعالی گفتم چه فرستید است ترا گفت بر آنکه وی را بیکانگی



دایم و شرک بنیام و بنان بشکرم و رحم بیوادم کلمه با تو گشت بدین گفتار دایم بدو  
 بنکر بیستم ابوبکر بود و بلال رضی الله عنهما من نیز مسلمان شدم انگاه از بهران بود که  
 من چهار یک مسلمان بودم و عبدالله بن مسعود رضی الله عنه گوید اول کسی که مسلمان بدیدم آورد  
 بشمشیر بیغام بر بود **صلی الله علیه و آله** و ابوبکر رضی الله عنه و نیز اول کسی که نفقه کرد اندر سبیل  
 خدای تعالی و عبدالله بن مسعود رضی الله عنه گوید اول کسی که مسلمان بدیدم کرد پیغمبر بود  
 و ابوبکر و عمار و عذری بن سیمه و صهیب و بلال و مقداد و بقول دیگر آنست که اول کسی که  
 ایمان آورد ابوبکر بود و علی و خدیجه رضی الله عنهما و نیز اول کسی بود که نفقه بکرد اندر  
 سبیل خدای تعالی و اول کسی بود که جهاد کرد و اول مسلمان بود و از بهران فضلها بود  
 که جمله صحابه وی را بر خویشان تقدیم کرد در نا الحاکه علی رضی الله عنه گوید سبق رسول الله  
**صلی الله علیه و آله** و ثنی ابوبکر و ثلث عمر فلا اوتی برجل فضلی علی ابی بکر و عمر الا جلدته جلد  
 المقتدی گفت سابق بیغام بر بود و دوم ابوبکر و سوم عمر فاروق بود و نیز می نیارند  
 دی که تفضیل کند مراد ابوبکر و عمر که نه من وی را حدی بزهر و کواچی وی بیفک کنم  
**آیه دیگر** و الذین استجابوا للهم و اقاموا الصلوة و امرهم شورى بینهم  
 هم ائمة الزقنا هم ینفقون و این اندر شان ابوبکر صدیق است رضی الله عنه فرود  
 آمده است که هر چه داشت نفقه کرد و دشنام دادند و بر اجواب نداد و عامت اندر شان  
 همه مؤمنان **آیه دیگر** قل للخصفین من الاعراب یتدعون الی قوم اولی  
 بک من قد اتوا بکم و یسلمون فان تطیعوا بکونکم اجرا حسنا و ان تنولوا حکما تولیم  
 من قبل بعد بکم عذابا الیما رافع بن خویج گوید ما این آیه هم خواندیم و ندانستیم  
 که کی باشد تا انگاه که ابوبکر صدیق رضی الله عنه خلق را بحدی بنی حنیفه خواندند و  
 بدانستند که ایشانند بدان که اندرین آیت دو حجت ظاهر است بر ملحدان و مبتدعان  
 اما الخ بر ملحدان است که اندرین خبر است از غیب که تصدیق از ظاهر شده است

از پیشان و این دلیل بود بر درستی محضره خلاف قول ملحدان و اما الخ بر مبتدعان که  
 اندرین آیت تنبیه است بر درستی خلافت ابوبکر صدیق رضی الله عنه از بهران  
 که خدای تعالی گفت یتدعون الی شما را خوانند بکرومی اطاعت دارید ان داعی  
 ایشان را و شما را مردی جزر که دهند و طاعتان داعی واجب کردین بر ایشان و ان دا  
 عی که ایشان را بقوم خویش خواند که اولی بایش باشند ابوبکر بود و بجم خطاب که ابو  
 بکر رضی الله عنه ایشان را بجم بنی حنیفه خواند و عمر بن خطاب عجمه روم  
 خواند و بر قول جمهوران مفسران این قوم ازین و گروه یکی بودند اگر بنی حنیفه  
 بودند ان داعی ابوبکر بود و اندر درستی امامت وی درستی امامت عمر باشد رضی  
 الله عنه که وی خلفیت وی و اگر یارس و روم بودند ان داعی عمر بود و اجابت  
 وی واجب بود و دلیل بود بر آنکه وی امام حق بودند و درستی امامت ابوبکر باشد  
 و قول مشاهیر مفسران ازین دو بیرون نیست و الخ ازین دو بیرون نیست و ازین  
 دلچمه معروفت باشد اولی تر باشد پس بدیدم ازین آیت دلیل ظاهر بر درستی  
 نبوت که خبر داد از غیب الخا که یتدعون و هر دو چنان گفته بود پیامبر  
 و هر یکی از وجه اعجاز قرآن است که خبر دهد از غیبی که خوانده بود انگاه تفضیل  
 چنان که خبر داده باشد بیاید و هر کسی ان بتواند شنخت ملک که خدای  
 تعالی و بر ابصار تی داده باشد **آیه دیگر** فاما من اعطی و اتقی و صدق  
 بالحنی و بر اخلف باز خواهند داد و گفته اند حسنی و عده و خدای تعالی بود **ب**  
 فسئل سیرة للیسری اسان بکنیم از حضرت سنان ترین بمعنی کار کردن دلچمه خدای  
 تعالی فرموده است و گفته اند که این آیت اندر شان ابوبکر صدیق رضی الله عنه  
 فرود آمده است که هر چه داشت بداد و بورع زندگانی کرد **آیه دیگر** و یسجننهم  
 الا تقی الذی یؤتی ما له یتزکی از مخالفت خدای عز و جل و روایت کند هشام



از پذیر خویش عروه که ابو بکر صدیق رضی الله عنه که هفت بنده را آزاد کرده  
 است که ایشان را هم عذاب کردند از بگردن خدای تعالی بلال و عامر بن فهیره  
 و نهدیه و دختر وی مسلمان شدند اینها شد گفتند لالت و عزیزی بدینای  
 از وی باز ستدوی گفت من بلالت و عزیزی کا فرم خدای تعالی بدینایی  
 باز داد ابو بکر صدیق رضی الله عنه بروی بگذشت و وی اس می کرد و کز  
 بانوی وی ویرا همی گفت خدای که من ترا از ادنکم تا انگاه که صابیان تو ترا ازاد  
 کند ابو بکر این بشنید گفت چند فرشتی این کبیرک را گفت بخندین و قیه گفت  
 بخردم فرا گیر گفت تا ازین طحی بپردازم و اما بلال را اندر میان ایشان سبک  
 گرفته بودند و همی گفتند اگر همی یک و قیه باشد تا خویشتن را باز خری ترا نکذا  
 رم ابو بکر صدیق رضی الله عنه گفت اگر بصد و قیه خواهند من بخردم و بیاخذ  
 ی تعالی عز وجل اندریشان وی فرو فرستاد و سجنما الاتقی الذی یؤتی  
 ماله یتزک انکه که ابو بکر صدیق رضی الله عنه مسلمان شد چهل هزار دینار  
 داشت ان همه نفقه کرد بر مسلمانان و عبدالله بن ابی بکر گفت بر منبر که ابو بکر صدیق  
 رضی الله ضعیف بندگان همی خریدی و ازاد همی کردی پذیر روی گفت و برانده  
 چنان خری که بشت تو نگاه دار گفت ایشان را از بمرات همی خرم و ازاد کنم  
 تا خدای تعالی مرا از اتش و رخ ازاد کند خدای تعالی فرو فرستاد که و سجنما  
 الاتقی تا اخر سوره و نام وی عبدالله بن عثمان ابن عباس رضی الله عنهما گوید  
 چون بلال مسلمان شد بشد و بر سر بتان سلخ کرده و مشرکان زنی را موکل کرده  
 بودند بر بتان ان زن ایشان را خبر داد و بلال بنده عبدالله بن جردعان بود فرا  
 وی شکایت کرد ندوی بلال را تسلیم کرد بایشان و صدتا اشترا فراداد تا  
 بکشندشان بنان انگاه ایشان ویرا فرار گرفتند و بسنگهای سنگار

همی

همی کرد ندی و همی گفت احدا حدیغامبر صلی الله علیه و آله بروی بگذشت گفت تو را برانند  
 احدا حدیغامبر صلی الله علیه و آله بروی بگذشت گفت تو را برانند  
 رضی الله عنه رطلی بنار برداشت و ویرا بخردید سعید ابن طسب رضی  
 الله عنه گوید که ابو بکر رضی الله عنه ویرا گفت بلال را من فروشی گفت  
 فروشم ولیکن بسطاس فر و شمش و سطاس غلامی بود ابو بکر را رضی الله عنه  
 و ده هزار دینار داشت و غلامان و کنیزکان و چهار پای بسیار داشت و منکر بود  
 و ابو بکر رضی الله عنه همی گفت مسلمان بباش و این همه مال تراست و یامتا  
 ع همی کردی و از بمرات ابو بکر رضی الله عنه ویرا دشمن همی داشت چون امیه ویرا  
 گفت که ویرا بفر و بش بلال ابو بکر را ترا بخندید است زهرا بفر و خت بدان مشرکان  
 گفتند ابو بکر این ز کرد که بلال را بنزدیک وی دستی بود خدای تعالی فرو فرستاد  
**نکته** و اما احدا حدیغامبر صلی الله علیه و آله بروی بگذشت گفت تو را برانند  
 الاعلی و لسوف یرضی عز وجل و ثواب آخرت و این ابو بکر بود همه حال از  
 خدای تعالی راضی بود و خدای تعالی از وی راضی بود و رسول صلی الله علیه و آله  
 گفت ابو بکر خلیفت من است بر دین خدای تعالی و حبیب بن ابی ثابت  
 و کلبی رضی الله عنهما روایت کنند که سبیل بن ایت که خدای تعالی همی گوید  
 و اذا سئل انبی الی بعض ازواجه حدیثا ان بود که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرافحصه  
 بنت عمر رضی الله عنهما بگفته بود خرم ماریه و دیگر سران بود که فرافحصه  
 که از پس من پذیر عایشه و پذیر تو خلیفت من خواهند بود حفصه عایشه را بگفت  
 مقاتل رضی الله عنه گوید عایشه ان هرد و فرایغامبر صلی الله علیه و آله بگفته بود  
 پیغمبر صلی الله علیه و آله حدیث ماریه بر حفصه بدید کرد و خواست که حفصه را  
 طلاق دهد چه سر وی اشکارا کرده بود جبریل علیه السلام فروامد و گفت

بسمان



ویرا طلاق مده که وی صوامه و قوامه است روزه بسیار دارد و شب نماز بسیار کند  
 و از جمله زنان نواست اندر بهشت و گروهی از علما گویند که طلاق داد چون خبر هم  
 خطاب رسید رضی الله عنه بکربیت و گفت اگر اندر خطاب خبری بودی پیغا  
 مبر صلی الله علیه و آله ویرا طلاق ندادی جبریل علیه السلام آمد و فرمود تا وی را از  
 کرد چون این حدیث فاش شد عباس بن عبدالمطلب فاعلی گفت از رسول صلی  
 الله علیه و آله پرسیدم تا وای این شغل از پس وی که خواهد بود اگر باری خلیفت  
 از پس نخواهم بودن آن کسر او صیت کند تا حق ما بداند پس عباس رضی الله عنه  
 پرسید از رسول صلی الله علیه و آله رسول صلی الله علیه و آله گفت خلیفتم علی بن ابی طالب  
 فاسمعه و اطیعوه و تشروا ابو بکر رضی الله عنه خلیفه و منست بر دین  
 خدای و وحی وی بشنوید و فرمان برداری وی کنید تا نجات و فلاح یابید  
 و مطیع وی شوید تا راه یابید عباس گفت فاطمه و ورشد و چون فرمان بردار  
 وی شد در راه یافتند **اشارت** ابو بکر را رضی الله عنه مؤمنان خلیفت  
 خواندند و رسول صلی الله علیه و آله خلیفت خواند فقال ابو بکر خلیفتم علی بن ابی طالب و ملک  
 تعالی خلیفت خواند و لیست خلفتم فی الارض را فاضی لعنت خواند سزای لعنت نه ان  
 بود که خدو ندش خلیفت خواند و مؤمنانش خلیفت خواند سزای لعنت ان باشد  
 که ایشان را مخالفت کند چنان که خداوند عز و جل خبر داد و گفت **ایة دیگر**  
 وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيُخْرِجْهُ مِنْهُ مَالًا كَثِيرًا وَهُوَ فِي ذَلِكَ لَشَاقِقٌ  
 نوله ما توالی و نصله جهنم و ساءت مصیرا هیچ مخالف نیست خدای را  
 و رسول را چون را فاضی ملک تعالی می گوید ابو بکر رضی الله عنه مؤمن  
 الذین یؤمنون بالغیب را فاضی می گوید کافر بود ملک تعالی می گوید فاضل  
 بود و لا یاتلوا فی فضل را فاضی می گوید باطل بود فاضل نبود ملک تعالی می گوید

در حدیثی است که در این باب است  
 و در حدیثی دیگر است که در این باب است

منفق

منفق بود الذین ینفقون أموالهم را فاضی می گوید منافق و در خبر است که روزی  
 جبریل علیه السلام بنزدیک رسول صلی الله علیه و آله نشست و بود جبریل گفت ازنگ  
 ابو بکر رسول گفت یا جبریل شما ابو بکر می دانید جبریل علیه السلام گفت انجا  
 ابو بکر معروفترا زانت که اینجا و آنه و دیگر فی حیوتک و خلیفتک بعد وفاتک  
 استاد ابو بکر بن اسحق رضی الله عنه گفت ابو بکر را پنج چیز است که دیگران را نبوده  
 است اندر غربت انیس مصطفی او بود و اندر هجرت صاحب او بود و اندر حضرت  
 وزیر او بود و اندر کور هم یهلو او بود و اندر بهشت رفیق او بود و من می گویم  
 که اندر امت خلیفت او بود **نکته** و ان عجب مدار که سکه اصحاب الکهف در  
 موافقت ان جوان مردان کامی چند برداشت در دنیا با ایشان ماند و اندر بهشت  
 با ایشان ماند و اندر حققتن با ایشان و اندر قیامت با ایشان و اندر بهشت با  
 ایشان باشد عجب انست که ابو بکر صدیق رضی الله عنه صحبت مصطفی صلی الله علیه و آله  
 اختیار کرد و در محنت با او بود و اندر دعوت با او بود و اندر سفر با او بود و اندر حضر  
 با او بود و اندر غار با او بود و اندر راه با او بود و اندر هجرت با او بود و بتی و مال  
 با او بود و بفرزند با او بود و اندر کور با او بود و وقت شفاعت با او بود و اندر مقام  
 با او بود و اندر حوض با او بود و اندر بهشت با او بود و اندر درجات با او بود و اندر  
 وقت لقابا او بود و اندر وقت دیدار با او بود اینها که در شان صدیق رضی الله عنه  
 عنه اندر تفاسیر دیدم و شنیدم یاد کردم اکنون بگویم خبرها صحیح که در  
 احادیث سماع کردم با استادان با سند درست بهون الله تعالی و توفیق  
**فصل الاخبار المسند فی شایفه رضی الله عنه** اخبارنا  
 الفقه الامام الاجل صابن الدین عمر بن عیسی بن اخی عبد الله الخطیبی الذهلقی  
 قال اخبرنا القاضي الامام الزاهد نظام الدین جمال الاسلام والمسلمین سیف



النظر منصور بن هبة الله الاسودادي في مدينة ارميه في ذي الحجة سنة ثلاث واربعم  
 وخمسة قال اخبرنا الشيخ الامام بقية العيشة محمد ابوبكر عبد الواحد بن الفضل الفارسي  
 عن جده الامام شيخ الاسلام ابوالقاسم المعروف بكركان قال اخبرنا الشيخ الامام ابوال  
 الحسن علي بن عمر قال اخبرنا ابوالفضل عباس بن يوسف قال اخبرنا الشيخ عبد الصمد  
 بن العباس الهاشمي قال اخبرنا الحسين بن علي الاودي قال اخبرنا الحسين بن ايان قال  
 اخبرنا عبد الرزاق عن المعمر عن الزهري عن عبد الله بن ابي عباس رضي الله عنهما وعنه  
 عن عايشة الصديقة رضي الله عنها قالت كانت ليلى من رسول الله صلى الله عليه وسلم فقلت  
 يا رسول الله استاكوم نسائك عليك قال بلى يا عايشة قلت فحدثني عن ابي شي قال اخبرني  
 جبريل عليه السلام عن الله سبحانه وتعالى انه لما خلق الله ارواح الخلايق اختار روح  
 ابي بكر الصديق رضي الله عنه من بين الارواح بعد النبيين والمرسلين فجعل ترابه من  
 الجنة وجعل ماوه من الحيوان وجعل له في الجنة قصرا من يا قوته فيه مقاصير من اللؤلؤ  
 الرطب وان الله ضمن لابي ان لا يكلفه سيئة ولا يسلبه حنة واني ضمنت ان  
 لا يكون ضجيج في حفرتي ولا خليفة لي من بعدي الا ابوبكر فبايع علي في الجبل  
 بيل وميكائيل وعرج الى الله بخلافته براية من دوة بضاء وعقد لواءه تحت العرش  
 مكنيا بابيك فخر ان بايع له جبريل وميكائيل عليهما السلام واهل السموات  
 واهل الارض والسنة من الشياطين وطرف من الجن يا وون في البحر واخذ مني  
 قه علي الوحوش فمن يله هذا فليس مني ولست منه ابن حديث نظام الدين  
 استلام من رسيد است باين اسناد از عايشة رضي الله عنها كه گفت شبي نوبت  
 من بود كه سيد عالم صلوات الله وسلامه عليه بحجره من كفتم يا رسول الله نه من كرام  
 تو بن زنان توام پيش تو كفت بلي يا عايشة كفتم پس مرا بكوي چيزي در حق پذرم  
 ابوبكر صديق رضي الله عنه كفت يا عايشة مرا خبر دا جبريل عليه السلام از

تعالی

آمد

خداي

خداي تعالی كه چون جانها افريد از ميان جهانها جان ابوبكر بر كزید از پس جانها  
 پيغامبران و مرسلان خاكش از بهشت است و بشن زاب حيوان و پيا فريد از به  
 وي اندر بهشت قصري زيا قوت و اندران قصر بسيار قصرها از مر و ايد تر و خدا  
 عز وجل از من كه محمدم پذيرفته است كه از وي معصيت ندر وجود نيارد و در طا  
 عتها بروي بگذرد و من كه محمدم پذيرفته ام كه اندر كور همسايه من باشد و از پس  
 من خليفتم من نباشد مگر ابوبكر صديق و جبريل و ميكائيل عليهما السلام اينها  
 يعه كردند بخلافت وي و با سمان بردند علمي از جوهر سپيد و از علم زير عرش نها  
 دند پسندده است پذر تر از خزي با عايشه كه مبايعه وي جبريل و ميكائيل عليهما  
 السلام كنند و اهل اسمائها و اهل زمينها و بعضي از شياطين و طر في اجنيا كه مقام  
 كيرند اندر دريا و كوفت عهدي و اهانت بر وحوش هر كه نه اين چنين كويد و ابوبكر  
 را رضي الله عنه از وي خليفتم ندان از من نيت و من از وي نيم **خبري**  
 از معين الدين عبد الرزاق بن فضل الله خطيب ارميه از جوهر بن رسیده  
 است باسنادي درست از مجاهد از عبد الله بن عباس رضي الله عنهما از رسول صلي  
 الله عليه وسلم كه گفت يدرخل الجنة رجل لا يبق في فيه اهل دار ولا غرفة الا قالوا مرحبا  
 مرحبا فقال ابوبكر الصديق رضي الله عنه ما نري هذا الرجل في ذلك قال اجل  
 وانت هو يا ابا بكر كفت اندر بهشت رود مردی كه هیچ كس در آن سراپها و قصرها  
 و حجرها و غرفها نباشد الا كه گویند مرحبا مرحبا ابوبكر كفت ما نبينهم اين  
 مرد را اندر اين قصرها پيغامبر صلي الله عليه وسلم كفت بل و ان مرد توي يا ابا بكر  
**خبري** ديگر هم يروايت جوهر بن سعيد بن زراره رضي الله عنه  
 قال رايت النبي صلى الله عليه وسلم يخطب فالتفت لتفاته فلم يري يا بكر فقال  
 عليه السلام ابوبكر ابوبكر اها انت روح القدس اخبرني انما ان خير امتك من



بعد که ابوبکر گفت دیدم که پیغامبر صلی الله علیه و آله خطبه می کرد گفتان کرد اندر  
 میان جمع بنکرید ابوبکر را رضی الله عنه ندید گفت کجاست ابوبکر کجاست ابوبکر  
 الان خبر بیل مرا خبر داد هم اکنون که برگزیده از امت تو پس از تو ابوبکر است رضی الله  
 عنه **خبر** دیگری هم بروایت جوهری از سعید مقری از ابوهیثمی رضی  
 الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله عرج فی الی السماء فماررت بسماء الا  
 وجدت فیها کلنوا بحمد رسول الله و ابوبکر الصديق من خلفی صلی الله علیه و آله و رضی الله  
 تعالی من ابی بکر گفت آن شب که مرا بعراج بردند بهیچ اسمانی نکرشتم الا که در آنجا بنشین  
 دیدم محمد رسول الله و ابوبکر از پس من صلوات خدای بر محمد و رحمت وی بر او بود  
**خبر** دیگری هم بروایت جوهری از عبد الله بن مسعود رضی الله عنه از  
 رسول الله صلی الله علیه و آله ان لكل نبي خاصة من اصحابه و ان خاصتي من اصحابي ابی بکر و عمر  
 گفت هر پیغمبری را خاصگیانی بودند و خاصگیان من ابوبکر و عمر اند رضی الله عنهما  
**خبر** هم از جوهری بروایت عبد الله بن عباس رضی الله عنهما قال ذکر ابو  
 بکر عند رسول الله صلی الله علیه و آله و اثن مثل ابی بکر کذی للناس و صدق  
 و امنی و زو جنی بفته و و اسانی ماله و جاهد معی فی ساعة العسرة  
 اما انه سیاتی يوم القيامة علی ناقه من نوق الجنة رحالها من زبرجد خضراء  
 و ان من سندس و استبرق فیها کینی و احاکیه فیقال من هذا فقال هذا محمد  
 رسول الله و هذا ابوبکر الصديق رضی الله عنه گفت اندر پیش رسول الله صلی الله علیه و آله  
 حدیث ابوبکر می کردند رسول گفت و کیست مانند او ابوبکر چون مردمان  
 مراد روغ زن داشتند او مرا راست گوی داشت و بمن ایمان آورد و د ختر خود  
 بزنی بمن داد و مال خود فدای من کرد و با من غزاه کرد اندر ساعت عسرت  
 و شب عسرت و چون روز قیامت باشد ابوبکر صدیق رضی الله عنه میاید

پیامبر

براشتر

براشتری از اشتران هشت نشسته زین بر وی از زبرد سبز پادیهاء و یلذ  
 مشک و عنبر و چهار وی از مر و اید تر و دوحله پوشیده از سندس و استبرق او  
 با من حکایت می گوید و من با وی حکایتها می گویم اهل قیامت گویند این کیت گویند  
 این محمد است رسول خدای تعالی و ان ابوبکر صدیق است رضی الله عنه **خبر**  
 هم از جوهری بروایت انس بن مالک رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله  
 لا یلک الصدیق و رضی الله عنه ملا وضع رجله فی الغار یا ابابکر الا ابشر ان الله تجلی  
 يوم القيامة للناس عامة و یجلی لک خاصة گفت رسول الله صلی الله علیه و آله ابوبکر را چون  
 پای اندر غاری نهاد یا ابابکر ترا بشارت می دهم که خدای تعالی روز قیامت تجلی  
 کند رجله خلاصه را و ترا که ابوبکر را خاصه تجلی کند جدا گانه **خبر** هم بروایت  
 جوهری از عبد الله بن مسعود رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله لو  
 کنتم متخذ اخلیلا غیر ذی لا یخونکم لاخترت ابن ابی قحافة خلیلا و ان صاحبکم خلیل الله عز  
 وجل اگر من دوست گرفتمی پس ابوقحافه را دوست گرفتمی لیکن پیغامبر شما دوست خدا  
 عز وجل **خبر** دیگری هم از جوهری بروایت عایشه صدیقه رضی الله  
 عنها قالت وجع رسول الله صلی الله علیه و آله فقال مروا ابابکر رضی الله عنه فلیصل بالناس  
 فقلت یا رسول الله ان ابابکر اذا قام مقامکم لم یسمع الناس من البكاء فرع ان یصلی  
 بالناس فقلت له مثلها فقال مروا ابابکر یصلی بالناس قالت فقلت لحفصة قولي  
 ان ابابکر اذا قام مقامکم لم یسمع الناس من البكاء فقالت فقال رسول الله صلی  
 الله علیه و آله مروا ابابکر یصلی بالناس فلا تنن صواحب یوسف علیه السلام  
 فقالت حفصة لعایشه ما کنتم لاری منک خبرا ابدا قالت فرج ابوبکر خرج النبی  
 صلی الله علیه و آله فلما راه ابوبکر لیتاخر فاشار الیه النبی صلی الله علیه و آله لم امکن مکانک قال فمکن  
 مکانه فجلس النبی صلی الله علیه و آله بحذاءه فجعل ابوبکر یصلی بصلوة النبی و یصلون

یوم الناس فلما کتب



الناس بصلوة الي بكر حتى قضا الصلوة عايشه رضي الله عنها كفت رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 بهما شدة فوجدتوا نبتا رقتا رضعف تن خويش بلال رضي الله عنه بانك نماز كرد قامت  
 كرد و حجره سيد آمد و كفت يا رسول الله جماعت مهاجر و انصار منتظر حال تو مي باشند  
 و كويان و نالان از ان زنجوري تو رسول الله صلى الله عليه وسلم كفت بفرو ما بيد ابوبكر تا اها مي بكنند  
 جماعت را عايشه رضي الله عنها كفت كفت يا رسول الله ابوبكر چون بجاي تو بياستد از كوي  
 كس از وي بنشود بفرو ما ي عمر خطاب را تا اها مي كنند قوم را بپيامبر صلى الله عليه وسلم ديكر باره  
 كفت بگويد ابوبكر را تا اها مي قوم بكنند ديكر باره من كفت يا رسول الله ابوبكر طاقت ندارد  
 كه بجاي تو بياستد كفت بگويد ابوبكر را تا اها مي قوم بكنند پس من كه عايشه ام حفصه را در  
 عمره كه تو بپيغمبر را بگوئي كه ابوبكر چون بجاي تو بياستد از كوي كس از وي نشود حفصه  
 بكت رسول الله صلى الله عليه وسلم كفت ابوبكر را بگويد تا اها مي مردمان بكنند و شما انير كه  
 يوسف را عليه السلام در محنت افكنديد من ابوبكر را مي كوتم شما عمر را مي كويد  
 پس حفصه اندر و هكين شد و عايشه را كفت من هرگز از تو خيري نديدم پس ابوبكر  
 رضي الله عنه بيرون آمد و با ما مي قوم نماز بدست چون تكبير كرد ابوبكر رضي الله عنه  
 پس مصطفي صلى الله عليه وسلم بيرون آمد چون ابوبكر و برادر بيد خواست كه باز بپايد  
 بپيامبر صلى الله عليه وسلم اشارت كرد كه بجاي بيايست ابوبكر بياستاد و بپيامبر صلى الله  
 عليه وسلم در برابر وي بنشست پس ابوبكر بمتابعت سيد صلوات الله عليه  
 مي كرد و مردمان بمتابعت ابوبكر نماز مي كردند تا نماز بكاروند **خبري**  
 بروايت جوهری از عبدالله بن عمر بن الخطاب العدوي رضي الله عنهما قال كنت مع  
 النبي صلى الله عليه وسلم و عنده ابوبكر الصديق التيمي و عليه عباة قد خلفا بخلال فنزل عليه  
 جبريل عليه السلام فقال يا محمد مالي اري ابوبكر عليه عباة قد خلفا في صدقه بخلال  
 فقال يا جبريل انفق ماله علي قبل الفتح قال فان الله تعالى بعزاه عليه السلام و يقول لك قل

له اراض انت عني في فقهك هذا ام سخط فقال ابوبكر السخا علي رضي الله عنه رضى انا عن ربي  
 راض انا عن ربي راض عبدالله بن عمر رضي الله عنهما كفت يا بپيامبر رسول الله صلى الله عليه وسلم انك  
 هاشمي شي و پيشروي ابوبكر الصديق رضي الله عنه و پلاسي در پشت كوفته و سخي اندر  
 ميان زده جبريل عليه السلام از اسمان فرود آمد و كفت يا محمد ابوبكر را مي بينم پلاسي  
 در پشت كوفته و سخي اندر ميان زده بپيامبر صلى الله عليه وسلم كفت يا جبريل مال خوش بزم  
 نفقه كرد پيش از فتح و هر چه داشت جمله بداد بدرد و نشان و ارد و يشي اين كلمه پلاسر در  
 پشت كوفته است و هيچ چيزي ديكر ندارد جبريل عليه السلام كفت خدای تعالی بروي  
 مي كند و نرا مي كويد بگوئي ويرا كه اندر من در و يشي كه هستي از من راضي هستي يا تخمي بپيامبر  
 صلى الله عليه وسلم پيام بكار داد ابوبكر رضي الله عنه كفت من درهمه عالم كه باشم كه تخم باشم از خدای  
 تعالی راضي من از خدای تعالی راضي من از خدای تعالی راضي من از خدای تعالی راضي من از خدای  
 ديكر است هم بروايت جوهری از ابوامامه صدي بن عجلان الباهلي رضي الله عنه  
 قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ايكم اليوم صدق علي مكن قال فسكت القوم  
 فقال ابوبكر انا يا رسول الله فقال ايكم صايما قال فسكت القوم فقال ابوبكر انا يا رسول الله  
 قال ابوامامه فرايت رسول الله استضحك حتى سمعت كركرة فحالا لي بكر ثم قال والذ  
 بعثني بالحق ما جمعهم رجل في يوم الا دخل الجنة كفت رسول صلى الله عليه وسلم ان شما كيت كه امرو  
 بروزه است جمله قوم خاموش مي بودند ابوبكر رضي الله عنه كفت من روزه دارم امروز يا رسول  
 الله پس كفت از شما كيت كه امروز بكي ني صدقه داده است جمله قوم خاموش مي بودند  
 ابوبكر رضي الله عنه كفت من ادم صدقه پس رسول صلى الله عليه وسلم كفت  
 از شما كيت كه امروز با جنازه مسلمان رفته است و نماز كرده جمله قوم خاموش  
 مي بودند ابوبكر رضي الله عنه كفت من امروز جنازه نماز كرده ام يا رسول الله ابو  
 امامه كويد روي رسول خدا نديدم چنان كه او از خنده ديدم بيز و نماز

سلام

اليوم

قال ابو بكر انا يا رسول الله فقال ايكم صايما قال فسكت القوم فقال ابوبكر انا يا رسول الله  
 قال ابوامامه فرايت رسول الله استضحك حتى سمعت كركرة فحالا لي بكر ثم قال والذ  
 بعثني بالحق ما جمعهم رجل في يوم الا دخل الجنة كفت رسول صلى الله عليه وسلم ان شما كيت كه امرو



از شادی معامله ابوبکر صدیق رضی الله عنه پس گفت بدان خدای که مرا بحق مخلوق  
فرستاد که این سه اندر یک روز در یک مرد بوجود نیاید الا که آن کس را بهشت  
بخشد **خبر** هم بروایت جوهری رضی الله عنه از خالد بن معاذ ابوالدرداء رضی  
عليه السلام من عجاج من لا ذفر معه لواء ابيض وهو يشهد ان لا اله الا الله وان  
محمد رسول الله صلى الله عليه وسلم فاسقيه شربة لا يضما بعدها ابدا گفت ول کسب خود  
کوثر روز قیامت ابوبکر صدیق باشد بواسطی ز غبار مشک از فر و علی سید با وی بود  
میاید میگوید لا اله الا الله محمد رسول الله من که محمد شربت بیاب بوی هم که هر  
کس از پس آن تشنه نگردد **خبر** دیگر هم بروایت جوهری از ابوالدرداء رضی الله  
عنه را فی النبی صلی الله علیه وسلم و امشی امام ابوبکر فقال امشی امام من هو خیر لک فی الدنیا  
و الاخرة ما طلعت الشمس ولا غربت علی احد بعد النبی المرسلین افضل من  
ابی بکر الصدیق رضی الله عنه گفت پیغامبر صلی الله علیه وسلم مرادید که در پیش ابوبکر صدیق  
رضی الله عنه می رفته من گفت تو در پیش کسی می روی که از تو بهتر است اندر  
دنیا و آخرت بخلال قدر اید جل جلاله که افتاب بر هیچ کس نتافت و  
فروانند بعد از پیغامبران و مرسلان بهتر و فاضلتر از ابوبکر صدیق رضی الله  
عنه **خبر** دیگر هم بروایت جوهری که عایشه صدیقہ رضی الله  
عنها قالت انفق ابوبکر الصدیق اربعین الفا گفت پدر من یکبار چهل هزار  
دینار بداد **خبر** دیگر هم بروایت جوهری از محمد بن قیس رضی الله عنه  
قال لما رجع رسول الله صلی الله علیه وسلم لیلته اسری به قال جبریل ان قومی لا یصدقون  
قال یصدقک ابوبکر و هو الصدیق گفت چون پیغامبر صلی الله علیه وسلم شب معراج  
باز کشان آسمان گفت یا جبریل این احوال که امشب رفته است اگر با قوم و  
مت خود باز قوم مرا راست کوی ندارند جبریل علیه السلام گفت یا محمد ترا ابوبکر

راست کوی دارد و اوراست کوی است **خبر** دیگر بروایت جوهری  
از ابوهریره رضی الله عنه آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت لما اسرای بالنبی  
صلی الله علیه وسلم قال یا جبریل یتهمونی و لا یصدقونی قال فان تهک قومک فان ابوبکر صدیق  
گفت شب معراج که پیغامبر صلی الله علیه وسلم با سمانها بردند گفت یا جبریل این قوم من مرا  
راست کوی ندارند و بر من گمان بر می برند جبریل علیه السلام گفت یا رسول الله  
اگر قوم تو بر تو گمان بد بر تو راست کوی ندارند این احوال بر ابوبکر صدیق کن که او ترا راست  
کوی دارد **خبر** دیگر هم بروایت جوهری از عبد الله بن عباس بن عبد المطلب رضی الله عنه  
قال لما نزلت هذه الآية اذا جاء نصر الله والفتح جاء العباس الی علی بن ابی طالب رضی  
عنها فقال سیئ النبی صلی الله علیه وسلم فان کان الامر فینا لم یثا حنا علیه قریش و ان  
کان فی غیرنا سالناه الوصاة بنا فدخل العباس علی رسول الله صلی الله علیه وسلم سراً فساله  
عن ذلك فقال عباس یا عمر رسول الله ان الله جعل ابوبکر خلیفتی علی دین الله تعالی و وصیه  
فاسمعوا له و اطیعوه ترشدوا قال بن عباس فاطاعوه والله ورشد ابن  
عباس رضی الله عنه گفت چون این آیت فرود آمد اذا جاء نصر الله والفتح جاء  
بن عبد المطلب بیامد پیش علی رضی الله عنه عمنما گفت یا علی خبرایه و فای پیغامبر  
صلی الله علیه وسلم آمده است ما می دانیم که از پس وی خلیفت که باشد و بکه قرار گیرد پیش  
پیغامبر صلی الله علیه وسلم رو و بر سر تا اگر میان این شغل و استقامت این کار مانع جاید قریش  
را با ما خصوصت نباشد و اگر غیر ما فرماید از وی خواهیم تا وصیت کنان  
کس را تا حق بداند پس عباس پیش رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد بنهان و از وی سوال  
کرد که یا رسول الله از پس تو خلیفت که باشد رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت یا عباس یا عمر سو  
ل خداوند سبحانه و تعالی ابوبکر را خلیفتی و من داده است بر دین و وحی خویش که از پس  
من ابوبکر باشد هر چه وی گوید بشنوید تا لحاظ و فلاح یابید و مطیع وی شوید



ناراه راست یا بید عبد الله بن عباس رضي الله عنهما گفت ایشان مطیع ابو  
بکر شدند لاجرم راه راست بیافتند و هر که خلافت ابو بکر حق دانند و صحابه و دیگر را  
دوست دارند راه راست یافت و ایمن شد **دیگر هم** بروایت جوهری از اهر  
بوره رضي الله عنه گفت ان رسول الله <sup>صلى الله عليه وسلم</sup> قال ما انفق في سبيل الله الا دعته حزانة  
للجنة فيقال له ادخل هذا خير فقال ابو بکر با رسول الله ذلك الذي لا تزي عليه  
ان ترك بابا دخل من اخر فقال رسول الله <sup>صلى الله عليه وسلم</sup> اني لا رجوان تكون منهم  
رسول الله <sup>صلى الله عليه وسلم</sup> گفت هیچ کس نباشد که مال خرج کند از سبیل خدای که در بان  
و خزینة ازان بهشت او را بخوانند و گویند او را که ازین در بهشت در ای که اینجا  
بهتر است بهر دری که در آید غنیمت دارند و خود را بر دیگر خزینة داران فضل  
نهد ابو بکر رضي الله عنه ازین عجب داشت پس رسول الله <sup>صلى الله عليه وسلم</sup> گفت یا ابابکر و من  
او میدارم که توار ایشان باشی که اندر بهشت بشوی **دیگر هم**  
بروایت جوهری از انس بن مالک رضي الله عنه روایت کند از رسول الله <sup>صلى الله عليه وسلم</sup>  
گفت قلت لجبریل حين اسرای فی السماء یا جبریل هل علی امتی حساب قال کل  
امتک علیها حساب ما خلا ابو بکر الصديق فاذا کان يوم القيامة قيل له یا ابابکر اد  
خل الجنة قال ما دخل حتی ادخل معی من کان یحبني فی الدنيا گفت کفتم جبریل را  
ان وقت که مرا با سمان بردند کفتم یا جبریل یا همه کسی از امتان من حساب کنند  
گفت یا محمد بر همه امتان تو حساب کنند و جواب ان از وی باز خواهند جز  
ابو بکر الصديق و چون روز قیامت باشد گویند یا ابابکر اندر بهشت رو کوید  
نروم من اندر بهشت تا هر که دارد دنیا مرادوست داشته است با خویشتن اندر  
بهشت نبرم **دیگر هم** بروایت جوهری از عایشه رضي الله عنها آمده  
است که مصطفی <sup>صلى الله عليه وسلم</sup> گفت لا ينبغي لقوم فیهم ابو بکر يومهم غیره گفت

نشايد

نشايد قومی که ابو بکر رضي الله عنه اندر میان ایشان باشد که کسی دیگر را  
می کند جز ابو بکر صدیق رضي الله عنه **خبري** دیگر هم بروایت جوهری  
از محمد بن حبیرو از پدرش رضي الله عنهما گفت انت النبي <sup>صلى الله عليه وسلم</sup> امرت فقلت  
في شيء فامرها ان ترجع اليه فقالت يا رسول الله ارايت ان لم اجعلها كانهما  
تعي الموت قال ان لم تجد في فاتي يا بکر گفت زني پیش پیغامبر صلی الله علیه وسلم  
آمد و ایند چیزی سخن می گفت پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرمود که اکنون برو و وقتی دیگر باز  
ای ان گفت یا رسول الله و اگر من باز آیم و تو نیا بی یعنی که رسول غانده باشد پس  
پیغامبر صلی الله علیه وسلم گفت اگر بیای و مرا نیای پیش ابو بکر شو **دیگر هم**  
بروایت جوهری از عبد الله بن عباس رضي الله عنهما آمده است قال جاءت  
امرة الي رسول الله <sup>صلى الله عليه وسلم</sup> فقال لها تعودين فقالت يا رسول الله انجيت ولم اجدك  
كانها تعرض بالموت قال انجيت ولم تجدوني فاتي يا بکر فهو الخليفة بعدي گفت  
پیش پیغامبر آمد و چیزی از وی سوال کرد پیغامبر صلی الله علیه وسلم گفت وقتی دیگر باز ای  
ان زن گفت یا رسول الله اگر من بیایم و تو نیا بی یعنی که رسول صلی الله علیه وسلم از دنیا  
رحیل کرده باشد رسول صلی الله علیه وسلم گفت اگر باز ای و مرا نیای پیش ابو بکر شو  
او خلیفه باشد از پس من **خبري** دیگر هم بروایت جوهری و بروایت یاسر بن  
سلمة الکح از پدرش که رسول الله <sup>صلى الله عليه وسلم</sup> گفت ابو بکر الصديق خير اهل الارض  
الا ان يكون نبی گفت ابو بکر صدیق کزیده اهل زمین است لا مکره پیغمبری  
بود **خبري** دیگر هم بروایت جوهری ابو هریره رضي الله عنه روایت  
از پیغمبر صلی الله علیه وسلم که گفت ما کان فی الليلة التي ولد فيها ابو بکر اقبل ربکم علی حنة  
عدن فقال وعزتي و جلالی لا اسکنت فیک الا من احب هذا المولود گفت از شب که  
ابو بکر رضي الله عنه از مادر بزاد خداوند تعالی بخودی خودی کام و بی زبان



گفت یا بهشت عدن بعزت و جلال من که خدایم که اندر تو نشانی و قرار نگیرد اندر  
 تو هرگز کسی این فرزند را دوست دارد **خبری** دیگر هم بروایت جوهری  
 سهل بن سعد ساعی رضی الله عنه روایت کند از رسول الله صلی الله علیه و آله که گفت  
 حب ابابکر الصدیق و شکره واجب علی کل مسلم گفت دوستی ابوبکر الصدیق  
 و شکر وی واجب است بر همه مسلمانان **خبری** دیگر هم بروایت جوهری انس بن  
 ملک رضی الله عنه گوید شنیدم از رسول الله صلی الله علیه و آله که گفت ابوبکر الصدیق اخي في  
 الدنيا والاخرة رحم الله ابابکر و جزاه عن رسول الله خيرا فانه و اساني في النفس و المال  
 گفت صدیق برادر هفت در دنیا و آخرت خدای عز و جل رحمت کند بر ابوبکر  
 و برساند از من که رسول جزای خیر که ابوبکر را من بسیاری نیکوی کرده است بتن  
 و مال **خبری** دیگر هم بروایت جوهری از عمر بن الخطاب رضی الله عنه  
 آمده است که رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت ان في الجنة حور اخلفهن  
 الله تعالى من الورد يقال هن الورديات نصف اجادهن من الورد الا  
 حمرو نصف اجادهن من الورد الا بيض لا يزوجهن الا بنبي و صدیق  
 او شهید و ان لا يکر منها اربعه کفت اندر عشت حوریان اند که  
 خدای تعالی ایشانرا افریده است از کل و ایشانرا و ردیات خوانند  
 نیمه از تن ایشان از کل سرخ است و نیمه از تن ایشان از کل سپید  
 بن حوریان را بزنی ندهند مگر پیغامبری یا شهیدی یا صدیقی  
 و از ایشان چهار صد حوری نصیب ابوبکر صدیق باشد رضی الله  
 عنه **خبری** دیگر هم بروایت جوهری جابر بن عبد الله رضی الله عنه  
 گوید که عند النبی صلی الله علیه و آله و سلم اذ جاء وفد القيس فتكلم بعضهم بكلام  
 وافي في الكلام فالتفت النبي صلی الله علیه و آله و سلم الي ابوبکر الصديق فقال يا ابا

بکر

بکر سمعت ما قالوا قال نعم يا رسول الله و فقمتم قال فاجبهم فاجبهم ابو بکر  
 بحواب فاجابوا للجواب فقال النبي صلی الله علیه و آله و سلم اعطاك تعالي الرضوان الا كبر قال النبي  
 تعالي اجابوه في الاخرة عامة و تجلي لاي بکر خاصة جابر گوید پیش پیغامبر  
 بودیم صلوات الله عليه و سلامه که پیامبر مذکور و هي ران عبد القيس ايشان  
 سخنها را بادت و تمام هي گفتند پیغامبر صلی الله علیه و آله و سلم نگاه کرد با بوبکر صدیق و  
 گفت يا ابا بکر شنیدی که این گفتند گفت بلي يا رسول الله شنیدم و دانستم  
 گفت اکنون جواب ایشان بازده ابوبکر رضی الله عنه جواب ایشان را داد  
 جوابی تمام و سخت نیکو رسول صلی الله علیه و آله و سلم کفيا يا اخي تعالي تبارك  
 رضوانا کبري ان صحابه گفت يا رسول الله چه باشد این رضوانا کبري رسول صلی  
 عليه و سلم گفت خدای تعالی تجلی کند اندر اخرف بندگانش را عام و تجلی کند  
 ابوبکر را خاصه **خبری** دیگر هم بروایت جوهری ابوسلمه روایت کند از ابو  
 هريره رضی الله عنه ما قال جاء جبريل عليه السلام الى النبي صلی الله علیه و آله و سلم فوقف عليا  
 حيه من ابوبکر الصديق رضی الله عنه فقال جبريل يا محمد هذا بن ابي قحافة قال  
 حبيبي يا جبريل و تعرفونه في السماء قال اي والذي بعثك بالحق نبيا  
 فهو اشهر في السماء منه في الارض و ان اسمه في السماء الحليم گفت جبريل  
 آمد پیغامبر صلی الله علیه و آله و سلم و بایستاد زمانی را و با پیغامبر وحيي گفت ابوبکر  
 الصديق بگزشت جبريل عليه السلام گفت يا جبريل اين پسر ابو قحافة است رسول  
 صلی الله علیه و آله و سلم گفت دوست من جبريل و شما ابوبکر را می شناسید جبريل عليه السلام  
 گفت ري بدان خدای که ترا حق تخلق فرستاده است که ابوبکر اندر آسمان معروف  
 تراست و مشهور تر از آن که اندر زمین و نام ابوبکر اندر آسمان حلیم است **خبری**  
 دیگر هم بروایت جوهری معاذ جبل رضی الله عنه روایت کند که رسول

الله

الله

ینا



صلى الله عليه وسلم كفت ان الله تعالى في السماء يكره ان يخطي في الارض ابو بكر كفت  
 خذاي تعالى اندر اسمان كراهيت دارد كه خطاي اندر زمين از ابو بكر  
 صديق بوجود ايد رضي الله عنه **خبري** ديكر انس بن مالك رضي الله  
 عنه روايت كند كه ابو بكر صديق رضي الله عنه كفت كنت انا ورسول الله صلى  
 الله عليه وسلم في الغار فقلت يا رسول الله لو نظر احدكم تحت قدميه لا يصره  
 فقال يا ابا بكر ما ظنك في اثنين الله ثالثهما كفت من ورسول صلى الله عليه وسلم اندر  
 غار بودم كفت يا رسول الله اين قوم كه آمدند يكي نگاه زي قدم خود ما را بديدند كفت  
 يا ابا بكر چه گمان مي بوي بدو كسك سوم ايشان خذاي تعالى بود **خبري**  
 ديكر از ربيع بن انس رضي الله عنه ما قال مكتوب في الكتاب الا وكر مثل ابو بكر الصديق  
 مثل مطر ايما وقع نفع كفت اندر كتاب قل نبشته است كه مثل ابو بكر صديق مثل  
 بار است كه هر جاي كه افتد سود دارد **خبري** ديكر بروايت سعيد بن طريف از  
 صبيح قال قلت لعلي بن ابي طالب كرم الله وجهه من خير الناس بعد رسول الله قال  
 ثم عمر ثم عثمان ثم انا يا صبيح هكذا سمعت اقصمنا ورايت النبي صلى الله عليه وسلم  
 ولا فحيتا وهو يقول ما خلق الله عز وجل مولودا في الاسلام انقي ولا اتقي ولا ازي ولا  
 اعدل ولا افضل من لي بكر الصديق اصبح كفت علي بن ابي طالب را كرم الله وجهه  
 كه گيت بهترين مردمان پس از رسول صلى الله عليه وسلم كفت ابو بكر نگاه عمر نگاه عثمان  
 نگاه من كه عليام يا صبيح چنين شنيدم والا گوشام كبر باد وديدم رسول را صلي  
 الله عليه وسلم والا چشمهام كور باد او كفت نيا فريد خذاي تعالى مولودي بدر اسلام  
 با كز تر و پرهيزگار تر و راست كوتر و عادل تر و فاضل تر از ابو بكر صديق رضي الله  
**خبري** ديكر از يحيى بن بكير كفت زليت بن سعد كفت ما صاحب المرسلون خير  
 من لي بكر الصديق قلت ولا يوشع بن نون قال ولا يوشع ابن نون كفت

هيچ كس صحبت نكرد با پيغمبران بهتراز ابو بكر صديق كفتم و نه يوشع ابن نون  
 كفت و نه يوشع ابن نون كفت و نه يوسف بن الصباح كويد شنيدم از شريك بن  
 عبدالله النخعي كفت دشمن ندارد ابو بكر و عمر را رضي الله عنهما مكر ديوانه يا هفانه  
 شريك كفت از اجل كه كفت عمارت سيده است كه كسي يدي كويد ابو بكر صديق را رضي  
 الله عنه باد شام دهد كه از دنيا بيرون رفت الا كه او را بگشتند يا برد رخت كودند  
**خبري** ديكر است كه يكي از انصار يان از پدر خویش شنيدم كه كفت ما  
 شنيدم ان وقت كه ابو بكر صديق رضي الله عنه از دنيا رحيل كرد بر كوهها و درينده  
 كه هاتفي و از داد و اين بدنها مي كفت **شعر**  
 مات العام المصطفى المرتضى خليفة الموضع من هاشم يا عين جودي و انديبه معابد فعل المخذر الساجم  
 يا عين تكي لا تسامي لا خير في السموم والسايح ان ابا بكر ما قال قط زور اقول الا فلك لا سم  
 هو الامام العدل في حكمه ياخذ المظلوم من ظالم كفت اين اوازي شنيدم دوشبه سه  
 شب بيايم بيش عمر خطاب رضي الله عنه و اين قصه او را بگفتيم كفت خذاي  
 بوايو بكر رحمت كند بگويد انچ شنيديد شعبي كويد پرسيدند از عبدالله بن عباس  
 رضي الله عنه ما پيش از همه اسلام كه آورد كفت ابو بكر صديق رضي الله عنه و شما شنيديد كه  
 ابن ثابت چه كفت **شعر**  
 اذا تذكرت شجوا من اخي ثقة فاذكر اخاك ابا بكر ما فعل  
 خير البرية اتقاها واعرضا لا النبي و وافاها ما جملا  
 والثاني التالي محمود مشهد و اول الناس من صدق الرسول  
**خبري** ديكر است بروايت ابو سعيد خذري رضي الله عنه ان النبي صلى الله  
 عليه وسلم ان اهل الدرجات العلي ليواهم من تحتهم كما ترون النجم الدرري  
 في افق السماء وان ابا بكر و عمر منهم وانما كفت خداوندان درجات علي



عليه السلام در مقام خود باشند از زیر ایشان باشند ایشان را بپند چنان که  
 منها اندر ستاره روشن نگاه کنی و اندر افق آسمان و ابوبکر و عمر رضی الله عنهما  
 از ایشانند و بهتر و برتر **خبري** دیگر بر وایت نافع از آنی عمر رضی الله  
 عنهما که رسول الله ﷺ گفت دعوا الی هو محبتي کنت هذا ابوبکر خلیلا  
 فلما خالني الله تعالى ترکت خلتي المخلوق لخلقته ولكن اخا و وصیة الاسلام  
 و بعثت الی الناس كافة فقال لی الناس کلهم کذبت و قال لی ابوبکر صدقت  
**خبري** دیگر هم بر وایت جوهری انس بن مالک رضی الله عنه که رسول الله ﷺ گفت  
 بر سیدم از مالک بن معول و کفتم مرا وصیتی کن مرا گفت عليك حب الشیخین قال  
 قلت له اوصیني برحمتك الله و کنت اريد ان يكون فی خبرها اسناد فقال حدثني ارقا  
 شی عن انس بن مالک رضی الله عنه قال قال رسول الله ﷺ علم الله علیکم و لم الی لا جواب  
 لا متي یختمهم لای بکر و عمر ما ارجوا بقول لا اله الا الله گفت بر تو باو بدوستی دو  
 پیر گفتیم رحمت الله مرا وصیتی کن و درخواستم بخبر باسناد باشد گفت حدیث کرد مرا  
 و قاضی از انس بن مالک رضی الله عنه که گفت رسول الله ﷺ گفته است من امید  
 دارم از نهامت من بدوستی ایشان ابوبکر و عمر را هیچ او میداردم بکفتم لا اله  
 الا الله محمد رسول الله **خبري** دیگر است از قاضی امام نظام الدین منصور بن  
 الله از شیخ امام رضی الفریقین محمد بن الفضل از شیخ ابو عثمان سعید بن محمد از ابو علی  
 زاهر بن احمد الفقیه از ابوالقاسم عبد الله بن محمد البغوی از مصعب بن عبد الله از  
 مالک بن انس از عبد الرحمن بن القاسم از پدرش از عایشه رضی الله عنها قالت خرجنا مع رسول  
 الله ﷺ فی بعض اسفاره حتی اذا کنا بالبدایع او بذات الحلیش انقطع عقد  
 لی فاقام رسول الله ﷺ علی لثماسی و اقام الناس معه و لیسوا علی ما فای الناس  
 ابوبکر رضی الله عنه فقالوا لا تری ما صنعت عایشه رضی الله عنها اقامت بر رسول

صلی الله

صلی الله علیه و آله و الناس و لیسوا علی ماء و لیس معهم ماء فجاء ابوبکر رضی الله  
 عنه و رسول الله و اضع راسه علی فخذی قد نام فقال احببت رسول الله  
 صلی الله علیه و سلم و الناس و لیسوا علی ماء و لیس معهم ماء فقالت عایشه  
 رضی الله عنها فاعتبني ابوبکر رضی الله عنه فقال ما شئت الله ما قال و جعل طعن  
 بیده فی خاصرتی فلا یمنعني من التمریک الا مکان راس رسول الله ﷺ علی فخذی  
 فخذی فنام رسول الله ﷺ حتی أصبح علی غیره فأنزل الله آیه التیمم فتمیموا فقال  
 اسید بن خضیر و هو احد النقباء ما هذا باول برکتکم یا ال ابا بکر قالت فبعثنا  
 لبعیر الذی کنت علیه فوجدنا العقد تحته **و** بدين اسناد که یاد کردم عایشه  
 رضی الله عنها کوید با پیغامبر بودم صلی الله علیه و سلم باءوتنا بر سیدم بجای که انرا  
 بیدار کویند یا ذات الحلیش کردن بنیدی از من کسسته شد و کم شد و ان بعایت  
 فراسته بودم از اسما چون خبر دادم بدان پیغامبر صلی الله علیه و سلم پیغامبر صلی الله علیه و سلم  
 الجاف و دادم و بفرمود تا آن بخوبند پس بچسند نیافتند پیغامبر صلی الله علیه و سلم اشتر  
 فروا خوا بانید و مردم نیز جمله اشتران خویش را فروا خوا بانید و هیچ اب نبود  
 و مردم آمدند بنزدیک ابوبکر صدیق رضی الله عنه و گفتند نه نبی که عایشه رضی الله  
 عنها را اینجا باز داشت نه برای و نه با ما اب پس ابوبکر رضی الله عنه برخاست و آمد  
 بنزدیک و رسول صلی الله علیه و سلم سر عزیز بران من نهاده بود و خفته پس بزم  
 با من عتاب کرد و گفت امروز رسول الله ﷺ و لشکر را اینجا باز داشتی نه برای  
 و نه با ایشان ابست و نماز نزدیک است و گفت ایچ گفت نگاه کنی نزد بدست  
 خویش بر تهی گاه من و من بر تنو استم کردیدم از آن که پیغامبر صلی الله علیه و سلم سر مبارک  
 بران من داشت و پیغامبر صلی الله علیه و سلم خفت چون بامداد پیغامبر صلی الله علیه و سلم  
 از خواب اندامد برخاست اب طلب کردند نیافتند که نماز کنند خداوند تعالی

تعالی

عنها



ایت تیمم فرو فرستاد تیمم بکردند و نماز بگزارند اسید بن خضیر یکی از انبیا  
گفت این رخصت که یافتیم اول بکاتی است از آل ابوبکر صدیق مسلمانان را چون  
بر گرفتیم اینک خیمه ان کورن بند ز پراشتن یافتیم و گفت عایشه را رضی الله عنها که هیچ چیز  
بنو فتیه است ترا که توان کواحیت کرده و که نه از خبری بوده است مسلمانان را  
**خبری** دیگر عبد الله بن عمر رضی الله عنهما روایت کند از رسول صلی الله علیه و آله  
که گفت اول من یختصم من هذه الامة بین یدی عمر و جل علی بن ابی طالب و معاویه  
و اول من یدخل الجنة ابوبکر و عمر گفت اول کسی که خصومت کنند روز قیامت  
پیش خدای تعالی علی و معاویه باشند و اول کسی که پس از من در بهشت شوند  
ابوبکر و عمر باشند **خبری** دیگر علی رضی الله عنه روایت کند از پیغامبر صلی  
الله علیه و آله که گفت طبعوا ابابکر الصديق رضی الله عنه ثم عمر تهتدوا و اقتدوا  
بهما ترشدوا گفت مطیع و فرمان بردار شوید ابوبکر را و پس از وی عمر را  
تاراه راست یابید و بپای ایشان بروید تاراه ایشان گیرید **خبری** دیگر عبد  
بن عباس رضی الله عنهما روایت کند از رسول صلی الله علیه و آله که گفت ان الله تعالی خلق  
من نوره و خلق ابابکر من نوري و خلق عمر بن الخطاب من نورا با بکر و خلق المومنون  
كلهم من نور عمر غیر النبیین و المرسلین گفت خدای تعالی مرا از نور خویش بیافرید  
و ابوبکر را از نور من بیافرید و عمر را از نور ابابکر بیافرید و جملة موء منات  
از نور عمر بیافرید جز از پیغامبران و مرسلان **خبری** دیگر عبد الله بن  
عباس رضی الله عنه روایت کند از رسول صلی الله علیه و آله که گفت اريد حمزة و  
جعفر و كان بينهما ایدیهما طبق فیه کالزبد فکلا منه ثلثا ثم صار عسبا فا  
کلامنه ثم صار رطبا فاکلامنه فقلت لهما ما وجدتهما افضل الاعمال فالا قول لا  
الا الله قلت ثم اذا قالا الصلوة علیک یا رسول الله قلت ثم اذا قالا احب الی بکر

عمر

عمر بنمودند مرا حمزه و جعفر را رضی الله عنهما دیدم طبقی دیدم پیش نهاد از سر  
الخیر می خوردند هم از آن طبق دیگر بار هم الکو می خوردند انگاه دیدم که خرمای خوردند  
ایشان را گفتیم این چه یافتید گفتند بکفارة الله الا الله گفتیم دیگر چه یافتید گفتند  
دادن بر تو گفتیم دیگر چه یافتید گفتند بدوستی ابوبکر و عمر رضی الله عنهما حمید بن  
عبد یغوث رضی الله عنه گوید در رسول صلی الله علیه و آله گفت ای بکر اخي و انا اخوه و ابوبکر  
افضل هذه الامة و لا نفع فی مال احد کما نفع فی مال ابوبکر رضی الله عنه گفت  
ابوبکر برادر منست و من برادر اویم و ابوبکر افضلترین امت است و مال هیچ کس  
سود نکرد بر من که مال ابوبکر **خبری** دیگر عایشه صدیقه رضی الله  
عنها گوید از رسول صلی الله علیه و آله شنیدم که گفت ابوبکر از منست و من از ابو  
بکریم و ابوبکر برادر منست در دنیا و آخرت **خبری** دیگر جابر بن  
عبد الله رضی الله عنه روایت کند از رسول صلی الله علیه و آله که گفت حب الی بکر و عمر  
من ایمان و بغضهم من الکفر و حب لعرب من الایمان و بغضهم من  
الکفر و من سب اصحابی فعليه لعنة الله و من حفظني فبهم فلا لعنة الله  
عليهم گفت دوستی بوبکر و عمر را ایمانست و دشمنی ایشان از کفر است و هر که  
اصحابان مرا بدی گوید بروی باد لعنت خدای تعالی و هر که نگاه دارد مرا لعنت  
ایشان بروی مباد لعنت خدای تعالی **خبری** دیگر سهل بن سعد ابن  
رضی الله عنه روایت کند از رسول صلی الله علیه و آله که گفت حب الی بکر و شکره واجب  
علی امتی گفت وستی ابوبکر و شکر وی واجبست بر امت من **خبری**  
دیگر علی بن ابی طالب رضی الله عنه روایت کند از رسول صلی الله علیه و آله که گفت  
تعالی الارواح قبل الاجساد بالفی عام فامرت بالطاعة لی و السلام علی فاول  
روح امنی و سلم علی من الرجال روح الی بکر الصديق و من النساء روح



عائشه رضي الله عنها كفت خذاي تعالي جانها بيا فريد پيش از تنها بر و هزار سال  
پس بر مود جانها را بفرمان برداري من و سلام کردن و صلوات دادن بر من پس  
اول جاني که ايمان آورد من و هزار است کوي داشت از مردان جان ابو بکر بود  
و اول جاني که من ايمان آورد و بر من سلام کرد جاني از زنان جان عائشه بود  
عنها **خبري** ديگر سلمان فارسي رضي الله عنه روايت از رسول الله صلى الله عليه وسلم  
که گفت ما خلق الله تعالي لعن کتب بقلم من نور طول القلم ما بين المشرق والمغرب  
مداد القلم نور لا اله الا الله محمد رسول الله به اخذ و به اعطى امته افضل الهم  
وافضلها ابو بکر الصديق كفت چون حق تعالي عرش را بيا فريد بنوشت بقلم نور  
در زير قلم چندان که از مشرق تا مغرب مداد قلم نور بود بنوشت لا اله الا الله  
محمد رسول الله بوي ستام و بوي دهم و امت وي بهترين امتان است و بهترين  
ايشان ابو بکر صديق است **خبري** ديگر عبدالله بن عباس رضي الله عنهما روا  
يت کند از رسول الله صلى الله عليه وسلم ما ان اعرج لي الى السماء و قفت بين يري رب  
الجنة فقال لي يا احمد علي من تركت اهل ارضي فقلت علي اي بکر الصديق فقال هو  
احب لعباد لي بعدك فاقوه مني السلام كفت مرا عراج بردند پيش خذاي  
تعالي با ستادم كفت مرا يا احمد اهل زمين بکه گذاشتي كفت مرا ابو بکر صديق  
كفت او دوست ترين بندگان منست بعد تو او را از من سلاجي برسان **خبري**  
ديگر هر بر روايت جوهری ابو هريره رضي الله عنه كويد رسول الله صلى الله عليه وسلم كفت  
ما اعرج لي سالت زي تعالي ان يجعل الخليفة بعدي علي بن ابي طالب فا  
رجت الملائكة فقالوا يا احمد ان الله تعالي يفعل ما يشاء والخليفة من بعدك  
ابو بکر رضي الله عنه كفت مرا چون عراج بردند از خذاي تعالي ندر خواستم  
که از پس من خليفتي بعلي و هر فرشتگان بخشش شدند و گفتند يا احمد خذاي

ان کند که او خواهد و خليفه از پس تو ابو بکر صديق است **خبري** ديگر عائشه  
رضي الله عنها روايت کند از رسول الله صلى الله عليه وسلم من ستوان ينظر الي رجل عيشي  
علي وجه الارض و قد قضى حبه فليتنظر الي هذا يعني ابو بکر كفت هر که دو  
ست دارد که مردی را بيند که بر زمين رود که بنذر و فاکند است کوبد زين مرد  
نظر کند يعني ايا بکر صديق رضي الله عنه **خبري** ديگر حذيفة رضي الله عنه  
روايت کند از رسول الله صلى الله عليه وسلم که كفت هر که مراد خواب بيند مراد بید است  
که شيطان بصورت من روي نمايد و هر که ابو بکر را خواب بيند ابو بکر را بید  
است که شيطان بصورت وي روي نمايد من را بي في المنام فقد را بي لان الشيطان  
لا يمثلي و من را ي با بکر في المنام فقد را ي با بکر لان الشيطان لا يمثله  
**خبري** ابو هريره رضي الله عنه روايت کند از رسول الله صلى الله عليه وسلم که كفت حال احد  
عندنا يدا الا و قد كافاته ما خلا ابا بکر فان له عندنا يدا يدا فيه الله تعالي  
بها يوم القيامة ما نفصي ما الا صرقت كما نفعتي حال ابو بکر كفت هيچ کس  
را بر هادست نيكي نبود مگر مكافات وي باز كرديم جز ابو بکر صديق که او را پيش  
ما بسيار نيكيهاست که خذاي تعالي ويرا روز قيامت بزان مكافات باز کند  
و هرگز مال هيچ کس مرا چنان سود نداشت که مال ابو بکر صديق رضي الله  
عنه **خبري** ديگر انس رضي الله عنه روايت کند از رسول الله صلى الله عليه وسلم كفت  
ما اعطيت فضيلته الا و قد اعطيت شطراحي الشهادة قاني اوتي بها بسم الله  
خير و تو تا بسوا فعاليله الغار قال لاني بکر الصديق كفت مرا هيچ  
فضيلتي ندادند الا که توانيز همچنان بدادند تا شهيد بشوند که مرا بخير  
هر دادند و توانيز در غار ما بکر يدر زهروي در تو کار کرد و اين ابو بکر  
صديق را كفت رضي الله عنه **وصيته هادي** رسول الله صلى الله عليه وسلم كفت



است ابو بکر را **رضی الله عنه** اول خبر است که علی بن ابی طالب رضی الله  
 گفت که رسول الله صلی الله علیه و آله گفت یا ابابکر اذاریت الناس یسار عون فی الدنیا فاعلک  
 بالآخرة واذکر الله تعالی عند کل حجر و مدرید ذکرک اذا ذکرته و لا تحقرن  
 احدا من المسلمین فان صغیر المسلمین عند الله کبیر گفت یا ابابکر چون مردم  
 را بینی که بطلب نیشتاب کنند بر تو باد بطلب اخوت طلب کنی و هو  
 ی که باشی خدای تعالی را یاد کن پیش هر سنی و کوچی و یکی تا ترا  
 یاد کنند از چیز چون ویرایه کنی و نگر هیچ مسلمان را حقیر نداری که هر که کو  
 چک باشد از مسلمانان وی بزرگت پیش خدای عز و جل **خبری** دیگر ابو بکر  
 خذری رضی الله عنه روایت کند که رسول الله صلی الله علیه و آله گفت یا ابابکر ایاک و نار  
 المؤمن لا یحکم فقیک فان یدی المؤمن فی ید الله تعالی ینمشه وان  
 عثر کما وکذا عثر گفت یا ابابکر و در شوا ز تشو من تا بتونس رسد که ترا بسو  
 زانند که دست مؤمن اندر ید قدرت خدای تعالی است می گرداند و اگر ویرا  
 عثره برسد یعنی کنایه خدای تعالی و برادست کبیر **خبری** دیگر ابو بکر  
 صدیق رضی الله عنه گوید که رسول الله صلی الله علیه و آله هر چنین گفت یا ابابکر اتق الله  
 وان ولیت امر احد من المسلمین فلیکن عندک انضاء المسلمین وادناهم فی الحق سوا  
 و دع اهل الفضل حتی یکون الله هو یوفیهم حقهم یا ابابکر اذ خذ تعالی بقر  
 و اگر وای شوی بر شغل یکی از مسلمانان چنان کن که دو نفرین مسلمانان و نزد  
 یک ترین ایشان نزد تو یکی باشند و بگذارد خدای تعالی حق ایشان  
 هر چه تمامتر بر ایشان رساند **خبری** دیگر عبدالله بن عمر رضی الله عنهما  
 روایت کند که رسول الله صلی الله علیه و آله گفت یا ابابکر لو اراد الله تعالی ان لا یعصی ما خلق  
 ابلیس یا ابابکر انما یعرف الفضل لنوی الفضل گفت یا ابابکر خدای تعالی خواستی

که او را

او را نیاز از ابلیس را نبیا فریدی یا ابابکر شناسد فضل را فاضلان از  
 بهر فضل وی **خبری** دیگر انس بن مالک رضی الله عنه روایت کند از ر  
 سول الله صلی الله علیه و آله که گفت یا ابابکر ها ظنک باثنین الله ثالثهما گفت چه  
 گمان بری یا ابوبکر بدو کس سیوم ایشان خدای تعالی باشد و این  
 در غار جود **خبری** دیگر ابو بکر صدیق رضی الله عنه گوید که رسول الله  
 علیه و سلم گفت مرا یا ابابکر بالال احی وانا اخوه و بلال اخول و مولاه  
 و مولی القوم من انفسهم گفت یا ابابکر بلال حبشی رضی الله عنه برادر منست  
 و من برادر ویم و بلال برادر تو است و ازاد کرده و تو است و بندم قومی  
 از ایشان باشند **خبری** دیگر ابو بکر رضی الله عنه گوید که رسول  
 الله صلی الله علیه و آله مرا گفت یا ابابکر زوجنی عایشة انا اخوک فی کتاب الله تعالی و هی  
 لی حلال یا ابابکر عایشه را بزنی من ده من برادر توام اندر کتاب خدای  
 تعالی و او بر من حلالست یعنی که برادر منی نیستم برادر تم بخدای تعالی  
**خبری** دیگر بر اوایت سنان آمده است که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله گفت یا ابابکر  
 بکر تبق و توق و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم گفت یا ابابکر بر دین بیای  
 و از افتخ و رشو و نیستی باری دادن و نه قوت الا بخدای عز و جل **خبری**  
 دیگر ابو هریرة رضی الله عنه روایت کند که رسول الله صلی الله علیه و آله گفت یا ابابکر اذا  
 خلتم المساجد فارفعوا فان ریاض الجنة فاكثر و فیها الرقع سبحان الله و الحمد  
 و لا اله الا الله و الله اکبر و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم گفت یا ابابکر  
 بکر چون در مسجد شوید چرا کنید که روضه ها و بهشت مسجد هاست اندر مسجد  
 بسیار چرا کنید بگفتار سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و لا  
 حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم **خبری** دیگر انس روایت کند

نه  
 المسبحون



که رسول الله ﷺ گفت یا ابابکر ای بشر که ان الله تعالی فجعلی یک خاصه والناس عامه  
**خبري** دیگر عبدالله بن ابی روايت کند که رسول الله ﷺ گفت یا ابابکر  
 لا تحب قوما بلغهم انک تحبني فاخبرک حبک اياي فاحبهم احبهم الي الله ﷻ  
 یا ابابکر دوست اری قومی را که بزيشان رسیده است که تو مرادوست داری  
 ایشان ترا دوست دارند بدوست داشتن تو مرادوست داشتن ایشان  
 دوستان باشد که از بهر خدای تعالی دوست دارند **خبري** دیگر علی بن  
 ابی طالب رضي الله عنه روايت کند که رسول الله ﷺ گفت یا ابابکر اعطيت  
 ثواب من امن به منذ خلق ادم واعطاک ثواب من امن بي منذ بعثني الي  
 ان تقوم الساعة گفت یا ابابکر خدای تعالی مراداده است ثواب آن  
 کس که بوي ايمان آورده است از آن وقت که احم افزیده است و تو براد ثواب  
 هون کس که بکمن ايمان آورده است از آن وقت که مرا پيغامبری فرستاده  
 است تا آن وقت که قيامت خیزد **خبري** دیگر انس بن مالک رضي الله عنه  
 گوید که رسول الله ﷺ گفت یا ابابکر ليت ابي لقيت اخواني ليت لي  
 لقيت اخواني فالي احبهم الذين لم يروني وصدقوني واحبوني حتي لي  
 لاحب احدهم من ولده ووالده گفت یا ابابکر کاشکی من برادران مرا میدیدی  
 کاشکی من برادران مرا میدیدی که من ایشان را دوست میخارم آن کسان که مرا  
 ندیدند و مرا راست گوید اشتند و مرادوست داشتن چنان که مرا از پدر  
 و فرزندان دوست ندارند **تمت الوصايا خبري** دیگر  
 از نظام الدین از عبد الوهمی الواحد بن الفضل از جدش ابوالقاسم  
 که کانی باسناد درست از ابوهریره رضي الله عنهم قال قال رسول  
 الله ﷺ اتاني جبريل عليه السلام فاخبرني فاني باب الجنة الذي

ان الله تعالی

يرخله منه امتي فقال ابو بكر وددت اني كنت معك حتي نظر اليه فقال رسول  
 الله ﷺ اما انك يا ابابكر اول من تدخل الجنة من امتي گفت جبريل  
 عليه السلام يديش من امد و دست من بگرفت و دران بهشت مرا بنمود که امت  
 من دران ربهشت اندر شوند ابو بكر صديق رضي الله عنه گفت اما خواهي  
 که من نیز با تو بودم تا بدیدی رسول الله ﷺ گفت اما تو یا ابابکر اول کسی  
 باشد از امت من که اندر بهشت شوی **خبري** دیگر نظام الدین از عبد الو  
 بن الفضل بروایت ز انس بن مالک رضي الله عنه قال ما صلى ابو بكر رضي الله  
 وانا بن اذنيه فكان اذا سلم قال اللهم اجعل خير عملي اخره اللهم اجعل خواتم  
 عملي رضوانك اللهم اجعل خير ايامي يوم لقاك انس گفت که بود که ابو بكر رضي الله  
 عنه نماز کرد الا که من هم دوش و بودم عادت وی آن بود که چون سلام بدادی  
 گفت یا خدایا بهتر عملها و کردارهای من بر و زار افکن یا خدایا مهر کردارهای  
 من ضاء خویش کردن یا خدایا بهترین روزگار من آن روز کن که دیدار  
 تو بینم **خبري** دیگر نظام الدین از قاضی شهاب القضاة احمد بن عبد  
 الطرودي باسناد درست از عبدالله بن عمر رضي الله عنهما قال لما قبض  
 رسول الله ﷺ اتاني ابو بكر فصعد المنبر فحمد الله تعالی واثنى عليه وقال  
 ان كان محمد الحكم الذين تعبدون فان الحكم قدمات وان كان الحكم الذي  
 في السماء فان الحكم حي لا يموت ثم تلا وما محمد الا رسول قد خلت من قبله  
 الرسل عبدالله بن عمر رضي الله عنهما گوید چون رسول الله ﷺ از دنیا رحل  
 کرد تشویش و ولوله در مدینه افتاد پس ابو بكر صديق رضي الله عنه بیامد و بر  
 منبر شد و حمد و ثنای خدای تعالی بسیار بگفت آنکه گفت اگر محمد رسول  
 خدای خدای شما بود که و بر اینستید اکنون خدای شما مرده و اگر خدای

حد



رضی اللہ عنہ

رضي الله عنه گفت شنیدم از رسول صلی الله علیه و آله که گفت ليله عرجي لي السماء  
خاطبني رضي عز وجل بلغه ابي بكر الصديق رضي الله عنه فاختلج في قلبي  
ان الخطاب لابي بكر فعلم الله تعالى فقال يا احمد اختلج في سر ك فقلت هو  
ذلك قال يا احمد ان ان كلمت موسى بن عمران اطلعت علي قلبه فرايت حب  
قومه اليه هرون فخطبته بلغه هرون واطلعت علي قلبك فرايت حب  
قومك اليك يا بكر فخطبتك بلغه ابي بكر فاني انكر هذا الحديث فهو بريد مني  
لغت ان شب كه مر باسمان بدو خذاي تعالي با من مخاطبه كرد بلغه ابو بكر صديق  
اندر دل من بگذشت كه اين خطاب ابو بكر است حق سبحانه و تعالي ارضيم و اندیشه  
من اگاه بود گفت يا احمد چون با موسي عمران مناجات كردم و سخن گفتم دل وي  
دیدم كه همه قوم هرون را دوست مي داشت با وي مخاطبه كردم بلغه هرون  
دل تو دیدم كه از همه قوم ابو بكر را دوست ترجيح اري بلغه ابو بكر با تو مخا  
طبه كردم هر كه اين حديث انكار كند او از من كه خذايم بيزارت **خبري**  
بروایت درست آمده است كه چون مصطفي و ابو بكر عليهما السلام از مدینه  
هر دو از مكه هجرت كردند هرون فائق و عدیل و مصاحب يكديگر گشتند چه زبدينه  
نزد يك شدند چه از سوي راست راه بگردیدند بمانان خو ماستان بني عمر  
و عوف در آمدند و پياده گشتند ز انو هاي شتوان بپستند و بپشتند خبر بديدند  
رسيد مردم از سخني مي و شاد كامي باستقبال زيارت و خدمت رسيدند دیدند  
مصطفي را و ابو بكر را عليهما السلام همچون دو ماه و دو افتاب چشم و روي  
مانند يكديگر هردو را دیدند و كس نمي دانست كه مصطفي كرامت و ابو بكر كرامت  
بيا مهند و سلام كردند و ثنا و مدح گفتند و بياني چا كرد و باستاند و شرم داشتند  
كه بپرسيدند فينطق ابو بكر بذكر الناس و رسول الله صامت و من جاء لم يعف



ان رسول الله صلى الله عليه وسلم من حي اصابته الشمس رسول الله صلى الله عليه وسلم فاقبل ابو بكر  
 حتى لظلمه بردايه فمعه ذلك عرف الناس ان رسول الله صلى الله عليه وسلم ابو بكر رضي الله عنه برسخن  
 لفتن وپند دادن و خدعت کردن و رسول خداي صلى الله عليه وسلم خاموش و هادي و ساکن  
 هر که اهری این را از آن و از این نشا خوی پس چون حرارت و تابش افتاد بر مصطفی  
 صلى الله عليه وسلم رسید ابو بکر صدیق بخواست و رد از گردن خود برگرفت و آن ردای خویش  
 بدست خویش و بر سایه بانی ساخت آنکه چون اهل مدینه آن بردیدند مصطفی با  
 صلى الله عليه وسلم بدانستند که از روزگار آدم تا امروز و از امروز تا قیامت چشم و روی هیچ  
 کس بر وی و چشم مصطفی بقدر و قلعت مصطفی صلى الله عليه وسلم مانند تر از آن نبوده است  
 که چشم و روی ابو بکر صدیق و قدر و قامت ابو بکر صدیق هرگز روی بروی عتورا  
 غاقت که روی ابو بکر صدیق بروی مصطفی صلى الله عليه وسلم و هرگز شبی بشی بدو نماند  
 نسته است که روی ابو بکر بروی مصطفی صلى الله عليه وسلم **خبری** او ده اند بر وایت  
 که یک روز از پس نماز پیشین جبریل امین آمد با عفتاده **خبری** از رفته پیش پیغامبر صلى الله عليه وسلم  
 و سورة الانعام بیاورده پیغامبر صلى الله عليه وسلم آن شب همه یاران را جمع کرد و محانه و عا  
 بیشه رضی الله عنهما چراغ بنهادند و سورة الانعام می خواندند چراغ تاریک شد  
 رسول الله صلى الله عليه وسلم گفت یا ابابکر چراغ روشن کن ابو بکر رضي الله عنه چراغ روشن کرد  
 سلعتی بود دیگر باره تاریک شد رسول الله صلى الله عليه وسلم گفت یا ابابکر چراغ روشن کن  
 ابو بکر بخواست تا چراغ روشن کند و روغن اند چراغ نبود گفت یا رسول الله اندر  
 چراغ روغن مانده است و ما را امشب طاقت روغن خریدن نیست و چراغ می  
 باید تا کلام زبانه سحانه و تعالی بخوانیم پیغامبر صلى الله عليه وسلم گفت یا ابابکر پاره  
 ابدهان خود بزدان چراغ اندا فلن عایشه گوید پذیر من پاره ابدهان خود بفشان  
 رسول الله صلى الله عليه وسلم بزدان چراغ اندر افکند چراغ روشن شد بفشان خداي عز

و جل چون شمع تابان چنان که چشم خلق از روشنائی وی خیره شد آنکه رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 بفرومود که آن چراغ ملک شد همی تا چهل شبانه روز آن چراغ اندر خانه و عایشه رضی الله عنها  
 افروخته ماند تا منافی خانه عایشه ندر آمد و آن چراغ را دید گفت عجب این چراغ از  
 چهل شبانه روز نمی میرد اندر ساعت آن چراغ میرد جبریل علیه السلام آمد و گفت یا  
 محمد خداي تعالی می گوید من چشم بد حق افریدم اگر نه آن چشم منافق بودی تا قیما  
 متان چراغ زنده داشت می از برکت ابدهان ابو بکر صدیق رضي الله عنه **خبری**  
 نقل کرده اند که روزی جبریل امین علیه السلام آمد و گفت الله یقریک السلام  
 یا رسول الله و از پس که قاف جهانی افریده است هفتاد بار چند از مشرق تا  
 مغرب زمین وی از مشک سپید پر از فرشتگان است و اگر سوزنی از عرش برین  
 افتد نیاید الا برین فرشتگان و از آن روز باز که خداي تعالی ایشان را بیافریده است  
 تهلل می کنند و تسبیح و ثواب آن محبتان ابو بکر صدیق را رضی الله عنه می دهند  
**خبری** دیگر روایتی است از پیغامبر صلى الله عليه وسلم که گفت آن روز که ابو بکر  
 صدیق رضي الله عنه از مادر بزد شادی اندر آسمانها افتاد که خداي تعالی ندانند  
 بجنات عدن که بعزّه و جلاله من که اندر تو هیچ کس نیارم مگر ابو بکر را و دوستان  
 او را باز ندانند بدوزخ که بعزّه و جلاله من که اندر تو هیچ کس عذاب نکنم سخت  
 تر از دشمنان ابو بکر صدیق رضي الله عنه چون قیامت آید که یا ابابکر من که جبار  
 عالم باد و دستان تو امروزان کنم که تو خواهی دلیل برین است که هر که ابو بکر را در  
 دشمن دارد ایمان وی با وی پاینده نبود و هر که او را دوست دارد کفر با وی پاینده نبود  
**خبری** انس بن مالک و علی بن ابی طالب رضي الله عنهما روایت کنند از رسول  
 صلى الله عليه وسلم گفت هر که حاجتی دارد بخداي تعالی دنیاوی و اخروی بشتب بخیزد و  
 غل کند یا وضوی نیکو اسازد و دو رکعت نماز کند بهر رکعتی یک بار الحمد



وسه بار قل هو الله احد بخواند و از پس سلام سر بسجده کند و گوید یا رب بحق ابا بکر  
 صدیق که حاجت من روا کن خدای تعالی آن حاجت وی روا کند از درکت ابو بکر  
 صدیق رضی الله عنه **فَقُلْتُ مِنْ لِبَابِ الْخِلَافَةِ ۸ خَبَرِي**  
 عن جعفر بن محمد عن ابيه قال جاء رجل الى علي بن ابي طالب رضي الله عنه فقال يا  
 امير المؤمنين سمعتك في الخطبة تقول اللهم اصلحنا بما اصلحت به خلفاءك الذين  
 اطهرت من هم قال فاغرو رقت عيناه ثم اهلثا وقال حبيب بن عماري ابو بکر  
 وعمر اهلدي وشيخنا الاسلام ورجلا قريش والمقتدي بهما بعد رسول الله  
 صلى الله عليه وسلم من اقتدي بهما عظم ومن اتبع آثارهما هدي المستقيم ومن تسك  
 بهما فهو من حزب الله تعالى وحزب الله هم المفلحون **خبري** دیگر عن الزهري  
 عن عايشة رضي الله عنها قالت دخل علي رسول الله صلى الله عليه وسلم في اليوم الذي يد  
 فيه فقلت وارساها فقال لا نا وارساها ادعوا الي يا ارحم الراحمين لا يكرهني  
 عنه كتابا فاني اخاف ان يقول قائل بمن او تانا الله المسلمين الا ابا بکر **خبري**  
 عن علي بن ابي طالب رضي الله عنه كذا نسبي ابا بکر الصدیق في حياته رسول الله صلى  
 الله عليه وسلم يا خليفة رسول الله **خبري** عن الحسن بن علي رضي الله عنهما  
 قال قدم رسول الله صلى الله عليه وسلم ابا بکر فصلي بالناس واني لصحيح غير مريض واني  
 لحاضر غير غائب ولو شاء ان يقدمني لقدمني فريضنا الدنيا من رضي الله  
 ورسوله لرينه **خبري** وعن ابن عمر رضي الله عنهما قال كنا نفاضل بين اصحاب  
 ب رسول الله صلى الله عليه وسلم فنقول اذا ذهب ابو بکر وعمر وعثمان استوي الناس  
 فيمع ذلك النبي صلى الله عليه وسلم فلا يتركه **خبري** عن ميمون بن مهران عن  
 ابن عباس رضي الله عنهما قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يكون في اخر الزمان  
 قوم يذنبون الفضة يرفضون الاسلام ويلفظونه فاقبلوهم فانهم مشركون

الضرط

قال

عن انس

عن انس بن مالك رضي الله عنه قال اخر صلوة صلاتها رسول الله صلى الله عليه وسلم خلفاني  
 بکرا صدیق رضي الله عنه في ثوب واحد متوشح به **خبري** امده است بروایت  
 درست از رسول الله صلى الله عليه وسلم که گفت ان شب که مرا بعراج بردند گفت بهشت در  
 ادم حوری پیش من و من با جبریل بودم جبریل علیه السلام دست خویش با من  
 بر نهاد از بسیاری نو که من ان حور را دیدم گفتم یا جبریل چرا دست بر چشم خود  
 نهادی و روی از من حور بگردانیدی گفت یا رسول الله مرا دست روی نیست که با  
 وی نگاه کنم پس ان حور نزدیک من آمد و مرا سلام کرد جواب دادم انگاه مرا گفت یا رسول الله  
 خواجه من چو نت گفتم خواجه تو گیت گفت انک نخستین کسی وی بود که بتو ایمان  
 آورد انگاه جانرا و مال را فدای تو کرد ابو بکر صدیق رضي الله عنه گفتم یا حور تو  
 از ان ابو بکر گفت بل یا رسول الله گفتم تو ابو بکر را دیده ای گفت دیهلم و اگر خواهی  
 هم انک نبی بتو میگویم گفتم بنمای در ساعت گفست خویش را کشاد کرد اندر گفست  
 وی صورت ابو بکر دیدم **خبري** ع خطاب رضي الله عنه روایت کند که پیغامبر  
 صلى الله عليه وسلم گفت هیچ کس مباد که کسی را بر پای خیزد مگر پنج تن را اول ملازم و پذیر و استا  
 را که قرآن آموخته باشد و عالم را حومت علم او را و علوی را از بهر شرف او را و سلطان  
 را از بهر عدل او را هر کسی که بیرون ازین پنج تن برخیزد وی بنهی پیغامبر صلى الله عليه وسلم  
 اندر امده بود و عمر خطاب رضي الله عنه گوید همان روز که پیغامبر صلى الله عليه وسلم این سخن  
 را گفت ابو بکر صدیق رضي الله عنه اندر آمد پیغامبر صلى الله عليه وسلم مرا و بر پای خاست  
 و تا ابو بکر نشست پیغامبر صلى الله عليه وسلم نیز نشست عمر گفت یا رسول الله ما را گفتی  
 که بیرون ازین پنج تن را بر پای مخیزد و تو ابو بکر را بر پای خاستی پیغامبر صلى الله عليه وسلم  
 گفت جبریل امده است و پیش من نشسته چون ابو بکر رضي الله عنه اندر آمد در  
 مسجد جبریل گفت یا محمد ابو بکر آمد گفتم یا جبریل ابو بکر را شناسی گفت



یا احمد ابوبکر در میان فرشتگان معروفتر است بر آسمان از آن که تو بر زمین  
 آنکه جبریل علیه السلام پیش ابوبکر صدیق برپای خاست و من نیز برپای خاستم  
 پس ای عمر جای جبریل برخیزد من برخیزم و تا ابوبکر صدیق از پای نشست  
 جبریل و من نیز نشستیم از بهر حرمت ابوبکر صدیق رضی الله **خبر**  
 بروایت درست آمده است که رسول صلی الله علیه و آله گفت خدای تعالی از نور  
 مرا بیافرید و ابوبکر را از نور من بیافرید و مؤمنان را از نور ابوبکر بیافرید و عایشه  
 را از نور ابوبکر بیافرید و زنان مؤمنان را از نور عایشه رضی الله عنها بیافرید  
 و هر که ایشان را دوست دارد در ایشان نوری آفرید که بروشنای آن از تاریکی  
 نور و تاریکی قیامت وی را جلا دهد و بدان روشنائی نجات عدن رسد  
 و هر که ایشان را دوست ندارد در وی هیچ نور نیافرید **قول تعالی** و من اعلم  
 الله نور فیه من نور **خبر** روایت کنند از پیغامبر صلی الله علیه و آله گفت مرا  
 بسجیدند بر همه پیغامبران من زیادت احمد آنکه ابوبکر را بسجیدند بر همه  
 امت زیادت احمد **خبر** دیگر هم بروایت جوهری از فقیه امام ابو  
 نصر طاهر بن ابی نصر ارموی از رئیس منتخب لدین قسوم بن ابی براهیم الار  
 موی از رکن الاسلام احمد بن ابی نصر الخوافی از شیخ صابین الدین محمد بن عبد  
 الرحمن المقرئ ز قاضی ابو علی الحسن بن محمد الزجاجی از ابوالحسن علی بن محمد  
 الموصلی از ابوالحسن علی بن محمد بن وکیع القاضی از ابو جعفر محمد بن صالح از پسر  
 مجلس الخانی از کشیر بن سلیمان از انس بن مالک رضی الله عنه قال اعتل النبی  
 صلی الله علیه و آله فعدا الیه ابوبکر الصدیق و کان یحسب ان لا یسبقه الی ذلک احد  
 فوجه نایمانی صحن الدار و راسه فی حجر حبة الکلبی فقال ابوبکر السلام علیک  
 کیف اصبح رسول الله فقال دحیة بخیر یا خلیفة رسول الله فقال ابوبکر جزاک الله

بن خلیفة

عنا خیرا

عنا خیرا فقال دحیة والله لاحبک واکر عزری هدیه اهدیها لک انت  
 خلیفت رسول الله و سید ولد آدم من الاولین و الاخرین خلا النبیین و المرسلین  
 قد افلح من تولاک و خاب و خسر من تخلاک محبک محب رسول الله صلی الله علیه و آله  
 احبک و محبک من تاملک شفاعته رسول الله صلی الله علیه و آله اذن یا ابوبکر الصد  
 من صفوة الله فرنا ابوبکر الصدیق و عاب دحیة الطبی و انتبه رسول الله  
 صلی الله علیه و آله فقال یا ابوبکر ما هذه الحمة فخبیر ابوبکر الصدیق الخیر فقال  
 النبی صلی الله علیه و آله لا یا ابوبکر هاد اکر دحیة بل ذلک جبریل علیه السلام خبرک باسا  
 می سماک الله عما وهوا لک فی قلوب المؤمنین محبتک و فی قلوب الکافین  
 بغضک راوی خبر انس بن مالک رضی الله عنه می گوید که وقتی رسول صلی  
 الله علیه و آله بیمار شد آنچنان که در آن بیماری صاحب فراش گشت پس مرد  
 بگاه یک روز ابوبکر صدیق رضی الله عنه بیمار رسیدن مصطفی صلی الله علیه و آله  
 آمد و بگاه گاه آمد و سیر و طریقت ابوبکر رضی الله عنه آن بودی که هر کاری  
 که کردی پیش از همه کردی که سابق دین بر طلاق که هست ابوبکر صدیق  
 الله عنه در همه کارها و راههای پیش رود و پیشانی رویش در پیشگاه  
 بحره و سید مصطفی صلی الله علیه و آله در آمد مصطفی صلی الله علیه و آله بیمار بود در  
 میان سرای خفته و سرخویش در کنار حبة الکلبی که در عرب از و نیکی و نود  
 نهاده ابوبکر را آمد و سلام کرد و گفت یا دحیة چگونه است رسول خدای این  
 بیماری خویش گفت خیر است ای خلیفة رسول خدای ابوبکر گفت یا دحیة خدای  
 تعالی هر تو را برین بشارت که دادی خیر و هاد و جزاها و خوبته هاد آنکه دحیة  
 گفت یا ابوبکر بدان خدای که بخیر خدای نیست که من ترا دوست دارم نه آنچنان که دیگر  
 و لکن من ترا دوست تر دارم و دیگران که ترا بنزدیک من هدیه های و تحفه ها ثابت

یق

ل

ان



و فریضه را این که درین وقت و درین ساعت مران امانت بتو دهم و ان و دیعت  
 با تو رسانم اول بدان که خلیفه رسول خدای و بر اطلاق ستودم و پسندیده خدا  
 و دوست رسول خدای و دیگر بدان که از گذشت پیغامبران و رسولان سید ولد آدم  
 تویی مهتر همه فرزندان آدم تویی و دیگر بدان که هر کس که او را قیامت بعهده تو است  
 تو و ولایت تو و متابعت تو و موافقت تو در اید نیک نام و نیک نخت کرد و در  
 ستکار شود و هر که در نیاید لا بد خایه و خاسر و خاک را و زیان کار و نکوسار  
 میشود یا ابوبکر هر که ترا دوست دارد بدوستی مصطفی ترا دوست دارد و هر که  
 ترا دشمن دارد آنکس را دشمنی مصطفی صلی الله علیه و آله ترا دشمنی دارد و دوست  
 تو بحقیقت آن کسی است که دوست خدای و دوست مصطفی است و دشمنی  
 تو نیز بحقیقت کسی است که آن کسی دشمنی خداست و دشمنی رسول صلی الله علیه و آله  
 یا ابابکر توانی که هر که ترا دشمنی دارد هرگز روز قیامت آن کس را شفاعت مصطفی  
 صلی الله علیه و آله در نیاید و هر که از شفاعت مصطفی صلی الله علیه و آله محروم ماند لا بد و نا  
 چار از رحمت خدای تعالی نیز محروم ماند یا ابابکر تویی خلیفه رسول خدای  
 عز و جل و تویی دست خاص رسول و تویی از همه خلق اولی بر رسول خدای یا ابابکر  
 پیشتر ای و نزدیک تر ای بهترین همه و عزیز ترین همه و خلق که در جمله صد  
 بیت و چهار هزار پیامبر کس بهتر و عزیز تر از تو بر رسول خدای که محمد  
 مصطفی است نیست و در جمله صد هزار و بیست هزار و چهار هزار است  
 کس نیز بهتر و عزیز تر از تو که ابوبکر صدیق یقی دیگر نیست پس ابوبکر صدیق نزد  
 دیگر گشت و دحیه هم در زمان نابدید گشت ابوبکر بجای او بنیست و رسول  
 صلی الله علیه و آله نیز بیدار گشت گفت یا ابابکر ما هدف الله مهمه یا ابابکر آخر نیکوی  
 ناچه بود این همه این مشغله و گفت و گوی این سوال و این جواب در وقت

که

که من خفته بودم چشم سرم و چشم دل هرگز لحظه گشت یا نبی الله و یا رسول الله  
 من امروز اینجا امدم دحیه را دیدم و از بیماری تو خبر پرسیدم از دحیه و آنچه  
 گفتم با دحیه گفتم و آنچه شنیدم از دحیه الطبی شنیدم گفت یا ابابکر ان دحیه  
 الطبی نبود ان جبریل امین بود که ترا خبر داد باز ان نامها که خدای تعالی  
 ترا از نام من داده است و ترا خبر داد از آن تحفه های و از آن هدیه ها که خدا  
 تعالی هر روز از آن عطا داده است یا ابابکر ان جبریل امین است که دوستی تو در  
 دل مومنان افکند و دشمنی تو در دل کافران افکند یا ابابکر هر دلی که در ان دل  
 دوستی تو است ان دل مومنانست و هر دلی که در ان دل دشمنی تو است ان دل  
 کافرانست و منافقانست **خبر** دیگر است از ابوبکر صدیق خدای و نبی الله  
 که رسول صلی الله علیه و آله گفت اذا کان یوم القیامة یوضح ثلث کراسی من تحت  
 ینالاء منه الموقف فی مجلس ابراهیم الخلیل علی واحد و اجلس ان علی واحد و یقی  
 واحد فبقال این ابوبکر صدیق فی یوم یلی بکر الصدیق فی مجلس علیه ثم یناد  
 یح یاک من صدیق بن خلیل و حبیب ثم یتجلی ربنا فانظر لیه هرة و الی ابراهیم  
 الخلیل هرة و ینظر الیه ابوبکر الصدیق هرة گفت چون روز قیامت بود سه کرسی از زیر  
 خالص بفرمان خدای عز و جل در پیش عرش نماده شود هر سه کرسی رین لکی همچو  
 ماه و افتاب و شش و منور گشته و ان هر سه کرسی چنان روشن بود که همه عیصا  
 قیامت بنوران کرسیها منور میشوند ان هر سه منبر بسیارند و برابر یکدیگر و بر تریکی  
 برین کنار و یکی بران کنار و یکی در میان پس ابراهیم خلیل بیاید و بفرمان خدای عز و  
 جل بیک منبر که کناره بود براید و آنکه من نیز که محمد هم بفرمان خدای تعالی  
 بنبر دیگر که بر کناره بود بروم ان منبر که در میان بود خالی ماند چون ساعی  
 نهایی براید منادی از منادیان حق تعالی بسن جمع از همه خلق در آید ندا

لی



کند و گوید کجاست ابو بکر صدیق پس ابو بکر صدیق الجاهل بود بدید ای بکام دل  
 خویش و هم بکام دل وستان پس ابو بکر را از انجاد و موکب عز و کمال و جاه  
 و جمال بسیار ندانان و خراهان و جلوه کنان و پیران منبر میانکن  
 برانند و ابو بکر با من و با ابراهیم برابر شود دیگر منادی حق ندا کند و گوید بخ  
 یا لک من صدیق بن خلیل و حبیب خوشا خوشا خوبا مبارکا این چنین تقدیر  
 و تدبیر صدیقی در میان خلیل و حبیبی آنکه خدای تعالی حجاب چشمها را  
 هوسه بردارد و جمال دیدار خود بچشم سر خویش جمال خدای خویش می بینم  
 و ابراهیم می نگیرد چشم سر خویش دیدار خدای تعالی می بیند و ابو بکر می  
 نکرد و او نیز با دوستان و با مریدان خود خدای تعالی را بچشم سر  
 خود نمی بیند چون و بی چگونه **خبری** دیگر است بروایت عالی  
 از ابو عبیده جراح رضی الله عنه که رسول الله صلی الله علیه و آله گفت لیلۃ اسری بی  
 الی السماء نادانی مناد من بطنان العرش یا حمدا یا حمدا یا حمدا فقلت لبیک و  
 سعیدک یا رب فنادانی الثانية یا حمدا یا حمدا یا حمدا فقلت لبیک  
 یا رب فنادانی في الثالثة یا حمدا یا حمدا یا حمدا فنادانی اربعة قال فصرخ النبي  
 صلی الله علیه و آله یدیه الی صلبک ثم قال یا ابا بکر لوفی الخلیفة رتکم بذنوبکم  
 مثال الجبال ثم لقی الله محبتک یحضر طعم گفت آن شب که مرا با آسمان بردند  
 چون بنزدیک عرش رسیدم منادی مرا ای لک از بطنان عرش گفت یا حمدا  
 یا حمدا گفت لبیک و سعیدک یا رب و دیگر باره او را آمد که یا حمدا یا حمدا  
 دارا ابو بکر را که من که خداوند و پادشاهم او را دوست دارم آنکه رسول  
 صلی الله علیه و آله دست مبارک خود برد و نشل ابو بکر زد آنکه گفت یا ابا بکر اگر فرید  
 کار خدای تعالی بخدای عز و جل رسد با کناهانی چند چندان کوه و دوستی

نما می آید من می نکریم

صدیق

نور دل ایشان بود خدای عز و جل کناهان ایشان بیامرز **خبری**  
 دیگر آمده است در غزات بدر که رسول الله صلی الله علیه و آله و ابو بکر و در عریش  
 در مظله مانند خیمه هرد و انجا نشستند بودند و مسلمانان با کافران دو صا  
 جنگ پیوسته بودند اعرابی مد از مصاف تا بدران عریش و گفت یا ابا بکر بر  
 خیز و بیرون ای و جنگ کن که خلقی را از یاران **ع** بکشتند رسول الله صلی الله علیه و آله  
 آن مرد را زجر کرد و گفت مه یا رجل ان الله تعالی جعل ابا بکر لنبیة انیس و خلیلا  
 و صاحباً و وزیرا گفت ای جوان خدای تعالی ابو بکر را از بهر مبارزت  
 و محاربت اعدایا فرستاد است ابو بکر هونس هفت و نهم و صاحب و وزیر  
 منست شما هم انجا که رسید جنگ می کنید و تیغ می زنید و ما هرد و اینجا  
 عیش می کنیم و بیکدیگر خرم می شویم **ه** فانصرف الی اعرابی قال بخ بخ یکن  
 الی قحافة اعرابی برکت و گفت یا ابا بکر شکر باد ترا شاد دل بادا **خبری**  
 دیگر است و آنست که لشکر اسلام اندر غزو عسره بودند غزو عظیم بود  
 و از هرد و جانب لشکر قوی بود و در صمیم غوز بود بوقت زوال بود جهات  
 درجهانی کرد و غبار و کبر و کبر و اراط هرد و لشکر بیکدیگر نزدیک و بقتل  
 و قتال مشغول و رسول الله صلی الله علیه و آله با هفت یا خویش از لشکر که اسلام دور  
 ابو بکر و عمرو و عثمان بن عفان و بودر و طلحه و سعد و سعید چون جنگ  
 پیوسته گشت و نکت بر لشکر اسلام افتاد رسول الله صلی الله علیه و آله با سعد و سعید  
 گفت که بگرد و دید ایشان هرد و رفتند دیگر باره با بودر و طلحه گفت که شما  
 نیز بروید ایشان نیز هرد و رفتند دیگر باره با عمرو و عثمان گفت شما نیز  
 هرد و بعد روید ایشان نیز رفتند چون ساعتی برآمد ابو بکر صدیق  
 را نیز نشل رفتن امر تیغ بر کشید و عنان مرکب نجیبان را فقبض

ف



رسول الله صلى الله عليه وسلم علي يده وقال متعنا بنفسك يا ابا بكر رسول الله عليه وسلم بدست مبارک خویش عنان ابو بکر بگرفت وگفت یا ابا بکر تا باجنگ کردن چه کار توانی بجا که هستی دل و چشم مرا با جمال و مشاهده خوش شاد کام و برخورداریا ابا بکر و هر یکی در دینا بن و دل می رسد از رخ و آن درد بحال و مشاهده تو بر ما سهل می شود **خبر** دیگر نظیر این خبر آمده است و بهتر ازین که در آن غزو بدر کبیر روز دوشنبه بود هفدهم ماه رمضان و راوی این خبر عبدالله ابن مسعود رضی الله عنه گوید آن روز بدان غزو حاضر بودم و هیچ کس از من عاجز تر نبود و لکن سر ابو جهل من بریدم گفت چون دوشکری بهم رسیدیم ابو بکر صدیق را ازین در پیش مصطفی صلوات الله علیه دیدیم و پس ابو بکر را که هنوز کافر بود ازین جانب پیش ابو جهل دیدیم ابو بکر صدیق چون فرزند خود را در صف کافران دید از سر غیور و حمیت چو رعد نو بهار بغرید و از سر صلابت و بشیرد گفت یا رسول الله مراد ستوری ده تا خویشی را بر مصاف کافران افکنم و در قلب ایشان زخم و سرفروزی نه خویش بدست بترم فقال رسول الله صلوات الله علیه متعنا بنفسک یا ابا بکر اما تعلم انک عندي بمنزلة سمی و لم یمری رسول الله صلوات الله علیه گفت ما را ببقای خویش و بحال خویش همت کردن و تو زمانی و ساعتی جمال خویش را ز پیش ما غایب مگردان یا ابا بکر و توندانسته که تو مرا بجای کوشی و بجای چشمتی ابو بکر با بکوش خویش مانند کرده است انکه با بکوش خویش کلام خدای تعالی شنیده است و رسول الله صلوات الله علیه ابو بکر را بچشم خویش مانند کرده است انکه بچشم سر خویش جمال و جلال خدا و در جل جلاله نی چون و نی چگونه بپدید است و هر چند از فرق شریف مصطفی

ی

بقدم یک یک عضو عزیز تر است و لکن از کوش و از چشم عزیز تر عضو دیگر نیست و هم عسلما نان از مشرق تا مغرب موافق و مخالف اند که رسول الله صلوات الله علیه با رها و پیاد عالیده است و آن دعا از بهر کوش چشم کرده است که اللهم متعني سمی و بصری واجعلها وارث منی گفت با رخدایا مرا برخورداری ده بکوش و چشم خویش و چون مرا میرای کوش و چشم مرا پس از من بر امت من میراث دار کرد آن خدای تعالی هود و عادر هر دو حالت شنیده است و اجابت کرده است هم مصطفی صلوات الله علیه و هم زید کانی ابو بکر صدیق بو خورده است و هم ابو بکر صدیق را از الله عنه پس از مرگ مصطفی صلوات الله علیه میراث از مصطفی پذیر کرده است و این هود و دعا مانند آن هود و دعا است که گفت ابو بکر را گفته بود فخر اک الله عنی فی حیاتی خیرا و جزا اک الله عنی بعد مماتی خیرا و تمامی هر چهار دعا را خدای تعالی مستجاب کرده است که دین مسلمانی با ول و آخر با ابو بکر صدیق قرار داده است و ما لک انسی را ابو هریره رضی الله عنه روایت کرده است که رسول الله صلوات الله علیه گفته است لولا ابو بکر ما عبد الله الا ربی کسی با ول مسلمانی در نیامدی و اگر ابو بکر نبود کسی با خور مسلمانی غازی و هر که با ول بر دین مسلمانی در آید اصل توفیق خدای بود و لکن بسببیت ابو بکر بود و اگر خواهی بر درستی این سخن تحقیقت بدانی رسول الله صلوات الله علیه در آن غم و سکر در مرگ افتید عالم چون موج دریا در روز نکبت مصیبت بگوید و لیکن ابو بکر صدیق رضی الله عنه بنده و ترتیب بدان تمامی علمی و حلمی و فضلی و عقلی و شناسی و تدبیری و رفی که داشت فتنها و فتنها خلافت و اختلاف را در وی در مانی همی ساخت چون رسول الله صلوات الله علیه

ابو بکر



از دنیا حیل کرد اول خلافتی که افتاد در مرکوی افتاد قومی گفتند ببرد و قومی گفتند  
 هر دو جانب خلق جمع شدند و تیغها برکشیدند ابو بکر صدیق بحجره درآمد و بر فوق  
 و ارام بر سر پالین رسول الله صلی الله علیه و آله آمد رسول را روی از سوی قبله کرد و جامه  
 بزدان روی خوشید رنگ او برکشید و جامه از روی وی بر گرفت و نکه کرد و مرده  
 بود و جان پال و عزیز خویش بخدا سپرده بود ابو بکر رضی الله عنه هم الحاکم بود  
 بر انوی اندر افتید و روی خویش یکبار ده بار بر روی مصطفی صلی الله علیه و آله بجا  
 لید و یک ساعت بزدان روی در نگیرد و صد قطره عاب پیشتر چون رشاه و از  
 دیده خود بگردانید انکه گفت یا رسول الله ما ذی و پذیر و تن و جان من فدای تو باد  
 اما از آن مرکبی که خدای تعالی بر نهشته است رنج آن کشیدی و ذوق آن چشیدی  
 و که هوکوتا تو باشی هیچ رنجی نبینی و هیچ محنتی نیز نیایی پس برخاست و از  
 حجره بدر آمد و بمنبر برآمد و گفت یا قوم هر که از شما بنده محمد بود محمد  
 و هر که از شما بنده خدای بود خدای هرگز نمرد و نمیرد خلاف برخاست و خلق سا  
 گشت و گویا به خلاف کردند که ویراد فی کما کنتم مهاجریان گفتند ویرا بامکه  
 بزم و انصاریان گفتند که ویراهم اینجا بگذرند فن کنیم و قومی گفتند ویرا بشام  
 بزم و قومی گفتند ویرا بمن بزم و سخن دراز شد و خصوصیت بدر آمد پس ابو بکر  
 صدیق رضی الله عنه گفت که رسول الله صلی الله علیه و آله گفته است ان الله یبذل فی فتنه  
 یقبضون یتغامدون علیهم السلام دفن الحاکم بنده که بگزید همه با قول وی جمع  
 کردند و ساکن شدند و گویا به خلاف کردند و در حدیث امامت مهاریان گفتند که خلیفه  
 از ما باید و قومی گفتند که خلیفه از ما باید و انصاریان گفتند که خلیفه از ما باید و قومی  
 گفتند که خلیفه دو بایکی از مهاجر و یکی از انصار باید ابو بکر صدیق برخاست و  
 بمنبر برآمد و بر خدای تعالی ثنا کرد و مصطفی صلی الله علیه و آله دعا کرد پس گفت که کار

امامت و خلافت بشکست بر نیاید که دو تیغ در یک نیلم در نیاید و در خانه و دو  
 که خدای نشاید و در یک مسجد و قبله و مختلف راست نیاید و امام قرشی باید  
 هر که بجز قریش است امامت را نشاید که من الخ گفتیم از رسول نشنیدیم مهاجر  
 و انصار چون گفتار وی بشنیدند همه تسلیم کردند و هادی شدند دیگر بار  
 خلاف کردند و در حدیث اسامه که رسول الله صلی الله علیه و آله بوقت زندگانی هشت هزار  
 مرد را نام زد کرده بود و اسامه را بر سر ایشان امیر کرده بود و بدست عزیز خود  
 اسامه را علمی بر بسته بود و از آن شغل فارغ گشته بود و لیکن پیش از آنکه ایشان  
 بیرون شدند رسول الله صلی الله علیه و آله از دنیا حیل کرد انکه جمله مهاجر و ا  
 نصاری جمع شدند و بر آن متفق شدند که ان لشکر را از سوی شام نفر  
 ستند گفتند جهودان و ترسیان از یک جانب و مردان و منافقان از یک  
 اگر بزمین چنین وقت این چنین لشکر را از خود دور گردانیم انکه ما اینجا چگونه  
 باشیم بی لشکر و روزگار چگونه گذرانیم فقال ابو بکر صدیق رضی الله عنه  
 والله الذی لا اله غیره لو جرت الحلاب باجل از واج رسول الله لما حلت  
 لواء عقده رسول الله صلی الله علیه و آله بیده گفت بزدان خدای که بجز وی خدای  
 دیگر نیست که اگر مردینه از لشکر و از مردم چنان خالی شود که سکان بیابند و یای  
 زنایان رسول را صلی الله علیه و آله بگیرند و بیرون کشند و من علم را که رسول الله صلی الله علیه و آله  
 بدست مهاجر خود بر بسته بود بنکشایم و من اسامه را و لشکر اسامه را هم بزمین  
 سلعت ز مردینه بیرون فرستیم راست که اسامه رضی الله عنه بالشکر بیرون  
 رفت و ترسیان و جهودان و منافقان شکسته گشت اندیشه کردند که  
 و گفتند اگر دین مسلمانی درست نبود ی ایشان بزمین چنین وقت این چنین  
 لشکر را از خود غایب نکردند و دیگران بهر آن سخن گفته اند هالک و شاک

خدای تعالی

جانب

دند



وحنبل و ابوحنیفه و شافعی و ابوذر و ابوهریره رضی الله عنهم که اگر ابو بکر  
نبودی کس را در مسلمانان در نیامدی و اگر ابو بکر صدیق رضی الله عنه نبود  
کس از مسلمانان نماندی و شما عزیزان هدایت و رعایت ابو بکر صدیق رضی  
الله عنه که با او بود شنیدید و کفایت و عنایت ابو بکر صدیق رضی الله عنه که  
با او بود شنیدید و آنچه میان او و آخر بود از فضل و قدر ابو بکر و از شرف  
و فخر ابو بکر صدیق و از جمال و جاه ابو بکر صدیق و از عز و کمال ابو بکر صدیق  
رضی الله عنه شنیداید بعباری دیگر عذر در شیرین از من بشنوید  
رسول الله صلی الله علیه و آله روزی پیش که جبریل را علیه السلام بدید و از وی هیچ  
نشنید جبریل علیه السلام بر تختی از باقوت سرخ بدید و از وی هیچ  
برابر گوه حرا چون رسول الله صلی الله علیه و آله و پیاد بدید و ترسید و هم از الجا  
بتجمل باز گشت و با خانه خدیجه آمد و گفت یا خدیجه من می‌الم  
چونم ملک من دیوانه می‌گرم یا خدیجه زود ابو بکر را طلب کن و پیش من  
تا من آنچه من دیده‌ام با وی بگویم مگر ارحم و سکونتی و فریاد غتی یا بعم خدیجه  
برفت و گفت یا ابا بکر بفریادم رس که محمد بخور است ترا می‌خواهد ابو بکر آمد  
و گفت یا محمد ترا چه بوده است که چنین متغیر و زرد و برجای خویش نه و گفت  
یا ابا بکر هر دیوانه می‌گرم من بوسه کوه حرا بدم شخصی دیدم در هوا بر تختی  
بر تختی از باقوت حرا ندانم که دیوست یا پری یا فرشته است یا ادعی ابو بکر  
رضی الله عنه ساعتی ندیده که پس گفت یا محمد من خانه در آم و در خانه محکم  
کنم و تو خدیجه را بخوان و پیش خویش بنشان آن کس هر که بوده است که با او  
یشتی را نموده است دیگر باره باز نماید و تو او را بدینی خدیجه را بگو تا  
سر برهنه گرداند اگر آن کس عوی و سر او در نگیرد بدان که ابلیس است

و اگر آن کس عوی او نگیرد بدان که جبریل است ای مسلمانان بشنوید و  
تامل کنید بوقتیکه رسول الله صلی الله علیه و آله هنوز در کار خویش ساکن نبود ابو بکر  
و یواسکونت داد خاک و لعنت بر سر آن لعین باد که ابو بکر را رضی الله  
عنه بدی گوید و مانند این سخن است که **خبر آمده** آمده است  
بر وایت امیر اطو و حنین عمر رضی الله عنه که چون روز بدر بود رسول  
صلی الله علیه و آله از آن دو قوم خود دید که سیصد و سیزده مرد بودند و آن  
دید که هزاران بودند روی سوی قبله کرد و هر دو دست برداشت و بکلیت  
و بنالید گفت یا خدا یا پادشاهان آنچه گفته بکن و آنچه بدان وعده داده  
ی تمام کن یا خدا یا کرام و ن کافران بر مسلمانان دست یابند و این  
قوم من اینجا هلاک کنند دیگر تا قیامت در همه عالم کس ترا یکی بخواند و کس  
ترا یکی نراند فاتاه ابو بکر صدیق و الزمه و رایه و قال یا نبی الله کفاک هنا  
جأت ربک فان الله منی لک ما وعدک پس ابو بکر رضی الله عنه از و رای در  
آمد و ویرا گرفت در کنار و گفت یا رسول الله دیگر هر کس منال و زاری مکن و  
پیش ازین بدین هوای و صعبی یا خدای تعالی دیگر درین معنی مکن که خدای تعالی  
لا بد ترا نصرت کند و هم درین ساعت بر این کافران از تو کفایت کند جبریل علیه  
السلام هم در زمان آمد و پنج هزار فرشته با خود جنگ کافران آورد که یا محمد  
الکون که انی بکر صدیق بگفت ما امیرم و سلاح بر گرفتیم و این شغل تو کفایت  
کردیم رسول الله صلی الله علیه و آله در خانه خدیجه می‌نایید و ابو بکر صدیق و یوا بهدایت جبر  
علیه السلام بشارت هم داد و رسول الله صلی الله علیه و آله در غزو بدر می‌نگریست و ابو  
بکر صدیق و یوا بشارت هم داد بنصرت خدای تعالی و این بدان همی گویم که ابو بکر  
صدیق رضی الله عنه رسول الله صلی الله علیه و آله بجای کشت و بجای چشم است و از همه

سایه کافران

بیل



تن زد و تواج ششیدنی است کوشش است که شنود و از همه تن زد و تواج  
 بدی است چشم بیند پس جبریل علیه السلام دیگر باره با سری خدیجه  
 آمد و خدیجه رضی الله عنها سر برهنه بگرد جبریل علیه السلام روی بگرد  
 نید ابو بکر رضی الله عنه گفت یا محمد شاید بود که این ناموس کبر است یعنی  
 جبریل علیه السلام که بوقت ادم صلی الله علیه و آله و بوقت موسی موسی  
 آمد و ان خدای که وی موسی خدیجه رضی الله عنها از چشم جبریل علیه السلام  
 السلام می نگاه دارد تود ای که ان خدای که عایشه صدیق را رضی الله عنها  
 از مردان بیکانه نگاه دارد ای که از فرق سر تا بقدم هیچ عضوی فاضلتر و  
 نرا چشم و از کوش نیست صد هزار و بیست چهار امت نیز هیچ فاضلتر و  
 عزیز تر از ای بکر صدیق رضی الله عنه نیست و در **خبر** درست  
 آمده است که مصطفی صلی الله علیه و آله با بوالدردا بیدار صار رضی الله عنه گفته  
 ما طلعت الشمس لا غربت علی احد بعد النبیین افضل من ای بکر گفت  
 هرگز از کزشت بیغامبران افتاب بر سر هیچ کس نکرشته است فاضلتر و  
 عزیز تر از ابو بکر صدیق رضی الله عنه **خبر** دیگر که رسول صلی الله علیه و آله  
 ما فضلکم ابو بکر بکثرة صلوٰه و الا صیام و اما فضلکم بشیء و قر فی قلبه گفت  
 ابو بکر صدیق بسیاری نماز و روزه بختراست نکشته است ولیکن ابو  
 ابو بکر صدیق بدان قوت ایمان و توحید و بدان صفوت اعتقاد نعمت  
 که در دل دارد بدان سبب بهتراست من شده است و قوت ایمان وی را  
 از قوت ایمان و توحید همه ثابت تراست و ایمان وی از ایمان صد هزار و  
 بیست و چهار هزار امت زیاده است و در خبر آمده است بروایت عبد  
 ابن عمر رضی الله عنه که لو وزن ایمان ای بکر با ایمان اهل الارض لوزنهم

گفت

رسول خدای تعالی گفته است که ایمان ابو بکر از ایمان اهل روی زمین  
 زیاد است انکه ابو بکر با زار رفت و در دکان بیت رسول صلی الله علیه و آله  
 حرارت و در انتظار جبریل علیه السلام فرو نشست جبریل علیه السلام  
 دگر باره رسید و ایت و حی قرآن که اقراء باسم ربک رسانید و گفت هم  
 درین وقت باز کرد و خلق را بتوحید دعوت کن اگر هم بدین ساعت یک تن  
 مسلمان نکرد و تو با زار تا ترا بر پر خود نشاند و بقاب قوسین بر آرم و من  
 دیگر باره باز آیم و هلاک و دمار از هفت طبق زمین بر آرم رسول صلی الله علیه و آله  
 از حواریان گفت تا بجه که آمد و ابو بکر صدیق از جه که بیرون آمد تا بکوه حواریان  
 و در میان راه بیک رسیدند و یکدیگر در کنار گرفتند گفت یا ابوبکر تا کجا  
 گفت بنزدیک تو یا محمد ابو بکر صدیق گفت یا محمد تا کجا گفت بنزدیک تو گفت  
 گفت بجه کار گفت من رسول خدایم گفت بجه دلیل گفت بدلیل ان خوائی که تود  
 شام دیدی گفت راست می گوی اکنون چه فرمای گفت انکه مسلمان شو  
 گفت مسلمان شدم که چه فرمای رسول صلی الله علیه و آله باز گشت بکوه حواریان را  
 علیه السلام دیک گفت بشارت باد ترا که ابو بکر صدیق درین ساعت مسلمان گشت  
 جبریل علیه السلام گفت یا رسول الله ترا بشارت باد که دنیا تا قیامت زهلاک  
 و زوال یعنی گشت یا رسول الله هر که تا قیامت زندگانی یا بد یا بداند زندگانی  
 از بركات زندگانی ابو بکر صدیق است و هر که تا قیامت مسلمان یا بداند مسلمان  
 از بركات مسلمان ابو بکر صدیق است یا رسول الله خدای تعالی روز قیامت نفرما  
 ید تا خلق اولین و آخرین را در عرصات قیامت بدارند نیک بخشان را بجا  
 راست عرش بدارند و بد بخشان را بجان چپ عرش بدارند انکه خدای تعالی  
 مرا که جبریل بفرماید تا من دست تو گیرم و بر ساق عرش بر آرم انکه دست

نب



ابوبکر صدیق کرم و او را بساق عرش برارم پس منادی کنم یا  
 اهل هزاره هزار عالم در میان صد هزار و بیست چهار هزار راحت از  
 ابوبکر و صلواتی دیگر نه **خبر** دیگر انسا بن مالک روایت کند  
 که رسول الله صلی الله علیه و آله گفت من با امداد در غار گفتم بار خدا یا تو ابوبکر  
 صدیق را در اعلی العلی بامن در درجه من جمع کرد انی جبریل علیه  
 السلام امد که خدای تعالی می گوید که من ابوبکر را در اعلی العلی در درجه  
 تو بانو جمع کنم و من دو هزار بار هزار حاجت را خواسته و نا گفته  
 اجابت کردم کمترین حاجتی از ان ابوبکر که روا کردم انست که دوستان  
 او را پیام مرزولیم و رحمت کردم و صلی الله علیه و آله محمد و اله اجمعین  
**حکایت فی فضایل ابوبکر صدیق رضی الله عنه و ع**  
 اندر خبر آمده است که پیغامبر صلی الله علیه و آله و سلم چون بعراج باز آمد گفت  
 یا ابابکر من دوش بعراج بودم و بسدره المنتهی بودم هشتاد دیدم بانقوی  
 و دوزخ را دیدم با درکاتی و کوشک ترا با حوران ابوبکر رضی الله عنه برپای خا  
 ست و پیغامبر صلی الله علیه و آله بوسه داد و گفت یا رسول الله راست می گوی هوا  
 خورده تا اندر بهشت و دوزخ چه دیدی گفت یا ابابکر و گروه اندر بهشت  
 دیدم و دگر و دگر و دوزخ اما اندر بهشت درویشان و یتیمان را دیدم  
 و اندر دوزخ زنان و توانگران دیدم ابوبکر رضی الله عنه چون این سخن  
 بشنید برخاست و از محراب بیرون آمد و بخانه رفت و در خانه باز کرد و بانک  
 کرد و گفت هر که مرا شناسد خود بشناسد و هر که مرا نشناسد منم ابوبکر صدیق  
 یا محمد بیا بید و هر چه مراست بخانه و دکان و دشت و بیابان همه ببرید  
 بر سبیل خدای تعالی بنا و از اندر که افتاد فقوا و مساکین همه خوشترند

نخانه و دکان ابوبکر افکندند و همه حال غارت کردند در ویشی خبر  
 فت بدر شهر که ابوبکر کالاه بدر ویشان داد دوان امد و کرد خانه ابوبکر  
 بکشت هیچ نیافت نو مید شد پیش ابوبکر رضی الله عنه امد و گفت یا ابابکر من  
 بامی و امدم نو مید می روح گفت بیا که روان بود که کسی بخانه نماند و نو مید بگرد  
 پیراهن از تن بیرون کرد و گفت بگری که خدای تعالی این روزی تو کرده است از رو  
 برخاست و رفت ابوبکر صدیق رضی الله عنه برهنه اندر خانه بهشت باز ای  
 چون وقت نماز امد بلال رضی الله عنه بانک نماز کج ابوبکر رضی الله عنه شرم داشت  
 برهنه عجم امدن کسی او را برهنه ندیده بود و اندر خانه وی یکی کفینه بود تا که  
 ابوبکر بزان کفینه در امد یکی پلاس شد بدید که ان پلاس را کسی ندیده بود برداشت  
 و خود فراز گرفت و یکی سیخ پیش اندر زد اول کسی که بدین پلاس پوشیده ابوبکر بود  
 رضی الله عنه فدای قیامت درویشان پلاس پوشش را امت محمد صلی الله علیه و آله در  
 زیر علم وی باشند خواست که عجم اید شرم داشت و گفت هرگز مرا چنین کس ندیده  
 بایستاد جبریل علیه السلام امد پیش مصطفی صلی الله علیه و آله پلاس پست گرفته و سیخ پیش  
 اندر زده پیغامبر صلی الله علیه و آله گفت یا جبریل این چیست که من ترا هرگز این چنین ندیدم گفت  
 یا رسول الله خبر نداری که ابوبکر صدیق رضی الله عنه که پسر ابوبکر را بوقحافه همه مال بد  
 رویشان داد و پیراهن نیز از خویشان برداد و پلاسی خود اندر گرفته است و سیخ پیش  
 اندر زده شرم می دارد که بیرون اید از خانه و خداوند تعالی مالیکه آسمان را فرمود و حالا  
 یکم زمین را فرمود و حالا یکم لوح و قلم را همه را امد کرد تا پلاسها اندر پوشیدند  
 و سیخ پیش اندر زده چنان که ابوبکر صدیق رضی الله عنه و یا محمد خدای تعالی ترا می فرماید  
 که اندر خانه عایشه رو و پلاسی خویش ترا اندر کید و سیخ پیش اندر زن و اصحاب قوم خود  
 بکوی تا چنین کنند تا مالیکه آسمان زمین را ویا خود را موافقت کرده باشند



صدیق را موافقت کرده باشی و اگر نه هیچ کس را طاعت نپذیرم بجز رسول  
برخواست و اندر خانه عایشه شد و پالاسی خویش را اندر گرفت و بی پیشاندر زد  
و همه را احباب را فرمود تا همچنان گردانند که بالال بانگ ساز کرد ابو بکر صدیق رضی  
بیرون آمد و پیش رفت پیغامبر را صلی الله علیه و آله با یاران همچنان دید که وی بود  
پیغامبر صلی الله علیه و آله ساز کرد و پشت بخراب باز نهاد گفت یا ابابکر همه حال بدرو  
دادی گفت بلی گفت از بهر خویش چیزی گذاشتی گفت یا رسول بهترین باز  
داشتیم گفت یا شیخ الاسلام چه باز داشتی از بهر خویش گفت الله و رسول  
مرا بس بود که خدای تعالی یار من بود و رسول صلی الله علیه و آله مونس من بود  
مرا مال و آنچه کار اید رسول صلی الله علیه و آله گفت هئیک یا شیخ الاسلام نوشت  
با دوزین کردار نیکو که کردی خدای عزوجل و رسول را یافتی و ابوبکر را  
رضی الله عنه دختر کی بود پیغامبر صلی الله علیه و آله گفت یا ابابکر دختر کی چیزی  
نگذاشتی گفت یا رسول الله من از دختر که را کج روان بگذاشته ام که هرگز سپری  
نشود گفت چیستان کج گفت یا رسول الله از لب و دندان مبارک تو شنیدم  
که گفت جبریل علیه السلام گفت که رب العالمین جل جلاله گفت که هر که باملا  
برخیزد و نماز بوقت بگذارد و سوره اذ اوقعت الواقعة بخواند خدای  
عزوجل تا شبانگاه روزی بر وی فرج گرداند یا رسول الله من این دو دختر  
را سوره اذ اوقعت اموخته ام تا هر روزی بر می خواند و از خداوند عز  
وجل روزی پی خواهد رسول صلی الله علیه و آله گفت صدقت یا صدیق خدای تعالی  
از تو خوشنود باد ناصر و معین تو باد درین سخن بودند که جبریل علیه السلام  
آمد و گفت خدای تعالی تو را ابوبکر را سلام کن از من و ابوی که اندر میان این بلاس  
پوشیده از من خوشنودی که من که خدایم با جلاله خود از تو خوشنودم ابوبکر

رضی الله عنه گفت یا محمد اگر همه دنیا از شرق تا غرب را بودی و من همه بنده  
کان داد می منت از خدای تعالی اشتی که مرا توفیق داد از خدای تعالی را ضمیم  
راضیم راضیم **حکایت** اندر حکایت و روزی ابوبکر صدیق رضی  
رضی الله عنه مسجد اندر آمد تا نماز کند رسول صلی الله علیه و آله نماز بخت و ابوبکر صدیق  
رضی الله عنه ز پس وی بایستاد چون رسول صلی الله علیه و آله نماز کرد و فارغ  
شد ابوبکر را بجای خویش نرسید جای وی خالوید رسول صلی الله علیه و آله گفت  
لجاست ابوبکر صدیق ابوبکر از صفها او را داد یا رسول الله اینجام گفت یا ابابکر  
چون من تکبیر کردم تو از پس من بودی چه رسیدی بتو که از جای خویش نجا  
رفتی گفت یا رسول الله چون تکبیر کردی با تو بودم و چون الحمد لله بخواندی بلی  
بیامد و وسوسه کرد و گفت که مسیح نکر دی من از صف بیرون امدم تا بخانه  
روم و مسیح که چون پای ز محمد بیرون نهادم او از من شنیدم که یا ابابکر با  
یست چون نگاه کردم هیچ کس را ندیدم کرسی دیدم از زر سرخ و اجستانی  
از یاقوت سرخ من بدان کرسی نشستم بجای مداران اجستان تا مسیح بگرم  
دستاری دیدم که می آمد باز از من شنیدم که دست و روی پاک کردم و اندر  
مسجد امدم ترا بر رکوع دیدم تکبیر کردم و نماز کردم رسول صلی الله علیه و آله گفت یا ابابکر  
دانی که ان که رخت جبریل علیه السلام بود و ان که دستار او رد می کایل بود  
علیه السلام و ان همه از گوشه و او را جبریل علیه السلام از بهشت و چون بر  
کوع رفتم خدای تعالی سرافیل را علیه السلام بفرستاد تا پیر بر پشت من نهاد و می  
داشت تا من از رکوع مسر بر ندم تا ان وقت که توان مسیح کردن فارغ شدم و مسجد  
اندر آمدی و تکبیر کردی و بر کوع فروری و سه بار بلفتی سبحان ربی العظیم ان  
وقت اسرافیل پیر از پشت من برداشت تا ترا رکعت فایت نشود هر که امام را بر



اندر یابد وی هممان ابو بکر صدیق است رضی الله عنه **خبر** دیگر  
 بروایت درست بما رسیده است که پیغامبر صلی الله علیه و آله گفت آن روز که خدا  
 ی تعالی امر کند اسرافیل را علیه السلام تا اندر صورت همداسرافیل علیه السلام  
 فرشته ایست خدا را تعالی و پایی وی تحت التریک و سر وی عرش  
 و از آن روز باز که خدای عز و جل او را بیا فریدان صورت بدو هان نهاده  
 می آرد تا فرمان کی آید که بر مردان وقت که فرمان آید برش بیدارند اند  
 صورت میدارند کبر و تادم وی سپری شود چهل سال روزگار رود و بر  
 بی چهل هزار سال و آن صورت هاننده بوقیست بعد هر جانوری که خدای  
 تعالی فریده است بدان صورت سوراخ است جان هر کسی از آنجا بیرون آید  
 هیچ راه غلط نگیرد اگر پای مشرق و سر و گردن حاضر شوند با مژده خدای عز و  
 جل و غلط از آن صورت بیرون آید بیدار آید ابو بکر صدیق رضی الله عنه  
 که بیرون نیاید اسرافیل عجل کند یکباره باند کند بر جان ابو بکر صدیق و جان  
 ابو بکر از جای بجنبند و آید که اسرافیل تو خاموش باش تا من با وی سخن گویم  
 من که خلیام پسر خدای تعالی ندا کند **یا ایها النفس الطمینه** ارجع الی ربی  
 راضیه مرضیه فادخلی فی عبادی و ادخلی جنتی **ه** جان ابو بکر رضی الله عنه  
 نگاه بیرون آید بهمسایکی پیغامبر صلی الله علیه و آله و پیغامبر صلی الله علیه و آله از کور  
 آمده بود و بر سر کور استاده **اشارت** و اگر خواهی که بدانی که روز قیامت مرد  
 چگونه برآید بوقت بهار نگر و برشت بیرون ای تا گیاهی یعنی از زمین برآمده  
 و زمین ترکیه بود و یاره و خال بر سر گیاه بود همچنین روز قیامت مردگان از کور  
 برآید خال لوده و خال بر سر ایشان بود هر کسی خال از خوشن پال می کند و چون  
 ابو بکر صدیق رضی الله عنه از کور برآید پیغامبر را بیند بر سر کور استاده گوید

یا رسول الله امروز چه روز است رسول الله صلی الله علیه و آله گوید یا صدیق امروز روز  
 عرش است دست وی بگیرد و با خود می برد تا پیش عرش خدای تعالی نگاه ندا  
 ندا اید از خدای عز و جل تا سه کرسی پیاپی از نور یکی بر دست عرش نهاده و  
 یک بر چوب عرش نهاده و یک بر پیش عرش نهاده نگاه ندا اید از بار خدای عز و  
 جل ابراهیم خلیل را و مصطفی حبیب را و ابو بکر صدیق را بیاید فرشتگان ابراهیم  
 را علیه السلام بیا در حله پوشیده و تاج بر سر نهاده بدارند پیش عرش و بار خدای  
 عز و جل و مصطفی را علیه السلام بیا در حله پوشیده و تاج بر سر نهاده و ابو بکر  
 رضی الله عنه بیا در حله پوشیده و تاج بر سر نهاده نگاه ندا اید از بار خدای عز و جل  
 که ابراهیم را علیه السلام بر راست عرش نشاند و پشت بر راست عرش بدارید  
 باز ندا اید که مصطفی را علیه السلام بر چوب عرش نشاند و درون را بر چوب عرش بدارید  
 و ابو بکر صدیق را رضی الله عنه بر پیش عرش نشاند فرشتگان متحرک گویند بار خدایا  
 ما چنان دانستیم که محمد حبیب بر تو از ابراهیم خلیل است و مصطفی صلی الله علیه و آله سید  
 نبیا است ابراهیم را علیه السلام بر راست عرش فرمودی از سوی پشت و مصطفی  
 را علیه السلام از سوی چوب عرش فرمودی از سوی نر اید که ابراهیم خلیل هست و  
 من است و محمد حبیب من است و سید اولین و آخرین است امروز خلق اولین و آخرین  
 آن کنند که من خواهم و من آن کنم محمد عزی خواهد امروزان روز است که ابراهیم خلیل  
 آن کند که من خواهم و زهره ندارد که کسی شفاعت کند ابراهیم را بر راست عرش نشا  
 نید تا هر کرا از امت محمد بیا مرزم و بهشت فرستم راه گذروی بر ابراهیم خلیل  
 و محمد عزی را بر چوب عرش برید تا از امت وی هر کرا بدو فرستم وی نکند و شفا  
 عت خواهد تا امت او را بعضی رحمت مرزم و بعضی شفاعت وی ندا اید من  
 خلیلا و حبیب و صدیق ابراهیم علیه السلام گوید الحمد لله الذی خلق السموات



السموات والارض وجعل الظلمات والنور **و محمد صلی الله علیه و آله** کوید الحمد  
 لله الذي اذهب عني الحزن ان ربنا الغفور شكور و ابو بكر صدیق کوید الحمد  
 لله الذي صدقنا وعده خليل وحبيب و صدیق علیهما السلام شكري  
 لكند و خلق قیامت بیکریکوندا رفتند چنان که در دنیا کوسفندان از لکر دهند  
 و زاری خروشان را خلق برخیزد چون پیغامبر صلی الله علیه و آله ان تاریکی بینید  
 و ان زمین خلق بینید بزان منبر برپای خیزد و بقیامت بنکر فرشته بینید  
 هفتصد هزار رس بر روی بر هر سر هفتصد هزار روی و بر هر روی هفتصد هزار  
 دهان و بر هر دهانی هفتصد هزار زبان و بر هر زبانی هفتصد هزار نعت تسبیح  
 می کند خدای تعالی و تقدس که این نعت بزان مانند وان برین مانند بقدر خدای  
 عزوجل و از بدنی و یار و دو بخار و کد قیامت می کند و خلق می رسد  
 منبر ما صلی الله علیه و آله چون و بر این منبر سجده نهد کوید رب سلم رب سلم ان  
 می آید همچنان تا پیش پیغمبر صلی الله علیه و آله و کوید السلام علیک یا محمد و شائنی گونه کوید من  
 مالک دوزخ ام که خدای تعالی مرا فرمود که دوزخ را بخواب بیا آری آستم و فرمود که  
 طبقه ها دوزخ بر افکن افکنم و فرمود که هفت در دوزخ بر بندم و فرمود که کلید  
 دوزخ پیش من است **و محمد صلی الله علیه و آله** بیرو بکوی تا ابو بكر صدیق دهد و تو برو و برد دوزخ بنشین  
 تا ابو بكر کرا فرستد نگاه پیغامبر صلی الله علیه و آله کوید یا ابابکر کوید لبیک یا رسول الله کوید  
 کلیدها بگیر انکه مالک دوزخ باز گردد و فرشته دیگر باز آید از دست راست هزار هزار  
 بار بر در کتر از وی و هزار هزار توری توان ماه و افتاب و از مشرک و کافور بویونه تر  
 تسبیح کنان می آید تا پیش پیغامبر صلی الله علیه و آله کویا الله السلام علیک و شائنی کوید نه کوید من  
 رضوان بستم خدای تعالی مرا که در بهشت را بیا رایی بنحته های کون اگون آستم و امر کرد  
 که درهای بهشت بیند بستم هر دری بنمایی و بی خندان که از مشرق تا مغرب هفتاد و

بار

بار و امر کرد که کلیدهای بهشت پیش **و محمد صلی الله علیه و آله** بیرو بکوی تا ابابکر صدیق دهد  
 و تو برو و برد بهشت بنشین تا ابو بكر کرا فرستد بهشت نگاه پیغامبر صلی الله علیه و آله  
 کوید بیکریا ابابکر کلیدهای بهشت ابو بكر رضی الله عنه بگیرد و رضوان باز گردد  
 باز فرشته دیگر برپاید و پیغامبر را سلام کند و بسه پایه کوید و روی مخلوق کند  
 کوید یا اهل قیامت من رسول شمام خدای عزوجل می کوید بداند یاد وستان ویا  
 دشمنان که امروز مرا حکم دواست یکی علل و دیگر فضل عدل بادشمنان و فضل  
 بادوستان و سرای دواست یکی بهشت و یکی دوزخ سرای فضل بهشت است  
 جاودانی و سرای فضل عدل دوزخست جاودانی و بداند یاد وستان و یاد  
 دشمنان که درهای بهشت و دوزخ بستم و کلیدهای بهشت و دوزخ بدست ابابکر  
 نهادم هر که از شما چندی گناه کرده است که از زمین تا آسمان و وی و دست  
 ابو بكر صدیق است رضی الله عنه خدای تعالی همه گناهان و پرا با ابو بكر بخشد و  
 وی روید و با وی بهشت اندر آید که خدای تعالی دوزخ را بود وستان ابو بكر  
 حرام کرده است و هر که از شما چندی طاعت کرده است که از زمین تا آسمان و وی  
 مبغض ابو بكر صدیقست خدای تعالی از وی بینا راست و جای وی دوزخ و نا  
 رست ابد لا بد که خدای تعالی بهشت حرام کرده است بر مبغضان ابو بكر صدیق  
 رضی الله عنه دیگر باره نداید که ابو بكر صدیق بیاریر بخیر آمده است که هفتصد  
 هزار صف فرشتگان ایستاده اند پیش عرش خدای تعالی داری هوصفی خدای  
 که از مشرق تا مغرب و فواخی همچنان همه پیش ابو بكر صدیق آیند و مرا و از هنر  
 بردارند و بر براق بنشانند و می برند و بماند می کویند بطرق و اطراف الصدوق الاکبر  
 می آرند تا بر عرش نداید از بار خدای عزوجل یا ابابکر از من فدای منم پیش  
 ای پیشایر سه دیگر بار نداید پیش ای پیشایر **و عبدالله بن عباس رضی الله عنه**

علیه السلام



گوید چندان که پیشتر بر ندیده بود که بعد از آنکه از خدای تعالی با ابوبکر دست  
دراز کن بساق عرش و نامه خویش بردار و خواهی بر خوان و خواهی نه که امروز خلق  
اولین و آخرین آن کنند که من خواهم و من آن کنم باد و ستان تو که تو خواهی باز فرمان  
اید که ابوبکر را سوئی بهشت برید چون ابوبکر رضی الله عنه از آن نشنود از براق  
فرود آید و سر بر سجده نهاد گوید یا رب عزت و جلال تو که امروز من پای در بهشت  
نهم تا یکی از محبان من اندر قیامت هانده باشد همه را بمن بخشی آنکه من بهشت  
اندر ایم ایشان پیش من از پس آنکه ندا آید که ابوبکر را بهشت برید با محبان  
یک تن مانند قیامت ز محبان ابوبکر صدیق و آن عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم  
الا که بهشت اندر آیند آنکه قبه بیا رند از مواریث و اندران قبه جامها  
افکنند پس ابوبکر را اندران جای بنشانند و آن قبه را هفتاد هزار در بود از  
نور بهر دری که بنام خدای را عز و جل آید چون چو چکونه محبان پیش می روند  
و ابوبکر از پس تا بهشت و محبت ابوبکر اندر قیامت یک مؤمن عاصی غافل که همه  
به بهشت روند بفضل مالک جلاله **خبر** دیگر روایت کنند از عایشه صد  
رضی الله عنها که گفت پیغامبر صلی الله علیه و آله شبی بر عترت بر کنار من نهاد بود و  
چشمه مبارک در ستاره نهاده و من در ماه نگاه می کردم نتوان دانستن که در روز  
نیکوتر است یا ماه پس قطره و اجل چشم بر روی خورشید پیغامبر صلی الله علیه و آله افتاد  
چشم مبارک باز کرد گفت یا عایشه چه بود تو الفتم یا رسول الله من در روی تو نگاه  
می کنم و اندام می نگرم نمی دانم که ماه نیکوتر است یا روی تو بگریم و گفت  
و یل بر کسی که روز قیامت روی تو آید و از شفاعت تو فیضی شود **سول**  
صلی الله علیه و آله گفت یا عایشه خدای تعالی نور افتاب از نور من آفریده است و نور ماه  
از نور من آفریده است و نور ستاره از نور من آفریده است و نور هر ذره

بیشتر

هزار عالم از نور من آفریده چه عجب داری از نور روی من گفت یا رسول الله  
تو باری اندر ستاره چو انگریستی گفت یا عایشه من ستاره از کمران نگریستم  
که مردی اندر میان یاران من هر روز بعد ستارگان طاعت وی بردارند من  
ستاره می نگریستم که عدد ستاره کس را اندر جز یک خدای تعالی و تقدس عا  
رضی الله عنه گفت پس اندا شتم که پذیرم می گوید گفت یا رسول الله این مرد گیت  
گفت آن عمر خطاب است طاعت وی است که بعد ستارگان آسمان با آسمان  
طاعت عمر خطاب اندر جنب طاعت پذیر تو چنانست که قطره آب در دریای نیل  
پیغامبر صلی الله علیه و آله جبریل گفت مرا خبر ده از فضل عمر خطاب رضی الله عنه گفت  
یا محمد اگر تو بدانی چند آن که نوح علیه السلام اندر میان قوم خود نشست  
هفتاد و پنج سال و فضل عمر خطاب یکم جزوی از فضل های وی نتوانم گفتن و این  
فضل عمر اندر میان فضایل ای بکر چنانست که ستاره می اندر میان ستارگان  
چنان که بعضی از علما گویند هر که خواهد که فضل ابوبکر صدیق رضی الله عنه بداند  
گو بفضل بالار حبشی نگر که الکهمه علما اگر دیند و فضل بلال حبشی گویند نتوانند  
گفتن و بلال رضی الله عنه از او کرد و ابوبکر بود چون فضل بنده چنین بود فضل  
خواجیه چگونه بود دلیل برین قول رسول الله صلی الله علیه و آله که گفت شب معراج می  
رفتم بلجبریل علیه السلام بر من عرش و از نعلین شنیدم گفتم یا جبریل از  
نعلین می شنوم جبریل علیه السلام گفت این و از نعلین بلال است که بحکامه  
نخاعه می جری و در این فضل بلال است بنکر تا فضل ابوبکر صدیق چگونه بود  
رضی الله عنه **خبر** دیگر انس بن مالک رضی الله عنه گوید از پیغامبر صلی الله علیه و آله  
چندانی فضل ابوبکر صدیق رضی الله عنه شنیدم که اندر دل من چیزی در دل من  
آمد چون پیغامبر صلی الله علیه و آله از دنیا بیرون رفت من شی رسول الله صلی الله علیه و آله



بخوابد یادم طبق خرما پیش روی نهاده گفتم یا رسول الله عظمیٰ هم اعطاک الله از  
 پنج خدای تعالیٰ ترا داده است نصیبی نکرده رسول الله صلی الله علیه و آله یک خرما بمن داد گفتم  
 یا رسول الله زنی دیگر بمن داد گفتم زنی یا رسول الله دیگری بمن داد بیک روایت  
 پنج خرما بمن داد و بیک روایت نه خرما بمن داد چون نه خرما راست شد گفتم یا  
 رسول زنی گفت یا انس بس گفت من از خواب بیدار شدم همان نه خرما اندر  
 دستم انستم بانکه غار بلال رضی الله عنه شنیدم وضو ساختم و بعد ادم و نما  
 با امداد از پس ابوبکر صدیق رضی الله عنه بگذاردم چون سلام دادم ساعتی سر در  
 پیش افکندم و تسبیح کردم باز سر برداشتم ابوبکر را دیدم پشت بخواب باز نهاده  
 و همان طبق که پیش پیغامبر صلی الله علیه و آله دیا بودم در خواب پیش ابوبکر دیدم نما  
 ده گفتم یا خلیفه رسول الله عظمیٰ هم اعطاک الله ابوبکر یک خرما بمن داد گفتم زنی  
 دیگری بمن داد گفتم زنی دیگری بمن داد همچنین تا نه خرما بدست من آمد گفتم یا خلیفه  
 رسول الله زنی قال یا انس کرد و شن پیغامبر صلی الله علیه و آله زیادتی کردی ها نیز یا کنی  
 خبرت اندر خبر امده است که ابوبکر صدیق رضی الله عنه بعد از آن که این را  
 فرو اهد و عباده الرحمن مشغول علی الارض هونا یعنی بندگان خدای اند که چون  
 بر زمین روند آهسته روند و جنبندگان را نیاز دارند ابوبکر اندر راه می رفتی  
 و می گریستی جنبنده ز پیرای و پیرای و ویران ندارد و قتی اندر راه می رفت  
 گزدمی دید در راه خواسته پای بنهاد مردی بیامد و او را بحدیث مشغول کرد  
 پای مخطا بدو گزدم نهادن گزدم کشته کشت ابوبکر چون آن بیدار شد گفت  
 اکنون چه کنم اندر ساعتان گزدم بر خود بجنبید و حق تعالیٰ و را بسختی آورد  
 گفت السلام علیک یا خلیفه رسول الله در ساعت که تو مرا کشتی غمناک کشتی بسبب  
 غمناکی تو خدای تعالیٰ مرا زنده کرد انید رسول الله صلی الله علیه و آله اول کسی که ترا خلیفه

خواند آن گزدم خواند هر که ترا دشمن دارد وی بترا از آن گزدم باشد  
 خبرت باخبر در دست که جبریل علیه السلام گفت با رخا یا ما را باید  
 که بدانیم که دوستی ابوبکر مر رسول را چه هایه است روز عید بود ابوبکر  
 رضی الله عنه جامه های فاخر پوشیده بود و ردایی قیمتی بسی دینار بردوش  
 افکنده بود جبریل علیه السلام بیامد بر شیشه نابینایی و بر راه بدشت  
 چون ابوبکر بوی رسید گفت خدای تعالیٰ آن کس را بیامرز که بدوستی  
 مصطفی صلی الله علیه و آله مر لپی زدی هدا ابوبکر صدیق رضی الله عنه چون نشنید  
 برداشت و بوی داد و گفت دیگر باره همین سخن باز گوی دیگر باره باز گفت ابو  
 دیگر باره دستار برداشت و بوی داد و گفت باره باز گوی باز گفت ابوبکر  
 رضی الله عنه جامه از تن بیرون کرد و بوی داد چهارم بار بگفت همه جامه های  
 داد پنجم بار بگفت نعلین از پای بیرون کرد بوی داد تا هیچ غاندر بلال را  
 گفت بخانه عایشه ر و و چیزی بیاور بلال آمد بخانه عایشه رضی الله عنها  
 مصطفی گفت صلی الله علیه و آله ای بلال کجای روی تو کوی یا من کوم گفت تو بکوی  
 گفت بدان که آن نابینا نبودن جبریل علیه السلام بود پادشاه جل جلاله او  
 را فرستاده بود تا بداند که دوستی وی صریحه اندازد است ابوبکر رضی الله عنه  
 الحجا ایستاده و انتظار می کرد بلال آمد با جامه های ابوبکران جامه برداشت و بوی  
 شید جبریل علیه السلام گفت یا رسول الله من ابوبکر را بیا ز مودم مرا جامه  
 بکار نیاید ابوبکر رضی الله عنه گفت یا رسول الله چیزی که من بدوستی تو داده  
 با من نیاید تصرف کن چنان که تو خواهی **اشارت** ابوبکر رضی الله عنه  
 امیری بود که عمر و زبیر و یهود و عثمان دبیر وی بودند و علی اسفهمه لا مشیر  
 وی بود و مهاجر نصیر او بود و انصار رعیت او بود آن مرد که بر توفیق

بکر

م



ابدي و طغرای صمدی نام اوست که لا یتوی منکم من انفق من قبل الفتح  
**خبري ص** بدان وقت که خدیجه رضی الله عنها با امیر بشار فرستاده  
 بود و آن سال سود بسیار بیاوردند از بركت قدوم رسول الله صلی الله علیه و آله چون  
 عمار خدیج بازگشتند و روی بامکه نهادند و یکی از پیش فرستادند که بسلا  
 ورج و مال بی قیاس و رجم و این از بركت محمد الامین است خدیجه  
 بر بام کوشک خود رفت و نگاه میداشت تا کاروان کی سرچون نگاه  
 کرد میغی از بالای کاروان می آمد چون بدشهر می رسیدند و کاروان خف  
 ان نور چنای آمد تا بالای سرای وی خدیجه از سرای بیرون نگرست  
 محمد را دید و آن میغ از بالای وی با خود گفت هکران پیغامبر آخر الزمان  
 ایست تدریدان باید کردن که اگر چه در ویش است من بزن وی باشم  
 و آن قصه دراز است اینجا تحمل نکرد اما چون خدیجه را بزنی پیغام  
 مبصر صلی الله علیه و آله دادند خدیجه همی کس فرستاد بر رسول که مشرکان ما را  
 طعن می زنند که تو محکم در ویشی شده و اکنون ما را جهازی فرست اگر چه  
 اندک بود تا بسیار کنیم و بخلق نمایم تا این طعن و ملامت را بجا بخیزد  
 رسول صلی الله علیه و آله بر خاست متفکر که من و ام از که خواهم و مرا چیزی که دهم  
 آخر گفت بر کان ابو بکر صدیق روم بیا را مدحله بر زمین نشان خلق  
 نظاره روی وی ابو بکر رضی الله عنه از دور ویرا دید و اندوهگین و متحیر  
 گفت اگر بدکان می آید هر چه خواهد بود هم رسول صلی الله علیه و آله آمد بر کان  
 ابو بکر را ابو بکر گفت یا محمد جان من و ما ذرو پذیر من فدای تو باد چرا اند  
 وه کی گفت یا عتیق الله و یا حکیم قریش مرا قدری جامه بیاورد در چهار خلیه  
 ابو بکر گفت یا محمد الامین هفتاد اشتر از آن من بشام رفته بودند ا

مردوز

مردوز بشارت آوردند که اکنون برسد کرم را کار فرمای و قدم را برنجایی  
 و آن غلام را که مهتر قافله است بگو که بدان نشان که ترا گفتم چون از سفر بیا  
 ای بی سلاحت تو از ادکنم و صد مثقال زر بتو دهم چنان باید که حمله ا  
 شتوان و بارهای آن با محمد الامین برانی و بگوی که آن حمله را در کار محمد کردیم  
 رسول صلی الله علیه و آله شاد و خرم گشت و پیش کاروان باز آمد و بغلام ابو بکر  
 گفت بتو نشانی هم گفتم یا محمد الامین مرا از تو نشان خواهم و اشتوان را می  
 راند تا بدرسای خدیجه برود چون بیان باز رسید ابو بکر رضی الله عنه  
 کس فرستاد که محمد الامین را بگوی تا اشتران را این چنین بیاورد چون بیاورد  
 گفت ای محمد بکرم توقف فرمای و بفرمود تا هفتاد جامه و دیبای رنگین  
 از خانه بیاوردند و گفت این جامه ها و دیبا اندر سر بارهای اشتران کشید بار  
 یوش چنان که چهار عروسان برند تا طالعین و لایمان و دشمنان محمد را  
 و حسرت و حسد ببرد و همه اهل مکه را معلوم باشد که او محمد را حال نیست  
 من که ابو بکر با مال من فدای محمد ام پسران شتوان را بدان دیبا های  
 رنگین بیا راستند و بانگ جزو شتوان اندر شهر مکه افتاد و کوه شهر  
 بگردانیدند و برای خدیجه بردند و از افتاد که این جهان خدیجه را  
 ست که محمد الامین فرستاده است هلال تعالی این ایت فرستاد که لا یتوی  
 منکم من انفق من قبل الفتح **خبري ص** روزی مصطفی صلی الله علیه و آله در  
 میان مهاجر و انصار نشسته بود گفت سیصد و شصت خصلت است  
 که حق سبحانه و تعالی آنرا افزیده است و هر کسی که یکی از آن خصلت در وی باشد  
 از دوست خدای تعالی باشد ابو بکر صدیق رضی الله عنه گفت یا رسول الله  
 از آن در من هیچ هست گفت یا ابابکر حمله اندر تو موجود است **خبري ص**



یکی روز ابو بکر و عمر رضی الله عنهما با هم می شدند یکدیگر را گفتند و الان بسیار  
 خبر چو بنیامند از رسول الله صلی الله علیه و آله نان خورش خواستند گفت شما نان  
 خورش خوردید هر دو را خواهم گرفت که یکی گفته بود و یکی شنیده چون این سخن  
 بشنیدند عهده کردند که تا زنده باشند بجز از ذکر خدای عز و جل چیزی دیگر  
 نگویند **خبر سی** وقتی یکی ابو بکر صدیق را رضی الله عنه جفا می گفت در  
 پیش رسول الله صلی الله علیه و آله خاموش بود چون ابو بکر رضی الله عنه اندر جواب امر  
 رسول الله صلی الله علیه و آله برخاست ابو بکر گفت تا اکنون نشی چون جواب می هم بر  
 خاستی گفت تا خاموش بودی فوشت از بهر تو جواب می داد چون جواب دادی  
 شیطان آمد و خواستم که با شیطان بنشینم ابو بکر رضی الله عنه چون این بشنید  
 عهده کرد که دیگر با کسی خصوصت نکند و اگر رخ دنیا بر من کشد که بشنم و جواب  
 ندهم پس از این چنین گویند که ویرادش نام داد و بسیار زشتیها بوی بگفت  
 ابو بکر صدیق رضی الله عنه گفت ایچ از ما برپاییده است بدشمن است پس از مشغول  
 که خود بود بخشم وی برید بنیامند **خبر سی** عمر خطاب رضی الله عنه  
 گوید ابو بکر را دیدم زبان بانگشت بگرفته بود و می مالید گفت یا خلیفه رسول  
 الله چه می کنی گفت این مراد کارها افکنده است و هم شنیده ام از بزرگان که ابو بکر  
 صدیق رضی الله عنه سنکی درشت هفت در سنک هفت سال در دهان داشت تا هر  
 وقتی که سخنی بر زبان او بوفتی که نه ذکر خدای تعالی بودی بدست چب زبان بگر  
 فتی و بدست راست هفت بار از سنک بر زبان مالیدی تا وقت بودی که زبان  
 خونین بگودی گفتی ای زبان دیگر باره کوی سخنی که رضای حق تعالی نبود  
 حجة الاسلام محمد غنی ای رضی الله عنه یاد کرده است اندر کیمای سعادت که ابو بکر  
 صدیق رضی الله عنه هفت لقمه طعام خوردی و چون زیادت کردی نه لقمه خورد

صد هزار رحمة بر صدیق باد که معامله وی چنین بود و بران کس نیز که او را  
 دوست دارد و صد هزار مقت و غضب و سخط بران رافضی باد که این هجتم دین  
 بر گزیده پادشاه آسمان و زمین را بر گوید **نکته** ملک عز و جل کافر را دشمن  
 داشت که دوستی ملک عز و جل دعوی کرد و گفت نحن ابناء الله و احبائه ان کس که  
 دوست ملک تعالی را دشمن دارد دوستی ملکش سود ندارد بلکه لعنتش بازورد  
 همچنین ملک تعالی گفت من ابو بکر را دوست دارم بجهتم رافضی دعوی دوستی  
 خدای عز و جل و رسول الله صلی الله علیه و آله کرد و ابو بکر را دشمن داشت چون دوست  
 ایند را عز و جل دشمن داشت آن دوستی ملکش سود نداشت بلکه لعنتش بازورد  
**خبر سی** نقل کرده اند که مردی بود اندر کوفه رافضی نام وی عبد المجید ابن  
 عبد الغفار نزدیک جعفر صادق رضی الله عنه شد و گفت السلام علیک یا ولید  
 سول الله گفت و علیک السلام گفت یا جعفر بعد رسول الله صلی الله علیه و آله فاضلیت  
 که بود گفت بجهت می گوی گفت حق سبحانه و تعالی ویدانای رسول الله صلی الله علیه و آله  
 می گوید **نکته** تالی اثین اذهابی الفار و شرفی نبود ازین بزرگتر و دم رسول خدای تعالی  
 باشد و سیوم ملک عز و جل باشد رافضی گفت نه علی بر سیر رسول الله صلی الله علیه و آله  
 و نترسید جعفر گفت نه ابو بکر با رسول الله صلی الله علیه و آله در غار بود و نترسید رافضی  
 گفت اگر نترسیدی ملک تعالی از رسول الله صلی الله علیه و آله خبر ندادی که ابو بکر را  
 گفتی که لا تحزن جعفر گفت ترس وی از آن بود که نباید که کافران از ایشان خبر  
 یابند و رسول الله صلی الله علیه و آله بکیوند نه بدینی که پاشنه بر سوراخ نهاد تا ما را چند بار  
 زخم می زد و او ان دردی کشید و له می کرد که نباید که رسول الله صلی الله علیه و آله بیدار شود  
 اگر خود بترسیدی هرگز خود را فدای رسول الله صلی الله علیه و آله نکردی و انما اولیکم الله  
 و رسوله در شان علی امده است جعفر گفت مقدم این ایتی است که بروی رقم

گفت ابو بکر صدیق

رافضی



تخصيص زيادت است در شان صدیق رضی الله عنه **یا ایها الذین امنوا**  
 من یرزقکم عن دینه که بعد وفات رسول الله **صلی الله علیه و آله** عرب گفتند ما را می کنیم  
 و زکوة نمی دهیم عمر رضی الله عنه گفت روا باشد تا اسلام قوی تر باشد و ابوبکر  
 رضی الله عنه گفت لومنعونی عقلاهما ادوها الی رسول الله **صلی الله علیه و آله** لقاتلهما  
 علیه ولو کانوا عدد الرمل والحصى **یا ایها الذین امنوا** اگر از من باز دارند ریسائی که یاری است  
 از یک رسول خدا **صلی الله علیه و آله** که دارند من با ایشان کار نکنم و محاربه و عقانده  
 نکنم و اگر بسیاری خاک و ریزان را راضی گفت یا جعفر نه در شان  
 علی امیر الذین ینفقون اموالهم باللیل والنهار **یا جعفر** گفت سور و اللیل  
 در شان ابوبکر فرود آمد و این بزرگتر است زیرا که رسول الله **صلی الله علیه و آله** ابو  
 بکر چهل هزار دینار داد و کلیمی خود در گرفت جبریل علیه السلام آمد و ملک  
 تعالی می گوید من از ابوبکر راضیم و یار من راضی هستم یانه ابوبکر یکی من  
 از خدای عز و جل راضیم راضیم راضیم راضی گفت نه در شان علی امیر  
 الحاج و عماره المسجد الحرام تا الحاکم لا یستون **یا جعفر** گفت در شان رضی  
 عنه لا یستوی منکم من انفق من قبل الفتح و قاتل اولئک الایه و قاتله او  
 ان بوده بوجهل قصدر خم رسول الله **صلی الله علیه و آله** کرد ابوبکر رضی الله عنه ویرا  
 منع کرد راضی گفت نه علی شرک نیاورد جعفر گفت چنین است و لیکن موی  
 جل جلاله با بیان هیچ کس نثنا نکت که بر صدیق چنان گفت و السابقون  
 الاولون و الذی جاء بالصدق و هو قتی که رسول الله **صلی الله علیه و آله** چیزی  
 گفتی که دیگران گفتند بکر گفتی صدقت ابوبکر تقی و تقی و رضی  
 و وفی و زکی بود راضی گفت نه ملک تعالی شکایت می گوید **یا جعفر** گفت  
 ان الذین تولوا منکم یوم النقی الجمعان الایه جعفر گفت و لقد عفا الله

ابوبکر

عنهم

عنهم راضی گفت و سستی علی فریضه است بنص قرآن قل لا اسألكم علیه اجر  
 الایه جعفر گفت دعا گفت ابوبکر را و دوستی و زین فریضه است قوله تع  
 ربنا اغفر لنا ذنوبنا **یا جعفر** گفت نه رسول الله **صلی الله علیه و آله** گفت الحسن و الحسین  
 سیدرا شباب اهل الجنة و ابوها خیر منهما **یا جعفر** صادق رضی الله عنه گفت ان  
 ابوبکر ازین نیکوتر بود من شنیدم از پدرم از جدم علی بن ابیطالب رضی الله عنه  
 که او گفت نزدیک رسول الله **صلی الله علیه و آله** بودم و کسی میگوید ابوبکر و عمر بدر امد  
 بودند رسول الله **صلی الله علیه و آله** گفت یا علی هذان سید لاهول اهل الجنة و شب  
 من من خیر من سالف الذر و من بقی فی غابره الا النبیین و المرسلین یا علی  
 لا تخیرهما راضی گفت یا جعفر عایشه فاضلتر یا فاطمه جعفر صادق گفت  
 بسم الله الرحمن الرحیم یس و القرآن الحکیم **یا جعفر** گفت جواب سوال من کجاست  
 گفت عایشه رضی الله عنها جفت رسول بود **صلی الله علیه و آله** با او اندر یک درجه  
 باشد فاطمه جفت علی بود رضی الله عنها با او اندر یک درجه باشد حسن و هفت  
 بلاف باد که در جفت رسول الله **صلی الله علیه و آله** طعن کند و نکوسار و برخت است اندر  
 هار بیت طعن کند راضی گفت عایشه با علی حرب کرد در بهشت شود  
 جعفر گفت ملک سجانه و تعالی می گوید و ما کان لکم ان تودوا رسول الله و لا ان  
 تنکحوا ازواجه من بعده ابدا **یا جعفر** گفت خلافت ابوبکر از قرآن مجز توانی نمود  
 گفت توانم از قرآن و توریة و انجیل اولاد قرآن و هو الذی جعلکم خلائف  
 الارض و دیکر ایت لیست خلفهم کما استخلف الذین امارت توریة و الانجیل  
 قوله تع محمد رسول الله و الذین معه ثم قال ذلک مثلهم فی التوریة و مثلهم  
 فی الانجیل کزراع اخراج شطاه فزره بانی بکر و استغلظ بعر فاستوی بعین  
 بحب الزراع بعانی انکه گفت حدیث کردم یوم از جدم از علی رضی الله عنه

هم

ن



عن النبي صلى الله عليه وسلم انا اول من ينقش عنده الارض فيعطيني الله تعالى  
من الكرامات ما لم يعط احد من الانبياء قبلي ثم يقول يا محمد قرب الخلفاء  
بعدي فاقولوا لهم فيقولوا ابو بكر صديق فهو اول من ينشق عنه الارض بعدي  
فيوقف بين يدي الله تعالى ويحاسب حسبا يسيرا ويكسي حلتين خضر وتين ويؤتي  
امام العرش ثم ينادي ابن عمر بن الخطاب فيجي به وجروحه تشخب ما يقول  
من فعل هذا بك فيقول عبد اطفيرة بن ابن شعبة فيوقف بين يدي الله تعالى  
ويحاسب حسبا يسيرا ويكسي حلتين خضر وتين ويوقف امام العرش ثم يوتي  
بعثمان واوداجه تشخب دما ويقول من فعل هذا بك فيقول فلان بن فلان  
فيوقف بين يدي الله تعالى ويحاسب حسبا يسيرا ويكسي حلتين خضر وتين ويوقف  
امام العرش ثم يوتي علي بن ابي طالب واوداجه تشخب ما يقول من فعل  
هذا بك فيقول ابن عليم فيوقف بين يدي الله تعالى عز وجل ويحاسب حسبا  
يسيرا ويكسي حلتين خضر وتين ويوقف امام العرش جعفر صادق رضي الله  
عنه كفت از پذیر خویش شنیدم از پدرش از علی بن ابی طالب رضی الله عنهما از  
رسول الله صلی الله علیه و آله که گفت اول کسی باشم که زمین بشکافد و من بیرون آیم خدای  
تعالی مرا بدهد از کرامات آنچه هیچ پیغمبر را پیش از من نداده اند آنکه گوید  
محمد بن و دیگر بیا و خلفاء که از پس تو بودند من گویم ایشان کیانند گوید ابو بکر  
صدیق و اول کسی باشد که از پس من که زمین شکافد شود و او بیرون آید و بفرو  
بند تا پیش عرش خدای تعالی بایستد و ویرا حسائی اندک بکنند و بپوشانند  
و براد و حله سبز و از پیش عرش ویرا برپای کنند آنکه خدای بآنکه گزیند کجاست  
عمر خطاب و را بیا رند و از جراحات و ویرا خون روان شده گویند یا عمر این که  
که کرده است گوید بنده از آن معویه ابن شعبه و بفرو ما بیدش تا پیش عرش بایستد

وحای اندکش بکنند و دوحله سبز و بپوشانند آنکه عثمان را بیا رند و از رکاه  
و ویرا خون روان شده گویند این بر تو که کرده است گوید محمد بن ابی بکر آنکه بفرو ما بیدش  
تا پیش عرش بایستد و وحای اندکش بکنند و دوحله سبز و بپوشانند آنکه علی  
را بیا رند و از رکاه و ویرا خون روان شده گویند این بر تو که کرده است گوید عمر  
الرحمن ابن علفم بفرو ما بیدش تا پیش عرش بایستد و وحای اندکش بکنند و دوحله  
سبز و بپوشانند را فضی چون این همه بشنید گفت یا جعفر صادق این در  
قرآن هست گفت بلی بخواندی که خدای عز وجل از ایشان خبر داد آنجا که گفت  
و حی و بالنبین والشهداء و قضی بینهم یعنی بیارید پیغامبران را و شهیدان  
یعنی ابو بکر و عمر و عثمان و علی را رضی الله عنهم اجمعین را فضی گفت یا جعفر  
تا این غایت من از ایشان بپرسم اگر بودم اکنون ایشان شدم اگر توبه کنم قبول  
کنند جعفر اصادق رضی الله عنه گفت زود توبه کن و علامت سعادت تو باشد  
و اوالعیاد بالله بران اعتقاد از دنیا بیرون رفته بودی بن توضایح بودی  
**خبر** ابو اللیث سمی قدی رضی الله عنه آورده است اندر تنبیه از زید  
که گفت ابو بکر صدیق را رضی الله عنه غلامی بود که هر شب وقت روزه کشادن  
طعام آوردی صدیق را و عادت چنان بود ابو بکر را رضی الله عنه که هیچ لقمه  
نخوردی تا از آن لقمه از آن غلام نپرسیدی که این از کجا کسپ کردی و از کجاست  
و صنعت و پیشه و و چه بود پس این غلام یک شب طعام آورد ابو بکر رضی الله عنه  
دست بکشید و یک لقمه از آن بخورد و هنوز نپرسیده بود غلام گفت ای خواجه  
چه افتاد ترا مشب که پیش از پرسیدن بخوردی ابو بکر رضی الله عنه ابد چشم  
آورد و گفت ای غلام اگر سگی مرا رنج داشت داشت و فی صبر کن ایند تا این قضا  
بر من برفت اکنون مرا خبر کن تا طعام امشب از کجا آوردی غلام گفت و قی



اندر جاهلیت رقص کرده بودم و بازی کردی و ایشان را خوش آمد  
 بازی کردن من موا گفتند که اکنون هیچ نداریم و وعده دادند که وقتی دیکر که ملا  
 دست برد در حق تو نیکویی کنیم من امروز دیدم که ایشان را عروسی بود من  
 ان وعده که مراد داده بودند یاد آوردم تا این طعام مرا برادرند ابوبکر رضی الله عنه  
 چون این بشنید غمناک شد و بگریست و از طعام از پیش خود بیداشت و گفت  
 اندر کلموی خود کرد تا قی کرد و ان طعام از شکم وی برهان برون نیامد و بخ  
 بر خود نهاد و نمی توانست تا روی وی سبز گشت و سیاه گشت چون مردم دیدند  
 که وی رنج رگشت گفتند اگر قطره آب کرم بخوری تا بری چه بود بفرمود تا پاف  
 آب کرم بیاوردند بخورد دیکر باره قی کرد و همچنان خود را بخوری دست تحقیقت  
 وی شد که در شکم وی هیچ مانده است گفتند ای ابوبکر این چندین رنج بر خود نهاد  
 از بهر این یک لقمه بود گفت شنیدم از رسول صلی الله علیه و سلم که گفت ان الله  
 حرم الجنة علی کل جرعدی بحرام گفت خدای تعالی حرام کرده بهشت عمرتی که  
 خورشی وی از حرام بود پس سر برداشت و گفت باز خایا ایضی توانستم کردن کرم  
 تا ان طعام قی کردم اما بکرم و فضل خویش ایضی در رکعاه من مانده است از قوت  
 ان طعام مرا عفو کن که من بچاره ام ملاقت عذاب دوزخ ندارم و این ابوبکر است  
 که رسول صلی الله علیه و سلم گفت ابوبکر دیده و بینا و مدست و کوشش شوالی صفت کرونا بینا  
 باد که در چشم و کوشش رسول صلی الله علیه و سلم ملعونند این ابوبکر است که شب جمعه را رسول  
 صلی الله علیه و سلم گفت بساق عرش با علی علیه السلام مراد و ستند از ندا آمد که یا احمد تو و ابوبکر  
 مراد ستند از مردمان خلافت کرده اند که فاضلت و اولیایست ملک جل جلاله اشکال  
 خلق برداشت و گفت ان اکرمکم عند الله اتقیکم ان که تقوی ان او باشند اکرم و اعلی  
 باشند دیکر باره خلافت کردند که اتقی کدام است از اولیا گفت این اشکال نیز بر کیم

گفت

گفت سببها الا اتقی وان اتقی ابوبکر است پیدا آمد که فاضلت و اولیا  
 ابوبکر است این ابوبکر معتق بلال صاحب کلیم و خلال عزیز وقت شریف  
 قدر خریدار حله و خضر پوششده عقب و قرطه و حمرا پوششده و باز را  
 ماهی مخصوص برفیق و همراهی مخدوم و امیر پذیر عایشه و اسما  
 صاحب بن و مظهر دین و کامل یقین و ضحیح بنی و ویلی و وفی  
 زکی و تقی شیخ افتخار و معدن عز و وقار و منفق اربعین دینار صاحب  
 بنی مختار اندر کوه غار **بیت**  
 وزیر ظاهر احمد بود با صدق مفرد **بیت** من از بعد بنی و را شناختم خطبه **بیت**  
 با ایمان اندرون سابق بفرقان اندرون صادق **بیت** مظهر گفته از بدعت معصفا گفته **بیت**  
 که بود از صادقین بنگر بن بکر نیک اختر **بیت** که بود از حمایران چو ام المومنین دختر  
 محترمه معین و بدیع انور بن اوبد **بیت** بدان خضه درون و بدوز و بدوز بخور **بیت**  
**خبر** دیگر است که رسول صلی الله علیه و سلم گفته است **بیت** ما انزل الله یا ایها  
 الذین امنوا الا و ابوبکر سیداه گفت خدای عز و جل بر من فروان فرستاد ای  
 ان کسانی که ایمان آورده اید الا که ابوبکر صدیق مهمتر ایشان است **خبر**  
 دیگر است که رسول صلی الله علیه و سلم گفته است ان ابابکر و عمر فی الاسلام انفع  
 من السمیع و البصر فی الاسلام **بیت** قال یا ایها الناس لو وضع اعمال الامم  
 من اهل الارض من لدن فوج الی امتی فی کفة میزان و وضع عمل ابابکر و عمر فی  
 کفة اخری لرحح عمل الی بکر و عمر علی اعمال الامم ما خلا النبیین و المرسلین  
**خبر** دیگر از خطیب معین الدین عبدالرزاق خطیب رهیه از امالی  
 رکن الاسلام احمد الخوجانی از ابو هریره رضی الله عنه که رسول صلی الله علیه و سلم  
 ان لكل عمل بابا من ابواب الجنة يدعون منه بذلك العمل و اهل الصيام بابا

علی

گفت



يقال له الديان فقال ابو بكر الصديق رضي الله عنه وهل احد يدعي من تلك الاله  
 بواب فقال نعم وانا ارجو ان يكون منهم يا ابا بكر كفت هو كذا ري راكه  
 بنديگان كنند در رست زدهاء بهشت كه روز قياست ان كس را بزان درخوا  
 نند و روزه داران را در رست كه انواريان كویند انكه ابو بكر صدیق كفت یا سو  
 ل الله و هیچ كس هست كه ویرا از همه درها بخوانند كفت ريك و من امید دارم  
 كه توان ایشان باشی یا ابا بكر **دعای ابو بكر** و راویان ثقات نقل كرده  
 اند كه پیوسته ابو بكر صدیق رضي الله عنه این دعا بر زبان داشتی اللهم  
 اجعل خیر زماهی اخره و خیر عملی خواقمه و خیر ایامی یوم القاک **خبریت**  
 دیگرست كه روایت كرده است كه رسول الله صلی الله علیه و آله نشسته بود ابو بكر صدیق رضي  
 الله عنه بیامد و پیش رسول الله صلی الله علیه و آله بنشست انكه كفت یا رسول الله ما ذرو  
 پدر من فدای تو باد هر دعاي بیا موز كه پیوسته خدا بر اجل جلاله بزان دعا  
 بخوانم كفت یا ابا بكر همیشه این دعا همی خوان تا حاجتت روا شود و امرش  
 یده شوک اللهم انی ظلمت نفسی ظما کثیرا و لا یخفر الذنوب الا انت فاعفر  
 لی مغفرة من عندک و ارحمنی انک انت الغفور الرحیم ابو بكر رضي الله عنه این دعا  
 بیا موزست و تا اخر عمر می خواند **آیت دیگر** از رفیع الدین تاج الاسلام و  
 المسلمین باسنادی درست از معاد بن جبل رضي الله عنه از رسول الله صلی الله علیه و آله كفت  
 قلت یا جبریل علیه السلام و هو علی فرس حیزوم یا جبریل ما ذا اقول لقومی اذا  
 رجعت قال یا محمد خبرهم بما عینت قلت یا جبریل اذ یكذبونی و لا یصدقونی  
 قال حدثهم فان یكذبوك فان ابا بكر الصديق یصدقك فانه عند الله مكروب  
**صدیقاً خبریت** دیگر از رفیع الدین چكان المرندي رضي الله عنه بروایت  
 درست از ابو عبته الخولانی رضي الله عنه كه رسول الله صلی الله علیه و آله كفت اول من

یثاب

یثاب علی الاسلام بعدی ابو بكر و عمر و لو حدثتكم بتوابع ما یعطي ابو بكر و عمر  
 ما بلغت كفت اول کسی كه ثواب دهند ویرا باسلام از پس من ابو بكر و عمر است رضي الله  
 عنهما و اگر شمارا بگویم كه چه دهند ابو بكر و عمر را با خبران برسم **نصرت**  
**ابو بكر رضي الله عنه** روایت كنند از ام المومنین عایشه رضي الله عنها كه وی كفت چون  
 پدرم بیمار شد مرا بخوند كه جگر كوشه و وی بودم و نزدیك خود بنشاند و كفت ای  
 عایشه تو مرا نور دیده و راحت جان و جهای این دنیا بچشمه تو دیده ام اندر هر چه  
 در صانده ام مشورت با تو كردم امروز وصیت این پدر نگاه دار كه عظیم در ماند  
 و رفتن من از دنیا نزدیك آمد و كشتی عمر من بساحل اجل رسیدا كنون از تو می خواهم  
 كه بامن راست بگویی و هیچ مسامحت نكنی از آن روز باز كه من در كار مسلمانان  
 شروع كردم در ملك صاچه بود و امروز بران زیادت چیست اكثر زیادت هستی پیش  
 من و را با علمانان دهم مبادا كه روز قیامت از دیوان من براید كه من بقوت  
 خلافت و حشمت امرت در می سیم در ملك خویش زیادت كرده باشم عایشه  
 رضي الله عنها گوید برفتم و تفحص كردم و تجسس بسیار نمودم زیادت از آن كه ان  
 روز در ملك او بودا شتری دیدم كه خانه ویرا جل و ردی و كنز یك سیاه  
 و كلبی شاهی كه قیمت ز پنج درم بود پس بزرگم انرا بنزدیك عمر خطابی رضي الله  
 عنه فرستاد و كفت ای عمر انرا در مصالح مسلمانان صرف كن عبد الرحمن عوف  
 رضي الله عنه حاضر بود كفت ای خلیفه رسول خدایا كوان قدر چیز نفوز  
 خویش بگذاری چه زیان دارد ابو بكر رضي الله عنه كفت ای عبد الرحمن این  
 چیزها حقیر من ساخته ام و بپیم خود خردم امروزی چون من در  
 پیش مشغول مسلمانان بوده ام خود نخواهم كه در روز كار خلافت من یك  
 درم سیم از انچه داشتم زیادت از دیوان برآید عایشه رضي الله عنها

ندان



گوید که صدیق رضی الله عنه روی بجا کرد و گفت ای عایشه چون جان عزیز  
از تن من جدا شود ز نهار تا آواز گریستن بلند نکنی و بفرمایی تا مرا بشب  
بشویند و در خانه من دو جامه بپوشد است که بتن عزیز مصطفی صلی الله علیه و آله  
است و غریبان را و بزان بیوسته است من بترک برداشته ام و امروز را بپوش  
بلوکی تا در کفن من جز از آن چیزی دیگر نکنند و چون مراد کفن پیچید در حجره  
تو نخته است که مصطفی صلی الله علیه و آله بر آن نخت خفتی بلوکی تا مرا بر نخت نهند  
و بصر ببرد و بر من نماز کنند پس آن نخته را بگیرند و بر من تمام حجره عزیز  
و حظیره قدس مرا عالم و عالمیا بپوشد و همه مهاجر و انصار حاضر آیند پس  
او از دهید که رسول خدا ای ابوبکریت چاکر و مولای تو و غلام و خا  
پای تو و وزیر و خلیفت تو و خدمت کا بحقیقت تو جان عزیز فدا کرده در مهر تو  
اگر دی بند بود امروز هزار هزار بار بنده تراست اگر دی چاکر بود امروز  
هزار بار چاکر تراست دوست دار بود امروز هزار بار بنده و دوست دار تراست  
اگر دی وفادار بود امروز هزار بار وفادار تراست بدرگاه حضرت تو آمده  
است باری خواهر دستوری هست تا او را در اندا اگر در حظیره نشانی  
بینید که آن علامت دستوری بود مرا از پیش پشت سید صلی الله علیه و آله دفن  
کنید و اگر هیچ نشانی بینید ز نماز یا مراد حظیره نبرد مراد کورستان  
بقیع برید آنجا که غریبان را دفن کنند مراد میان کورستان غریبان دفن  
کنید تا چنانکه در دنیا عزیز و از دنیا کانی کردم روز قیامت از میان غریبا  
برخیزم این سخنان گفت و آن وصیت تمام کرد پس گفت لا اله الا الله  
رسول الله و جان عزیز و می مخلوقم رسد چشم باز کرد و گفت رب توفنی مسلماً  
و احقنی بالصالحین و اخرا این کلمه بگفت و از دنیا جیل کرد رضی الله عنه و

و بدر

اگر دی

عمر

عمر رضی الله عنه بروی نماز کرد پس عایشه رضی الله عنها گوید که وصیتهای  
صدیق بجای آوردیم پس و را بر حظیره و مهتر عالم و عالمیان محمد مصطفی  
صلی الله علیه و آله آوردیم آنچه گفته بود جمله بگفتیم و از گریستن از میان مهاجر و  
و انصار برآمد و من که عایشه نام روی برخاست می مالیدم و زاری می کردم  
که صباد که از حظیره سید صلی الله علیه و آله دستوری نیاید می ناکه قفل کناده  
شد و زنجیر بیرون افتاد و از حظیره او می آمد که ادخلوه فان الحبيب الي  
الحبيب طشتا چندین توقف حیرت دوست را بنزدیک ما ایر که این دست  
را بریدار و شتابست و صحبت و مشتاقست بروایتی دیگر آمده است  
که چون ابوبکر صدیق بیمار شد عثمان را خواند و نامه وصیت بروی املا  
کرد پس عثمان قلم برد گرفت و بنوشت **بسم الله الرحمن الرحيم** هذا ما اف  
صی ابوبکر بن ابی قحافة رضی الله عنه فی اخیریومه من عمره و اول یوم من  
الآخرة و انا استخلف علیکم عمر بن الخطاب رضی الله عنه فان عدل فذا  
ظنی به و رای فیہ و ان حارفا لا اعلم الغیب الخیر ادرت و سبعلم الذین ظنوا  
ای منقلب یقلبون چون بنام عمر خطاب رسیدی هوش شد چون با هوش آمد  
گفت یا عثمان نام که نبشی گفت نام عمر گفت جزا که خیرا اگر نام او بگذاشتی جز  
ترا نکشتمی و کان ابوبکر رضی الله بیدع الشیاطین الاسواق و یاخذ له و ینفقها  
فی معاشه فراه عمر و ابوعبیده رضی الله عنهما و اضع اثیبا با علی عاتقه فقال  
له الی این یا خلیفه رسول الله قال الی السوق سعیا علی الی عیالی فقال  
الا نفرض لك شیئا من بیت المال ففرضوا له کل یوم درهمین و نصف فقال یوما  
زاد عیالی کما شئتم ما اشد مرضه قال لعایشه اذا ناهت فبیع رضی  
الذی بموضع کذا و جعل علیه فی بیت المال عوضا مما انفقت منه **ابوبکر رضی**

الله عنه



دلای کردی در بازار جامها فروختی و دلالت ستی و نفقات عیال صرف  
 کردی یکروز عمر خطاب ابو عبیده رضی الله عنهما اورا دیدند جامها بردوش  
 افکنده گفتند کجای روی یا خلیفه رسول الله گفت بازار ریج می کشم از بهر عیال  
 گفتند اشکارا کنیم چیزی از بیت المال هر روزی و درم و نیم از بیت المال ببرد  
 کردند از بهر خانه وی پس چون بیماری سخت شد عایشه را گفت چون من  
 بیوم زمینی که مرا بفالان جایست بفروش و بیت المال ده به عوض آنج من  
 از بیت المال خرج کرده ام و چیزی که از بیت المال بخانه عیالت پیش عمر خطاب  
 بر عایشه رضی الله عنهما ان فرامی آورد همه بیج درم بدیش نبود عمر رضی الله عنه  
 و یاران را زار بگریستند عمر رضی الله عنه گفت خدای تعالی بربوبکر رحمت کند  
 که کار بر خلفاء شخوار کرد گفتند یا ابابکر طیبی بخوانیم تا داروی بفریاید گفت طیب  
 مراهی بیند و این خواهد خورد کند پس گفتند یا خلیفه رسول الله بخور خدای  
 که تا بچه رسیدی بدان که رسیدی گفت بیج چیز از ان وقت که مسلمان شدم  
 هرگز سیر نخوردم که شیرینی حال اوئی خدمت خدای تعالی مرا از خوردن باز داشت  
 و سیراب نخوردم که حلاوت شراب محبت او مرا از شراب دنیا منع کرد و مردمان را دیدم  
 که بزرگ مخلوق مشغول شدند من بزرگ خالق مشغول شدم و مردم را دو گروه دیدم  
 گروهی طالب دنیا و گروهی طالب عقبی من اختیار کردم طلب مولی و هیچ کاری را پیش  
 نیامد که نه در یکی رضای مخلوقان بود و در یکی رضای خالق الا که رضای خدای تعالی  
 اختیار کردم بر رضای خلق انکه این بیت بگفت **جیل** ۵۵ ۵۵ ۵۵ ۵۵  
**سقای شریه احیا فوادی** ۵۵ بکاس الحی من بحر الودادی ۵۵  
 وارد دنیا رحیل کرد و عمر رضی الله عنه بروی نماز کرد چنان که یاد کردیم جابر بن عبد الله  
 رضی الله عنه کو بود که اعرابی بروی بر اشتی سبزه نشسته پیش علی امیر رضی الله عنه

و از اشتر فرو داد و گفت السلام علیک یا ایدر املی عین و خلیفه رب العالمین  
 زود زود موا خبر ده انابو بکر صدیق که او در بهشت است یا در دوزخ علی اندوهگین  
 و گفت یا اعرابی کاشکی حاذر توانزادی و یا بگری هیچ کس را زهره و ان بود که بزرگانی  
 رسول الله **صلی الله علیه و آله** و پس ز وفات وی این سخن گفتی که تو گفتی در میان صحابه هاجرو  
 انصار هیچ شکی نیست که ابوبکر صدیق رضی الله عنه وزیر رسول خدای بود بزرگانی  
 وی و خلیفه وی بود بعد از وی و هر که اعتقاد وی نه چنین باشد وی کاواست یا اعرابی  
 رسول الله **صلی الله علیه و آله** ابوبکر را رضی الله عنه بجای پذیر بود نشانده و ابوبکر رضی الله عنه اهل  
 بهشت است و اهل بهشت را روشن گردان چنانکه ستار و روشن از افق آسمان اهل زمین  
 را روشن کند و ابوبکر رضی الله عنه از کوشک بکوشک و از قصر بقصر می گذرد و اندر  
 بهشت هیچ قصری و سرائی و عروقه و حجره و بستان نباشد الا که روشن شود  
 از نور رویت انکه اهل بهشت سر بردارند و گویند یا رضوان بهشت این چه نور است گویند  
 روی ابوبکر صدیق است که از قصر قصر و از حجره حجره می شود یا اعرابی ابوبکر صدیق **رضی الله عنه**  
 مرا بخوند و وقت وفاتش و گفت جان من و روشنای چشمهای من دست و عزیز من  
 وفات من نزدیک آمد و عمر من با خردی چون بیدم مرا بشور بران دست مبارک  
 که رسول الله **صلی الله علیه و آله** بهشتی انکه کن بکن و مرا بر جنازه و جنازه من بر حظیره  
 قدس رسول الله **صلی الله علیه و آله** بنه و قل ابوبکر بالبواب استاذنی یا رسول الله فان انفتح القفل  
 بلافتاح فادفنی عنده وان لم یفتح فادفنی فی البقیع فلما مات رضی الله عنه غسلته  
 و فعلت ما اوصی به فلما استاذنت له انفتح القفل سمعنا صوتا صیلا اذخلوا الجحیم  
 علی الحبيب فان الحبيب هشتاق الی الحبيب گفت بگو ابوبکر بدرست و فهمان می  
 خواهد که دراید یا رسول الله اگر قفل کشاده شود بی کلید موا پیش وی دفن کن  
 و اگر در حظیره کشاده نکرد پس مرا بگو رستان بقیع دفن کن علی رضی الله عنه

شد

ی

نور



گفت چون ابوبکر صدیق خلیفه رسول خداي از دنیا رحیل کرد و یوازشتم  
و وصیتها ی وی بجای آوردم چون او را بدر حظیره قدس بنهادم د  
ستوری خواستم قفل کشاده شد و آوازی شنیدم بلند که اندر او رید  
دوست را پیش دوست که دوست بدوست از و منداست و ابوبکر رضی الله عنه  
شصت و سه ساله بود و مدت خلافت وی دو سال سه ماه و نه روز بود  
والله اعلم بالصواب و محمد بن جریر الطبری رضی الله عنه اندر تفسیر بزرگ آورده  
که ابوبکر از هر داده اند و بدان زهر ببرد و سبیل بود که بروز کار خلافت وی  
جهودی از جهودان خیبر را و را بهمانی برد بخانه خویش و حارث بن کله  
طیب همه عرب بود و او نیز با ابوبکر رضی الله عنه انجام همان بود پس طبقی  
بخته برخوان نهادند ابوبکر صدیق رضی الله عنه دست فراز کرد و یک لقمه برد  
شت و بردهاں اندر نهاد پس حارث بن کله نیز دست فراز کرد و یک لقمه بردهاں  
اندر نهاد و بیرون انداخت و گفت هذا مسموم بسم الله سنة گفت این طعام زهر آلود  
است بزهری که مردم را از پس یک سال بکشد ابوبکر رضی الله عنه بشنید و عذاب  
و بانفس خود گفت اکنون زاد آخر بر گیر و اندر خلافت هشتاد و یک سال و نوزده  
بنه و یک طرفة العین از طاعت و ذکر خدای تعالی نبود و همیشه می گریستی و می  
گفتی یاد شاهات و فنی صلا و الحقیقی بالصلحین چون سر سال بود ابوبکر رضی  
بیمار شد از بهر آن که از آن یک لقمه خورده بود و پانزده روز بیمار بود پس از دنیا رحیل  
کرد روز دوشنبه هفت روز گذشته از جمادی الاخر و همان روز عتاب بن اسید مکه  
برد و او امیر مکه بود از دست ابوبکر رضی الله عنه و او را نیز زهر دادند و او را  
زن ابوبکر رضی الله عنه مادر عایشه صدیقه رضی الله عنها نام وی رومای دختر  
عاصم بن عمیر و از بی کنانه زنی کرده بود نام او اسما و از و پسری مرثد نام او عبد

خالی

و چون

و چون مسلمان شد زنی دیگر بزنی که نام او اسما و از پسری مرثد نام او  
محمد و چون با پیغامبر صلی الله علیه و آله حج کردند مدینه آمد کس فرستاد زنان و فرزند  
خویش را مدینه آورد و پیغامبر صلی الله علیه و آله او را سرای داد بر سرای عثمان  
رضی الله عنه و آن سرای ابوبکر خوانند و مدینه زنی را بزنی که نامش  
حبیه بنت حارثه و ابوبکر را از وی دختری آمد نامش کلثوم چون  
بخلیفی پشت این زنان و فرزندان همه با او بودند و عیالش  
پسار بود و ابوبکر رضی الله عنه همان بازار کانی می کرد و معیشت خویش  
از آن می کرد و لیکن بکار مسلمانان خلک می فتاد پس مردمان را گفت مرا  
ازین قوت چاره نیست و مرا قاضی باید که اندر میان مردمان حکم کند و مرا  
دبیر باید و از مزد چاره نیست پس او را شش درم هزار دینار تقویر کردند  
او را و عیالان او را و قاضی و دبیر او را پس عمر خطاب رضی الله عنه گفت  
من ترا قاضی کنم می مزد و عثمان رضی الله عنه گفت من دبیری بکنم می مزد  
و چنانکه گفتند کردند و ابوبکر رضی الله عنه مزد قاضی و مزد دبیر بر گرفت  
دو سال و چهار ماه خلیفت بود و اندر مدت خلیفگی هشت درم خرج کرده  
از بیت المال چون وقت آمد که از دنیا رحیل کند وصیت کرد که هیچ از من هرجه  
بماند همه بدیت المال باز دهد تا چادر که بروی افکنده بودند و لیست که ز  
او بود و چون از دنیا رحیل کرد از و سه پسر و سه دختر و سه زن ماند و ابوبکر  
رضی الله عنه بزهر مرده است و ایند تعالی بن منزلت و منزلت و برادر  
زانی داشت و از دنیا رحیل کرد سال سیصد و هم از هجرت و دو سال و سه ماه و بدیت  
روز خلیفت بود و بعضی از علما گویند که ابوبکر رضی الله عنه دو سال و هفت  
ماه خلافت کرد و شصت و سه ساله بود که از دنیا رحیل کرد و بعضی از علما

بنت عمیر بود

ان

ید



گویند شصت و سه ساله بود اما این قول درست تر است که شصت سه ساله بود  
هر بران سال پیغام بود **صلی الله علیه و آله** که از دنیا رحیل کرد و بعضی از علما گویند که  
ابوبکر رضی الله عنه وصیت کرد که مرا زخم نشوید اسماء بنت عیسى پسر مرا ببرد و آنکه  
گفت یا قوم عیالان و کودکان من مرا ایستادار کنید و روز چهارم از خانه رفت  
دفعه کنیز که جمله روز در کافی را باید که عبادت کند و وقت غار شام بود که مرد وصیت  
کرده بود که مرا بخانه عایشه رضی الله عنها در آنجا که پیغامبر است **صلی الله علیه و آله** دفن کنید اگر  
دستوری دهد از آنجا که حظیره است پس هم بران جنازه نهادند و او را که پیغامبر را  
**صلی الله علیه و آله** نماده بودند و میان غار شام و خفتن بروی غار کردند و عمر رضی الله عنه حاضر  
کرد و وقت دفن کردند و عایشه رضی الله عنها گفت اگر من استغفری که روا باشد که مردان  
زان شوند پیغامبر را **صلی الله علیه و آله** بجز ما زنان نشستی و عمر و عثمان و طلحه و عبد الرحمن  
ابن عوف رضی الله عنهم او را بگور اند نهادند و بعد از آن پیغامبر **صلی الله علیه و آله** و سر ابوبکر  
لجاست که کفن پیغامبر است و سر عمر انجاست که ابوبکر است و هر سه کور پهن است  
و خریشته نیست و کاتب ابوبکر صدیق رضی الله عنه عثمان بن عفان بود و عبد الله بن  
ارقم و حاجب وی سید بن عبد الله بود بنده وی و نقش انگشتی وی نعم  
القادر بالله بود **والله اعلم بالصواب** و الیه المرجع والمآب

**باب دوم در فضایل عمر بن الخطاب رضی الله عنه**

اما نام وی عمر بن الخطاب بن یقیل بن عبد العزی بن ابی رباح بن عبد الله  
ابن قریظ بن راح بن عدی بن کعب بن لوی بن غالب بن فهر العدوی و نام مادرش خیمه  
بندها شام بن المغیره بن عبد الله بن عمر بن مخزوم بن غالب بن فهر العدوی بهم پیغامبر **صلی الله علیه و آله**  
و شایخی از شجره او و فضیل اصل او و اندر حظیره همسایه او و فضایل و مزایا او  
پس از است و مناقب و مراتب و بی شمار است و از آن جمله یکی آنست که بن رسیده است

درست از عقبه ابن عامر رضی الله عنه که گفت شنیدم از رسول الله **صلی الله علیه و آله**  
که گفت لو کان بعدی نبیا لکان عمر بن الخطاب رضی الله عنه گفت اگر این  
من پیغامبری بودی عمر بن الخطاب بودی و کلام منزلت و مرتبت و درجت  
باشد ازین بزرگتر و عالی تر که مصطفی **صلی الله علیه و آله** بلفظ اشرف و عبارت پر لطف  
و پر اشرفی همدراز میان اکفا و اقربان او را بر کشت و نیز بسیار در رجوع و جواهر بود  
عالی بخار سلیمان انداز همه تر کون و کاینات **صلی الله علیه و آله** در حق وی و بجای خویش گفته  
ایدا انشاء الله المقدر المسهل و بالله التوفیق العادل **اما قصه اسلام امیر**  
بروایت بزرگان و ائمه دین آمده است که پس از رسالت مصطفی **صلی الله علیه و آله**  
بشش سال عمر خطاب رضی الله عنه مسلمان شد محمد بن اسحق رضی الله عنه اور  
ده است که چون این ایت بیامد که حق تعالی می گوید انکم و ما تصدون من  
دون الله حصص جهنم انتم تطاولون شما و آنچه شما برستید از دون خدای تعالی بناحق  
الشی افوزد و رخ باشد یعنی شما را اندر انش افکند تا همه آن باشند تا بسو  
از هموان رسید آنجا آنکه رسول الله **صلی الله علیه و آله** این ایت بکافران خواند بوجهل انجن  
ساخته جمله سادات قریش را حاضر کرد و گفت یا قوم شما ضامی هید که بتیم  
بوطالیه هزد و خدیجه گوید خدایان ما همه اندر رخ خواهند بودن هر که  
محمد را من صد استرسخ موی سیاه چشم جوان بوی دهم و دیگر چیزها پذیر  
فت عمر خطاب رضی الله عنه برخاست گفت یا ابابکر ای حکم راست می گوی گفت بای  
و سوگند یاد کرد پس عمر اندر کعبه رفتند و بتان را بدین سخن گواه گرفتند عمر رضی الله عنه  
شمسیر حایا کرد و بالات وعزی سوگند یاد کرد که باز نکر دم تا سر محمد نبرم **نکته**  
چون بالات وعزی سوگند یاد کرد که باز نکر دم و چنین که ملک تعالی قسم یاد کرد که بعن  
عز من و بحال قدر من بنسب نیا و رم روز را تا ایمانت کوامت نکر عمر

یت  
عمر بن الخطاب رضی الله عنه

زید شما

بکشد



قصه جنگ کرده ملک تعالی سپاه صلح فرستاده و بسوی این نداد داده که یا عمر  
اگر تو با ما بجنگی ما با تو صلح ایم **اشارت** آنکس که با او جنگ کند ملک  
عز و جل باز و صلح کند آنکس که با او صلح کند ملک تعالی با او جنگ کند پس عمر رضی الله عنه  
می پیوسته مردی ویرا گفت کجای روی عمر گفت می روم که محمد را هلاک کنم این  
مرد گفت آنکه قرابت خویشان وی ز بنی هاشم و بنی عبدالمطلب درین خا  
موش پیدایشند و ازین بشر و فتنه خیزد و توطاقت ختم ایشان نزارد عمر  
رضی الله عنه فکر تو دین ما را رها کرده ی و اندر دین وی شده ی تا اول شر تو کفا  
یت کنم این مرد گفت من بردن پوران و جدان خویشم یعنی ابراهیم و غیره پس  
هر دو بهم می رفتند کوساله دیدند بر میان راه بسته و دست و پای وی  
استوار کرده تا بکشند آن کوساله بزبان فصیح با او آمد و گفت یا الذی بحمل  
یصلح بلسان فصیح بدعوکم الی امر نجیح شهادة ان لا اله الا الله وان محمدا  
رسول الله گفت ای کافران مردی فصیح بانکه همی کند بزبان فصیح دشخوار  
بگاو که اگر قبول کنید رستگاری یابی در گفتار که لا اله الا الله محمد رسول الله  
آن مرد و کوساله سپاه صلح بفرستادند **نکته** همچنین بنده و عاصی  
نیو همواره سپاه جفا ساخته و حرب ملک عز و جل را رسته و ما که تعالی سپاه  
صلحی فرستاد خاطر نواخت که بدل تو اید از سپاه صلح است قرآن مجید نامه  
صلح است علما و فقها برای صلح اهدا نوا این هر که مفاجات و این بالا های مختلف  
ایزد تعالی می گوید این همه می بینی و عبرت نمی گیری و با ما صلح نکنی **هـ**  
الم یا نذلین امنوا ان تحش قلوبهم ایانه اکاهت ان کسان که ایمان  
آورده اند که خضوع کنند و طاعتی ایشان نرم کرد و بیاد کرد خدای عز  
وجل و با وی صلح کنند چون عمر رضی الله عنه آن بدید باز کردید و این

قصه پیدایش آن قوم بگفت ایشان گفتند که اگر نه عمر گفتی ما این قبول نکردیم  
این کاری عظیم است یا عمر این حدیث نهان از عمر رضی الله عنه گفت چیزی دیدم  
عظیم دلپذیر چرا پوشتم حق با باطل چرا غلط کنم حقایقش از آن که بالا گیرد  
من و را بکشم و برفت و قومی از بنی خزاعه بایکدیگر جنگ کرده بودند می  
شدند بنزدیک بیتی که نام او تهم بود تا حکم کند میان ایشان و عمر را با خود  
بردند چون پایشان بت بایستادند آن بت و از داد که ای مردمان همه  
بتن بزرگ و بعقل اند که من جمله شما را می بینم چون چهار پایان و شما  
بینید این من می بینم کسی که نور اشکارا گردد از میان تاریکی و عالم  
روشن کرد و او را کلامی کرده است افرید کار آسمان و زمین و از میان  
کفر اسلام بیرون آورد و شما را هم فرماید بنماز و روزه و طاعتها و دیگر  
و زجر می کند شما را از گناهانتان آن قوم چون این بشیر نذران خفت  
فراموش کردند و پراکنده شدند و بروایتی دیگر آمده است که آن قوم که طاعت  
بودند جمله اسلام آوردند و عمر از آن کار متحیر شده پس ندای غیب در  
آمد که یا عمر تو جنگ می جوی و ما صلح می کنیم آن بود که ما خواهیم نهان بود  
که تو خواهی **اشارت** همچنین بنده بجفا مشغول گردد و ملک عز و جل  
ترسید و در دل وی افکند در سرش فرو خواند که تو جنگ می کنی و ما لشکر  
صلح می فرستیم آن بود که ما خواهیم نهان که شما خواهید **بی**  
**هـ** توشو بجفا گوش تا من بوفای **هـ** تا تو ز جفا به ای یا من ز وفا **هـ**  
آنکه عمر برفت مردی از فرزندان عبدالمطلب و برایش آمد پرسید که کجای  
روی قصه بگفت و جواب داد که یا عمر این حدیث از آن رکوشته است که می  
پنداری خواهی و داماد تدین محمد گرفته اند و نشان است که دست کش



تو بخورند پس عمر رضی الله عنه بوقت تا آن قصه معلوم کند **نکته** از غیب  
 نواحد که یکم از خانه و خواهر شوهر که ایجاد ام عنایت ساختیم و سپاه عنایت  
 نصب کرده ایم و نامه فرستادیم بعد عز من و عظمت و کبریا می زن که از سرای  
 خواهر بیرون نیام تا امانت با ما اصلاح نکند پس عمر رضی الله عنه حشم الود با  
 خانه و خواهر و سوره عطفه آمده بود و خواب ابن الارث رضی الله عنه نزدیک  
 ایشان بود تعلیم می کرد پس از نوم بگوشش عمر آمد لیکن ندانست که ایشان چه  
 می گویند در خانه بزد سخت خواهرش بدانست که او عمو است جامع پنهان کرد عمر در  
 گفت این چه بود که می خواندید خواهر گفت یا یکدیگر سخنی می گفتیم گفت کوسفند کتیا  
 رید بیاوردند عمر رضی الله عنه انرا بگشت و کتاب کرد گفت بیا بید و بخورید گفتند  
 ماند در ازیم که از دست کش تو بخوریم پس عمر رضی الله عنه بدانست که ایشان مسلمان  
 شده اند برخاست و خواهر را بزد و همروح کرد و اما دش و حباب ابن الارث  
 قصد کردند که باز در ایشان را نیز بزد خواهر گفت یا عمر بقره و عنف مردم  
 را بر دین خود نگاه نتوانی داشت ها از تو بیزاریم و از دین تو اسلام اشکارا کرد پس  
 عمر رضی الله عنه متحیر شد که صواب بزد خواهر و اما در بگشتی با گوشه و شد و سخت  
**اشافه** از لطف لطیف خدا آمد که امشب خنجر که پای مردی ترا از ماله خواهر  
 خواست که این کار بدام و سپاه نخواهد بود که یک نظر هاسوی عمر آمد بر بیگانه گشت  
 و بر آشنای برخاست ای بسا که اشب رنگارستان خنجر با مراد در کویستان  
 برخیزد رسول را صلی الله علیه و آله فرمان آمد که او انجا سخت تو انجا محب رسول صلی  
 الله علیه و آله ان شب تار و قدم بر قدم باز نهاد و عبادت می کرد و دعا می گفت اللهم  
 اعز هذا الدین لهذا الرجلین اما بعمر بن الخطاب اما بابی جهل بن هاشم فرمان  
 آمد که این هر دو می خواهی و این هر دو و بر آشنای بزد و بجهل درین جهان کشتن را

شاید و در آن جهان سوختن را و عمر درین جهان بر کشید و شاید و  
 در آن جهان نواختن را همچنین رسول صلی الله علیه و آله مؤمن و مخلص و منافق  
 و بیگانه را دعا می گفت و از ملک عز وجل می خواست و حلی مد که تو هر سه  
 را می خواهی و این هر سه مرا نشاند که فرو بیگانه درین جهان کشتن را شنید  
 و در آن جهان سوختن را **نکته** قوله تعالی الذین کفروا و کذبوا بآیاتنا اولئک  
 اصحاب النار هم فیها خالدون و مؤمن درین جهان بر کشیدن را شاید و  
 در آن جهان نواختن را قوله تعالی و یغفرها دون ذلک لمن یشاء و قوله سلا  
 قولاً من رب رحیم پس عمر رضی الله عنه سخت خواهرش که خدای خود را بید  
 کرد خیز تا کتاب عزیز ملک سبحانه و تعالی بخوانیم برخاستند و طهارت بکر  
 و سوره عطفه می خواندند عمر رضی الله عنه از خواب بیدار شد می شنید و دلش  
 از آن راحت می یافت برخاست و گفت این چیست که می خوانید فراموش هید تا  
 من بیدار نگاه فاشما دم گفتند این کتاب خدای تعالی است که بنزدیک  
 عزیزی آمده است بتو شاید دان که تو پلیدی عمر رضی الله عنه گفت چه باید  
 کردن تا پاک بشوم گفت غسل کن برخاست و غسل کرد نظر عنایت ربانی در  
 آمد و نور معرفت بدرخشید از ایشان بستر و می خواند و می گوشت تا بید  
 ایت رسید که ملک سبحانه و تعالی می گوید له ما فی السموات و ما فی الارض  
 و ما بینهم و ما تحت الثری عمر رضی الله عنه گفت ای عجب چارادر که هزار  
 و پانصد خداست ملک ایشان از مکه پیش نیست و او یکی است از عرش تا  
 بشری و از ثری تا شرفا حکم قدر اوست گفتند اری و نیز می خواند تا انجا  
 و ان تجهر بالقول فانه یعلم السر و اخفی کر بگفتن و از برداری او خدا  
 ی است که بداند نمای چنانکه اشکارا عمر رضی الله عنه گفت ان خدای که



چنین بود واجب باشد که او را بگویم گفت شهادان لا اله الا الله و اشهد  
ان محمدا رسول الله و تار و زری گفت و اشوقاه الی **نکته** بنده که باول  
شب قصد جان رسول صلی الله علیه و آله و باخو شب بدان دوستی گشته که از روز  
دیدار رسول صلی الله علیه و آله قرار زایل شد تا بدانی که آنک بر بساط بیگانگی است  
نومید نتواند بودن که نظر الهی و عنایت پادشاهی در بر بغض و ی هیچ زلت  
و معصیت نماند **قوله** تعالی لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب  
جمیعا و آنک بر بساط اشنای است این نباید بودن که نظر عدل در اید هیچ  
طاعت نماند **قوله** تعالی افامنوا مکر الله فالایامن مکر الله الا القوم الخائون  
بین الخائون همه کفر و نکر تبود و چندان بغض و عداوت بود با مکر تعالی  
چندان رحمت بود که هیچ ظلمت و نکر نماند این که از بند و چندین محنت بود  
و از ملک تعالی چندان رحمت بود چه عجب بود که زلت و معصیت کند **دقیقه**  
عمر رضی الله عنه می مد که از **عبارت** جان برد خود جان نبرد بلکه ایمان برد باصلاح  
شد باصلاح باز آمد بانکر می شد با معرفت می مد چه عجب که عاصی زلت  
می شود با رحمت می آید هیچ کس از کافران باسلام ان قصد و دشمنی نداشت که نمی  
و هیچ کس را باسلام ان شادی نبود که عمر را رضی الله عنه بود و زیور **عبارت** بود  
و پذیر زب و ی بود و عز اسلام وی بود قهر کافران بوا مید و ممان  
بود چراغ اهل بهشت بود **عبارت** عمری مدت اسلام را قهر کند و او  
خود عز اسلام بود می مد که سر **عبارت** را ببرد صلی الله علیه و آله و ویرا قهر کند خود  
نواست که قوت **عبارت** بود و سردار و سپهسالار لشکر شود **دقیقه**  
زعمین همین شد زعمین همین شد **عبارت** زعمین همین شد زعمین همین شد لا غر  
پس چون صبح برآمد عمر رضی الله عنه می مدت نزدیک رسول اید حباب بن لاریت

رضی الله عنه پیش از و پیش پیغامبر صلی الله علیه و آله بود و عمر می مد تیغ در  
دست که رسول کو گفتند در سرای حمزه است قصدان سرای کوه قومی بی بی  
با یکدیگر خصوصیت داشتند و بنزدیک ان بستی می شدند که ان بت ضحاد بود عمر  
گفتند تو نیز با ما میامد این کار ما کشاده شود بحشت تو عمر رضی الله عنه  
با ایشان نزدیکان بت شد چون پیش ان بت با استادان بت سخن آمد  
خدای عز و جل و گفت یا پس خطاب چرا استادی پیش کسی که ضعیف و بیچاره  
تراز همه کس است و چرا نیوستی ان خدای را که **عبارت** رسول اوست بحق و حق  
عالمیان را از شرق تا غرب اشکارا بیاشد و دین خدای تعالی چون تو **عبارت**  
شوی و بشنید هندی سرد شمان خدای عز و جل ببری و عالم ازین صفتها و خدا  
یان باطل و دروغ پاک شود **اشفاق** چون شب هجری و فصل آمد و صبح  
روز وصال بواحد و از دوست نظر جلالت را آمد عمر بیکار در آمد بت فرو  
شد و دوست را مد پس این قوم عمر را گفتند مکر تو نیز بر کشتی عمر گفت حالا  
مکنید که بر کشتی زیرا که او خدای است که یعلم السر و اخفی پس عمر رضی الله عنه  
رفت تا بدر سرای حمزه و در بکوفت حمزه رضی الله عنه بیرون آمد عمر را دید  
کشیده و گفت **عبارت** در سرای هست یا نه حمزه گفت یا عمر نگر تا طمع فاسد کنی که  
رسول را بیازاری که توطاقت از او عتاب وی نداری یا ان چون او از عمر  
شنید زخمه بر سر رسید در رسول صلی الله علیه و آله بیرون آمد و گفت یا عمر بگو و ملک  
عز و جل پیش از ان که بر تو عذاب فرستد عمر رضی الله عنه از خجالت رسول صلی  
الله علیه و آله سر بر پیش افکند و شمشیر از دست بیفکند و لریزه بروی افتاد نرم نرم  
از شرم رسول صلی الله علیه و آله گفت اشهدان لا اله الا الله و انک محمد رسول الله **عبارت**  
صلی الله علیه و آله شاد شد لقد استبشرتم لایکة باسلام عمر فرشتگان شادی

نام

ن







زندان نگاه ان ولایق بدان مآجی بدید آورد. و کذاک مکن  
لیوسف فی الارض. دواب کنوه در رحم جمع کنریکی اب مردیکی  
اب زن انگاه صورتی بدان زیبای و خوبی نقش کنده. و صورتکم  
فاحسن صورکم. و نجاسه در باطن جمع کنریکی خون دیگر غایط  
انگاه شیرینی صافی از میان هود و بیرون آورد. من بین فرقت  
و دم لبنا خالصا سیما للشاربین. دو کار زشت اندر دیوان بنده  
جمع کنریکی طاعت با تقصیر دیگر معصیت با توفیر انگاه از میان  
این هود و رحمتی تمام بدید آورد. یصلح لکم اعمالکم و یغفر لکم ذنوبکم  
**اشراق** اسلام پنهان بود و کفر آشکارا شب روزه طعام و شراب  
حرام بود و محرلار بود برای ما اسلام پنهان آشکارا کرد و ما برای  
رضای و طعام و شراب حرام حلال کنیم. کلاوا و اشربوا حتی یقتین  
لکم الخیط الابيض من الخیط الاسود. محرلار بود حرام کردیم. فا  
جتنبوه لعلکم تفلحون **دقیقه** بوجهل عمر را دام ساخت و ما را طعم  
وی تلجان رسول را صلاحت کردیم صید کند و کفر و نکرت را عزیز کرد اندو  
لی جل جلاله لطف خود دام وی ساخت و عجایب در زین ان پنهان  
کرد و معرفت خود طعمه کرد و عمر را صید کرد گفت یا بوجهل رانده  
تو عمر را مال ضمان کردی تا کفر و بدعت عزیز کنی و اسلام را ذلیل  
من خود عمر را آوردم تا اسلام بدو عزیز کنم و کفر و نکرت ذلیل کنم  
**آیات التائیه فی شان امیر مؤمنین عمر بن الخطاب رضی الله عنه و ع**  
یا ایها النبی حبلا لله و من اتبعکم من المؤمنین. روایت کنند که تعلیم بر صواب  
الیهودی رسول ما را صلاحت کردیم پرسید که این وحی بر تو که می ورد گفت جبریل

علیه السلام

علیه السلام گفت این وحی که میخایل آوردی من بتو ایمان آوردی زیرا که جبریل  
ما را دشمن دارد اندر ساعت این ایت فرود آمد. **قال** من کان عدوا لجبریل  
فانه نزله علی قلبک باذن الله مصدقا لما بین یدیه و هدی و بشری للمؤمنین من  
کان عدوا لله و ملائکته و رسله و جبریل و میکائیل فان الله عدو للكافرين  
ابن عباس گوید رضی الله عنه که عبدالله بن صوری بنزدیک پیغمبر صلاحت کرد  
آمد و با وی بسیار محبت بگفت حجتا بروی آمد با خبر گفت که زام فرشته اید  
بر تو از اسمان گفت جبریل علیه السلام گفت که میکائیل آمدی بتو ایمان  
آوردی که جبریل علیه السلام دشمن هاست و با ما دشمنها بسیار کرده است  
سخت ترین ان بر ما ان بود که خدای ما وحی کرد بر پیغمبر ما که بیت المقدس  
ویران خواهد شد بر دست هردی که ویرا بخت نصر خوانند و ما را خبر داد از  
ما هردی قوی را فرستادیم تا ویرا بکشند غلامی مسکین ویرا دریافت و ویرا بکشت  
تا بکشند جبریل پیامد از وی دفع و ان مردمان را گفت که خدای تعالی خوا  
سته است هلاک شما بر دست وی شما را بروی مسلط نکند و اگر نخواسته  
است بچه حق می کشی ویرا ان مرد این سخن از وی قبول کرد و باز کردید و بخت  
نصر بزرگ شد و قوی گشت و بیت المقدس را ویران کرد ما از ان وقت جبریل را  
دشمن داریم و گروهی گفتند سبب دشمنی ما انست که ویرا گفته بودند که پیغمبری  
بما آورد بدیگر کس برده. سیدی گوید رضی الله عنه که خطاب را رضی عنه زمین  
بود بدینه که انجا شدی کز روی بر مدارس جهودان بودی پس عمر رضی  
اندر نزدیک ایشان شدی از ایشان بشنیدی و با ایشان سخن گفتی گفتندی  
یا عمر کس نیست از اصحاب که ویرا دوست نداریم از انکه ترا داریم که ایشان بما بگذرد  
و ما را بر جانند تا ما را اندر تو طح می افتد عمر رضی الله عنه گفت بعزة خدای که من

وی

عمر



همی نیام بشما از کمر و سستی شما واجب همی پرسم از شما نه از بهر آن همی پرسم که مرا  
 شکست اندر دین خویش از بهر آن همی پرسم تا بصیرت من زیاده اندر کار همی صلی  
 الله علیه و آله که انا روی که در کتاب شما همی بینم گفتند این کت که محمد صلی الله علیه و آله همی  
 اید از فرشتگان عمر گفت جبریل است علیه السلام گفتند دشمن هاست و همی را مطلع  
 همی کرد اندر سرهای ما و هر جای که عزای و خسفی و فطی آن همه جبریل آورد  
 و میکایل نیل آورد هر یک صلی و خضر و فواخی نعمت عمر رضی الله عنه گفت یا شما جبر  
 بیل را علیه السلام همی انید و همی را صلی الله علیه و آله همی انکار کنید گفتند اری عمر  
 گواهی هم که آن کس که عدوی جبریل بود عدوی میکایل بود و آن که عدوی میکایل  
 بود عدوی جبریل بود و آن که عدوی ایشان بود عدوی خدای تعالی بود انگاه  
 عمر رضی الله عنه آمد بنزدیک مصطفی صلی الله علیه و آله جبریل پیش از وی رسید بود  
 بوج پیغامبر صلی الله علیه و آله این آیتها بروی خواند و ویرا گفت لقد وافق ربک فی  
 موافق آمد بتو یا عمر خدای تو عمر رضی الله عنه گفت ز پس از خویشان اندر دین خدا  
 عز وجل صلب تر یافتیم از سنگ سخت تر **اشادت** ای سجان الله جهمود جبریل  
 را دشمن دارد که گفت عزل ولایت ما بسبب او بود ملک تعالی گفت جبریل آن نه خود کرد  
 با من کرد **ثالثه** را فضی گویند ابوبکر و عمر را چو دشمن دارند گفتند زیرا  
 که ولایت حق با بود ولایت حق از ما صرف کردند دروغ گویند اگر حق ایشان بود  
 بگرفتند یا جهمود تو جبریل را دشمن می داری روی دارها و او را دوست می داری  
 اگر هالاکت شما بردست او بود هالاکت کافران بود نصرت رسولان و دوستان  
 ما بسبب او بود عیدکم ربکم یا را فضی اگر تو ای که و عمر را دشمن داری با ک نیست که ملک  
 تعالی ایشان را دوست میدارد اگر هالاکت شما بسبب او بود نصرت اسلام و شریعت  
 بدو بود **ایت** دیگر و اذ جعلنا البيت مثابة للناس وامننا واتخذوا من

ابراهیم مصلی و اندر خبر آمد است که پیغامبر صلی الله علیه و آله بر مقامی بگذاشت  
 و عمر رضی الله عنه با وی بود گفت یا رسول الله ایا این نه مقام پذیرم است ابراهیم  
 علیه السلام پیغامبر صلی الله علیه و آله گفت مرا بدان نفرمودند و اندر افتاب فرو نشاند روز  
 تا که فرود آمد این آیت **واتخذوا من مقام ابراهیم مصلی نکتة** نجات بنده بد  
 چیز است بایمان و نماز و نظم این هر دو بجز بود رضی الله عنه و انس بن مالک رضی الله عنه  
 گوید که امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه گفت و افقنی فی ثلاث موافقت کرد  
 مرا خدای من اندر سه چیز گفتیم اگر ما از مقام ابراهیم مصلی بازیم فرود  
 و اتخذوا من مقام ابراهیم مصلی دوم گفتیم یا رسول الله برو فاجر بنزدیک  
 تو همی ایند چه بود اگر امهات المؤمنین را حجاب فرمای و تمیزی همی کردی که ملک تعالی  
 زنان را حجاب فرمودی و پیغامبر صلی الله علیه و آله فرمودی که زنان خویش را حجاب  
 کن خداوند عز وجل فرود فرستید بر موافقت وی **و** اذ اسالتهم عن متاعنا فسلوهن  
 من وراء حجاب ذلکم اطهر لقلوبکم وقلوبهن انس رضی الله عنه گوید که پیش پیغامبر  
 صلی الله علیه و آله اندر آمدی بی دستوری و دهان ایشان را روزی امدم خواستم که اندر  
 گفت قف مکانک یا بنی **و** جای خویش نگاه دار که ما را فرموده اند که با اندر نیایند و  
 دستوری تا من دستوری ندهم **و** سیوم بمن رسید که زنان پیغامبر صلی الله علیه و آله را  
 جولید اندر ایشان را جمع کردم و گفتم خاصوشن باشید و سبب آن بود که پیغامبر صلی  
 علیه السلام چهار نامه فرستاد بچهار ملک بدعت اول یکی بقیصر فرستاد دیگر یکی  
 سید یکر ملک مصر چهارم بنجاشی پس رسولان باز آمدند بنجاشی و رسول را صلی الله علیه و آله  
 کنز یکی فرستاد نام وی هاریه القبطیه و غلامی نام وی بشیر و خری نام وی یعفور و  
 استری نام وی دلدل رسول صلی الله علیه و آله کنیز را بحانه محفظة فرستاد و حفصه  
 بنیارت عایشه بود رضی الله عنها که میان ایشان دوستی بود و آن شب نوبت



عایشه بود رسول الله صلی الله علیه و آله بخانه حفصه رفت و باماری خالی شد حفصه  
گفت یا رسول الله من دانستم که تو درین باماریه چو بودی رسول الله صلی الله علیه و آله گفت  
میان ما بازاری بود صحبت نه اکنون این سخن نویسمه دار و عایشه را ملکی که وی کو ذلت  
اند و هکین بشود و تراسه بشار دیکر یکی آنکه بعد من خلیفه ابوبکر صدیق باشد آنکه  
بذر عمر رضی الله عنه مادیکرانکه تو در نکست زن من باشی سیم ماریه را بخود حوام  
کردم حفصه عایشه را بگفت و عایشه از آن سخن اندوهکین شد رسول الله صلی الله علیه و آله  
عایشه را گفت توبت همه زنان بجای می وری و همه محنتها مرا نهادی رسول الله صلی الله علیه و آله  
عایشه را گفت این سخن تو را گفت گفت حفصه رسول الله صلی الله علیه و آله فرافحسه گفت  
چو آفتی گفت من حدیث خلاف گفتم رسول الله صلی الله علیه و آله گفت نه که همه گفته حفصه  
گفت تو ازین همه ما خبر کردی قال نیا فی العلم بالخیر خبر داد مرا بزرین خدای انا  
مطلع بر سرها مقاتل رضی الله عنه گوید که پیغامبر صلی الله علیه و آله قصد کرد که حفصه  
را طلاق دهد بسبب آنکه سر ویشکارا کرده بود جبریل علیه السلام فرمود گفت  
ویر طلاق مرده که صومامه و قوامه است روزه بسیار دارد و شب نماز بسیار کند  
و وی از جمله زنان تو بود اندر نکست پیغامبر صلی الله علیه و آله ویر طلاق نداد عمر رضی الله عنه  
عند بنزدیک وی شد گفت رسول تو طلاق داد گفت نه گفت اگر طلاق داده بودی  
نیز با تو سخن نگفتمی و گرو می گفتند حفصه را طلاق داد عبدالله بن عمر رضی الله عنه  
برادرش اندر نزدیک وی شد حفصه می گریست گفت چرا می گوی گفت و نگو رسول  
صلی الله علیه و آله ویر طلاق داد عبدالله بن عمر را خبر داد عمر دل تنگ شد و گفت اگر  
اندر آن خطاب خبر بودی پیغامبر صلی الله علیه و آله ویر طلاق ندادی و گفت چون  
رسول را نشایی مرا نیز نشایی نزدیک من میای و زنان دیگر را نیز گفت که چرا  
رسول را صلی الله علیه و آله رنج می داری پندارید که او زن نیا بدو زن که محنتش تر

ان ویر است و پیغامبر صلی الله علیه و آله از همه زنان اعتزال کرده ها می و  
نزد خانه هاریه مادر ابراهیم بن شدت حالی جبریل علیه السلام بیامد و بر قوا  
فقت قول عمر رضی الله عنه و رضای وی ایت آورد قوله تعالی و جل ان تتوبالی  
فقد صغت قلوبکما وان تظاهرا علیه فان الله هو مولیه و جبریل و صا  
لح المؤمنین و هر که ایمان آورده باشد با خلاص زانیا و اولیا لفظ  
یکی و مراد جمع و اطلائیکه بعد از آنکه طاهر عبد الله بن عباس رضی الله عنه  
روایت کند از عمر خطاب رضی الله عنه که وی گفت که زنان پیغامبر صلی الله علیه و آله  
چون عادت زنان انصاری دیدند که با مشوهران خصوصت می کردند و  
جواب می دادند ای ایشان نبی یا پیغامبر صلی الله علیه و آله مراجعت کردن گرفتند  
و از بهر آن بود که پیغامبر صلی الله علیه و آله از ایشان جدا شد و قصد کرد طلاق ایشان  
را و عمر رضی الله عنه بجمله زنان پیغامبر صلی الله علیه و آله خشم گرفت اگر پیغامبر شارا  
طلاق دهد خدای تعالی وی را بدو زانی که متراز شما مسلمانان و مؤمنه حق تعالی  
بر موافقت قول عمر فرو فرستاد این ایت عسری به ان طلقن ان یبدله  
از و اجا خیر امنکن مسلمات مؤمنات قانتات تائبات عابدات سالیحات  
ثیبات و ابکارا برخی از ایشان را شوهر بوده باشد و برخی بکر و شیر  
که دل پیغامبر صلی الله علیه و آله خواهد رسول سو کند کفارت کرد و بخانه زنان  
شده و حفصه رضی الله عنه می گویست و زاری می کرد هم از رسول صلی الله علیه و آله  
اند و هکین می بود و هم از یزد جبریل علیه السلام آمد که حق تعالی می گوید را  
جمعها و انما صومامه قوامه **گفت** مصطفی صلی الله علیه و آله با حلال خود خلوت  
کرد مخلوقی از سر ویکاه شد که ویر از وی هیچ ترسی و غمی نمی بود چندین غم  
و حزن و اندوه وی را پیش آمد پس بنکر تا آنکه با حوام خلوت کند و خدا و



سبحانه و تعالی از سر حال همی اند حال وی در قیامت که آن علامت کناه بر پیشانی  
اشکارا شود چگونه باشد **عبارت** زن نباشد خود مند تر و پسندیده تر  
از عایشه و حفصه و اصیل تر از ایشان و مرد نباشد بزرگوار تر از رسول  
صلی الله علیه و آله چون رسول صلی الله علیه و آله با ماریه سری گفت حفصه آن را ز داشت  
و نهان وی اشکارا کرد و کار بر وی شورید تا بدانی که بر هیچ زن اعتماد نباشد  
**عبارت** همیشه پادشاه عالم جل جلاله یا رضعیفان است و پشت و پناه در  
ماندگان است و مؤمنان بیجا رکان است حفصه و عایشه رضی الله عنهما بایکدیگر  
یا ر شدند اندر مخالفت و قصد کردن باری رضعیفه و رسول صلی الله علیه و آله با  
ایشان بساخت و دل ایشان نگاه داشت و ماریه را بر حق حرام کرد و روی  
از وی بگردانید از آنکه تنها و غریب و غمگین بود حفصه و عایشه رضی الله عنهما  
از او و محترم زاده بودند و از سرای صدیق بدرآمده بودند ملک سبحانه و  
تعالی کار ساز بیجا رکان و توان زنده و در مانده کا بتوای ماریه بآلید و گفت یا  
ایها النبی لم تحرم ما احل الله لک بتخی مرصات از واجک تا بدانی که ملک جل  
جلاله فریاد رضعیفان است **عبارت** رسول صلی الله علیه و آله خواست که خدمت  
ماریه زن پنهان دارد یکی هم خلق برداشت هم خالق دیگر خالق بدانت و خلق ندا  
نست حدیث ماریه همکنان بدانتند و حدیث زینب کس ندانت ملک خالق  
اتق الله و تخفی فی نفسک تا بدانی که هیچ چیزی پنهان نمائند از خلق کند خود ا  
ملک سبحانه و تعالی ظاهر کند **عبارت** یوم قبل الیوم را بر **عبارت** اگر کسی عقیقه خواهد رفت  
و راه نداند و مردم گویند ویرا اینک کاروان که بدان جای می رود که توی خواب  
روی با ایشان می رفته و البته باید که از ایشان جدا نشوی که نگاه از  
راه نیفتی و عا لک شوی ملک تعالی همی گوید اگر راه گشت می خواهی اینک

خلیفان راه می رسانی رضی الله عنهم که پیش رو تو اند اگر بقدر یک خزه از مهتابی  
بگردی هالا کشوی و با تش مبتلا کردی **ایه دیگر** است که چون خداوند عزوجل  
نعمت دنیا بر مسلمانان بکشد از غنیمت غزایان پیغامبر صلی الله علیه و آله از وی چیزی از  
دنیا همی خواستند و یوا رجه همی داشتند بدو آنکه زیاده طلب همی کردند و بر یکدیگر غیر  
همی بودند پیغامبر صلی الله علیه و آله ایشان را بران و سوگو کرد که با ایشان هیچ نزدیکی  
یک ماه و این اول ایلا بود اندر مسلمانی و چند غار بیرون نیامد و صحابه همی گفتند  
چه بودست و بر اعمر خطاب رضی الله عنه گفت که خواهید تا من بدام آمدن بدو یک پیغامبر  
صلی الله علیه و آله اواز برداشت و سخن همی گفت تا پیغامبر صلی الله علیه و آله وی را دستوری داد  
گفت با خویشین همی گفتم چه کنم تا پیغامبر صلی الله علیه و آله را خویش بامن بکشاید گفتم یا رسول  
الکر من فلان را بیدم او از من نفقه خواهد و من وی را یکی باز زخم پیغامبر صلی  
علیه و آله گفت آنست که مرا باز داشته است و اندر خانه بدشاند و پس عمر رضی الله عنه اندر  
نزد حفصه دخترش رفت نکر هیچ خواهی از پیغامبر صلی الله علیه و آله و هر چه ترا بآید  
بامن بگو یک بر منست و امیدیک یک زن از زنان پیغامبر صلی الله علیه و آله و با ایشان  
اندر آن باب سخن گفت و عایشه را رضی الله عنها نکر که غره نشوی بدان که تو زنی  
هستی نیکو و شوهر ترا دوست دارد باز ایستید و آفر و فرستد از آسمان قرآن ام سلمه  
رضی الله عنها گفت یا بن الخطاب و تو هیچ چیز ندانم مگر آنکه میان رسول خدا و عقیقه  
زنان وی سخن کوی زن چیزی را که خواهد مگر از شوهر حق تعالی فرو فرستید بر  
موافقت قول عمر بن الخطاب رضی الله عنه یا ایها النبی قل لا زواجک ان کنتن ترد  
الحیوة الدنیا و زینتها فتعالین امتعلن و اسر حکن سرا حمیلا و ان کنتن تردت  
الله و رسوله و الدار الاخرة فان الله اعد للک اجر عظیم **عبارت** و زنان مصطفی  
صلی الله علیه و آله نه بودند عایشه بدت ای بکر و حفصه بدت عمر و ام حبیبه



بنت ابي سفيان و سوده بنت زعمه و ام سلمه بنت ابي اميه و صفية بنت يحيى خنيسيه و ميمونه بنت الحارث المصطلقه و چون اين ايت تخيير فرمود پيامبر صلي الله عليه و آله ابتدا با عايشه كرد رضايه عنها و ويرا تخيير كرد و قرآن بدوي خواند و وي خدا را و رسول را و دار اخرت را اختيار كرد و بزبان سبشادي اندر وي رسول صلي الله عليه و آله پياد شد و ديگر زنان و يوا متابعت كردند بران و چون اينها خدا را و رسول را اختيار كردند خداي تعالي بزرگوار فرمود پيامبر را صلي الله عليه و آله تا بر اين زنان اقتصار كند لاجل آنكه گفت عز وجل لا يحل لك النساء من بعد ولا ان تبدل بهن من ازواج ولو اعجبك سنهن الا ما ملكت يمينك حال آنكه ترا هزاران زنان از پس اين نه زن كه ترا اختيار كردند حلال است كه بركني زني را از ايشان بزيدي و ديگر اگر چه بشكفت ارد ترا نيگوي ايشان و دوست داري ايشان را مگر كنيز كه ملك يمين تو باشد روايت كرده است زهري را عايشه رضي الله عنها كه وي گفت پيامبر صلي الله عليه و آله مرا گفت با عايشه من ترا چيزي بخواهم گفت نبايد كه مرا بشكست جوابي داد كه نگاه كن مشورت كن با پدر خود و ايشان نگاه اين ايت بر من خواند يا ايها النبي قل لا زواجك و عايشه رضي الله عنها گفت وي برانسته بود كه پدر و مادر من مرا مفارقت فرمايند و گفت من اندر اين مشورت كنم با پدر و مادر من خداي و رسول را خواهد و دار اخرت را خواهد **ايت ديگر** است كه عمر خطاب رضي الله عنه مردی غيور بود و در دين و غيرت او بجرم رسول صلي الله عليه و آله پس گفت بايد كه فرمان اديك تا در خانه رسول صلي الله عليه و آله بفرمان نروند اي زدن تعالي و تقدس بر موافقت وي فرمود استاد اين ايت را يا ايها الذين امنوا لا تدخلوا بيوت النبي الا ان يؤذن لكم الا طعام غير ناظرين اياه و ابن عباس رضي الله عنه كويد اين ايت اندر كوي فرو داده است از مؤمنان كه ايشان طعام خوردن مصطفى صلي الله عليه و آله نگاه داشتند و

نيست

پيش

پيش از آن بشنيد ندي و بنزديك وي بنشستند و اطعام فرارسيدي و باوي بخور و حديث همي كردندي و بيرون نشدندي **ايت ديگر** ان بود كه رسول صلي الله عليه و آله غلام مي فرستاد تا عمر را رضي الله عنه بخواند غلام برفت و وقت قيلوله بود و عمر خفته بود غلام او را داد بيدار نشد در خانه باز كرد عورت عمر هنه شده بود ان غلام بيرون آمد گفت يا خدايا او را بيدار كرد ان بار ديگر او را داد عمر بخواست كه ان غلام عورت او بديله است عمر كين شد گفت كاشكي يا مرداد و وقت قيلوله و شبانگاه درين سه وقت كه مردمان در خانه خفته باشند فرمان باشدي تا بدستوري در سراي يكديگر نشويي بر موافقت قول وي خداي تعالي اين ايت فرمود فرستاده يا ايها الذين امنوا ليست اذكم الذين ملكت يمانكم و الذين لم يبلغوا الحلم منكم ثلاث مرات من قبل صلوة الفجر و حين تضيئ ثيابكم من الظهيرة و من بعد صلوة العشاء ثلاث عورات لكم عمر رضي الله عنه خفته بود و باوان بيدار نشد و باوان ثيابي بيدار نشد عورتش بيدار نشد چون اخرا اندر آمد عمر كين شد گفت غلامي عورت من بديده **ايت ديگر** همچنين بنده معاصي بجا راند خواب غفلت خفته ملك تعالي مي خواند بيدار نشود رسول را صلي الله عليه و آله فرستاد بيدار نشد و ملك سبحانه و تعالي همي مضايح او مي بيند بيدار نشود ان پيش از يكبار عورت او نديد ملك عز وجل هر روز هزار مضايح و معاصي تو مي بيند چون ان خواب غفلت بيدار نشوي پشيمان شوي و سوز نكند **ايت ديگر** براي ان دوه دل عمر رضي الله عنه ملك عز وجل درين سه وقت همه فرزندان را از مادر و پدر باز داشت چه عجب كه در قيامت براي ان دوه دل عاصي اخ فرقت از همه دطاها باز دارد **ايت ديگر** اندر تحريم خمر و سب و يمان بود كه حمزه بن عبدالمطلب رضي الله عنه مهماني بساخت و كره همي جمع كرد و شراب همي خورد ندا هست كشتند و اندر مستي كرسنه شدند و علي بن ابي طالب را رضي الله عنه دواشت بود يكي از غنيمت يافته بود

رندي

بود



و یکی پیغامبر صلی الله علیه و آله از حسن بوی حاده بود علی رضی الله عنه گفت هن زر زری  
را وعده کرده بودم تا دجرجه می ارم و یوا و وی نوا بزکران همی فرو شد تا من  
ببها ان استغانت کنه بر عروسی فاطمه رضی الله عنها پس ان اشتراک را  
اندر حایطی از ان مردی ز انصار بستم و بشدم که رسن و غواره بیارم چون  
باز امدم اشتراک خویش را دیدم بشکم دریده گریستن بر من افتاد گفت این  
که کرد گفتند عمر تو حمزه و اینک اندر خانه با گروهی خمر می خورند و همی زنند  
گرسنه شدند و اندر میان شراب خوردن پس ان قتیله که ایشان را  
بود برخواند حمزه را اندر میان سرودی و گفت

و هـ	و هـ	و هـ	و هـ	و هـ	و هـ	و هـ	و هـ	و هـ	و هـ
و هـ	و هـ	و هـ	و هـ	و هـ	و هـ	و هـ	و هـ	و هـ	و هـ
و هـ	و هـ	و هـ	و هـ	و هـ	و هـ	و هـ	و هـ	و هـ	و هـ
و هـ	و هـ	و هـ	و هـ	و هـ	و هـ	و هـ	و هـ	و هـ	و هـ
و هـ	و هـ	و هـ	و هـ	و هـ	و هـ	و هـ	و هـ	و هـ	و هـ
و هـ	و هـ	و هـ	و هـ	و هـ	و هـ	و هـ	و هـ	و هـ	و هـ
و هـ	و هـ	و هـ	و هـ	و هـ	و هـ	و هـ	و هـ	و هـ	و هـ
و هـ	و هـ	و هـ	و هـ	و هـ	و هـ	و هـ	و هـ	و هـ	و هـ
و هـ	و هـ	و هـ	و هـ	و هـ	و هـ	و هـ	و هـ	و هـ	و هـ

پس حمزه برخاست و هرد و اشتراک بکشت و ایشان را از ان طعاعی ساخت علی  
رضی الله عنه امد بنزدیک پیغامبر صلی الله علیه و آله و ویرا خبر داد پیغامبر صلی الله علیه و آله  
و حمزه را گفت ترا چه برین داشت که کردی حمزه اندر مستی همی نگریت اندر سینه پیغا  
مبر صلی الله علیه و آله و ان در پای وی نگرستی هنگر و انگاه گفت ایانه شما و پیران شما  
بندگن مایید پیغامبر صلی الله علیه و آله چون ان دید علی را گفت عمت سحت هست است  
هرد و اشتراک تا وان بر هم پس بگر و ز حمزه برخاست و عذر خواست پیغامبر  
صلی الله علیه و آله گفت یا عمر از خدا ای تعالی بخواستم تا ترا عفو کرد و نیز عتاب بن مالک دعوتی  
کرده بود و مفاخرت همی کرد پس چون سعد بن ابوقاص رضی الله عنه قصیده اندر

هجا

هجا انصار برخواند اندر مستی یکی از انصار استخوان اشتری بر گرفت و بر سر وی زد  
و سر وی بشکست سعد امد پیش پیغامبر صلی الله علیه و آله و شکایت کرد مگر رضی الله عنه گفت  
ای بار خدایا بیان کن حکم حمزه را اللهم انی اراک فی الخمر فانها متلفه المالا و هبته  
للعقل خدای تعالی و تقدس بر موافقت قول عمر رضی الله عنه این است افر و فرستاد یا  
ایها الذین امنوا انما الخمر و المیسر و الانصاب و الا زلام رجس من عمل الشیطان فا  
جتنبوه لعلمکم تغلوف چند خبر کویم که رسول صلی الله علیه و آله گفته است که زحری است  
و تحذیری از خمر روایت کرده است علی ابن ابیطالب رضی الله عنه از پیغامبر صلی  
الله علیه و آله و سلم که وی گفت هر که خمر خورد پس از ان که خدای تعالی و تقدس حرام  
بل کرده است روانیت که ویران دهند و روانیت که وی راست کوی دارد  
در اهانتی که وی انرا مالاک کند و خدای تعالی و تقدس ویرا خلف باز بندد ابو  
رضی الله عنه روایت کند که رسول صلی الله علیه و آله گفت انک بر خمر خوردن ایستید ما  
همچنان باشد که بت پرستند و ابن عمر رضی الله عنهما روایت کند از رسول صلی  
الله علیه و آله که وی گفت هر که خمر خورد اندر دنیا و انکه توبه نکند خدای تعالی و تقدس  
شراب طهور بر وی حرام بکند اندر آخرت و میسر نوعی است از قمار  
عرب و ان ان بود که توانگران اشتر همی خریدند و انرا بکشتند و  
و بده پاره کردندی و گفتندی بیست و هشت پاره و ده تیرجه دا  
شتندی بنام هر کسی ان تیرها را از لام و اقالام گفتندی هفت را از  
برخ دادندی نصیبها مختلف و سه را بر بخ ندادندی و هر که  
از ان سه یکی بر امردی تا وان جزو ویرا بایستی دادن و هر یکی  
را از ان اقالام نشانی بودی و انگاه ان جزو ویرا بدرویشان دادندی  
و بدان افتخار کردندی و کسی با ایشان اندر ان میان نیامدی



ویرانگویدند و ویرا بزم خواندند و علی بن ابیطالب رضی الله  
عنه گوید نزد و شطرنج از میسر است و گفته اند هر چه اندران نوع بود  
از قمار بود میسر بود تا جوز و کعب که تا آن میسر عرب نیست میسر است  
و عبدالله بن عباس رضی الله عنهما روایت کرده است از پیغامبر صلی الله علیه و آله  
که گفت هر که خمر خورد اندر دنیا خدای تعالی و تقدوس ویرا اندران جهان بدهد از  
زهر ماران و از زهر کژدهان هر که از آن بخورد گوشت از روی وی اندران جام  
افتد که از آن بخورده باشد نگاه گوشت از تن وی فرویزد چنان که گوشت  
جیفه و همه اهل قیامت را از وی ریخ رسد نگاه بفرهاند تا ویرا بدوزخ برند  
از خوردن آنرا و افشارنده آنرا و آنرا که فرماید افشاردن و فروشنده آن و خریدن  
آن و حاملان که برگیرند و آن کسی که بنزدیک وی برند و خورنده بهاء آن همه برابر  
باشند اندر عقوبت و خدای تعالی تقدوس نپذیرد از وی نماز و روزه و حج و  
عمره تا نگاه که توبه کند و حق بود بر خدای تعالی تقدوس که ویرا بدهد کفر و جوعه  
که خورده باشد اندر دنیا از ریم دوزخیان ایا هر چه مستی و در خمر است و هر چه  
خمر است حرام است عبدالله بن عباس رضی الله عنهما روایت کند از پیغامبر صلی الله علیه و آله  
که بپرهیزد از خمر که کلید همه شرهاست **اشارت** عمر رضی الله عنه از پیغامبر صلی الله علیه و آله  
ملک تعالی کفر بنهان کرد و اسلام اشکار کرد ملک تعالی نیز خمر را حلال بود حرام کرد  
و طعام را حلال بود حرام کرد تا عالمیان بر آنند که کسی بر کار کردن از بهر ملک عورت  
و جل زیان نکند **قوله** تعالی انا لا نضیع اجر من احسن عملا مجلس خمر را تا  
شرایط نباشد تمام نباشد اول بوستان و آب روان و دیدار بوستان و فزاش  
و تخت و طعام و نقل و مطرب حق تعالی و تقدوس خمر حرام کرد اگر بنده این مجلس خمر  
بگذارد ملک عز و جل از بهر وی در بهشت مجلسی سازد که این همه انجا باز یابد اول

بوستان بخت **جنت** عین یدخلونها اب روان تجری من تحتها  
الانهار **فراشها** و فرش مرفوعة **تخت** و سریر **فیها** سرر مرفوعة  
جام و شراب **والکواب** موضوعه طعام خوردن و لحم طیر و مایه تنهون  
نقل **و فاکه** کثیره لا مقطوعة ولا ممنوعة **مطرب** و حور  
عین کامثال اللؤلؤ المكنون **میزبان** و الله یدعوا الی الدار السلام دیدار  
و جوه یومئذ ناضرة الی ربها ناضرة بوستان بهشت نه چون بوستان تو  
باشد و دیگر زینتها همچنان **نکته** اگر بوستان عقوبتی خواهی بوستان دنیا را  
و تماشا و آب روان و فرش و جام و نقل و مطرب دنیا این همه بگذران تا آن همه  
**ایت دیگر** آن بود که جماعتی از اشراف مکه بگذشتند بر پیغامبر صلی الله علیه و آله  
وی نشسته بود با وی صمیم و خبابه بلال و عمار و سلمان با جماعتی از ضعیفان  
و لباسها و ایشان جبهه پشیم و گفتند ان قوشیان ای **محمد** راضی شدی  
بذین گروه که گرد تو نشسته اند ایا ما بیاییم و تبع ایشان باشیم و ایشان بنده  
کان ما اند و مزدوران و چاکران ما اند ایشانرا از خویشتن دور بکن تا ما  
تو متابعت کنیم و اندر خبری دیگر آمده است که گفتند تو اندر صدر میسر نشین  
تاها کرد تو اندر نشینیم و ایشان را دور بنشان تاها را ازین جبهه پشیم  
ایشان ریخ نباشد پیغامبر صلی الله علیه و آله گفت ما انا بطارد المومنین من مؤ  
منار بنرانم از خویشتن گفتند پس ما را مجلس کن جزا تا عرب فضل ما بدارند  
بنزدیک تو که ما را عار باشد عرب بیایند و ما را با این بندهکان و مزدوران  
نشسته بینند چون ما بیاییم ایشان را برانگیز و چون ما برخیزیم تو با  
ایشان بنشین پیغامبر صلی الله علیه و آله گفت ای گفتند پس ما را بذین جمله نامه و نو  
پس پیغامبر صلی الله علیه و آله کاغذ خواست و علی رضی الله عنه خواند تا بنویسد خدای



تعالی و تقدس جبریل علیه السلام بفرستاد با این آیت و لا تطرد الذین یدعون  
ربهم ایه پیغامبر صلی الله علیه و آله کاغذی بفرستاد سلمان رضی الله عنه گفت نذر کوشه  
مسجرت نشسته بودیم تا این آیت فرود آمد پس پیغامبر صلی الله علیه و آله ما را بخواند و گفت سلام  
علیکم کتب ربکم علی نفسه الرحمة پس با وی نشستیم چون برخاستی و ما را ریله کردی خدای  
تعالی و تقدس فرو فرستاد و اصرار نفسک مع الذین یدعون ربهم بالغداة والعشی  
یریدون وجهه پیغامبر صلی الله علیه و آله بفرستاد چنان که زانوی ما بزبانوی وی رسیدی  
چون ویرا بر بایستی خاسته با خواستی و ویرا بگزاشتی تا وی برخاستی و وی هم گفتی  
شکر خدای را تعالی و تقدس که بنده میرانید تا نگاه که مرا فرمود که صبر کن با گروهی  
از مؤمنان با شماست زندگانی و با شماست هر که عکرمه رضی الله عنه گوید ایشان  
آمدند بنزدیک ابوطالب و گفتند چون مردمان ما را ببینند با وی نشستند و وی را  
ترباشند از آن که این بزرگان بگویند و در آستانه او در آمدند تا ما با وی یگان و تم  
پس ابوطالب این پیغام بگذازد عمر خطاب رضی الله عنه گفت چنین بکن یا رسول الله تا  
بنگرم تا چه کند از آنچه می گویند چون این آیهها فرود آمدند بر پیغامبر صلی الله علیه و آله  
عمر خطاب رضی الله عنه بیامد و عذر خواست از آنچه گفته بود و این آیهها است  
اخذای تعالی گفت و لا تطرد الذین یدعون ربهم بالغداة والعشی یریدون  
وجهه ما علیک من حسابهم من شیء و ما من حسابک علیهم من شیء فتطردهم  
فتکون من الظالمین و کذلک فتنا بعضهم ببعض ليقولوا هؤلاء من الله علیهم  
من بیننا الیسر الله با علم بالشاکرین و اذا جاء الذین یؤمنون باياتنا قتل  
سلام علیکم کتب ربکم علی نفسه الرحمة انه من عمل منکم سوءا بجهالة ثم تاب  
من بعده و اصلح فانه غفور رحیم چون عمر رضی الله عنه از آن سخن پشیمان  
شد از حضرت باری تعالی جل جلاله خطاب آمد که یا رسول من با عمر بگوئی که

منزلت تو حضرت ما رفیع تراست از آن که چنین زلت ترا از درگاه خود دور کنیم  
دانستیم امداء سلام با استقبال تو فرستادیم و انجا که گناه تو نوشتیم پیش  
از عذر رحمت در مقابلت آن نوشتیم و صلت ما با تو قوی تر از آن است که  
بچنین زلت بریده شود **اشارت** ملک تعالی درین آیت و یی پنج چیز یاد کرد  
امدن و ایمان آوردن و گناه کردن و توبه کردن و باصلاح آمدن و صلاح  
وی را پنج چیز یاد کرد اول برو سلام کرد و گفت سلام علیکم و پیغامبر  
فرستاد کتب ربکم و رحمت کرد علی نفسه الرحمة و معذورتش داشت  
انه من عمل منکم بجهالة بیامرزید فانه غفور رحیم **نکته** چون  
عمر رضی الله عنه گناهی کرد و عذر خواست ملک تعالی با او چنین کرد دانست که چون دو  
ستان او شدند شاد شوند ملک عز وجل ایشانرا با عمر رضی الله عنه شریک کرد  
برو سلام کرد من کل امر سلام اندر رحمت شریک کرد و رحمتی و سعت کل شیء  
و رسول فرستاد چون فرشته تنزل ایلایک عذر قبول کرد و هو الذی  
يقبل التوبة عن عباده مغفرت داد قل یا عبادي الذين اسرفوا **ای دیگر**  
آن بود که مخلص را با منافق خصومت افتاد بر روزگار رسول صلی الله علیه و آله پس  
بنزدیک پیغامبر آمدند خصومت رسول صلی الله علیه و آله حکم کرد مخلص را که  
حکم ویرا بود منافق بیدی اعتقاد و خبت سر بر خورشید داشت که مگر  
مخلص میل کرد است مخلص را گفت حکم پیغامبر را صلی الله علیه و آله نخواهم که وی توبه  
میل کرد پس مخلص منافی را گفت چون حکم رسول را صلی الله علیه و آله نخواهی بخار و تم  
گفت بنزدیک او بگرد و بروم آمدند پیش ابوبکر رضی الله عنه گفت ای عجمار رسول خدای  
زنده و شما را حکم من نیاز آمد مخلص گفت اری رسول حکم کرد ولیکن توبه  
حکم تو خواست خصومت باز گفتند مخلص را آمد و حکم وی کرد چنان که رسول



صلی الله علیه و آله حکم کرده بود هر دو موافق آمد موافق گفت حکم ابو بکر بنی خنوخ  
 نزد عمر خطاب رویم مخلص گفت نیک آید و لکن نکرد او و عمر آنکه بر حق بود  
 آمد با مخلص تا نزد عمر رضی الله عنه گفت حکم پیغامبر را نپسندیدی حکم من خواهی گفت  
 خواهم پس عمر در خانه رفت و شمشیری در میان مرقع پیچیده قبضه بدست گرفته  
 بیرون آمد و گفت اکنون حکم من خواهی گفت خواهم شمشیر بردم بر سر منافق و سرش  
 بدو نهد که اگر و زان بسجیدگی نمی از نمی زیاده نبود و فاروق بدین سبب  
 نام یافت خون از رکع منافق بر جوشید پس خویشتان و ندان و عصبه منافق  
 بنزد مصطفی صلی الله علیه و آله آمد و گفتند عمر خطاب رضی الله عنه خویشتان و ندان را بکشت  
 این مرد ثنا گوئی تو بود و مجلسی تو بود و مؤمن و مخلص بود رخ مصطفی صلی الله علیه و آله  
 زرد شد که چرا بر عمر چنین چیزی رفت و عمر رضی الله عنه بر در خانه خود نشسته  
 بود خندان عمر را بخواندند پیش مصطفی صلی الله علیه و آله و خشم الوده و روی ترش  
 کرده کرده که یا عمر این چرا کردی روی عمر رضی الله عنه از گونه بکشت و دست وی سست  
 گشت شمشیر از دست وی بیفتاد کرا طاق و زهره و مصطفی صلی الله علیه و آله بود  
 جبریل علیه السلام آمد اندر حال که مصطفی در مشغول مدار که عمر کافری کشته  
 است منافقی نه مخلصی و این آیت اندر شان او فرود آمد فلا وربک لا یومنون  
 حتی یحکموا فیما شجر بینهم ثم لا یجولوا فی انفسهم حراما قضیت و سلواتیلا  
 چنین نیست که همان بردی و چنان نیست که نیست ایشان گفتند چنین است  
 که من می گویم مؤمن نیست آنکه حکم عمر خواهر و حکم تو پسندد اما علمت  
 ان لسان عمر حکمی و سیفه عدلی زبان وی حکم منت و شمشیر او عدل است  
 ابن مسعود رضی الله عنه گوید اگر سکی عمر را دوست دارد من آن دوست سکی او  
 دارم چون سکی بدوستی عمر رضی الله عنه دوستی اری بن مسعود یا بدر چه عجب

رضی الله عنه

گفت

اگر

اگر مؤمن عمر را رضی الله عنه دوست دارد دوستی اری ملک و دود یا بد  
**ایت دیگر** ان بود که بعد از نماز خفتن حلال بنویس هباشت کردن اند  
 ماه رمضان ملک عمر را رضی الله عنه خطاء افتاد که پس از نماز خفتن با اهل  
 خویش نزدیکی کرد و غسل کرد و کسین بر روی افتاد و خود را حلال امت کرد و در آن  
 آمد بنزدیک مصطفی صلی الله علیه و آله و ویرا خبر داد پیغامبر صلی الله علیه و آله و ویرا گفت سزاوار  
 نبود بدین فعل یا عمر پس که و می دیگر برخاستند و اقار دادند که ایشان نیز همین کرد  
 پیغامبر صلی الله علیه و آله توقف کرد خدای تعالی و تقدس این آیت را فر فرستاد  
 حل لکم لیلۃ الصیام الی ان یساکم هن لباسکم و انتم لباسهن علم انکم  
 لکنم تحتانون انفسکم فتابع علیکم و عفا عنکم فالان باش و هن و ابتغوا ما کتب  
 لکم گفته اند از فضیلت شب و گفته اند بدین فضیلت همی خواهد چنان که پیغام  
 بر صلی الله علیه و آله گفت بنا کوا کثروا فانی اباهی بکم الایام یوم القیامة و لوبالقط یا  
 یکدیگر پیوستگی کنید تا پیسار شوید که من مباحات کنم روز قیامت شما با اهلان دیگر  
 تا سقط بشمار ارم و سقطان کوزی بود که از ما جزا شود و خلقت ادی اند روی پیدا  
 شده و عایشه رضی الله عنها روایت کند که مصطفی صلی الله علیه و آله گفت هیچ مردی  
 که دست زنت گیرد که ویرا بخودش هم خواند که وی را بدان نیکوی بنویسد و چون  
 باز خود معافه کند نیکوی بنویسد و چون ویرا بوسه دهد بدین نیکوی بنویس  
 پسند و چون با وی نزدیکی کند ویرا ان بهتر بود از دنیا و هر چه اندر دنیا است  
 خدای تعالی مباحات با او شتکان که ندیند و عمر را برخواست اندر شبی خنک سرد  
 و غسل کرد بیقین همی داند که من خداوندیم یعنی ان ویرا من فرموده ام انکه گوید کواه  
 کردم شما را که ویرا بیاوریدم **ایت دیگر** ملک تعالی و تقدس همه عالم را در آن  
 حکم طفیل عمر کرد و انج حرام بود حلال کرد و آیت فرستاد و گفت و ابتغوا ما



ما كتب الله لكم يسر اي عجل في وقت هرايت را بوي بخشيد چه كوي در قيامت  
وقت شفاعت دوستان و يوا بوي بخشد بلك **ايت ديكر** ان بود كه اندر  
عزات احد صحابه رضي الله عنهم حسته بود نكواني مي نمودند عمر خطاب رضي الله  
عنه گفت يا رسول الله فداك اي وامي اگر هيچ كس نيايد من بيايم ايند تعالي و تقدس اين  
ايت را فرو فرستاد **ايت ديكر** ايها النبي حسبك الله و من اتبعك من المؤمنين يعني عمر  
رضي الله عنه و سبي و سه مرد و شش زن كه از پيش وي مسلمان شده بود و قد و عمر  
رضي الله عنه چه عالم بود و او را مسم الا ربعين از اين جهت خوانند **ايت ديكر** ان بود  
كه عبد الله بن مسعود رضي الله عنه كويد كه اندر عزات بدر پيياره گيان را اسير كند  
و كوفته رسول الله صلى الله عليه و آله را گفت چه كويد اسير انرا چه كنيم ابو بكر گفت ظلمي  
عنه يا رسول الله قوم و قرابتند ترا الا ايشان را بگوشي بدو رخ روزا كو بگذاري ايشان را  
تا مگر خدای تعالي و تقدس ايشان را توبه دهد و از ايشان فدا كند تا قوتي باشد و ما  
را بگذاختن و عمر خطاب رضي الله عنه گفت يا رسول الله هيچ كس با تو ان نكرد كه ايشان كودند  
چند سال ترا با انواع رنج و سخت نمودند و اصحاب ترا بعد از كو كونا كونا معذب داشتند  
و حق قرابت نشا خستند و ترا از شهر خویش بيرون كودند و قصد جان تو كودند و تكذيب  
كودند ترا بفروها تا فدا پيشارند ايشان را تا كودنهاء ايشان را بزييم علي رضي الله عنه عقيل  
كودن بزند و من فلان را كه خویش هفت كودن بزييم سعد بن معاذ رضي الله عنه گفت  
يا رسول الله كشتن ايشان را دوست تو دارم از ان كه فدا فرستاي و ايشان را كه دشمن  
اندر بگذاري عبد الله بن رواحه رضي الله عنه گفت يا رسول الله بيايد جاي كه هيچ  
پييار بود اندر و ادبي و ايشان را اندر ميان ان همه بايد كود و اتش بايد دران زدن  
پيغام بصلواتي خاموش شد و بخانه شد و كروي گفتند بقول ابو بكر و فدا كيرم و  
كروي گفتند بقول عمر و ابن رواحه و سعد فدا كيرم پيغام بصلواتي يا ابا بكر مثل

صديق

تو مثل ابراهيم است عليه السلام كه گفت من تبعني فانه هني و من عصاني فانك غفور  
رحيم هر كه ما را متابعت كند از جمله و من باشد و هر كه مرا عاصي شود تو امرزگاري  
و رحيم و نيز چون مثل عيسى است عليه السلام كه گفت ان تعذبهم فانهم عبادك و ان تغفر  
فانك انت العزيز الحكيم اگر ايشان را عذاب كني بندگان تو اند و اگر بيا مرزي تو  
هم عذيري و هر حكيمي عذاب كني بقوت خویش و بيا مرزي بخت خویش و مثل تو  
يا عمر چون مثل نوح است كه گفت رب لا تدعني الا رضى من الكافرين ديارا بلكار  
برروي زمين از كافران دياري و چون مثل موسي است عليه السلام كه ربنا افرغ علينا  
لحم و اشدد علي قلوبهم **ايت ديكر** خذا و نواصيح بكن برهما لواء ايشان و مهر بر نه بردها  
ايشان خدای تعالي همه ما طعنا ايشان از سيم و زر و خوردي و برده و درخت  
را سنگ كودانيد پيغام بصلواتي **ايت ديكر** ان اسيران را گفت نرهد از شما يكي الا بعد از  
ويا بگردن زدي و فدا كود ايشان را هر كسي را بچهار هزار درهم باري تعالي و تقدس فرو  
فرستاد بر موافقت قول عمر رضي الله عنه **ايت ديكر** ها كان لبني ان يكون له اسري حتي يخر  
في الارض تريدون عروا لدنيا والله يريد الاخرة والله عزيز حكيم لولا كتاب من الله  
سبق ملتكم فيما اخذتم عذاب عظيم **ايت ديكر** و بداند كه عرضي الله عنه روز بدر هر كودا ديدي  
بشماري كز اشي و هي كفتي يا رسول الله ما غنيت چه خواهم كود ما جهاد كنيم اندر  
خدای تعالي و تقدس تا ايشان ويرا پرستند و سعد بن معاذ گفت يا رسول الله كشتن  
ايشان خواهم پيغام بصلواتي **ايت ديكر** گفت اگر فود امدك از اسنان عذابي نرستي ملكي عمر  
خطاب سعد بن معاذ رضي الله عنهما **ايت ديكر** ان بود كه اندر حرب احد بود  
لنا عزي و لا عزي لكم **ايت ديكر** عمر خطاب ويرا جواب داد لنا المولي و لا المولي لكم حق تعالي و  
بر موافقت قول عمر رضي الله عنه فرو فرستاد اين **ايت** ذلك بان الله مولي الذين امنوا و ان  
الكافرين لا مولي لهم **ايت ديكر** و وعيدي و تخوفي اهل مكه را اگر ايمان نيايند **ايت ديكر**



است که عبدالله بن ابی سلول بهار شد رسول صلی الله علیه و آله و سلم بیاد او شد عبدالله رسول  
 را صلی الله علیه و آله و سلم گفت چون مرا مرگاید بر من نماز کن چون عبدالله ببرد پیغام برخواست که برو  
 نماز کند عمر رضی الله عنه گفت یا رسول الله برو نماز کنی و او با تو چنین و چنین کرده است  
 رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت یا عمر دست از من بردار دیگر بار بگفت مرو و رسول صلی الله علیه و آله و سلم همین  
 بگفت ناسه بار رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت اگر دانی که ملاک تعالی و تقدس بر وی رحمت کند  
 هفتاد بار استغفار خواهی از ملاک تعالی و تقدس و پیاپی رسول صلی الله علیه و آله و سلم و پراگش  
 کرد اندر پیراهن خویش پس و پرا اندر کور نهاد عمر گفت عجب اندم از ان حق تعالی و تقدس  
 بر موافقت قول عمر رضی الله عنه فرو فرستاد این است **در** و ملاک فصل علی احد منهم مات  
 ابرو و لا نقره علی قبره انهم کفروا بالله و رسوله و ماتوا و هم فاسقون و پس از ان  
 پیغام بر صلی الله علیه و آله و سلم بر هیچ منافق نماز نکرد و بر کور نبه استاد **نکته** یا رسول الله  
 دعا مگوی که اگر دعا کنی حاجت نلکم حتمت ترا نقص بود و اگر حاجت نلکم نه لایق حکمت  
 بود روز قیامت گویم یا رسول الله تو شفاعت کن تا من بخشم اگر شفاعت نکنی در  
 حتمت تو نقص بود و اگر من رحمت نلکم در کرم نقص بود تو شفاعت می کن تا من  
 بخشم **ایت دیگر** ان بود که رسول صلی الله علیه و آله و سلم اندر حدیث عایشه صدیقه ر  
 ضی الله عنها با عمر رضی الله عنه مشورت کرد و گفت یا عمر توجه می کنی بدین سخن که  
 عایشه را می گویند عمر رضی الله عنه گفت یا رسول الله نکر این مشنوی هذا کلمات  
 عظیم **در** کرازه را ان بود که این اندیشه کند که عایشه پال و پاکیزه است حق تعالی  
 و تقدس بر موافقت قول عمر رضی الله عنه این است را فر فرستاد لولا اذ سمعتموه لم  
 ما یكون لنا ان نعلم بهذا سجدانک هذا بهتان عظیم **ایت دیگر** ان بود که حق سبحان  
 و تعالی در حق آدم صلی علیه السلام و ذریه وی این است را فر فرستاد و لقد خلقنا  
 الانسان من سلاله مرطین ثم جعلناه نطفه فی قرار مکن یعنی اندر رحم مادر تا انکا

که بوقت خویش رسید ثم خلقنا النطفه علقه فخلقنا العلقه مضغه فخلقنا المظغه  
 عظما فکسونا العظام لثم انشاءناه خلقا اخر **در** یعنی موی و دندان و قوتها و وی که  
 همی افزاید روز بروز تا انگاه که بغایت رسد عمر رضی الله عنه چون این آیت برخواند  
 بتجلی انگاه گفت **در** فتبارک الله احسن الخالقین حق سبحان و تعالی بر موافقت قول  
 رضی الله عنه فرو فرستاد این کلمه فتبارک الله احسن الخالقین مقدار انست که خدای  
 افریدگار است این آیه ها یاد کردیم از تفاسیر قرآن بر حسب طاقت خود تخریج کردیم  
 و پس ازین یاد کنیم اخباری که بمعنی رسیده است از شیوخ و استادان من با سناد  
 عالی انشاء الله تعالی **فصل فی اخبار الحسن بن علی بن ابی طالب و عیسی بن عیسی**  
 اول خبر است که استاد قاضی امام زاهد نظام جمالا السلام بوالمظفر منصور بن هب الله  
 الاسد بادی رحمه الله مرآه داده است اندر ماه سنه ثلاثه و اربعین و خمسمائة از  
 الامام بود را سعد بن ابی عبدالله الزوزنی از شیخ حافظ ابوالفضل از ابوبکر الصوفی  
 از ابومحمد التجیبی ز عثمان بن محمد بن احمد السمرقندی از احمد بن شیبان الهملی از  
 سفیان بن عیینة از عمر و محمد بن ملکندرا از جابر بن عبدالله انصاری از رسول صلی  
 الله علیه و آله و سلم که گفت دخلت الجنة فوايت قصرا و دارا فقلت لمن هذا فقيل لرجل من قريش فرجوه  
 ان اکون انا هو فقيل لعمر بن الخطاب فارقت ان دخلها فذكرت غيرتك يا ابا حفص فباكي  
 فقال اياها عليك يا رسول الله گفت اندر بهشت شدم قصری دیدم یا ساری گفت  
 این کواست گفتند مودی راست از قریش می دواشتم که ان کس منم گفتند این عمر خطاب  
 راست خواستم که ان داران قصر شوم مرا غیرت تو یا دادم یا عمر رضی الله عنه بگویت  
 و گفت یا رسول الله و کسی بود که بر تو غیرت بر **در خبر دیگر** بروایت جوهری از عبدالله  
 بن عمر رضی الله عنه که رسول صلی الله علیه و آله و سلم اللهم اعز الاسلام باحبه ذین الجلین الیک  
 بعمر الخطاب و ابی جهل ابن هاشم فكان احبهما الیه عمر بن الخطاب گفت بار خدایا



پادشاهان اسلام را عزیز و گرامی گردان بیکی ازین دو مرد که دوستی داری بجهت  
یا بابو جهل بن هاشم خدای عزوجل دعاء رسول الله صلی الله علیه و آله بجهت خطاب رضی الله  
اجابت کرد که او را دوست تو داشت **خبر دیگر** بروایت عبد الله بن عمر رضی الله عنهما  
که رسول الله صلی الله علیه و آله گفت از الله تعالی جعل الحق علی لسان عمر و قلبه قال فقال عبد الله  
بن عمر ما نزل بالناس امر قط فقالوا فيه وقال عمر او قال ابن الخطاب شك خاتمة  
الانزال القرآن علی نحو مما قال عمر گفت خدای تعالی حق اشکار کند بزبان و دل عمر  
بن الخطاب رضی الله عنه عبد الله بن عمر گفت فو نیامد بعد دهان هیچ کاری هرگز  
که مردمان در آن سخن گفتند و عمر گفت الا که قرآن فو آمد بر موافقت گفتار عمر رضی  
الله عنه **خبر دیگر** هم بروایت جوهری از فقه امام ابو نصر طاهری بن نصر  
از رئیس منتهی الدین قسوم بن ابواهم ابن بکله الا هو ی از کن الا سلام احمد  
الخو جانی از ابوالقاسم علی بن محمد الخلیلی از ابوالحسن محمد بن منصور بن  
حاتم ببغداد از ابوبکر یحیی بن محمد بن صاعد از حسن محمد بن الصباح الز  
عفرانی از عقیان بن مسلم از سهل بن ابی صالح از پدرش از ابو هریره رضی الله عنه  
قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله اذا کان يوم القيامة یحیی الاسلام متبعی اراقی  
وجاله وزینته و هیئت فیقول الله تعالی من انت و هو اطم به فیقول یارب  
انا الاسلام فیقول الله تعالی الجنة فیقول لا یارب حتی تعونی عزنی  
وتکم من اومنی وتنصر من نصر فی و توفی من اوفی فیقول الله تعالی اذهبوا  
به فیدهب الاسلام و یتخلل بین الصفوف فیاخذ بید عمر و هو یقول الهی هذا  
اولی حین طرد فی الناس و هذا الذی قبلی حین ردی فی الناس و هذا الذی نصر فی حذالی  
الناس و هذا الذی عزنی حین ادلی فی الناس فیقول الله تعالی اذهب به الی  
الجنة فیقول لا یارب حتی ادخل معه من احبه الی يوم القيامة فیقول الله تعالی

حین

نعم

نعم فی تخلل الصفوف فیاخذ بید کل من احبه فیدخلهم الجنة این خبر شنیدیم  
بذین اسناد از ابو هریره رضی الله عنه که گفت از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدیم  
که گفت چون روز قیامت باشد اسلام بیاید بصورتی هر چه نیکوتر و زیباتر  
و اندر نیکوتری و جمالی و زینت و آرایش وی خدای عزوجل گوید تو کی و او  
خود دانا تر و عالم تر گوید با خدا یا پادشاهان اسلام انکه خدای تعالی گوید  
بر و بیست گوید با خدا یا پادشاهان در بهشت نروم تا عزیز گردانی انک  
مرا عزیز گردانید و گرامی گردانی انرا که مرا گرامی گردانید و نصرت کنی انکس را که مرا  
نصرت کرد و مرا وادهی ن کس را که مرا جای واد خدای داد خدای وند سبحانه و تعالی گوید  
بر و و انکس را یا و ر که ترا عزیز داشت و ترا نصرت کرد و ترا گرامی داشت انکه  
اسلام برود و در میان صفهء خالایق می گردد و عمر خطاب رضی الله  
بیند دست و یگیرد و بانگ بردارد گوید الهی و سیدی اینست که مرا  
در خود جای دادن وقت که مردمان مرا برانند و اینست که مرا بپذیرفت  
ان وقت که مردمان مرا رد کردند و این ان کس است که مرا نصرت کرد ان وقت  
که مردمان مرا برانند و از خود دور کردند و این ان کس است که مرا عزیز کرد  
ان وقت که مردمان مرا ذلیل کردند خدای عزوجل گوید او را بهشت بر گوید  
نه ای پادشاهان تا اندر بهشت فرو آورم هر که او را دوست دارد تا روز قیامت  
خدای عزوجل گوید بلای چنان کن پس اسلام اندر میان صفهء قیامت می گردد  
و هر که عمر را رضی الله عنه دوست دارد دست ایشان گیرد با عمر رضی الله عنه اندر  
بهشت آورد **خبر دیگر** بروایت رست از عمار بن یاسر رضی الله  
عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله یا عمار تا بی جبریل علیه السلام فقلت یا  
جبریل حدثنی بفضائل عمر فخر السماء فقال لو حدثتک بفضائل عمر فی السماء

عنه



مثل ما لبث نوح عليه السلام في قومه الف سنة الا خمسين عاما ما انفك  
 فضائل عمر رضي الله عنه وان عمر حسنة من حسنات ابي بكر گفت مرار رسول  
 صلى الله عليه وسلم يا عمار جبريل عليه السلام يدبش من امر كفتم يا جبريل مرا خبر  
 ده از فضایل عمر خطاب اندر آسمان گفت یا عمار اگر با تو سخن گویم بعضیها و  
 مناقب عمر اندر آسمان چندان که نوح علیه السلام اندر میان قوم خود بود  
 هزار کم بخانه سال و فضایل و مناقب عمر با تو می گویم که هنوز تمام نتوانم گفتن و  
 این عمر با این منزلت و مرتبت و کرامت که خدای تعالی ویرا داده است یک حسنه  
 است از حسنات ابوبکر الصديق رضي الله عنه **خبري** بروایت انس بن مالک  
 رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ايتني باداة من مال العتيق قال فاخذ  
 فضيت في آثره فلحقته عند مسجد بني سالم فوجدت يده في يد علي بن ابي طالب  
 وهما يتقاولان فقال اي لاسمع حكا خلفي فالتفت فراني فقال يا انس ما امرتك  
 قلت نعم فسمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لعلي يا علي ما من اهل بيت كانوا في  
 الاستبغها عبدة يا علي كل نعيم ينقطع الا نعيم اهل الجنة يا علي وكل هم ينقطع  
 الا هم اهل النار يا علي لعل بالصدق وان ضرر في العاجل كان فوحي بالاجل فبينما  
 هما كذلك اذا قبل ابوبكر وعمر من قبل قبا فقال صلى الله عليه وسلم سابقان حبهما ايمان  
 وبعضهما نفاق لحبهما يا علي فقال اي والله اي لاحتبهما وقد اردت طمحا  
 فقال صلى الله عليه وسلم اجل حبهما ايمان وبعضهما نفاق **خبري** بروایت علي بن ابي  
 طالب رضي الله عنه که رسول الله صلى الله عليه وسلم گفت انقوا غضبي عن الخطاب فانه اذا غضب  
 غضبا لله لک گفت بترسيد از خشم و غضب عمر خطاب که چون او خشمگين شود حق  
 تعالی از بهر وي خشمگين شود و خشم کيد **خبري** در حکایات نقل کرده اند که یک روز  
 عمر رضي الله عنه درخت خرما را کشت می داد و برهنه شده کوبی افتاب بر کف و افتاد

و اثر کرد عمر خطاب رضي الله عنه کميت و ختم بافتاب نکردست در وقت افتاب  
 کسوف گرفت و سپاه شد رسول الله صلى الله عليه وسلم بالار را رضي الله عنه فرمود که با آنکه  
 کند تا خلق جمع شوند و نماز کسوف کنند حال جبريل عليه السلام آمد که حق تعالی  
 سلام هي کند و می گوید که این افتاب زهبت عمر سپاه شده است که بختم و هبت  
 بافتاب نگاه کرده است بفروهای عمر را نادان خوش کند و بافتاب شفقت نکرد رسول  
 صلى الله عليه وسلم فرمود تا عمر را حاضر کردند و بافتاب نکردست بشفقت و تبسم کرد حق تعالی  
 افتاب را نور و روشانی یار داد **خبري** باسناد درست بروایت انس بن مالک  
 لک رضي الله عنه برسد رسول الله صلى الله عليه وسلم اصحاب خود را من اصبح صائما اليوم قال  
 عمر انا وقال ومن تصدق اليوم قال عمر انا قال فمن عاد من يضا قال عمر انا قال فمن شيع  
 جنازة قال عمر انا قال وجبت لک به وجبت لک يعني الجنة گفت کيت که امروز روزه  
 دارد عمر گفت هم گفت کيت که امروز صدقه داده است عمر گفت من داده ام گفت کيت  
 که امروز بیمار را پرسیده است عمر گفت هم گفت کيت که امروز بجزانزه رفته است و نماز  
 کرده عمر گفت من با رسول الله صلى الله عليه وسلم پیغام بر صلی الله علیه و آله سزاوار شد بر تو یعنی  
**خبري** بروایت سعيد بن جبیر از ابن عباس رضي الله عنهما که رسول الله صلى الله عليه وسلم گفت  
 اتاني جبريل فقال اقراء علي عمر من ربي عز وجل السلام واعلمه ان رضاءه حاکم و غضبه  
 عدل عمر گفت جبريل پیش من آمد و گفت عمر را بخدای من عز وجل سلام کن و او را که  
 کن که رضاء او حکم است و خشم او عدل است **خبري** بروایت غضيف ابن الحارث که  
 گفت جواني با بود بکشت فقال استغفري فقال انت صاحب رسول الله صلى الله عليه وسلم و  
 واستغفروا لک قال نعم استغفري قال و تخبرني قال انک هرگز بهر این الخطاب فقال نعم  
 الشاب فاني سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ان الله تعالی وضع الحق علي لسان عمر  
 يقول به **خبري** ابو ذر گفت از بهر من استغفار کن و از خدای تعالی مرا امرزش خواه گفت



يا اباذر تواصحاب رسولی صلی علیہ وسلم ومن از بهر تو امرزش خواهم گفت  
 بلی از بهر من استغفار کن جواب گفت و مرا خبر کنی که در من آثار خیر چه دیدی  
 که دعا و استغفار من خواهی بود از بهر آن که تو بمر خطاب رضی الله عنه بگزشتی  
 عمر گفت نیک جوی است و من شنیدم از ابودندان مصطفی صلی علیہ وسلم که گفت حق تعالی  
 حق بنهاد بر زبان عمر تا بآن حق سخن گوید **خبری** بروایت جابر بن عبد الله گفت قال  
 بن الخطاب رضی الله عنه ذات یوم لای بکر رضی الله عنه باخبر الناس بعد رسول الله صلی  
 علیه وسلم فقال له ابو بکر اما انک ان قلت ذلك ولقد سمعت رسول الله صلی علیہ وسلم يقول ما  
 طلعت الشمس علی جال خیر من عمر گفت عمر خطاب رضی الله عنه یک روز ابو بکر گفت  
 یا بهترین مرد من از پس رسول صلی علیہ وسلم ابو بکر جواب داد و گفت یا عمر اگر توانی  
 می گویی و من شنیدم از سید کونین و علمای صلوات الله علیه که گفت افتاد بر تافت  
 بروی بهر تو از عمر خطاب رضی الله عنه **خبری** بروایت حفصه بنت عمر خطاب رضی  
 الله عنه ما گفت شنیدم از رسول صلی الله علیه وسلم که گفت ان الشیطان لم یلق عمر بن  
 الخطاب منذ اسلم الا خرب وجهه **خبری** گفت از آن وقت که عمر مسلمان شد هیچ وقت  
 ابلیس ویرا نتوانست دید الا که از سهم و بیم عمر که بروی افتاد نابود شود **خبری**  
 بروایت جوهری از عقبه بن عامر رضی الله عنه از رسول صلی علیہ وسلم که لوکان بعدی  
 نبیا لکان عمر بن الخطاب گفت از پس من اگر نبی عامری بودی عمر خطاب بودی بودی  
**خبری** هم باین روایت بروایت عبد الله بن عمر رضی الله عنهما از رسول صلی  
 علیه وسلم که گفت قال جبریل لقد استبشرا هاهنا الجنة باسلام عمر گفت جبریل علیه  
 السلام مرا گفت بشارتی می دهند اهل بهشت و شاد و خرم می شوند باسلام او را و در حق  
**خبری** بروایت عبد الله بن عباس رضی الله عنه از رسول صلی علیہ وسلم که گفت ما  
 فی السماء ملک الا وهو یوقد عمر بن الخطاب و ما فی الارض شیطان الا وهو یفر من عمر

بن الخطاب گفت نیست اندر آسمان فرشته الا که ویرا و قار و هیبت  
 باشد از عمر خطاب و اندر زمین هیچ دیوی نیست الا که در آنکه و ترسند  
 باشند و بکر بن نذر عمر خطاب رضی الله عنه **خبری** بروایت ابو بکر صدیق  
 رضی الله عنه گفت شنیدم از مصطفی صلی علیہ وسلم که دعا کرد و گفت اللهم انشد  
 الاسلام بعمر بن الخطاب بار خذ یا اسلام را قوی کردن بعمر بن الخطاب  
**خبری** بروایت معمر بن ابی العاص رضی الله عنه گفت بینما عمر  
 بن الخطاب سید ای در آن عمرها فقال له ابو ذر مه یا قفل الاسلام اوجعتی  
 فقال له هذا یا اباذر فقال یا امیر المؤمنین تذکر یوم کذی و کذی تذکره  
 اذا قبلت و انشرفت علی الوادی فقال رسول الله صلی علیہ وسلم لین ان  
 یصیبکم فتنة ما کان هذا بین اظهرکم فانت قفل الاسلام یا عمر عمر رضی  
 عنه دست ابو ذر غفاری رضی الله عنه گرفت و میالید ابو ذر گفت دستم بگردان  
 که بر دواورد یا قفل الاسلام یا عمر عمر رضی الله عنه گفت این جیت که می گویی یا اباذر  
 گفت یا امیر المؤمنین یا داری فلان وقت فلان روز که رسول صلی علیہ وسلم گفت  
 اگر نرسد بشما ازین فتنه که در میان شما اشکال می باشد از بركات عمر بشما  
 نرسد پس یا عمر توقفل اسلامی **خبری** بروایت ام سلمه رضی الله عنهما که  
 رسول صلی علیہ وسلم فی السماء ملک کان احدهما یا مر بالشفقة والاخر باللین  
 و کل مصیب احدهما جبریل والاخر میکائیل و نبیان احدهما یا مر باللین  
 والاخر بالشدة و کل مصیب ذکر ابراهیم و نوحا و لی صاحبان احدهما اهل  
 باللین والاخر بالشدة و کل مصیب و ذکر ابابکر و عمر **خبری** بروایت  
 بن عباس رضی الله عنهما که گفت نظر النبی صلی علیہ وسلم ذات یوم الی عمر بن الخطاب  
 فلبس الیه فقال یا بن الخطاب اتدری لم تبسمت الیک قال الله و رسوله



اعلم ان الله تعالى باهي ملائكة ليله عرفت باهل عرفت و باهي بك خاصة  
 كفت بيخير صلى الله عليه وسلم نگاه كرد اندر روي عمر رضي الله عنه و بخنديد و كفت يا پسر  
 خطاب داني كه چرا تبسم كردم و بخنديدم كفت خدای تعالی و رسول و صلوات الله  
 علیه كفت خدای تعالی شب عرفه باهل عرفه يك نظر عنايت بهم فرشتگان  
 كند عام و يك نظر عنايت بتو كه عمری خاص **خبري ديگر** و بروايت عايشه رضي الله  
 عنها كه رسول الله صلى الله عليه وسلم كفت زينو هجاء السكندر بك عمر بن خطاب بيا را بريد و  
 زينت كنيد مجلسها ي شما بيا ذكر كن عمر بن الخطاب رضي الله عنه **خبري ديگر**  
 بروايت عبد الله بن مسعود رضي الله عنه كه رسول الله صلى الله عليه وسلم كفت عمر من اهل  
 الجنة **خبري ديگر** بروايت ابو هريره رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 كه ابو بكر رضي الله عنه و عمر خير اهل السموات و خير اهل الارض و خير  
 الاولين و خير الاخيرين و النبيين و المرسلين كفت ابو بكر و عمر كزیده اهل  
 زمين اند و بهترين بشنيدگان اند و بهترين اخريان اند مگر بغيران و  
 رسولان **خبري ديگر** بروايت اي اروي رضي الله عنه قال كنت مع  
 النبي صلى الله عليه وسلم فاطلع ابو بكر و عمر فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 الذي ابدن بكما كفت يا رسول الله انك ما كاه ابو بكر و عمر  
 امرا نديغا مبر صلى الله عليه وسلم كفت شكرا فان خدای را كه مرا با شما قور  
 كرد انيد **خبري ديگر** بروايت مبارك بن فضاله از حسن رضي الله عنه  
 ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كفت ليس شيء خير من الف مثله الا الانسان و عمر  
 بن الخطاب خير من الف مثله كفت هيج چيزي نيست بهتر از هزار چيز  
 و ي مگر مردم و عمر خطاب رضي الله عنه كفت است از هزار چيز و ي  
**خبري ديگر** بروايت علي بن ابي طالب رضي الله عنه كه كفت اذا ذكرنا الصا

لحون في هالا بعمر ما كنا تبكر اصحاب محمد صلى الله عليه وسلم ونحن متواترون ان  
 السكينة ينطق علي لسان عمر بن الخطاب كفت چون صالحان ذكر ي كنند  
 كوز و د با شيد ذكر عمر كنيد و بيا د كوز و ي مشغول باشيد كه ما نيز اصحاب  
 رسول را صلى الله عليه وسلم منكر نيستيم و ما متفقيم كه سكينه و ارام كويافتد  
 بزبان عمر رضي الله عنه **خبري ديگر** بروايت جعفر بن محمد از پدرش  
 كفت كان لا هادير مجلس من عمر بن الخطاب لا يجلس فيه احد غيرهم  
 و كان علي بن ابي طالب و محمد خوله و اخرهم خروجا فلما طعن عمر رضي الله  
 عنه قال عن مالا منكم كان هذا قال قال علي رضي الله عنه ما كان هذا قال  
 علي ما كان عن مالا منكم كان هذا عن مالا منكم و لو زدناه انه زيد من اعيان  
 رنا في عمر كفت بدر يا ابا جاي بود كه نشستدي كه عمر جزايشان را بذا  
 جاي راه نداد ي و علي زود ترا ز همه رفته بود و پس از همه بيرون آمد و چون  
 عمر را بكارد بزدند كفت از ملامت شما بود كه مرا اين حادثه افتاد علي كفت  
 اين ملامت ما نبود اكر اها بودي ز عمر ما در عمر تو بيفزودي **خبري ديگر**  
 آمده است بروايت اخذيفه بن اليان رضي الله عنه قال كان الاسلام في  
 زمن عمر كمال الرجل المقبل لا يزداد منك الا قربا فلما اصابك الاسلام كمال الرجل  
 المدبول لا يزداد منك الا بعدا كفت اسلام اندر خانه و عمر رضي الله عنه چون مر  
 مقبل بود كه زيادت نكرد مگر نزد يكي چون عمر اندر گذشت چون مدي  
 بود كه زيادت نكرد الا دوي **خبري ديگر** بروايت از عبد الله ابن مسعود  
 رضي الله عنه كفت ان افرس ثلثة العزير حين تفرس في يوسف عليه السلام  
 حين قال لامرأته اكمي مئواه عني ان ينفعنا و اطراوت التي اتت موسى  
 عليه السلام فقالت لا يهايا ابت استاجره ان خير من استاجر القوي



و ابوبکر صدیق رضی الله عنه حین استخلف عمر رضی الله عنه فراست سه کس  
 سخت نیکو بود فراست عزیز مصر که اندر یوسف علیه السلام فراست کرد  
 و زن خود را گفت این را کاجی در مگذار و منفعت رسد بماند و موم فرا  
 دختر شعیب که پیش موسی علیه السلام آمده بود پدر را گفت یا پدر او را  
 بزد بکیر که قوی است و امین است سیوم فراست ابوبکر صدیق بود که  
 خلیفتمی یا امیر المؤمنین عمر داد رضی الله عنهما **خبر دیگر** بروایتی است  
 که بختری بن الحجاب گوید از ابوالضر قال خرج علی و علیه برد عذی فقال کتبا  
 هذا الثوب اخي و خلیلی و صفی و صدیقی عمر ابن الخطاب رضی الله عنه گفت یک  
 روز علی بن ابیطالب بیرون آمد بر دی سخت زیبا عذی پوشیده گفت این  
 جامه مرا پوشانید برادرم و دوستم و صدیقم و صفیم عمر خطاب رضی الله عنه  
**خبر دیگر** که کعب لخبار رضی الله عنه گفت عمر خطاب را یا امیر المؤمنین  
 انکم میت فی ثلاث احد ذلک فی کتاب الله تعالی قال تجد اسمی و نسبی قال لا و لکن حقیقتک  
 و سیدتک و زمانک فقال عمر رضی الله عنه ایو عذی کعب ثلثا بعدها و لاشک  
 ان القول ما قال کعب و مای خوف الموت فی طیبت و لکن خو فی الذنب تتبعه  
 الذنب گفت یا امیر المؤمنین عمر تو سه روز زمانه است بعد سه روز  
 اجل تو رسد که اندک کتاب خدای تعالی یافته ام گفت نام و نسب من یافتی  
 گفت نه و لیکن صفت و سید و زمانه تو عمر رضی الله عنه گفت کعب  
 مرا وعده کرده است سه روز و هیچ شک نکنم که آن چنان است که کعب  
 مرا گفته است و مرا ترس مرگ نیست که بمیرم و لیکن ترس من از کتاها ن ماست  
 که جمع شده است **خبر دیگر** از نظام الدین رحمه الله بروایت عبد الله بن عمر  
 رضی الله عنهما قال ان عمر رضی الله عنه بعث جیشا و امر علیهم رجلا یروی

فینا عمر رضی الله عنه یوما فجعل یصیح یا ساریه فقدم رسولنا  
 الجیشی فقال یا امیر المؤمنین لقینا عدونا فهمزونا فاذا صلیح یصیح یا ساریه  
 الجبل فاسندنا ظهورنا الی الجبل فهمزوا هم الله تعالی فقلنا لعمرك ان تصیح  
 بذلک عبد الله ابن عمر رضی الله عنهما ما کفت عمر خطاب لشکریرا بعد  
 فرستاد و مردی را برایشان امیر کرد نام وی ساریه روز ادینه  
 اندر مدینه یزد رم عمر بر سر منبر خطبه می کرد و از برداشت و گفت  
 یا ساریه الجبل بکوه شو بکوه شو بعد مدتی رسولی از لشکریرا آمد و  
 گفت یا امیر المؤمنین چون جنگ ما با کافران سخت گشت و کافران ما را  
 هزیمت کردند ناگاه وازی شنیدیم که یا ساریه بکوه شود دوبار  
 بگفت مادر وقت چیست بکوه کردیم خدای تعالی ایشانرا هزیمت کرد گفتیم  
 تو بودی که ما و از ادی **خبر دیگر** باسناد در سنن زید ابن ثابت که گفت  
 رسول الله صلی الله علیه و آله گفت اول کسی که نامه وی بدست راست وی دهند از امت  
 من عمر خطاب باشد و ویرا نوری باشد چون افتاب اول من یعطی کتابه  
 بهمین من هذه الامه عمر ابن الخطاب و له شعاع کشاع **خبر دیگر**  
 بروایت ابوسعید رضی الله عنه که رسول الله صلی الله علیه و آله گفت یا ایها  
 عرضوا علی و علیهم قمص منها ما یبلغ الشدین و منها ما یبلغ دون  
 ذلک و عرض علی عمر ابن الخطاب و علیه قمص تحره قالوا فما اولته قال الا سلا  
 گفت خفته بودم مردمان را دیدم که بر من عرضه کردند و برایشان جامه  
 بعضی را تا بدتان و بعضی را که تران و عمر خطاب بر من عرضه کردند و بر  
 پیراهنی که بر زمین می کشید گفتند تاویل این چه کردی گفت سلام است  
 که بسیار کرد **خبر دیگر** بروایت ابوبکر صدیق رضی الله عنه که رسول



که رسول صلی الله علیه و آله دعا کرد و گفت **اللهم اعز الاسلام بعمر بن الخطاب** دیگر  
 روایت ای بن کعب رضی الله عنه که رسول صلی الله علیه و آله گفت جبریل علیه السلام  
 مرا گفت ای سبکی اسلام علی موت عمر جبریل علیه مرگت اسلام بگریز عمر  
 عمر خطاب رضی الله عنه **خبر دیگر** روایت ابو بکر صدیق رضی الله عنه و ابو  
 هریره رضی الله عنه که رسول صلی الله علیه و آله گفت لو لم ابعث فيكم لبعثت عمر بن الخطاب  
 ایدر عمر بن الخطاب یو فغانه و یسر دانه فاذا اخطا صرافاه حتی یکو صوابا با گفت  
 اگر مرا پیغمبر می فرستاد ندیدم عمر را فرستاد ندیدم که خدای تعالی  
 قوت داده است عمر را بدو فرشته که او را توفیق دهند و قوی دارند چون  
 خطای بروی خواهد گذشت از وی بگردانند تا بصواب **خبر دیگر**  
 روایت زید بن اسلم که عمر رضی الله عنه را که رسول صلی الله علیه و آله گفت ما  
 قال الناس فی شیء فقال فیه عمر ارجاء القرآن یحی ما قال عمر گفت نکتند  
 مردمان اندر چیزی که عمر در آن سخن گفت الا که بموافقت قول عمر قرآن  
 فرو آمد **خبر دیگر** عبدالله بن مسعود رضی الله عنه گفت شنیدم از  
 رسول صلی الله علیه و آله گفت نزل الحق علی لسان عمر و قلبه و رضیت لامتی ما یرضی لهم  
 عمر گفت فرود آمد حق بر زبان عمر و دل وی و پسندیدم امت خویش را آنچه پسند  
 یده و راضی شد ایشان را عمر رضی الله عنه **خبر دیگر** روایت معاذ از رسول صلی الله علیه و آله  
 که گفت لا یرال باب الفتنه مغلقا عن امتی ما عاش طهم عمر بن الخطاب فاذا اهلک  
 عمر تابع علیه الفتنه گفت در فتنه بسته است بر امت من تا عمر بن الخطاب زنده  
 است چون عمر خطاب زنده بیا بیرون شود فتنه ها از پس یگر یگر برید آیند  
**خبر دیگر** روایت ای بن کعب رضی الله عنه از رسول صلی الله علیه و آله که گفت اول  
 من یصالح علی بعدی الحق عمر و اول من یسلم علیه و اول من یأخذه بیده فید

الحجۃ گفت اول کسی از من که حق تعالی و یا صافحه کند یعنی نزدیک کرد اند  
 عمر خطاب باشد و اول کسی که حق تعالی بید قدرت خویش او را فریاد رسد و  
 گیرد و او را بهشت فرود آورد و اینچنانزد یکی بیکان نباشد اما معنی و الله اعلم  
 ان باشد که او را کرامتی و نعمتی دهد که دیگران را آن قربت و منزلت نباشد از  
 اولیا **خبر دیگر** روایت عبدالله بن عباس رضی الله عنه که رسول صلی  
 الله علیه و آله گفت ان الله تعالی خلقنی من نور و خلق ابابکر من نوری و خلق عمر بن  
 الخطاب من نور ابی بکر و خلق المؤمنین کلهم من نور عمر بن الخطاب و ابی بکر و عمر بن الخطاب  
 گفت خدای تعالی مرا از نور خود آفرید و عمر خطاب را از نور ابوبکر و ابی بکر  
 و جمله مؤمنان را از نور عمر آفرید بجز از پیغمبران و مرسلان **خبر دیگر**  
 روایت سدا مولا حفصه رضی الله عنه از رسول صلی الله علیه و آله که گفت الشیطان  
 لم یلق عمر منذ اسلم الا خروجه **خبر دیگر** روایت فضل بن عباس رضی الله عنه  
 که رسول صلی الله علیه و آله گفت عمر معی و انا مع عمر و الحق بعدی مع عمر حیث کان  
 گفت عمر خطاب با من است و من با عمر و حق تعالی پس از وفات من با عمر است  
 هر جا که عمر باشد از حفظ و امانت خدا تعالی **خبر دیگر** روایت عبدالله  
 ابن عباس رضی الله عنه که رسول صلی الله علیه و آله گفت نزل جبریل علی یوم سلم  
 عمر فاحبرنی ان الملائکة تباشرون باسلام عمر گفت فرود آمد جبریل علیه  
 السلام بر من آنکه عمر مسلمان شد و او خبر داد که فرشتگان آسمان یگر یگر  
 بشارت دادند و خرم گشتند و سلامی عمر خطاب رضی الله عنه **فصل اندر وصایا**  
**امیر المؤمنین عمر بن الخطاب رضی الله عنه** عمر خطاب رضی الله عنه  
 گفت رسول صلی الله علیه و آله مرا گفت یا اخی عمر یا اخی یا ابا حفصه لا تنسنا فی  
 دعایک گفت یا برادر من یا برادر من یا ابا حفصه نکر ما را فراموش نکنی اندر دعا

و ابو بکر و عمر بن الخطاب و ابی بکر



**خبر دیگر** بروایت عمر خطاب رضی الله عنه که رسول الله صلی الله علیه و آله گفت یا عمر  
 انک رجل قوی تود الضعیف فاذا اخل الیک الحجر فاستلمه واکه فاستقبله وکبره گفت یا عمر  
 تو مردی هستی قوی چون طواف کنی و خالی باشد حجره لا سود را بوسه ده و اگر از غلبه  
 نتوانی برابر بایستی و تکبیر کن **خبر دیگر** هم بروایت عمر رضی الله عنه که رسول  
 صلی الله علیه و آله گفت یا عمر اذ دخل یدک فی خصم هذا الخط فاخرج هذا الذی ینیر فتصدق بها  
 فوالله ما زالت انقلب حتی أصبحت مخافة ان اموت و اثرها گفت یا عمر دست اندک نوشته  
 این کلام کن و این دینارها که نهاده است بیرون آور و بدویشان ده بصدقه که بگویند  
 خدای امشب از اندیشه و غم این خالی نبودم تا صبح بدهید از بیم آنکه بیدم و این بجای  
 رها کنم **خبر دیگر** بروایت عبدالله بن عمر رضی الله عنهما که رسول صلی الله علیه و آله گفت  
 یا عمر ها هنا تسک العبرات یعنی عند حجره لا سود گفت یا عمر اینجا اشک باران  
 باشد یعنی پیش حجره لا سود **خبر دیگر** بروایت عمر بن الخطاب رضی الله عنه  
 که رسول صلی الله علیه و آله گفت یا عمر اگر که ان بیکر کبی فی طهوری احد گفت یا عمر من  
 کراهیت ارم که کسی با من همبازی کند اندر وضو کردن یعنی زیاده **خبر**  
**دیگر** بروایت عبدالله بن عباس رضی الله عنهما که مصطفی صلی الله علیه و آله گفت یا عمر هل  
 تدری لم تلیمت لیکن زنی باها باصحابی عشیه عوفه و باها یک خاصه **خبر دیگر**  
 بروایت طلحه بن عبید الله عنه از رسول صلی الله علیه و آله که گفت یا عمر ما علمت ان نعم الرجل  
 ابیه انا کنا احبنا الی حال فتعلمنا من العباس صدقة حاله لسنین گفت یا عمر تو ندانستی  
 که مرد شاخ پذیر باشد ما را چون حاجت بودی مالی پیش از وقت از عباس بستد  
 یعنی زکوة مالش پیش چند ساله **خبر دیگر** بروایت انس بن مالک رضی الله عنه  
 که رسول صلی الله علیه و آله گفت یا ابی خطاب انک لبکة علی حق لقد انزل الله فیک ما فاک  
 من النوافل باللیل فاقضه بالنهار و ما فاتک بالنهار فاقضه فی لیلک من تلاوة قرآن

رضی الله

و ذکر باللسان یعنی وهو الذی جعل اللیل والنهار **خبر دیگر** گفت یا عمر تو برکت  
 بر امت من خدای تعالی اندر شان تو فرو فرستاد که انج از تو فایت شده  
 است از نوافلها شب و روز قضا کن و انج از تو فایت شده از نوافلها  
 روز و شب باز کن اذکر کردن خدای تعالی و قرآن خواندن **خبر دیگر**  
 بروایت از خواجه نظام الدین رحمه الله از شیخ امام عبد الواحد بن الفضل  
 الفارمدی از جدش ابوالقاسم کزانی رضی الله عنه با سند درست از محمد بن  
 یزید گفت شنیدم از سفیان بن سعید الثوری رضی الله عنه یقول عندنا با  
 الکوفت کلبا عضوا فیلنا انا امشی لحاجة از رایت الطب فربته فو  
 قفت فقال مالک یا سفیان قلت هبتک فوقفت قال لا تهایی فانی  
 له اسلط علیک انما سلطت علی من یشتم ابوبکر و عمر رضی الله عنهما  
 سفیان ثوری رضی الله عنه کوید بکوفه بنزدیک ما سکی بود کزنده روی  
 می رفتم بحاجتی ان سک لا یدریدم اوی بترسیدم با ستادم ان سک بنیان  
 فصیح گفت یا سفیان چه بود ترا که با ستادی گفتم از تو می ترسیدم سک  
 گفت از من مترس که من ترا نکرم و هیچ رنجی ننمایم که مرا بر تو مسلط نکرده  
 ولی بران کس دشنام دهد و بدی گوید ابوبکر و عمر را رضی الله عنهما  
**الخبار المنقولات من الکتاب المعبرة فی شان** اندر کتاب شرف  
 النبوة صلی الله علیه و آله آورده است که ابو بکره رضی الله عنه گفت خرج رسول الله  
 صلی الله علیه و آله فی بعض معازی به فلما انصرف جاءته جاریة سوداء فقال  
 یا نبی الله انی نذرت ان ردک الله تعالی صالحا ان اضرب بین یدیک  
 بالدف فقال ان کنتم نذرت فاضرب فی الآفلا قال فجعلت تضرب ثم  
 دخل عمر فالت بالدف تحتها ثم قعدت علیه فقال رسول الله صلی الله علیه و آله



ان الشيطان يخاف منك يا عمري اني كنت جالسا وهي تضرب فدخل ابو بكر  
وهي تضرب ثم دخل عثمان فلما دخلت لقت الدف ابو برة كويد كرسو  
صلى الله عليه وسلم بيرون نشد بغزاي كما فران خذاي تعالي ويرا نصرت داد بركا  
فران با غنيت باز كويد كنيزي سپاه پيش وي مدركفت يا نبي الله  
من نذر كوده ام ك الرخداي تعالي ترا سلامت مراد خویش باز كود اند من  
دف بزيم پيش تو رسول الله صلى الله عليه وسلم كفت كود كوده و بزيم وا كونه نه  
كنيز كدف بر كوفت وهي زد انكه عو خطاب رضي الله عنه انما امدان كنيزك  
دف بيفكند و زير خود پنهان كود و بر سر نشست رسول الله صلى الله عليه وسلم كفت  
شيطان از تو بترسد يا عمر من نشسته بودم واودف هي زد ابو بكر نيز  
در آمد واودف هي زد و عثمان نيز در آمد واودف هي زد كفت چون تودر  
امري از تو بترسيد ودف بيفكند **خبري** ديكر بروايت عمرو بن سعد  
بن ابي وقاص ز يذ ريش سعد قال استاذن عمر بن الخطاب رضي الله عنه  
علي رسول الله صلى الله عليه وسلم وعنده نسوة من قريش يكمنه ويستكثرنه عالة  
اصواتهن علي صوته فلما استاذن عمر ابن الخطاب رضي الله عنه فن وبادون  
الحجاب فاذن له رسول الله صلى الله عليه وسلم فدخل عمر ورسول الله صلى الله عليه وسلم طحطحا  
فقال عمر اضحك سنك يا رسول الله فقال النبي صلى الله عليه وسلم عجت من هولاء الكواقي  
كن عندي فلما سمع صوتك بتدرف الحجاب فقال عمر رضي الله عنه فانت  
ان يهين يا رسول الله ثم قال عمر يا عدو الله نفسي ولا تهين رسول  
فقلن نعم انت افظ واغلظ من رسول الله فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم انه يا ابن الخطا  
والذي نفسي بيده ما لقيك الشيطان سالك فجا غير كرفك عمرو بن سعد  
بن ابي وقاص كفت عمر خطاب رضي الله عنه فرمان خواست ك اندر خانه رسول

شود و پيش رسول الله صلى الله عليه وسلم زبان بودند از قريش و با رسول الله صلى الله عليه وسلم  
سخنهایي گفتند با و از بلند و با و از رسول الله صلى الله عليه وسلم غلبه كودند چون عمر رضي الله عنه  
فرمان خواست اندر آمدن را خانه رسول الله صلى الله عليه وسلم زود برپايي خاستند و اندر  
شدند و خویشان را پيوشيدند رسول الله صلى الله عليه وسلم و برافرومان داد ك اندر ايد عمر  
رضي الله عنه اندر آمد رسول الله صلى الله عليه وسلم بخنيزد عمر كفت خذاي تعالي هميشه ترا  
شادان و خندان دارم يا رسول الله پيغامبر صلى الله عليه وسلم كفت عجب دارم از اين زن  
كه پيش من بودند چون او از تو شنيدند يا عمر زود اندر حجاب شدند انكه عمر  
رضي الله عنه كفت دشمنان خود از من هي ترسيد و از رسول الله صلى الله عليه وسلم هي ترسيد  
اريان كمرانك تودر شت تر و سخت توي از رسول الله صلى الله عليه وسلم انكه رسول  
صلى الله عليه وسلم كفت حقيقت بدان يا پسر خطاب بدان خذاي كه جان من  
بيد قدرت وي است ك شيطان هرگز نيند ك براي هي روي ك شيطان  
براي ديكر رود **خبري** ديكر ك رسول الله صلى الله عليه وسلم كفت ان عمر لينظر الي الغيب  
من وراء ستري قيق **خبري** ديكر روايت آمده است ان عمر شاز سفيات  
از عبد الله قال والله اني لا حسب علم عمر لو وضع في كفة الميزان ووضع علم  
سائر احياء اهل الارض في كفة الاخرى لرجح عليه علم عمر رضي الله عنه كفت  
بعزة خذاي عز وجل كمن حساب هي كنم علم عمر رضي الله عنه ك ان كفة  
نهند و علم ديكر كان اهل زمين اندر كفة ديكر علم عمر چرپ ترايد  
از علم اهل زمين **خبري** ديكر روايت شده است ان عمر رضي الله عنه كفت  
بشر وين بر اوي رضي الله عنه ان تصنيف خویش و رده است ك عمر  
عنه المنا فوق من كانت الدنيا امله و لمطاي اعمله عظيم بطنه قليلا فطنه  
عالم بدنياه جاهل باخرته كفت منافق انت ك دنيا اميد و ست خطا



وگناه کردار است و بسیار خوردن پیشه است زیرکی و دریافتن  
 او در دنیا است و نادانی و با خردت ابواللیث سمرقندی رضی الله عنه اندر  
 تنبیه آورده است که وقتی عمر خطاب مردی می راند که در خانه هاجری  
 می خواست و پیری بود ضعیف امیرالمؤمنین گفت مرا از انصاف تو بپرسند  
 که انصاف تو نمی دهم که توجیه می ستانم تا جوان بودی روا بود امروز ترا  
 عفو کردم و بفرمود تا قوت وی و عیال وی از بیت المال روان کردند  
**خبر دیگر** هم ابواللیث گوید بروایت درست از عبدالله بن عباس رضی الله  
 عنه که گفت او را آن روز که عمر بکار بردند گفت یا امیرالمؤمنین جان بر دی  
 که مسلمان بودی آن وقت که پیشترین مردمان کافر بودند و با پیغمبر تو  
 صلی الله علیه و آله و سلم که از دنیا رحیل کرد از تو راضی  
 بود و با خرم بکار زدند ترا و شهادت یافتی عمر گفت مغرور یا شد  
 آنکه بدین گفتار و رفتن شود اگر مرا باشد هر چه افتاب بمان تا فتنه است  
 که فدا کردی مولی مطاع را **خبر دیگر** بروایت آورده اند که روزی علی رضی  
 الله عنه نشست بود در میان سخن یکی عمر را رضی الله عنه ستودن گرفت  
 علی گفت عمر و ما عمر و هل خلق الله تعالی بعد النبیین والمرسلین مثل عمر و هل  
 ولد والدان مثل عمر و هل رای العسلان مثل عمر عالم بحدود الله عز وجل  
 فقیه فی دین الله تعالی عدل الله به الاسلام عدل فامن واتبع الخلفاء بعده  
 و انشر فی هذه المضي هذه الابیات

ما راقنی قط شیء معجب حسنه الا تأملت فی الحسن فی عمر  
 ولا تجرد فی امر سررت به الا یکره بلوای فی عمر  
 فان الملم خف موقعه فی جنب وحیدی شفا فی علی

**ما** لا تلهم جواغلا می ان لوعکم **ما** بغیری فوادی بان یصبوا لی عمر  
 گفت عمر کدام و خدای تعالی فریده است پس ز پیغامبران مانند عمر و  
 هیچ مادری و پدری را مولود آورده است مانند عمر که عاملت محمد های  
 خدای تعالی و فقیه اندر دین خدای عز وجل خدای تعالی اسلام را بوی عزیز کرد  
 عدل کرد که احرم این کشت و رنجور کرد خلفا که از پس وی باشند و این بدت های یاد کرد  
 با گفت که نبشته اند و امیرالمؤمنین چند سنت نیکو در اسلام نهاد اول من نصب  
 و هو شیخ و اول من نصب حاجب البید و صاحب الخیش و اول من بنایت للمال و اول  
 من بنا السجین و الجلاله و اتخذ الخوامع فی الامصار و اتخذ الثغور و اخذ الارزاق  
 للمطوعة و اول من وضع الخراج علی ارض فارس و اول من اظهر التواضع و هی سنة  
 سنهار رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الا انه خشی ان یكون فرضا اول کسی که قاضی نشاندا امیر  
 المومنین عمر بود رضی الله عنه که قاضی شرح را بنشان و پیک و نامه و ابتدا کرد و بیت  
 المال و بنا کرد و زندان او بنا کرد و جلاد او نصب کرد از بهر حدها خدای تعالی و  
 مسجد ها و جامع اندر شهرها و ترتیب کرد و ثغرها بگرد و کسی که کارهای تطوع  
 کرد روزی و چون موفدان و مانند این و خراج او نهاد بر زمین فارس و غار تراویح  
 او اشکار کرد و این سنة رسول بود صلی الله علیه و آله و سلم که او تراویح کردی در ماه رمضان  
 اما اشکار نکردی ترسیدی که خدای تعالی تراویح را فریضه کو جانند و بر امت وی  
 دشمنوار باشد وقتی رسول صلی الله علیه و آله و سلم با بوبکر بگذشت و غار همی کرد شب و قن  
 اهسته می خواند رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت چرا اهسته می خوانی گفت آنکه با وی همی  
 و عمر بد رضی الله عنه با و از همی خواند گفت با و از چو می خوانی گفت خفته را بیدار همی کنم  
 و شیطان را دور همی کنم رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت هر دو بر حق آید و نیکو همی کنی با هم  
 منزلت که او را بود او از عدل او و هیبت او در عالم فاش شد یک ذره غنا و خرد

کوی



نگرد و خود را از همه کسی مکتوب دیدی و بدست خود کارها نمودی که دیگران نکردند  
 دندی و آورده اند که کس کردی و گفتی که کس کنید و رنج بر مسلمانان ننهید که هیچ  
 جای مرا هرگز اید و ستوران ندارم که اندر باز را باشم و برای عیال خود حلالا طلب  
 کنم **خبر دیگر** یکه وقتی دیگر وصیت کرد مردم را و گفت دست از کسب کن بردارید و  
 گوشتید که خدای تعالی روزی می دهد که خدای تعالی از آسمان زمین نفوذ  
**خبر دیگر** اندر روح و پرهیزکاری چنان بود که آن شیوه صدقه شریقی  
 دادند پس بدانست که وجهیست آنکه نتواند خود فرو کرد تا وی را فی کند  
 افتاد و بیم آن و بیم آن بود که آن رنج و سختی آن جان از وی جدا شود  
 و گفت با خدا یا با تو بنهیدم از آن قدر که اندر طهای من جانده است  
 و بیرون نیامد **خبر دیگر** اندر کیمای سعادت آورده اند که وقتی از  
 مشک آورده بودند بخانه امیرالمومنین عرضی الله عنه و عمر فرمود تا زن وی  
 بوی مشک شنید گفت این چیست گفت مشک همی ساختم دستم بوی گرفت اند  
 مقنع ما لیدم عمر رضی الله عنه مقنع از وی بستد و همی شست و اندر خاک همی  
 حالید و همی بوسید تا هیچ بوی نماند انگاه بوی داد و این مقدار اندر محل ما  
 حجت باشد ولیکن عمر رضی الله عنه خواست که این در بسته باشد تا چیزی ادا  
 نکند و یا از بیم حرام حلالی بگذاشته باشد و ثواب متقیان یافته باشد و شنید  
**خبر دیگر** هم در کیمیا دیدم که عمر رضی الله عنه زنی داشت که ویرادوست داشتی چون خلافت  
 بوی رسید زن را طلاق داد از بیم آنکه نباید که اندک کاری شفاعت کند و از  
 خویش نسیان کرد و وی را خلاف کند **خبر دیگر** اندر تفسیر آورده است که عمر  
 رضی الله عنه برهنه بر کف دست و در مشوید اندر کاین زنان که اکران کواهی بودی  
 اندر دنیا و یا پرهیزکاری بودی نزد خدای تعالی اولی ترین کسی بزان مقام

بودی

بودی صلی الله علیه و آله و هیج زن و هیج دختر پیش از دوا زده و قیه و نیم کابین  
 نگرد است چون وی این سخن بگفت زنی سخن کوی برخاست و گفت خدای تعالی  
 ما را قنطردهد و پس خطاب از می ستانند خدای تعالی همی گوید و آن آدم استبداد  
 روح مکان روح و اندیم احداهن قنطارا فلا تاخذوا عنه شیئا تاخذونه بعدتا  
 و اما مبینا یعنی که اگر خواهید که بد کنید جفتی بجای جفتی و داده باشند  
 از ایشان مالی بسیار فامستانند از ایشان چیزی ایا فرامی گیرید از ابر سبیل  
 بهتان و اندر ختن بزه ظاهر عمر خطاب رضی الله عنه از بزرگی که بود اندرین  
 و امانت چون این سخن بشنید و دانست که آنچه از زن همی گوید صوابست حق و اعتقاد  
 و کردن نهاد و گفت کل الناس افقه من عمر اصابت امرأة و اخطا عمر گفت همه مردمان  
 بهتر دانند از عمر زنی صواب کرد و عمر خطا کرد **خبر دیگر** و این که اندر عمر رضی الله عنه  
 ما گفت یا معشر القرا افغوا و سکم و التجروا القدر و ضح الطریق و لا تکلوا عیال الاعلی  
 گفت یا جماعت مقربان سر بردارید و احوال نیکیو ببینید و خرید و فروخت کنید که  
 تحقیقت اشکارا شد راه و زینهار تا عیال مردم نشوید یعنی کس کنید تا حاجتمند  
 مردم نکرید و هم عمر گفت رضی الله عنه من لم یتفقه فی الدین فلا یتجرن فی سوقنا  
 هر که فقیه نباشد اندرین خرید و فروخت مکنید اندر بازار ما یعنی علم خرید  
 و فروخت را بیاید دانستن تا در ربا نیفتد و ما خود نکرد **خبر دیگر** و این ابو  
 الیث صاحب تذبیه گفت شنیدم از ابو جعفر که گفت عمر خطاب رضی الله عنه و ام  
 بود بر جهودی پس عمر او را بدید گفت بد آن خدای که بر کزید ابو القاسم را محمد  
 صلی الله علیه و آله بر همه آدمیان که نرو تا حق من نرهدی جهود گفت خدای تعالی ابو  
 القاسم را بر مردمان نگزیده است عمر دست برد و طپا نچه بر روی جهود  
 زد گفت من و تو پیش ابو القاسم روم هر دو پیشی بیغایر صلی الله علیه و آله آمدند

تا

شد

د



كفت يا محمد عمره يندارد كه خدای تعالی ترا بر همه آدمیان برگزیده است و دست  
 بر آورد و طیاره بر روی من زد رسول الله صلی الله علیه و آله كفت اها یا عمل و را راضی کن  
 از ان طیاره كه زدی انكه كفت بلی یا یهودی ادم صفي خدای بود و ابراهيم  
 خليل خدای بود و موسی کلیم الله بود و عیسی روح و من دوست خدای بلی  
 یا یهودی و نام از نامها خدای تعالی بر امت من گذا نام وی سلام و نام  
 امت من مسلمان و دیگر نام وی مؤمن و نام امت من بر نهاد مؤمنان بلی یا  
 یهودی انتم الاولون والاخرون و نحن الاخرون السابقون يوم  
 القيامة شما اندر دنیا پیش از ما بودید و پس بدو رخ خواهید شد  
 و ما در دنیا آخر بودیم و در قیامت پیش از همه باشیم بلی یا یهودی طلبتم  
 يوم الجمعة یوما دخلنا یوما یعنی الجمعة فالیوم لنا و عداکم و بعد عدا  
 لنصارى بلی یا یهودی ان الجنة لمحة علی الانبیاء حتی ادخلها انانها  
 لمحة علی الامم حتی يدخلها امتی بلی یا یهودی روزا دینه طلب کردید خد  
 تعالی روزا دینه ما را عطا کرد و فردا شنبه است شمارا و پس فردا كه يكشنبه است  
 ترسایان را یا یهودی كشت خرامت بر بیغامبران تا من اندر بهشت بروم و  
 خرامت بر همه امتان تا امت من اندر بهشت نشوند و **وصایای عمر رضي الله عنه**  
 قال حدثنا ابو بكر قال حدثنا علي بن عمر الحافظ الدارقطني فيما نروي عليه الصلاة  
 وانا اسمع قال حدثنا ابراهيم بن عماد بن اسحق و احمد بن عبد الله الوكيل قال حدثنا  
 الحسن بن عرفة قال حدثنا يعقوب بن الوليد الاردي عن يحيى بن سعيد عن سعيد  
 المبرقعي قال وضع عمر بن الخطاب رضي الله عنه للناس ثمانية عشر كلمة حكما قال ما عاقبه  
 عصاة الله فيك بمنزل ان تطيع الله فيه وضيع امر اخيك علی حسنة حتى يجرك ما بلغك عنه  
 ولا تظن بكلمة خرجت من مسلم شر وان تجر بها في محالا ومن كتم سره كانت الخيرة

و من عرض

و من عرض نفسه بالثمة فلا يلومن من اسأ الظن به و عليك باخوان الصدق فحش  
 في انكافهم فانهم زينة في الرجل و عدة في البلاء و لا تنها و نفي الخليفة الله عز وجل  
 فيهنك الله تعالی و لا تسال عما لم يكن فان فيما كان شغلا بحالهم و لا تعرض فيما لا يفيدك  
 يعينك و عليك بالصدق و ان مسلما لصدق و لا تطلب حاجتك الي من لا يجلبها  
 و اعتزل عدوك و احذر صديقك الا من و لا من حبي الله و لا تصاحب الفجار و لا تعلم  
 من تجورهم و ذل عند الطاعت و استعصم عند المعصية و تخشع عند القبور  
 في الامركا الذين يحشون الله فان الله سبحانه و تعالی قال اعلم بحشون الله من عباده  
 العلماء **ثم وصايا عمر رضي الله عنه** عمر خطاب رضي الله عنه كفت رسول را  
 صلی الله علیه و آله بخواب بیدم سر من گران کرد كفت چه بوده است كفت نه توانی كه در  
 روزه اهل خویش را بوسه می عمر رضي الله عنه نيز هرگز ان نكرد هر چند ان حرام  
 نیست وليكن ناكردن اولی تر و با صدیقان و در چنين قايوم مساحت نكنند اگر چه  
 با دیگران كنند **خبري** دیگر عباس رضي الله عنه می كفت مرا با عمر خطاب و سني  
 بود خواستم كه از پس مرگ وی خواب بیدم پس از يك سال و دو خواب دیدم  
 چشم می سترد كفت كنون فارغ شدم و كار در خطر بود اگر نه ان بودی كه خداوند  
 كرم بود **دعای عمر رضي الله عنه هو الله في حق نبي** اللهم اعصمني  
 بعفوك و جلالك و ارقني من ظلك و عافني و اعف عني اللهم في ضعيف فقوي و اعطني  
 من الفقر و متعني بسمعي و بصري **ما** بر سیدند از امیر المؤمنین عمر رضي الله عنه از مرگ  
 كفت امروء علی خصال كثيرة الخلق و الحياء و النقاء و صدق البهجة و ترك الغيبة  
 و حسن الخلق و عفون القدرة و قبول المعذرة و اجازة الموعود و كتمان السر و حفظ  
 الصمت و الامر بالمعروف و عرفان الحق و مراعات الجيران صدق قیامك ان  
**حكایة مناقب امیر المؤمنین عمر بن الخطاب رضي الله عنه و عن ابي**

و وصایای عمر رضي الله عنه

دعای عمر رضي الله عنه

و من عرض

حكایة مناقب امیر المؤمنین عمر بن الخطاب رضي الله عنه و عن ابي



شبهی عمر رضی الله عنه بعلم بر خاسته بود و می گشت تا بدر سرائی رسید و از کویست  
شنید که از سرائی بیرون می آمد عمر رضی الله عنه ایستاد و نیکو گوش داشت و از آن  
شنید که با کودکان خویش می گفت بخیر که خدای تعالی او را از عمر خطاب بستاند چون  
رضی الله عنه این سخن شنید دلش ز پیروز بر شد در سرائی آن زن بگفت و دستور  
خواست و اندر شد و پیوسته که شمار چه بوده است آن پیروز گفت من زیانم و این  
کودکان و عمر خطاب پدر این کودکان را بخواه فرستاده است و حاجتی نیام و چیزی  
نیست که نفقه کنیم و این کودکان می گیرند آن زن نداشت که این عمر است و عمر از عشا  
باز گشت و بخانه شد و جوانی پرار کرد و پاره گوشت بر سران نهاد و خود بر پشت کوفت  
سلمان فارسی رضی الله عنه با وی بود گفت یا امیرالمؤمنین فرموده تا من بر کرم عمر رضی الله  
گفت تو اکنون این بار از پشت من بر کرمی فردا روز در قیامت بارگاه از پشت من بگردد  
و کنه من کنه ام نه تو یا سلمان و می گویست و آن همی برد تا بدر سرائی آن عورت رسید و آن  
بانک کرد در باز کرد و عمر رضی الله عنه خود یک بر نهاد و آن روی و بر پیش خویش بر زمین نهاد  
و انشراح میر تا یک بخت زنی از همسایگان درین خانه آمد امیرالمؤمنین عمر را بپای نهاد  
آن دو در آتش آن زن را گفت غی دانی که این امیرالمؤمنین عمر خطاب است زن بترسید و آن  
هوش بشد چون با هوش آمد عذر خواست که ندانستم که تویی و سخنها گفته ام عفو کن  
پس عمر رضی الله عنه بیامد و آن کودکان را بپای نهاد و از خواب و بدست خویش طعام در دهان  
آن کودکان می نهاد و می گفت عمر را بجل کنید و روز قیامت بر عمر خصمی نکنید و با این  
عمر را بوده است که جهانیان همه از عذر او گویند چنین شنیدم که کسی عمر را بخوابید  
پس از مرگ وی بیازده سال با وی گفت یا امیرالمؤمنین ما فعل الله بک قال الله فرغت  
من الحاحی گفتند ترا چندین شمار بود گفت خدای تعالی با من چندانی شمار نکرد که از  
در ولایت من بزرگی از آن پیروزی از یک کنار جوی چشته بود پای آن بزرگوار

جوی فرو شده بود و بشکسته خدای تعالی گفت یا عمر تو امیرالمؤمنین  
بودی چرا گوش نداشتی و غافل شدی تا آن کنار جوی و بران بشدی  
و پای آن بزرگان پیروز بشستی و رنجور گشتی **خبر دیگر** چنین گویند که  
چون ابوبکر صدیق رضی الله عنه از این جهان بیرون شد و عمر خطاب رضی الله  
عنه بجای وی بنیشت بر امیری که خالد بن ولید داشت رضی الله عنه خالد را از  
امیری باز کرد و سعد را با امیری نشان گفت تا خلق بدانند که کار بخلاف است  
است نه به حال و چون روزگاری بر آمد سعد خواست که سرائی کند و گوشه آن  
سرائی با سرائی کبری بود سعد آن کبر را بخواند و خواست که از آن سرائی  
بخرد کبر بفر و خست سعد اندر بهان یافت کرد هیچ گونه آن کبر را جانت نکرد  
مردمان گفتند چندین خواهش با کبری چه باید کرد آن توان سرائی بگیرد آنکه بماند  
بده آن کبر بشنید بترسید گفت نباید که سعد آن سرائی باز گیرد باز خوش  
گفت ای زن چه تدبیر است آن زن گفت ایشان را امیری هست که او را  
امیرالمؤمنین گویند بر خیز و بنزد یک شو و از سعد کله کن تا وی سعد را  
بفرماید تا دست از تو بردارد آن کبر بخواست و ندیده شد پرسید که امیر  
المؤمنین کجاست گفتند بر پشت بیرون شده است چشم همی داشت  
تا وی ز کدام سوی می آید هیچ گونه اثری و کردی نمی دید عمر خطاب را  
رضی الله عنه دید در در زیر سر نهاده و بر خاک خفته آن کبر را داشت  
که وی امیرالمؤمنین است پای را بروی زد و گفت عمر از کدام سوی می  
آید گفت چه می خواهی و چه می یابی آن وی گفت بتظلم آمده ام گفت از کجاست  
گفت از سعد که قصد کرده است که سرائی مرا فرماید بفرصت عمر رضی الله عنه  
اندر وقت بر پای خاست و بتعجیل بخانه باز آمد خادم را گفت یا و کاغذی



تا نامه نویسم بعد از همه سرای عمر کی غریب یافت گفت پاره عادی می بیاورید و می یافتند  
گفت پاره استخوان بیارید بسیار طلب کردند نشانه کوفته می بیافتند نزدیک عمر  
اوردند بر آنجا نشست **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** اما بعد یا سعد چون این نامه بتو رسید  
خشم را خشنود کنی و یا بخیزی و بنزدیک من ای و ان نشانه بان کرداد کبریا خانه  
خویش آمدن وی گفت یا مرد چه کردی آن مرد کبر گفت این راه بر فتم تا افسوس  
بر من پیدا شدند پاره استخوان با من دادند گفت چون اوردی برو و بنزدیک  
سعد شو و بروی عرضه کن آن کبر برخواست و بدو سرای مروی بدو سرای نشسته  
بود نماز کرده و غلامان صف بر کشیده آن کبر نشانه در دست گرفت چون سعد را  
نظر بدو افتاد و خط امیر المومنین عمر رضی الله عنه بدو رویش زد کردید  
خاست و آن عمامه که در دست داشت در گردن خویش نهاد و فریاد و در دست  
ان کرداد هر چه خواهی اینجا بکن با من و مرا پیش امیر المومنین عمر رضی الله عنه ببر که  
من طاقت سیاست عمر ندارم آن کبر یفتاد و بی هوش گشت چون با هوش آمد گفت  
اسلام بر من عرضه کن در وقت مسلمان شدن سرای خویش در کار سعد کرد بخشنود  
با این کبر گفتند سبب چه بود که تو مسلمان شوی گفت برای آنکه امیر المومنین را دیدم  
موقعی پوشیده پاره پاره کهنه و شلوار در پای نه دره در زیر سر نهاده برخاسته  
در ویش واری آن گونه که من ویرا دیدم و از وی چندین سیاست و هیبت وی در  
دل مردمان باخویشتن گفتم که اگر آن دین را که چنین امید بود آن دین نبود  
مگر حق تابدانی که عدل چگونه مبارک بود **خبر دیگر** عمر خطاب رضی الله عنه  
سپاهی ننهادند فرستاده بود و روز کاری در راه بر آمده بود روز دینه عمر  
رضی الله عنه خطبه می کرد بدین برهمن بر سوار **صلی الله علیه و آله** اندر میان خطبه  
گفت یا ساریه الجبل الجبل یعنی بکوه نشو بکوه نشو نماز دیگر یاران پرسیدند

۸۱  
که آنچه بود که در خطبه گفتی گفت دلم مشغول بود از بهر سپاه نگاه کردم دیدم  
چند می کردند و لشکر کاوان مکن ساخته بودند و از دادم گفتم ساریه را  
که سپه سالار لشکر است که بر کوه نشو تا کاوان نکند اصحاب آن وقت را بنو  
شدند چون ساریه بان آمد بالشکر و غنیمت پرسیدند که سبب فتح شما  
بود گفت روزا دینه چون می گرییم و دشمن با ما مکن کرده بود و از امیر المومنین  
عمر شنیدیم که مرا گفت یا ساریه الجبل الجبل بر کوه نشو چون بر سران کوه شدیم لشکر  
بدیدیم مکن ساخته فرو رفتیم و شمشیرها در نهادیم و همه را بکشتیم و غنیمت  
اوریم تا بدانی که این ارکومات عمر است رضی الله عنه او بدین و لشکر نهادند  
از من خبر بدید از این ظاهر تر خواهی **خبر دیگر** چنین آورده اند که اندر  
روز کار پیشین رسم چنان بودی که هر سالی و دینیل بایستادی تا دختری را  
بیار استندی و اندران آنجا ختنه نگاه اب روان شدی چون برو کار  
عمر رضی الله عنه رسید عمر را خبر کردند تا چه فرماید عمر رضی الله عنه کاغذ بر  
گرفت و برودنیل **الحاکم** نامه نداشت که یا نیل اگر بفهمان خویش می روی مرو که  
ما را با تو حاجت نیست و اگر بفهمان خدای عز و جل می روی پس برو بنشین  
و گفت این نامه را برودنیل اندازید چون ببردند باب انداختند و ساعت روید  
روان شد همچنین تا قیامت باز نیستند با صو خدای عز و جل و سر عمر خطاب  
رضی الله عنه **خبر دیگر** روزی عمر خطاب رضی الله عنه در صحن ای خفته بود  
و دره در زیر بالین کرده و خاک و کوزه بر سر وی نشسته بود رسول روم فراز  
و یوادی تنهاد رخا و در صحن دست با تیغ زد و گفت زلزله اندر دین ما  
مکندی چون دست با تیغ زد از بالین عمر و شیر برخواست یکی نو و یکی ماه  
اهنگ رسول روم کرد و روی تیغ بیفکند و بگریخت عمر رضی الله عنه



بیدار گشت تبع را دید انداخته و مرد از هوش شده عرضی الله عنه گفت ای ایا  
مرد اینجا که عمر خبدر لبر پاسبان وی خبدر گفت زینهار یا عمر اسلام بر من نمی  
کن اسلام بروی عرضه کرد گفت لا اله الا الله محمد رسول الله خبر با میرالموئنین علی  
رسید رضی الله عنه گفت راست است که رسول صلی الله علیه و آله گفت هر کجا که عمر خبدر مال الله  
پاسبان وی باشند **خبر** روز از پس رسول صلی الله علیه و آله عمر غایب گردید و  
رسول صلی الله علیه و آله سوره و النازعات میخواند بزمین ایت سید که انا ربکم  
الا علی که فرعون گفت من خدای مہتمم عمر رضی الله عنه گفت لو کنت حاضر عتقه  
اگر من اینجا حاضر بود می گردن وی بزدمی چون نماز بگذارد نزد رسول صلی الله علیه و آله گفت  
یا عمر نماز منی کفایت نماز اعاده کن جبیریل علیه السلام آمد که عمر نماز قضا کن که ما  
نماز تو قبول کردیم و ان نماز تو بابر نماز همه امت کردیم که ما مرد مردانه را دوست  
**خبر** این عمر که شنیدی روز عید نزد رسول صلی الله علیه و آله آمد که خطبه  
رود که دکان مدینه روی و یختند و عیدی خواستند رسول صلی الله علیه و آله گفت  
یا عمر مرا از ایشان باز عمر رضی الله عنه برفت و حتی کوشت بایشان داد و حتی  
میوه رسول صلی الله علیه و آله گفت یا عمر تو مرا از آن تو خریدی از مال خود عریوسف  
علیه السلام ملک یوسف را بدرام معدود و خرید و تو مرا میوه و گوشت خریدی  
عمر گفت یا رسول الله اگر از یوسف از آن تری بروی از یوسف خوبتری و شیوین  
تر عمر مردی بود که دیو بگریخت از سایه جامه او نیل مصر برفت بنامه او زمین  
از لرزه بپارامید از هیبت زه و او نعره او بشنیدند و او در مدینه از خطبه او  
ملک تعالی حکم کرد بر موافقت حکم و کامه او رضوان میزد کشید بخانه او و میکا  
بیل بونیده و بوی سایه او اسلام نازند بر روز اسلام او جبیریل هدایت شده  
غلام او و شیر پاسبان بالین و آسمان و زمین عاجز گشته از بوداشتن یقین او

**خبر** شبی عایشه رضی الله عنها بر بام حجره بود و اندر ستارگان می  
نگریست گفت یا رسول الله هیچ کس با شد که ویرا بعد از این ستارگان طاعت و  
عبادت با شد عایشه رضی الله عنها گفت من چشم داشتم که بگوید ان پذیرفته  
رسول صلی الله علیه و آله گفت یا عایشه ان عمر خطاب است عایشه سر پیش افکند رسول صلی  
الله علیه و آله گفت یا عایشه حسناء عمر رضی الله عنه چون حسناء است از حسناء پذیرفته روزی  
عمر را رضی الله عنه بر جنازه نهادند علی رضی الله عنه بیامد و بایستاد و گفت هیچ صحیفی  
نیست در عالم که مرا بآید که ان صحیفه عمتی تا بدان صحیفه بدیش خدای عزوجل  
رومی مکر صحیفه این پیچیده اند گفت یعنی عمر خطاب رضی الله عنه **خبر**  
چنین گویند که یک روز رسول صلی الله علیه و آله نشسته بود و عمر خطاب حاضر بود  
گفت یا عمر مرا این زمان آمده است که نور عدل بر خطاب ده اکنون ترا دا  
دم عدل کردن اندر جهان نصیب توان چون بوی بکر صدیق را رضی الله عنه  
وقت رفتن از دنیا نزدیک آمد وصیت نامه بنیشت که همان دو درم و چهار  
دانگ که مرده من بود بدان کس دهی که از پس من خلیفه باشد و آنچه من سنده بود  
انگ همچنانست بدیت مال باز رسانید اشتی بود که خانه مرا اجا و ردی  
انگ اشتی بدیت امال باز برید خبر عمر خطاب رسید سر در دیوار زد و گفت  
اتعبت من بعدک وصیت نامه نوشت و نام خلیفتم بنیشت و جای نام کثا  
یکداشت تا کس نیازارد عباس بن عبدالمطلب رضی الله عنه دانست که ان جای  
کثاده مانده است از پس بوی بکر اختلاف افتد دلیلی کرد و ان وصیت  
نامه را خواست نام عمر خطاب رضی الله عنه در وی نوشت چون صدیق رضی  
الله عنه بهوش آمد گفت عباس یا وصیت نامه را بیا و بریاورد گفتان سپید  
می بینم گفت من کتای که دم یا خلیفه رسول الله و بنیشت صدیق شاد شد گفت



الحمد لله که موافق مراد همین بود بعضی از یاران پیامبرند و گفتند چو کودی  
 که عمر خطاب در شست ترین کسی است پیش خدای تعالی چه حجت اورید که در شست  
 ترین کسی را بر مسلمانان مسلط کردی و بدینوقت گفت اسد و بی مو را باز نشاند خادما  
 آمد و او را باز نشاند گفت اگر خدای تعالی از من سوال کند که خلیفت چو او را  
 کودی گویم در روی زمین کس از عمر خطاب عادل تر ندانم چون عمر رضی الله عنه  
 با میوهی شست را اطراف عالم بوی خلاق آمدی که که امیر کشت که کوه و کوه سفند  
 بیکجای بی می خوردند عدل کرد تا مسلمانان بقصود رسند زنان بیوه را بخود  
 کشید و از خود خرید و خود برگزینی و جلالان را یاری دادی گفتی حتی  
 من برم کنیز که هندو را که دست هانده شدی از آب کشیدن یاری دادی گفتی حتی  
 من بر کشم چون شب بودی پاس داشتی و منسوی عبد الرحمن بودی **خبر** عبد  
 الرحمن گوید از وی عجایب یدم بدان نوری که میوات یافت گفتند یا پسر عوف  
 چه دیدی گفت اگر وی زنده استی باز داری احایکی آن بود که هر شبی هر دو بر  
 فتنی یکی کوی بود که در آن کوی رفتی و مرا گفتی تو اینجا باش من بایستادم و نیار  
 ستمی و مرا مخالفت کردن و از امر او بیرون آمدن شبی بعد از وفات وی رفتم  
 درین آن کوی اندر خانه پذیرنی بر جای هانده می گفتی چه بوده است که عمر شب  
 دبر همی آمد گفت ای زن عمر از دنیا رحیل کرد پاره زن چون بشنید اهی بکرد و بی هوش  
 شد چون با هوش آمد گفت ای بار خدای عمر را بیا مروز که وی عهد من کردی گفت  
 و چه کردی از عهد گفت بروز پلید کرده بودی پیامدی و بیرون انداختی  
 و جامه من بشتی و مرا پاک کردی و اینچ مرا بایستی بیاوردی گفت ای زن اینک  
 من یار عمر اگر وی اندک شست اینک من بجای اویم نیابت وی بدارم بانکه بر من زد  
 و گفت که ایستد مرا بجای وی اگر یار عمری مرا بوعایاری ده انگاه سر برداشت و

گفت

گفت ای باری خدای من این رنج و بیماری بعون یاری وی می گذارم چو  
 وی رفت مرا نیز بگوید که من عمری عمر خواهم این بگفت و نکرد من بگویم و عهد  
 وی بگویم و چهار وی بساختم و ویراد من کردم **خبر** هم عبد الرحمن بن  
 عوف رضی الله عنه گوید یک شب دیکه او را دیدم مشکلی از پوست کاه و پند  
 کرده و ری بگویم و هدینه نهاده مانده شد گفتم مانده شدی بده تا من بگویم  
 گفت انکاموزن بار مشک من تو بر کبری فردا روز قیامت بار کنه من که بگویم  
 گفتم ترا چه بار بود براه رسول صلی الله علیه و آله زیستی گفت من دوست چنان دارم  
 که سر بر این خلافت بروم چون در گذشت چنین گویند که از پس یک سال پسش  
 عبد الله بن عمر رضی الله عنه با جویا بدید با مداد بیرون آمد دستار از سر رفته  
 و مسجد رسول صلی الله علیه و آله رفت گفت ای یقیه صحابه رسول جمع شوید تا سلام  
 پذیرتان بر سلام جمله جمع شدند انگاه گفت بدانید که دوش پذیر را بخواهید  
 و تاد و نشان در هوشی بر رسول صلی الله علیه و آله صلوات محمد ادم نیت آنکه مکر پذیر  
 بجواب بستم و نمی یدم تاد و شش یدم پذیر را روی زرد و پشت دوتا کشته گفتم  
 ای بابا این چه حالت رنگ روی تو سرخ بود گفت ای پسر اکنون رستم و تا اکنون  
 در مانده بودم بشمار گفتم ای بابا چه شمار گفت وقتی بود که چون بیک خطم  
 کشی از آن دیکه عاقل بودی آن دیکه بوی بوک مانندی حال بجای رسید مخاطره  
 تا اشترب بود صدقار مہار بودی و پرا هرنده کوه زده بودم پیوند کرده از پس  
 پس حقارت بیرون انداختم که پیش از طاقت اشترب نداشت از سستی که بود  
 مرا فرمان رسید که چو انداختی از مہار را و مال مسلمانان را چو ضایع کردی گفتم  
 ای بابا این عتاب چه رستی گفت ای پسر نه ترا گفته بودم که نامه در کفن نه و آن نامه  
 آن بود که حسن و حسین رضی الله عنہما روز پیش پذیر من آمدند و سلام کردند و



و پذیرمن در شمار مسلمانان مشغول گشته بود سلام ایشان نشنید چون فارغ گشت  
گفت ایجا ایید حسن و حسین رضی الله عنهما گفتند سلام کردیم گفت نشنیدم چرا  
ست و آمد تا پیش ایشان حسن و حسین هر دو و بر پای خاستند عمر رضی الله عنه  
سر هر دو را بوسه داد آنکه علام خود را گفت که خازن وی بود بود و دو جامه بیاض  
یکی بدین ده و یکی بدان ده آنکه گفتا جعلانی فی حل از من خشنود که دیدم من  
ندانستم ایشان هر دو پیش پذیر رفتند و گفتند که امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه  
خلعت داد علی رضی الله عنه شاد شد **نکته** اری چنین است هر که خواهد که دل  
پذیران بدست آرد و نتواند که در مکر بپذیرد کوی کوی کردن بجای فرزند که میوه دل پذیر  
ران فرزند اند علی رضی الله عنه گفت باز روید و بگوید که پذیر ما می گوید که از رسول  
صلی الله علیه و آله شنیدم که گفت تا عمر زنده است نور مسلمانی است و چون از دنیا بیرون  
رو چراغ بهشتی است حسن و حسین رضی الله عنهما آمدند و گفتند عمر رضی الله عنه  
گفت شما هر دو شنیدید از پدر خود گفتند بلی عمر گفت پس ایابا عبد الله و انا و کما عجز  
بیا و رو ذکر کن نویسن که این ذکر است که کواهی از حسن و حسین فرزند زاده کا  
رسول الله صلی الله علیه و آله از پدر خویش که مصطفی صلی الله علیه و آله گفت که عزتان زنده است  
نور مسلمانی است و چون از دنیا برو چراغ اهل بهشت بود آنگاه فرمود تا هر سه کوا  
هی نوشتند و گفت ای عبد الله چون من میمیرم این ذکر را بگویند من نه بر این سینه من تا مرا  
فریاد رسد و دیگر گفت چون من میمیرم نوداها ام المؤمنین عایشه رضی الله عنها را و  
و انجای که بگوید بگوید مانده است از وی بخواد که من خود خواسته بودم لیکن بود  
که بزند کانی از من شرم داشته بود چون مردم از حشمت و عزیز از بعد هر که بخواد  
اگر دستور دهد و الهیاد فن کن و اگر دستور دهد و الهیاد فن کن و اگر دستور دهد و الهیاد فن کن  
عبد الله بن عمر رضی الله عنهما گوید چون پدر من از دنیا رفت او را در کفن پیچیدم

و نژاد عایشه رضی الله عنها امدم و کفتم ام المؤمنین دانی که ثالث رسول الله صلی الله علیه و آله  
ما بود و بر مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم از پس بوی کرد و دست زد که بود اگر از پس موی کند  
سیوم وی بود و انجای که بگوید ابوبکر و رسول صلی الله علیه و آله مانده است پذیر من  
ارزانی داری ما را شاد کرده باشی و پدرم را مقصود رسانیده باشی عایشه رضی الله عنها  
عنهما بگریست و گفت که من انجای را از بهر خود می داشتم لیکن یی بر من عیق از  
تن خود عزیز تر است انجای بوی بخشیدم لیکن اکنون چون انجای فتم روی و  
سر کشاده نشستی هر دو ان من اند اکنون از این روی کشوده نتوانم نشست که حقی  
و حقی زیادت شد عبد الله بن عمر رضی الله عنهما گوید که پدر من وصیت کرده  
بود که عایشه رضی الله عنها دستوری دهد که بگوید که شایسته جوار ایشان  
باشم بندها کشاده شود جنازه من انجای برید چون جنازه پدرم در رسید بندها  
بندها شد و بگوید بقدر خدای عز و جل و او از شنیدم که دوست را بدست  
اندر آید که دوست بدوست هشتاق است آنکه پدرم عمر رضی الله عنه در خواب می گفت  
اگر این نامه و کواهی ایشان نبود بدین زودی از شمار نرسیدی لیکن نوا می شنیدم که آن کواهی  
راست است بدان کواهی هر زیدم **خبری** عبد الله بن عباس رضی الله عنه  
گوید و قتی عمر خطاب رضی الله عنه طهارت می کرد و من او را ابر بختم بغسل اصعدا  
بادی سرد از جگر برکشیدم گفت ای امیر المؤمنین همه جهان تراست و جباران را  
کردن شکستی و دین اسلام را قوی کردی و در میان رعیت عدل کردی این باد سرد  
زدن چو عمر گفت که عمر من با خرد رسید و ندانم که خلیفتی از پس من کرد هم ابن عباس  
گوید اصحاب راستون گرفت تا بعد از عمر ابن عوف رسیدم گفت وی یازاری  
است رسیدم بعثمان عفان رضی الله عنه گفت وی شایسته است ولیکن الف یقر به  
وی نیک است لیکن مهر بانست بقرابت خویشی تا لا حرم هر چه افتاد او را از مهر بانی



افئاد **خبر دیگر** بروایت درست و رده اند که روزی عمر خطاب رضی الله عنه در مدینه  
می رفت زنی عجوزه استاده بود زنی دیگر و بر او گفت در خانه رو که امیرالمؤمنین عمری  
گذرد پس آنکه عجوزه سر از خانه بدر آورده گفت خود وی روز بود که او را عمر که خونند  
امروز بهر کشت بعد از آن با امیرالمؤمنین کشت سبحان الله چون عمر بشنید باز کردید  
و بیامد و عجوزه را گفت کیست که عمر را بهر خود بکدایی تا عمر خود را شناسد و  
بعد از آن هر روز برخاستی و بخانه عجوزه آمدی و کفنی خاشاک بده تا بجزله برم  
و سبوی بده تا آب بیام که عمر را بجز تو کسی دیگر نشناخت **خبر دیگر**  
مکروهی عمر خطاب رضی الله عنه در مدینه کشت زنی دختر خود را می گفت که پاره آب  
در شیر کن دختر گفت نه امیرالمؤمنین عمر رضی الله عنه امروز منادی فرمود که  
که ابد شیر مکن زن گفت عمر اینچنین گفت که اگر عمر اینچنین گفت خدا را عمر  
اینچنین عمر رضی الله عنه می گذشت بشنید خانه را نشان کرد و بیامد پس را گفت  
زنی از بهر تو دیده ام بخواهمش از بهر تو بامداد بدر خانه آن زن آمد و گفت د  
ختر که ترا بسر منده زن گفت مرا این زهره نباشد که این اندیشه کنم عمر گفت بدان  
که من از دختر تو شنیدم این وصلت ببايد کردن پس آن دختر را از برای پسر خود  
عاصم بخواست امیرالمؤمنین عبد العزیز از فرزندان آن دختر است و از عبد الله  
العزیز عبد العزیز آمد که بروز کار خلافت وی کوک و همیش هم می بودند **خبر**  
عمر رضی الله عنه برو خلافت خود بعسس خود کردیدی مکرمی کشت او از بانکه رو  
شنید از ساری بر پام شد و بدان ساری فرو شد مردی را دید و زنی با وی نشسته  
و خردید گفت یا دشمن خدای پنداشتی که چنین معصیت خدای تعالی بر تو پوشید  
مرد بتوسید گفت یا امیرالمؤمنین شتاب مکن که اگر من یک معصیت کردم تو  
چهار معصیت کردی اول خدای تعالی همی گوید و اتوالبیوت من ابوابها

نخانه از در اندر آید و تو بر پام بر آمدی دوم خدای تعالی فرموده است لا تدلوا  
بیوتنا غیر بیوتکم حتی تستأنسوا و تسلموا علی اهلها گفت اندر خانه کسان مشوید تا  
موانست کنید و مسلّم کنید و تو بخلاف فرمان خدای تعالی کار کردی سیوم خدای  
تعالی گفت ولا تجسسوا و تجسس کنید و تو تجسس کردی چهارم خدای  
تعالی گفت اجتنبوا کثیرا من الظن گفت پرهیز کنید از گمان بد بردن و تو گمان  
بد بردی عمر رضی الله عنه چون بشنید بد دل وی عظیم کار پشیمان شد و بگفت  
ان بنی از اد کردن مرد نیز توبه کرد و از جمله نیک مردان کشت ببرکت عمر خطاب  
رضی الله عنه **خبر** عمر رضی الله عنه روزی سر نهاده بود که آن خبیر اندر  
مسجد ناگاه غلامی آمد سیاه و بانکه بروی ز جامه برکن شده گفت برخیز یا امیرالمؤمنین  
و انصاف من بده پیش از آنکه خدای تعالی داد من از تو بستاند روز قیامت عمر  
عنه زود برخاست و سخن وی عظیم بد دل وی کار کرد گفت چه حاجت داری  
تا را و اکنم گفت حاجت من آنست که جامه من بشوی یا کیزه بکنی که مردی مبتلا ام و بر  
تو واجب است که کدایان و درویشان و بیماران را تعهد کنی عمر رضی الله عنه گفت  
اری حق بدست تو است جوینم کنم که می فرمایی و منت دارم پس آن غلام جامه  
خوبش را بیرون کرد و گفت یا امیرالمؤمنین جامه تو بمن ده تا در پوشم که برهنه  
صبر نمی توانم کردن عمر رضی الله عنه جامه خود بیرون کرد و بوی داد تا  
در پوشید و خوشن این ازاری در میان بست و جامه های غلام پشست و  
عذرهای وی می خواست و تلافی می نمود بگفتار نرم و حلای می خواست  
غلام گفت یا امیرالمؤمنین اگر بر تو رحمت نمی بر دمی حل نکرد می و ندانی که ترا  
و ز قیامت ببر سندان حقوق برهنگان و کرسنگان و ضعیفان و درویشان  
و مبتلایان مسلمان شرق و غرب چه جواب دهی چون خدای تعالی ترا از این



حقها ببرد امیرالمؤمنین عمر رضی الله عنه بسیار بگریب و عذرهای  
از و باز خواست و دل خوش کرد و جامه ها و خود بوی داد و گریان از انجا باز  
گشت **خبري** عبدالله بن عمر رضی الله عنه کوید پدرم را دیدم که جبه  
خود را پاره پاره می وخت و هم من پدرم بزمین و چشم خویش آن وقت که  
خلیفه روی زمین بود مرقعی داشت دوازده پاره بر وی وخت بعضی از  
و بعضی بر کمرها و را گفتند یا امیرالمؤمنین این برک حرها امروز بر روی  
فرد اختل شود گفت کبیت که زندگانی مرا ضمای کند تا من جامه سازم که فردا  
را بدارد و پاره ها بودی از ایدم بر انجاد وخته و چون نشستی خاک را انجا شد چون  
بر خاستی خاک را انجا بیرون امیری و می ریختی و انس بن مالک رضی الله عنه  
روایت کند که امیر رضی الله عنه دیدم اندر وقت خلافت جامه پوشیده و پا  
رها و بسیار بر انجاد وخته و از آن جمله سه پاره عذر دیدم بر میان کتفش و جا  
مه بزرگ یکد وخته **خبري** چنین گویند که بر روزگار خلافت عمر خطا  
رضی الله عنه کار وانی مدینه را آمد اندر شب و جمله کافر بودند چون فرود  
آمدند جمله محفتند که در راه مانده شده بودند و اشتران و بارها و ایشان  
انجا نداده عمر خطاب رضی الله عنه بر ایشان بگرفت ایشان را دید خفته و با  
رها کرده اندیشه کرد که مبادا که قهشات و بار ایشان دزدان ببرد نگاه  
بیامد پیش عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه عبدالرحمن گفت یا امیرالمؤمنین  
درین وقت چه آمدی گفت یا عبدالرحمن درین وقت می گذشتم کار وانی دیدم فرو  
آمده و همه خفته بودند می ترسم که کالاء ایشان بزدند با من موافقت کن تا بروم  
و پاسپانی ایشان کنم پس هرد و برفتند و نزد ایشان بایستادند و کرد  
نشان می گویدند تا صبح صادق بر آمد امیرالمؤمنین عمر رضی الله عنه بانگ کرد

الصلوة الصلوة ایشان بیدار شدند و باز گشت و بخانه آمد یکی از کاروانیان از  
پس و پیامد تا بداند که کیست که همه شب با ایشان داشته است از مردمان مدینه  
گفتند او امیرالمؤمنین است عمر خطاب رضی الله عنه بهترین مردمان روی زمین این  
مرد برفت و با کاروانیان بگفت که امیرالمؤمنین عمر است که پاسپان ما بود و ما خفته او  
را بر کاروان چندین شفقت و رحمت بود بر مسلمانان خود چگونه بود و ما را اشکال شد که  
دین وی حق است پس همه بیکبار پیشی امیرالمؤمنین عمر رضی الله عنه آمدند و مسلمان شدند  
سلمان فارسی رضی الله عنه امیری بود اهل یارب نیابت امیرالمؤمنین عمر رضی الله عنه  
و ابو موسی اشعری حاکم بود بزان ناحیت و عمر رضی الله عنه اجرت هرد و د  
دانک فرموده بود از بیت المال و فرمود که مسجدی بنا کنید سلمان بگوشت بگشت  
بتر بپزد و امیری و فرمودن مسجد و ابو موسی بزاویه دیگر بگشت و حکم می کرد میان  
پس سلمان دودانک را جرحه خویش بستند برانگی شامی بستند که او را علی بود و شامی  
او را سود داشت و بدانکی و قرص بستند چون از خوردن فارغ شدند کلیم خود بگسترد  
و بران بخت ابو موسی نامه نوشت با امیرالمؤمنین عمر رضی الله عنه که سلمان هذیه پیغام  
صلی الله علیه و آله و سلم و سیرت و طریقت اصحاب را که و طعامها الوان می خورد و بخوردن و خفتن مشغول  
است بر جامه های نرم خید و شغل مسلمانان ضایع کند عمر رضی الله عنه چون نامه بخواند  
کس فرستاد و او را معزول کرد و باز خواندش سلمان با مدینه رسید مردمان با استقبال  
باز نشدند و امیرالمؤمنین عمر رضی الله عنه نیز با استقبال نشد چون از دور سلمان عمر را دید  
از اشتر فرو آمد و او را مصافحه کرد آنکه سلمان گفت یا امیرالمؤمنین چه شنیدی از صفت من  
که مرا معزول کردی عمر رضی الله عنه حدیث و قرص چون و شامی بر سر کلیم خفتن باز گفت سلمان  
علت خود بگفت و آنکه گفت توبه کردم که دیگر نکند پس امیرالمؤمنین عمر رضی الله عنه گفت یا سلمان  
و بعهده خدای تعالی که اگر چیزی را احوال من گواهد داشتی بگوئی تا من نیز توبه کنم گفت



یا امیرالمؤمنین شنید که تود و جامه ساخته و یکی کفن و یکی نونیکوا از بهر روزاد  
 ادینه و تودانی که پیغامبر صلی الله علیه و آله دو جامه جمع نبود هرگز امیرالمؤمنین عمر رضی الله عنه  
 یا سلمان بود و وقتی مراد و پیراهن و لیکن اکنون توبه کرده ام و یکی درویشان دادم و نذر  
 کردم که دیگر هرگز مراد و پیراهن نباشد **خبری** ما رسیده است که امیرالمؤمنین  
 عمر رضی الله عنه چون ولایت یارس را بکشاد و مسلمان غنیمت بسیار بیاوردند از اسپا و شتر و  
 درم و دینار و کوسفند و کاه و غلام و کنیز که پس امیرالمؤمنین عمر رضی الله عنه از جمله غنیمت  
 قسمت کرد و از بهر خود هیچ نگذاشت چون بخانه رفت وقت شب بود مردمان خانه گفتند  
 چرا از بهر مراد و درم نیاوردی از بهر قوت که امشب هیچ طعاجی در خانه نیست عمر رضی الله  
 گفت ای زن ترسم که از آن گروه باشم که خدای تعالی می گوید اندر مصحف مجید اذ هبتم  
 طبیبکم فی حیوتکم الدنیا واستختم بها یعنی نعمتها و خوش اندر دنیا خوردید و  
 استمتاع کردید و من ترسیدم که از آن کسان باشم که بدینا غره و فریفته شدند و حق  
 تعالی گفته است فلا تغزناکم الحیوة الدنیا یعنی فریفته کنما و شمار از دنیا و دنیا و تر  
 که پیغامبر صلی الله علیه و آله دو زمانه روز قیامت که رسول صلی الله علیه و آله گفت است اللهم  
 احیننی مسکینا و احشرنی فی زمرة الماکین گفت بار خدایا پادشاهان را از دنیا و دنیا و مسکینان  
 و درویشان ده و مرا که درویشان و روز قیامت مرا احشرا و درویشان کن انکه عمر رضی الله  
 چون دید که در خانه هیچ طعاجی نیست بیرون آمد و مسجد شد و بر منبر برآمد و با و بلند  
 گفت الصلوة جامعه و خطبه غار کرد و اندر خطبه گفت اگر قیامت نبودی کارها بوی  
 جاز این که می بینید و لیکن ترس قیامت مرا باز کشید از متابعت هوای خویش انکه  
 گفت مرا وام که دهد و درم تا بخرم که در خانه قوت امشب نیست صحابه  
 چون این بشنیدند بانگ و کوبه از میان برخاست و بسیار بگریستند از بهر روی  
 انکه عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه بر پای خاست و دو درم بوام بوی اد تاد قوت

شب بخرم کردند **خبری** چون ملک سبحانه و تعالی شصت هزار پارس را برد  
 ست امیرالمؤمنین عمر رضی الله عنه کتاه کرد و این فتح بردست وی برآمد همان شب  
 امیرالمؤمنین عثمان رضی الله عنه پیش وی رفت او را دید نامه می نوشت بشتاب  
 عثمان سلام کرد و جواب داد چون نامه با خود رسید و بنوشت چراغ را بستاند و  
 نکه گفت عليك السلام عثمان گفت چونست که جواب سلام من اکنون می دهی که چراغ بستانا  
 ندی گفت یا عثمان روغن چراغ از بیت اهلک بود ان مسلمانان و من نامه می نوشتم  
 بروشتنایی این از بهر صلاح مسلمانان ترسیدم که اگر جواب تو بدایم اندر روشتنایی  
 ان چراغ روز قیامت مسلمانان با من خصومت کردند و خدای تعالی مرا ازین بپزد  
 و من طاقت جواب خدای تعالی ندارم **خبری** روزی عمر خطاب رضی الله عنه بر شتر  
 برهنه نشسته بود و سر برهنه و پای برهنه و اشتر را بتجمل می راند علی و را دید  
 گفت یا امیرالمؤمنین چه رسیده است ترا که چنین اشفته می بینم گفت یا علی  
 شتری از صدقه کم شده است و من تجمل می کنم بچستن ان علی رضی الله عنه بکدیت  
 بسیار و گفت یا امیرالمؤمنین دلیل و بیچاره و رنجور بکردی ان کس که ان پس  
 تو خلیفه باشد عمر گفت رضی الله عنه مرا سرزنش مکن یا ابا الحسن که اگر کوسفند  
 را اگر ببرد بناحیه همچون خدای تعالی عمر را از ان پیر شد روز قیامت  
**خبری** چون ابو عبیده و رضی الله عنه شام را بکشاد اندر خلافت امیر  
 المومنین عمر رضی الله عنه مردم شام گفتند که ما اواره و عدا عمر شنیدیم  
 و صفت و سیرت و یهارا از روی بد را و برخاست پس ابو عبیده نامه نو  
 شت با امیرالمؤمنین عمر رضی الله عنه که اهل شام از زمین دیدار تواند کرد  
 کرم کنی و طلعت خود اهل شام را بنمایی و انکه ایشان قصد آمدن دارند و  
 پنجاه هزار پیش انداز ملوک و پسران ایشان امیرالمؤمنین عمر رضی الله عنه



جواب نوشت که اینک می آیم پس برخواست و با غلام خود افلح بیرون آمد و  
 بجانب شام می رفت یک فرسنگ راه برآشترنشستی و افلح همراشتر گرفته بودی آنکه فرو  
 آمدی و افلح را بر نشانری و خود همراشتر گرفته و می کشیدی یک فرسنگ و این قاف  
 عده و سویت نگاه می داشت همه راه این چندین می رفت تا بشام رسیدند یک فرسنگ  
 راه مانده بود و نوبت افلح بود که برنشند افلح را بر نشانری و خود همراشتر برد و نش  
 نهاده می رفت اهل شام خبر یافتند با بوعبیده با استقبال از آمدن پنجاه هزار از ملو  
 و ریسان و کسانی که نو مسلمان بودند آن لشکر پنداشتند که عمر رضی الله عنه برآشتر  
 نشسته است با بوعبیده از دور فرور آمد و امیر ملو و منین عمر را در کنار گرفت لشکر  
 نیز همه را سپید انداختند و قدمها را بر جوسه می دادند پس با بوعبیده با قومی  
 گفتند اگر شرف دین را برآشترنشستی تا افلح همراشتر گرفته می بودی از بهر کرامت اسلام  
 را امیر ملو و منین عمر رضی الله عنه گفت کار از اینجا می بینید و کار امیری ز جلی دیگر است  
 و عزما با اسلام است و معاویز کرده اسلام ام شماع از جای دیگر می طلبید نمی خود قول  
 خدای تعالی که می گوید **و** اقسطوا ان الله يحب المقتسطین و با افلح شرط کرده  
 بودم که نمی را بک من باشم و نمی وی باشد بسویت و روان بودی که من ستم کردی بروی  
 و این ساعت که شما رسیدید نوبت وی بود و انصاف بدینا دادن به از آن که  
 خدای تعالی روز قیامت انصاف بستاند چون اهل شام این را بشنیدند تعجب  
 ماندند از حال وی پیاده شدند و او را تواضع نمودند و بسیار بگریستند و گفتند  
 این زمین بعد از این مرد قرار گرفته است یک ماه پیش ایشان نبود و هزار گشت  
 خدای تعالی چها چیز را فرمان برد از امیر ملو و منین عمر رضی الله عنه کرد اب را و اشتر  
 و باد را و زمین را اما زمین را فرمان برداری کرد چنین که برور کار خلافت وی  
 زلزله اندر زمین افتاد در مدینه و خلق عظیم بترسیدند پس عمر رضی الله عنه

خلق را جمع کرد و خطبه بگفت و در میان خطبه گفت ای مردمان شنیدم از رسول  
 صلی الله علیه و آله که زلزله زمین از و چیز باشد از زنا کردن و ظلم در میان خلق اشکارا  
 شود زمین طاقت آن ندارد بزلزله افتد و بنالدر بخدای تعالی و خدای عز و جل وی را  
 فرمان دهد تا ایشان را هلاک کند اکنون اگر کناه کار من من توبه کردم شما نیز توبه  
 کنید ایشان جمله توبه کردند آنکه در بر زمین زده و گفت یا زمین توزیر تا بیان می جویی  
 اگر ساکن نشوی آرام نگیری در و دیگر زخم ترا تا قیامت از از آن باز گویند زمین سا  
 کن شد تا عمر مانده بود دیگر زلزله نشد زمین مسخروی شد چنانکه مسخر موسی علیه السلام  
 شد بحسف قارون اما بدان بود قصه خطبه که بدین بود بر سر منبر در میان خطبه  
 گفت یا ساری الجبل یا دینا یل و از بنها و در ساند بسیار و مسخروی شد چنان  
 که سلیمان را علیه السلام و اما آتش مسخروی بود که بروایت رستاده که اندر راه  
 یمن چاهی بود و پراچاه عدن می گفتند یک پراش بود هر که بز آن چاه بگذشتی بسو  
 این خبر با امیر ملو و منین عمر رضی الله عنه عرض کردند برخواست و بر سر آن چاه رفت و  
 در و بر سر آن چاه زد و گفت نترسی ز در و عمر که امت محمد را صلی الله علیه و آله بسوزی آن  
 آتش درین چاه شد و غایب گشت و تا قیامت دیگر پیدا نشود و بعضی از علما گویند  
 این آتش که مانده بود از آن آتش بود که اصحاب که را کرده بودند اما ابان بود  
 که رود نیل یا استاد وان نیز یاد کرده ایم **خبری** روزی امیر ملو و منین  
 عمر رضی الله عنه در و ایشان را عطا همی داد مردی بیمار را که وی عمر رضی الله عنه گفت  
 سبحان الله هر که کسی ندیدم که بکسی مانع چنین که این کوذک بتو می ماند گفت یا امیر  
 ملو و منین از عجایب کاروی ترا خبر کنم من بسوی همی شدم و مادر وی ابستن  
 بود گفت مرا باین حال می گذاری گفتم استودعت الی الله ما فی بطنی نخذ  
 ای تعالی سپردم آنچه در شکم تو است چون باز آمدم مادر وی مانده بود یک



متب حدیث می گویم اشجی یدم ازدور گفتم ان چیست گفتند ان کورستان زلف  
 تست و هر شب می یدم گفتم سبحان الله این زن نماز کن و روزه دار بود این  
 اتش حلت نداشت و کور باز کردم تا حال چیست چرا می یدم نهاده و این کور  
 بازی می کرد و از شنیدم که مرا گفتند که این را با سپیدی با تود ایدم گفتم چه بودی  
 اگر مادرش نیز زنده بودی ان هاتف گفت اگر مادرش را نیز با سپرده می بودی  
 همچنین باز دایمی **خبر** پیش ازین یاد کردیم که عمر خطاب رضی الله عنه  
 بجای عسس لشب خویشتن می کردی تا هوکجا خلای بدند تدارک و گفت اگر کوفه  
 و بنی که در کنار جوی فرات نگرند و روغن دروی مالند بترسم که در قیامت  
 مرا از ان پیرسند و باز آنکه احتیاط وی چنین بود و عذر وی چنان بود که هیچ  
 ادعی بدان نرسد عبدالله بن عمرو بن العاص رضی الله عنه می گوید من در عاکر  
 ده بودم بلخرای تعالی عمر خطاب را رضی الله عنه در خواب دیدم فراموش نمایی پس  
 از ده و از ده ساله و را بخواب دیدم چون کسی که غل کرده باشد و از او خویشتن فراق  
 گفتم یا امیرالمؤمنین چون یافتی خدای تعالی و تقدس گفت یا عبدالله خداست  
 که من از نزدیک شما بیامدم گفت گفتم ده ساله سال گفت تا اکنون در حساب بودم  
 و بیم ان بود که کار من تباه شود اگر نه انک باری سبحانه و تعالی رحیم بودی حال  
 عمر رضی الله عنه چنین باز آنکه در همه دنیا از اسباب لایت دره و بیش نداشت تا حال  
 ما عاصیان با این همه الودکی و محبت دنیا چگونه خواهد بود **خبر** امیر  
 المومنین عمر رضی الله عنه ابو موسی اشعری را پیارس فرستاده بنیابت خویشتن می  
 بعد مدتی بوی نامه نوشت ما بعد از انک نیک بخت ترین رعیت در ان کسی است که رعیت  
 بدو نیک بخت شود و بد بخت ترین کسی است که رعیت بدو بد بخت است و زنها  
 تا فراخ نروی که اعمال تو انگاه همچنان کنند مثل تو همچون ستوری باشد که میوه

بلند بسیار خورد تا فربه شود و فربهی سبب هلاک وی شود که بدان سبب ویرا  
 بکشند و بخورند و قتی عمر رضی الله عنه و حذیفه رضی الله عنه هم نشسته بودند گفت  
 یا حذیفه رسول الله صلی الله علیه و آله ستمنا فکان یا تو گفت است در من چه بدی از ان اتفاق  
 و قتی دیگر نشسته بود و سخن و رع می رفت پس گفت هفتاد بار از حلال برداشتم از  
 بیم انک اندر شبمت یا حرام افتم و در کیمیای سعادت آورده است که امیرالمؤمنین  
 عمر رضی الله عنه هفت لقمه یا نه لقمه بدش خوردی و قتی دیگر پسرش را زوا  
 خواست پس گفت یکبار کوشت و یکبار روغن و یکبار سرکه و یکبار شیر و یکبار نان  
 رطبی **خبر** کلابا دی که در تصنیف خویشتن گفت امیرالمؤمنین عمر رضی الله عنه  
 صفت و بیس قرنی شنیده بود از رسول الله صلی الله علیه و آله که ویرا گفت بود و هرگز  
 برانزیده بر او بیس ثنای بسیار گفته بود و عمر را وصیت کرده بود در حق وی  
 نوبت خلافت بهر رسید و وقت عرفات خلق را جمع یافت بر صفا بود گفت یا هر  
 دمان هر که عراقی است بر خیزید همه برخاستند و گفت هر که نه از کوفه است نشیند  
 بنشینند گفت هر که نه از قون است بنشینید بنشینند یک هر دمان گفت تو  
 از قرنی گفت ای گفت و بیس قرنی را دانی گفت انم و لیکن وی حقیر تر از انست که تراز  
 وی سخن گوید میان ما هیچ کس نیست از وی احق تر و دیو تر و درویش تر و ناکس تر  
 عمر رضی الله عنه چون این شنید بگریست گفت ویرا از ان طلب می کنم که از رسول الله  
 صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که بعد از پشم کوفسندان قبیله ربهعه و مضر امت من بشفا  
 وید و رحمت شوند و ایند و قبیله است در عدد کوفسندان کس ندانند از پشم  
 مکه خدای عز و جل پس هرم بن حیان گفت چون این شنیدم بکوفه شدم و ویرا طلب  
 کردم تا ویرا باز یافتیم بر کنار فرات وضوی کرد و جامه می شست و ویرا باز دانستم که گفت  
 وی گفته بودند سالام کردم جواب داد بر من نگر نیست خواستم که دست وی فرا گیرم و



گفتم رحمت را و پس مغفرت چگونه و گریستن بر من افتاد از دوستی وی و از  
رحمت که مرا مدبر وی از حیثی حال وی و وی نیز بگریست و گفت حیثا که الله یا هم بر حیان  
چگونه یا برادر من و راه نمود ترا بمن گفتم نام من و نام پدر من چگونه دانستی و مرا بجه  
شناختی نادیده گفت **نبانی العلیم الخیر** گفت آنک هیچ چیز از عالم وی خبر  
بیرون نیت مرا خبر داد و روح من روح ترا شناخت و ارواح هوامان با یکدیگر  
شنا باشند اگر چه یکدیگر را ندیده باشند گفتم مرا خبر یاد کن از رسول صلی الله علیه و آله  
تا یادگار من باشد گفت تن و جان من فدای رسول باد من و برادر نیافتام و اخبار وی  
از دیگران شنیده ام و نخواهم که راه روایت حدیث بر خویشتن کشاده کنم و نخوا  
هم که محو شوم و مفتی و مذکر باشم که مرا خود شغلی هست که بدان بپردازم گفتم ای  
بر من خوان تا از تو بشنوم و مرا معان و وصیتی کن تا بدان کار کنم که ترا صواب و سیر  
دارم برای خدای تعالی پس دست من بگرفت بر کنار و گفت اعدوا لله من الشیطان  
الجمیم و بگریست انگاه گفت چنین می گوید خداوند من و راست ترین سخن و حق تر  
بن سخن سخن وی است و انگاه گفت می گوید **وَمَا خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا  
بَيْنَهُمَا إِلَّا عَيْنَ مَا خَلَقْنَاهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ** ان یوم الفصل امین  
تکم اجمعین یوم لا یغنی مولی عن مولی شیئا و لا هم یبصرون الا من رحم الله انه  
هو العزیز الحکیم بر خواند آنکه یک بانک بگرد پنداشتم که از هوش بشد و گفت یا  
پیر حیان پذیرد حیان مرد نزدیک است که تو نیز میروی یا پیمشت شوی یا  
بدوخ و پدرت ادم علیه السلام ببرد و حوی ببرد و نوح ببرد و ابراهیم خلیل  
خدای ببرد و موسی هر از خدای تعالی ببرد و داود خلیفه خدای تعالی ببرد و  
محمد رسول خدای تعالی ببرد و ابوبکر خلیفه وی ببرد و عمر ببرد و عثمان و  
اعمر را گفتم رحمت الله می فرموده است گفت حق تعالی مرا خبر داد از هر که

وی پس این بگفت و گفت من و تو نیز از هر دو کاینم و صلاوات داد و دعای سبک  
بگرد و گفت وصیت است که کتاب خدای را تعالی و راه اهل صلاح فرابیش  
گیری و یک ساعت از یاد هر که غافل نباشی و چون نزدیک قوم خویش رسی  
ایشان را پنداده و نصیحت از خلق باز گیری و یک قدم از جماعت باز گیری که آنکه  
بی دین شوی و ندانی و درد و زخ شوی و دعای چند بگرد و گفت رفتیم یا  
این حیان نیز ترا ببینم و نه تو مرا بر دعای یاد دار مرا نام من نیز تو یاد دارم و تو  
از این جانب برو تا من از دیگر جانب بروم خواستم که یک ساعت با وی بروم  
نذاشت بگریست و مرا بگریستن آورد و از قفای وی بگریستم تا بگوی در شد  
و نیز پس از آن خبر نیافتم و تا با خبر خود دعای کردم بر عمر خطاب رضی الله عنه  
ما را بوی راه نموی کرد و اگر نه من این فتوح کیافتی **خبری** از ابوبکر رضی  
عنه بگویم که لایق است از بهران که امام و مقتدی درین طریقت او پس فری  
بوده است رضی الله عنه که چنان تنگ فر گرفته بود که کار دنیا بر خود که قوم وی پیدا  
شستند و وی یوانه است و یک و دو سال بودی که روی ندیدندی و وقت نماز  
بامداد بیرون شری و پس از نماز خفتن آمدی و طعام وی خرما است و بوی  
که از راه بر جیدی اگر چندان حرما بر یافتی که بخوردی است و صدقه دادی  
الکره با است چندان خوردی که روزه بکشادی و جامه وی خرقة بودی که از سر خال  
داماد بر جیدی بشتی و کوزکان سنگ روی ترا خندیدی که وی یوانه است  
وی گفتی که سنگ خرد اندازیدی تا از طهارت و نماز باز غانم و برای این بود که رسول  
صلی الله علیه و آله هرگز ترا ندیده بروی ثنای بسیار گفته بود و عمر را رضی الله عنه وصیت  
کرده بود و این گفته ام **خبری** امیرالمؤمنین عمر را رضی الله عنه بگریست  
بود نام وی زبیده روزی هر آمد و دان تا نزدیک پیغامبر صلی الله علیه و آله و گفت



پارسول الله اندر خانه عمر بودم خمیر کرده بودم نان خواستم بختن هیزم نبود  
 رفتیم بخورماستان بطلب هیزم چون هیزم جمع کرد کردم و بند بستم نتوانستم  
 برداشتن که بسیار بود و از پای اسپ شنیدم و من اندران خرماسستان هرگز اسپ  
 ندیده بودم نگاه کردم سواری دیدم سخت نیکو روی و جامه های سبز پوشیده  
 مرا گفت یازایده کیف حال محمد صالح **ص** گفت محمد مصطفی **ص** و رسول **ص** چوشت  
 گفتم سخت نیکو مرده می دهد بهشت وی ترساند بروخ گفت یازایده  
 چون بروی بنزد محمد صالح **ص** اورا از من سلام کن و بگو که رضوان بهشت  
 تو اسلام می دهد و می گوید پیغامبری تو و برسات تو کس چنان خرم  
 نیست که من ریزد هیچ پیغامبری در اندر بهشت چندی خلق و هدر بودن  
 که تو و امتان تو روز قیامت سه گروه خواهند بودن از طالمان مقتصدان  
 و سابقان خدای تعالی با سابقان شمار نکند بهشت فرستد و با  
 مقتصدان شمار کند اسان تو و باز بهشت فرستد و طاعتشان قبول کند  
 و کناهشان عفو کند و طالمان را شفاعت تو بتو بخشد اما میردام که کس  
 از امت تو بقیامت ضایع ماند هر سه گروه به بهشت شوند بپرکت تو پس  
 پیغامبر **ص** سر بسجده نهاد و گفت الحمد لله که مرا از دنیا بیرون نیاور  
 رد تا بریان رضوان مرده نرود با هر زیدن امت من پس زایده گفت یار  
 سول الله ازین عجبتر کوم هیزم بسته بودم و بند کتان بود نتوانستم برد  
 شتن مرا گفت هیزم نتوانی برداشتن گفتم نه پس بتاز یا نه بیکی سنگ بزرگ  
 اشارت کرد گفت یا سنگ برخیز و از هیزم بخانه عمر الخطاب برو و تو  
 بازای در ساعت از سنگ را دیدم که انجایی برخاست و دو ان امدوان بند  
 هیزم برداشت و می رفت چنان که من اورا اندر نیافتم برد تا بسرای عمر

خطاب و هیزم نهاد و باز گشت و بجای خویش باز آمد اگر خواهی که فضل عمر  
 بدانی بخادمه وی نگر چون خادمه وی را فضل چنین بود بنکر تا فضل عمر  
 رضی الله عنه چگونه بود **فصل** و شیخ حکیم تاج الدین علی بن طاهر المعز  
 بشروین بر او رضی الله عنه آورده است اندر کتاب نکتة العارفین که عمر خطاب  
 رضی الله عنه قال عند وفاته و هو متشیط بدم طعنته اذا اضعت مولی فی الحری  
 فلو عقدة الکفن عن راسی و وضعوا خدی علی الارض لعل الله تعالی ینظر لی عمر علی  
 تلك الحال و یرحمه فیعطی علیه گفت وقت وفات خویش و خون از روی می رفت  
 که بکادرده بودند شش چون مرا اندر کور نهید بکشاید بند کفن من و سرور  
 من بر خاک زمین نمیدم که خدای تعالی عمر را چون چنان ببیند رحمت کند تا بد  
 که روی بر خاک نهادن اندر کور سنت امیرالمومنین عمر است رضی الله عنه **خبر دیگر**  
 و اندر کتاب نکتة العارفین آورده است آن خطاب رضی الله عنه که از شام زیت  
 آورده بودند و اندر کاسها بود و عمر رضی الله عنه از اقامت می کرد میان همگان  
 و پس روی پیش وی نشسته چون کاسها تهی شد پسر وی دست دران کاسها  
 لید تا چرب شد آنکه موی خود ابدان قورچ چرب کرد عمر رضی الله عنه نگاه کرد و گفت  
 یا پسر موی تو چرب می بینم ازین زیت مصلحت است گفت آری پسر زود دست  
 وی گرفت و بگرمایه برد و موی سر وی بپراشید و گفت ای پسر این اسان تراست  
 بر تو از آن که پذیر تو بدین سبب عذاب گردند **خبر دیگر** یک روز موی  
 پیش عمر خطاب رضی الله عنه امد شکایت کردند خویش چون بدو سرای عمر  
 رسید بانکه خصومت شنیده که از سرای بیرون امد و کوشش داشت زن عمر  
 رضی الله عنه ام کلثوم بود سخنهای درشت می گفت عمر را رضی الله عنه و او خاموش  
 می بود این مرد با خود گفت من خواستم که از زن خویش شکایت کنم اکنون او



از من رنجور تراست از زن خویش و باز گشت که با خانه پدر عمر رضی الله عنه بیرون  
 آمد و او را دید که می رفت گفت بجه کار آمده بودی گفت یا امیر المومنین آمده بودم  
 بشکایت زن خویش شنیدم از سرای تو ای شنیدم باز کردیدم گفت هزار  
 وی در می گذارم و عفو می کنم از جهت حقهای که او را بر منست اول پوشش است  
 پرده میان من و دوزخ که دل من بوی ساکن است از حرام دوم چون از خانه بیرون  
 ایم مال من نده دارد سیوم کار منست که جامهای منی شود چهارم  
 دایه فرزندان من است پنجم خیابان و طباح منست این حقهای و نگذازد  
 که من و او را خبر کنم پس این مرد گفت این زن مرا نیز بر من این حقهاست من نیز  
 از وی عفو کردم و عایشه صدیقه رضی الله عنها آن پال پاک را زاده گفته است  
 آن را در تمام حسن محاسن فعلیه بر ذکر عرفان لایزال هشتاد و نه فی البیت گفت  
 ما علمان اید و عارفان و مرکران و مفرسان امت اید و شما که در صدر هر جمعی  
 و بر سر هر منبری میروا در علم پیغامبر اید صلی الله علیه و آله و سلم هر وقتی که خواهید که مجلسها  
 و مسجدها و انجمنهای شما نیکو و راسته گردد بایر که ذکر عمر و حدیث او گویند  
 که ذکر و نام عمر را در مجلسها و محفلها و در درگاهها و در خانهها بساطی و اینطی است  
 و آنرا در درگاهها و خانهها نازی و اهترازی است و نام او در شرق و در غرب و جزیرهها  
 و کوهها منتشر است چنانکه در حدیث آمده است بطریق غریب و عجیب و رفیع  
 آمده است که روزگار خلافت امیر المومنین عمر خطاب رضی الله عنه و قاضی نعمه  
 بنوشت با امیر المومنین عمر رضی الله عنه و عمر بنی نه بود و سعد بن قادسیه که  
 باید که لشکری نیکو با هدایت و سلاح بسیار و فضله انصاری را امیران قوم  
 کرد ای و ایشان را بقوامی تاجملوان و رندوان و ولایت را بقهر بکشاند امیر المومنین  
 عمر رضی الله عنه فضله را با سیصد سوار مرده و ده نفر از مهاجر و انصاری

فرستاد تا جلوان رسیدند روز اول که بدان نواحی آمدند بیست و هفت هزار  
 پیشتر از کار و کوسفند جمع آوردند و غنیمتها و دیگر با خود آوردند چون نگاه  
 کردند همان دیگر در گذشته بود و باخروقت نزدیک آمده فضله انصاری که امیر  
 لشکر بود بفرمود که این کار و کوسفند بدان کوه را بنید و نگاهبان همی باشید  
 تا من با نیکوکاران و عمارت کنم از چنان کردند که وی گفت و برابر قبله  
 ایستادند فضله بگوید نزدیک شد بر سر بلندیک بایستاد و با یک غار ابتدا کرد  
 و گفت الله اکبر الله اکبر فاجابه عیسی قال اکبر یا فضله کونید از میان آن  
 کوه گفت یا فضله سخن پاک و بزرگ گفتی آن سخن در حق خدای تعالی چون گفتی  
 شهادت لا اله الا الله فقال کلمة الاخلاص ان کونید گفت کلمة الاخلاص و شهادت  
 و توحید و معروف است که گفتی یا فضله و چون گفت شهادت محمد رسول الله  
 ان کونید گفت محمد مصطفی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و قرشی که عیسی مریم علیهما  
 السلام ما را بامدن او بشارت داده است آمد و مبارک آمد چون فضله گفت  
 حی علی الصلوة فقال عیسی باه فطوبی لمن امشی لیها و اواطع علیها ان کونید  
 گفت گمان حاصلتی است بزرگ و پاکست و مبارک کسی که نماز نشود و بر نماز موا  
 ظلت کند چون فضله گفت حی علی الفلاح فقال البقاء لامة محمد صلی الله علیه و آله  
 ان کونید گفت بقا و دولت و اقبال و سعادت بحال و تعلم امت محمد راست  
 و چون فضله گفت الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله قال کبر و اخلاص حرم  
 الله جسدک علی الناس ان کونید گفت یا فضله کلمة توحید و شهادت بعد  
 و اخلاص گفتی و از بنده التشر و زخ ازاد گشتی فضله قامت گفت و عمار کرد  
 چون از عمار فارغ شد از سوی ان کونید ندا کرد و گفت من انت یحیی که الله ملا  
 من املا و یکه الله ام طایف من عباد الله و ساکن من سکان الحسن احسنی یا طیب

الانجيل النبوي الذي انزل به الانجيل



السلام اسمعنا صوتك فارنا صورتك فانا وفدا لله تعالى ووفد نبيه محمد  
رسول الله صلى الله عليه وسلم ووفد امير المؤمنين عمر بن الخطاب رضي الله عنه فضله  
النصارى امير لشكر مسلمانان گفت بكونا تو كيسي كخداي تعالى بر تو حجت كند  
فرشته توار فرشتگان خدای تعالی يابنده و اخاصكان و كبركان خدای  
تعالى يا جني و پري و جنیان و پريان مسلمانان اي خوشا و از اي خلكونام و موفق  
و مبارك چون سخن گفتي باما و ما شنيديم ان اوليت ترك ديدار خود بمانماي تا ترا  
بينيم كه ما از مردمان خدایم و از امت محمديم و از لشكر امير المؤمنين عمر  
خطابيم قال فانقلوا الجبل عن هامة كالرجاء و اذا رجل عليه طمران اضواء  
ابيض الراس اللحية گفت در وقت ان كوه بدو نيم گشت و مردی از میان ان  
كوه برادر سر برتن او بگري و بزرگي مانند سنگالسيا و تن و دست و پا ي  
در خوران و خلقاني پوشيده از مو كوكو سفند موي سر و محاسن سپيد اسلام  
كرد و ما جوابه اديم فقلت من انت بر حلاله قال ربيب بن يرمثلا و صي العبد الصالح  
الح عيسى بن مريم عليهم السلام اسكنني هذا الجبل و دعالي بطول البقاء الي نزولك من  
السماء فيكبر الصليب و يقتل الخنزير و يتدبري مما عطي للنصارى و يقتل الاعور الكاذب  
الرجال و اخبرني بقدم محمد رسول الله صلى الله عليه وسلم فضله گفت كه تو كيسي  
و نلم توجيت گفت نام من ربيب بن يرمثلا و من وصي ان بنده نيكو كار و پرهيز  
كاه عيسى عليه السلام پيش از ان كه با سمان رفت مراد رين كوه اينجا نشانده  
است و از بهر من از خدای تعالی عزي را خواسته است و من همچنين همين جا  
زنده باشم تا انكه كه او از سمان بياید و صليبها بشكند و خولان بكشد و از  
گفتار برتر سايان كه گفته اند و گویند بديار كرد و دين مسلمانان را تقويت  
كند و ان معيوبنا قصويك چشم دجال كذا جاك بكشد و مرا عيسى خير داده است

مصطفى

بامردن محمد رسول خدایا هل شرق و غرب و بر و بحر و ليكن بوقت آمدن  
محمد صلى الله عليه وسلم من بیمار بودم نتوانستم كه بخرم تايم و دعا و ثناء عيسى عليه السلام  
بوي رسانم فلما اذا بلغت فاقروا عمر بني السلام و قولوا له ورتقارب الامم  
اذ كرم خصالا اذا ظهرت تلك الخصال فالهزج الهرب والنجا والنجا والحذر  
الحذر فانها باقية الساعة و مقدمة القيامة انكه گفت بدان عذري كه بود  
چون ديدار محمد صلى الله عليه وسلم از من در گزشت و از طلعت مبارك وي محروم شدم  
الكون امير المؤمنين عمر خطاب رضي الله عنه از من سلام كنيد و او را بگويد  
همچنين كه هستي مرد باش و بر سراد و بر صلاح باش و بر عدل و بر انصاف باش  
او را از من بگو و بر طريق نصيحت گوئيد كه من ربيب بن يرمثلا ام ناصر و نيكو  
خواه شما ام شمارا خبري ده هم ان كارها رشت و شغلها ناشايست كه چون  
ان كارها و شغلها در ميان خلق بر دلايد و فاش گردد بگريزيد بگريزيد دور  
شويد دور شويد و از اهل ان كارها و شغلها بگريزيد و دور شويد و حذر  
كنيد كه ان كارها نزد يك عذاب و عقوبت است و ان شغلها نريسي قيامت است  
فقال فضله اخبرنا بهذا الخصال يا صالح الفعال و يا صادق المقاتل فقال نعم  
الاول اذا استغني الرجال بالرجال والنساء بالنساء و انتسبوا في غير مناسبتهم  
وانتموا الي غير مواليهم و عتايهم و خطب علي منابرهم و ركبت نساؤهم و هم الروح  
و كان المطر قبطا و الولد غيظا و عاص الكرام غيضا و فاض اليتام فيضا و كان  
الكدب فيهم ظرفا و الفنا فيهم عزا و خرج الرجال من منزلهم فقام من هو خير منه  
و لم يرحم كبيرهم صغيرهم و لم يوق صغيرهم كبيرهم و كثر طغاتهم فشت اليهم  
المظلمون فلم يزدادوا الا عتوا و علوا و صارت خلافتهم في شبابههم و سلطنتهم  
في صباههم و يعلم العالم العلم الجلب به الدنيا و يقراء قرآنهم و الخطوبه

علامت



عند الأغنياء وذكر العلم لظلمتهم فاحلوا لهم الحرام وحرروا عليهم الحلال  
 وافتوهي عما يشتهون ولتخذوا القرآن الحانا ومزاجا بصوت الغناء و  
 منعوا حق الله من اموالهم وعولادون الله علي اموالهم ونقوا مساجدهم و  
 حلوا مضاميرهم وطولوا منارهم ولتخذوا الغيتان والمعارف وشربوا الخمر و  
 حرصوا علي الزنا والربا وبهتوا واعتابوا ولعنوا واغثوا ولقبوا وحتوا  
 بالثتم وتها ونوا بالاداب وتنازوا بالالقاب وصار مشير ولا تهم خصيانهم  
 وفسادهم وطاع الرجل امراته وعصا والديه واذي صديقه وانصرا به وضرب  
 اساد والديه وقطع كل ديدم جمه ويخلوا بما في ايديهم وصار اموالهم  
 عند بشرهم وراوا الزكوة والصدقة معزما والخيانة والسرقه مغما  
 عيونهم وقلوبهم فلم يقر احد ان يامر بالمعروف او ينهي عن المنكر وحرما  
 الاهلون الرزق فصار رزق في السقاط والاراكل والاشجار والعبيد و  
 المساع كثر فيهم السارقون قتلوا السارقون قال قوم يتالعون ويتشامون  
 ويتشاجرون ولتخذوا الحرير لباسا والديباج دثارا وشعارا وظهر فيهم الكبر  
 وبيع الاحكام ومشاهدة الزور واليمين الكاذبة وخفض المومن والمخلص  
 ورفع الفاسق والمنافق وحن الايمين والتموا الخاين وكذب الصادق  
 وصدق الكاذب وما تقوا ملكيال والطيزان وولي اعيهم السفهاء ودلت اليها  
 دة في علة السفلة وحملاوا احرار وشهوة العبيد غاب عنا ولم يره فضل  
 انصاري امير لشكر امير المؤمنين عمر خطاب رضي الله عنه كفت ربيب راست كوي بگو  
 ان كارهاي زشت وان فعلها ونا شايست بگو تا هم از ان حذر كنيم هم هستي  
 ان نزد يكي قيامت بر ايدم گفتاري اري اول است كه مردان با مردان عمل  
 قوم لوط كنند دوم زن با زن در يك جامه در يك پستركو ايد سيوم

هر کسی کویر من فرزند دلام وان سخن را اصل نه چهارم هر کسی کویر من از قبيله  
 وعشيره وتبار وعلوي وحسيني وحسيني ام وانرا هيچ صدق نه پنجم پاکی را  
 دکان و نابکاران و تباہ کاران بنده را بایند قومي خطبه کویند و قومي قصه  
 کنند و قومي بنده دهند ششم زن بر اسپان نشینند و بر مانند علاما  
 اسپ را بند و اسپ را زنده هفتم در تابستان بهر وقت باران اید  
 هشتم مادران و پدران از آمدن فرزند انان دهکن شوند از پسای  
 ري که مادران و پدران ان روزگار از فرزند ان خویش رنج و غم بینند  
 نهم هر سالی و هر ماهی کیمان کمتر بشوند دهم هر روزی و هر شبی کیمان  
 بیشتر بشوند در رنج گفتن و خلاف گفتن عادت کنند و انرا طیب و ظرا  
 فت دارند یازدهم انکه اهل علم تنزه و کفاف کویند دوازدهم توانگر  
 عز و فخر و درویش را ذل و عیب بینند سیزدهم انک پاکان و نیکان  
 پلیدان را مراعات و خدمت کنند چهاردهم انک جوانان فاسق و مفسد در  
 پیش پیران زاهد و مصلح روند یا نوزدهم انکه بزرگتر بخورد تر حجت بگو  
 شانزدهم انکه خردتران بزرگتران بزرگوارند هفدهم طاعیان و غیا  
 وستم کنندگان بسیار کردند بر مسلمانان قهر و زور بسیار کنند و هر چند ستم  
 رسیدن و در مانند کان بزیشان نالند و پیش ایشان پیش گیرند ایشان  
 شومتر باشند و بری بیشتر کنند هجدهم همه خلیفان و سلطانان ان  
 روزگار همه جوان و کودک باشند نوزدهم عالمان علم از بهر جاه و مال د  
 بیستم مقریان قزان بجان و دنیا داران و پیش مهتران خوانند تا بدان  
 از ایشان حرام و حطام بدست آورند بیست و یکم عالمان با ظالمان بیا  
 میزنند و خویش را از ایشان دانند حرام را پیش ایشان حلال کویند



و حال را پیش ایشان حرام گویند و بهوای ایشان سخن گویند و برادر ایشان  
 فتوی کنند **بیست دوم** قرآن خوانان قرآن بوزن و بالحن مغنیان  
 و مطربان خوانند **بیست و سیوم** حواله مال بیرون نکنند **بیست و چهارم** اعما  
 بر زر و سیم کنند و بر باغ و سرای کنند اعتماد بر رزق و بر ضمان خدای تعالی نکنند **بیست و پنجم**  
 و پنجم سقف مسجدها و محرابها بنقش و نگار کنند و لیکن خصوصت و فضول و لغو  
 سخنان هرگز و نابکار همه با مسجد بریزند **بیست و ششم** درون مصفرا بزرگ بکنند  
 و لیکن بدلیج در درون مصفوف نباشد بود کار نکنند و منارها بلند نکنند و لیکن بسمه  
 و ریاء و مال حرام برارند **بیست و هفتم** کنیزکان و غلامان بخزند و ایشان را رود  
 و سرود بیاورند **بیست و هشتم** بهر وقتی قوم جمع جمع در مجلسها  
 و جمعهها بنشینند و اشکارا بخورند **بیست و نهم** جوانان چندانی که خواهند  
 و توانند زنا کنند **سی و یکم** پیمان چندانی که توانند ربوستانند **سی و یکم** یا کان  
 و لیکن گناهان را عمتانها فهند و برایشان زورها و دروغها بیاورند **سی و دو**  
 عیب یکدیگر گویند و رنج و وحشت یکدیگر جویند **سی و سیوم** یکدیگر را لعنت  
 و نفرین کنند **سی و چهارم** هر کسی بدلیج دارد غرها شوند **سی و پنجم**  
 یکدیگر را لقبها نهند **سی و ششم** یکدیگر را جبر و هزل دشنامها  
 دهند **سی و هفتم** در ادبهای نفس و در ادبهای درس سستی کنند **سی و هشتم**  
 در لقبها و شر و در لغت های عیب یادتی کنند **سی و نهم** تدبیر کار سلطانان و  
 مشورت شغل امیران با خادمان و زنان افتد سلطانان آن کنند که خادمان  
 گویند و امیران آن کنند که زبان گویند **چهارم** مردم زن خود را مطیع ن  
 و برها در وید رعاصی بوند **چهل و یکم** مردم با بیگانگان دوستی کنند و  
 باها در وید دشمنی کنند **چهل و دوم** هر کس که وی را قرابتی درویش

بود از و رحم و قرابتی ببرد **چهل و سیوم** مردم آن روزگار عالی دارند  
 با یکدیگر بخیل باشند **چهل و چهارم** مالداران آن روزگار سیرت بر مردم  
 آن و بر فعلان دارند **چهل و پنجم** توانگران زکوة و صدقه دادن غرامت  
 دانند **چهل و ششم** خاینان و دزدان خیانت و دزدی غنیمت شمارند **چهل و هفتم**  
 و هفتم دغا سخت شوند تا نترسند و چغرها خشک شوند تا نگرینند **چهل و هشتم**  
 هشتم در امر معروف و نهی منکر کسسته گردد **چهل و نهم** و نهم علما و زاهدان  
 و پیران و درویشان و یتیمان و قرآن خوانان و مبتلایان از مال بیت المال محرو  
 مانند و آن مال را مردمان سقط و دون و بر اصل و بر فعل بردارند **چهارم**  
 نذر زدن در آن روزگار بسیار شوند گفتند زدن که باشند گفت آن که با یکدیگر  
 مزاح و بازی کنند و یکدیگر را دشنام دهند و بر یکدیگر افسوس آرند و جامه ها  
 ی دیبا پوشند و در آن روزگار شغلها و حکما بر شوت کنند و کواهیها بوزور دهند  
 و سوگند بدروغ خورند و مؤمن را و مخلص را از بلا بپراورند و فاسق و مفسد  
 توانگران از زیر پلا ببرند و خاینان را معتد گیرند و اعیان را خاین گیرند  
 و راست گویان را سخن قبول نکنند و دروغ گویان را قول رد نکنند و در کیل و میز  
 خیانت کنند و بر درویشان و غریبان سفاقت کنند و مهمتوان دلیل گردند و کمتر  
 عزیز گردند و از ادکان بی بزم گردند و بندگان با نام شوند و چون این کارها بود  
 زمان تار حان بیم بود که آخر باشد این سخنها بگفت و نابدید شد فضل چون این  
 سخنها بشنید و پیش امیرالمومنین عمر رضی الله عنه آمد و این پیغام برسانید عمر رضی  
 عنه بسیار بگریست و بنالید گفت یا خدا یا پادشاهها امت محمد صلی الله علیه و آله را این کارها  
 و شرها نگاه دار و بفضل و کرم تو همگان رحمت کن **خبر** یا دکنیم بشو  
 راوی خبر شهر بن حوشب جوار زید بن ثابت رضی الله عنه که رسول صلی الله علیه و آله گفت



اول من يصالح الحق عمر اول من يسلم عليه الحق عمر اول من يعطي كتابه بمينه عمرو  
 اول من ياخذ الحق بيده ويرخله الجنة عمرو له شعاع كشعاع الشمس قبل ان يوبك  
 فقال هي هات رفته الملائكة بالجنات اياي مقود صدق عند مليك مقتدر و اين خبر در  
 اول باب بعضي گفتيم پارسى ان يشرح واجب يدع شرح و بيان ان يكون اين خبر ابرار  
 بعد ان از ثقه بثقه آمده است از بندگان مصطفى صلى الله عليه و آله و سلم كه بر سر جمع مهاجر  
 و انصار گفته است كه اول كسى كه روز قيامت خدای تعالی برادر پذيرد و از و خشنود كود  
 و با او مصافحه كند عمر بود و اول كسى كه روز قيامت خدای تعالی ويران نام زد  
 خلعت كند و ويران از ان رحمت قيامت بگذرانند و ويران بفرود رسد اعلی برادر عمر بود  
 معي خبر تمام وليكن لفظ مختصر انج طاهر است و اضحى تزي تشبيه في تعطيل النست  
 گفتيم و سخن خدای عز و جل قرآن و غير قرآن انج آمده است بر قدر فهم خلق و بر  
 وفق عادت خلق آمده است تا انج بشدكان بروفق عادت يكديگر از خدای تعالی  
 بدانند كه اگر خدای تعالی با خلق بسزا جلاله و سياست خود سخن گفتي هرگز  
 فهم خلق بكمال و جلال سخن خدای تعالی كه سيد نبي و در صدر اين خبر كه در فضل  
 عمر رضي الله عنه آمده است اول حديث مصافحه آمده است كه اول كسى كه خدای  
 تعالی با وي مصافحه كند و مصافحت در عادت خلق ان بود كه كسى دست كسي بدست  
 خود بگذرد كه متناقلت و معارف و مبايحت و مزاحمت است و بر خدای تعالی هرگز نشاء  
 و تودايي كه آمدن و شدن و پيوستن و بريدن و چون و چراني و چيزي و كجاي  
 و هر چه حركي و غايي و علتي و فتي و نسايتي از ان حاصل شود هرگز ان بذات  
 خدای و صفات خدای تعالی راه نيابد ليس كمثل شئ و هو السميع البصير  
 والفاظ اين خبر از اول تا اخر طاهر است و از تاويل و تفسير مستغني است لان  
 حرف اول حديث مصافحه و با تو گفتيم مصافحه خلقان بايكديگر كنند وليكن

مصافحت خدای تعالی با خلق ان بود كه باي واسطه خلق از خدای تعالی خلعتي بچيده  
 رسد ان چنان كه ميانه ان كس و خدای تعالی در رسيدن ان خلعت سفير نبود و هيچ واسطه  
 نكرد و اين مصافحت كه باب عمر رضي الله عنه آمده است بدين معني آمده است كه در خبر  
 بروايت ابو هريره رضي الله عنه كه رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم گفت كه در شمار گاه هر نامه كه خدای  
 تعالی انرا بدست راست مسلمانان برساند ان نامه از دست فرشته مقرب رساند الانا  
 عبيد ان نامه خدای تعالی خود جلال و جمال خود و بكفايت ان صفات خود خدای تعالی و بي  
 التي خارجي في مسافحتي مسافحتي نامه عمر بدست راست عمر خود دهد لاجم ان  
 چنان دادن را در لغت عرب مصافحت خوانند و مصافحت خدای تعالی را از حدود  
 وجهات و نواحي قطار و از اتصال و انفصال و از مكان و زمان مقتدر دانند و معجزه  
 شناسند و تا كيد اين سخن و تحقيق اين معني هم در نص قرآن آمده است و هم در احاديث  
 در نص قرآن انست فاما من وقي كتابه بمينه فيقول ها و ام اقروا كتابي في ظننت  
 اني ملاق حسابيه تا انجلا اسكفتم في الايام الخالية و انج در نص خبر آمده است  
 بروايت زبير بن ثابت رضي الله عنه كه رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم گفت اول من يعطي كتابه بمينه  
 من هذه الامة عمر بن الخطاب و طهره شعاع كشعاع الشمس فيرتقي الي ساق العرش و  
 هو يقول يا معشر الخلايق ها و ام اقروا كتابيه گفت اول كسى از اين امت كه نامه او بدست  
 راست او رسد عمر بود خدای عز و جل نامه عمر بدست راست عمر دهد و پشت ان نامه  
 كه از سوي خلق بود از قرص افتاد و روشن تر بود و قوي تر عمر چون ان نامه از خدای تعالی  
 بي بياد هم بزان ساعت بساق عرش برآيد و كويداي خلق اولين و اخيرين همه بيا  
 بيد و نامه مرا بخوانيد تا منزلت و مرتبتي كه خدای تعالی مراد داده است بدانيد فقيل  
 يا رسول الله فاین ابو بكر الصديق قال هي هات هي هات قدرتها الملائكة با  
 جنتها اياي مقود صدق عند مليك مقتدر يا ران چون حديث فضل عمر بشنييد



گفتند یا رسول الله چون منزلت و مرتبت عمر این چنین بود ابو بکر را انجا حال  
چگونه بود رسول الله صلی الله علیه و آله گفت هیبتات ابو بکر را روحانیان و کثر  
بیان چندانی زمان دهد تا او را و نامه او را بخلقان نمایند بلی از هر جانی  
و هر کوشه صد هزاران فرشته و مقرب بیایند و ابو بکر صدیق را بزان پهل  
موضع مکه را خود نشانند و ویراد مقام صدق و مقصد صدق بسلامت موا  
صلت و مقام مشاهدت برارند **و خبر دیگر** آمده است بروایت عثمان بن سید  
رضی الله عنه و عمار است که از فرق تا بفرق بیعت و فاء ایمان و بصفت و صفه  
ایمان پر شده است و عمار است که پیش از افرینش آسمان و زمین بچهار صد  
هزار بار هزار سال گشت از روزی که دیدار عمل رکشته است عمار گفت قال ی  
سول الله صلی الله علیه و آله یا عمار انا فی جبریل حدیثی فضایل عمر قال  
لی یا محمد لو حدیثک بفضایل عمر مثل هالت نوح فی قومه ما نفذت فضایل عمر یا  
عمار درین ساعت جبریل در پیش من بود و بیا گفتم یا جبریل فضایل عمر را من  
بگوئی مرا گفت یا محمد من که جبریل ام در سخن گفتن چندان کفایت دارم که صد و چهار  
کتاب را یک زمان از بر بخوانم ولیکن من با این کفایت که دارم هزار سال پیوسته  
بیایم هر چند زود تر و سبک تر من فضایل عمر خوانم که یک فضایل عمر و بار نگویم آن  
سالها بگذرد و من هنوز فضل عمر بتمامی نتوانم گفتن رسول الله صلی الله علیه و آله گفت من چون  
از جبریل این بشنیدم شادمانه گشتم گفتم یا جبریل چه و جمال عمر این چنین است  
پس چاه و جمال ابو بکر صدیق چگونه بود گفت هیبتات و ان عمر الحسنة من  
حسانات ابی بکر عمر بدین پاکی و بزرگی یک نیکویی است از نیکویم ابو بکر صدیق  
صد هزاران تاج و افسرد در فردوس بر سر وستان عمر و صد هزاران داغ  
و لعنت و اخگر درها و به سقر بر جگر دشمنان عمر یوم یحییون فی النار علی

و جوههم

و جوههم در حق هیچ کس نیست الا در حق دشمنان عمر و ان ملتقین فی جنات  
و نه در حق هیچ کس نیست الا در حق دوستان عمر **خبر دیگر** است که در  
مسموعات گفتیم که ان الله جعل الحق علی لسان عمر گفت خدای تعالی بهر وقتی  
بر زبان جبریل کلام خود ببرد آورد و هم چنان خدای تعالی بهر وقتی بر  
زبان عمر کلام خود ببرد آورد بران معنی که همچنان بر زبان جبریل ببرد آورد ان  
گفته خدای تعالی بود همچنان هر چه بر زبان عمر ببرد آورد ان پسندیده  
خدای بود با خلق و آخر این بدانید که هر که دشمن جبریل بود جهود بود  
و جهود دشمن خدای تعالی بود و هر که دشمن عمر بود رافضی بود و رافضی دشمن  
خدای تعالی بود ای مسلمانان ما همه دانیم بحقیقت و یقین و خدای تعالی دانند  
و از همه بگذرد و نیکوتر دانند که تا مؤمنی موحدی صدیقی محاصی نیک نختی  
فرشته طبعی نبود دوست عمر نبود و ما دانیم بحقیقت و یقین و بیضا  
مبران هر سال دانند و فرشتگان مقرب همه دانند و خدای تعالی بهتر از همه  
خلق دانند که تا کافر یا ملحدی زیدی منافقی بدیختی ابلیس طبعی خبیث اعتقا  
حرام زاده و سبکی رافضی نبود دشمن ابو بکر و عمر نبود هر وقتی که عالمی سنی  
بر سر منبری حدیث عمر رضی الله عنه گوید در هفت آسمان یک فرشته مانند لا  
که تکیه کند و بنزد و در هفت طبقه زمین یک شیطان مانند لا نفرین کند و  
بگریزد و بنالد و زاری کند و خدای عز و جل با محمد صلی الله علیه و آله گفته است اگر  
ابلیس یا همه شیاطین ترا دشمن شود یا جبریل کید ایشان از تو بگرداند و اگر  
ابو جهل یا همه کافران دیگر ترا دشمن شوند عمر خطاب کید ایشان از تو بگذرد  
جبریل علیه السلام پوشیده آورد عمر خطاب شکار آورد کدر خدای تعالی  
بهر وقتی در سستی و راستی سخن خویش بعضی بر زبان جبریل و بعضی بر زبان

دی



عمر اشکارا کند و شما همه یک یک خرد و بزرگ پیر و جوان تحقیق این سخن  
 بشنویید و بر ایند تا بسیاری فواید و عواید بیابید عمر رضی الله عنه گفته است  
 وفقی ز منی عشر خدای تعالی ده سخن بر زبان من بگزارانیده است و آنکه  
 بر وفق آن ده سخن ده ایت فرستاده است و پیش ازین گفته ایم و تفسیر آن غره  
 این عمر بر عمر خطاب که بتبع خویش هر کس ظلم و عناد خلق را می ببرد عمر بود  
 که نور عرلا و طغیان عرجه عجم را بباد داد و بسوخت عمر بود که شمع زهر و چرخ  
 و ریح در مشکوه عقیدت برافروخت عمر بود که از بهر سرها و کرمای ده ساله برو  
 زکار امیر خویش یک خلقان سپید بیشتر بدوخت عمر بود که هرگز با هارت و امانت  
 خویش با هیچ کس مفادرت نکرد عمر بود که در اقامت حدود اسلام با فرزندان  
 عزیز خود مهادنت نکرد عمر بود که نامه که از سوی روم فرستاد قصر قیصر حجت  
 آن نامه خراب گشت عمر بود که سنگ خارا و آهن بولاد از هیبتش بگذاختی عمر  
 بود که بیک پیغام که از سوی یارس فرستاد ایوان کسری از هیبتش بیغا  
 بیاب گشت عمر بود که هرگز بکوی در نیامد الا که ابلیس از آن کوی بهزیت  
 شدی عمر بود که هرگز بر هیچ در نیامدی الا که ابلیس را بدان راه بگشتی  
 عمر بود که از حدینه چشم بگشاد ساریه را بر سر کوه نهادند بدید عمر بود  
 که در حدینه کوش بگشادی سخن غلام خویش در یارس که با کسی سخن گفتی شنید  
 ی عمر بود که بدو کار حجاز و مکن و کار شام و عراق راست کرد انید عمر بود  
 که بحرفه بخلقانی و زب آن چهارده من ده سال روزگار خلافت کرد  
 و بدان بگزارانید عمر بود که تعطیل و تشبیه بیدار نهفته کرد انید عمر بود  
 که ایمان و توحید پوشید اشکارا کرد انید عمر بود که تقریس و تنزیه نهفته  
 را پیدا کرد انید عمر بود که کفر و الحاد اشکارا را پوشیده کرد انید عمر بود

که امیری

امیری عالم و امامی عادل و خلیفتی بی ظلم و بی مثل و بی گشت عمر بود که بر  
 رستی و راستی قول ترجمان و تفسیر قول کلام غیب گشت که آن الحق لیتق  
**لیتق علی لسان عمر**

عمر دین رعایت بر عمر دین را اشارت بود	عمر دین رعایت بر عمر دین را اشارت بود
عمر دین را مبین شد عمر دین را مرین شد	عمر دین را مبین شد عمر دین را مرین شد
امیری که از همه میران بعد او برده بدوکان	امیری که از همه میران بعد او برده بدوکان
امیر کامل و وافی امیری عاقل کاکافی	امیر کامل و وافی امیری عاقل کاکافی
ستون دین پیغمبر معین هر که او عمر خور	ستون دین پیغمبر معین هر که او عمر خور
عمر بر میر و هم عادل بدین اندر چنان عاقل	عمر بر میر و هم عادل بدین اندر چنان عاقل
عمر بود که دنیا بود عمر بود که انکشوی بود	عمر بود که دنیا بود عمر بود که انکشوی بود

ابتر

آنکه عمر رضی الله عنه با این چندین فضایل و مناقب و توفیق داشت با خرد و زکار درجه و  
 شهادت یافتن شب بار پستین از عمر خویش بوقت سحر عیدینه برآمد و بولوله و غزو  
 ملعون با کلاه در یکین از عمر نابردید و پوشید کرد انید و با قضا و قدر حکم قهر و  
 بیش بروی بگزارانید عمر بخراج مسجد رسید و بولوله و با تیغ تیز در رسید تیغی  
 خنجر از هر دو جانب تیغ تیز بر هر دو لباس او ده و اده یک زخم زد و دوزخم  
 و سه زخم و چهار زد و همه بر پهلوی و سینه زد عمر گفت اه کردی دل مسلمانان و  
 مرا توحشته و سوخته بکردی ای ناجوا غرد این چنین تیغ تو می زنی بیک تیغ  
 عرب را بیچاره کنی بکوی تا تو چهار و پنج زخم بدین چنین تیغ بر پهلوی و سینه چرا  
 می زنی ای ناجوا غرد که مرا می کشتی چرا بیرون مسجد نکشتی که خاک مسجد را بخون من  
 الوده کردی چون کردی برو و بگریز تا باری بخت این جهانی گرفتار نکردی از شوم  
 بدخت روی بگردانید و عمر در نالیدن آمد و زار زار بنالید همایکان مسجد



ناله عمر بشنیدند با مهاجرو انصار آمدند و چراغ آوردند و عمر را در میان خاک  
 و خون دیدند گفتند یا عمر چه بود و چه افتاد گفت بدان خدای که جزوی خدا  
 بی نیست که این ساعت بپوی زمین ز سرخ در ملک من بودی همه فدای کردی  
 تا مگر از عذاب خدای ایمن کشتی ای پیران و جوانان بدران و برادران بگویند تا عمر  
 چه مردی بود عبدالله بن عباس گفت یا امیرالمؤمنین بشارت باد ترا که خدای تعالی  
 بعد از انصاف تو بسیار شهرها را اسلام گشاده گردانید و خدای تعالی علم  
 منافقان و ملحزان را بصلابت سیاست تو نکوسار گردانید و خدای تعالی  
 بسبب توان غنیمت خلال نعمت بر مسلمانان فراح گردانید عمر گفت ای پیر فی الاماره  
 تقی علی تو بامیری من بمن ثنا و فرین کنی بدان خدای که بجز وی خدایی نی  
 دایم که اگر من از ان امیری که کردم و ز رو و بال بعزم من امید تو اطمینان دارم  
 دیگر با و گفت آخر بگویند تا من چه مردم گفتند تو میراث دار رسول خدای و  
 و تو ظل امان و امن خدایی و مهمت و امتی و تو مخ مملتی تو رکن شریعتی تو قطب  
 حقیقتی تو زین امامتی تو فخر خلافتی تو جبه و جلال دین و دنیا و آخرت تو چشم جمیع  
 اهل سنت و جماعتی تو ای که رسول صلی الله علیه و آله گفته است که او هر اهل خلق نخواست  
 دندی بجای من عمر را فرستادندی و توانی که رسول صلی الله علیه و آله گفت عمر چراغ  
 بهشت است بران معنی که آن سیصد و سیزده درجه بهشت بالای هر یکی هزار  
 هزار سال و درازی هر یکی هزار هزار ساله راه بدان مزین و منوری تمامی نور ضی  
 و بها و صفا و حسن و کمال آنکه باید که خطاب رضی الله عنه را ایجاد داید و توانی  
 که رسول صلی الله علیه و آله گفته است که ملک الموت در در مرگ از حشمت تو تمام در روی  
 تو نکرده و توانی که رسول صلی الله علیه و آله گفته است که منکر و نکیور در کور از هیبت  
 عمر را سوال تمام نپرسند عمر رضی الله عنه گفت ای مسلمانان من شمارا ازین

چنین سخن می پرسیم حذیفه را رضی الله عنه بخوانید که او صاحب سر مصطفی بود  
 و احادیث منافقان در خلوت از مصطفی شنیده است تا من از حذیفه پرسیم  
 تا من که عمر از جمله منافقان هستم مهاجریان و انصاریان چون از عمر این سخن  
 بشنیدند چون بر نو بهار زار زار بگریستند و بنا لیرند گفتند ای امیرالمؤمنین  
 ما بسوختی و پشتهای ما بشکستی ما خود همه سوخته مصیبت تو و توین بر سوخته  
 ملک کردی **خبر** دیگر آمده است بروایت ابی بن کعب رضی الله عنه که رسول  
 صلی الله علیه و آله گفت جبریل علیه السلام با من گفته است که یا رسول الله چون تو میری اسلام  
 بر مرگ تو بگرید و پس از تو چون عمر میرد اسلام بر مرگ او نیز بگرید و بحقیقت  
 بدانید که برو زکاء عمر در همه روی زمین هیچ کس کمتر و فاضلتر و عزیزتر از عمر نبود  
 خداوند تعالی از یوسف علیه السلام خبر داد که مرا بر راه صلحان رسان  
 قول تعالی توفی مسلمانا و الحقیقی بالصلحین و خدای تعالی از ابراهیم  
 علیه السلام خبر داد که گفت مرا فرزندی ده و آن فرزند را از جمله صلحان گردان که  
 ربه بی من الصالحین و خدای تعالی در کلام خود خبر داد که من چون بیغاهبران  
 خیری بزرگ خواهم ایشان را بر راه صلحان در ارم و ادخلناهم فی رحمتنا انهم  
 من الصالحین و خدای عزوجل در کلام خود عمر را گوید که او ست شایسته  
 مؤمنان و صالح المؤمنین آخر حذیفه رضی الله عنه آمد بسربالین عمر رضی الله  
 عنه گفت یا حذیفه بحق پیری و زاری مرا بحق غریبی و درویشی مرا بحق بیاری  
 و درماندگی مرا که با من بگویتی بدان وقتی که تو در خلوت از رسول صلی الله علیه و آله  
 یث منافقان شنیدی تو بذا وقت در میان منافقان حدیث عمر شنیدی که ای  
 مسلمانان عمر را جاهد و محال انچنان و فضل و فخر انچنان و منزلت و مرتبت انچنان  
 و نگاه خوف و فرع انچنان و درد در او اجستم انچنان و من بیاره و ترا هزار و

ی







حکید که از آن عمری که حاکم شد این بگفت و بیهوش شد تا نماز پیشین گفتند  
عاز یا امیرالمومنین قال نعم لاحظ في الاسلام من ترك الصلاة وليكن  
چنین که شاهی بدید نگاه عاز بکرد و گفت نه مرا بولووه کشت گفتند نعم  
گفت الحمد لله که قتل من بدست هندی از اهل اسلام نکرد اگر خواهی خصم کنی  
پس فراعنه کرد و گفت ای پسر سرم از این برگیر و بر زمین نه بر خاک تا  
خدای تعالی بوضع فی من رحمت کند یا عبدالله یا روشنای چشم پزر چه  
گویی که فردای قیامت مرا بدو بخ کشد مرا با زحری یانه قال بجمع الدنيا  
یا ابا گفت پسر ام من بده هشتاد و شش هزار درم هر چه مرادست بفروش  
و از بی عدی و از قریبش یاری خواه و چون مال من جمع شود فراخلیفه مده  
لیکن در بیت المال برو بده چنان که من از اینجا برگردم و بنزدیک عایشه صدقه  
رضی الله عنها برو و او را از من سلام کن و بگویی که پدرم می گوید که اگر دستور  
دهد غنیمت یافته باشیم و اگر نه هر یکوستان مسلمانان دفن کنند عایشه  
رضی الله عنها چون پیغام از عبدالله بن عمر شنید گفت رسول الله صلی الله علیه و آله  
حلال من بود و ابوبکر پدر من بود از جای برای خویش باز گرفته بودم اکنون  
بوی اینار کردم چون عمر رضی الله عنه چنان زاری می کرد مردمان گفتند چرا چند  
بن زاری همی کنی نه تو ای که چنین و چنین کرده گفت مفرور من غر مغر  
مفرور باشد کسی که بگفتار شما بزید و من خواهی که از شرق تا غرب ملک من  
بودی جمله فدای کردی هول مطلع را پس عبدالله گوید که پدرم بیهوش شد  
و من از و سخنان می پرسیدم جواب نمی داد بر خال می افتاد من و پدر راست می  
نشاندم تا بسه بار و او می گفت وای بر عمر اگر خدای عز و جل او را دنیا هوزد کا  
شکی مادر مرا نزدی که شکی هرگز نبوی یا لیتنی کنت نسیمانیا حفصه

خواهرم

خواهرم در نزد یک پدر شد و گفت که مردمان می گویند که این شش تن را که بدین  
شغل نصب کردی تا نشایسته هستند یانه گفت مرا باز نشانید باز نشانید گفت  
چه گویم در عثمان رضی الله عنه که من شنیدم ام از رسول الله صلی الله علیه و آله که گفت ملائکه تنگی  
علی و عثمان و تصای علی و فریشتگان بعد عثمان بگریند و بروی عاز کنند چه  
گویم اندر علی رضی الله عنه که رسول الله صلی الله علیه و آله گفت لا یحبک الا مومنی  
ولا یفصلک الا منافق شقی و چه گویم اندر طلحه که از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم  
که گفت یا طلحه جبریل یقریک السلام ویقول اننا نجیک من احوال القیامة و چه  
گویم اندر زبیر رضی الله عنه که رسول الله صلی الله علیه و آله خفته بود و ی باد با می کرد از  
رسول الله صلی الله علیه و آله گفت تا من خفته ام تو اینجا باش گفت ای لاجرم جبریل علیه  
السلام می گوید در قیامت من با تو باشم تا زبانه هم آتش از تو دفع کنم و چه گویم  
در سعد و قحط که از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم که بدو چهارده بار گفت ام یا  
فداک ای واهی و چه گویم در عبدالرحمن ابن عوف رضی الله عنه که روزی حسن  
وحسین رضی الله عنهما می گویند از کوسنی وی چندانی طعام آورد که جمله صفا  
را کفایت بود رسول الله صلی الله علیه و آله از آن شاد شد گفت کفایت الله امر دنیا و آخرت  
این بگفت جان از وی جدا شد او را بشنید و گفت کردند و بر جنازه نهادند  
و صهیب روی بروی عاز کرد که امیرالمومنین عمر رضی الله عنه و پدر گفت بود و  
جنازه برگرفتند و در پیش حظیره رسول الله صلی الله علیه و آله نهادند قفل گذاشتند  
و در پهلوی ابوبکر صدیق رضی الله عنه کردند پس این شش تن مشورت  
مشورت شدند و سه روز بگذشت و کار بر هیچ کس نظام نگرفت پس عبدالرحمن  
بن عوف گفت این کار بدین گونه میان شما فصل می کرد اگر مرادست و ریخ هید  
من این کار نیکو بکنم بدان شرط که اگر شما از فرمان من بیرون نیاید و من

هیچ



خویش را ازین خلیفگی بیرون آورد و طلحه بن عبد الله خود غایب بود و زیر  
 گفت من نیز بهره خویش شمارادم اکنون این خلیفگی بکیان دو تن ماند یکی عثمان دیگر  
 علی رضی الله عنهما نگاه این مرد باتفاق عبدالرحمن ابن عوف رضی الله عنه بدین کار بر یک  
 کردند علی را بخواند و دست راست او بدست چپ خویش اندر گرفت و دست راست بر او  
 زد و گفت یا علی این خلیفگی مسلمانان قبول کردی بدان شرط که پیغامبر صلی الله علیه و آله دست  
 و بدان رای و صواب که این خلیفه بودند ابو بکر و عمر رضی الله عنهما و هم بدان راه  
 ایشان پذیرفتی علی رضی الله عنه گفت باشد که چیزی کم باشد یا بیش افتد بدین کار عبد  
 الرحمن گفت من نخواهم بدین کار هلی دست از علی کرم الله وجهه باز داشت و آنکه عثمان را  
 رضی الله عنه بخواند و همچنان دست او بدست خویش اندر گرفت و گفت این خلیفگی بپذیر  
 یرفتی که بر سیر پیغامبر صلی الله علیه و آله و بر سیر این دو خلیفه که بودند راست بروی عثمان  
 گفت پذیرفتم عبدالرحمن دست راست خویش بدست عثمان زد و گفت بتو ادم بارک  
 الله فی امضایها علیک و این کار بر عثمان راست گشت و عمر رضی الله عنه پس از ابو  
 بکر صدیق ده سال و هشت ماه خلیفت بود و بروایتی دیگر آمده است که عمر خطاب  
 رضی الله عنه مسلمان شد شش سال گذشته از بعث پیغامبر صلی الله علیه و آله و ده سال  
 خلافت کرد و هر سالی حج کردی و او را قدرینه گشتند و در چهارشنبه چهار روز مانده  
 بود از ذی الحجه سه سال و عشرين من الهجرة و او را پنجاه و پنج سال بود و عثمان  
 خیبری رضی الله عنه آورده است اندر تصنیفش که امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه  
 از دنیا رحیل کرد صحابه بر مرکب وی چندان نوحه و زاری کردند که بر مرکب رسول  
 صلی الله علیه و آله و بر مرکب ابو بکر رضی الله عنه و هر جای که شد ندی و آمد ندی و از نوحه  
 شنیدند که عمری که اسلام بدو عزیز شده بود و در صحبت رسول صلی الله علیه و آله  
 شده و چهار هزار و هفتصد هنبر در اسلام نماده و عدل وی جهان اشکارا

شده و امیری و ولایت و صلاحیت و هیبت وی قانش شده با این همه اندر حال  
 مرکب چندین تصرع کند بچاره من و تو با چندین معصیت و خطا و زلت جمع شده  
 و از هول و فزع ایمن شده افامنا و مکر الله و اندر تصنیف حکم شریفین بر او  
 رضی الله عنه خواندم که عمر رضی الله عنه شصت و سه سال بود بروایت  
 انس بن مالک رضی الله عنه و اسمعیل بن عباد رضی الله عنه آورده است  
 که خلافت عمر رضی الله عنه ده سال بود و شش ماه و چهار  
 روز و کاتب وی عبدالله بن ارقم بود و زیاده این  
 ثابت رضی الله عنه و حاجبش یزید بود و نقاش  
 خاتم عمر رضی الله عنه این بود نوشته کفی  
 باملو و اعطای عمر و او را شصت  
 و سه سال بود رضی الله عنه

و صلواتی سیدنا محمد و آله الطیبین الطاهرین محمد بن محمد و نعم  
 الوکیل و نعم المعین

### باب سیوم اندر قصه امیر المؤمنین عثمان بن عفان رضی الله عنه

اما نام وی ابو عبدالله عثمان ابن عفان ابن العاص بن امیه بن عبد المطلب بن عبد مناف  
 بن قصی بن کعب بن لوی بن غالب بن فهر بن مالک القریظی رضی الله عنه و کنت او عبدالله از بهر آن  
 گویند که نام فرزندان عبد الله بود از رقیه بنت رسول الله صلی الله علیه و آله و اهل عراق کنت او ابو عمر  
 و عثمان بن عفان گویند و نام مادرش از رقیه بنت کعب بن ربه بن حبیب ابن عبد شمس بن عبد مناف  
 بن قصی القریظیه است و عثمان رضی الله عنه و مادرش هم از نسب مصطفی صلی الله علیه و آله و اندو عم



زاده اند و اصل ایشان یکی است و فضایل وی بسیارست و مناقب وی بی شمار است اول  
ابتداء که **خبر** رسید که از استادان فاضل و ثقة با سند درست و اگر  
با سند کویم دراز شود و بر خوانندگان دشوار آید بر او اختصار کردم ان بن مالک ضی  
روایت کند از رسول الله صلی الله علیه و آله که گفت لیلۃ اسری دخلت الجنة فرأت فیها فتاحۃ لم فی  
الجنة احسن منها فتناولتها فانفلقت عن لعبۃ لم فی الجنة احسن منها فقلت لمن  
انت فقالت لرجل من قریش فقالت لعثمان بن عفان لقلتولہا کما گفت ان شب که مرا  
بعراج بردند اندر بهشت شدم سببی دیدم که در بهشت به ترازان نزدیکم برداشتم و  
شده حوری از وی بیرون آمد که زیبا تر از وی اندر بهشت ندیدم گفتم کوی گفت موی  
را از قریش که بکشند و بر بظلم نام وی عثمان بن عفان رضی الله عنه **خبر** دیگر  
رسیده است با سند عالی از انس بن مالک رضی الله عنه از رسول الله صلی الله علیه و آله که گفت چو  
ترین و شریفترین تراز همه امت من عثمان بن عفان است رضی الله عنه تا فرشتگان از وی شرم  
داشتند اما **قصه اسلام امیر مومنین عمار رضی الله عنه** خداوندان اخبار  
و نقله احادیث و ارباب عقول گفتند که عثمان بن عفان رضی الله عنه مردی بود  
نیکو قدر و قامت و زیبا چهره و صورت و خوش خوی و نیکو هیأت و حلیم و اندوخت  
روزگار و هیچ کس بحال و کمال او نبود و بر حدیث زنان حریص بود و زن نخواسته و رسول  
را صلی الله علیه و آله دختر وی بود زیبا با جمال و کمال نام او رقیه رضی الله عنها **خبر**  
هفت چیز که با هفت چیز بودی نظیر شود قدرت و توانای که با رحمت بودی نظیر باشد  
دولت که با تواضع و فروتنی بودی نظیر باشد علم که با عمل راسته بودی نظیر باشد  
خلق و روی نیکو که با خوی نیکو و حلم بودی نظیر باشد فهم و دانش که با خاطر و حفظ  
تیز بودی نظیر باشد قوت و بازوی قوی که با دلیری و شجاعت بودی نظیر باشد حال  
حلال که با سخاوت بودی نظیر باشد صورت نیکو که با دین و صیانت بودی نظیر

باشد

خبر

خبر

اما قصه اسلام امیر مومنین عمار رضی الله عنه

اشاره

باشد قدرت و رحمت صفت فاسقان است دولت بی تواضع صفت جباران است علم  
بی عمل صفت غافلان است قوت بی شجاعت صفت عاجزان است فهم بی حفظ صفت  
ساهیان است مال بی سخاوت صفت بخیلان است خلق بی خلق صفت نقشن نشان  
است صورت بی صیانت صفت بی صیانت صفت هفردان است **نکته** در  
خبر است که هفت اندام بنده فرشته صورت چون کار بد و روی رسد ملک عزوجل  
گوید این کار تو است این بن باز گذار پس این هرد و روی و دل ملک سجاده و تعالی بیا  
فریند اینها است که در مؤمن بران روشنائی است و رویش بران زیبای است **قصه**  
پس خبر عثمان رضی الله عنه رسید که رسول الله صلی الله علیه و آله دختر خود را رقیه بوی تعنبه  
بن ابی طیب داد عثمان رضی الله عنه اندوهگین شد زیرا که رقیه سخت با جمال بود گفت چرا  
سبقت نکردم و پیش از عتبه من دختر رسول الله صلی الله علیه و آله بوی تعنبه پس آن وقت  
نزدیک حلاز رفت اروی ملت که بر چون خانه رفت خاله پدر پیش مادر نشست و  
خاله اش گاهه بود گفت یا عثمان لغت خیر او وقت بشرا یعنی خیر دیدی و شرف  
گفتم یا خاله چه می گوئی که مادر شهوارین هیچ خبر ندارم گفت از محمد بن عبدالله رسول الله  
عند الله جل و جلاله یزید عوا به ای الله تعالی و وجهه مصباح و قوله صلاح و دیر فالج  
واحه صلاح یا عثمان محمد بن عبدالله رسول الله است از خدای تعالی رده است کلام خدا  
یک عزوجل و هکذا را هم خواند خدای تعالی وی دارد سخت نیکو و روشن گفتار کرد  
سخت بصواب و صلاحی و دینی دارد زیبا و رستگار و کاری دارد بحال و صلاح پس عثمان  
رضی الله عنه چون این سخنان را خاله بشنید گفت یا خاله این سخن تو اندر من کار کردی گفت  
که مرا با بویکر رضی الله عنه دوستی بود ادمم و این حدیث با وی بگفتم ابو بکر رضی الله عنه  
گفت یا عثمان تو عاقلی وانی که این بدان نشنوی و نه گویند و نه دانند و سود و زیان  
نکنند عثمان گفت خاله ام راست می گوید که محمد مصطفی صلی الله علیه و آله بیرون آمد و دعوت







کار است و من و برادر است و وی مرادوست دارست **نکته** عثمان رضی الله عنه  
از بهر همت نفقه فراخ داشت در ستر و ضل و مال خویش از کار ما باز داشت هائیز و پرامها  
سرای ساختیم فراخ **و** جنة عضها السموات نه از وی و نه از دوستان و یک ریخ نزارم  
**عبارت** چه راحت باشد اندر مهمانی که تو بر خوان و دوستان تو بشادان و با تو بهم بخوان  
و دشمنان ایشان کافران در سرانش سوزان **و** فاولیک الدین انعم الله علیهم **الایه خبر**  
**ی** صحابه رسول را صلوات الله علیهم سفری پیش از راه دراز بود و کما کرم بود و بیم دشمن  
بود و بعضی از یاران ساز و مرکب داشتند و بعضی نداشتند امیرالمؤمنین عثمان رضی الله  
عنه گفت هر ساز از دین ساز خویش می رود و هر که ساز ندارد ساز وی بر من است بار  
سوار الله شود بر ایشان مشغول مدار مؤمن را نیز سفری در پیش است چون سفر  
و راهی دراز و کرمی صعب و موصیان دو کو و هند بعضی تقوی دارند همه را حلب  
عبادت و هم قوت قیام شب و ان مستقیمان اند و کوهی نه زان تقوی دارند و نه  
راحت عبادت و نه قوت طاعت و اگر کرم عثمان کجید که گفت هر که ساز ندارد من  
و بر بار خویش بجز و فرستم در کرم و عنایت حق تعالی وی کجید که گوید هر که طاعت  
و تقوی ندارد بکرم خویش وی را بخت فرستم بفضل خود **آیت دیگر** از بود که چون  
عرب هر جای بیامدندی و جای نیافتندی خیمه در دشت می زدند رسول الله صلی الله علیه و آله  
گفت **و** من زادی مسجدی که او بزرع فله الجنة **و** کیت که مسجدی را فراخ کند و اگر یک  
کری باشد او را باشد بهشت و جای وی داند عثمان رضی الله عنه گفت یا رسول الله تن **و**  
من و مال من برای تست من زیاد بکنم پس مال فرا کرد و چهل ستون در مسجد فرستاد  
حق تعالی اندر حق وی این آیت فرو فرستاد انما یعمر مساجدا لله من امن بالله و الیوم  
الآخر و اقام الصلوة و اتی الزکوة و لم یخش الله فحسی **و** الیک ان یکونوا من المحدثین

روایت است از ابوسعید خدری رضی الله عنه از پیغامبر صلی الله علیه و آله که وی گفت چون  
کسی را ببینید که با مسجدی می شود گواهی دهد و یا ایمان خدای تعالی فرو فرستد  
انما یعمر مساجدا لله من امن بالله و الیوم **آخر آیت دیگر** چون خدای تعالی مسلمان  
نار را فرموده بود که نفقات کنید بر وی واجب و بر وی تطوع حال نفقه ایشان پیدا کرد  
که بکات از چون باشد و مردان چه حد باشد **و** چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است  
مثل الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله کمثل حبة انبتت سبع سنابل فی کل سنبله مائة  
و الله یضاعف لمن یشاء و الله واسع علیم الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله ثم  
لا یتبعون ما انفقوا منا ولا اذانی **و** منت یاد کردن نعمت بود بر سبیل تقرب و اعتد  
و ان سبب بریدن حق نعمت بود و اذیان بود که نعمت کنی بر کسی و آنکه انرا یاد کنی جای که وی  
خواهد و یا بر تو از چیزی کوی که وی را ناخوش آید و یا گوید چندین بار ترا دادم هیچ شکر  
نکردی و کنی از چیزی ندی بهتر از آن که چیزی دهی بر سبیل منت و برنجانیدن **و** زید بن  
اسلم رضی الله عنه گوید که پدر من مرا گفت چون کسی را چیزی دهی و چنین دانی که و یا از اسلام  
تو بروی چیزی بدل فوا خواهد آمدن سلام از وی باز گیر تا آن نعمت خالص ماند زنی  
آمد بنزدیک بواسامه رضی الله عنه گفت مراد لالت کن بر مردی که غذا کند بحقیقت که  
اینها بمیوه خوردن می رود که من جعبه دارم و تیری چند تا وی را فرادهم بواسامه گفت  
لا بارک الله لک فی جعبتک که ایشان را برنجانیدی از پیش عطا و بدان که خداوند سخا  
و تعالی حرام کرده است بر بندگان که نیکوی کنند و بدان منت نهادن بهر آن که  
منت بندگان تذکر نعمت بود و خداوند تعالی و تقدس بر بندگان نعمت کند و بر ایشان  
منت نهادن بهر آن که منت وی تذکر نعمت بود تا آن کسی که چیزی دهد از بندگان غره نشود  
بلکه آن ان و آن کسی که نعمت کند خدای تعالی بروی غره نشود بخویشتن که پندار بندگان  
از وی است **و** طم اجرهم عند ربهم و لا خوف علیهم و لا هم یحزنون **و** اندر



شان عثمان رضي الله عنه وعبد الرحمن بن عوف رضي الله عنه فرود آمده است اما  
 عبد الرحمن آمد پیش پیغامبر صلی الله علیه و آله با چهار هزار درهم صدقه گفت یا رسول الله هشت  
 هزار درهم بود بنزدیک من خویشتن را و عیال را چهار هزار بکذاشتم و چهار هزار بوم  
 قرای خدای تعالی دادم پیغامبر صلی الله علیه و آله گفت وی را خدای تعالی ببرکت کناد انج  
 دادی و انج بکذاشتی و اما عثمان رضي الله عنه گفت اندر جهاد لبوک بر من است  
 چهار هر که ویدر جهاد نیست هزارا شتر بار ز رجعت جهاد فراداد و بیورمه بخیرید  
 و بر مسلمانان صدقه کرد حق تعالی این ایت را اندر شان وی فرو فرستاد و عبد الرحمن  
 ابن سمره رضي الله عنه گوید که عثمان هزار دینار بیاورد اندر جیش العشره و اندر  
 کنا پیغامبر صلی الله علیه و آله ریخت پیغامبر صلی الله علیه و آله دست اندران همی کرد و این همی کرد و این  
 اندر کنا خویش و گفت زیان ندارد پس عثمان را هر چه کند امور ابو سعید خدری  
 رضي الله عنه گوید که پیغامبر را صلی الله علیه و آله دیدم دست برداشته بود و دعا همی کرد عثمان  
 را و همی گفت یا رب من خشنودم از عثمان توار و خشنود باش و همچنان دعا همی کرد تا صبح  
 بر آمد خدای تعالی این ایت را فرو فرستاد که یاد کردیم **آیت دیگر** ان بود که  
 امیر المؤمنین عثمان رضي الله عنه چهل سال روز بروزه بود و شب بزمان شب دو  
 رکعت نماز کردی اندر یک رکعت همه قرآن بخواندی و اندر رکعت دوم هزار بار قل هو  
 احد بر خواندی حق تعالی این ایت فرو فرستاد و گفت **آیت دیگر** امن هو فانت انما الله  
 ساجدا و قائما یحذر الاخرة و یرجو رحمت ربه **آیت دیگر** وی بهتر باشد یا آنکه کفر و عصیان  
 کند چنان که گفت اخین شرح الله صدره للاسلام **آیت دیگر** جانب بگفت و دیگر یونان  
 و این اندر شان عمار یا سر آمده است و بوحذیفه بن المغیره المخزومی آمده است  
 و قول درست است که این ایت اندر شان عثمان عفان رضي الله عنه آمده است  
 آنکه گفت باری تعالی قل هل یستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون **آیت دیگر** انما یتذکر

البوالالباب ان بود که امیر المؤمنین عثمان رضي الله عنه بخیرات کردن  
 از نماز و روزه و مال دادن ملازم بود حق تعالی و تقدس اندر شان وی  
 فرو فرستاد ان الذین سبقت لهم من الحسني اولیک عنهما مبعوثون لا یسئرون  
 حیاتهم و هم فیما اشتهت انفسهم خالدون لا یجزیهم الفزع الاکبر و یتلقیهم  
 الملائکة هذا یوم کم الذی کنتم توعدون **آیت دیگر** و روایت آمده است از علی  
 بن علی بن ابی طالب رضي الله عنه که وی همی خواند **آیت دیگر** ان الذین سبقت لهم من  
 الحسني اولیک عنهما مبعوثون پس گفت من از ایشانم و ابوبکر و عمر و عثمان  
 و طلحه و زبیر و سعید و عبد الرحمن بن عوف رضي الله عنهم از ایشان اند **آیت دیگر**  
 بن علما بوانند که این ایت اندر حق عثمان رضي الله عنه فرو آمده است که سعید  
 از بی داشت و رفیق سید کونین و کانیات صلی الله علیه و آله چنانکه اندر سماع من آمده است  
 بر روایت طلحه بن عبد الله رضي الله عنه که گفت شنیدم از رسول الله صلی الله علیه و آله که گفت  
 لكل نبی رفیق و رفیق فی الجنة عثمان هر پیغامبری را رفیق بوده است  
 و رفیق من اندر بهشت عثمان است **آیت دیگر** انت کحقوق تعالی و تقدس  
 فرماید **آیت دیگر** لیس علی الذین امنوا و عملوا الصالحات جناح فیما طعوا اذما تقوا و امنوا  
 و عملوا الصالحات ثم اتقوا و امنوا ثم اتقوا و احسنوا و الله یحب المحسنین بنی  
 هخلصان را و امیر المؤمنین علی رضي الله عنه گوید این ایت اندر حق عثمان رضي  
 الله عنه آمده است

فصل فی الاخبار المتسند فی شان فی المؤمنین عثمان بن عفان رضي الله عنه  
 وعن احبابه



اخبرنا الفقيه الامام الاجل صابن الدين ابو حفص عمر بن عيسى الخطيب قال اخبرنا  
 الفقيه ابو نصر طاهر بن ابي نصر قال اخبرنا الرئيس منجب الدين جمال الاسلام ابو الحسن  
 قسمون ابن ابراهيم بن بكه الارموي رضي الله عنه بقراءة علينا في داره في ارميه في شهر  
 الاصم عظمه الله حرمته سنة ثلثين وخمسمائة **هـ** قال الشيخ الامام شيخ الاسلام  
 ركن الدين ابو نصر احمد بن ابي نصر الخوجاني رضي الله عنه يوم السبت سادس شهر الله  
 صم سنة ثلاث وخمسمائة قال الشيخ الزاهد الحافظ ابو صالح احمد بن عبد الملك المولود  
 قال علي بن محمد بن اسماعيل الطوسي قال ابو بكر محمد بن موسى بن المثنى القهرواني  
 قال ايوب بن علي قال زياد بن سنان عن ابي فرافضة رضي الله عنه وعنه  
 قال دخلت علي رسول الله صلى الله عليه وآله ذات يوم والقوم جلوس فلبثت فيهم مليا  
 الله ان لبثت فدخل عثمان ابن عفان رضي الله عنه واخذ ناحية منا فقال له النبي  
 صلى الله عليه وآله اذن مني يا عثمان فقال اذن اذن فدنا حتى الصق ركبته بركبة  
 رسول الله صلى الله عليه وآله وكانت زرا عثمان محلوته فزرها رسول الله صلى الله عليه وآله  
 واغرو وقت عيناه ثم قال عثمان ان الله لك شانا عظيما في السماء وانك وان  
 ترد علي حوزي يوم القيامة واوداجك تشخب دما اللون لون الدسم والريح  
 ريح المسك فاقول سبحان الله من قول بك هذا منقول فلان وفلان وفلان  
 فينادي من بطنان العرش الا ان عثمان بن عفان امير علي كل مخزول  
 ثم يرتفع الحجاب فيما بينك وبين الله تعالى فيجلي لك ربك ويقول لك يا عثمان ما  
 تركي في قاتلك فيقول يا رجل ان اخذ اخذت وان عفوت عفوت اين خبر  
 شنيدم بزينا اسناد از زياد بن سنان از فرافضة رضي الله عنه كفت روزي  
 پيش رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وكروهي نشسته بودند اندر ميان ايشان بودم  
 يا عثمان ابن عفان رضي الله عنه اندر آمد و كوشه كفت ازها رسول الله صلى الله

عليه وسلم اورا كفت نزيك اي بمن يا عثمان نزيك وي شد عثمان كفت نزيك  
 بيا نزيكتر عثمان نزيكتر شد تا را نوي وي بزوي پيغامبر صلى الله عليه وآله رسيد بند  
 كريان عثمان كشاده ديد رسول الله صلى الله عليه وآله ان بند كريان بدست عزيز خود  
 و بار دوم رسول الله صلى الله عليه وآله بروي وي نكريد و هود چشم رسول الله صلى الله عليه وآله يواب  
 كويد انگاه كفت يا عثمان كه تراست كاري عظيم است اندر آسمان و تاول كسي  
 باشي كمحوض مديسي روز قيامت و از رطقاء و خون روان شده رنگ وي رنگ  
 دارد و بوي وي بوي مشك دارد من كه رسولم كويم سبحان الله كه كره است اين  
 بتو تو كويي فلان وفلان انكه منادي بانك كند از بطنان عرش آيا بدانيد كه  
 عثمان ابن عفان پادشاه و امير است بر هر رانده انگاه حجابها بردارند ميان تو  
 و ميان خدای تعالی پس خدای تعالی تجلي كند ترا و كويد ترا يا عثمان چه صواب  
 بيني اندر كشندگان تو كوي يا رب كه تو ايشان را بكيري هن نيز بكيرم و اكر تو عفو  
 كني من نيز عفو كنم **خبري** ديكر هم برويت جوهری از جابر ابن عبد الله رضي  
 الله عنه قال بيدهما نحن مع رسول الله صلى الله عليه وآله في نفر من المهاجرين فيهم ابو بكر  
 وعمر و عثمان وعلي و طلحة و زبير و عبد الرحمن بن عوف و سعد بن ابي وقاص رضي  
 الله عنهم فقال النبي صلى الله عليه وآله لينهض كل رجل منكم الي كفوه قال و نهض  
 النبي صلى الله عليه وآله الي عثمان فاعتنقه وقال ولي في الدنيا و ولي في الآخرة جا  
 بر كويدها كروي از مهاجران پيش رسول الله صلى الله عليه وآله نشسته بوديم كه در ميان  
 ايشان بود ابو بكر و عمر و عثمان وعلي و طلحة و زبير و عبد الرحمن بن عوف و  
 سعد بن ابي وقاص رضي الله عنهم پس رسول الله صلى الله عليه وآله كفت هر كسي از شما  
 نزد دوست خود و يا خود برويد و رسول الله صلى الله عليه وآله نزد عثمان شد و او را در كار  
 گرفت و روي و يوا بوسه داد و كفت يا عثمان تو دوست مني اندر دنيا و دوست مني



اندر اخوت **خبري** ديگر بروايت محمد بن سيرين بارسیده است از کعب  
 ابن عجره رضي الله عنه ما گفت نشسته بودم پيش پيغامبر صلي الله عليه وسلم فلما كثرته  
 ففر بها وعظمها فمن رجل مقنع في ملحفة فقال هذا يومئذ علي الحق وعلي الحق  
 فانطلقت من عاحتي اخذت مطاعيه وابطينه قال فقلت وجهه الى فقلت يار  
 رسول الله صلي الله عليه وسلم قال هذا فاذا عثمان ابن عفان رضي الله عنه **خبري** ديگر بروايت  
 الله عليه وسلم خبري اد زفته وبلادي که نزدیک آمد است وخواهد بودن پس مردی  
 از چنان می گذشت روی پوشیده رسول صلي الله عليه وسلم گفت این مردان وقت بر سر راه  
 راست باشند که من زود بشتافتم و از پس آن مرد برفتم و او را باز کشیدم و باز گردانیدم  
 گفتم یا رسول الله اینست آن مرد گفت اینست نگاه کردم عثمان ابن عفان رضي الله عنه  
**خبري** ديگر که عبدالرحمن بن سمرة رضي الله عنه گفت جلد عثمان بن عفان الي النبي  
 صلي الله عليه وسلم يعالها وهو يقول ما يضمن عثمان ما عمل بعد اليوم يزد ذلك مدارا  
 عبدالرحمن گفت عثمان بن عفان رضي الله عنه پيش پيغامبر صلي الله عليه وسلم آمد و  
 دینار اندر دامن وی ریخت اندران وقت که تو بر جیش عشره می کردی و بیضا  
 صلي الله عليه وسلم دست در آن زد و گفت چه زیان دار عثمان را اگر پس از این خطای  
 از وی وجود آید و چند بار این بگفت **خبري** ديگر بروايت هاذر عباس که  
 کنیز که رقيه بنت رسول الله بود صلي الله عليه وسلم قالت قال رسول الله صلي الله عليه وسلم حازو  
 عثمان ام العلقوم الا بوجي من السماء رسول صلي الله عليه وسلم گفت من بزي ندام ام كلثو  
 م را بعثمان ابن عفان مگر بوجي را سمان پيش من آمد **خبري** ديگر بروايت ابو  
 الباهلي رضي الله عنه بن رسيك است که رسول صلي الله عليه وسلم گفت يرض الشفاعة  
 رجل من امتي الجنة مثل احد الحسين ربيعه ومضر قال فكان للجنة بريد  
 ان ذلك الرجل عثمان بن عفان گفت اندر بهشت بشود شفاعت مردی را امت

من چند آنکه قبيله ربيعه وامضر گفت این پیران و بزرگان روايت کنند که این مرد  
 عثمان بن عفان است رضي الله عنه **خبري** ديگر بروايت مغيرة ابن شعبه آمده  
 است که گفت لما انهم المشركون يوم حنين هو رسول الله صلي الله عليه وسلم رجل فقال يا عبد  
 الله انك تبغض قريشا قلت يا رسول الله كان يبغض قريشا قال نعم كان عثمان بن  
 عفان گفت چون مشركان روز عذات حنين هزيت شدند رسول صلي الله عليه وسلم بدیدي بگذشت  
 گفت ياد شمن خدای ترا خدای تعالی ترا دشمن دارد که تو قريش را دشمن داری مغيرة گفت  
 لغتم يا رسول الله اوست که قريش را دشمن می دارد گفت بلي عثمان بن عفان را دشمن می دارد  
**خبري** ديگر بن رسيك است بروايت حفصه بنت عمر خطاب رضي الله عنها قالت  
 كان رسول الله صلي الله عليه وسلم ذات يوم جالسا وقد وضع ثوبه بين فخذه فجاء ابو بكر صديق  
 رضي الله عنه فاستاذن فاذن له النبي صلي الله عليه وسلم علي هيئة ثم جاء عمر بن الخطاب هذه الصفة  
 ثم علي وكان كذلك ثم جاء عثمان فاخذ رسول صلي الله عليه وسلم ثوبه فتحمله فخرخوا  
 ثم خرجوا قالت قلت يا رسول الله جاء ابو بكر وعمر وعلي سائر اصحابك وان علي  
 هيئتكم فلما جاء عثمان بن عفان تحلت بثيابك قالت فقال لا من استحي مني استحي  
 من الملائكة حفصه گفت که رسول صلي الله عليه وسلم نشسته بود و پايها کشیده و برهنه  
 ابو بكر صديق رضي الله عنه اندر آمد و پيغامبر صلي الله عليه وسلم همچنان می بود و آنکه عمر خطاب  
 رضي الله عنه اندر آمد و علي نیز رضي الله عنه اندر آمد و پيغامبر صلي الله عليه وسلم همچنان  
 می بود آنکه عثمان اندر آمد و پيغامبر صلي الله عليه وسلم پاي پوشید و از هر معنی سخنها  
 گفتند و بیرون رفتند حفصه رضي الله عنها گوید گفتم يا رسول الله ابو بكر وعمر  
 وعلي آمدند و ديگر اصحاب اندر آمدند و تو پاي برهنه نشسته بودی چون عثمان  
 بن عفان اندر آمد تو پايها پوشیدي گفت يا حفصه من شرم دارم از آن کسی  
 که فرشتگان آسمان از وی شرم دارند **خبري** ديگر است بروايت عمار بن حنبل



رضي الله عنه في رسول الله صلى الله عليه وسلم كفت عثمان بن عفان لشبه الناس خلقا  
 وخلقاً وديناً وسمناً وهو ذو النورين زوجته ابنتي وهو معي في الجنة كقوله  
 وحرك السبابة والوسعي كفت عثمان بن عفان رضي الله عنه عن ما نذرنا  
 ست بخلق وخلق ودين وطريق وراه واود النورين است داماهنت  
 برو دختو واوبان اندر گشت باشد چنين وچنان نذر و نكشت سبابه  
 ووسطی خبری دیگر است بروایت شداد بن اوس رضي الله عنه  
 كفت شنيدم كرسول الله صلى الله عليه وسلم كفت بلينا انا جالس في اصحابي اذا اتاني  
 جبريل عليه السلام فجعلني علي جناحه لا يمن وادخلني جنة عدن  
 فبينما انا اطوف فيها اذا وضعت في يدي تفاحة وانا انظر اليها متعجباً  
 اذا انفلقت لبصفتين فخرجت منهما جارية تسبح الله تعالى بتسبيح المسيح  
 به الاولون والآخرين قلت من انت قالت انا من الخور العين خلقني  
 الله من نور عرشه قلت لمن انت قالت لذلك الامام المظلوم عثمان ابن  
 عفان رضي الله عنه كفت من تشبته بودم اندر ميان اصحابان خوبش  
 كجبريل عليه السلام بيشتر امد مرا بر پر خود نشانده و مرا اندر گشت عدن  
 برد اندر انجا مي كويدم سببي اندر دست من افتاد و من بوي نگاه مي  
 كردم و عجب مي داشتم كه ان سبب بشكافت و بدرونه شد از انجا حوري  
 بيرون امد و تسبيح مي كرد خدای را تعالى و تقدس تسبيح كرا و اوتا با  
 خر هيج كس چنان تسبيح نكرده است كفتم تو كيستي كفت من خور العين ام خدا  
 تعالى مرا افريده است از نور عرش وي كفتم تو كوايي كفت من امام مظلوم  
 را ام عثمان بن عفان رضي الله عنه خبری دیگر شنيدم بروایت انس  
 بن مالك رضي الله عنه كفت لما امر رسول الله صلى الله عليه وسلم ببيعة

راست

الرضوان كان عثمان ابن عفان في حاجة الله تعالى وحاجة رسوله ف ضرب  
 باحدى يديه علي الاخرى فكانت يدي رسول الله صلى الله عليه وسلم لعثمان بن  
 عفان خير من ايدهم لانفسهم انفس رضي الله عنه كويد چون پيغامبر صلى  
 الله عليه وسلم بفرومود ببيعة الرضوان وبيغامبر صلى الله عليه وسلم عثمان بن عفان را  
 رضي الله عنه فرستاده بود بكنه برسولي پس رسول الله صلى الله عليه وسلم كفت عثمان  
 ب حاجت خدای تعالى و تقدس رفته است و حاجت رسول خدای نگاه  
 دست خوبش بدست ديگر بكرفت و كفت اين دست عثمان است كه بيعت  
 كردم و دست رسول الله صلى الله عليه وسلم عثمان عفان را نذر است ز دست ايشان  
 ايشان را و اين قصه بيعت الرضوان اندر تفسير اين آيت كه حو  
 و تقدس همي فرمايد الله عن المؤمنين اذ يبايعونك تحت الشجرة  
 فعلم ما في قلوبهم فأنزل السكينة عليهم واثابهم فتحاً قريباً يعني خيبر كه عرض  
 بود ايشان را از ان فتح كه ان سال و عمر خطاب رضي الله عنه بجايگاه اين بيعت  
 بكردشت و ان درخت نيست شده بود كه و هي كفتند انجا بود عمر رضي الله عنه كفت  
 برويد اين تكلف بكر اريد رحتي بود سيل بيامد و ويرايد و ويا چيزي ديگر  
 كه ببيعت الرضوان خوانند و بدان كه سبب اين بيعت ان بود كه پيغامبر  
 صلى الله عليه وسلم حدانش ابن اميه الخزاعي را بخواند و ويرا بكنه فرستاد بنزد يك  
 قريبش و ويرا بواشتري نشان نام وي ثعلبة تا با ايشان رساند كه حال پيغا  
 مبر چيست و چرا آمده است ايشان اشتر حدانش را مي كردند و خواستند كه و  
 ورا بكشند جليسيان و ورا نگاه داشتند و ايشان را از وي مدح كردند و نگاه  
 بكذاشتند و ويرا بنزد يك پيغامبر صلى الله عليه وسلم امد و ويرا خبر داد بدرايح كردند  
 پيغامبر صلى الله عليه وسلم عمر خطاب را رضي الله عنه بخواند تا وي را بكنه فرستد عمر

لي



رضی الله عنه گفت یا رسول الله من ترسم بر تن خویش از قریش و نیست مکه از بنی  
عدی بن کعب کسی که مراد از ایشان و این بنی عدی قبیله عمر بودند و  
قریش برانسته اند و آن من با ایشان و غلظه و شدة من و لیکن من تراد  
لاک کن بر کسی که او عزیز تر است از من عثمان بن عفان رضی الله عنه پیش  
پیغمبر صلی الله علیه و آله عثمان را بخواند و ویراند که فرستاد بنزدیک بوسفیان بن حرب  
و بزرگان و اشراف قریش که تا خبر ده ایشان را که پیغامبر صلی الله علیه و آله حجاب  
نیامده است بلکه از بهر آن آمده است تا خانه را زیارت کند و عظیم حجت آن  
جای و رد عثمان رضی الله عنه بشدت آمده که ابان بن سعید بن العاص خوش  
وی بود پیش او امد از ستور فرود آمد و عثمان را رضی الله عنه بر ستور نشاند و  
ز پیمس وی اندر نشست و ویرا امان داد تا رسالت پیغامبر صلی الله علیه و آله بگذارد  
چون از آن پیر دخت بزرگان قریش عثمان را گفتند اگر خواهی طواف کنی خانه  
را طواف کن گفت طواف نکنم تا آنگاه که پیغامبر صلی الله علیه و آله طواف کند ایشان  
عثمان را رضی الله عنه باز داشتند خبر پیغامبر صلی الله علیه و آله آمد که ایشان عثمان  
را باز داشتند و خبر آمد که مکیان عثمان را رضی الله عنه بگشتند و پیغامبر صلی الله علیه و آله  
گفت قدم از اینجا باز نگیرم تا آنگاه که محاربه نکنم با ایشان و ایشان را بچنگینه  
بندیم و مردمان بیعت خواند بیعت رضوان اندر زبردخت و مردمان  
همی گفتند پیغامبر صلی الله علیه و آله بیعت کرد با ایشان بر مرکب یعنی صبر کنید با دشمنی  
تا امر که پیغامبر صلی الله علیه و آله گفت بیعت می کنم با شما بر اینچ تو انید عبدالله بن معقل رضی  
عنه گوید بر سر مصطفی صلی الله علیه و آله بر پای بایستاده بودم و بدست من از آن شجره  
هر باد می کردم و می داور و بیعت می کرد با مردمان بیعت نکردم که با ایشان  
ولیکن بیعت کرد با ایشان بدانکه بگویند و دست یکی یکی همی گرفت و بیعت

همی کرد نسیابت عثمان دست خود بدست دیگر گرفت و گفت این دست عثمان است  
که بیعت کردم با حاجت خدای تعالی و رسول وی گرفته است و دست رسول اعظم  
را اندر دست ایشان ایشان را جابر بن عبدالله رضی الله عنه گوید هیچ کس از آن  
بیعت تخلف نکردند الا یک مرد از بنی سلیم نام وی عبد بن قیس گوید فرا همی بگرم  
خویش اندر ز برابط اشتر بنهمان همی کرد و اول کسی که بیعت کرد مردی بود از  
بنی اسد نام وی ایوسنان بن وهب که و همی گفتند اهل بیعت رضوان هزار سیصد  
مرد بودند و گوئی گفتند هزار یا صد و بیست و پنج مرد بودند و جابر بن عبد  
روایت کرد از پیغامبر صلی الله علیه و آله که وی گفت اندر دوح نشود هیچ کس را از کشتن  
که بیعت کرد تحت الشجره و چون پیغامبر صلی الله علیه و آله ازین بیعت پیر دخت  
خبر آمد که آن گفته بودند که عثمان را بگشتند هیچ اصلی نداشت و باطل بود چنان  
که خدای عز و جل همی گوید **فعلما** ما فی قلوبهم یعنی از صبر و صدق و وفا و وفور  
ستید بر ایشان از اهل بیعتی خبر عثمان رضی الله عنه و ایشانرا فتح خیبر بردار عتقا  
و اموال ایشان روزی کرد چنان که گفت عز و جل و معانم کثیره یا خذونها  
یعنی عتقه ها و پیسار که فو اکیرند اندا و این از بهر آن گفتند که اندر خیبر مال و عتقا  
پسار بود **خبر** دیگر شنیدم بر وایت جابر بن عبدالله رضی الله عنه که گفت  
اتی النبي صلی الله علیه و آله بجناره رجل لیصل علیه فلم یصل علیه قال فقالوا یا رسول الله  
ما اینا که ترک الصلوة علی احد الا علی هذا قال انه یبغض عثمان بن عفان ابغضه  
الله تعالی گفت جناره پیش پیغامبر صلی الله علیه و آله آوردند تا بروی نماز کند پیغامبر  
صلی الله علیه و آله نماز بر آن جناره نکرد گفتند یا رسول الله ما ندیدیم که نماز نکردی مگر  
بر این جناره گفت بروی نماز نکنم که وی عثمان را دشمن داشت است و خدای تعالی  
وی را دشمن دارد **خبر** دیگر بر وایت زهوی از انس بن مالک رضی الله عنه



بهار سیده است قال سامر بن الربیع **صلی الله علیه وسلم** اذ تلقاه جبریل فقال یا رسول الله  
 من هذا الذي خرج من عندك انفا فقال عثمان بن عفان قال ابو عمرو وقال  
 الثوري في السماء یا جبریل قال والذي بعثك بالحق ان نور عثمان  
 ليضي لاهل السماء كما تضي الشمس لاهل الارض انفس بن مالك رضي الله  
 عنه كفت بیغامبر **صلی الله علیه وسلم** يشب برخاست وحي رفت مك جبریل علیه السلام  
 پیش وی با صدرا افتاد كفت یا رسول الله این كیت كه درین ساعت از پیش  
 تو بیرون رفت كفت عثمان بن عفان است كفت یا محمد این ابو عمرو است  
 یعنی عثمان كفت بلی یا جبریل و شما نور اسمان عثمان را شناسید  
 جبریل كفت یا رسول الله بدان خدای كه ترا حق مخلوقی ستاد كه نور عثمان  
 اهل اسمان را روشن می گرداند همچنانكه افتاب اهل زمین را **خبري** دیگر  
 بروایت ابو سعید رضي الله عنه بن رسیده است كفت رايت النبي صلي  
 الله عليه وسلم رافعا يديه من اول الليل الى ان طلع الفجر يدعو لعثمان  
 بن عفان اللهم عثمان رضيته عنه فارضني عنه **روى** ابو سعيد خذري رضي  
 عنه كفت رسول را دیدم **صلی الله علیه وسلم** دست برداشته از اول شب تا آن  
 وقت كه صبح بومید دعا می كرد عثمان را وكفت خدایم از عثمان را ضی شدم  
 از وی را ضی باش **خبري** دیگر شنیدم بروایت عبدالرحمن بن ابی لیلی قال  
 علي بن ابي طالب رضي الله عنه لقنبره اخبرني في المسجد احد بني عثمان  
 فقام رجل فقال انا احب عثمان فقال احب امير المؤمنين علي بن ابي طالب كرم  
 الله وجهه فلما دخل علي قال له هل تحب عثمان قال نعم الشكر بالله يا علي  
 اني اتيت رسول الله **صلی الله علیه وسلم** فسالته فقلت يا رسول الله تزوجت وليس  
 شيء فامرني باوقية وامرني بوبكر باوقية وامرني بامر عثمان

اوقيتين فقلت ما لك عطيني اوقيتين واغا اعطاني رسول الله **صلی الله علیه وسلم**  
 و ابو بكر وعمر رضي عنهما اوقية اوقية فقال واحدة لي واحدة عن علي  
 ابن طالب فانه ليس له شيء فقلت يا رسول الله ادع الله لي بالبركة فقال تبارك  
 الله لك ولم يعطك الا بني و صديق او شهيد فقال علي صدقت عبد الله  
 ابن ابي ليلى كفت علي رضي الله عنه فذهب را كفت بديوت رو و اندر مسجد  
 او از ده كه هیچ كس هست كه عثمان را دوست دارد مردی برخاست وكفت  
 من عثمان را دوست دارم كفت میا كه امير المؤمنين علي رضي الله عنه ترا حجتی  
 ان صود پیش امير المؤمنين علي آمد كفت تو عثمان را دوست داری كفت بلی  
 یا امير المؤمنين بعزة خدای عز وجل كه من عثمان را از جان خود دوست دارم  
 دارم از بهر آنكه وقتي پیش رسول الله **صلی الله علیه وسلم** شدم وكفتم یا رسول الله  
 حجاجی زی ده كه زنی خواسته ام و هیچ چیزی ندارم كه در جهنم از آن  
 زنجی كنم رسول الله **صلی الله علیه وسلم** بفرمود تا ما را يك قیة زربو ادند و ابو بكر  
 نیز يك قیة بفرمود و عمر نیز يك قیة بفرمود و عثمان دو و قیة بفرمود  
 كفتم یا عثمان چو نت كه تود و و قیة بدادی و رسول الله **صلی الله علیه وسلم** و ابو بكر  
 و عمر رضي الله عنهما هر يك يك قیة دادند عثمان رضي الله عنه كفت يك قیة  
 از بهر خود بدادم و يك قیة از بهر علي دادم كه درین وقت او را هیچ  
 حاضی نبود كه بدادی انكه كفت یا رسول الله دعا كن مرا ببركت این حال  
 بیغامبر **صلی الله علیه وسلم** و سلم كفت و بركت چون نباشد كه این مال بنوئدا  
 مكی بیغامبري مرسل و صديقي و شهيدی علي بن ابي طالب رضي  
 عنه چون این بشنید كفت صدقت راست كفتي **خبري** دیگر روا  
 سعد بن ابراهيم قال كان علي بن ابي طالب رضي الله عنه جالسا عند



النبي صلى الله عليه وسلم فاقبل الحسن والحسين فلما راها النبي صلى الله عليه وسلم قد راينه  
قال يا علي هذان شباب اهل الجنة وابوهما افضل منهما وثمان بن عفان  
شبيهه ابراهيم خليل الرحمن سعد بن ابراهيم كفت علي بن ابي طالب رضي الله  
عنه بيش پيغامبر صلى الله عليه وسلم نشسته بود كه حسن وحسين رضي الله عنهما در آمد  
نر چون پيغامبر صلى الله عليه وسلم ايشان را بديد كفت يا علي ايشان هر دو يعني حسن  
وحسين مهتران وجوانمردان هستند نرو پذر ايشان فاضلتر از ايشان  
و عثمان بن عفان مانند ابراهيم خليل است عليه السلام **خبري** ديگر شنيد  
بر و ايت درست از ام كلثوم بنت ثمامه الخطمي ز برادرش عمار بن ثمامه  
قال طها ادخله علي ام اوطومنين عايشة رضي الله عنها فاقروا عني السلام  
من فرخلت عليها وقالت ان بعض بنك يقريك السلام فقالت وعليه ورحمة  
الله قالت ويسالك تحديده عن عثمان بن عفان فان الناس قد اثاروا فيه  
القول عندنا حين قتل قالت اما فانا اشهد اني رايت عثمان بن عفان في هذا  
البيت وني النبي صلى الله عليه وسلم وجبريل عليه السلام جاء بومي الي النبي صلى الله عليه وسلم  
في ليلة فايطة فكان اذا نزل عليه الوحي نزلت عليه ثقلة لقول الله تعالى انا  
سنلقي عليك قولا ثقيلا وني النبي صلى الله عليه وسلم يضرب بكتف عثمان ويقول  
الكتب عني فما كان الله تعالى ينزل تلك الميزة من نبي صلى الله عليه وسلم الا رجل عليه  
من سب عثمان فعليه لعنة الله محارق بن ثمامه كفت خواهر ام كلثوم را  
كه پيش مادر موهنان شو عايشة صديقه رضي الله عنهما و از من بوي سلام بر  
سان كفت بيش عايشة رفته و كفتم يكي از فرزندان تو سلام مي رساند كفت  
و بروي باد سلام و رحمت خدای كفت و مي خواهد از تو كه حديثي از عثمان بن عفان  
باز كوي كه مردمان در آن وقت كه او را بكشتند هر كسي چيزي گفتند عايشة

رضي الله عنهما كفت من كواهي هم كه من ديدم عثمان بن عفان را اندر اين خانه با  
پيغامبر صلى الله عليه وسلم وجبريل عليه السلام آمد و وحي آورد اندر شبي سرد و وحي  
وحي امدي كواي و ثقلي بر رسول صلى الله عليه وسلم فرو آمد و چنان كه حق تعالى رحاكم  
مجد خبر مي دهد و مي كويد انا سنلقي عليك قولا ثقيلا و وحي كنيم تو  
يعني قرآن كه ان كوانست اندر تر از او و هر چند كه سبكت بر زبان پيغام  
صلى الله عليه وسلم دست بر كتف عثمان زد و كفت كراست اين منزلت و بنويس از من  
و خدای عز وجل بفرستاد اين منزلت از پيغامبر صلى الله عليه وسلم مكرم دي را  
كه بروي كرامي است هر كه بدوي كويد عثمان را رضي الله عنه بروي دلاعت خدا  
ي تعالى **خبري** ديگر من رسیده است بروايت بریده الاسلامي قال كان  
رسول الله صلى الله عليه وسلم علي حرا فتمرك فقال النبي صلى الله عليه وسلم اثبت فانك ليس  
عليك الا بني و صديق و شهيدان قال و كان النبي صلى الله عليه وسلم وابو بكر  
و عثمان رضي الله عنهم كفت رسول صلى الله عليه وسلم بر كوه حرا بود كوه بخنبد  
پيغامبر صلى الله عليه وسلم كفت بايست و قرار كير كه بر تو نيت الا كه پيغامبري و صد  
يقي و دو شهيد و پيغامبر بود صلى الله عليه وسلم و ابو بكر و عمر و عثمان رضي الله  
عنهم **خبري** ديگر من رسیده است بروايت انس بن مالك رضي الله  
عنه كفت رسول صلى الله عليه وسلم كفت ان عثمان بن عفان اول من هاجر الي الله  
تعالى باهله بعد لوط عليه السلام كفت عثمان اول كسي بود كه هجرة كرد و بخد  
تعالى يا اهل خويش پس اربوط عليه السلام و شايد بود والله اعلم كه اصحاب  
هجرة تنها كردند كه از هلكه عدينه رفتند پيش رسول صلى الله عليه وسلم و عثمان رضي  
عنه با اهل هجرة كرد و عيال را با خود برد **خبري** ديگر من رسیده است  
بروايت يوسف ابن عبد الله بن سلام كه رسول صلى الله عليه وسلم انا خاتم



ابن عفان ام پيش خداي تعالي يعني باد شمنان وي خصمي گنم **خبري** ديگر  
 بمن رسیده است که رسول الله صلى الله عليه وسلم گفت انا تشبه عثمان بن عفان بابينا ابراهيم  
 الخليل الكريم گفت هاما نذر كنيم عثمان را بپدرها ابراهيم الخليل كواحي بنزد حق تعالي  
**خبري** ديگر با سند درست از عايشه رضي الله عنها كه گفت رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 ادعوا لي اصحابي قلت يا بركه قال قلت عمرو قال قلت ابن عمك عليا قال قلت عثمان  
 قال نعم فلما جاءوا قال تنجي وجعل يراه ولون عثمان يتغير فلما كان يوم الدار وحم  
 قلنا يا امير المؤمنين لا تقا تل قالان رسول الله صلى الله عليه وسلم هذا وانا صابر نفسي عليه  
 بپيغام رسول الله صلى الله عليه وسلم گفت بخوانيد پيش من اصحاب مرا كفتم ابو بكر را كفت نه كفت عمر را  
 كفت نه كفت عموزاده تو علي را كفت نه كفت عثمان را كفت بلي چون عثمان بيامد كفت  
 يا عايشه تود وري شو و بپيغام رسول الله صلى الله عليه وسلم پنهان چيزي مي كفت ويرا وكونه روي  
 عثمان بگريد چون ان روز بيامد كه كار بروي بگريد و سخت شد و اورا حصار  
 بگرفتند كفتيم يا امير المؤمنين جنگ و كار را راضي كني كفت نه كه بپيغام رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 عهدي و پيماني با من كرده است و من بوان صبر خواهم كرد **خبري** ديگر بمن رسیده  
 است از عبد الله بن عمرو رضي الله عنهما كه رسول الله صلى الله عليه وسلم گفت عثمان احيا امتي و اكرا  
 مهلا **كفت** عقاب بر شتر و كدامي تو امت هلت **خبري** ديگر بر روايت كليب بن  
 وليد از بن ميله كه كفت مودي احد و پيرسيد بن عمر را رضي الله عنهما و كفت اشهد  
 عثمان بدارا قال قال اشهد ببيعة الرضوان قال قال فهل تولي يوم التقي  
 الجمعان قال نعم قال فلما قام الرجل قيل له ان هذا ينطق فينزع انك وقعت في عثمان  
 فقال ردوه فدعوه له فقال اعلمت ما سالتني عنه قال نعم سالتك هل شهد عثمان  
 بدارا قلت لا وسالتك هل شهد ببيعة الرضوان قلت لا وسالتك هل تولي يوم التقي  
 الجمعان قلت نعم فقال ابن عمرو رضي الله عنهما اما بدارا فانه كان في حاجة الله تعالي

وحاجة رسول الله فطرب له رسول الله صلى الله عليه وسلم بسهمه ولم يضرب لاحد  
 غيره واما بيعة الرضوان فانه في حاجة الله تعالي وحاجة رسول الله صلى الله  
 عليه وسلم فبايع له رسول الله صلى الله عليه وسلم بيده ويدر رسول الله خير من يد عثمان  
 واما يوم التقي الجمعات فان الله تعالي قال ان الذين تولوكم منكم يوم التقي  
 الجمعان انما استرلهم الشيطان ببعض ما كسبوا ولقد عفا الله عنهم ان  
 الله غفور رحيم اذهب فاجتهد علي جهرك **كفت** ابن مليكه كفت مودي بيلد  
 بنزد يك عبد الله بن عمرو رضي الله عنهما وازوي پيرسيد كفت عثمان رضي الله عنه  
 بغزاة بدر حاضر بود عبد الله كفت نه كفت ببيعة الرضوان حاضر بود كفت نه كفت  
 فهل تولي يوم التقي الجمعان يعني بگريد ان روز كه فواهم پيرسيد نه و  
 لشكر كفت اري كفت چون مرد برخاست و مي رفت كفتند اين مرد سخنه الكف و  
 پيرسيد مي پندارد كه انذر عثمان رضي الله عنه افتاد ي عبد الله كفت زود اورا  
 باز كرده انيد بخواند نذرش كفت اي مرد دالستي انج از من پيرسيدي كفت  
 اري از تو پيرسيدم كه عثمان رضي الله عنه بغزاة بدر حاضر بود كفتي نه  
 و پيرسيدم كه ببيعة الرضوان حاضر بود كفتي نه و پيرسيدم از تو هل تولي  
 يوم التقي الجمعان كفتي اري پس عبد الله ابن عمر رضي الله عنهما كفت اما بغزاة  
 بدر عثمان رضي الله عنه حاضر نبود انذر حاجت خداي تعالي و رسول وي  
 بود بپيغام رسول الله صلى الله عليه وسلم نصيب جدا كرد و كسر راجاز وي كه حاضر نبودند  
 قسمت و نصيب نداد **كفت** واما ببيعة الرضوان عثمان رضي الله عنه حاضر  
 صر نبود بپيغام رسول الله صلى الله عليه وسلم و بآنكه بر سولي فرستاده بود چون مرد  
 مبايعت مي كردند رسول الله صلى الله عليه وسلم دست خود بدست ديگر بگرفت  
 و كفت اين دست عثمان است و دست رسول بپشت او دست عثمان



واما يوم التقى الجمعان خدا ويز سبحانه وتعالى كفت **ما** ان الذين تولوكم يوم التقى الجمعان اما استزلهم الشيطان ببعض ما كسبوا ولقد عفا الله عنهم ان الله عفور رحيم **ما** انك عبد الله كفت بروجه بر وجهه بيفضاي **خبري** ديكر است بروايت عبد الله بن المبارك عن ابني لهيعة عن يزيد بن ابني لهيعة قال بلغني ان عامة الركب لذي ساروا الي عثمان جنوا قال ابن المبارك و كان الجنون لهم قليل كفت بن رسيه است ان قوم كه برفتند بعثمان بن عفان رضي الله عنه بضو غاي جمله ديوانه كشتند عبد الله بن المبارك رضي الله عنه كفت ديوانه نكي ايشان را انك بود يعني انج ايشان كردند عقوبت ايشان بتربايستي **خبري** ديكر ام هلال بنت وكيع عن ثماله بنت الفرافصة امرأة عثمان رضي الله عنه قال اعني اميولوط مئني عثمان ابن عفان فلما استيقض قال ان اليوم يقتلونني فالت فقلت كلا يا اميولوط مئني قال اني رايت رسول الله صلى الله عليه وآله وابا بكر وعمر رضي الله عنهما وقالوا افطر عندنا الليل وقالوا انك تفطر عندنا الليلة **ما** ثماله بنت الفرافصة عن عثمان رضي الله عنه كفت اميولوط مئني عثمان رضي الله عنه خواب برا غلبه كود در خواب شد چون از خواب بيدار شد كفت امروز موبكشند كفتم زينه رينهاري اميولوط مئني هر كنه باد اين چنين ملكوي كفت من رسول الله صلى الله عليه وآله عليه وسلم بخوابيدم وابا بكر وعمر رضي الله عنهما ومالك فتن امشب روزه پيش مابكشاي ياكفتند تو بكشاي امشب پيشها روزه ابو خليفه الفضل بن جندب **الحسين** كفت انشاد كود ما را عباس بن الفرج الاخيليه **ما** اين بيتها

خليفة الله اعطاهم وخولهم	ما كان من ذهب ملو ووراق
فلا تكون بوعدا الله وثقة	ولا تكون علي شيء باشفاق
ولا تقولن لشيء سوف فعله	قد قرن الله ما كان امره لاق

**خبري** ديكر ابو هريره روايت كند از رسول الله صلى الله عليه وآله كفت الي لا ستم من رجل استمي منه ملايكة ومن يستمي من الله تعالى ورسوله يعني عثمان كفت من شرم دارم از ان كسي كه از وي شرم دارند فرشتگان و از ان كسي كه از خداي تعالى و رسولوي شرم دارد و اشارت كود بعثمان بن عفان رضي الله عنه **خبري** ديكر است از عبد الله بن عباس رضي الله عنهما از رسول الله صلى الله عليه وآله كفت اوجي الله تعالى الي ان زوج كريمتك من عثمان رقية وام كلثوم كفت وحي كود من خداوند من عز وجل كه بزني بده دختران ترا بعثمان بن عفان رقية وام كلثوم **خبري** ديكر ابو سعيد خذري رضي الله عنه روايت كند از رسول الله صلى الله عليه وآله كفت اللهم ان عثمان يريد رضاك فارض عنه كفت يا خدايا پادشاه عثمان هميشه رضا و خوشنودي تو خواهد تو نيز بفضل و كم خويش از وي خوشنود شو **خبري** ديكر آمده است بروايت عبد الله بن عباس رضي الله عنهما از رسول الله صلى الله عليه وآله كفت اللهم فرج عن عثمان بن كريمة يوم القيامة فكم من كريمة فرجها عني عثمان كفت خلايا يا دشاها فرج او و راحت ده عثمان را از سختيهاي روز قيامت كه چند كيت و رنج از عثمان از من برگرفت **خبري** ديكر بن رسیده است از اسير بن حمار رضي الله عنه از رسول الله صلى الله عليه وآله كفت دخلت الجنة فناولي جبريل تفاحة فانفلقت في يدي فرجت منها جارية كان اشقار عينها مقاليمة النسر فقلت لمن انت قالت الخليفة المقتول ظلمها عثمان بن عفان كفت اندر كشت رفتم جبريل عليه السلام سبي اندر پيش من بنهاد من بوي كفتم اندر دست من بشكافيد و بدوياره شد از انجا حوري بيرون آمد ابو وهابي وي مانند پير كرسن تو كويي كفت ان خليفة را كه وي را بظلم و جور بكشند عثمان بن عفان رضي الله عنه



**خبري** ديگر روايت امير المؤمنين رضي الله عنه از رسول الله صلى الله عليه وآله  
 كه گفت بگوكان اربعون بنت الزوجة عثمان واحدا بعد واحدة حتي لا تبقي كفت  
 مرا چهل دختر بودي كه همه را بعثمان دادمي يكي از پسر يكي تا هيچ دختر نماند  
**خبري** ديگر بر روايت ابو هريره رضي الله عنه كه رسول الله صلى الله عليه وآله  
 لكل بني في امته وان خليلي عثمان بن عفان رضي الله عنه **خبري** ديگر  
 الله بن عمر رضي الله عنهما روايت كند از رسول الله صلى الله عليه وآله كه گفت لقد همت  
 ان ابعت اربعة من اصحابي كما بعث عيسى ابن مريم حواريه يعلمون  
 الناس القوان عثمان بن عفان وعبد الله بن مسعود ومعاذ بن جبل و  
 علي بن كعب رضي الله عنهم **خبري** كفت نديشه كردم كه بفروشم در عالم چهار  
 كس را از امت خويش همچنان كه بفروستاد پيش از من عيسى ابن مريم عليه  
 السلام حواريان خود را كه مردمان را قوان اموختند عثمان بن عفان است  
 وعبد بن مسعود ومعاذ بن جبل و علي بن كعب رضي الله عنهم **خبري**  
 ديگر است كه عبد الله بن عباس رضي الله عنهما روايت كند از رسول الله صلى الله  
 عليه وآله كه گفت والله ليتفعن في سبعين من امتي من اهل الكباير من قد  
 استوجبا النار حتي يدخلهم الله الجنة كفت بخدايي خدائي وبجلال قدر  
 او كه روز قيامت عثمان را شفاعت دهند و قبول كنند اندر هفتاد هزار  
 كس از امت من از اهل كباير كه گناه بسيار دارند از انك دوزخ را سزا  
 وار باشند تا ايشان را بهشت برين بركت عثمان رضي الله عنه  
**فصل في وصايا رسول الله صلى الله عليه وآله امير المؤمنين عثمان بن عفان رضي الله عنه**  
 اين وصايا سماع دارم از فقيه عمن بن عيسى الخطيب لدهلوي طوله سمعوه و يسماع  
 دارد از رفيع الدين تاج الاسلام محمد بن محمد بن علي رضي الله عنه و اول خبر است

عمر خطاب رضي الله عنه روايت كند از رسول الله صلى الله عليه وآله كه گفت يا عثمان  
 ان ولاك الله تعالى هذا الامر يوما فاراد المنة فقون علي ان يخلع قميصك  
 الذي قمصك الله تعالى فلا تخلعه كفت يا عثمان ان خدائي تعالى  
 ترا ولايت دهد يعني خلافت روزي تو كند و خواهد مضافان  
 كه از تو بستانند و بركند و بركشند پيراهني كه خدائي تعالى ترا  
 پوشانيده است ان پيراهن از خود بركش و از دست هله **خبري**  
**ي** ديگر عبد الله بن عباس رضي الله عنهما روايت كند از رسول  
 الله صلى الله عليه وآله كه گفت يا عثمان تقفل وانت تقراء سورة البقرة  
 تقط قطرة من دمك علي فسيلك فيكم الله يغبطك اهل المشرق  
 والمغرب و تشفع في عدد ربيعه ومضرتبعث يوم القيامة اميرا  
 علي كل محذول كفت يا عثمان ترا بكشند و توسوة البقرة خوانده  
 باشي تا اجمالا فسيلك فيكم الله وخون تو برين ايت جگر واقتد اهل  
 مشرق ومغرب اين نما كنند كه اين در جات يا بندي و تو شفاعت  
 كني و شفاعت دهند ترا اندر عاصيان امت من بعد ربيعه ومضرتبعث  
 تا ايشان را بهشت بري و ترا روز قيامت امير و پادشاه گردانند  
 بر هر محذولي يعني مظلومي **خبري** ديگر جابر بن عبد الله رضي  
 عنه روايت كند از رسول الله صلى الله عليه وآله كه گفت يا عثمان انت ولي  
 في الدنيا وانت ولي في الآخرة كفت يا عثمان تو دوست مني  
 اندر دنيا و دوست مني اندر اخوت **خبري** ديگر بكر بن عبد  
 الاشجع رضي الله عنه روايت كند از رسول الله صلى الله عليه وآله كه گفت يا  
 عثمان اذا شترت فاكل واذا بعت فكل **خبري** ديگر عثمان



بن ابی العاص رضی الله عنه روایت کند از رسول الله ﷺ که گفت  
یا عثمان اتقی الله تعالی واذکر الله فی السر والعلانیة فزکوک وخفض  
الصلوة علی الناس گفت بنور از خدای تعالی و خدای تعالی را یاد  
دار اندر نهان و آشکارا تا ترا یاد کند همه وقت و چون امام باشی  
نار کن سبک مردم **خبر** دیگر انس بن مالک رضی الله عنه  
روایت کند از رسول الله ﷺ که گفت عثمان الا بشر که هذا جبریل  
علیه السلام یخبر فی عن الله تعالی ای مؤمن عطس ثلث عطسات  
حتو الیات الا کان الایمان ثابتاً فی قلبه گفت یا عثمان ترا بشارت  
دهم بدان که جبریل است علیه السلام خبری دهد از جلیل و جبار سبحان  
و تعالی که هر مومنی که او را سه عطسه بیاید از پیری که دیگر ایمان  
اندر دای ثابت شود و قوی گردد چون درختی که بن زمین فرو برد و قوی  
گردد هیچ کس آن درخت نتواند کند **الاحبار المتفقون ان الله یحب من شرب**  
**امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه** با سائید صحاح از آنحضرت رضی الله عنه ان النبی  
ﷺ بعث ابی عثمان بن عفان رضی الله عنه یستعینه فی غزاة غزاهما فبعث  
الیه بعشر الفینار فوضعت بین یدیه قال جعل النبی ﷺ یقلبها بیده  
ویدعو الیه ویقول غفر الله لک یا عثمان ما اسررت وما اعلنت وما اخطیت  
وما هو کائن الی یوم القیامة ما علی عثمان ما عمل بعد هذا **خبر** حذیفه ر  
ضی الله عنه روایت کند از رسول الله ﷺ که پیش عثمان رضی الله عنه کس  
فرستاد و از وی یاری و معاونت خواست مالان را مرغان کردن عثمان  
رضی الله عنه ده هزار دینا بفرستاد پیش رسول الله ﷺ بنهاد رسول  
ﷺ دست را زد و بر می گردانید و بر عثمان رضی الله عنه دعا می کرد

و می گفت

و می گفت خدای تعالی ترا بیا مرزد یا عثمان هر گناهی که در نهان کردی  
و هر چه با آشکارا و هر چه پوشیده داشتی و آنکه خواهد بودن تا روز قیامت  
من بر عثمان ننویسند هر چه پس ازین **خبر** دیگر ابو هریره ر  
ضی الله عنه گفت رقیة بنت رسول الله ﷺ امرات عثمان رضی الله  
عنه و بیده مشط قالت خرج رسول الله ﷺ من عنده انفا و قد ر  
جلت راسه بهد لمشط قال کیف تجدین اباعبد الله قلت بخیر یا ابته  
قال اگر میه فانه اشبه اصحابی خلفا گفت نری پیش رقیه شوم دختر رسول  
ﷺ ز عثمان رضی الله عنه و نشانه اندر دست داشت گفت پدرم رسول  
خدای ﷺ از پیش من بیرون شد هم اکنون و من سر عزیز بشانه  
می کردم برین نشانه گفت یا رقیه چون دیک اباعبد الله عثمان بن عفان  
را رضی الله عنه من گفتم بخیر هر چه نیکوتر و کلمه را پذیر گفت عثمان را  
گرمی از کار همه صحابه مخلوق مانند تراست **خبر** دیگر روایت  
درست آمده است از زهری از انس بن مالک رضی الله عنه که جبریل  
علیه السلام گفت یا رسول الله ﷺ من هذا الذی خرج من عندک انفا فقال  
عثمان بن عفان قال او تعرفون فی السماء یا جبریل قال الذی یعتکب الحو  
ان نور عثمان لیضي لاهل السماء کما تضي الشمس لاهل الارض گفت  
که جبریل علیه السلام گفت یا رسول الله ﷺ این که بود که بدین زودی از پیش  
تو بیرون رفت گفت عثمان بن عفان بود رضی الله عنه پس گفت یا جبر  
یل و شما اندر آسمان عثمان را شناسید گفت بدان خدای که مخلوق حق  
فرستاد که نور روی عثمان اهل آسمان را روشن دارد همچنان که افتاب  
اهل زمین را **خبر** دیگر است بر روایت ربعی بر خراش عثمان

الاحبار المتفقون ان الله یحب من شرب



ابن عثمان رضي الله عنه انه خطب الي عمر بن الخطاب رضي الله عنه ابنته فرده  
فبلغ ذلك النبي صلى الله عليه وسلم فلما راج اليه عمر رضي الله عنه قال يا عمر اذكر  
ختم خير من عثمان وادع عثمان علي حوي خيله منك قال نعم يا نبي  
الله قال زوجني ابنتك ازواج ابنتي عثمان **خبري** كفت عثمان بن عفان بغير  
يعيش عمر بن الخطاب رضي الله عنه جواهره كدخترش يا بني بعثمان جهرا  
عمر دختر انراد ابن خير بر رسول الله صلى الله عليه وسلم برسانيد دختر عمر رضي الله عنه  
يعيش رسول الله صلى الله عليه وسلم كفت يا عمر دختر تر ابني فخره ومن دو دختر را بني  
بعثمان **خبري** ديكور عن المختار بن فلفل عن انس بن مالك رضي الله عنه  
قال وجهني وعديني اصطلق الي رسول الله صلى الله عليه وسلم فقالوا ان جينا في  
العالم المقبل فلم نجدك الي من ندفع صدقاتنا قال فقلت له قال لهم ادفعوا  
الي ابي بكر قال فقلت لهم قالوا قل له فان بخرا بابا بكر قال فقلت له قال قال لهم  
ادفعوها الي عمر قال فقلت لهم قالوا قل له فان لم نجد عمر قال فقلت له قال  
لهم ادفعوها الي عثمان وتبا لكم يوم قتل عثمان رضي الله عنه **خبري**  
ديكور عن ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ثلث غامض من قدغيا  
والرجال وقتل خليفة مصطبر بالحق قالت قلت لبيث وابن طعيعة من هذا خليفة  
قال هو عثمان رضي الله عنه **خبري** ديكور عن عائشة رضي الله عنها ان رسول  
الله صلى الله عليه وسلم قال ادعوا الي اخي قلت من اخوك يا رسول الله ابو بكر قال ادعوا  
الي اخي قال من اخوك عمر قال ادعوا الي اخي قالوا من اخوك يا رسول الله قال ادعوا  
الي اخي قالوا من اخوك يا رسول الله عثمان قال نعم قالت عائشة رضي الله عنها  
فلما دعي عثمان دخلت الجنة فسمعت يقول دن مني يا عثمان فلما دنا منه  
قال يا عثمان ان الله مقصصك قميصا فاراد املنا فقور خلعه فالتف الخلع حي

تلقائي **خبري** ديكور است بروايت عتبة بن عامر الجهني رضي الله عنه كفت  
رسول الله صلى الله عليه وسلم يا ابا بكر ويا عمر امروا اخي بينكما بما انزل من السماء انتم اخوان  
في الدنيا واخوان في الآخرة فليسلم كل واحد منهما علي صاحبه وليصالحه فاحذر  
ابو بكر يد عمر رضي الله عنه فتبسم رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال يا ابا بكر تكون قبله ثم  
قال يا طلحة ويا زبير تعالا واخ بينكما فانتم اخوان في الدنيا واخوان في الآخرة  
خوة في الجنة فليسلم كل واحد منهما علي صاحبه وليصالحه ففعلا ثم قال لا  
كعب بن مسعود تعالا واخ بينكما فليسلم كل واحد منهما علي صاحبه وليصالحه  
ففعلا ثم قال لا عبيدة بن الجراح ولسالم مولي ابي حذيفة رضي الله عنهما  
مثل ذلك ففعلا ثم قال لا ابي الدرداء وسلمان رضي الله عنهما مثل ذلك ففعلا  
ثم قال لسعد بن ابي وقاص ولصهيب رضي الله عنهما مثل ذلك ففعلا ثم اخا  
بين اسلمة بن زيد وهند وكان ابو هند حجاجا لجمع النبي صلى الله عليه وسلم فشر  
دمه من حبه فقال طهما مثل ذلك ففعلا والتفت عير الحسن بن عوف الي عثمان  
رضي الله عنه فقال انا لله وانا اليه راجعون هل كنا مالنا لا يلتفت اليها  
رسول الله صلى الله عليه وسلم نفوذ يانه من مقتته وموحد رسول الله صلى الله عليه وسلم والتفت  
اليهما رسول الله صلى الله عليه وسلم قال والله وبالله عز وجل لهما بما قت ولا رلة عليهما  
بواجد وانما التكرهان علي الله عز وجل وعلي رسوله وعلي ملايكته ولكي كلمتا  
اردتان اذكر كما نهاني الملك الذي نزل الهدى امر من عند الله عز وجل فقا  
اخرهما فانهما غنيان فلذلك اخرتكما وكذلك يحاسب الناس بعجل حساب الفقراء  
ويؤخر حساب الاغنياء فانتم اخوان في الدنيا واخوان في الجنة فليسلم كل  
واحد منهما علي صاحبه ففعلا ثم قال طهما رسول الله صلى الله عليه وسلم وضدما قالا  
نعم الحمد لله اذ لم يفضحنا فقال طهما رسول الله صلى الله عليه وسلم الا اريد

صلي الله

ل

كما



قال ابي رسول الله قال فانما اخوان في هذه الدنيا واخوان في الجنة كاخ  
 الياس فهو من الياسين فبعث الله تعالى الياس جبريل عليه السلام  
 ان الله تعالى قد اخي بك وبين العبد امة فانا اشهد انه عز وجل  
 واشهدكم اني قد اخيتكم جميعا في هذه الدار وفي الدار الآخرة فان خير  
 الناس اليوم عتبة بن عامر الجهمي رضي الله عنه كويد رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 كفت روزي يا ابا بكر ويا عمر مرافق موده اندك ميان شما هردو برادر ريح  
 بزاخ از آسمان فرود آمده است شما هردو برادران ايد اندر دنيا و آخرت  
 اکنون شما هردو برادران ايد يكديگر را سلام كنيد و مصافحه كنيد  
 ابوبكر دست عمر بگرفت رسول الله صلى الله عليه وسلم تبسم كرد و بخنديد بر و گفت يا ابا بكر  
 تواند پيش وي باشي انكه گفت يا زبير و باطلمه بيايد شما نيو هردو تا من  
 برادر ريح هم ميان شما هردو و شما برادران ايد اندر دنيا و آخرت اکنون  
 شما هردو يكديگر را سلام كنيد و مصافحه كنيد چنان كردند انكه گفتاين  
 لعب را و عبد الله بن مسعود را رضي الله عنهما همچنين ايشان را فرمود ايشان  
 نيز چنين كردند رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود انكه گفت ابو عبیده بن الجراح  
 را و سالم را مولی ابو حذیفه رضي الله عنهما همچنين ايشان فرمود ايشان  
 نيز چنين كردند رسول الله صلى الله عليه وسلم انكه گفت سعد بن ابی وقاص و صهيب  
 همچنين كنيد ايشان نيز چنان كردند رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود انكه برادر ريح  
 داد ميان اسامه ابن زيد و ابی هند و ابو هند حجام بود حجامت رسول  
 صلى الله عليه وسلم بگرد و خون رسول مجور از محبة رسول را صلى الله عليه وسلم ايشان  
 را نيز هردو چنين گفت ايشان نيز چنان كردند و فرمود انكه عبد الرحمن  
 ابن عوف روي سوي عثمان كرد رضي الله عنهما و گفت انا لله وانا اليه راجعون

ابن عوف

هلال

هالا ما برادر ما را چه بوده است و چه كرديم كه رسول الله صلى الله عليه وسلم سوي من و  
 تو التفات مي كند نعوذ بالله از خشم خداي تعالي فدلتكي رسول الله رسول  
 صلى الله عليه وسلم سوي ايشان نكريد و كفت بعزة خداي و بجلال قدر وي كه خداي  
 تعالي بر شما بخشنيد و نه رسول وي بر شما دل تنگ است و شما كراي ايد بر خدا  
 ي تعالي و بر رسول وي و بر فرشتگان وي و لكن من هروقت كه خواستم كه  
 شما را ياد كنم ان نوشته كه خداي تعالي ويرا بدین سبب فرستاده است مرا منع  
 و كفت ايشان را با خوياد كن كه ايشان هردو توانا گردانند و من از بهر اين شمارا  
 با خوي همگان ياد كردم و همچنين روز قيامت كه حساب كنند حساب درويشان  
 كنند و حساب توانا گران با خوي هم كنند پس شما هردو برادران ايد اندر دنيا و آخرت  
 اخوت اکنون شما هردو يكديگر را سلام كنيد چنان كردند رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 فرمود انكه رسول الله صلى الله عليه وسلم ايشان را كفت راضي كشتيد گفتند بلي شكرا داد  
 خداي را عز وجل كه ما را فضيحت و رسوا نكرد پس رسول الله صلى الله عليه وسلم كفت يا  
 نكتم شما را بدین گفتند بلي يا رسول الله كفت هردو برادران ايد اندر دنيا و آخرت  
 اخوت و اندر بهشت چون برادر من الياس عليه السلام و او از گروه ياسين  
 است كه بود دوست ترين مردمان بوي خداي تعالي جبريل را بالياس عليه  
 السلام فرستاد كه خداي تعالي برادر ريح ادم ميان تو و ميان بنده كه بظلم و  
 يرا بكشد پس من كه رسول خدايم خداي را عز وجل بر خود كواه كوفتم كه من شما  
 برادر ريح ادم اندر اين سراي و اندران سراي اخوت و شما امروز بهترين مردما  
 نيد **خبري** ديكم بر روايت درست آمده است كه پرسيدند از رسول  
 صلى الله عليه وسلم كه رسول الله صلى الله عليه وسلم هل في الجنة برف قال نعم ان عفان بن عفا  
 رضي الله عنه يتحول من منزل الي منزل فيبلغ لربرقين فلذلك سمى في النورين

د

را



گفتند یا رسول الله انور بهشت برق باشد گفت عثمان بن عفان  
از قصر بصری کرد نور روی وی برق زند از اینجا است که او را وی  
النورین گویند بقول بعضی از علماء عثمان رضي الله عنه بشهره دراز از  
طاعت کردن و قرآن خواندن نیاسودی و پهلوی خود بر زمین  
نهادی و چشم وی از گریستن خشک نبود و شیخ احمد بن عطار رضي  
الله عنه گوید درین هفتی

جفت عینی عن التغمیض حتی	کار جفونها عنهما قصار
کار جفونها مثلت بشوکر	فلیس لنومه فیها قرار
اقول و لیلتي تزاد طولا	ایا لیلتي لقد بعد النمار

**خبر** دیگر آمده است بروایت عبدالله بن عباس رضي الله عنهما که رسول  
صلی الله علیه و آله گفت اوجی الله تعالی الحان از وی گریختی من عثمان بن عفان  
رضی الله عنه خداوند عزوجل و جی فرستاد بمن که دختر را بزنی عثمان  
بن عفان ده **خبر** دیگر بروایت رست از نعمان بن بشیر رضي  
الله عنه که رسول الله صلی الله علیه و آله گفت صدقلم حياء عثمان بن عفان گفت که  
عثمان بن عفان در صدق حیا انجمله امت تمام تر گشته است و این خبر  
داد لیل ظاهر است که حیا هیچ کسی شرمساری هیچ کس درین امت راست  
تو و تمام تر از حیا عثمان بن عفان نیست و آن مکارم الاخلاق که از  
ادم تا بناریخ امروز که در هر نوبتی بر شمایل هر کسی پدید آمده است اصل  
هیچ خلقتی نان مکارم الاخلاق عزیز تر و شریفتر و فاضلتر از حیا و  
شرم نیست و تحقیق این سخن است که هر چیز پیرا خیر و شر خدا  
ی تعالی ترا فریده است انرا جفتی فریده است و قرآن قدیم بدان

ناطق و من کل شیء خلقنا زوجین کوسنی فرید تن درستی را جفتان  
کرد انید سیدی فرید بیماری را جفتان کرد انید درویشی فرید سبکبازی  
را جفتان فرید توانگری فرید کزان باری را جفتان کرد انید خیرافر  
امن را جفتان کرد انید شر افید خوف را جفتان کرد انید دل افید روح  
افید را جفتان کرد انید نفس افید ریح را جفتان کرد انید دین  
افید کمال را جفتان کرد انید **الیوم املت لكم دینکم دنیا**  
فرید زوال را جفتان کرد انید **کما عندکم ینفذ و ما عند الله باق**  
خاک افید سکون را جفتان کرد انید **انتشر** افید حرکت جفتان  
کرد انید زیر زمین افید تنگی و تاریکی جفتان کرد انید زمین افید  
و بسطت جفتان کرد انید **اسمان** افید رفعت جفتان کرد انید دوزخ  
افید ناز و شادی و شهوت جفتان کرد انید **بهشت** افید اندوه و محنت  
جفتان کرد انید چنان که سید عالمیان صلی الله علیه و آله گفت جفت الجنة با  
المکاره و جفت النار بالشهوات و خداوند عزوجل ایمان افید حیا  
جفتان کرد انید چنان که در خبری آمده است بروایت انس بن مالک  
رضی الله عنه که رسول الله صلی الله علیه و آله گفته است الحیا و الايمان فی قرن واحد  
گفت حیا را و ایمان را جفت یکدیگر فریده است ولیکن در چشم فریده  
است تا حیا در چشم هادی است ایمان نیز در دست هادی است و چون حیا  
از چشم زاید نشود ایمان نیز از دل زایل نشود و مجموع این هردو اتفاق  
دلیلی قاطع و ظاهر است و در آن شک و شبهه نیست که در روزگار عثمان  
ذی النورین هیچ کس در روی زمین از او فاضلتر و عزیز تر نیست و حدیث جاه  
و حال و حیا و مناقب عثمان را رضي الله عنه حوری نیست و حیا هم در دست



خداست عزوجل و هم در نعت خلق است پس آن حیاء که در صفت و نعت خلق  
 است از چند نوع است یکی نوع حیاء محبت است و شرمساری است چون حیای  
 علیه السلام که آدم چون گندم خورد و ستر بر روی نماز خجل گشت و روی را بگردانید  
 و ایند قال الله تعالی افرامنا قال لا بل حیاء و هنک یا آدم از مانو بگریزی بجا  
 روی گفت یا خدا یا پادشاهان می گیریم ولیکن شرمساری می برم دوم نوع عفت  
 است و بزرگی چون حیاء اسرافیل علیه السلام در خبر است از رسول صلی الله علیه و آله  
 گفت اسرافیل هر روزی هفتاد بار روی خویش را بپوشاند که با خدا  
 یا پادشاهان چه کنم چه توانم کرد که هرگز من ترا سزای تو نکوی و سجودی نمی توانم  
 بجای آوردن **سوم** حیاء هیبت و حشمت مانند حیاء فرشتگان است  
 گویند سبحانک ما عوذناک حق عبادک چهارم نوع حیاء خدمت و محبت  
 است مانند موسی علیه السلام که با خدا یا پادشاهان مراد چون نکشت  
 باید که بد از تو خواهیم مرا چون دیدار باید که بد از تو خواهیم ولیکن بوقتی که  
 مرادان و فکر باید و یا از بهر کوسفند علف باید از تو چیز نین حقیری چو  
 نه خواهیم خدای تعالی و تقدس فرمود یا موسی مرا مراد است تا بنده د  
 هر وقتی بهر سببی بهر بایستی حضرت باید و بدان سبب مناجاتی  
 کند و بدان بهانه عهد وصال تازه و این قصه در آن است شرح آن درین  
 سخن پیش ازین ممکن نکرد اما آن حیای که آن نعت خدای عزوجل است  
 آن حیاء ستر است و حیای عفو است که بپند و لیکن بپوشد و بداند ولیکن  
 بگذرانند چنان که در خبر **خبری** دیگر آمده است برایتان جابر ر  
 ضی الله عنه که رسول صلی الله علیه و آله گفته است آن لعبد اذا وصل الى باب  
 الجنة اعطاه الله کتابا و اذا فیه عبدی فقلت ما قدر فعلت ولیکن

استحیت هنک ان اظهرک علیک گفت چون بنده مؤمن گناه کار را ذکر  
 بر آید و آن مؤمن گناه کار شرمسار و ترس کار بقیامت در آید خوف و ترس  
 و تیمار و از هول و اضطراب و سر در راه می آید ترسان و گریان برفق و آرام می رود  
 کسرا و سخن نکوی و کسرا و سخن پیر سر راست که بدر گشت رسد که قدم را  
 در درون بهشت نهاد پیش از آن که پای چپ از جای برگیرد خدای تعالی عز  
 وجل بی واسطه نامه پدست راست بنده و در کعبه بنده مؤمن باور توان نامه  
 بخوان و این حد نامه است معلوم خود کردن و آنکه پس از آن حکم حکم تواند  
 بهشت جاودانی دری و اینجاست تراهت و کام است تا ابد لا بد می باشد بنده  
 کند در نامه نوشته بیند بنده مؤمن بنده مؤمن تو در آنچه کرده ای دیده ام و دان  
 ولیکن من از تو شرم دارم که آنچه تو کرده ای بنویسم و نظیر این خبر و وقتی دیگر آمده  
 است بروایت بوسلیمان دارانی رضی الله عنه که رسول صلی الله علیه و آله گفته است که خدا  
 تعالی عزوجل فرمود عبدی عبدی انک اذا فنت واعرضت عني ثم استحیت  
 مني انیت عیون الناس عیونک و انیت بقاع الارض دنوبک و محبت  
 لا تترك سیاتک من اللوح المحفوظ و من صحیف کرام الکاتبین و لا اناقشک فی فلان  
 یوم القیامة گفت که خدای عزوجل گفته است در بعضی از کتابها که بنده مؤمن بنده  
 من هر چند که تو گناه کاری و بد کرداری ولیکن چون تو در گناه کاری و بد کرداری خود  
 شرمساری و ترس کاری عذرة و جلال من که من عیوب و عوایب ترا چشم و از دل و دماغ  
 پنهان کنم و من خائیات و غایبات ترا از فهم و وهم فرشتگان پنهان کنم و من  
 عثرات و خطایات ترا از آسمان و زمین پنهان کنم و من رفات و سیات ترا از  
 لوح محفوظ از کرام الکاتبین پنهان کنم و من ترا چون بمقام محاسبت بقیامت  
 ارم با تو شمارسان کنم پس آن کسی که او گناه کار و بد کردار بود شرمسار و ترسکار

ی

ب



بود و بر او شماره شش و نود و پس عثمان بن عفان ذال نورین که پرهیزکار و  
 نیکوکار بود و وفادار و برادر بود و آنکه با پرهیزکاری شهریار بود و با وفا  
 داری و بر داری ترسکار بود هرگز عثمان را رضی الله عنه شمار نبود و باد  
 و ستان عثمان رضی الله عنه شمار کم بود چنانکه در **خبر** آمده است  
 که رسول خدا **صلی الله علیه و آله** گفته است که خدای تعالی روز قیامت صد هزار و بیست  
 و چهار هزار پیغامبر را و امتان ایشان بشمار گاه در آرد و هر کس را بر او شغل  
 او مدتی بسیار یا اندک **بجز** عثمان بن عفان را و دوستان او را  
 بی شمار از قیامت بگذرانند و همه را در مرکب جاه و حاکم عقیقه صدق بر آرد  
 و بسیاری فضایل خیر و مناقب خوب خدا و نجل جلاله و تقدس پیغامبران  
 را و رسولان را داده است نگاه بجمعه و بی تمامت از ابعثمان ابن عفان رضی  
 الله عنه داده است او که خصلتی فضل مقتولی است و فخر شهادت که خدا  
 تعالی بپیغمبر زکریا علیه السلام داده است دوم خصلت فضل نهراست و  
 فخر هجرت که خدای تعالی از ابوسبی کلیم داده است **سوم** خصلت  
 فضل و سیرت و فخر بزرگ که خدای تعالی از ابعیسی ای مریم داده است **چهارم**  
 خصلت فضل حسن است و جمال که خدای تعالی از ابوسفیان یعقوب علیهما  
 السلام داده است **پنجم** خصلت فضل جود است و فخر سخاوت که خدای  
 تعالی از ابراهیم خلیل داده است **ششم** خصلت فضل پیری است  
 و فخر نبوت که خدای تعالی از ابونوح پیغامبر داده است **هفتم** خصلت  
 فضل حیا است و فخر شرمگینی که خدای تعالی با دم داده است و هم از ابراهیم  
**صلی الله علیه و آله** داده است آنکه خدای تعالی مجموع این فضایل و محمول این مناقب  
 که گفته و تقریر کردم از اول تا آخر بعثمان ذی النورین داده است و در فضل

حیا توحیف شنید که اکنون تو در فضل هر خصلتی حرفی دیگر بشنو  
 خدای تعالی خلعت پیری بنوح علیه السلام داده است تا نوح بد  
 آن سبب پیر رسولان شده است همچنین خدای تعالی خلعت پیری  
 بعثمان داده است رضی الله عنه تا بوقت خویش پیر امتان شده ا  
 ست عمر پیوسته خدای شصت و سه سال و عمر ابوبکر شصت و سه  
 سال و عمر عمر شصت و سه سال و لیکن عمر عثمان ذال نورین نه بود  
 ایشان بود که نود و نه سال عمر وی بود و بقولی از هفتران دیگر هشتاد و  
 سه سال عمر وی بود والله اعلم و زیادت عمر وی از بهران بود که خدای تعالی  
 عاقبت کار عثمان دانسته بود که با خرد و کار از چنان ظلمی بر وی برانند و او را  
 همچنین بپی بن زکریا علیه السلام را سر پیریدند پس خدای تعالی خوا  
 سته بود که عمر عثمان بیشتر بود تا بدان سبب وقت جان داد و برو سبب  
 تر بود تو دانی که میوه خام از درخت جوان دشوار تر جزا شود تا بدانی  
 که جان مرد جوان نیز از تن دشوار تر جزا شود و تو دانی که میوه پخته  
 از درخت زودتر جزا شود تا بدانی که جان مرد پیر از تن زودتر جزا شود  
 و تو صبر کن تا زاری این قصه با خربشت نوی و در دلت عثمان بوقت  
 جان دادن بدانی اکنون در فضل سخاوت عثمان حرفی دیگر بشنو  
 و ترا گفته که خدای تعالی آن فتوی و آن سخاوتی که با ابراهیم خلیل داده است  
 بعثمان ذال نورین داده است تا چنانکه ابراهیم در باب فتوت و سخا  
 و ت مقتدی نبیاشده است عثمان ذی النورین در وقت خویش رفت و فتوت  
 و سخاوت مقتدی و نبیاشده است و کافران در مکه یک روز بدان فخر  
 کردند که ولید بن مغیره را بطایف با عیست رسالی سیصد و شصت



روز هور و زرع را باغ میوه دیگر نوشتند و تازه کرد و فومنان دهنه  
 خن کردند که عثمان بن عفان را سرایت که در کشالی سیصد و شصت روز  
 هر روزی زرع را سرایان که در رویشان و غریبان دعوتی نوشتند و مهمانی اشکا  
 را باشد و ضیافتی تازه کرد و چنان که شاعری گفت **شعر**

من سقه الجود صرقا لا مزاح له	فلیات مادیه فی دار عثمان
ذره بخل از غریب تر است	چون بفردوس در عذاب حرام
هر چه اندر جهان سپاه جالت	بر در جود او زنند خیام
هر چه اندر جهان سپاه وفات	بر در عدل او کنند اتمام
چو معروف را بساخت خلای	بر همه جماع و عروق و عظام
عنبر جود او رسیده بشرق	مشک معروف او رسیده بشار
خرا و راهداران را رود	مجد او را دهد پیام و سلام
عبه از بخل چندانی	که خلیل از عبادت اصنام

و یک روز رسول خدا صلی الله علیه و آله بر سر جمع گفت من یتبع لی بیوتی بنی فلا  
 و بنی فالان غفر الله له و شکره من فی السموات و الارض گفت کیست از شما  
 که این زمین ها و خانه ها از فالان و فالان که کرد اگر مسجد هست مسجد و آنرا  
 در مسجد بگذارد تا خدای تعالی و را بیاورد و خدای تعالی اهل هفت آسمان  
 و هفت زمین را بشکند و نام زد کند عثمان بن عفان رضی الله عنه برخواست  
 که یارسول الله من این خانه ها بحرم و بر مسجد وقف کردم همان روز از خانه ها  
 را بپشت هزار درم بخردید و مسجد را بزرگ گردانید و یک روز رسول  
 خدا صلی الله علیه و آله بر سر جمع گفت من یتبع لی بیدرومة غفانه له و باهی مالیکه  
 گفت کیست از شما که آن چاه رومه بخرد و آن را بوسلمانان وقف کند تا خدای

ند

تعالی بیاورد و وی را درین ساعت بر ویستکان هجده هزار عالم جلوه کرد  
 عثمان بن عفان برخواست و گفت یارسول الله من این چاه را بحرم و برهل اسلام  
 وقف کردم همان ساعت برخواست و برفت و آن چاه را بشت هزار  
 درم نقد خالص خرید و هم در ساعت وقف گردانید و یک روز رسول  
 خدا صلی الله علیه و آله بر سر جمع گفت بوقتی که در مدینه نقطه و تنگی بود و هر کسی از خاص و  
 از عام از آن نقطه در رخ و سختی بودند گفت کیست از شما که امروز درویشا  
 مهاجر و انصار را ضیافت و مهمانی سازد و با هر غریبی و هر یتیمی بقدر طا  
 قتش مهربانی کند عثمان بن عفان برخواست که یارسول الله من پذیرفته ام این ضیا  
 و این مهربانی بقدرت طاقت پذیرفتم همان روز شب را هزار اشترا  
 و بار بکنم وارد و گوشت و خورما بخانه های مهاجر و انصار فرستاد و  
 چهار هزار غریب دیدیم و درویش و مبتلایان از سر تا پای بپوشانید  
 و یک روز رسول خدا صلی الله علیه و آله بدان وقت جلیش عرسه که در حجاز کسرا  
 ماهه قوت زیادی نبود و غزو و تنگی از حرارت طوز پیش آمد که آنرا تخمین  
 کردن روان بود پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و گفت کیست از شما که طاقت و مکت  
 اندازد که شغل غازیان این سفر بتمامی بپردازد تا خدای تعالی آنکس را بیا  
 مرزد و خدای تعالی از آن کس خوشنود کرد و و نامن آن کس را دعا کند که هر  
 کس از آن دعا کس نکرده است تا قوم بران دعا امین کنند که هر کس از آن دعا  
 ان امین نشد است عثمان بن عفان برخواست که یارسول تو ایستاد  
 و ما نشسته تن و جان ما فدای خالک پای تو باد هزار اشترا جوان سرخ روی  
 سیاه چشم من می دهم و هزار اشترا بار تو شوه و زاد از ارد و عمل و روزه و ک  
 شتم من می دهم و یا نصد مرکب تازی قلمی که بار گیر بارز است من می دهم

فت

یک



وساز و بجهل یا نصیب مرکب و یا نصیب سوار از درج و تشییر و نینه و زین و بر  
 گشتوان من می دهم و هر چه در خانه نقد است اینک می دهم و از آنجمله می آورم  
 فست و باز آمد و پنجاه هزار درم نقوه و خالص پیش رسول صلی الله علیه و آله نهاد و  
 هزار دینار زر سرخ بر سران نقوه نهاد گفت یا نبی الله و یا رسول این هایه بجا  
 خر که بود بیاوردم و اگر کردی باید تاج جمع کرد آنم و بیارم عبدالله بن مسعود رضی الله عنه  
 گفت که رسول صلی الله علیه و آله چون آن سخن را شنید و آن نقدها بدیده از حالی بحالی  
 گردید و آن روی خورشید رنگ و چون کل سیراب صد برک بشکفید برخاست بر  
 منبر برآمد و از چپ و راست و از پیش و پس از زیروان بالا غلغل مدح و ثنا و تکبیر  
 و افزین از هر جانی در آمد رسول صلی الله علیه و آله بر سر منبر هردو دست برداشت  
 آنچنان که تا زیر دستها و در زیر کتف بود بدیدم و دعا ابتدا کرد و  
 صد هزاران هزار امین بدید آمد که ما گویند انرا می دیدیم فقال اللهم  
 اغفر لعثمان بن عفان ما اقبل وما ادبر وما اخفي وما اعلن وما قدم وما اخل  
 وما اسر وما جهل تاج بریل علیه السلام آمد که خدای تعالی می فرماید که بغفره  
 و جلاله من که اگر تو این دعا بدان نیت کردی تا من همه کافران و مشرکان را بیا  
 مرزم بیا مرزید می کنون تو عثمان را از ما سالام کوی و از ما توبای و یکی  
 که بعرفه و جلاله من که من تراد مقام صدق و مقصد صدق با ادم و بانوح  
 و با ابراهیم خلیل و با موسی کلیم تا ابد لا بدین رفیق گرداند و من صد هزار  
 و بیست هزار و چهار هزار پیغامبر را بر کنان و ستان توشفیع کرد آنم  
 اری و هر گفت که خدای تعالی از حسن و از جمال که بیوسف داده بود همانندان  
 حسن و از جمال عثمان دالنورین داده است و رسول خدای تعالی گفته است  
 یا از خویش را که هر که خواهد که جمال بیوسف ببیند جمال عثمان دالنورین را

ها

ببیند ولیکن

ولیکن هر که جمال روی یوسف علیه السلام دید بختش رسیده است و هر که جمال  
 روی عثمان را دید بختش رسیده است و هم در **خبری** دیگر است که  
 رسول صلی الله علیه و آله گفته است که بارها جمد کردم تا مالک جمال روی عثمان را بتمای  
 بدینم نتوانستم دید پس یک روز با جبریل علیه السلام گفتم که من توانم که جمال  
 روی عثمان بتمای بدینم مرا گفت بدان خدای که بجز خدای نیت که من که جبریل  
 هم می توانم جمال روی عثمان را بتمای دیدن یا رسول الله چندانی حرمت و حشمت  
 عثمان در دل ما فرشتگان بدیده است که از حرمت و حشمت او چشمهای ما را  
 از تمای جمال روی عثمان باز داشته است یا رسول الله هر نیم شبی که عثمان از جبهه  
 به سجده افتد فرشتگان هفت آسمان و هفت زمین را از حشمت عثمان خجسته آید  
**خبری** دیگر روزی یک پای رسول صلی الله علیه و آله یک پای خود کشیده بود  
 و سر زانوهای باز کشاده بود ابو بکر صدیق رضی الله عنه در آمد و پیغامبر صلی الله علیه و آله  
 همچنان که بود می بود و عرق روق رضی الله عنه آمد و پیغامبر صلی الله علیه و آله  
 می بود مهاجر و انصار آمدند و رسول صلی الله علیه و آله همچنان که بود چون  
 و جمال روی عثمان برید آمد پیغامبر صلی الله علیه و آله پای یا خود کشید و سر زانو  
 بپیش برد پس دیدند ازین حال گفت یا ران همه فرشتگان هفت آسمان و هفت زمین  
 دارند من نیز لا بد از عثمان شرم دارم **خبری** دیگر بروایت جابر و انس  
 رضی الله عنه آمده است که رسول صلی الله علیه و آله گفته است که من در شب معراج بر  
 آسمان دنیا محرابی دیدم چهار فرسنگ رازی آن و یک فرسنگ کنای  
 آن از یکدانه و مرجان و انگاه در صدر آن محراب صورت حسن و جمال عثمان  
 بدیدم و بر آسمان دوم محرابی دیدم چهل فرسنگ درازی آن و ده فرسنگ  
 کنای آن از یکدانه و مر و آید و آنکه در صدر محراب صورت حسن و جمال

عجلی علی رغبه لحد رسول  
 صلی الله علیه و آله  
 می باشد که بود



عثمان بدیدم و بر آسمان سیوم محرابی دیدم چهار صد فرسنگ درازایان و در  
فرسنگ پهنایان از یک دانه پیروزه و آنکه در صدر محراب صورت حسن جمال  
عثمان را برید و بر آسمان چهارم محرابی دیدم چهار هزار فرسنگ درازایان  
و هزار فرسنگ پهنایان از یک دانه لعل و آنکه در صدر آن محراب صورت حسن  
و جمال عثمان بریدم و بر آسمان پنجم محرابی دیدم چهل هزار فرسنگ درازایان  
و ده هزار فرسنگ پهنایان از یک دانه یا قوت سرخ و آنکه در صدر آن محراب  
صورت حسن و جمال عثمان بدیدم و بر آسمان ششم محرابی دیدم چهار صد هزار  
فرسنگ درازایان و صد هزار فرسنگ پهنایان از یک دانه زبرجد و آنکه در صدر  
آن محراب صورت حسن و جمال عثمان بریدم و بر آسمان هفتم محرابی دیدم چهار  
هزار بار هزار هزار فرسنگ درازایان و هزار بار هزار فرسنگ پهنایان  
از یک دانه زهره سبز و آنکه در صدر آن محراب صورت حسن و جمال عثمان  
بدیدم و فوج فوج و قوم قوم و خیل خیل و عالم عالم هر زمانی و هر  
مقام و بیانی از مقربان و مطهران و روحانیان و کرمیایان آمدند و بر  
بران قبلها و آن محرابها بایستادند و در مشاهده حسن و جمال صورت عثمان  
ن خدای را عز و جل سحره کردند گفتند یا جبریل این صورت حسن و جمال عثمان  
در صدر این محرابهاست که بدید آمده است جبریل علیه السلام گفت بدان  
خدای که بجز وی خدای نیست که پیش از آدم پچهار هزار بار هزار سال  
این صورت حسن و جمال عثمان رضی الله عنه بر هفت محراب برین هفت  
آسمان که بدید آمده است از برکات و خیرات هفت کار بدید آمده است  
اول کار آنست که عثمان بروز کار روزه نخورد و روزه دار بود دوم بروز کار  
شب بخسب عثمان کرد سیوم عثمان تنهای برهنه پوشانید و چهارم

عثمان شکمهای گرسنه سیر کرد اند **پنجم** عثمان قل هو الله احد بسیار  
خواند **ششم** انک عثمان رضی الله عنه ذره غل و غش و حسد و حق و  
خیانت از مسلمانان در دل نداشت **هفتم** انک عثمان رضی الله عنه هر روزی  
و دردی و هر غمی و شری و هر بلای و محنتی و هر نکتی و مصیبتی که ویرا  
پیش از عثمان رضی الله عنه بوقت آن رخ و درد و آن نکت و مصیبت  
حتم فرو خورد و صبور گری کرد و بکس نیلید و خرسندی نمود و هم در  
**خبر** دیگر آمده است که رسول الله صلی الله علیه و آله گفت شب معراج با آسمان بلند  
چون با آسمان بنیارسیدم صورت عثمان را دیدم گفتم اینجا چه رسید  
گفت بنماز شب چون با آسمان دوم رسیدم صورت عثمان دیدم گفتم  
اینجا چه رسیدی گفت بخواند قرآن چون با آسمان سیوم رسیدم صورت  
عثمان را دیدم گفتم اینجا چه رسیده گفت بخواند قل هو الله احد چون  
با آسمان چهارم رسیدم صورت عثمان را دیدم گفتم اینجا چه رسید  
گفت بنصیحت کردن هر آل رسول را **پنجم** چون با آسمان پنجم رسیدم صورت  
عثمان را دیدم گفتم اینجا چه رسید گفت ببودن من نزد مسجد چون  
با آسمان ششم رسیدم صورت عثمان را دیدم گفتم اینجا چه رسید  
گفت بکشیدن نکتها و محنتها و مصیبتها و اما بدین وقت نزدیک است که قصه  
نکت و مصیبت عثمان بن عفان رضی الله عنه از پیرایان جامع قرآن مؤثر  
غریبان پذیر یثیمان گویم و طاقت شنیدن زاری آن حال و کار در وسع  
که آید اینست بدینخت و شوم آن روی که حسن و جمال وی تیره گردانید و بخت  
بر بخت و شوم دستی که ضیا و نور آن شیب و راجحون حلق وی را رنگ گردانید  
و پیش از آن که آن قصه و مقتل گویم اول سر این سخن و سران معنی که ویرا



ذالنورین خوانند طریقی بگویم و قدری خود گفته ام و گفتیم که خدای تعالی  
دو نور عظیمی کلام داده است یکی نور توریة و یکی نور ید بیضا و خدای تعالی  
دو نور عثمان عفان داده است عثمان را بدران سبب ذالنورین خوانده است  
یک قول است که آن دو نور و فرزند مصطفی بوده است یکی رقیه و یکم کلثوم  
و فرزند علی مرتضی رضی الله عنه یک فرزند مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم بزرگ بوده است و لیکن  
فرزند عثمان ذالنورین بدو فرزند مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم لا بزرگتر بود و یک قول  
است که آن دو نور و هجرت بوده است که در آن دو هجرت عثمان بن عفان پیش رو  
راه بر بوده است و یک قول است که نور و غزو بوده است یک نور غزو و بدر  
بوده است و یک نور غزو و حریجه در غزو و بدر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفت یا عفا  
انا منک انت منی من ان توام و توان منی من هم نور خود داری و هم نور من  
داری و در غزو و حریجه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفت اینک این یک دست من منم  
و این یک دست من عثمان است بیعت رضوان بکرجم راست که هر دو دست  
مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم بیکدیگر پیوسته گردید از این سبب دست نورین مانند نور  
اقتاب از این دست نورین مانند نور ماه بدر رفتند رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفت  
این هر دو نور عثمان است و عثمان با من تا ابوالابدر رفیق همشت جاودانست  
و یک قول است که آن دو نور یکی نور ایمانست و یکی نور قرانست و عثمان بن  
عفان رضی الله عنه بر طلاق و اتفاق هم شیخ ایمان بود و هم شیخ قران بود  
شیخ ایمان بود بدران معنی که پذیریم ایمان بود و برادر درویشان عم خوار و بیبا  
تیمار در ماندگان مونس اندوه گنان معین مبتلایان قیم پیرزان قاید بلینا  
یا عثمان بن عفان رضی الله عنه اگر دانستی که در همه مدینه کوسنه است خود  
خوردی تا او را سیر نکردی اگر دانستی که در همه حجاز موهنه است خود نیوشیدی

تا او را نیوشاندی شیخ قران بود بران معنی که قران بخط دست خویش جمع کر  
ده است و چهار مصحف از چهار جانب عالم فرستاده است و بیست و اند سال پس  
از آن که غار خفتن گزارده بودی چهار رکعت نماز کردی و هر رکعتی پس از الحمد  
بار قل هو الله احد بخواندی و پس از آن چهار هزار تسبیح و تهلیل و دعا و تضرع  
و اخلاص بخواندی آنکه پس از آن همه قران صد و چهارده سورة شش هزار  
دویست و بیست و یک بقوی بترتیب و ترتیل هر شصتی در روز بخواندی  
آنکه باین همه مؤتلف که با ولادت است باخیزد رجه شهادت یافت و اکنون بلا بد  
و ناچار حریفی چند از آن مصیبت بررگفتی است ای مسلمانان از روزگار آدم تا  
بامروز بسیاری انبیا و اصفیاء کافران و مشرکان کشته اند و لیکن هجرتی را که  
را علیه السلام سر بریده اند و از روزگار آدم تا بامروز بسیاری اولیا و اتقیا  
را محذران و مبتدعان کشته اند و لیکن هجرت عثمان بن عفان رضی الله عنه سر  
نبریده اند از روز که روز کشتن پیچ بن زکریا بود و از جهود و کبر شوم بخت و بد  
با کار بر سر وی ایستاده بود همانا که هر که هیچ قصاص بر هیچ کس سفندیدایی  
رحمت از آن نبریده است که آن روز از جهود و بد بخت سر پیچ را علیه السلام برید  
و آن روز که روز کشتن عثمان بن عفان بود آن ملحد مبتدع با کار بر سر وی  
ایستاده بود همانا که هر که نیز هیچ قصاص بر هیچ کس سفندیدایی رحمت از آن  
نبریده است که آن روز از ملعون و شوم سر عثمان ذالنورین را بریده  
ست ای مسلمانان ای سنیان ای خاص و ای عام بیقین و حقیقت بدانید که از  
روزگار قتل عثمان رضی الله عنه تا امروز از امر و روز تا قیامت هر قتلی و هر کشتی  
که بر مسلمانان گزشته است و خواهد گذشت همه از شوی قتل کشتن عثمان  
است و این سخن که گفتیم و تقریر کردم حق سبحانه و تعالی در نص قران گفته



است و بیان آن اشکار کرده است چنان که می نماید و آن لو استقاموا علی  
الطریقه لا سقیمنا هم ماء غدق الفتنة هم فيه ومن یعرض عن ذکر ربّه نسلکه  
عذابا بعد از علماء قرآن عطیه و قتاده و عبید و ضحاک و مقاتل حیان و  
مقاتل سلیمان و بومسلم خولانی و حسن بصری رضی الله عنهم این هود و ماه  
گفته اند در معنی این آیت که خدای تعالی فرموده است انست که اگر عثمان  
بن عفان را رضی الله عنه نکشتی تا قیامت در میان امت هیچ مسلمان مسلمان  
نکشتی و هیچ مسلمان هیچ نکبت و شدت و بهیج تنگی و سختی مبتلا نکشتی و لیکن  
از روزگار قتل عثمان تا قیامت هر نکبتی و شدتی و هر سختی و غارتی و هر فتنه  
و افیتی و مصیبتی که بریداید همه از تنوعی کشتن عثمان بدیداید و چون یکی زاریا  
را بکشتند و سر بریدند خون یکی چون بزمین رسید پس از آن قدر دویست هزار  
جهود را بخون یکی رسید خون یکی بیارامید و چون عثمان را رضی الله عنه بکشتند  
و سرش بریدند خون عثمان نیز بزمین رسید و پس از آن صد هزاران  
هزار خون مسلمانان بدان سبب بریختند و آن خون هنوز اینجا هست چوشت  
و نیارامیده است و آنچه در نص خبر است انست که انس رضی الله عنه روایت کرده ا  
ست که رسول الله صلی الله علیه و آله گفته است ان الله تعالی سیفامحمود فی عرما دام  
عثمان بن عفان حیفاذا قتل عثمان جرد ذلك لسیف ولم یعمده الی یوم القیامة  
گفت که خدای تعالی تقدس تیغیست و نام آن تیغ فتنه است و لیکن آن تیغ  
در نیام پوشیده است تا عثمان بن عفان سلامت است ورنه است و چو  
عثمان رضی الله عنه کشته شود آن تیغ خدای عزوجل از نیام برکشید شود صد  
هزاران هزاران هزار مسلمان را بدان تیغ بکشند و آن تیغ را تا قیامت در نیام نکند  
اری عثمان بن عفان رضی الله عنه پیرایمان پاک کی جرم و بی گناه و اگر عثمان رضی

الله عنه در آن وقت لشکر کردی و بی بهتر آمدی و بیل بزدان وقت تیغ بسی و عد  
والت بسی و علامان و کتران و لشکر بسی خراسان و ماورالنهر و هندوستان  
را عثمان رضی الله عنه کشاد و مصر و اسکندریه و قریون و مغرب عثمان  
کشاد و از آن روز عثمان رضی الله عنه سر بکفن در کشید است و یک هیچ کس را  
یتی نکشاد و لیکن عثمان گفت من جنگ نکند و من خون مسلمانان نریزم و قال لا  
ان یراق فی ولایتی هدر میزد من هم مسلم گفت من تن خویش تسلیم کنم تا با من هر چه  
خواهند کنند و من روانم کدر و ولایت من بسبب من مقدار خون حرامتی از خون  
مسلمانی بریزد هر روزی و بار بر سر بام برآمدی و با واز بکند گفتی که ای مردمان من  
شنیده ام از دوست خویش و مهتر خویش صلی الله علیه و آله که گفت هیچ مسلمان را نشاید  
کشت الا که آن مسلمان مرتد شود یا زنا کند و زنا کردی از خون مسلمانی ریخته باشد  
بظلم و بخدای آسمان که من مسلمانم هر تدبیر و بنا حق کس را نکشته ام و زنا نکرده  
ام ان غوغا و او با شکر گفتند که خویش را تا تو خلافت و امامت معزول گردان و کسی  
را با تو کاری نیست گفت ای مردمان من شنیده ام بگوشت خویش از دوست و مهتر  
خویش که با من گفت که خدای عزوجل ترا پس از من پیراهن خلافت و خلعت امامت  
در تن خواهد پوشانید پس گروهی خواهند که آن پیراهن خلافت و خلعت امامت  
از تن تو بیرون کنند و آن پیراهن خلافت از تن تو بیرون نکنی و نگران خلعت اما  
بگسندی و آن پیراهن و خلعت نگاه داری تا تو بازان پیراهن و خلعت من رسی و  
تمامی این قصه با خبر گفته اید ان شاء الله تعالی **خبر** درست روایت  
کنند از رسول الله صلی الله علیه و آله که شب معراج گفتیم یا خدا یا پادشاه عثمان بن عفان  
ز تو شرم می آرد که او را حساب کنی خداوند عزوجل فرمود که یا محمد من حساب از  
برداشتم و من جمله و خالایق را حساب کنم جز از عثمان **اشاف** هر یک



چیز که پنج چیز از وی منع نکنند هر که شرم دارد از وی شرم دارند و هر که  
رحمت کند بر وی رحمت کنند و هر که مال بزرگ کند از وی طاعت است و  
بدان کنند و هر که عفو کند از وی کنند و هر که خدای را عزوجل بشناخت  
کارهاش تمام کرد و خدای را تعالی ببیند و عثمان رضی الله عنه این پنج را  
**نکته** بزرگی در دنیا چهار چیز بود و در آخرت چهار چیز بود در دنیا  
بحسن و جمال و سخاوت مال و عسرت و الوالات و اما در آخرت بخت  
نیکو بخوی نیکو عبادت نیکو بپریت نیکو و عثمان را این همه هست بود  
مال و جمال و تقیم و از آل رسول بود صلی الله علیه و آله و امیر مؤمنان بود اما این چهار  
سندش نیکو بود که قرآن جمع کرد و تاقیامت ثواب خوانندگان قرآن با وی  
کرد و خلقتش نیکو بود که رسول صلی الله علیه و آله و عثمان را داد ام کلثوم  
در نزدیک رسول صلی الله علیه و آله شد رسول صلی الله علیه و آله فرمود که حالت چگونه است  
گفت خیر است الحمد لله خلق بخلق پذیرم مانند چنان که عثمان مانند رضی الله عنه  
و عبادتش نیکو بود که چهل سال روز بروزه بود و شب نماز هر شب و در  
نماز هر یک از یک رکعت همه قرآن را بخواندی و در دیگر رکعت هزار بار سوره  
قل هو الله احد بخواندی و سیرت نیکو بود بوهربه رضی الله عنه می شد که بنزد  
یک وی شود چشمش بر زنی افتاد و دیگر باره در و نگریت چون بنزدیک عثمان  
شد گفت مالی را که در خلون علی و انار الزنا فی عینکم چه بود شما را که پیش  
من می یاید اثر زیاد چشمهای شما بیدار است گفتند یا امیر المؤمنین از پیش رسول  
صلی الله علیه و آله و آله آمده است گفت نه و لیکن فرست مؤمن راست بود چنانکه سید گفت  
اتقوا فرست اطو من فانه یبصر بنور الله **اشارت** بقای سلام چهار  
چیز است **قرآن** و **قرات** و **ادب** و **طهارت** و **مسجد** و عبادت

۱۷۷  
وغزو و مجاهدت و ملک تعالی این هر چهار عثمان را رضی الله عنه میسر کرد تا این  
هر چهار وی را پیوسته می باشد قرآن جمع کرد از برای قرات را و چاه  
بخرد برای طهارت را و مسجد را فراخ کرد برای عبادت را و اسباب حرب بسیار  
خت برای مجاهدت را **خبری** عثمان رضی الله عنه وقتی شنید که رسول  
صلی الله علیه و آله و آله اندر حج های خود هیچ طعام نفرستاده بود و لون جماله قوم متغیر شده  
بود از کسبانی و کودکان از ضعف می گریستند رسول صلی الله علیه و آله و طهارت کرد  
و عبادت نماز می کرد عثمان رضی الله عنه چون از آن حال خبر یافت عتاب کرد  
که چرا مرا از و خبر نکردید هم در ساعت کوفسندی فریه آوردند و تنگی ردی و  
عایشه رضی الله عنها فرستاد و گفت یا عایشه من انعم که رسول صلی الله علیه و آله و این  
در میان جرها قسمت کند تو بگوی که قسمت کن که من هر جره را چندین فرستاده ام  
عایشه رضی الله عنها گوید بفرمودم تا کوسبند بکشند و نان بخورند چون رسول  
صلی الله علیه و آله و آله خانه آمد نان دید و گوشت گفت این را کجا امر قصه بگفتم خواست که حجر  
ها قسمت بیخام عثمان رسانیدم رسول صلی الله علیه و آله دست برداشت و گفت اللهم  
اغفر لعثمان ما تقدم من ذنبه و ما تاخر و ما أسر و ما أعلن خداوند پادشاه  
بیامرز از عثمان کنایه کرده و نا کرده و نهانی و آشکارا بار خدایا من از وی  
راضیم تو نیز از وی راضی باش **خبری** دیگر آمده است که عثمان رضی الله عنه  
پرسیدند که بچه رسیدی بزی جلا رسیدی گفت کتاب خدای تعالی را پر است  
خود بنهادم و سنت رسول صلی الله علیه و آله و آله بر چپ بنهادم و بشناختم که حق سبحانه  
و تعالی مطلع است بر سر من **و** اندر خبری درست آمده است که امیر المؤمنین علی  
رضی الله عنه خواست که زنی را بخواهد بجز از فاطمه زهرا رضی الله عنها رسول را صلی الله  
علیه و آله و آله که اهیت آمد و با علی جنگ کرد و خشم گرفت ابو بکر رضی الله عنه بشفاعت شد



رسول الله ﷺ اشتی نکرد و عمر رضی الله عنه هم شفاعت کرد رسول الله ﷺ صلح  
 و اشتی نکرد عثمان رضی الله عنه شفاعت کرد رسول الله ﷺ صلح و اشتی کرد گفتند  
 یا فخر عالم و یا سید اولاد بنی آدم چو نت ایوب کر و عمر رضی الله عنه شفاعت کردند  
 صلح نکردی و عثمان شفاعت کرد اشتی کردی گفت من بقول کسی اشتی کردم که اگر خدا  
 را عز و جل گوید که آسمان و زمین مبدل گنبد کند و اگر گوید خداوند بر همه  
 عاصیان امت محمد صحت کن این در جل جلاله شفاعت وی قبول کند و همه را بیا  
 مرز **خبر** دیگر امیر المومنین عثمان رضی الله عنه روزی رسول الله ﷺ صلح  
 با جمله صحابه رضی الله عنهم و همگی برد و کامهای بیغامبر صلی الله علیه و آله همی شمر و هر قدری  
 که رسول الله ﷺ نهاده بود غلافی را از آدمی کرد رسول الله ﷺ گفت حق تعالی  
 عثمان را ود و ستان وید از او از آتش و دوزخ و یک روز رسول الله ﷺ گفت  
 خداوند اهر که بخای ما احسان کرد ماوی را مکافات کردیم از احسان و مکافات عثمان  
 علین شده ام جبریل علیه السلام آمد که رب العزه سبحانه و تعالی سلام می کند و می  
 گوید که اگر توا مکافات عثمان عاجزی من عاجز نیم اند سزای وارا وشت و پراخواهم  
 داد **خبر** دیگر عثمان رضی الله عنه آن مرد است که یک روز کاروان وی از  
 شام بر سید ارمینیه صلاشت با غله بود و اندر مدینه غلا و قحط بود و صحابه  
 چون شنیدند که عثمان را رضی الله عنه غله آوردند و خواهد فروخت برفتند و خرید  
 ری کردند و در یکدایم افزودند تا مانی غله بهفت درم شد عثمان رضی الله عنه گفت نفوذ  
 شتم گفتند چرا گفت از بهر آنکه از شما بهتر بیها خریدارت و ما را از بهر سود کردن  
 باز راست تجارت کردن از هر سود شاید بصاعت بدان کس فروشم که افزایش  
 صحابه برگشتند همه باغان و از رهان و بکله شدند از عثمان بن عفان بنزدیک بود و بگوید  
 رضی الله عنه و گفتند یا صدیق عتیق یا یحیی صدیق یا خلیفه رسول مختار و یا

صاحب الفار و یا شیخ المهاجرین و الا نصار ندای که عثمان امروز چه معامله کرده ما  
 خبر بداری غله رفتیم بخانه نوبی و بهای غله وی افزودیم یکی من بهفت درم خریداری  
 کردیم وی گفت از شما بهتر کسی خریداری می کند بهای بیشتر و با شد که صحابه بیغ  
 را صلح کردند چنان جواب دهد از صحابه بهتر است و از مهاجر و انصار و ولایت است  
 محترمی کند و غله نفوذ شد و قحط و گداز جوید ابو بکر رضی الله عنه گفت شما را با عثمان  
 جنگ نیست که وی رفیق رسول است بدو دختر رقیه و ام کلثوم بروایت دیگر و زینب کبری  
 و شما سخی وی رنیا فتید آنکه صحابه را گفت یا من بیاید ابو بکر رضی الله عنه برخاست  
 با صحابه و آمد بنزدیک عثمان رضی الله عنه و گفت یا عثمان یا ران رسول الله ﷺ صلح  
 از تو شکایت کردند و لفظی عظیم از تو حکایت کردند که گفت چه گفتند گفت تو گفتی از  
 شما می خواهند گفت آری یا خلیفه رسول الله وی یکی بر هفصد می خواهند و ایشان  
 می خواهند و ما این بوی فروختیم و آنکه جمله آن صداشت و ارغله برد و ایشان مد  
 نفقه کرد و اشتراک را فرمان کرد ابو بکر رضی الله عنه برخاست و روی عثمان را بپوشید  
 و گفت انستم که معنی گفتار صحابه فهم نکردند و ندانستند که اشارت و اخبار تو چیست  
 امیر المومنین علی هم آن رسول را صلح نمود چنانکه دید با قبلی بدو روزه و عمامه خرد  
 که از باغی بیرون آمدی و حرمه و بنفشه بردست چنانکه جوانان با شنیدن آن  
 وحندان و بنفشه چندان علی رضی الله عنه وی را دید گفت یا رسول الله کجای ای  
 چون عیاران و جوانان گفت از عرس عثمان عفان که صدقه عنیکو ابو ادخزای  
 عز و جل چهار صد خروار مشک و عنبر و آب حیوان بوی داد و من خط خوانده  
 عثمان رضی الله عنه آن مرد است که جبریل علیه السلام سر ریش فلکندار شرم و حکا  
 او و ملک عز و جل محبا کرد شما را و دود و پور رسول الله ﷺ نشانند در کنار  
 او و باغ ماوی بوی داد تجارت او و عرش محمد لرزنده از حال او و عباد



وحواس حضرت حاضر وقت فراق او و عنبر کشته خاک اندر سر ای و حورا  
بر کشته و فته خانه از برای او و ان الله اشتوی کرده از برای کددار او و لیف  
خشک سبز کشته در بستان او و حوالی در حوالی و ثاق او و حرک سینه شده از در  
فراق او و دیو بسته شد سلسله با فسون فسیک فیکم الله بدشته شده از  
خون او و رسول صلی الله علیه و آله بر پای خاسته بقیام او و جبریل علیه السلام آمده روز  
احوج بسلام او **خبر** روزی رسول صلی الله علیه و آله در خانه عایشه بود عثمان  
رضی الله عنه چهار اشتر با رانخانه او فرستاد رسول صلی الله علیه و آله جمله در کارها  
کرد غلامان باز آمدند و گفتند یا خواجه این جمله که بدیم رسول صلی الله علیه و آله انرا  
بهاجریان داد عثمان رضی الله عنه چهار بار دیگر بخانه رسول فرستاد رسول  
صلی الله علیه و آله انرا جمله در کارها انصاریان که غلامان باز آمدند و گفتند یا خواجه رسول  
صلی الله علیه و آله انرا جمله با انصاریان داد عثمان رضی الله عنه چهار اشتر بار دیگر  
رسول فرستاد رسول صلی الله علیه و آله انرا حجرها و خویش بعیال خود قسمت کرد  
رسول صلی الله علیه و آله پرسید غلامان را که خواجه شما شمار چند اشتر بار آورده بود  
غلامان گفتند یا رسول الله و ازده اشتر بار رسول صلی الله علیه و آله گفت پس جمله با فر  
ستاد و ان هر خود هیچ باز نگرفت دست برداشت و گفت یا رب من عاجم  
شدم از احسان عثمان که هر که بجای من احسانی کرد بودند من وی را مکافات  
کردم اما از مکافات عثمان عاجز شدم یا رب تو وی را جزای نیکو ده جبریل علیه  
السلام آمد و گفت جبارت سلام می کند و می گوید که عثمان را از سلام کن و وی را  
گاه کن که ما از تو را می کشیم و تراد بهشت رفیق محمد مصطفی صلی الله علیه و آله کردیم و شمار  
عوصات از برداشتیم و اگر محمد مصطفی صلی الله علیه و آله از مکافات عاجز گشت ما عاجز  
نبستیم **خبر** یک روز عثمان هفت طبقه پر زرد دست هفت غلام نهاد و بر

اشتر

رسول

رسول صلی الله علیه و آله فرستاد چون طبقه ها بیاوردند رسول صلی الله علیه و آله دعا  
کرد و گفت باز کوید غلامان گفتند یا رسول الله عثمان ما را با طبقه ها بتو  
بخشیده است رسول صلی الله علیه و آله گفت یا رب حواله عثمان بان تو کردم جبریل  
علیه السلام آمد و ملک تعالی تو اسلام می کند می گوید که عثمان را از ما سلام  
برسان و بگو که ما را غلدر او نعیم بعوض بتو بخشیدیم **خبر** دیگر روزی  
رسول صلی الله علیه و آله در مسجد نشسته بود با مهاجرین و انصاران که گفت هر کسی  
یا خویش از مسجد بدر شود ابو بکر دست عمر رضی الله عنه را بگرفت و هر یکی  
از صحابه دست یکی گرفتند مصطفی صلی الله علیه و آله دست عثمان گرفت از مسجد بدر  
آمد و گفت هر کسی را رفیق هست در رفیق من در دنیا و آخرت عثمان است ان هر  
که روزی رسول صلی الله علیه و آله چیزی خواست از بهر نفقه عزا عثمان بود رضی  
الله عنه بخاسته بخانه رفت و هزار دینار بیاورد و بقولی گویند پنج هزار دینار  
بیاورد و پیش رسول صلی الله علیه و آله بنهاد رسول صلی الله علیه و آله دست ز پر زردی کرد  
و بر می کرد انید و می گفت بعد از امروز عثمان را رضی الله عنه چه زیان می داد  
هر چه خواهد گویی کن **خبر** دیگر روزی رسول صلی الله علیه و آله خطبه می  
کرد و اندر خطبه گفت یا مهاجر و انصار از بهر عزا اشتری باید عثمان  
گفت یا رسول الله من صد اشتر بردهم رسول صلی الله علیه و آله گفت ای قوم دیگری  
عثمان رضی الله عنه گفت یا رسول الله من صد اشتر دیگر می دهم رسول  
صلی الله علیه و آله گفت ای قوم دولت اشتر عثمان بود شما به مکان صد اشتر  
هید عثمان رضی الله عنه گفت یا رسول الله صد اشتر دیگر من بردهم سیصد اشتر  
با حمله الت و ساز و سلاح بداد رسول صلی الله علیه و آله خرم نبود و بر عثمان بسیار  
دعا و آفرین کرد **خبر** دیگر روزی عثمان رضی الله عنه پیش رسول



رسول الله ﷺ آمد و گفت یا رسول الله تفضل کن و کم را کار فرمای مرا  
 مشرف گردان و بایاران بخانه من ای که برکتهای ساخته ام رسول الله ﷺ  
 برخاست و باصحابه بخانه عثمان شد رضی الله عنه بر قفای رسول الله ﷺ  
 می آمد و قدمهای رسول می شمرد چون بخانه آمد کیسه زنجواست و بعد کا  
 میهار رسول الله ﷺ بر کافیه نهاد و علامی زاد و کرد و یک دینار زر سرخ بد  
 ویشان می داد و میهای نیکو بگرد و رسول الله ﷺ آن روز بسیار دعا کرد  
 بر عثمان و صحابه امین کرد **دیکر خبری** دیگر چون امیرالمومنین علی بن ابی  
 طالب رضی الله عنه عروسی فاطمه زهرا صلوات الله علیها خواست کردن هیچ احوالی  
 از آن دنیا نبود که خرج کردی زره خود ببار فرستاد تا بفروشد و برک عروسی  
 کرد عثمان رضی الله عنه در بازار گشت زره امیرالمومنین علی دید بشناخت لا  
 را بخواند و گفت این زره بچند می خواهند گفت چهار صد نقره گفت بیاسیم  
 عثمان سیم برادر زره از دلال بستد و بخانه آمد و چهار صد درم نقره برکشید و  
 زره بر سران نهاد و بنفد یک علی فرستاد و گفت این زره بجز تو کسی را نشاید این سیم  
 بخرج کن و عذر من مقبول **از خبر** درست آمده است که چون زن عثمان  
 رضی الله عنه که دختر رسول بود فرمان یافت عثمان رضی الله عنه دلتنگ شد  
 رسول الله ﷺ آن دلتنگی را بداندست دختری دیگر بخانه داشت او را  
 هم بعثمان داد و نکاح بست و آن دختر نیز هم بخانه عثمان ببرد عثمان رضی  
 الله عنه عظیم دلتنگ شد و غمگین گشت و بسیار برکت رسول الله ﷺ  
 عثمان را خواند و گفت ای عثمان از غم تو بنزد من غمگینم و اگر دختری دیگر  
 بودی هم بتو داد می لیکن واقع آنست که دختر بخانه است و عثمان را  
 رضی الله عنه خرسند گردانید و دل وی بدین گفتار خوش کرد و آنرا

ذوالنورین بدین گفتندی که دو دختر مصطفی صلی الله علیه و آله زن وی بودند و هر  
 دو نور بودند که در وقت ایشان بحال ایشان کس نبود **خبری** دیگر که رسول  
 صلی الله علیه و آله گفته است از وقت کشتن عثمان تا برور قیامت هر کسی هر مردی و هر زنی  
 مسلمان که حدیث کشتن عثمان رضی الله عنه خود گوید یا از دیگری شنود یا بداند پیشه کند  
 کشتن عثمان را پس چشم آن کس بدان سبب تر شود یا دل آن کس بدان سبب نرود  
 شود هرگز کوشش وی در در هرگز ندای لا بشری نشنود و هرگز چشم آن کس در کور  
 و در قیامت هیچ نابینایی و تاریکی ندیند و هرگز دل آن کس در دنیا و آخرت به درد جدا  
 پی در دمنده نگردد **خبری** دیگر آمده است که رسول الله ﷺ گفت که خداوند  
 تعالی روز قیامت صد هزار بیت هزار و چهار هزار بیغاه بر او امتان ایشان  
 را بشمارگاه درآرد و هر کسی بر قدر شغل او مدتی بسیار یا اندکی انجا بدارند و عثمان  
 ابن عفان را و دوستان او را بی شمار از قیامت بگذرانند و همه را در موکجه و جمال  
 بمقدور صدق برآرد فی مقدر صدق عنده ملک مقتدر **خبری** عثمان و کذا ام عثمان پرجیا  
 عثمان بسیار سخا عثمان شریعت عثمان روزه دار عثمان مطیع عثمان منفق  
 عثمان قانت عثمان جامع قرآن عثمان پیرایان عثمان زیاده میوه عثمان بی  
 سرور نور فرسلان بر امام شاه ایمان بد **خبری** امیر او برحق رهبر **خبری** مکان شفقت  
 و رحمت **خبری** شفیع درد با محنت **خبری** سرور نازش احمد شریعت کشت زوانو **خبری**  
 همه شب تاسحر کاهان بحر ابد و نرون عثمان بخواند ی یکسره قرآن بدو بکشد و آن  
 اندر جلیل امیر عثمان را که جمع او کرد قرآن را بکشدش بدان زاری گرفته جامع  
 اندر چه گوید پیش بیغاه بر بگوید اندران محشر که عثمان را چو کشتند بدو رخ در  
 بدندان جمله کا **خبری** دیگر است که رسول الله ﷺ گفته است یا زان  
 خود را که هر که خواهد بحال یوسف ببیند جمال عثمان ذوالنورین ببیند ولیکن گفته



است که هر جمال روی یوسف علیه السلام دیدی بفتنه رسیدی  
 و هر جمال روی عثمان رضي الله عنه دیدی بجهت رسیدی **خبري**  
 دیگر که رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت است عثمان بن عفان خلق من نور ابراهيم الخليل  
 عليهما السلام عثمان را از نور ابراهيم خليل افریدند **دعای** امیرالمومنین  
 عثمان بن عفان رضي الله عنه چنین گویند که پیوسته امیرالمومنین عثمان رضي الله عنه  
 عز این دعا خواندی اللهم احفظ ديني واسلامي واهلي وایالي وولدي  
**خبري** دیگر آمده است بروایت امیرالمومنین علي بن ابي طالب رضي الله عنه که پرسید  
 از رسول خدا صلی الله علیه و آله که من اول من بحاسب فقال لا انا ثم ابوبكر ثم عمر ثم انت يا علي  
 فقال لا ينزب عثمان فقال كان لي ابي عثمان حجة سرافطت منه سرافضني  
 في سرافسات رفاقه يدخل الجنة سراً علي رضي الله عنه گفت یا رسول الله کیست که  
 اول روز قیامت شمارا وکنند رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت منم انکه ابوبکر انکه عمر انکه تو  
 یا علي گفت عثمان که جارت باشد رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت مرا عثمان و قتی حاجتی  
 بود پنهان و آن حاجت از و طلب کردم پنهان آن حاجت من روا کرد پنهان پس من  
 انخدایم و خواستم درخواستم پنهان تا عثمان را بهمشت بر دین پنهان رضي الله عنه  
**قصه مقتل امیرالمومنین عثمان بن عفان رضي الله عنه**  
 راویان ثقات روایت کرده اند از شیخ اعظم کوفی رضي الله عنه که چون خلافت بر امیر  
 المومنین عثمان رضي الله عنه قرار گرفت بعد مدتی خلفایی که از دست عمر رضي الله عنه  
 بشهرها بودند عثمان ایشان را معزول کرد و یکی را از خویشان خود بجای ایشان  
 می فرستاد بنیابت اندر بصره امیر ابو موسی الاشعري بود و پیرامعزول کرد و پیرامعزول  
 عبدالله بن عامر را انجا بنشانده دهه بالاد خراسان و نیم روز تا اقصای ترکستان بدست  
 عبدالله بن عامر کشاده شده بود و معاویه را رضي الله عنه بروایت شام بکند

عزوجل

قصه مقتل امیرالمومنین عثمان بن عفان رضي الله عنه

و بزرگ

و بدست معاویه شهرهای روم و شام و جزیره های ریا کشاده شد و چندان مال و غنیمت  
 یافت که کس شمارش را نتوانست گرفت و عمر و بن عاص امیر مصر بودند و پیران مصر  
 معزول کرد و عبدالله بن سعد بن سرج را انجا واک کرد و عقبه بن ابی معیط را بر کوفه  
 امیر کرد و عمر و عاص را بر فلسطین امیر کرد پس این امیران که نایب عثمان رضي الله عنه بودند  
 دند و هوا می کردند و شهرهای کشادند و غنایم بسیار می آوردند و از همه خسر بیرون  
 می کردند و با امیرالمومنین عثمان می فرستادند و هر کس که می باشد هیچ شکی نبود که بعضی از ریت  
 از و خشنود باشند و بعضی نباشند پس انکه ناخشنود باشند بدی گویند و خیر و بی می شوند  
 پس رعیت این شهرها بران امیر شهر تعیری نمودند و با هر کس از آن چیزها که ایشان  
 می دیدند اکثر بد بود پیش از آن حکایت می کردند و بعضی را که عذر بود ان عذر بگفتند  
 و ان همه از عثمان می دیدند محمد بن جریر الطبری رضي الله عنه روایت کند از ثقات که  
 از کوفه نام وی عبدالله بن یسار و جهود بود و بظاهر و مسلمان بود و در منافق بود و  
 از جهت که هر دو رسول خدا صلی الله علیه و آله و عمر و بن عاص امیر مصر بودند این عبدالله بن  
 یسار را همسرا ن بود که اسلام بر مسلمان شورید که کند از امیرالمومنین عثمان و امیر  
 دیگر بدیهای گفت و مردم مان را ضلالتها می نمود بحاجار آمد چون طریقت وی بد  
 از که و مدینه و بایرون کردند و از بصره و کوفه پس مصر رفت و انجا ما واک گرفت  
 و مذهب جمع ظاهر کرد در سر مردمان را دعوت می کرد و بسیار خلق و تابع شدند  
 و مذهب جعتان بود که محمد صلی الله علیه و آله فاضلتر بود از عیسی علیه السلام گفتند بود  
 گفت عیسی علیه السلام می فرماید محمد صلی الله علیه و آله باز نیاد و حجت آوردی ان الذي فرض  
 عليك القرآن لردك الي عباد الله و نیز گفت هر رسول که می آید هر کس که آمد و بر او صی بوده  
 است محمد صلی الله علیه و آله خیر الانبیاء و خاتم الانبیاء بود و علي رضي الله عنه خیر الانبیاء  
 و خاتم الانبیاء بود و ابوبکر و عمر و عثمان ظالم بودند که حق از وی ببردند

ان



و مردمان را برآمد معروف و نهی مکر بحث کرد و گفت امر معروف باید کرد بشمشیر  
 نکر رسول صلی الله علیه و آله و خلق را بر اعیان حریص کرد و نامه می فرستاد در سر شهر  
 تا وی را پیما جمع شد و بعضی از قرآن بی علم و براتبه شدند و باید یکی گفتند که عثمان  
 رضی الله عنه این اقربای خود را بر ما مسلط کرده است بیاید گفت تا ایشان را معزول کند و اگر  
 نکرد وی را باید گفت تا خود را ازین شغل معزول کند و اگر نه و باید گفت و عمرو و  
 چون عثمان و برادر معزول کرد از مصر بنزد یک علی رضی الله عنه رفت و علی را بر عثمان کرم  
 کرد و همچنین زید را و طلحه را و جیحون را و ابی سبه و ابی ابرهه و ابی جهم و ابی  
 جیان که از شهرهای مدینه پس خبر با امیر المؤمنین عثمان رسید که سب و طعن تو  
 و عمال تو ظاهر شد از آن عکین شدن نامهها فرستاد که شهرهای که خبر من رسید که مؤمنان  
 از بعضی عمال من شکایت میکنند اکنون چنان باید که بموسم ایید و هر سالی تا مباد  
 شما و رعیت شما بنکر من اگر بر ایشان حیثی رفته باشد قصاص کنم و مالی که استده باشد  
 بخداوندان باز گردانم و هر حاجب و دربان نیست هر که حاجتی باشد بیاید تا تمام کنم  
 و این سخنهای سر گفتن کم کنید و اسلام مشورید و اگر از من تا این غایت خطابی  
 یا حیثی رفته است که ادعی از عترت خلی نباشد من نیز از آن توبه کنم شما نیز از طعن  
 کردن در باب امر توبه کنید چون از نامهها بشهرها رسیدند آن کسانی که در دین ایشان  
 غل و ضلالت نبود بگریستند و در مهر عثمان رضی الله عنه کرم شدند و عثمان در عهد  
 الصلوة جامعه نوافر نمود جمله جمع شدند خطبه گفت و بر خدای تعالی ثنا گفت پیش  
 ای مردمان اخذای بترسید و نشویش اسلام محوید و وعظی بلیغ و پند بی تمام  
 بگفت پس هر چه عیب می کردند عدلان بگفت و سیرت امیر المؤمنین ابوبکر و عمر  
 رضی الله عنهما می گفت که ایشان نیز مثل این کردند گفت چنین هست گفتند اللهم نعم پس  
 همچنان که یاد کردیم در نامهها بنوشت و خود را بر گریست و مردمان نیز بگریستند پس

مردمان آمده بودند از شهرها شکایت از عمال وی بعضی زیان گفتند یا امیر المؤمنین  
 منین بفرمای تا ایشان را بکشند که در وقت امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه چنین آمد  
 بودند عمر ایشان را هیچ خواست کشتن و این قصه چنان بود که قومی آمدند از مصر در وقت  
 امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه شکایت از عمال عمر فرمود تا ایشان جای فرود آمدند  
 و فرمود که با کس از اهل مدینه سخن مگویید در روز با مرادشان باز داد و گفت چرا  
 آمده اید گفتند شکایت از عمال تو عمر رضی الله عنه گفت رییس و مهتر شکایت گفتند  
 فالان عمر رضی الله عنه و بیاید گفت چرا آمده اید گفت شکایت عمر گفت همه همین می گوید  
 گفتند اری پس از قرآن و سنن رسول ایشان را سوال کرد هیچ کس خبر نداشت پس گفت  
 بفرمود خدای که بگوید که عیال و فرزندان شما همچنین خبر دارند گفتند اکنون که سوگند  
 دادی ایشان نیز هیچ ندانند یا امیر المؤمنین گفت شما را که همتان نیست که شریعت رسول  
 صلی الله علیه و آله بر عیال و اولاد خویش راست کنید شما آمده اید که عیب عمال ما جوید  
 از شهر بیرون شوید و اگر نه بگویم تا همه را بردار کنند تو نیز یا امیر المؤمنین همچنین  
 کن که این قوم همانند عثمان رضی الله عنه گفت بلکه فرود داریم و عفو کنیم ایشان را پس در داد  
 خشنود کرد و ضمانتهای نیکو کرد و عمال خود را از همه ولایت بخواند جمله بیلند  
 و عثمان رضی الله عنه با ایشان عتاب درشت کرد و گفت از شما شکایت بسیار شد  
 و اگر انمی که آن راست است شما را معزول کردی ایشان جمله انکار کردند و سوگند خو  
 رند بر آن پس ضمانتهای نیکو کردند و یکی از کوفه با عثمان گفته بودند که وی در آن  
 شروع عام کرده است فرمود تا بایت تازیانه برده بودند نگاه بدید آمد که می نیایدت ز پیش  
 رضی الله عنه جامعه بیرون کرد و پیش وی بنشست و گفت قصاص کن از مرد خجل شود و نزد  
 غریب و شهری حمله از وی را رضی الله عنه پس عثمان جمله باز گشتند و همه خلق را رضی الله عنه  
 نگاه آن کسان که اهانت عثمان را رضی الله عنه کاره بودند نیز بشکایت آمدند و علی و



طلحه و زبیر رضی الله عنهما بنزدیک عثمان شدند و ویران صحبت کردند که مردمان این  
نه از اعمال تویی بینند بلکه از تویی بدیند و ترا بدشمنی گرفتند ایشان را بخوان و بسوگند  
ده و یا ایشان را معزول کن و وقت بودی که میان عثمان و علی وحشتی بودی اندک  
مایه پس عثمان رضی الله عنه بر منبر و خطبه گفت و گفت ای مردمان عمال اینک مردند  
خواهید تا معزول ایشان کنم و بدیگری که صواب بدینید بدل کنم و مرا عیب کنید که تو  
حمایت می کنی بنمادانید که عمر رضی الله عنه حمایت گرفت از بهر اشتراک در صدقه را اکنون اشتراک  
شده است من حمایت بیش از بهر اشتراک می کنم نه از بهر خویش که در عجب هیچ کس با اشتراک از  
من بیشتر نبود اکنون دو اشتراک که بران حج که چنان هست همه گفتند اللهم نعم گفت دیگر  
عیب کنید که وی جوانان را عمل می دهد که هیچ کس را عمل ندهم که ثابت بود و رسول صلی  
الله علیه و آله بنزد او لایق آمد و وی جوان بود چنان هست که می گویم گفتند اللهم نعم  
و عیب می کنید که حکم ابن العاص را باز آوردم و رسول صلی الله علیه و آله ویران ملک بران بظا  
شد آخرش باز آورد چنان هست گفتند اللهم نعم و می گوید تو بودی را و عمار را باز آورد  
هر که کسی با بازارد و حکم فاکت کند ستم نباشد ایشان را بدی گفتند و ولایت فرزند شو  
لیده شد و حق سبحانه و تعالی همی گوید **وَمَنْ أَنْصَرَ ظُلُمًا فَاوْلِيكَ أَعْلَيْهِمْ**  
**مَنْ سَبِيلَ الْغَالِبِ عَلَى الَّذِينَ يَظْلُمُونَ النَّاسَ وَيَفْعُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ**  
**أَلِيمٌ** که کسی را ازین امیران چیزی ادم از حقش بود که نصیب من رسید بود چون کو و می را خو  
ش می آمد باز ستم و قسمت کردم میان مسلمانان مرا و اولاد مرا از آن نصیب نبود ولیکن  
می اتم که آن فتنه که رسول صلی الله علیه و آله خبر داد روی مخلوق نهاد و در آن می خواهم بود و کاشکی  
عثمان از بیست ساله باز بر دی و مرا می گویند که خلق کن و از خلافت فرو نشین و رسول صلی  
الله علیه و آله هر گفته است که ان الله تعالی سیف قصص الخیر **وَمَنْ كُونِدْ كَلِمَةً تَوَاسْتَن**  
**بِسَهٍ** چیز واجب کرد بقتل یا بزنا یا که مرتد شو و من ازین هیچ نکرده ام و هیچ

کس را بی قضای خدای تعالی نکشتند و الله ولی الکفایه معاویه وی را گفت  
یا امیر المؤمنین بیابشام که اهل شام بر طاعت اند و بر نکشته اند و حکومت تو باشند  
عثمان گفت مرا می گوئی که جوار رسول صلی الله علیه و آله بگذار من هرگز این نلکم و العجا  
نم بشود گفت سپاه بفرستم تا یا را تویی باشند گفت من جای و طعام بریاران ر  
سوار تنک نلکم پس اشتراک ملعون در کوفه سرای نایب سعد بن العاص غارت کرد  
و اقشدر ز دیاد و از ده هزار مرد از کوفه بیرون آمد و بخوانان قوم بودند که می  
گفتند با ما معروف می شویم آنان که خواج شدند بیرون آمدند و نامه فرستاد  
دند بدوستان خویشین مصر از مصر هم چندان بیرون آمدند و مصریان  
هوای علی رضی الله عنه می کردند و بصریان هوای طلحه و کوفیان هوای زبیر انکه کو و می  
از بصریان در منزلی فروامد بودند و اخاب کوفیند و کوفیان در منزلی فرود  
آمدند که از اعوص کوفیند و همه وقت موسم حاجیان آمدند و چنان نمودند که  
قصص حج دارم از مهران آمدیم تا از امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه موسم دستور  
خواهیم و از اعمال وی بنالیم و می گفتند که حرکت ها از مهران معروف است  
مصریان بنزدیک امیر المؤمنین علی رضی الله عنه آمدند و آن کو و همان بایکدیگر  
ساخته بودند که اگر این سه تن مار فوجان نبوند ما با ایشان بحرب شویم  
که ایشان باین ظالمان ساخته باشند و علی حسین را بنزدیک عثمان رضی  
الله عنه فرستاد و مصریان بیعت بر علی عرضه کردند علی رضی الله عنه ایشان را  
براند و گفت رسول صلی الله علیه و آله سپاه ذی خبیه و ذی صروه و عوص را لعن کرد و در  
شویید ای ملعونان و بصریان نزد طلحه شدند و وی پس را بنزدیک عثمان  
فرستاده بود طلحه نیز ایشان را براند و همان که علی گفته بود و کوفیان بنزدیک  
زبیر شدند و وی نیز همان کرد که ایشان کردند این قوم برخاستند و ازین منزله پیشتر



شدند تا مردمان مدینه پنداشتند که ایشان باز گردیدند پس با مرداد  
 بگاه بیامردند و پیرامون مدینه فرو گرفتند و تکبیر بر آوردند عثمان علی و طلحه  
 را و زبیر را رضی الله عنهم بخواند و گفت نزدیک این مردمان شوید و ایشان را پند  
 دهید و هر چه تکلیف می کنند که در آن از ره ملک عزوجل نباشد ضمان کنید و قول الله  
 الله بلینا و بیدناکم ایشان رفتند چون بزین مردمان رسیدند ایشان را سید  
 از اذن گرفتن پس شام می آمد پس گفتند اها در سولات پذیر حسن و حسین  
 است علی رضی الله عنه گفت من رسولم از عثمان خاموش بشوید جمله خاموش شدند  
 و دستوری خواستند و بنزدیک عثمان شدند و گفتند تو چیزهای گنی که شیخی یعنی  
 ابا بکر و عمر رضی الله عنهما آن نگذرد عثمان رضی الله عنه گفت آن چیست گفتند عمار را  
 بزنی گفت نزد من که عمار و سعد و قاص را و عده کرده بودم که ایشان از من مجلسی می  
 خواستند خالی و مرا تشغلی پیش آمده بود که بزیانان نبرد اکتان کنون باز گردید  
 تا وقتی دیگر و سوگو کرد بر آدم سعد باز گردید و عمار باز نگذرد سفیدی نادانی و برآورد  
 اکنون نیک عمار کوچندان که خواهی بر من بزن گفتند تو مصطفی اینها کردی گفت  
 قرآن از آسمان یکی آمد نگاه هر کسی از لونی دیگری خواند و می نوشت همه یاران  
 صواب چنان دیدند که بموافقت و اتفاق ایشان جماعی نویسم تا آن امام باشد بموافقت  
 صحابه کردم گفتند تو حمایت کردی گفت قریبش نزدیک من آمدند و گفتند هر قوی را اگر  
 ناحیتی هست که کوفسند و مواشی ایشان اخیلا چری کنند و اشترا صدقه بسیار شد  
 و امیرالمومنین عمر رضی الله عنه حمایت نبرد داشت از بهر اشترا صدقه اگر موافقت من  
 عیب نیست اگر خطا بود حمایت بگذاشتم گفتند تو حال نمی دهی گفت در وقت رسول صلی  
 الله علیه و سلم بسیار بر آدم اما از آن مسلمانان هیچ ندم گفتند تو عمل همه قریبات  
 خود را دای گفت صلت رحم عیب نباشد اگر شایسته نیندازد و ول کتم چنان

که شما صواب بینید گفتند بل تا معاویه بر اهل شام باشد و عبدالله بن مسعود بیج  
 را از مصر معزول کن و محمد بن ابی بکر الصدیق را بجای او فرست گفت کردم گفتند سعد  
 بن العاص را از کوفه معزول کن و ابو موسی اشعری را نام زد کن گفت کردم جمله مردم و  
 لشکر بر رضا باز گشتند و عثمان مدشور فرمود محمد بن ابی بکر را بمصر چون مصریان رفتند  
 غلامی را دیدند بر اشتری می تاخت گفتند تو کیستی گفت غلام امیرالمومنین گفتند تا  
 کجای می روی گفت مصر گفتند نامه داری گفت با یکی از مطهره و می می مد نگاه کردند  
 نامه بود از امیرالمومنین عثمان رضی الله عنه بامیر مصر که چون فلان و فلان بنو  
 رسندا ایشان را هلاک کن ایشان باز گردیدند و سه منزل شده بودند باز آمدند  
 با بصریان و کوفیان علی رضی الله عنه نزدیک ایشان شد سفاقتها کردند علی رضی الله  
 عنه گفت این مصریان نامه یافتند شما باری ز بهر چه باز گردیدید این حکم ساخته بود  
 دید پیش رفتن پس کرد سرای می بگرفتند مردم بسیار برآورد سرای می هم  
 از غلامان و هم از صحابه و هم از قربانان و می پس از شتر ملعون دستور می خواست  
 نزدیک عثمان شد گفت ترا می خیر می کنند میان سه چیز هر کدام خواهی اختیار کن  
 هر کدامی زده می ترا باز زنند یا خود را از امیری معزول کن و اگر نه قتل گفت  
 اگر حدی که راند باشند اگر و برانم کس نیز حد نزنند اما عزل خود رسول صلی الله علیه و سلم  
 از این نهی کرده است مرا چنانکه یاد کردیم خبر و قتل را سالم بسنه چیز بود که گفتیم  
 من از آن هر سه هیچ نکرده ام مرا چه جرم کشید و اگر قضایست هیچ مبارک و اگر چنین  
 کنید جمعها متفرق شود و خون بناحق باشد انصون گفت ترا خبر دادم که می چه خوا  
 هد بود پس عثمان رضی الله عنه در روز دین نماز کرد و خطب گفت لشکر ذی خب را رسول  
 صلی الله علیه و سلم لعنت گفته است از خدای تعالی بترسید و فتنه می نکلید زید ابن ثا  
 بت رضی الله عنه محمد بن ابی بکر و زید بنشاند پس گفتند تو چنین نبشته می بعلل مصر را



فلان و فلان را بشکست عثمان رضي الله عنه قسریا کرد که نه بشکست و نه نذر بفرمود ام  
 و نه نامه بفرستد پس از هرجانی سنگ فزان دختن گرفتند و ان لعین برخاست و عصا  
 بر زانوی عثمان رضي الله عنه می زد تا نگاه که عصا باز انوی هردو شکسته شد و عثمان  
 بیهوش گشت و از منبر بیفتاد و برادر داشتند و در سرای و حرب را ساختند و بعضی  
 دفع می کردند چون ابو هریره و ابن عمر و زید ابن ثابت و حسن بن علی رضي الله عنهم و غیر  
 ایشان امیر المؤمنین عثمان رضي الله عنه سوگند بر ایشان داد که باز کردید که مرا اجل نزدیک  
 آمده است من نخواهم جنگ کردن و از هر من خلق گشتن نخواهم و گفت بروید و اخانها بفرستند  
 و چهار شبان روزا باز داشتند امیر المؤمنین عثمان رضي الله عنه بر بام آمد و گفت  
 فلان و فلان حاضر هست سوگند بر ایشان داد که اندک مرا چه سابقه است اندر اسلام  
 چادر و مه من خریدم از بهر مسلمانان و در حرب تبوک حاضر بودم و آن کرم که دانید و مسجد  
 زیادت کردم گفتند ای کنون از ان چاه که من خریدم مرا بخرید و بر من قتل چرا واجب  
 ان قوم گفتند ای کنون از ان چاه که من خریدم باز کردید و در مدینه هیچ کس ایشان را نبود  
 مگر محمد بن ابی بکر صدیق و محمد بن جعفر بن ابی طالب و عمار بن یاسر پس عبدالله بن سلام بر بام  
 آمد و گفت ای مردمان مرا چگونه می شناسید گفتند انت شاه الله و نزل فی شانک **قوله**  
**تعالی قل کفی بالله شهیدا** گفت باز کردید و قصد قتل وی مکنید که عمر وی با خرامده است  
 و اکنون مرا بجای وی بشکست که من خوانده ام که یحیی بن زکریا را علیه السلام بکشتند بسبب خون  
 وی هفتاد هزار مرد کشته شد اگر شما سیوم رسول **صلی الله علیه و آله** بشکست من بسبب خون  
 هفتاد هزار بکشم و تا قیامت ان تیغ در نیام نشود ان لعینان سنگشرا نداشتند و  
 گفتند انت کافو خبر فاش شد که سرای بر امیر المؤمنین عثمان حصار کردند و قصد  
 قتل وی کردند صحابه رسول **صلی الله علیه و آله** از هرجانی که بودند نفیر کردند چون بو هریره  
 و بودردا و عبادت بن الصامت و عمران بن الحصین و مانند ایشان رضي الله عنهم پس خبر

معروف شد و سپاه ساختن گرفتند و از هرجانی می آمدند بی عدد خبر بدین قوم ر  
 سید گفتند زود تر باشید که چون سپاه آید در مانیم و مردمان می خواستند که جنگ کنند  
 عثمان رضي الله عنه گفت یا بن عباس امروز مرا بکشند که دوش رسول **صلی الله علیه و آله** جواب  
 دیدم که گفت یا باعد و تفرغند نا ام حبیبه رضي الله عنها عیال رسول **صلی الله علیه و آله**  
 آمد که نزدیک امیر المؤمنین عثمان رضي الله عنه شود ان مدبر شمشیری بود بران مقود که ان  
 عالم داشت مقود ببیند ام حبیبه بیفتاد و مقنعه از سرش باز شد و عایشه را رضي الله  
 عنها گفتند ترا بیاورند بکشتن با شو که تو ایندی باز کردی که گفت ترسم که با من همان کنند که با تو  
 هم کردند ام حبیبه و عثمان ذی النورین رضي الله عنه هردی رقیق دل بود و مردی نلوار  
 و برد بار بود سید عالم داشت همه مقاتل و مبارزان و کازده هزار سوار در  
 معرکه قتال قوی دل تر بودند ولیکن عثمان رضي الله عنه باز ایشان پیوسته می گفت بر  
 طریق خواهش و شفاعت ای فرزندان من وای برادران من جنگ مکنید و شمشیر و  
 تبر بر هیچ کس مزید و لکن بروز هر کسی مانند در بانی و شب مانند پاسبانی شوید تا  
 پادشاه عالم جل جلاله خود چه حکم کرده است ترا منتظر باشید و ان همه سید عالم  
 جمله شبخیز و روزه دار بودند و قرآن خوانان و ذاکوان بودند و خواجه چنان و غلامان  
 نیز چنان و عثمان رضي الله عنه خود صیام الدهر بود و قیام اللیل بود ولیکن ان شب اخذین  
 که وقت روزه کشادن در آمد عثمان را بذاق وقت از روی هیچ طعام نبود و روی باده  
 کشته بود و کار بخور رسیده ان شب نماز خفتن نکرد و ان چندانی نمازها و وردها که  
 لقم هم نکرد پس در نماز ایستید و صد چهارده سوره قرآن در وقت تمام کودانید چون  
 بسجود رفت در سجود ساعتی خفته ماند چون بیدار گشت انا لله گفت و ابرخواست  
 غسل کرد و تو بگزارد و غلامان را بخواند و گفت ای فرزندان وای برادران همه سلا  
 حها بیفکنید و هر کسی خویش گیرد و هر کجا خواهد روید که از حال من ازادید گفتند



یا امیرالمؤمنین ما ازادی می خواهیم و ما تازنده ایم و ای از تو می گردانیم و اگر صد هزار سوار  
و پیاده بجنگ تو ایند تا ما زندایم زهره ندارد بر روی تو درنگ کند گفت ای فرزندان و برادران  
کار از آن درگذشته است که شما همی بینید اید کارها بود شما بروید و بدعا یاد دارید  
گفتند یا امیرالمؤمنین اخوند کوی تا تو از آن چه بودی چو بگوشتی گفت ای بزرگوار  
در سجده در خواب چنان دیدم که این هفت اسمان جمله بیک راه برو نیمه کشتی و رسول خدا  
محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و جبریل و میکائیل و رضوان و روح قدس و فرشتگان علیهما  
السلام بسیار پیاده و سوار از آسمان بزمین آمدند و همه کردار من در آمدند و  
رسول خدای صلی الله علیه و آله سر برهنه و پا برهنه و در میان بسته و هود و چشم پر آب  
کرده پیش من آمد و گفتی که دوست من و رفیق من برادر من و فرزندان پیر امان من  
پیر قرآن من پس رنج دیدی و بسی محنت کشیدی بسیار از دوزخ خوردی و بسیار  
نا سزا شنیدی و آتش تور و زنجار و شکنجه و هیچ در دهان ننهادی و چند روز  
ست تا فرشتگان آسمان و زمین را از هر توقواریت و آرام نیت و چند روز  
ست تا جان صد و بیست و چهار هزار بیغاه بر آب جگر غم و اندوه تو هیچ کار نیت و اینک  
من امشب مدهام از هر کار و لالانت که زمانی لب و روی خویش بر حلق بمال  
گفتم یا رسول الله اگر لابد است باری تو روی خویش برین روی من مال مرا گفت  
یا عثمان چون زخم کار در فردا بر حلق تو خواهد رفت آن بهتر و نیکوتر که امشب  
و روی من نیز هم بر حلق تو بود **دوم** که امشب من از بهران آمدم که ترا امشب  
وعده می دهم تا تودل بر آن داری که فردا شب در زیر درخت طوفی در ضیافت **ع**  
خدای عزه و جل با شتی با عثمان فردا شب تور و زنجار کشای و فردا شب طعام  
و شراب انجا خوری و فردا شب کلام و سلام خدای عز و جل بی کام و زبان انجا  
شنوی و فردا شب جمال و جلال خدای تعالی انجا بینی غلامان برفتند و پراکنده

گشتند

گشتند و دیگر روز با همداد نیز عثمان رضی الله عنه در محراب مصحف در کنار گرفت  
و قرآن ابتدای کرد و نماز کرده بود و سوره طه خوانده پس آن مبتدیان و منافقان  
النشاند سر ای امیرالمؤمنین عثمان رضی الله عنه زدند و او نشسته و قرآن  
در کنار گرفته بخواندن قرآن مشغول گشته همی ناگهان محمد بن ابی بکر و سود  
احمران و عبد بن بدیل و عمرو بن الحمق با جماعتی از ان غوغای رحمت لقب  
کردند و در آمدند پس محمد بن ابی بکر محاسن امیرالمؤمنین عثمان رضی الله عنه بگرفت  
فت من عثمان امیرالمؤمنین و اگر بزرگ زنده بودی چون راضی بودی بزرگ  
وی دست برداشت و بچشم نمودن دیگر را وی کار در بصدغ وی بزد تا حلق  
و مردی بیکو در آمد و حلق وی بیفشارد و مردی دیگر بیامد و گفت تو کافر شدی  
عثمان رضی الله عنه گفت اشهران لا اله الا الله و اشهران محمد رسول الله ان مردی  
شد و گفت وی مسلمانست پس ازین دو مرد یکی کار در بزد بر کلوی وی و ان دیگر  
بزد و زن امیرالمؤمنین را نالیده نام بود خویشتن را بر امیرالمؤمنین عثمان رضی  
الله عنه افکند انگشتان وی ببردند و پای بان جامع قرآن زد و همه جامعه و حلای از وی  
باز کردند و سر امیرالمؤمنین عثمان شهید سعید رضی الله عنه بر مصحف قرآن بردند  
اول قطره خون که از حلق وی جدا گردید برین آیت رسید **فَسَيَكْفِيكَهُمُ**  
**اللَّهُ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ** امیرالمؤمنین عثمان رضی الله عنه بیفتاد و سودا  
اندر شد و یک شمشیر بر پهلوی عزیز عثمان زد ان پهلوی که از چند سال پیش  
و روز بر زمین نهاده بود چون جان از عثمان بدر می آمد همی گفت فدیت وجه محمد  
صلی الله علیه و آله عجب کارا اسلام بر مرک عمر فاروق نالنه بود و بر مرک و قتل عثمان ذی  
النورین نیز شاید بود که اسلام نالید و شاید بود که قرآن نیز نالید و ایمان نیز  
نالید و آسمان و زمین نیز نالید و بهشت و دوزخ نیز نالید و شاید بود که لوح و قلم



وعرش و کرسی نیز نالید عثمان بشهادت خویش و بکرامت و عفو ان و رحمت خدای تعالی  
رسید و صدها رهنه تا قیامت بر راضی و خاچی و قاتلان وی رسید و کوهی از  
علای مفسران گفتند که کثرت بر بخت شقی عودی داشت بر سر عثمان زد رضی الله عنه  
و کوهی گفتند که عثمان را رضی الله عنه بحربه کشتند و این درست نیست اما بحقیقت  
خون بر مصحف چکیده است و کوهی گویند که نخستین شمشیر که بزند دست راست او  
بیرون انداختند امیر المؤمنین عثمان گفت این از دست است که اول قرآن نوشت  
انگاه مردمان هر دین که شدند چون او را برآمد که امیر المؤمنین را بکشتند پس آن  
لعینان خال سار پای وی گرفتند و بر هر زبله انداختند و خال و نجاست بر وی می پاشیدند  
و لکه بر پهلوی وی می زدند تا همه استخوان بشکستند و می گفت لیکن قتلک و پروا  
یت دست آمده است که امیر المؤمنین علی حسین را بفرستاد که امیر المؤمنین عثمان را بکشد  
که این قوم جز خون تو نمی جویند اگر فرمایی تا بیایم و دمار از جان ایشان برارم و خود  
فدای تو کنم عثمان رضی الله عنه گفت نباید که من دوش رسول را صلی الله علیه و آله جواب دهم  
که مرا گفت اگر بکشی نصرتت هم و اگر صبر کنی روزه بنزدیک ما کشایی و حسن پیش  
امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه می بود گفت بالله که برخیزی و بروی که من دلم که دل  
چگونه باشد از مهر تو و غلامان و حمله می بردند و هر که در ساری آمده بود بیرون  
کردند امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه هر که مطیع مذمت سلاح بنهر و غلامی از آن  
من که بنهر از دست سلاح بنهادند تا ویران زاری بکشتند و بر وایت دست  
آمده است که آن روز که امیر المؤمنین عثمان را بکشتند خزینه او را امیر المؤمنین علی  
رضی الله عنه بیاورد و انجا صندوقی یافت و در آن صندوق حقه و در انجا کاغذی بر  
وی نوشته چهار سطر اول سطر نوشته من قرأ القرآن حافظا و ناظرا و لم یشرک  
بالله عفو الله البتة البتة و بر سطر دوم نوشته بود من شاب شبیه فی الا

رضی الله عنه

سلام و لم یشرک بالله عفو الله البتة البتة و بر سطر سوم نوشته  
من قضا حاجة لاهیه المؤمن و لم یشرک بالله عفو الله البتة البتة و بر سطر چهارم نوشته بود که  
هذه اجمة عثمان فی القيامة **خبری** یکی از ایلای  
رسول صلی الله علیه و آله هر دی را دید طواف می گفت اللهم اغفر لی و لا اراک تفعل  
بار خدایا مرا بیا مرز و دلم که نیا مرزی ان مرد گفت این چرا می گوئی و نومید  
می شوی از رحمت خدای عز و جل خالصه درین موقف عرفات گفت زیرا که ان روز  
امیر المؤمنین عثمان را کشتند من در ساری وی رفتم و طپا بجه بر روی وی زدم  
او گفت و دست خشک باد و د و چشمش کور باد و هر که خدایت میاورد انکون  
د و دست خشک شود و د و چشمش کور شود که سیوم نیز رد نشود و بیک روایت  
آمده است که امیر المؤمنین عثمان را رضی الله عنه چهل شبان روز افکند و بودند و یک  
روایت چهار روز و کس نه روز نداشت که کرد و ی کشتی و یا ویراد فن کردی و یا بروی  
کریستی تا قو حیار یاران میان نماز شام و خفتن بیامدند و ویرا بردی نهادند  
و دیواری بود میان کورستان جهودان و مسلمانان او را بخاد فن کردند و در روایت  
درست آمده است که چون امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه کشته شد از جای وی و از  
آمد یا بن عفان ابشر بروح و رجحان و جنة ذات افنان و نعیم ذات الوان و رجحان  
عصیان چون ویراد فن کردند او را از امر که **ام** من هو قات ان اللیل ساجدا و قایما  
و در خبری دیگر آمده است که هر که در قتل امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه شریک بود  
همه دیوانه شدند و محمد بن ابی بکر را دست و پای ببریدند و در پیوستش گرفتند و بسو  
ختند و هر کسی بعد از آن گرفتار آمدند و عمر امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه هشتاد و دو  
سال بود چون بخلافت بنشت شصت نه ساله بود سیزده سال خلافت کرد و بعضی گویند  
یازده سال و یازده ماه و هجده روز خلافت کرد و بعضی گویند دوازده سال خلافت



کرد و هر سال حج کردی و دو سال و ویرا اندام شتر یق کشند و بجایه خونالود  
 اوراد فن کردند و از کوفه تا بدکستان و از هرجا بی هر چندان بکشادان جامع قرا  
 ن و شیخ اسلان رضی الله عنه و محمد بن جریر الطبری رضی الله عنه در تفسیر بزرگیا کرده است  
 که میان عاز شام و خفتن در سرای عثمان بکشدند و عثمان مقتول شهید سعید را رضی  
 الله عنه بران در نهادند و چهار تن برداشتند و بیرون آوردند یکی جابر بن مطعم دوم  
 حکیم بن حزام سیدیکرا بوجهم بن حذیفه و چهارم عدی بن هشام و ایشان  
 عثمان را بیرون آوردند و ان غوغای ظالمان و مجبور را راه کورستان گرفته بو  
 دند و سنگی انداختند بدان چهار تن و عثمان را رضی بران در طاق طاق همی آمد  
 و جابر رضی الله عنه از دور ایستاده بود چون انچنان بدید بگریست و گفت جزای  
 رحمت که تو بر مسلمانان کردی و چندین مرتبه بر توی کشند پس چون بقیع رسیدند  
 بر زمین نهادند جابر بن مطعم فرا پیش شد و ان سه تن از پس بایستادند و بروی  
 عاز کردند پس ان غوغا گفتند ما نیکوکاران را بکورستان مسلمانان بکور کنید و این کار  
 بزرگ و خصومتی عظیم خواست بودن پس انجا حایطی بود پهلوی بقیع و اندران حایط  
 کورستان جهودان بود نام ان حایط حسر کوکب بود و میان ان حایط و میان  
 کورستان مسلمانان دیوار بود عثمان را رضی الله عنه بدان حایط بکور کردند و پهلوی  
 یح یواریان وقت که جهان صافی گشت و ان ولوله بنشست معاویه رضی الله عنه بفرمود  
 تا ان دیوار ان میان برداشتند تا کور عثمان اندر کورستان مسلمانان درآمد و  
 اکنون انرا مقبره بنی هاشم خوانند و عثمان رضی الله عنه مردی بود بزرگ و اورا سید  
 تهای نیکو بود و تا عثمان را رضی الله عنه بکشند هزاران خون ناحق ریخته شد و هنوز  
 خون او نیارامید است و تا قیامت نخواهد آرامید و همه فتنها از وقت امیرالمؤمنین  
 امین عثمان رضی الله عنه تا وقت رسته خیز همه از ریزش خون عثمان است

رضی الله عنه چنان که حق تعالی در محکم تنوید خبر می دهد احسب الناس ان یثکروا  
 ان یقولوا امنا وهم لا یفتنون و این آیت فرود آمد انگاه که مشرکان مسلمانان  
 همی بخانیدند چون عمار بن یاسر که ویرا عذاب همی کردند و چون مجمع بن  
 عبدالله مولی عمر بن الخطاب رضی الله عنه اول کسی که بکشتند روز بدر  
 پیغامبر صلی الله علیه و آله گفت اسید الشهداء یوم القیامة مجمع و پذیر  
 و مادر وی جنج همی کردند خدای تعالی این آیت فرود فرستاد انگاه  
 مسلمانان را تسلیه کرد و دل باز داد و گفت ولقد قتلنا الذین  
 من قبلهم ولیعلمن الله الذین صدقوا ولیعلمن الکاذبین  
 و امیرالمؤمنین عثمان را رضی الله عنه روز ادینه کشتند  
 هجده روز گذشته از ذوالحجه سال بر سر سیب  
 و عمر او نود سال بود بقولی و کاتب عثمان رضی الله عنه  
 مروان بود که امنت بالذی خلق فسوی چون از  
 بن باب عثمان رضی الله عنه فارغ شدیم

کنیم در باب امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب کرم الله وجهه و نور الله قبره و مصلحه

**باب جهنم اندر قصه امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه**  
**و عن احبابه**

نام وی علی بن ابی طالب بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف بن قصی بن کلاب بن  
 مره و نام مادرش فاطمه بنت اسد بن هاشم الهاشمیه و عمر زاده هجده مصلحی  
 است صلی الله علیه و آله و از یک شجره اند و اصل ایشان یکی است و باخبار دست آمده است



از رسول صلی الله علیه و آله گفت تو بدار منی چون هر روز که برادر موسی بود علیه السلام  
 آنکه از پس من بیخامبر نباشد و او را بچند نام خواندند علی و ابوالحسن و ابوتراب  
 و مرتضی اما علی را علو بود و کقوله تعالی و هو العلی العظیم علی در نسبت علی بود  
 و اندر سخاوت علی بود و اندر فضیلت عالی بود و اندر حکمت عالی بود و اندر زور  
 کردن اخبار عالی بود و اندر قربت عالی بود و اندر سواری و مردانگی عالی بود و اندر کفایت  
 عالی بود و اندر دقت عالی بود و اندر زهدت عالی بود و اندر درجه عالی بود و اندر کرم عالی بود  
 بنسبت از همه نسبها نسیبتر بود و بسخاوت از همه سخیاں سخی تر بود و بصفا  
 از فصیحان فصیح تر بود و بحکمت از همه حکیمان حکیم تر بود و بربوبت از همه  
 ربوبان ثقات ثقه تر بود و راوینتر بود بقرابت از همه خویشاں و قرابتان بیغیر  
 صلی الله علیه و آله نزدیک تر بود بسواری از همه سواران چابک تر بود و دیرتر بود و مردانتر بود  
 بکفایت از همه کافیان کافی تر بود و همت از همه صاحب همتان بزرگتر بود و بزرگ  
 و کرم از همه بزرگان و کریمان بزرگتر و کریمتر بود هم علی بود هم تقی بود هم نقی بود هم  
 رضی بود هم مرتضی بود هم ولی بود هم سنی بود هم وفی بود هم مای بود اما مرتضی پیش  
 مرتضی بود زیرا که پسندیده خدای تعالی بود مرتضی بود زیرا که شیر خدای تعالی بود  
 اما بولحسن معنیش حسن بود و دعویش حسن و دینش حسن بود و فرزندش حسن بود  
 کنیش بولحسن بود و نسبش حسن بود که عمو زاده مصطفی بود و سخاوتش حسن بود  
 فصاحتش حسن بود و درایتش حسن بود و حکمتش حسن بود و علمش حسن بود  
 کرمش حسن بود و کرمش حسن بود و همتش حسن بود و ابا بو تراب بود و بران  
 معنی که روزی رسول صلی الله علیه و آله ویرادید خفته و کرد خاک بر روی وی  
 نشست و بود بیخامبر صلی الله علیه و آله ویرا بو تراب نام کرد **نکته** ابلیس  
 بسیار داشت لیکن چون آدم را که بو تراب بود دشمن داشت همه کردارش

حبطه

حبطه کشت و مقدم دوزخیان کشت خواجه نیز آنچه طاعت بسیار دار  
 لیکن چون علی بو تراب را دشمن دشمن دارند کردارشان همه حبطه شود  
 و مقدم دوزخیان شوند **نکته** فوله تعالی یطعمون الطعام علی حبه **الباقی**  
 ده گروه هرده کرده را ساقی بود و ده چیز بر سری **نکته** ره شعیب را موسی علیه  
 السلام ساقی بود و صحبت شعیب بر سری فسق طهارت توبی الی لظل زمین را  
 ابر ساقی بود سبزه و بهار بر سری تسقی بماء واحد **نکته** سیوم چشمه و کار بر سر  
 خلق را ساقی بود حیات و راحت بر سری و اسقینا کم ماء فزنا **نکته** چهارم جهار  
 پایان خلق را ساقی اندیش و گوشت بر سری تسقیکم مافی بطونه من بین  
 فرقت و دم لبنا خالص **نکته** زبانیکن دوزخیان را ساقی بودند و زقوم  
 بر سری و سقوا همما ششم ساقی یوسف ریان بن الولید را ساقی بود  
 خلعت و ولایت بر سری و تسقی ربه خمر هفتم حور عین و دشتیان را ساقی  
 اند و مملکت بر سری و یسقون فیها کاسا کان مزاجها خبیلا **نکته** هشتم مقیبا  
 فرشتگان ساقی اند و ولایت بر سری و یسقون من ریح حق و حقوم و علی رضی الله  
 ملک تعالی ساقی بود و دیدار بر سری و سقیهم ربه شراب طهور **عبادت** یکی را  
 ساقی موسی یکی را موسی یکی را جبار یا یکی را خدای یکی را اب سروان یکی را رحمان  
 یکی را حور یکی را غفور یکی را ملک یکی را ملک یکی را جبریل یکی را رب جلیل سبحان  
 و تعالی **اسلام** امیر المؤمنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه و سبب سلام  
 امیر المؤمنین علی رضی الله عنه آن بود که در مکه خطب بود و رسول صلی الله علیه و آله  
 آورده بود و بنفقات وی بود و قتی رسول صلی الله علیه و آله با خبیثه الکبری رضی الله عنها  
 عازمی کرد علی رضی الله عنه اندر خانه آمد ایشان را دید در نماز ایستاده چون فارغ  
 شدند گفت این چیست که شما می کنید رسول صلی الله علیه و آله گفت این دین خداوند است عز

و جل

اسلام الله علیه و آله و سلم



وان حالايكه وان چنان بود كه بنده از دلي پاك بگويد لا اله الا الله محمد رسول الله  
 هر كه اين كلمه بگويد از دوزخ رستگاري يافت و بمشت جاودانه يافت و هر كه بت  
 پرست بود ابراهيم را بداند و زخ ماند علي الكدرين دين ابي از دوزخ رستگاري يافت  
 يافتي و الكدرين دين نيابي اين برهانبوشي علي رضي الله عنه گفت من اين ديني ستور  
 پذير نتوانم كردن ديگر روز نشد و باز آمد و اسلام آورد و بر و ابدي يكر گفتند كه بر  
 كه با پذير مشورت كنند و باز آمد گفتند و دوباره آمد يك گفت اري انديشه كردم كه چون  
 خداوند عز و جل مرا فريد بكس مشورت نكرد من نيز مسلمان بياشتم و مسورت بيايد  
 نكلم و اسلام آورد بعضي كويند هفت ساله بود و بعضي كويند ده ساله بودند اما  
 آورد ايتها كه اندر شان علي آمده است رضي الله عنه و به استعين  
**فصل الايات في شان امير المؤمنين علي بن ابي طالب رضي الله عنه**  
 حق سبحانه و تعالي چند ايت از قرآن مجيد بحره الله در حق امير المؤمنين علي رضي الله عنه  
 فرستاده است و ما انشاء الله تعالي انرا بيان كنيم و تفسيرش ظاهر كنيم يك ايت است حق تعالي  
 ميگويد **ان الا براريتون من كاس كان مزاجها كافورا** يعني مزاج و چگونگي كافي بود و لذت  
 و بوي و سوي **قاده** رضي الله عنه كويد از كافي و برون ايد و از مشك مهربانند  
 عينايش برب بها عباد الله فخر و بها تخير **ان** را كفا دلي هر كه كه باشند از عاقلان  
 يوفون بالذمر و فاكند بنور و جبي كه خدای تعالي واجب كرده باشد چون بچ و  
 و انج بزان هاند و گفته اند چون نذر كنند طاعت بزان و فاكند و يكافون يوكافان  
 شوه مستطيرا و يطعمون الطعام علي حبه **قاده** و گفته اند كه طعام دهند بر دوستي خدا  
 ي تعالي گفته اند طعام دهند و طعام دادن دوست دارند مسكينان و يتيمان و اسيران  
 ن باشند كه وي را بقره بگرفته باشند و حبس كرده مسلمانان يا غير مسلمانان و مملوكان نيز  
 اسير بود و يتيم ان بود كه ويرا پذير نبود **انما** طعامكم لوجه الله لا تنيدهمكم جزاء و كا

شكورا ان تخاف من ربنا و ما عوسا قطريه ابن عباس رضي الله عنهما كويد كاخون  
 روز قيامت چنان روي فراهم كشيده باشند كه عرق از ايشان همي ريزد چون قطران فو  
 قيهم الله شتر ذاك اليوم و لقيههم نظرق و سرورا و جزاهم بما صبروا بزان صبره كذا  
 بودند بطاعت خدای عز و جل ضحك را رضي الله عنه كويد صبر كرده بودند بر درويشي  
 فيهما علي را يك لا يرون فيهما شمس و لا زهره و نه سرما تا از سرما و گرما اين  
 باشند و مقاتل بن حيان رضي الله عنه كويد زهره و چيزي بود چون سرد زني كه اندر  
 سرهاي سر از آسمان همي بارد و گفته اند زهره يرمه ماه باشند بخت طي جعفر صادق  
 و بعضي از مهران رضي الله عنهم كويند اين ايتها اندر شان جده است كه حسن  
 رضي الله عنهما ايمار شدند پيغامبر صلي الله عليه و آله با ابوبكر و صحابه رضي الله عنهم بعيادت  
 ايشان شدند و جمله عرب بعيادت همي شدند و علي رضي الله عنه گفت كه خدای عز  
 و جل ايشان را شفا فرستد هر سه روز روزه دارم شكرا انرا و فاطمه رضي الله عنها  
 هم چنين بگفت و ايشان را كنيزي بود فضله نام داشت و ي نيز همچنين بگفت خدای تعالي  
 ايشان را عافيت داد و همچي چيز نبود در خانه ايشان علي رضي الله عنه بياورد و سه صاع  
 جوار شمعون بن خنا الخيبري فرستد بوام و ايشان همه بروزه بودند و حسن و حسين  
 رضي الله عنهم نيز بوقت ايشان بروزه بودند و در خانه يك دم و يك دينار و يك  
 نان معلوم ناري هر چند خانه هر دين مسلمان همي اتر بود شغلان خاندان در كار دنيايي  
 نوا چنان بزي از جهودي خيبري وام كرده و اگر از مسلمانان وام كودي بودي كه ان مسلمان  
 ان بزوداي و منتي بروي نهادي پس فاطمه الزهرا رضي الله عنها بخواست و يك  
 صاع از ان جو بدست خوشتا بس كرد و از ان صاع پنج قرص جوين بخت و در سفر نهاد  
 هريكي را قري علي رضي الله عنه نماز شام بگرد با پيغامبر صلي الله عليه و آله اند مسجد با خانه آمد  
 طعام پيش ويا آوردند مسكينان رويشي بر در بياستاد و گفت يا اهل بيت محمد من



مسکین از مساکین مسلمانان مرا طعام دهید خدای تعالی شما را طعام دهد و بران  
 خوانها را بسته از ربمشت علی رضی الله عنه آن قرص خود بوی داد و فاطمه رضی  
 الله عنها نیز برداد و آن کنیزک نیز برداد و حسن و حسین رضی الله عنهما نیز بردادند و شربت  
 آب خوردند و تا بوقت سحر هر پنج نفر نماز کردند پس وقت سحر نیت روزه کردند و روز  
 دیگر روزه داشتند فاطمه رضی الله عنها برخواست و از آن صبح دیگر پنج قرص بخت  
 و اندر سفره نهاد چون علی رضی الله عنه نماز شام بکرد با خانه آمد سفره بنهادند یثیمی  
 فراد خانه آمد از او و لاد مصلح را تم و پذیر من شعله را یافته است روز عقبه مرا طعام  
 دهید خدای تعالی شما را طعام دهد علی رضی الله عنه قرص خود بزدان یثیم برداد و فاطمه  
 و کنیزک بر موافقت علی رضی الله عنه برداد حسن و حسین بموافقت پذیر و مادر را بردادند و  
 شربت آب بخوردند و تا بوقت سحر نماز کردند پس دیگر باره نیت روزه کردند و سه دیگر  
 روز روزه بودند فاطمه رضی الله عنها برخواست و آن بقیه که مانده بود خیر کرد و آن بخت  
 و در سفره نهاد چون علی رضی الله عنه با پیغامبر صلی الله علیه و آله نماز بکرد و با خانه آمد و سفره بنها  
 دند اسیر یک فراد آمد و طعام خواست علی مرتضی رضی الله عنه زمانی توقف نهاد قبل  
 داخلش و لیکن از قبل ضعف تن عیال و فرزندان خویش و گفت ای چه کنم نان بزود  
 یاندم اگر نان نخوریم و بزود هم خوفان که بگیریم و اگر بزود هم و ما خود خوریم  
 خوفان بود که ما بخیل کردیم گفت یا فاطمه چه گویی و چه صواب بدینی گفت  
 یا علی هر چه تو صواب بدینی و فرمایی من محکوم گفت یا حسن و یا حسین  
 شما چه گوئید که سه شبان روز است تا بحال آب نخوردید این قرصها را آنها  
 ده است خود خوریم یا بزدان اسیر دهیم گفتند ای پدر ما چون بجوایم و بیاییم  
 و بکنیم دوست تر از آن داریم که بخیل کردیم باشیم آخر برخاستند و آن هر پنج قرص  
 نان بزدان اسیر دادند و شربت آب بخوردند هر کس با مشقتی بسیار و روزه

روزه

نماز خفتن ایستاده بکردند و خواستند که نماز شب ایستاده کنند نتوانستند  
 رویها زرد لونها بگردیده و تنها ضعیف شده و چشمها دور در افتاده  
 از کسبکی چون روز چهارم بود علی رضی الله عنه همی آمد حسن را بر دست  
 راست گرفته و حسین را بر دست چپ گرفته و همی لرزیدند از کسبکی  
 پیغامبر صلی الله علیه و آله گفت یا ابوالحسن این چه سختی است که من بر شما می بینم  
 و رفتند بنزدیک فاطمه رضی الله عنها و ای را دیدند در محراب نشسته و چشمها  
 دور اندر افتاده و کسبکی کار کرده و مشکم پیشت باز گرفته پیغامبر صلی الله علیه و آله  
 گفت و اعجابی بل بلیت پیغامبر خدای عز و جل از کسبکی همی میرند جبریل علیه  
 از رب العزه جل جلاله بشارت رسید که یا رسول الله خدای تعالی گفته است که سلام  
 و تحیت من بر ایشان رسان و این سوره را بر او بخواند یا علی الانسان در کاف و جبار  
 ایشان بر ایشان خوان و بگو که ایچ کردید دیدیم و دانستیم و اینک فو قاهم و لقا  
 جزاهم و سقا هم تا ابد الا بدین بزدان پیوسته کردیم و گروهی گفتند جبریل  
 علیه السلام از اینجا بر خواند که ان لا یزالی یشر یون تا الخالک شمس و الا فیه  
 و بعضی از علما گویند که روز چهارم که علی رضی الله عنه دست حسن و حسین گرفت  
 و بسجده آورد و ایشان از ضعف و کسبکی می لرزیدند رسول صلی الله علیه و آله گفت  
 یا علی مهان خواهی خیز تا بخانه تو شوم برخاستند و برفتند و در راه که می شنیدند  
 علی گفت یا رسول الله چون من از خانه بیامدم اندر خانه هیچ نبود از بعضی مالکولا  
 لیکن از فضل خدای عز و جل نومید نیستم که چیزی بر دیدار علی رضی الله عنه  
 گفت من از پیش برفتم و فاطمه را گفتم پدرت مهان آمد فاطمه رضی الله عنها  
 گفت یا علی ان کسبکی و بیماری فرزندان جمله فراموش کردی علی گفت برخاستم  
 و طهارت کردم و نماز کردم گفتم الهی ای حال من چگونه است و رسول تو مهان

هم



آمد چون سر از هراب برآورد طبقی رطب دیدم انجا نهاده در پیش رسول  
 صلی الله علیه و آله بنهادم و می خوردم رسول صلی الله علیه و آله گفت الحمد لله لا خذای تعالی او  
 را و مراد در دنیا همان داد که مرتم را رطباً جنیا سالی دیگر در سرای هر دو سوا  
 کرد رسول صلی الله علیه و آله و برادر کرد گفت ان ابلیس است می خواهد که طعام جنت  
 بخورد تا آتش و رخ بدو نرسد **سوال** چرا حال فاطمه و علی بعقب حال ادم  
 صلی الله علیه و آله یاد کرد و او مانند بود حوی **جواب** زیرا که چنان که تزویج ادم و حوی  
 علیهما السلام در آسمان بود و تزویج فاطمه و علی علیهما السلام در آسمان بود  
 چنان که ادم و حوی یکی بودند و همه عالم از نسل ایشان همچین علی و فاطمه  
 یکی و همه علویان از نسل ایشان **جواب** دیگر چنان که ادم علیه السلام در  
 علم بی نظیر بود قول تعالی و علم ادم الاسماء كلها و علی رضی الله عنه نیز اندر  
 علم بی نظیر بود قال النبی صلی الله علیه و آله انا مدینه العلم و علی بابها ادم علیه  
 السلام من تراب و علی رضی الله عنه بوتراب **نکته** علی رضی الله عنه پنج قسم  
 برادر ملک تعالی و رابیع جای جلوه کرد **قول** تعالی و یطعمون الطعام و یؤفون  
 بالذکر و یخافون یوما و جوامع و ما صبروا و لقیهم نظرة و سرور **آیت**  
 دیگران بودند که ابن عباس رضی الله عنه می گوید که امیر المومنین علی بن ابی طالب کرم الله  
 وجهه چهار درم داشت و پیش از آن هیچ ملک نداشت درمی بصدقه داد بسر و درمی  
 بمالیت و درمی بشب و درمی بروز خدای تعالی اندر ایشان و یابن آیت فرو فرستید  
 الذین ینفقون اموالهم باللیل و النهار سراً و علانیه فلهم اجرهم عند ربهم  
 و لا خوف علیهم و لا هم یحزنون **نکته** گویند که امیر المومنین علی رضی الله عنه و سقی  
 فرستید با صواب صفت صاع حق سبحانه و تعالی اندر ایشان و ی  
 فرو فرستید الذین ینفقون اموالهم باللیل و النهار لایه **آیت** دیگر

طب

ان بوی که بعضی علماء رضی الله عنهم گویند که امیر المومنین علی رضی الله عنه بفراستاده  
 بود که سالی بوی بگذشت چیزی می خواست و دعا می گفت و علی بر کوع شده بود و اندر  
 مسجد بود انکشتوی خویش بوی داد حق سبحانه و تعالی ان از وی بیسندید **نکته** اما  
 الله و رسول و الذین امنوا الذین یقضون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم را عون  
 و خدای عز و جل نماز نپذیرد از ان کسی که زکات ندهد **آیت** عطا می بخشد  
 به عی با قدر قدرمند شود بزرگاشبیه شب قدر است که خیر و کدر و کفر و کفر و کفر و کفر  
 ماهه قدر دارد و قیمت دارد بزرگ اعتبار این است که طاعتی که ایشان کنند  
 یکی کلف صد باشد بزرگامرد علی بود که جوینی چهار پنج و انکشتوی و درمی سه  
 چهار کرد چندین قدر گرفت **آیت** دیگران بودند که در میان علی رضی الله عنه  
 و ولید عقبه منظاره رفت و منازعتی و خصوصیتی بود و ولید گفت علی را خاموش  
 باش که تو کوذی و من بخدای که از تو بزبان بسط ترم که زبان من از تو تیز تر است  
 و دست من کشاده تر است از دست تو و اندر کتب من بهتر دانم و من تیزتر از تو  
 ترم و د لیبرل ترم و لشکر شکن ترم **نکته** علی رضی الله عنه وی را گفت خاموش شو  
 که تو فاسق چون رسیدن با من حضومت کنی و تهدد می نمایی ایشان درین  
 مناظره بود که حق سبحانه و تعالی اندر ایشان فرو فرستاد **نکته** ان کان  
 مؤمناً کمن کان فانیقاً لا یستون ما الذین امنوا و عملوا الصالحات فلهم  
 جنات اطوار و نزلاً مما کانوا یعملون **نکته** و اما الذین فسقوا فما ینهم النار  
 کما ارادوا ان یخرجوا منها اعیبوا و قیل لهم ذوقوا عذاب النار کنتم به تکذ  
 بون و لئذ یقننهم من العذاب الا دینی دوت العذاب الا کبر لعلمهم **نکته**  
 جعول **نکته** حسن بصری گوید عذاب دینی مصیبتها و دنیا بود و بالها  
 تا مکر توبه کند **آیت** دیگران بودند که اندر میان عباس و طلحه و علی می

ی



ظهور رفت عباس گفت من از شما فاضلترم که سقایی حاج من دارم و ایشان  
 را اب من هم طلحه گفت من فاضلترم که کلید کعبه بدست دارم من از خواهم  
 شب انجا بخیم علی گفت شما چه می گوید من پیش از شما بشانده ماه روی  
 فرا زین قبله داشتیم و شما نه حق تعالی فرو فرستاده **و** اجعلتم سقایی الحاج  
 و عمارة المسجد الحرام کمن امن بالله و اليوم الآخر و جاهد فی سبیل الله لا  
 یستون عند الله و الله لا یمدی القوم الظالمین **و** الذین امنوا و هاجروا و  
 جاهدوا فی سبیل الله باموالهم و انفسهم اعظم درجة عند الله و اولیک  
 هم الغایزون یبشرهم برحمة منه و رضوان و جنات لهم فیها نعیم هقیم  
 خالدین فیها ابدا ان الله عنده اجر عظیم **آیت** دیگر است که حق سبحانه  
 و تعالی می گوید اندر شان امیرالمومنین علی بن ابی طالب و فاطمه و حسن  
 رضی الله عنهم **و** قل لا اسألكم علیه اجرا الا المودة فی القربی و من یقترف  
 حسنة نزد له فیها حسنا ان الله غفور شکور **و** اندکی طاعت بستاند قتاده  
 رضی الله عنه گوید مشرکان مکه فراهم آمده بودند اندر جمع گفتند بنکد تا محمد  
 هیچ مریدی خواهد بران می گوید خدای تعالی فرو فرستید این آیت و سعید  
 بن جبین روایت کرده است از بن عباس که بدین قرات پیغامبر صلی الله علیه و آله  
 می خواند علی و فاطمه و حسن و حسین رضی الله عنهم که کس را نشاید که ا  
 ایشان را دشمن دارند بهمراه حال **آیت** دیگر است که حق تعالی پاک دینی امیر  
 المومنین علی رضی الله عنه یاد کرد چنان که گفت و نزعنا ما فی قلوبهم من غل اخوانا  
 علی سر رمتقا بلین **و** هیچ کس قفای یکدیگر نبینند **و** لا یستهم فیها نصب  
 و ما هم منها بمخرجین **و** بعضی از علما گویند که این آیت اندر حدیث  
 معاویه و علی و طلحه و زبیر و عایشه الصدیقه رضی الله عنهم فروا

فرو آمده است **آیت** دیگر است که حق تعالی همی گوید یا ایها الذین  
 امنوا ذا ناسبتکم الرسول فقد هو این یدی بخوایکم صدقة ذلك خیر لكم و ا  
 طهر فان لم تجدوا فان الله غفور رحیم **و** جاهد رضی الله عنه گوید که هیچ  
 کس را اتفاق نیفتاد بدین آیت کار کردی مگر علی بن ابی طالب رضی الله عنه  
 که اندران وقت که این فرمان آمد خواست که با پیغامبر صلی الله علیه و آله مناجات کند  
 دیناری تقدیم کرد ابن عمر رضی الله عنه گوید که امیرالمومنین علی رضی الله عنه  
 سه چیز است که اگر یکی از آن مرا بودی دوست تر داشتی از بسیاری ایشان  
 سرخ موی یکی آنکه پیغامبر صلی الله علیه و آله دختر خویش فاطمه الزهرا را رضی الله  
 عنها بوی داد دیگر آنکه روز خیر رایت فراوی داد و سه دیگر آنکه آیت  
 لجوی را کار بست و گویند علی رضی الله عنه دیناری داشت بده درم نقره بفرخت  
 و بده درویش را داد و ده مسئله از رسول صلی الله علیه و آله سوال کرد اول گفت یا رسول  
 خدای را عز و جل چگونه پرستم گفت بواستی و صفا گفت یا رسول الله و از  
 خدای تعالی چه خواهم گفت از خدای تعالی عافیت خوله اندر دنیا و آخرت  
 گفت یا رسول الله و بر من چیست گفت فزون برداری خدای تعالی و رسولش  
 گفت یا رسول الله و چه کنم که رستگاری من دران باشد گفت حلال خود  
 راست گوی گفت یا رسول الله حیلت چیست گفت بترک حیلت گفتن گفت یا  
 رسول الله حق چیست گفت اسلام و قرآن و فرمان برداری تا آخر عمر تو گفت  
 یا رسول الله شادی چیست گفت بهشت گفت یا رسول الله رحمت اندر چیست  
 گفت دیدار خدای تعالی ویدن گفت یا رسول الله فساد چیست گفت کافری  
 بخدای تعالی گفت یا رسول الله وفا چیست گفت شهادة ان لا اله الا الله  
 و ان محمدا رسول الله **و** معر بر حقیقت خدای است عز و جل و



و همچنین مذل است رسول صلی الله علیه و آله چنان بود که با هر که سخن گفتی از وی  
اعراض کردی قول تعالی و قال الذین کفروا لا تسمعوا لهذا القرآن  
بذل انجای رسانید که گفت وی عزیز تر از آنست که می رشوت سخن وی شنود  
فقد موا بین یروی بخوابکم صدقة تا الحجره بیرون نیاید با وی سخن مگو  
بید آن الذین ینادونک من وراء الحجرات در پیش وی اواز بر مریز  
لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی در هکله نمی گذاشتید بقباق قوسین  
مقام کردیم فكان قاب قوسین اوادی در درجه رسانیدیم که جبریل با هم  
ملایکه مقرب در آن مقام پیچیدند و در وی نرسیدند **نکته** بزرگامیز  
لنا که منزلت در ویش است که هر که سو کند روح کند یا در حرم صید کند  
یا در نماز و روزه تقصیر کند بدان نیکو شود که رشوتی بدو ویش هدایت برضای  
ملک تعالی راه یابد **اشارت** دیگر آنست که حق تعالی اندر شان امیرالمؤمنین  
علی بن ابی طالب کرم الله وجهه فرو فرستاده است **ه** ام حسب الذین اجترحوا  
السیئات ان یحطهم کالذین امنوا و عملوا الصالحات سواء محیاهم و مماتهم ساء  
ما حکموا **ه** و این در حق علی رضی الله عنه فرو آمده است که ایمان وی راست بود  
و کارهای شایسته و پاکیزه و پسندیده بی ریا و سمعت و مشرکان همی گفتندی  
وی را اگر این که همی گویند حق است خدای هر ایشما تفضیل کند اندر آن جهان  
چنان که تفضیل کرد اندرین جهان **آیت** آنست که این در جلاله و کثرافضا  
له امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه در اهل البیت یاد کرد چنان که گفت **ه** انما یرید  
الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا و اهل بیت مصطفی صلی الله علیه و آله  
قربان و عشیره و خاندان وی و فاطمه و حسن و حسین اندر رضی الله عنهم ان  
ایشما قرآن که در حق وید یافتیم اینجا نوشتیم اکنون اخبار مسوعات یاد کنیم ان

بشأنه تعالی **فصل فی اخبار المحدثین فی شأن امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه**  
او اخبار آنست که مرابره داده است استادم فقیه امام اجل صابن الدین شرف الاسلام ابو  
حفص عمر بن عیسی الخطیبی قال اخبرنا القاضي الامام نظام الدین جمال الاسلام ابو  
المظفر منصور بن هبة الله الاسدي رحمه الله علیه فی حدیثه ارمیه یوم الجمعة فی  
جامعها الثالث عشر من ذی القعدة سنة ثلاث وربعین وثمانیة قال الشیخ  
الامام ابوالدرداء سعد بن ابی عبد الله الحسین بن محمد الزوزنی قال الشیخ الامام  
ابوالفضل عبد الملك بن ابی الحسن بن محمد الهروی قال ابو عثمان قال قتیبة بن  
سعيد قال حدثنا یعقوب بن عبد الرحمن و عبد العزیز بن ابی حاتم و اللفظ  
لیعقوب بن ابی حاتم قال اخبرنا سهل بن سعد الساعدي رضی الله عنه ان رسول  
صلی الله علیه و آله قال یوم خیبر لا عطین هذه الراية غدا رجلا یفتح الله تعالی علی یدیه  
یحیی بن رسول الله و یحیه الله و رسوله فبات الناس یذکرون لیلهم ایهم یعطاه  
فلما اصبح الناس غدوا علی رسول کلهم یرجون ان یعطاه فقال ابن ابی  
طالب فقالوا هو یشتکی عینیه قال فارسلوا الیه فاتوبه فبصق رسول الله  
صلی الله علیه و آله فی عینیه و دعاه فبرح حتی کان لم یکن به و جمع فاعطاه الراية  
فقال علی رضی الله عنه یا رسول الله انا لله حتی یكونوا مثلنا قال ابو عبد الله  
رسلا حتی تنزل بساحتهم ثم ادعهم الی الاسلام و اخبرهم بما یحب علیهم  
من حق الله تعالی فیہ فوالله لان یهدی تعالی بک رجلا واحدا خیر لک من  
ان یكون لک خمر النعم این خبر بدین اسناد رسول صلی الله علیه و آله وسلم گفت  
روز خیبر من فردا این علم مریدی را دهم که خدای تعالی بدست وی کشاده گرداند  
خیبر را و خدای را و رسول را و دست دار خدای و رسولش و پیر دوست  
درند مردمان آن شب مخفتند و در اندیشه بودند که کوی فردا این علم را که



خواهد دادن چون با هم داد بود جمله لشکر پیش پیغام بر او اندر همه یک یک  
امید داشتند که علم من دهد گفت کجاست علی بن ابی طالب گفتند یا رسول الله  
او را در چشم رسیده است گفت بروید و او را بخوانید رفتند و علی را رضی الله عنه  
آوردند رسول الله صلی الله علیه و آله از هفت خود اندر چشمهای وی کرد و دعا کرد خدای تعالی  
بر چشمهای وی در بست کرد چنان که گفتی که در چشمهای وی هیچ درد نبوده است  
رسول الله صلی الله علیه و آله علم بوی داد پس علی رضی الله عنه گفت یا رسول الله با ایشان  
چنگ کنم تا چون ما مسلمان بباشند گفت برو بشناب تا اگر ایشان فرو  
آید نگاه ایشان را با سلام دعوت کن و خبر ده ایشان را بدانچه برای ایشان  
واجب است از حق خدای تعالی در آن بخدای خدا اگر حق تعالی بسبب تو یک  
مرد را هدایت و مسلمانان دهد ترا بهتر از آنکه تو باشی **خبر دیگر**  
شنیدم از صحیحین با سند درست از مسور بن محرز بن نوفل القرشی  
المکرمی رضی الله عنه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله وهو علی المنبر یقول ان بی  
هاترین المعبود استاذ نوبی ان ینکح ابنتهم علی بن ابی طالب فلا اذن الا  
ان یرید بن ابی طالب ان یطلق ابنتی و ینکح ابنتهم فاغاهی بضعه منی تربیتی ما لهما  
و یوزینیها اذا کفت شنیدم از رسول الله صلی الله علیه و آله بر سر منبر گفت بنوها شمر  
از من رضای خواهند که دختران را بعلی بن ابی طالب دهند من ایشان را رضا و  
فومان می دهم و دیگر باره گفت ایشان را رضای می دهم مگر آنکه پسرا بوطالب خواهند داد  
مرا طلاق دهد و دختران ایشان را بخواند که او از من است انج بوی نیکویی خوا  
هد بمن خواسته است و اگر بوی بدی خواهند بمن خواستند **خبر دیگر** شنیدم  
بروایت سعید ابن جبیر از عبدالله بن عباس رضی الله عنه قال طارأت قولة  
تعالی **عنا** انت هنذر و کل قوم هاد **عنا** قال النبی صلی الله علیه و آله انما منذر و علی الهاد

بک یا علی مکرر اهل بیت گفت چون این آیت فرود آمد اما انت منذر  
و کل قوم هاد رسول الله صلی الله علیه و آله گفت من ترساننده و علی را ه نمایی یا علی بنی  
راه برادر راه بران **خبر دیگر** شنیدم بروایت حذیفه بن الیمان رضی الله  
عنه از رسول الله صلی الله علیه و آله که گفت علی طاعت و طاعتی و معصیت و معصیتی گفت  
علی را طاعت و طاعت منست و معصیت او معصیت من است **خبر دیگر**  
دیگر شنیدم بروایت سلمان فارسی رضی الله عنه که رسول الله صلی الله علیه و آله گفت علی  
را محبت محبتی و مبغضت مبغضی گفت دوست و ار تو دوست دار منست و  
دشمن تو دشمن منست **خبر دیگر** شنیدم بروایت عبدالله بن عباس رضی  
الله عنه که رسول الله صلی الله علیه و آله انما مدینه العلم و علی بن ابی طالب **خبر دیگر** شنیدم  
درست از عمار بن یاسر رضی الله عنه که گفت شنیدم از رسول الله صلی الله علیه و آله که  
گفت علی را رضی الله عنه طوبی لمن احبک و صدق فیک و ویل لمن ابغضک و کذا  
فیک گفت خنک انرا که ترا دوست دارد و اندر تو راست گوید و وای بران  
کس که ترا دشمن دارد و اندر تو دروغ گوید **خبر دیگر** شنیدم بروایت  
بیعه بن ناجد از علی بن ابی طالب رضی الله عنه قال دعا علی رسول الله صلی الله علیه و آله  
قال یا علی ان فیک من عیسی بن مریم علیهما السلام مثلاً ابغضته الیهود  
حتی یقتلوه و احبته النصارى حتی انزلوه بالمنزل الذی لیس له قال  
علی انه ملک فی مفرط و مطری بطریقی عالی و انی لست بذی و لا یوحی  
الی و لکن اعمل بکتاب الله ما استطعت فما امرتکم به من طاعة الله تعالی فاقبلکم  
طاعتی فیما احببتم و فیما اکرهتم و ما امرتکم به من معصية الله تعالی فالطا  
عة فی المعصية انما الطاعة فی المعروف انما الطاعة فی المعروف **خبر دیگر** شنیدم  
گوید رسول الله صلی الله علیه و آله مرا بخواند و گفت یا علی مثل تو همچون مثل عیسی بن مریم



عليها السلام كه جهودان او را دشمن داشتند و بر مادرش هتكان گفتند  
و ترسيان او را دوست و او را ان چيز گفتند كه او را نبود علي بسيا خلق  
اندر من هلاكمي شوند بعضي مرادوست مي دارند و صحابه ديكر را د  
شمن دارند و من ايشان را دشمن مي ارجم و گروه ديكر مرادشمن مي دارند  
و ديكر صحابه را دوست مي دارند و ايشان اهل دوزخ اند و من پيغامبر  
نيم و نه بن و هي چيد وليكن من عمل هي كنم بكتاب خداي تعالي چندان كه توانم  
پس هر چه من بشمارم افرمايم ان طاعت خداي تعالي واجب است بر شما و حال  
من اگر دوست داريد و اگر كراهيت داريد و آنچه بشمارم افرمايم از معصيت  
خداي مرفومان برداري نكنيد كه طاعت من داشتن بكارهاي معروف است  
**خبري** ديكر من رسيد كه است از قيس بن ابي حازم كه گفت سال رجل  
معاويه بن ابي سفيان عن مسله فقال عن ابي بن ابي طالب فهو اعلم بها  
مني قال جوابك يا اميرالمؤمنين فيها احب الي من جواب علي بن ابي طالب  
قال بليس ما قلت و بليس ما جيت به قد كرهت رجالا كان رسول الله صلى  
الله عليه وسلم يعزه في العالم عزا و لقد قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انت مني  
بمنزلت هرون من موسي غير انه لا نبي بعدي ولو كان عمر بن الخطاب يساله  
و ياخذ عنه و لقد شهرت عمرا ذا الشك عليه شيء قال هاهنا علي  
بن ابي طالب قال معاويه يعني لذلك الرجل السائل قم لا اقام الله جليلة  
و هي اسماء من الديوان **ف** قيس گفت مسله از معاويه بن ابي سفيان پرسيد  
معاويه گفت برو و از علي رضي الله عنه پرس كه او بهتر داند از من گفت يا  
اميرالمؤمنين جواب تو اندر اين مسله دوست تو دارم از جواب علي معا  
ويه گفت بدمي كويي و بدمروي تو كراهيت مي داري مروي كه رسول

مروي

صلى الله عليه وسلم اندر علم وي را عزيز داشته است و پيغامبر صلى الله عليه وسلم گفت  
تو يا علي از من بجاي هرون از موسي عليها السلام جز از ان كه پس از من پيغمبر  
نباشد و پسيار ديدم عمر را رضي الله عنه كه باوي مشورت كرده است اندر علم  
و اگر مسله دشوار بودي گفتي علي اينجا حاضر است پس معاويه گفت ان  
مرد را برخيز كه خداي تعالي بايهاي تداقوت مدهاد و نام وي زديوان خوش  
هو كرد **خبري** ديكر من رسيد كه است از سعد بن ابي وقاص رضي الله عنه كه  
گفت قدم معاويه بن ابي سفيان في بعض حاجته فاتي سعد بن ابي وقاص  
فذكر عليا رضي الله عنه فقال سعد ثلث خصال لا يكون في واحدة منهن احب  
الي من الدنيا وما فيها سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لا عطين الراية ر  
جلا يحب الله تعالي و رسوله و رفعها الي علي بن ابي طالب و سمعت رسول الله  
صلى الله عليه وسلم يقول انت مني بمنزلة هرون من موسي الا انه لا نبي بعدي سعد  
بن ابي وقاص رضي الله عنه گفت وقتي با معاويه به نشستني بودم بحاجتي كه پيش  
من آمده بود پس سخن علي مي گفت سعد گفت سه خصلت دروي است كه اگر يكي  
از ان در من بودي دوست تو داشتم از دنيا و هر چه دروي است اوله شنيدم از رسول  
صلى الله عليه وسلم كه گفت هر كه من بهتر اوم علي نيز هم بهتر اوست و ديكر شنيدم از رسول  
صلى الله عليه وسلم كه گفت من علم بكسروم كه خداي را تعالي و رسول را صلى الله عليه وسلم دوست دارد  
و ان علم بعلي داد و شنيدم از رسول صلى الله عليه وسلم كه گفت يا علي تو از بجاي هرون  
ار موسي مكرانك از پس من پيغامبر نباشد **خبري** ديكر شنيدم بروايت جابر بن  
عبدالله الانصاري كه رسول الله صلى الله عليه وسلم گفت طاع عني الي السماء فخرجت من الحجاب  
فنادت من وراء الحجاب يا محمد نعم الاب ابوكم ابراهيم و نعم الاخ اخوك علي بن ابي طالب فا  
ستومن بخيرا گفت ان شب كه مرا عراج بودند با سمان از حجابها برون شدم مندا

دي



بانك كرد از بلای حجابها یا محمد نیکو پرست پذیر تو ابراهیم و نیکو برادرست بولد  
 تو علی بن ابیطالب وصیت می کنم بدو بخیر کردن **خبری** دیگر است بروایت  
 حسن بصری از انس بن مالک رضی الله عنهما از رسول الله صلی الله علیه و آله گفت ثلثة تشتا  
 الیهم الجنة علی بن ابیطالب و عمار بن یاسر و سلمان الفارسی رضی الله عنهم **خبری**  
 دیگر بروایت سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه شنیدم که گفت معاویه مر  
 گفت احب علیا قال کیف لا احبه وقد سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله یقول  
 انت منی بمنزلة هرون من موسی غیر انه لا نبی بعدی و قدرایت به بارزایو  
 مرد در محل **محمد** **محمد** **محمد** الفرس و یقول باز عامر بن حدیث السن  
 سلخ اللیل کانی جنی مثل هذا ولدتی امی قال فارجع حتی خضب سیفه  
 ما گفت معاویه مر گفت تو علی را دوست داری گفت و چگونه وی را دوست  
 ندارم و شنیدم از رسول الله صلی الله علیه و آله که او را گفت تو از من بجای هر وفای من  
 سی علیه السلام مگر آنکه هیچ پیغامیری از پس من نباشد و او را دیدم روز  
 که از میان لشکر بیرون آمد و از شکم وی آوازی آمد چنانکه از شکم سپید  
 که دود و گفت این بیت باز عامر بن حدیث السن سلخ اللیل کانی جنی  
 مثل هذا ولدتی امی **و** از آنجا باز نکشت تا شمشیرش بخون آلود گشت **خبری**  
 دیگر است بروایت عبد الله بن مسعود رضی الله عنه قال اصاب فاطمة  
 بنت رسول الله صلی الله علیه و آله صیحة العرس و حلة فقال النبی صلی الله علیه و آله یا فاطمة  
 طمة یا فاطمة انه لما اراد الله تعالی ان املک لعلي بن ابیطالب امر الله عز  
 وجل فقال فی السماء رابعة فصفا الملائكة صفوفا صفوفا ثم خطب  
 علیهم صفوفا فزوجکي علی بن ابیطالب ثم امر الله تعالی شجرة الجنان  
 فحملت الحلی و الحلال ثم امرها فنثرته علی الملائكة فمن اخذ منهم يومئذ

شیئا اکثرهما اخذ علیه یخرجه الی يوم القيامة قالت ام سلمت  
 رضی الله عنها ولقد كانت فاطمة تفتخر علی النساء لان اول من خطب علیها  
 جبریل علیه السلام عبد الله بن مسعود رضی الله عنه گفت فاطمه را  
 رضی الله عنها آن روز که شب آن عروس بوده است رنجی بود رسول الله صلی الله علیه و آله  
 و سلم فاطمه را گفت یا فاطمه دل خوش دار که ترا بر زنی آدم عهتری اندر دنیا  
 و اندر آخرت از نیکوکارانست یا فاطمه چون خدای تعالی خواست که  
 من ترا بر زنی بعلمی هم بفرمود جبریل را علیه السلام تا اندر آسمان بجهان  
 با فرشتگان بکشد و خطبه تو بخواند و اندر صفی ز فرشتگان  
 و ترا بعلمی بن ابیطالب دادند انگاه خدای تعالی بفرمود درختان بهشت  
 تا بار گرفتند حلی و حلل پس بفرمود تا بر سر فرشتگان نثار کردند و هر  
 فرشته که آن روز زیادت ترا زد یکران نثار بر گرفته است تا روز  
 قیامت بر دیگر فرشتگان نثار دهد ام سلمه گفت فاطمه رضی الله عنها  
 بر دیگر زنان نثار آورد بزان که اول خطبه وی را در آسمان جبریل  
 گفته است **خبری** دیگر عامر بن شراحیل الشعبي گوید هر علی رضی  
 الله عنه علی زید بن صوحان يوم الحمل وهو یسخط فی دمه فوقف علیه فقا  
 له رحمک الله یا زید فوالله ما علمتک الا خفیف المونة و حسن اطعونة بشکر  
 رسول الله صلی الله علیه و آله بالجنة فرفع الیه فی براسه فقال وانت یا امیر طو  
 منین فابشر بالجنة بشکر رسول الله صلی الله علیه و آله فوالله ما قاتلت معک ریا  
 ولا طلب الدنیا و لكن سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله یقول علی امام  
 البررة و قاتل الفجرة منصور من نصره و مخذول من خذله فاحببت ان  
 اکون معک و من اصحابکم ثم حلق مینا و هم عامر بن شراحیل گوید که علی



بن ابي طالب رضي الله عنه بگذشت بر زيد بن صوحان روز مصافحه  
 خون الود و در خون خود غلتا علي بر سوي با استاد و گفت يا زيد خدای  
 تعالی بر تو رحمت کند بعد از خدای عز و جل که من ترا ندانستم مگر با امانت  
 و کم مونت بودی و نیکو کار بودی و یاری ده و رسول الله صلی الله علیه و آله ترا بشارت  
 داده است بهشت پس از میان خون دست برداشت و گفت یا امیرالمومنین  
 و ترا هم بشارت باد بهشت که رسول الله صلی الله علیه و آله ترا بشارت داده است  
 بخدای خدای و بحلال قدر او که هیچ مصافی با تو نبودم که جنگ کردم و  
 کارزار سخت بر هم دریدم و کافران را هلاک کردم که بریاء بود یا بطلب و طمع  
 دنیا و لیکن شنیدم از رسول الله صلی الله علیه و آله که گفت علي اهام برده است و قاتل  
 فخره است نصرتیافته است انکس که او را نصرت کند و رانده اند انکس را  
 که او را یاری ندهد همچو رکن چون این بشنیدم دوست داشتم که اندر غزا  
 ها با تویی باشم و از یاران تو باشم این بگفت و از دنیا رحیل **خبري** دیگر برو  
 یث عمرو بن الحوق آمده است که گفت كنت مع رسول الله صلی الله علیه و آله فاعدا فقا  
 لیا عمرو بن الحوق قلت لیک یا رسول الله قال تحب ان اریک عمود الجنة قلت نعم  
 و علي بن ابي طالب فقال هذا و اهل بیتہ عمود الجنة گفت یا پیغامبر بودم  
 مرا گفت یا عمرو بن الحوق گفت لیک یا رسول الله گفت خواهی که ستون کشت  
 را بنویسم که خواهم یا رسول الله و در آن وقت علي بن ابي طالب رضي الله  
 عنه ان چنان می گذشت گفت این و اهل بیتش ستون بهشتند **خبري**  
 دیگر شنیدم بروایت عبدالله بن عباس رضي الله عنهما از رسول الله صلی الله علیه و آله  
 که گفت علي مني منزلة راسي من بدني گفت علي از من بجای سر من  
 است از تنم **خبري** دیگر بروایت آمده است از علي بن موسی الرضا

از پدرش علي بن الحسين از پدرش حسين بن علي بن ابي طالب رضي الله عنهم  
 از رسول الله صلی الله علیه و آله که گفت ما اسري في لي السماء اخذ جبريل بيدي و اقامني  
 فعدني علي رنوك من رانك الجنة ثم رانا و لني سفر جنة فبينما انا اقلها اذا انفلت  
 فخرجت منها حور لم ارا حسن منها فقال السلام عليك يا محمد فقلت من انت فقالت  
 انا الراضية امرضية خلقي الجبار عز وجل من ثلاثة اصناف اسفلي من حسك و اوسطي  
 من كافور و اعلاي من عنبر و عجنني على الحيوان ثم قال لي الجبار كوني فلكت خلقتي  
 الله تعالی لا خيك علي بن ابي طالب رسول الله صلی الله علیه و آله گفت ان شب که مرا بجای آوردند  
 جبريل عليه السلام دست من بگرفت و مرا بر در نوکی نشان داد و در نوکها بگشت  
 انگاه اي پيغمبر بش نهاد من بر گرفت و مي بویدم و مي کرداندم ان به بروی من شد  
 حور بي زوي بيرون آمد که من هرگز به ترازان ندیدم گفت السلام عليك يا محمد  
 جواب دادم و گفتم تو کیستی گفت نام من راضية مرضية است خدای تعالی مرا از  
 سه چیز آفریده است بالای من از عنبر و میانه من از کافور و زیر من از مشک  
 و مرا برشت با حیوان انکه خداوند جبار خالق پروردگار مرا گفت بیا بشنویم  
 و خدای تعالی مرا آفریده است از بهر پدر تو علي بن ابي طالب **خبري** دیگر برو  
 زيد بن ارقم قال طار جرج رسول الله صلی الله علیه و آله من حجة الوداع فنزل غدير دعيت فا  
 جبت و اني قد تركت فيكم الثقلين احدهما الکبر من اخر کتاب الله تعالی و عتدي اهل  
 بيتي فانظر و اکیف تخلفوني فيهما فانهما لم يفترا حاجتي يردا علي الخوض قال ثم  
 قال ان الله عز وجل مولاي انا ولي كل مؤمن ثم اخذ بيده فقال من كنت وليه فهذا  
 وليه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه **خبري** دیگر نقل رسیده است  
 بروایت ابوذر غفاري رضي الله عنه از رسول الله صلی الله علیه و آله که گفت من فارقي فارق  
 الله و من فارقک يا علي فارقني گفت هر که از من جدايي کند با خدای تعالی جدا

یت



بی کرده باشد و هر که از توجیه کند یا علی را بخدایی با من کرده است **خبر**  
 دیگر بروایت انس بن مالک رضی الله عنه من رسید است که رسول الله صلی الله علیه و آله  
 گفت که علی بن ابی طالب عبادۀ **خبر** دیگر بروایت حذیفه بیان کرد رسول  
 صلی الله علیه و آله گفت من احب ان یحیی حیواتی و میوت موتی یتمسک القضیب المیاوت  
 الذی خلقه الله تعالی و قال کونی فلیتمسکوا بلیتول علی بن ابی طالب بعد **خبر**  
 دیگر جابر بن عبد الله گوید که رسول الله صلی الله علیه و آله گفت که مکتوب علی بن ابی طالب  
 لا اله الا الله محمد رسول الله علی اخو رسول الله قبل ان یخلق الله تعالی السموات و  
 الارضین بالفی عام گفت نهشته است بر در نهشت لا اله الا الله محمد رسول الله  
 علی برادر رسول است **خبر** پیش از آنکه خدای تعالی اسمها و زمینها را  
 است بدو هزار سال **خبر** دیگر عبد الله بن مسعود رضی الله عنه گوید که پیش از  
 رسول الله صلی الله علیه و آله بودم فسل عن علی بن ابی طالب فقال قسمت الحکمة عشرة اجزاء  
 فاعطی علی بن ابی طالب منها تسعة اجزاء فاعطی الناس کلهم جزءا واحدا و احد  
 پیش پیغامبر صلی الله علیه و آله نشست بودم از وی پرسیدند از علی بن ابی طالب  
 گفت حکمت را بده جز و قسمت کردند نه جز و علی بن ابی طالب را دادند و یک جز  
 و جمله مردم را **خبر** دیگر عبد الله بن عباس رضی الله عنه گوید که خرج  
 النبی صلی الله علیه و آله ذات یوم قابض یده علی ید علی بن ابی طالب و هو یقول لا  
 من بعض هذا فقد ابغض الله تعالی و رسول و من احب هذا فقد احب الله تعالی  
 لی و رسول گفت روزی رسول صلی الله علیه و آله بیرون آمد و دست علی ابن  
 طالب بر دست خود گرفته و می گفت هر که این را دشمن دارد خدای تعالی و رسول  
 وی را دشمن دارد و هر که این را دوست دارد خدای تعالی و رسول وی را  
 دوست دارد **خبر** دیگر عبد الله بن عباس رضی الله عنه روایت کند از

بیان کرد

رسول صلی الله علیه و آله گفت من اراد ان ینظر الی ابراهیم فی حملاه و الی نوح فی حمته و الی  
 یوسف فی احمل الله فلینظر الی علی بن ابی طالب گفت هر که خواهد که بابرایم خلیل  
 نگردد اندر حالمش و اندر نوح نگردد اندر حالمش و یوسف نگردد اندر برادرش گوئی  
 بن ابی طالب اندر نگردد این همه در وی موجود است **خبر** دیگر بروایت انس بن  
 مالک رضی الله عنه قال کن اجلسوا عند النبی صلی الله علیه و آله اذ اقیل علی فقع و راء المجلس  
 فدعاه النبی صلی الله علیه و آله حتی اجلسه بین یدید فقال یا علی اکرم الله علی یاربیع  
 فجا علی بن یدرب رسول الله صلی الله علیه و آله فی التراب و قال فداک ای و امی یا رسول الله  
 فهل یكون العبد علی السید فضل فقال یا علی ان الله تعالی اکرم عبداه لا عین  
 ولا اذن سمع ولا خطر علی قلب بشر قال انس بن مالک قلنا یا رسول الله ینها لنا  
 لغرفها فقال رسول الله صلی الله علیه و آله ان الله تعالی رزقه زوجة مثل فاطمة و لم  
 ارزق و رزقه ولین مثل الحسن و الحسین و لم ارزق و رزقه الله تعالی فاطمة  
 من فوق عرشه و کان خاطبها جبریل و لم ارزق انس رضی الله عنه گفت جماعت  
 پیش پیغامبر صلی الله علیه و آله نشست بودیم پس علی اندر آمد و از دور بنشست پیغا  
 مبر صلی الله علیه و آله او را پیش خواند و بنزدیک خود بنشاند و گفت خدای تعالی ترا گرامی  
 و فضل کرد بر من بجهت چیز علی برانوار آمد و سر بر خاک نهاد و گفت یا رسول الله  
 هاد و ید من فدای تو باد و بند را برید فضل باشد رسول صلی الله علیه و آله گفت  
 یا علی خدای تعالی چون بند را گرامی کند بر هدوی را الحی چشم ندیده باشد و  
 نه بگوش شنیده باشد و نه بخاطر وی گذشته باشد انس بن مالک رضی الله عنه  
 گفت گفتیم یا رسول الله اشکارا کن ما را تا بدانیم رسول صلی الله علیه و آله گفت خدای تعالی  
 علی را روزی کرد و زنی چون فاطمه و مرا روزی نکرد و او را چون من زنی  
 ری برادر و مرا نداد و او را د و پسر جو حسن و حسین برادر و مرا نداد و چون

و رزقه صهرش و ام ارنق

لی



خداي تعالی فاطمه را بوي ادا از بلای عرش و خا طرب و جبریل بود و  
 این نداد **خبري** دیگر عبدالله بن عباس رضي الله عنهما قال كان يقوه سعيد  
 بن جبیر فر علي صفة زهرم و اذا قوم جلوس يشتمون علي بن ابي طالب فقال  
 في اليهم فوقف عليهم فقال اياكم الساب الله عز وجل فقالوا ما فينا احسب الله  
 قال فايكم الساب رسول الله صلى الله عليه وسلم قالوا ما فينا احسب رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 قال فايكم الساب علي بن ابي طالب قالوا اما هذا فنعمر قال واشهر اني سمعت رسول  
 الله صلى الله عليه وسلم يقول من سب عليا فقد سبني ومن سبني فقد سب الله عز وجل  
 ومن سب الله تعالى كذب الله علي محمدي في نار جهنم سعيد بن جبیر دست عبد  
 بن عباس رضي الله عنهما كوفته بود و هي رفتند بصفة زهرم و انجا قومي نشسته  
 بودند شناسم و بدی می گفتند علي بن ابي طالب را گفت مرا باز کردن پیش ایشان  
 باز گشت و انجا بایستاد و گفت کیست که خدای تعالی را بدی گوید گفتند در  
 میان ما کس خدای تعالی را بدی گوید پس گفت و کیست که پیغامبر را صلی الله علیه و آله  
 بدی گوید گفتند و در میان ما هیچ کس پیغامبر را صلی الله علیه و آله بدی گوید گفت  
 و کیست که علي بن ابي طالب را رضي الله عنه بدی گوید گفتند و اری این هست گفت  
 بشنوید و گواهی می دهم که بزین کوش خود شنیدم از رسول الله صلی الله علیه و آله که گفت هر  
 علي بن ابي طالب را دشنام دهد و بد گوید مرا گفته است و هر که مرا بد گوید خدا  
 ی را تعالی بد گفته باشد و هر که خدای را تعالی بد گوید و گفته باشد و ی را اند  
 د و رخ نکوسار فرو افکنند **خبري** دیگر است از ابراهیم ابن جبر و عبدالله  
 ابن زکریا و عبدالله ابن صبیح و عبید بن صالح و محمد بن و اقر رضي الله عنهم گفتند  
 شنیدیم از داود ابن سلیمان الاصفهانی گفت گفت مع ای فی کنا سة الكوفة فاذا  
 شیخ اصلي علي بغلة له و رد يقال لدل قد احتوشته الناس فقلت يا امه من هذا

قال هذا شاهان شاه العرب امير المؤمنين علي بن ابي طالب رضي الله عنه ثم  
 مضى فقالت يا بني ما رايتهم صغوف قلت **خبري** نظروا اليك باعين حمرة  
 نظروا لبوس لي شفا الحجاز **خبري** فقالت زوني فقلت **خبري** حور العين خواضع اوقالهم  
 الذليل نظر العزيز القا **خبري** قال يا بني زوني قلت فذرا لي و امي ليس عندي  
 زيادة **خبري** فان شاء يقول **خبري** احتياهم حزنا عليا موافقهم و لم يتون حسية الغابري  
 اين جماعت گفتند شنیدم از داود بن سلیمان الاصفهانی گفت با مادر بودم بکنا کوفه  
 چون نگاه کردم پدری دیدم اصلي يعني موي بر پیشانی نداشت بر استری نشسته  
 کاکون که او را دل دل خواندند و مردمان کرد او را مده بودند گفتی ای مادر این  
 کیست گفت این شاهنشاه عرب است علي بن ابي طالب رضي الله عنه و انکه  
 برفت **خبري** دیگر بر وایت جابر رضي الله عنه ان النبي صلی الله علیه و آله اتجا عليا  
 في غزيرة الطائف يوما فقالوا لقد كانت مناجاة مع علي بن ابي طالب هذا اليوم  
 قالها التجيئة ولكن الله اتجاه **خبري** دیگر است که علي بن ابي طالب رضي  
 الله عنه روایت کند از رسول الله صلی الله علیه و آله که گفت يا علي اعط المحور العين مهور  
 هن اعطاة الاذي عن الطريق و اخراج القمامة من المسجد فذاك مهور العين  
 گفت يا علي مهور عینان بده رنج از راه برگرفتن و خاشاک که در مسجد کرد آمد  
 باشد و رفتن و بیرون افکندن این باشد که این حوریان **خبري** دیگر است  
 لا عطية العوفي رضي الله عنه قال اتينا جابر بن عبد الله بعد ما اكبر و سقط ط  
 جباه علي عينية فسالناه عن علي بن ابي طالب رضي الله عنه فرفع راسه  
 وقال ما كنا نعرف نفاق الرجل علي عمر رسول الله صلی الله علیه و آله الا ببغضه  
 عليا رضي الله عنه گفت پیش جابر بن عبدالله آمدیم بعد از آن که پدر شد بود  
 و ابو هاد چشم شکسته شک از وی پرسیدیم از محبت علي رضي الله عنه سر

حور

داشت



وكانت برزكار وعهد بيغامبر صلى الله عليه وسلم نفاق مرد نشناختيم مكر بزان مكر علي  
**خبري** ديكر شعبي كويد ابو بكر الصديق علي رضي الله عنهما بريد فقال  
 من سره ان ينظر الي اعظم الناس منزلة واقربه قرابة واعظمه غنا عن نبيه  
 صلى الله عليه وسلم فليتنظر الي هذا ابو بكر الصديق رضي الله عنه كفت هر كد دست  
 دارد كه بزرگتر كسي نگاه كند و بنزد كتر خوشا و ندي وعظيم تر توا  
 نكري از پيغامبر بش صلووات الله عليه وسالعه كو نظر كن بزين يعني  
 علي بن ابي طالب رضي الله عنه **خبري** ديكر است بروايت عايشه  
 صديق رضي الله عنها كفت كفتتم يا رسول الله من خير الناس بعدي قال  
 ابو بكر قالت قال عمر فقالت فاطمة يا رسول الله لم تقل في علي شيئا قال  
 علي نفسي من رايته في نفسه شيئا عايشه رضي الله عنها كفت كفتتم  
 يا رسول الله من خيرين مردمان از پس تو كيست كفت ابو بكر صديق كفت  
 انگاه كفت عمر فاطمه رضي الله عنها كفت يا رسول الله واندرو حق علي  
 هيچ نكي كويي كفت جان علي منم و تن هلت و هيچ كس را ديدي كه خود را  
 پسندد يا چيزي كويد **خبري** ديكر آمده است از زيد بن علي بن  
 الحسين بن علي بن ابي طالب از پدرش از جدش از علي بن ابي طالب  
 رضي الله عنهم قال علي بن رسول الله صلى الله عليه وسلم الف باب كل باب يفتح  
 الف باب علي بن ابي طالب رضي الله عنه كفت پيغامبر صلى الله عليه وسلم من  
 اهوخت هزار باب از علم هو باي بر من بكشاد هزار باب را ديكر و در معني  
 اميرالمؤمنين علي رضي الله عنه شيخ ابو محمد بن ابي محمد بن ابي منصور  
 المطوعي الواعظ امام مسجد نيشابور اين دو بيت ياد كرد **هـ**  
**شعر** ان المحبة للوصي فريضة **هـ** يعني اميرالمؤمنين عليا **هـ**

**شعر** فضل الاله علي البرية حنه **هـ** واخياره للمؤمنين وليا **هـ**  
**خبري** ديكر است بسماع عالي ز عبيد الله الكندي حليف ابني امية من  
 اهل المدينة قال حج معاوية بن ابي سفيان فاني جلست في حلقة جلست بين يدي عبيد  
 بن عباس وعبد الله بن عمر بن الخطاب رضي الله عنهم فضر جبينه علي فخر ابن عباس  
 قال انا كنت احق واولي بالامر من ابن عمر فقال ابن عباس لم قال لا في ابن عمر بل في  
 امير المؤمنين قال هذا الرجل اولي بالامر منك لان به انا هذا قبل ابن عمر قال  
 نضاع الكاهن يحمد ابن عباس فاقبل علي سعد بن بكه وقاص فقال واني يا سعد  
 الذي لم تعرف حق من باطل غيرنا فتكون علينا ومعنا قال اني لما رايت الظلمة  
 قلغشيت الارض قلت هيح فاخته حتي اذا اسفرت مضيت قال والله لقد قرأت  
 اطهر من وما بين الدفتين ما وجدت فيه هيح فقال سعداها اذا ابيت فاني سمعت رسول  
 صلى الله عليه وسلم يقول لعلي بن ابي طالب رضي الله عنه انت مع الحق والحق معك قال  
 لبي عن سمعه معك ولا فعلن قال لم سلمة قال فقام وقاموا معه حين  
 دخل علي ام سلمة رضي الله عنها قال فبدر معاوية فتكلم فقال يا ام المؤمنين  
 ان الكذابة قد كثرت علي رسول الله صلى الله عليه وسلم فلا يزال قايل يقول قال رسول الله  
 عليه وسلم ما لم يقل وان سعدا روي حديثا يزعم انك سمعته منه قالت ما هو قال  
 زعم ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لعلي انت مع الحق والحق معك قالت ام سلمة رضي الله  
 عنها صدوق بيدي قاله فاقبل معاوية علي سعد بن ابي وقاص فقال الان اليوم ما كنت  
 عندي والله لو سمعت هذا من رسول الله صلى الله عليه وسلم زلت خادما لعلي بن ابي طالب رضي الله عنه  
 حتي اهوت **هـ** عبيد الله الكندي رضي الله عنه كويد معاوية بن ابي سفيان حج كرد  
 وبيامد وبنشست اندر حلقة مردعان پيش عبد الله بن عباس وعبد الله بن عمر بن  
 الخطاب رضي الله عنهم پس معاوية دست بران عبد الله بن عباس زد كفت من



بدين حق ترم و اولي ترم از پسر عمر بن الخطاب بن عباس گفت چدا  
 گفت از بهر آنکه من عمر زاده و خليفه ام که او را بظلم بکشند يعني عثمان  
 بن عفان رضي الله عنه عبد الله بن عباس رضي الله عنه وليتواست بدين خلافت  
 يعني علي از توان بهر آنکه خویشان او را بود پيش از عمر زاده تو معاويه چون  
 اين بشنيد خاموش گردید پس روي با سعد بن ابی وقاص کرد و گفت یا  
 سعد حق از باطل نشناسی جز از ما تا تو بر ما با شي یا ما گفت من چون  
 تاريکي یدم که جمله زمین بگرفت گفتم صبر کنم تا روشن گردد بروم معا  
 ویه گفت قرآن خواندم اين که تویی کويي که یدم پس سعد گفت تو اين  
 سخن قبول نمی کنی و من شنیدم از رسول الله صلی الله علیه و آله که گفت علي بن ابیطا  
 لب را تو با حق و حق با تو است معاويه گفت کسی را بیاور که با تو این  
 شنیده باشد سعد گفت با من ام سلمه رضي الله عنها شنیده است از ر  
 سول الله صلی الله علیه و آله پس معاويه و ایشان برخاستند و پيش ام سلمه شدند  
 گفتند یا ام المومنین دروغ گویند از رسول الله صلی الله علیه و آله که گفته باشند سعد  
 حدیثي می گوید از تو گفت چه می گوید گفت می گوید که رسول الله صلی الله علیه و آله  
 گفت علي را انت مع الحق و الحق معک گفت راست می گوید من شنیدم از  
 خانه من از رسول الله صلی الله علیه و آله پس معاويه روي با سعد کرد و عذر بخو است  
 و گفت بجزه خدای تعالی که اگر من این خبر شنیده بود می از رسول الله صلی الله علیه و آله  
 همیشه خادم علي بن ابی طالب بود می تا وفات کرد **خبري** ديگر بروایت  
 عبدالله بن عباس رضي الله عنهما که رسول الله صلی الله علیه و آله اول من بصلی می علي  
 گفت اول کسی که با من نماز کرد علي بن ابی طالب بود **خبري** ديگر شنیدم  
 بروایت جابر بن عبد الله رضي الله عنه که رسول الله صلی الله علیه و آله گفت انا مدینه

العلم و علي بابها فمن اراد العلم فليأت الباب گفت من شهر علمه و علي در  
 ان شهر است هر که علم خواهد بد را در رود **خبري** ديگر عبدالله بن  
 عباس رضي الله عنهما روایت کنان رسول الله صلی الله علیه و آله که گفت انا ميزان العلم  
 و علي کفاتها و الحسن و الحسين خيوطه و فاطمة علاقه و الأيعة من بعد  
 ي عموده يوزن فيه اعمال المحبين لنا و المبغضين لنا گفت من ترازوي و علي  
 کفها يان ترازو است و حسن و حسين رشتهاي و ي است و فاطمه علا  
 و ي است و اما مان از پس و من عمودان ترازو اند که بزان ترازو اعمال  
 دوستان و دشمنان ها بسنجند **خبري** ديگر بروایت انس بن مالك  
 رضي الله عنه كويد که رسول الله صلی الله علیه و آله گفت انا مدينة العلم و علي بابها و  
 حلقتهما معاوية گفت من شهر علمه و علي در ان شهر است محلقه ان در  
 معاويه است **خبري** ديگر بروایت معاذ بن جبل رضي الله عنه كويد که رسول  
 الله صلی الله علیه و آله گفت ان الله تعالى طهر قوما من الذنوب بالصلح في روضهم  
 و ان علي بن طالب اولهم گفت خدای تعالی پاک کرد گروهی را از گنا  
 هان بصلح که بر سر ایشان باشد و علي بن ابی طالب اول ایشان است  
**خبري** ديگر بروایت علي بن ابی طالب رضي الله عنه كويد که رسول الله صلی الله علیه و آله  
 گفت ان موسي بن عمران سال ربه تعالی فقال يا رب ان اخي هرون  
 مات فاعفله فاجاب الله تعالی اليه ان يا موسي لو سالتني من الاولين  
 و الاخرين لاجبتك ما خلا قاتل الحسين بن علي بن طالب فاني انتقم له منه  
 گفت موسي عمران عليه السلام از خدای تعالی اندرخواست گفت با خدا  
 پادشاهها برادر من هرون بود و ي را بيا موز خدای تعالی بوي و ي  
 فرستاد که يا موسي اکوا و ليمان و اخوين را از من امروزش خواستی



که اجابت کرد می مکرر قاتل حسین بن علی بن ابی طالب که از بهر وی کین وی  
 بکشم **خبري** دیگرست علی بن ابی طالب رضي الله عنه که رسول صلی الله علیه و آله  
 الله علیه و آله گفت ان موسی بن عمران سال ربّه فی زیارة قبرالحسین بن  
 علی فزاره فی سبعین الفامن الملائكة گفت موسی بن عمران علیه السلام  
 از خدای تعالی درخواست تا زیارت کور حسین بن علی بکند بنیارت وی  
 آمد با هفتاد هزار فرشته **خبري** دیگرست بروایت عبدالله بن عباس  
 رضي الله عنهما که رسول صلی الله علیه و آله گفت انما رفع الله تعالى القطر عن بني  
 اسرائيل بسوء رايهم في انبيائهم وان الله تعالى يرفع القطر عن هذا الامّة  
 ببغضهم علي بن ابی طالب گفت خدای تعالی باران از بنی اسرائیل باز گرفت  
 که با بیگانه بران بد رای بودند و خدای تعالی باران باز کرد از بنی امت  
 بدشمن ایشان علی بن ابی طالب را رضي الله عنه **خبري** دیگرست بروایت  
 جابر بن عبدالله که رسول صلی الله علیه و آله گفت حقّ علی بن ابی طالب علی هذه الامّة  
 کحقّ الوالد علی الوالد گفت علی بن ابی طالب برین امت چون حق پذیرست  
 برپرس **خبري** دیگرست بروایت عبدالله بن عباس رضي الله عنهما که رسول  
 صلی الله علیه و آله گفت حب علی بن ابی طالب یا کل الذنوب كما یا کل الناس الخطیة  
 گفت دوست داشتن علی بن ابی طالب رضي الله عنه گناهان را نیت کند چنان  
 آتش هیزم را نیت کند **خبري** دیگرست بروایت معاذ بن جبل رضي الله  
 عنه که رسول صلی الله علیه و آله گفت حب علی بن ابی حسنة لا یضرّ معها سیئة وبغضه  
 سیئة لا ینفعها معها حسنة گفت دوست داشتن علی طاعتی است که گناه  
 با وی زیان ندارد و دشمنی وی گناه نیست که با وی طاعت کردن سود ندارد  
**خبري** دیگرست بروایت سلمان فارسی رضي الله عنه که رسول صلی الله علیه و آله

گفت

گفت صاحب سری علی بن ابی طالب رضي الله عنه **خبري** دیگرست بروایت  
 وایت عبدالله بن جعفر رضي الله عنه که رسول صلی الله علیه و آله گفت علی اصلي وجعفر  
 او جعفر اصلي وعلی فرعی گفت علی فرع منست وجعفر اصل منست وعلی فرع  
 منست **خبري** دیگرست بروایت عمران بن حصین رضي الله عنهما گفت رسول  
 صلی الله علیه و آله گفت علی منی وانا منه وهو ولی کل مؤمن بعدی گفت علی ائمتّه  
 ومن از وی و او دوست و او دوست همه مؤمنانست پس از من **خبري**  
 دیگرست بروایت ام سلمه رضي الله عنها که رسول صلی الله علیه و آله گفت علی  
 وشيعته هم الفایزون يوم القيامة گفت علی و گروه وی رستگاران  
 اند روز قیامت **خبري** دیگر جابر بن عبدالله رضي الله عنه روایت کند که رسول  
 صلی الله علیه و آله علی خیر البشر من شک فيه فقد كفر گفت علی بهترین بشری است  
 و هر که درین شک آورد کافر است **خبري** دیگر بروایت انس بن مالک رضي  
 الله عنه که گفت شنیدم که رسول صلی الله علیه و آله گفت علی بن ابی طالب بر هر  
 الجنة لکوب الصبحة علی دنیا گفت علی و شایب دهد اندر بهشت و  
 بهشت را روشن کند چنان که ستاره صبح اهل دنیا را روشنایی دهد  
**خبري** دیگر ابوذر غفاری رضي الله عنه روایت کند از رسول صلی الله  
 وسلم که گفت علی با د علمی و مبین لامتی ما ارسلت به من بعدی حبه ایمان  
 و بغضه نفاق والنظر الیه رافة و مودته عبادة گفت علی در علم امت  
 و اشکارا کننده است امت مواجج مرابزان فرستاده اند از پس من دوست  
 داشتن او ایمانست و دشمنی داشتن او نفاق است و بوی نگرستن رحمت است  
 و دوستی او عبادت است **خبري** دیگرست بروایت ام سلمه رضي الله  
 عنها که رسول صلی الله علیه و آله گفت القرآن مع علی وعلی مع القرآن گفت قرآن

ع

اصل منست وجعفر  
 یا گفت



باعلی است وعلی باقر است **خبري** دیگر بن رسيد است بروایت ابوهريره  
 رضي الله عنه که رسول الله ﷺ گفت کلو البانجان فانها شجرة رايها في الجنة  
 الماوي شهدت الله بالحق ولي بالنبوة وعلی بالولاية فمن اكلها علی انهاد  
 كانت له ومن اكلها انهاد واء كانت دواء گفت بخوريد بانجان که درختی  
 که اندر بهشت ماویدیدم گواهی داد خدای تعالی را بیکانگی وگواهی داد مرا بپیغمبری  
 وگواهی داد علی را بولایت و خلافت پس هر که بانجان بخورد بدان نیت که  
 داروست دارو کرد **خبري** دیگر حدیثه ابن یحییان رضي الله عنه روایت کند از  
 رسول الله ﷺ گفت لو علم الناس متي سي علي امير المؤمنين ما اندرو فضلہ سعی  
 امير المؤمنين وادم بين الروح والجسد قال الله تعالی واذ اخذ ربك من بني  
 ادم من ظهورهم ذريتهم واشهدهم علي انفسهم الت بربكم قالت اهل الكفة  
 فقال الله تعالی نار بكم و محمد نبيكم وعلی اميركم گفت اگر مردمان بدانستند که  
 که علی را امیر المؤمنین کی نام نهادند فضل و بزرگواری او را انکار نکردند  
 او را امیر المؤمنین نام نهادند و ادم علیه السلام میان جان و تن بود یعنی  
 او را هنوز جان بنی اندر نیامده بود که خدای تعالی عهد و میثاق بست  
 با فرزندان ادم و ایشان در پشت ایشان خدای را بر خود گواه گرفتند  
 گفت نه من خدای شمایم فریشتگان گفتند بلی پس حق تعالی گفت من  
 پروردگار شما ام و محمد پیغامبر شما است وعلی بن ابیطالب امیر شماست  
**خبري** دیگر بروایت عمر ابن الخطاب رضي الله عنه که رسول الله ﷺ  
 وسلم گفت لو ان السموات والارض وصفتا في كفة وإيمان علي في كفة لو  
 حج إيمان علي ما كانت السماوات والارضان كفة ترازوی وی نهند و  
 ایمان علی اندر کفه دیگر نهند ایمان علی بآن زیادت اید **ما**

**خبري** دیگر است بروایت عبد الله بن عباس رضي الله عنهما که رسول  
 الله ﷺ گفت لو اجتمع الناس علي حب علي بن ابیطالب رضي الله عنه لما خلق  
 الله تعالی النار گفت اگر جملة مردمان بدوستی علی بن ابیطالب رضي الله  
 عنه کرد ایندی خدای تعالی دوزخ را بنیافردي **خبري** دیگر است  
 ام سلمه رضي الله عنها روایت کند از رسول الله ﷺ که گفت لو لم يخلق عليا  
 ما كان لفاطمة كفوء گفت اگر علی را بنیافردي فاطمه را در جهان کفو و همتا  
 کس نبود **خبري** دیگر بروایت معاوية بن جندب رضي الله عنه که رسول  
 الله ﷺ گفت من مات وفي قلبه بغض علي بن ابیطالب فليمت يموميا  
 او نصرا **ما** گفت هر که بکورد و اندر دل وی دشمنی علی بن ابیطالب رضي الله  
 عنه باشد گوئید جهود یا تو سا **خبري** دیگر حدیثه رضي الله عنه روایت  
 کند از رسول الله ﷺ که گفت مثل علي في الناس مثل قل هو الله احد في القوان  
 مثل علي بن ابیطالب میان مردمان چون قل هو الله احد اندر قرآن **خبري** دیگر  
 است بروایت معاذ بن جبل رضي الله عنه که رسول الله ﷺ که رسول الله ﷺ  
 گفت النظر الي وجه علي عبادة گفت نگرستن بر روی علی عبادتست **خبري**  
 دیگر بروایت سائب بن یزید رضي الله عنه که رسول الله ﷺ گفت لا يحل لمسلم ان  
 يري محمدي وعورتي الا علي گفت هیچ مسلمان را حلال نباشد که مر برهنه ببند  
 هر که علی بن ابیطالب رضي الله عنه **خبري** دیگر است که سماع استاد منست از فقیه  
 امام طاهرا بن ابی نصر از ربیع بن حنبل الدين قسمون ابن ابراهيم از ركن الاسلام  
 ناصر الدين احمد الخوجاني رضي الله عنهم باسناد درست از ابو برة الاسمي قال قال  
 رسول الله ﷺ ان الله عهد الي عباد سبعين مرة وذلك مال خير الدنيا والآخرة  
 قال ابو برة الاسمي قال رسول الله ﷺ قلت لربي عز وجل يدينه في ذلك



یا رب فقال ان علیا راية الهدى ونور من اطاعي وهو الكلمة التي الوتها  
 المتقين من احبه احبني ومن ابغضه ابغضني رسول الله صلى الله عليه وسلم گفته  
 است که خداوند سبحانه و تعالی بامن عهدی گرفته است و بامن گفته است هفتاد  
 بار که عهد خاص از من پذیرفتی گفتیم بلی عهد خاص تو از تو پذیرفتم پس ابو برة  
 ای رسولی گفت یا رسول الله صلی الله علیه و آله گفت که گفتیم بار خدایا پادشاهان عهد که تو بامن  
 کرده و من از عهد آن تو پذیرفتم بامن بگوئی که آن عهد چه عهدست خدای تعالی  
 مرا گفت گفت ای واسطه که آن عهد آنست که تو بدانی و از من با همه علق بگوئی  
 که علی رایت هدایت است راه راست است علم حجت و لواي سنت است نور  
 چشم مطیعان و موحدان است سرور دل مسلمانان و مؤمنان است و من که  
 خداوندم و پادشاهم همچنان که بندگان خود را و دانیات و یکانی خود الزام کرده  
 و همچنان که امتان ترا بر سالت تو الزام کرده ام من جمله سنیان را محبت و مودت  
 علی مرتضی الزام کرده ام هر که علی را دوست دارد ترا که مصطفی و مرا که خدایم انکس  
 دوستی دوستی حقیقت است و هر که با علی دشمنی دارد ترا که مصطفای من و مرا که خد  
 ایم دشمنی حقیقتی است **اشارت** اهل زهد و وفا علی است **اهل جود و سخا**  
 علی است **اهل صدق و صفا** علی است **اهل رفق و رضا** علی است **اهل محرم و حرم**  
 اصطفا علی است **مفخر فضل** لا علی علی است **مهم** فضل نعم علی است **ملا و وقت**  
 خویش قدوة خلق خدای علی است **مهره و سیر** حضرت دین خدای علی است **مهره**  
 مستوجب فضایل و فواضل و ماثر علی است **مهره** اری دل علی مرتضی رضی الله عنه بر کافران  
 و ملحدان و خارجیان از دل مالکد و زخ بر اهل دوزخ سخت تر بودی **مهره** و دل علی مر  
 تضی بر درویشان و یتیمان از دل رضوان بهشت بر اهل بهشت نرم تر بودی علی  
 در شیر مردی در باب کافران و ملحدان از صد هزاران حنظل و زهر تلخ تر بودی

دوستی

و علی در جوان مردی در باب درویشان و یتیمان از صد هزاران هزار شهید و شکر  
 شری تر بودی و هر وقتی که علی مرتضی محبت و سیاست بر فتنی مهوم و زقوم دوزخ  
 پیش رو بودی و هر وقتی که علی مرتضی شغفت و کدامت بر فتنی نغم و نسیم بهشت  
 پیش رو بودی و هر وقتی که علی مرتضی فقر و الفکار برداشتی جانهای کافران و ملحدان  
 و هواداران اندر تنها مضطرب شدی و هر وقتی که علی مرتضی بر رهای دینار  
 برداشتی و بکشادی جانها درویشان و یتیمان ساکن شدی اکنون درین ساعت از  
 شیر مردی علی رضی الله عنه خبری گویم بر وایت رکن الاسلام احمد خوجانی رضی  
 عنه شنیدم از روایت صد مردی صحابی رضی الله عنهم و بدین ترا هدایت که رسول  
 صلی الله علیه و آله گفت لوقفة علی بن ابی طالب مع عمرو بن ودخیر من عبادة امتی لی یوم القیامة  
 رسول صلی الله علیه و آله گفته است ان یک ایستادن علی رضی الله عنه با عمرو بن ودان عبادة همه  
 خلق تا قیامت بهشت است و این عمرو بن ود عزی بود و قرشی از فرزندان مضر بن  
 نزار بود و لکن بر قوت قوم عاد بود قوت تلش بقوت صد مرد بود و قوت دلش بقوت  
 صد هزار مرد بود شش کربلای تلش بود و شصت هن و زن تیغ وی بود هون  
 تا وی بود در عسرب از پیش هیچ کس هزیمت نرفته بود الا روز بدر که از پیش فر  
 یشتگان رفته بود و مجروح گشته بود پس چون درست گشت دیگر باره بحرب خندق  
 آمد فدعی و خوفی و بیوی عظیمی از آمدن او بردل مسلمانان درآمد و دران حرب خندق  
 بیست و یک روز بتیر و سنگ بود روز بیست و دوم جنگ مصاف بود پس عمرو  
 بن ود بگزار خندق آمد و مبارز خواست از مسلمانان کس اجابت نکرد دیگر  
 بار مبارز خواست کس اجابت نکرد تا هفت بار اخو بار هفتم رسول صلی  
 علیه و آله علی را بخواند و پیش خویش بنشاند و گفت ای علی بر اسپ نشین و ذلقتا  
 بردار و پیش عمرو بن ود رو و مردانه شو و از قد و قامت و منظر وی با کمال







بروایت امیرالمومنین علی رضی الله عنه که رسول الله صلی الله علیه و آله گفت یا علی لم تکن  
 حبرة الا استبعتها عبدة گفت یا علی هیچ شادی نباشد مگر از پیشتان  
 باشد **خبري** دیگرست بروایت علی رضی الله عنه که رسول الله صلی الله علیه و آله  
 گفته است یا علی ان الله تعالی امری ان لخذ ابا بکر ابا و عمر مشیرا و عثمان  
 سندا و انت یا علی ظهرا انتم اربعة قد اخذ الله تعالی میثاقکم فی ام الکتاب  
 لا یحبکم الا مؤمن ولا یبغضکم الا فاجر ردی انتم خلفاء بعثت فی وعقدان  
 متی و حجتی علی امتی **خبري** گفت یا علی خدای تعالی مرا فرموده است که ابا بکر را  
 بپذیر فرا گیرم و عمر را مشورت با وی کنم و عثمان را بهشت بوی باز  
 دهم و تو یا علی بهشت منی شما چهار یار منید که خدای تعالی عمری  
 و میثاقی گرفته است با شما که شما را دوست ندارد مگر مؤمنی و دشمن  
 دشمن ندارد مگر فاجری بری شما خلیفتان نبوت منید و بسته بنید  
 منید و حجت منید بر امت من **خبري** دیگر است بروایت عمر بن الخطاب  
 رضی الله عنه از رسول الله صلی الله علیه و آله گفت یا علی انت اول المسلمین سلما و اول الاولیاء  
 منین ایمانا و انت منی بمنزلة هرون من موسی گفت یا علی تو اول مسلمانان  
 باسلام تو اول یار و اول مؤمنانی بایمان تو اول یار و تو مرا بجای هارونی  
 از موسی علیهما السلام **خبري** دیگر بروایت علی بن ابی طالب رضی الله عنه  
 که رسول الله صلی الله علیه و آله گفت یا علی انما انت بمنزلة الکعبة توتا و لا تاتی فان اتاک هوک  
 لا تقوم فسلوا لک هذا امر فاقبله منهم و ان لم یأتوک فلا تأتهم گفت یا علی تو  
 علی تو بمنزلة کعبه که هر کس بکعبه روند و کعبه هیچ جای نرود اگر این قوم پیش  
 تو آیند و این شغل خلافت بتو سپارند از ایشان پذیر و اگر پیش تو نیایند  
 تو پیش ایشان مرو **خبري** دیگر بروایت عبدالله بن عمر رضی الله عنه که رسول

صلی الله علیه و آله گفت یا علی انت فی الجنة و سیکون قوم لهم بنو یقال لهم المرافضة فا  
 ب لقیتمهم فانهم مشرکون لا یرون جمعة و لا جماعة و یسبون ابا بکر و عمر گفت  
 یا علی تو بهشتی و گروهی باشند ایشان را لقبها باشند ایشان را را فضا گویند  
 اگر ایشان را ذریای بکش ایشان را که ایشان را کنند ادینه بدیند و نه حما  
 عت و بوی گویند ابوبکر و عمر را **خبري** دیگر بروایت از علی بن ابی طالب  
 لب رضی الله عنه که رسول الله صلی الله علیه و آله گفت یا علی سالت الله تعالی ثلاثا  
 یقدمک فانی علی الا ان یقدم ابا بکر گفت یا علی خواستم از خدای تعالی که ترا  
 مقدم گرداند و اول خلافت بتو دهد خدای تعالی مرا منع کرد ازین و ابوبکر را  
 مقدم گردانید **خبري** دیگر بروایت عبدالله بن عباس رضی الله عنه که رسول  
 صلی الله علیه و آله گفت یا علی ان الله تعالی زوجک فاطمة و جعل صداقها الارض فین مشی  
 علیها مبعضا لک مشی حراما گفت یا علی خدای تعالی فاطمه را بزنی بتوداد  
 و کابین وی زمین کرده است هر که بر زمین رود و ترادش در رفتن وی بر زمین  
 حرام کرده است **خبري** خبری دیگر بروایت عمار بن یاسر رضی الله عنه که گفت  
 رسول الله صلی الله علیه و آله یا علی ان الله تعالی زینک بزینة لم یزین الخلاق بزینة هی احب الیه  
 منها الزهد فی الدنیا و جمال الدنیا لاثال منک شیئا گفت یا علی خدای تعالی ترا  
 از ایشی و زینتی داده است که هیچ کس را نداده است و خدای تعالی دوست دارد بزرگ  
 دنیا گفتن و چنان تقدیر کرد که از دنیا بتو هیچ نخواهد رسیدن **خبري** دیگر بروایت  
 علی بن ابی طالب رضی الله عنه که رسول الله صلی الله علیه و آله گفت یا علی لا ترج الارثک و لا تحف  
 الا ذنوبک یا علی لا تستقی اذا سیلت شیئا لا تعلم ان تقول الله تعالی اعلم گفت  
 یا علی هیچ امید مدار هر که بخدای خویش و مگر آن گناه خویش یا علی شرم مدار  
 اگر از تو چیزی پرسند که ندانی بگوئی که خدای تعالی اند **خبري** دیگرست



بروایت علی رضی الله عنه که رسول الله صلی الله علیه و آله گفت یا علی لا تنک لیها ولا یخیل او  
علیک بالبشر والحسن والکرم والسخاء ان المؤمن لیس سخی وان المنافق خفی  
لیسر ان السخی من امتی یذوب ذنوبه کما یذوب بالشمس الجید گفت یا علی  
لیسر و یخیل مباحش و بر تو باد که روی خوش داری و نیکو داری و کرم طبع باشی و  
سخاوت کنی که مومن نرم و سخی باشد و منافق سطر طبع و شوم باشد که سخی  
امت مرا کماهان وی کزاخته شود چنان که افتاب بخ را بکزد از **خبر** دیگر  
بروایت ابو موسی رضی الله عنه که رسول الله صلی الله علیه و آله گفت یا علی انی را رضی الله عنی  
لنفسی و اگره لک ما اگره لنفسی لا تقراء القرآن و انت حبیب و لا انت راع و لا انت  
ساجد و لا تصلی و انت عاقص شعورک گفت یا علی من هرج بتو پسندم بخود هاست  
و هر چه ترا کاهیت درم خود را همان کاهیت دارم یا پدر که خوای و توجب  
باشی و نه اندر کوع باشی و نه اندر سجود باشی و مگر مکن و موی تو بسته باشد  
**خبر** دیگر بروایت علی بن ابی طالب رضی الله عنه که رسول الله صلی الله علیه و آله گفت  
یا علی کن غیورا فان الله یحب الغیور و کن سخیفا فان الله تعالی یحب السخیاء  
و کن سماعا فان الله تعالی یحب السجاعة و ان امرؤ سألک حاجة فاقضها له فا  
ن لم یکن طاهرا اهلک انت طاهرا اهلک گفت یا علی صاحب غیرت باش که خدای تعالی دوست  
غیورست و سخی باش که خدای تعالی دوست دارد سخاوت کردن را و مردانه باش  
که خدای تعالی مردانگی را دوست و اگر مردی از تو حاجتی خواهد و آن حاجت  
او را که او سزاواران نباشد توان سزاوار باشی **خبر** دیگر بروایت  
علی بن ابی طالب رضی الله عنه که رسول الله صلی الله علیه و آله گفت اذا اکتسب الناس انواعا  
لیتقربوا بها الی ربنا فالکتاب انت انواع العقل تسبقهم بالزلف والقدرة والدر  
جات فی الدنیا والاخرة یا علی چون مردمان کسب کنند تا از آن کسب تقرب

تقرب کنند بر ویشان ما و احسان کنند تا بدان خود را حضرت اهیت جل و  
نزدیک گردانند تو کسب کن عقل را تا بدیشان سبق بری بنزدیکی و قدر وجه و در  
جات اندر دنیا و آخرت **خبر** دیگر بروایت علی بن ابی طالب رضی الله عنه که رسول  
صلی الله علیه و آله گفت یا علی اگر در سر ترا بخورد اردو و دست بر سر نه و آخر سوره  
الحشر بخوان از آن جا که خواندند لهذا هذا القرآن علی جمل تا آخر سوره **خبر**  
دیگر بروایت علی بن ابی طالب رضی الله عنه که رسول الله صلی الله علیه و آله گفت یا علی  
الصق کلک لک بالارض اذا قتل عثمان و ادع الی سبیل ربک بالحکمة و الموعظة  
الحسنة یا علی پشت بر زمین نه چون عثمان را بکشتند بخوان خلق را بدین خدای  
خویش حکمت و پند نیکو یعنی قرآن **خبر** دیگر بروایت انس بن مالک رضی  
الله عنه که رسول الله صلی الله علیه و آله گفت یا علی یا ک واللذب و انظنت انه یجیک  
وعلیک بالصدق و انظنت انک مو بقلک گفت یا علی در باطن از روغ گفتن  
و اگر چه کمان بری که ترا بر هاند و بر تو باد راست گفتن و اگر چه کمان بری که ترا هلاک  
**خبر** دیگر بروایت علی بن ابی طالب رضی الله عنه که رسول الله صلی الله علیه و آله گفت  
یا علی کل الثوم نیا فلو لا ان الملک یا یذنی لا کلته گفت یا علی سیر بخور خجای  
اگر نه از بهر فرویشنگان بودی که پیش من می آیند من نیز بخوردمی **خبر**  
دیگر گفت یا علی خذ هذا الفص و تختم به و اکتب علیه غنی بالله وله و ایا  
ک و الجاذی فان تحت کل مجاذی شیطانا گفت یا علی بیستان این نکلین انکشتی  
عقیق کن و برانجا نویسی غنی بالله وله و دور باش از نکلین بجاده که زیر هر دو  
ذه و شیطانی **خبر** دیگر بروایت علی بن ابی طالب رضی الله عنه که رسول  
صلی الله علیه و آله گفت یا علی خمس کلمات علمنیهن جبریل علیه السلام اعلمن من احب  
الیکم ام اولکم الخمسة اعنوا قل یا رزق المقلین و یا راحم المساکین و یا محیب



المضطربين يا ولي الطوفانين ارحمني يا ارحم الراحمين **كفت** يا علي بن ابي طالب  
 استمك ما جبريل عليه السلام امره است ان دوست تداري که ان بتوا موزم يا  
 بفره ايم يا پنج بز بتود هند بکوي يا روزي ده درويشان يا امر زنده مسکينا  
 يا اجابت کنندة درمندان **يا دوست و مشفق مؤمنان** **يا** من رحمت کن يا  
 رحيم تر از همه رحيمان **خبري** ديکوب روايت علي بن ابي طالب رضي  
 عنه که رسول الله صلى الله عليه وسلم **کفت** يا علي ان وليت هذا امر بعدک فاخرج اهل  
 نجران من جزيرة العرب يعني يهودا **کفت** يا علي ان خلافت بتورسد  
 از پس من اهل نجران را از جزيره عرب بيرون کن يعني جهود بودند  
**خبري** ديکوب روايت علي بن ابي طالب رضي الله عنه که رسول الله صلى الله عليه وسلم  
**کفت** يا علي خذ الشارب وقص الظفر وانتف الا بط وحلق العانة يوم الخميس  
 والطيب واللباس يوم الجمعة **کفت** يا علي پنج شنبه شارب و ناخن بکيرو  
 موي کش کن و خويشتن پاک کن يعني موي عانه بتواش و خويشتن خوش بگو  
 کن و جامه نیکو پوشیدن رورادينه **خبري** ديکوب روايت از نظام الدين  
 رحمه الله از عبد الواحد بن الفضل القاعدري از جدش ابو القاسم که کاي با سنا  
 د از موسي بن جعفر از پدرش از جدش که رسول الله صلى الله عليه وسلم **کفت** علي را رضي  
 الله عنه يا عليک بالعدس فانه قد بارک فيه سبعون بديا نبيا اخرهم  
 عيسي بن مريم عليهم السلام **کفت** يا علي بر تو باد بمرجو بخور که مر جو بيغا  
 مبر خورند هفتاد پيغامبر و دعا گو زند بگوکت ان اخوان پيغامبران  
 عيسي بن مريم عليهم السلام **فصل في اخبار اهل البيت في شان اهل البيت**  
**علي بن ابي طالب رضي الله عنه** اول خبر است که ابو هويه رضي الله عنه روايت کند  
 از رسول الله صلى الله عليه وسلم **کفت** لما عرج لي الى السماء رايت مکتوبا علي ساق العرش

لا اله الا الله انا و خدي خلقت جنة عدن بيدي و محمد صفوتي من خلقي ايت  
 بعلي و نصرت به **کفت** ان شب که مرا معراج با سمان بردند و دم بنشته بر  
 ساق عرش که من خزا و ندیام که نيست بجز از من خدای ديگر هم خداوند که  
 بهشت عدن افریدم بيد قدرت خویش و محمد مصطفی بر کزیده و معنست از میان  
 افریدگان من او را قوي کردم بعلي بن ابي طالب و نصرتش کردم **خبري**  
 ديکوب سلمان فارسي رضي الله عنه روايت کند از رسول الله صلى الله عليه وسلم **کفت** اذا کا  
 يوم القيامة ضربت لي قبة من ياقوتة حمراء علي عین العرش و ضرب لا  
 براهيم الخليل قبة من ياقوتة خضراء علي يسار العرش و ضربت فيما بيننا  
 لعلي بن ابي طالب قبة من لؤلؤة بيضاء ظنكم بحبيب بن خليلين **کفت**  
 روز قيامت با شرفيه از بهر من بزنند از ياقوت سرخ بر راست عرش  
 و از بهر ابراهيم خليل بزنند از ياقوت سبز بر چپ عرش و قبة ديگر بزن  
 سند میان من و ابراهيم الخليل از مر و اريد سپيد از بهر علي رضي الله عنه چه  
 کمان بريد بحبيبي میان دو خليل **خبري** ديکوبست که بلال حبشي رضي  
 الله عنه کويد طلع علينا رسول الله صلى الله وسلم و وجهه كالقمر في ليلة البدر فقلع  
 اليه عبد الرحمن بن عوف فقال فداك ابي وامي يا رسول الله ما هذا النور قال بشا  
 رة انتني من ربي عز وجل اخي و ابن عمي و زوج ابنتي علي رضي الله عنه ان الله تعالى  
 زوج علي بن ابي طالب امر رضوان خازن الجنة ان هر شجرة طوي فلهزها فنثرت  
 رفا فاعني مكاكا بعدد محبين اهل البيت و انشاء ملايكة من نور و رفع  
 الي كل ملك مكاك و استوت ملايكة باهلها ما جت ملايكة في الخلايق فلا يلقى حب  
 لنا اهل البيت هضا الا دفعت اليه مكافيه فگا له من النار **بالاحثي**  
 رضي الله عنه **کفت** رسول الله صلى الله عليه وسلم برآمد برها و روی او چون ماه اندر شب

من تحتها



چهاردهم عبد الرحمن بن عوف پیش روی برخاست و گفت ما در پذیر من  
فدای تو باد یا رسول الله این چه نور است گفت که بشارتی است که بمن آمده است از  
خداوند من جل جلاله برادر مرا و عمر زاده مرا و بشوهر دختر مرا علی بن ابی طالب  
لب رضی الله عنه که خدای تعالی چون علی و فاطمه را بخواست بنی بفرمود و خبر  
آن را خزینه دار بهشت را که درخت طوبی را بجنبان بجنبانید نثار فرمود آمد  
از درخت قبایلها بعدد دوستان ما و خدای تعالی برید آورد و در پیشگاه  
لا از نوروی و هم فریشته عز از آن قباله بداد پس هر فریشته که دوستان  
مارا و خاندان مارا بپندار از آن قباله بوی دهند در آن قباله نوشته که دوست  
و محبان مصطفی و خاندان وی از آن گذشته اند از روز **خبریک** دیگر عبد  
بن عباس رضی الله عنه روایت کند از رسول صلی الله علیه و آله که گفت اذاکان یوم القیامه  
جمعت انا و الانبیاء فی صعیده واحد نادی مناد من تحت العرش یا معاشی الانبیاء  
تفاخروا بالاخوة فافتخر باخوی علی و جعفر رضی الله عنه ما گفت چون روز قیامه  
مت باشد مرا و جمله انبیاء را اندر یک مقام جمع کنند آنکه منادی بآنگه کند که ای  
پیغامبران فخر آورید برادران من که محمد فخر آورم بر و برادر من علی و جعفر  
پسر ابی طالب **خبریک** دیگر عبدالله بن عباس رضی الله عنه روایت کند که گوید آنکه تفسیر  
این آیت که حق تعالی می گوید **و الله** سبجول لهم الرحمن و دانه زود بود که بدهد خدا  
ی تعالی ایشان را و **و الله** دوستی علی بن ابی طالب رضی الله عنه **خبریک**  
دیگر روایت ابوعلی از جدش که رسول صلی الله علیه و آله برادر وی در میان اصحابان  
و بفرمود که تاد و کس و کس دست یکدیگر بگیرند و بیرون روند و علی رضی الله عنه  
باز پس می داشت تا برید که علی را برادر کس نبود پس گفت یا علی و ندانستی که  
تو از بهر چه باز پس داشتی تو برادر منی و من برادر توام اگر کسی از تو چیزی

پرسد گویند بنام و برادر محمد و این دعوی نکرد مگر در روز **خبریک**  
دیگر زید روایت کند که رسول صلی الله علیه و آله اشرف من ثنیه و معه عمه العباس  
و حمزه و علی و جعفر و عقیل بن ابی طالب رضی الله عنهم و هو فی دار الارض فی ارض  
له یعملون فیما قال لعمیه اختار من هؤلاء الثلث فقال احدهما اخترت جعفر و قال  
الاخر اخترت عقیلا فقال خیر لهما فاختارهما و اختار الله تعالی علیا گفت رسول  
صلی الله علیه و آله بیامد از ثنیه و با او عم و حمزه و عباس و علی و جعفر و عقیل پسران  
ابی طالب و اندر زمین بودی که کار می کردند پس رسول صلی الله علیه و آله عباس و حمزه را گفت  
از این سه برادران هر یکی یکی اختیار کنید یکی گفت جعفر را اختیار کردم و یکی گفت  
عقیل را اختیار کردم رسول صلی الله علیه و آله گفت بر کزیدید اینج اختیار شما بود و خدای عز  
وجل از هر من علیا اختیار کرد **خبریک** دیگر انس بن مالک رضی الله عنه گوید نشسته  
بودیم پیش رسول صلی الله علیه و آله اذ رأیتنا رجلا من الانصار یعرف بابی فقال له یا  
رسول الله من خیرنا من بعدک قال ابو بکر قال ثم قال عمر قال ثم من قال عثمان قال  
ثم من قال علی قال یا رسول الله لم جعلت العلی رابع القوم و هو اخوک و ابن عمک قال  
میگوید یا باعقال اما علمت ان الله تعالی خلق و بعث الفحایه بنی و اربع و عشرون  
الف نبیا جعلوا خاتمهم قال نعم قال فما ضرا اذ كنت خاتم الانبیاء و ما ضار علیا  
اذا کان رابع الخلفاء اعلم یا باعقال ان الله اعطانی ثواب من امن بالله منذ یوم خلق  
الله ادم الی ان تقوم الساعة و اعطانی با بکر من امن به منذ یوم بعثت الی ان تقوم الساعة  
و اعطانی بنی ابی طالب ثواب من عبد الله تعالی فی شرق الارض و غربها و انس بن  
ابن مالک رضی الله عنه گوید نشسته بودیم پیش پیغامبر صلی الله علیه و آله دیدم مردی را  
از انصاریان نام وی ابو عقال گفت یا رسول الله کیست بهترین مردمان از پس  
تو گفت ابو بکر صدیق گفت آنکه گفت عمر فاروق گفت آنکه عثمان ذالنور گفت آنکه



گفت علی گفت یا رسول الله چراست که علی را باز پس فکندی و چهارم  
 قوم کردی و او برادر تو است و عمر زاده و توست رسول صلی الله علیه و آله گفت  
 یا باعقال ندانستی که خدای تعالی بیا فرید و بفروستار صد هزار و بلیت  
 و چهار هزار پیغامبر و مرا آخر ایشان فرستاد بوعقال گفت علی  
 یا رسول الله گفت چه زیان داشت مرا که مهر پیغامبرم و چه زیان دارد  
 علی را که چهارم خلفا باشد بدان یا باعقال که خدای تعالی مرا برادر  
 ثواب هر که بگوید خدای تعالی از آن وقت که خدای تعالی ادم را  
 علیه السلام بیا فرید تا آن وقت که قیامت برخیزد و بداده است  
 ابوبکر را ثواب آنکه کسی که ابوبکر را دوست دارد از آن وقت که مرا پیغام  
 مبری فرستادند تا آن وقت که قیامت باشد و بدادند علی را ثواب  
 آنکه کسی که خدای تعالی را پرستد و عبادت کند از شرق تا بغرب **خبر**  
**ی** دیگر هم انس ابن مالک رضی الله عنه روایت کند از رسول صلی الله علیه و آله  
 گفت نحن فی القيامة لکمان اربعة و الخالایق عطاش جیاع عراة انا  
 علی فرسی البراق و صالح علی ناقة الله و فاطمة علی ناقته الغضباء  
 و علی بن ابیطالب علی ناقة من نواق الجنة باطنها من عفوانه و ظا  
 هر هامن رحمة الله علی سه تاج له ثمانون زکنا یضی من ذل الجنة  
 الثمار و هو فی القيامة ینادی اما حی لا اله الا الله محمد رسول الله ولا  
 یدر بالاء من الملائكة الا قالوا انبی مرسل ولا یدر علماء من الانبیاء الا  
 قالوا ملک مقرب فاذا النداء من قبل الله تعالی یا اهل الموقف ما دیر علیک مقرب ولا  
 نبی مرسل هذا علی بن ابیطالب ان یرکن الدوی بین یدیک العرش فقول یا رب نحن  
 و شیعتک یقول یا علی عجبیک فیک او عجبیک فیقول یا رب من اردنی لک و ارحمک

احبني فیقول نادى بالموقف این محبني یا بکر و عمر فیتبع علی مثل بیعة  
 و مضمر **ما** رسول صلی الله علیه و آله گفت ما اندر قیامت چهار سوار باشیم و خالایق  
 جمله تشنه و کرسنه سر برهنه و پای برهنه من بواسط من براق سوار باشیم و صالح  
 پیغامبر بر براق ناقة خدای سوار باشد و فاطمه بر اشترا غصبا سوار باشد و علی  
 بن ابیطالب بر اشترا سوار باشد از ایشان بهشت باطن وی را عفو خدای تعالی و  
 ظاهر وی از رحمت خدای تعالی بر سر وی تاجی نماده که هشتاد رکعت دارد و شش هزار  
 بهشت باشد و او اندر قیامت منادی پیش من بانگ کند لا اله الا الله محمد رسول الله  
 و نذر دبیح فرشته از فرشتگان الا که گویند این پیغامبر مرسل است و بهیچ  
 پیغامبری از پیغامبران نذر الا که گویند این فرشته مقرب است که نذر از قبل  
 خدای تعالی را ید گوید یا اهل الموقف این نه فرشته مقرب است و نه پیغامبری  
 مرسل این علی بن ابیطالب است تا علم برگیرد و پیش عرش ید گوید یا خدا یا پاد  
 شاهان ما و گروه تو گوید یا علی دوستان تو اندر تو باد و ستان تو از بهرین  
 گوید یا خدا یا پروردگار هر که مراد و ستد از از بهر تو دوست دارد انکه گوید  
 منادی اندر موقف قیامت کجا اند دوستان ابوبکر و عمر چندان که عدد قبيلة  
 ربیعه و مضمر تبع علی شوند **خبری** دیگر است که حسن ابن علی رضی الله  
 گوید انصر فی انی علی من اطمین و یمنظر الی انی بکر الصدیق رضی الله عنهما  
 و ابوبکر ینظر الی انی و انی ینظر الی انی بکر فقال له یا ابا بکر ملایک  
 یک تطیل النظر الی قال نعم سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و هو یقول لا یجوز  
 الصراط فی القيامة الا من کان معه جواز من علی بن ابیطالب فقال  
 یا ابا بکر سرتنی فهل ابشرك قال نعم قال اوصی رسول الله صلی الله علیه و آله الی  
 سراً فقال صلی الله علیه و آله یا علی لا تعطى الجواز فی القيامة الا لمحبي انی بکر و عمر



حسن ابن علی رضی الله عنهما گوید پدر من از محمد بازگشت و اندر وی ابو بکر  
می نگرست و ابو بکر اندر روی پدر من می نگرست و پدر من باز بوی نگرست  
و گفت یا ابا بکر چه بود مرا که چنین را از من می نگرستی گفت ای از بهران می نگرم  
که از رسول صلی الله علیه و آله شنیدم که گفت روز قیامت بر صراط راه ندهند مگر کسی را  
که با وی جواز می آید بنی ابي طالب آنکه پدر من علی گفت یا ابا بکر مرا بشارت دادی  
من نیز ترا بشارتی دهم گفت بلی گفت یا ابا بکر رسول صلی الله علیه و آله مرا وصیت کرد  
پنهان از قوم و گفت یا علی روز قیامت آمده و جواز بر صراط مگر دوستان  
ابو بکر و عمر را رضی الله عنهما **خبر** دیگر عبدالله بن عباس رضی الله عنهما گفت بعث  
النبي صلی الله علیه و آله علیا ای ایمن فقال علمهم الشرايع واقض بينهم قال علمهم بالقضا  
قال فرفع في صدره فقال اللهم اهدني للقضاء فها هم عن الداء والحسم والمؤفة  
گفت رسول صلی الله علیه و آله علی را بمن فرستاد و گفت بیا موز ایشان را  
علم بشارت و حکم کن میان ایشان علی گفت یا رسول الله مراد چیست  
کردن در میان خلق عالم نیست پس دست عزیز بر سینه وی باز نهاد  
و گفت خدای ناز راه راست وی را بنمای **خبر** دیگر حسان گوید  
اندر مسجد کوفه شدم و علی بن ابی طالب رضی الله عنه بر مندر بود و خطبه  
می گفت مردم را و هوینادی با علای صوتیه یا ایها الناس یا ایها الناس  
یا ایها الناس انکم تلکثرون فی وفای بن عفان وان مثلی و مثله كما قال الله  
تعالی و نزعنا ما فی صدورهم من غل اخوانا علی سر رمتقابلین لا یستهم  
فیهما نصب ما هم منہا علی جبین **ما** گفت ای مردمان ای مردمان  
ای مردمان ای مردمان شما بسیار می گوید اندر من و اندر  
عفان مثل من و مثلی چنانست که خدای تعالی می گوید اندر کلام مجید و بیرون

یعنی فرمانی

اوردم آنچه در دهکده ایشان بود از خیانت برادران بر تختها رو باز و نشسته هیچ رنجی  
بر ایشان نرسد و هرگز از بهشت نیایند **خبر** دیگر جابر بن عبدالله گوید رضی الله عنه  
رسول صلی الله علیه و آله کان بعرفات فلی بن ابی طالب رضی الله عنه تحاة فقال یا رسول الله  
لان منی وضع جسمک فی جمیع خلقتنا وانت من شجرة انا اصلها وانت فرعها والحق لیکن  
اعصا منها من تعلق بغصن منها ادخلها الله تعالی الجنة یا علی لو ان امتی انقضوا  
لا کبهم الله تعالی علی من اخرهم فی النار گفت رسول صلی الله علیه و آله بعوفات بود و علی  
رضی الله عنه پیش روی می آمد گفت یا علی نزدیک من ای و تن خود بتن من باز نه که مرا و  
ترا از یکدختی فریده اند که اصل و بن منم و فرع منم و حسن و حسین شاخها  
ان درختان در هر که دست دران شاخی زندان شاخ وی را بهشت می بود یا علی  
الکرامت ترا دشمن از خدای تعالی بفرماید فریشتها ترا انا ایشان را بر روی و بینی  
کشان می برند بدو **خبر** دیگر رسول صلی الله علیه و آله دست علی بن ابی طالب بکشد  
و گفت هذا اول من یصالحنی و یرانی یوم القیامة هذا یعسوب المومنین  
گفت این اول کسی باشد که روز قیامت مصالحت من کند و مرا ببیند روز قیامت  
این مردانه و پشت مؤمنانست **خبر** دیگر بروایت بن عازب رضی الله عنه  
گوید ما جماعتی با رسول صلی الله علیه و آله بودیم اندر حجة الوداع حتی اذا کنا بغیر خم  
نزلنا قال النبی صلی الله علیه و آله لی ناد الصلوة جامعة فاجتمع القوم کلهم  
ثم قال صلی الله علیه و آله الست من کل مؤمن من نفسه قالوا بلی قال لیس ازواجی هم  
تھم قالوا بلی یا رسول الله ثم اخذ بید علی فقال هذا مؤمن من امواله اللهم وال  
من والاه و عاد من عاداه گفت یا رسول الله بودیم اندر حجة الوداع چون بجای  
که غریب خم است فرود آمدیم رسول صلی الله علیه و آله گفت مرا اواز ده و بگو الصلوة  
جامعة پس جمع آمدند و جمله یاران آنکه گفت نه من اولی ترم هر مؤمنی را از

ی

فت



هر مومنی را از نفس خودش گفتند بلی یا رسول الله گفت نه زبان من ما در آن ایشانند  
گفت بلی یا رسول الله نگاه دست علی بگرفت و گفت این دوست انگس است که من  
دوست اویم یا خدایا دوست دارا انگس را و بی رادوست دارد و دشمن دار  
هر که ویراد دشمن دارد **خبری** دیگر رسول صلی الله علیه و آله گفت علی یا علی ان  
تعلی زینک بزینة لم یزینا لعباد بزینة احب الی الله تعالی منها و هی زینة الا  
الابرار الزهدة فی الدنیا و الا تنال الدنیا منک شیء و وهب لک الفقر و جاعک ترضی  
بهم اتباعا و یرضون بک ما فطونی لمن احبک و صدق فیک فم اخوانک فی دارک  
و رفقاءک فی حبک **خبری** گفت یا علی خدای تعالی من بزرگوارترینی که بندگان خود را ان  
زینت و آرایش نداده است و ان زینت نیک مردانست بتو که دنیا گفتن و طمع از  
دنیا بریدن نه دنیا بتو رسد و نه تو بدینا رسی و خدای تعالی تو را در ویشی بداد و  
راضی گردیند در ویشان و راضی ندر ویشان با ما می تو و پیش روی تو خنک  
از لکه ترا دوست دارد و اندر تو راست گوید ایشان برادران تواند و رفیقان  
تواند اندر دوستی تو و اما هر که ترا دشمن دارد و بر تو دروغ گوید سر او را  
بر خدای تعالی که او را دروغ زبان برپای کند **خبری** دیگر آنست که رسول  
صلی الله علیه و آله گفت ان علیا لم یشرک بالله ساعة قط و لم یشرک فی الخمر و لم یفقد  
اللاق و العزیز گفت علی یک ساعة بخدای تعالی شرک نیاورده است  
و خمر نخورده است و بر لاق و عزیز عقاد نکرده است **خبری** دیگر است  
که رسول صلی الله علیه و آله گفت اجمی یوم القیامة و علی می و بید لواء الحمد و علیه  
شقتان شققة من السدر و شققة من الاستبرق فقام علیه اعرابی فقال  
له فداک ای وای یا رسول الله علی یستطیع ان یحمل لواء الحمد قال کیف ایستقام  
حمله و قد اعطی خصالا صبرا کصبری و حسن کحسن یوسف و قوة کقوة جبریل

جبریل علیه السلام و ان لواء الحمد بید علی بن ابی طالب و جمیع الخلائق  
یوم یذبح لواء کفت روز قیامت من می ایمر و علی با من باشد  
و لواء الحمد علم شکر بدست گرفته و بروی دو شقه یکی از سندس و یکی  
از استبرق اعرابی پیش وی برپای خاست و لفت هاذر و پذیر من فدای تو  
پاد یا رسول الله و علی تواند که لواء الحمد بگیرد گفت و چون نتواند بر گرفت و  
او را خصلتهای نیکو داده اند صبر وی چون صبر منست و نیکو وی چون نیکو  
بی یوسف است و قوة وی چون قوة جبریل است و لواء الحمد بدست علی  
باشد و حمله خلائق روز قیامت زیر لواء من باشند **خبری** دیگر است  
که چون علی بن ابی طالب رضی الله عنه از خیبر باز آمد رسول صلی الله علیه و آله  
لولا ان یقول فیک طوائف من امتی ما قالت النصارى فی عیسی علیه السلام  
لقلت فیک قولا لا عز لک الا اخر و ان تراب رجلیک و فضل طهورک  
یستشقون به و لکن حسبک ان تكون منی منزلة هر و من موسی  
الا انه لا نبی بعدی فانک سبری همی و تقا تل علی سنتی و انک فی الاخرة  
منی و انک علی الخوض خلیفتی و انک اول من یساک و انک اول من دخل الجنة  
من امتی و ان محبیک علی هذا بر من نور مبیضة و جوههم اشفع لهم  
و یكونون عدا جبرانی و ان حزنک حزنی و سلمک سلمی و سرک سری  
و علانیتک و ان ولدک ولدی قال اخر علیا ساجدا ثم قال الحمد لله الذی  
انعم علی بالاسلام و علم فی القوان و حبیبی الی خیر البریت خاتم النبیین  
و سید المرسلین احسانا و تقضالا گفت آگوزد انستی که کو و می اندر ان  
گفتند که ترسایان اندر عیسی علیه السلام من اندر حق تو بگفتمی گفتند  
که بهیج کوهی نکر شقی الا خاک از زیر پای تو بتبرک بر گرفتندی







دیگر عبدالله بن عباس رضی الله عنهما گفت از رسول خدا ﷺ شنیدم که گفت  
 علی بن ابی طالب را سی من جسدی **خبر** دیگر است که امیرالمومنین علی بن ابی طالب  
 لب رضی الله عنه گوید دخلت علی رسول الله ﷺ فوجدته فاحضرت علیه و  
 فقلت یا رسول الله اراک فرحا اذا ارجاءک من الله عز وجل فاجبت فی فرح به معک  
 فقال یا علی خبرنی جبریل علیه السلام ان الله تعالی لما خلق جنة عدن عوس فمما  
 قضیب من یا قوتة حمراء فقال طعنا غرسها تبی اصلاک و اخوی عصانک فقلت  
 اصلها و اخوت سبع مائة الف الف غصن علی کل غصن سبع مائة الف الف غصن  
 علی کل غصن سبع مائة الف الف غصن علی کل غصن سبع مائة الف الف غصن من یا قوت  
 حمراء فی کل قصر سبع مائة الف الف غصن فی کل دار سبع مائة الف الف بیت فی کل  
 بیت أربع خیم کل خیمه الف فرسخ علی کل خیمه الف باب فی کل خیمه سریر علی کل سریر  
 الف فرائش غلط کل سریر الف فرسخ علی کل سریر زوجة بین یدیهما أربعین الف و صیف  
 و أربعین الف و صیفة فی کل بیت من الطعام و الشراب و الا لوان ما لا عین رأت  
 و لا اذن سمعت و لا خطر علی قلب بشر عز الله لک لمحسبک و محببک ذریتک و من  
 و ابغضک و اعتزک فقد ابغضنی و من ابغضنی لم یصل شفاعتی علی بن ابی طالب  
 لب رضی الله عنه گفت اندر پیش رسول خدا ﷺ شدم او را یافتم شاد و خرم بروی  
 سلام کردم و بنشستم گفتم یا رسول الله تو شاد و خرم همی بینم اگر فومانی و امیری  
 از خدای تعالی پیش تو آمده است مراد از آن خبر ده تا با تو من نیز شاد شوم گفت یا علی  
 مراد خبر داد جبریل علیه السلام که خدای تعالی چون بهشت عدن بیا فزید و اندران  
 قضیبی پیدا قدرت خود بنشانند قضیبی از یا قوت سرخ آنکه پنج و بن بر زمین فرو برد  
 و شاخها بیرون آورد آن قضیب پنج و بن بر زمین فرو برد و بیرون آورد هفتصد هزار  
 هزار شاخ بر هر شاخ هفتصد هزار هزار شاخ بر هر شاخ هفتصد هزار هزار

رک بر هر یکی هفتصد هزار قصر از یا قوت سرخ اندر هر قصر هفتصد هزار هزار  
 سرای اندر هر ساری هفتصد هزار هزار خانه اندر هر خانه چهار خیمه و خیمه  
 هزار فرسنگ بر هر خیمه هزار اندر هر دوری تخی بر هر تخی هزار فرسنگ سبطی  
 هر فراسی هزار کن بر هر تخی حوری اندر پیش وی چهل هزار غلام و چهل هزار کنیز  
 اندر هر خانه از طعام و شراب و لونهای کونا کون پنج بخت ندیده باشند و بکوش  
 نشنیده باشند و بر خاطر هیچ ادبی و بشری نگشته باشد رسول خدا ﷺ گفت  
 یا علی این درخت و شاخها و رکها و قصرها و سرایها و خانهها و خیمها و فرشها  
 و زنان حوریان با این غلامان و کنیزان با این طعامها و شرابها ان سر و تو و  
 و ذریتان و خاندان تو راسته اند یا علی و هر که تو دشمن دارد و خاندان و عترت  
 تو دشمن دارد آنکس مراد دشمن داشته باشد و هر که مراد دشمن دارد شفاعت  
 من بر وی نرسد **خبر** دیگر است بروایت عبدالله بن عباس رضی الله عنهما که گفت  
 لما روج النبی صلی الله علیه و سلم فاطمة علیها السلام قالت فاطمة یا رسول  
 الله زوجتني من رجل فقید لیس له شیء فقال النبی صلی الله علیه و سلم اها ترضین یا فاطمة  
 طمعت ان الله تعالی اختار من الارض جلیین احدهما ابوک و الاخر زوجک گفت  
 چون رسول خدا ﷺ فاطمه را با علی داد بر وی فاطمه گفت یا رسول الله  
 مراد بر وی بدو ویشی دادی که او هیچ چیزی نیست رسول خدا ﷺ گفت یا فاطمة  
 طمعت و تو را ضعیف نباشی که خدای تعالی ز دنیا دور را برگزیده است یکی پدر  
 توست و یکی شوهر توست **خبر** دیگر عبدالله بن عباس رضی الله عنهما  
 گوید صلی بن رسول الله ﷺ ذات یوم صلاوة العصر ثم الحرفاء یحرمه  
 فقال یا معشر الخلائق یا معشر المهاجرین و الانصار الا اخبرکم بفضائل  
 لعلی بن ابی طالب رضی الله عنه قلنا بلی نفدیک ابائنا و امهاتنا قال لیلته



اسري في جدي جبريل رايت في السماء الوابعة خلفا علي سي بر خلق علي بن طالب  
فوقفت انظر فقال لي جبريل عليه السلام ما وقفك فقلت جدي جبريل هذا  
علي بن ابي طالب سبقني الي هذا المكان فقال هذا ليس علي بن ابي طالب لكن صلي الله  
السموات والارض اشتاقت الي علي بن ابي طالب فساء لوار بهم عز وجل خلق  
لهم ملكا علي صورة علي فهم يا تونه ويذرونه ويسلمونه عليه شوقا الي علي بن ابي طالب  
فاذن منه وسام عليه قال فدثوت وسلمت عليه وعانقتة وعانقتني فسمعت  
منه راحة علي بن ابي طالب كفت يك روز رسول الله صلى الله عليه وآله ما زديك جماعت  
بكره بود وانكه عجمي باز داد وكفت اي گروه مردمان اي جماعت مهاجران و انصار  
من شما را خبرند هم بفضيلتهاي ازان علي بن ابي طالب كفتي جبريلي كي ما  
دران و پدران ما فداي تو باد كفت ان شب كه دوست من جبريل عليه السلام  
بجهاج باسمان بود ديدم اندر اسمان چهارم شخصي بويختي لنفسه چون  
شخص علي بن ابي طالب بايستادم و اندر نگاه كردم مرا كفت جبر  
يل عليه السلام چه ايستادي يا رسول كفتم دوست من جبريل اين  
علي بن ابي طالب است كه پيش از من اين جاي بگرفته است كفت  
اين علي نيست وليكن فرشتگان اسمان ارر و مند بودند بديدار  
علي بن ابي طالب از خدای تعالی خواستند خدای فرشته و بيا فرید  
بر صورت علي پس بن فرشتگان اسمان پایش وي ايند و زيارت  
وي كنند و بروي سلام كنند و از مندي علي ابن ابي طالب را  
نزدیک وي رو و سلام كن بروي نزدیک وي بشدم بروي سلام كردم  
و او را در بر گرفت و او مرا در بر گرفت چون بوي او بويدم بوي علي از وي  
همي آمد **شعر** حب علي امام المهدي **ه** يدخلنا الله به الجنة **ه**

من خالف القائل في قوله	فخاصم في الحشر السنة
حب علي لم تضي واجب	وسمع قولي فيكم لازب
وقايل الصدق له موقع	جميع خلق في الشري طالب
ومبعض الليث علي اللعنة	فان الحق يد غالب

ديگر جابر بن عبد الله رضي الله عنه كويد سيل رسول الله صلى الله عليه وآله  
عن ميلا علي بن ابي طالب فقال اذا قرسات عن خير مولود ولد ان الله عز وجل خلق  
عليان نوران نوري و خلقتي نوران نوره كالانا واحد خلقنا قبل ان يخلق سماء  
ولا ارضا مرجيه فكننا سبغ بين يدي الله عز وجل فام نزل كذلك من صلب ابي حم الي  
عبد المطلب فاستودعني امته واستودع فاطمة بنت اسد فاطمنا الله عز وجل من  
ظهر طاهر فلما صا عليا في بطن فاطمة استبشرت الملائكة وكان رجل في ذلك الز  
راي في منامه ان وصي نبي الله قد حملت به امه فسال في النوم ما هذا مولود قال  
اسمه علي فلما ولدت تزلزلت مكة وتساقطت الاصنام وارتجوا وقالوا انه  
انه ولري هذه البيلة حادث فينا هم كذا كذا اذ هم ينادي لا يرون احدا ول  
فاطمة بعلي فلما ولدت اشرقت السماء بضياها وتضاعفت النجوم والبصر  
قريش من ذلك عجا عجيبا ونودوان ابش و افقد ظهر في هذه البيلة ولي الله اها  
المؤمنين واهير المؤمنين وناصر الدين وقاتل وقاصع المشركين وغيظ للمنافقين  
وزيد القايدين ووصي رسول رب العالمين امام المهدي ونجم العلي و طور  
النهي ومصباح الدجاء وراس الدين **ه** جابر بن عبد الله الانصاري رضي الله عنه  
كويد بر سيد نذر رسول الله صلى الله عليه وآله از مولود علي بن ابي طالب رضي الله عنه  
كفت بر سيد نذر از بهتر مولودي كه از ما در براد و خدای تعالی علي را بيا فرید  
نوري از نور من و مرا بيا فرید نوري از نور وي هر دو از يك نور هم كه ما را افريد

مان

م



اند پیش از آنکه اسمائهم را افروخته اند و زمین را باز گسترده اند و هاتسبیج  
 همی گویم پیش خدای تعالی و از صلب برجم می آمدیم تا رسیدیم بعد از طایفه  
 مراد و بیعت فهاد پیش منه و علی و اویعه نهاد پیش فاطمه بنت اسد  
 خدای تعالی ما را از پشت طاهریون آورد چون علی اندر شکم فاطمه قرار  
 گرفت بشارت دادند فرشتگان شاد گشتند و مودی بود اندران زمانه بخواب  
 دیلمه و صبی بیغام بر خدای مادرش بوی بار گرفت پس این مود پسرید اندر خوا  
 که این مولود کیست گفتند نام وی علی است چون از هادر جزا شد زمین مکه  
 اندر زلزله و جنبش آمد و بنان جمله بیفتادند و بر جوشیدند و گفتند هشت  
 کاری نو بدیده آمده است ایشان درین بودند که منادی بانگ کرد و هیچ کس را  
 ندیدند که علی ز هادر خویش فاطمه بنت اسد جزا شد چون از هادر بیامان  
 بروشنایی وی روشن شد و ستارگان زیادت گشتند و قرشیان ازین  
 عجیبی عجیب بدیدند و ندانند که بشارت باد شما را که پیدا آمد مشب  
 دوست خدای و پیش رو و پرهیز کاران و امیر مؤمنان و نصرت کننده  
 دین و برکننده کافران و خشم منافقان و زیدت پیش روان و وصی  
 خدای که پروردگار عالمیان است پیش رو راست و ستاره و بالابین و جفا  
 تاریکی و سردی بشارت باد شما را بدین بزرگی مودی که مشب نهاد جزا  
 شده است **خبر** دیگر علی بن ابی طالب رضی الله عنه گفت بیضا  
 رسول الله صلی الله علیه و آله اخذ بیدی و سخن غشی فی سلك الطریقه فانینا علی  
 حنیفه فقلت یا رسول الله ما احسنها من حریقه قال و لك فی الجنة ا  
 حسن منها ثم مورنا باخري فقلت یا رسول الله احسنها من حریقه  
 قال لك فی الجنة احسن منها حتی مورنا بسبع حریق كل ذلك قول الحسن

و يقول

و يقول لك فی الجنة احسن منها فلا خلا له الطريق اعتقني ثم اجهشني یا کیا  
 فقلت یا رسول الله ما یبکیك قال ضغائن فی صدور اقوام لا یبدونها لك الا من  
 بعدی قلت یا رسول الله انی سلامه من دینی قال فی سلامه من دینك **خبر** علی  
 رضی الله عنه گوید یا رسول الله صلی الله علیه و آله نشستاه بودم دست من بگرفت و بهم  
 می رفتیم اندر کویها و مدینه بیوستان بر رسیدیم گفتیم یا رسول الله چه نیکوست  
 این بوستان گفت یا علی تراست اندر بهشت کمتر ازین یکی دیگر بگذشتیم  
 گفتیم یا رسول الله چه نیکوست این بوستان گفت و ترا اندر بهشت است کمتر  
 ازین تا گفت بوستان بگذشتیم همچنان می گفتیم چه نیکوست و او می گفت  
 تراست بهتر ازین چون راه خالی گشت مراد بر گرفت آنکه مرا بگریانید و بگر  
 یستن افتاد و یاد گفتیم یا رسول الله چه می گریانید ترا گفت دشمنی و عداوت  
 گرو می که اندر سینه ایشان باشد و ترا اشکارا نکنند مگر از پس من گفتیم  
 یا رسول الله اندر سلامت دین من باشد گفت بلی اندر سلامت دین تو باشد **خبر**  
 دیگر امیر المؤمنین علی رضی الله عنه گفت ما رحمت و لا صرعت منذ  
 دفع النبی صلی الله علیه و آله الی الراه یوم خیبر گفت از آن وقت که رسول الله  
 علیه السلام را بت و علم خود بخود از روز غزوة خیبر هرگز چشم من درد نکرد و سر  
 من بدو نیامد از برکت نفس رسول صلی الله علیه و آله **خبر** دیگر رسول  
 صلی الله علیه و آله گفت یا علی ایا کان یوم القیامة كنت انت و ولدیک علی خیل ابلق  
 متوجه بالدر و الیا قوت فیما مرانه تعالی بکم الی الجنة و الناس ینظرون  
 گفت یا علی چون روز قیامت باشد تو و پسران تو حسن و حسین بر اسپان ابلق  
 باشند و تاجها از قوت و جوهر بر سر نهاده خدای عز و جل بفرماید تا  
 تا شما را ببمشت برند و مردمان می نگرند **خبر** دیگر آمده است از

نشسته



عبدالرحمن بن ابی لیلی رضی الله عنه قال کنا نسیر مع علی فکان علی یسیر فی  
 ب الشتاء فی الصیف و یتأب الصیف فی الشتاء فقلت لای لوسالت  
 فسأله فقال ان رسول الله **صلی الله علیه و آله** بعث الی انا ارمی یوم خیبر فقلت یا  
 رسول الله انی ارمی فقلت فیها فقال اللهم اذهب عن الحر والبرد فما وجدنا حرا  
 ولا بردا هنذیومئذ عبدالرحمن کفتم فی رقتیم باعلی بن ابی لیلی طالب رضی الله  
 عنه وعلی اشتهی برهستان و تابستان یک جامه پذیرا کفتم از وی نیز  
 ازین پیوسته علی کفتم رسول **صلی الله علیه و آله** روز خیبر پیش من فرستاد  
 و مرا بخونید و چشم من دردی کرد کفتم یا رسول الله چشم من دردی کند  
 رسول **صلی الله علیه و آله** ابدهان اندر چشم من کرد و گفت خداوند از رخ سواد  
 ما از وی باز داران پس هرگز کرمی و سردی مرا زیان نداشت

دیگر اندر تفسیر است که یثرب بن الحارث الحارثی رضی الله عنه گوید علی بن ابی  
 طالب رضی الله عنه بخواب دیدم کفتم یا امیر المومنین چیزی بگوی مگر خدا  
 تعالی مرا بزان منفعت دهد گفت چه نیکو باشد شفقت تو انکوان بر درویشا  
 رعیت را اندر ثواب خدای تعالی و نیکوتران نیکبرد و ایشان باشد بر تو انکوان  
 اعتماد بر خدای تعالی انکه بر کردید و گفت **شعر**

قد كنت هیتا فصرحت حییا وعن قلیل تصیر میتا  
 عزیدار الفنا بیدت فاین بید البقا بیدت

دیگر که سمرقندی رضی الله عنه آورده است اندر تنبیه الغافلین کان علی  
 رضی الله عنه اذا حضر وقت الصلوة ارتعد و تغیر لونه فسیئل عن ذلك فقال جاء وقت  
 الامانة التي عوضها الله تعالی علی السموات والارض والجبال فابین ایامنا  
 واشفق منها الایه **شعر** فلا ادري احسن اداء ما حملت ام لا علی رضی الله عنه چون

وقت غار اندر اهدی بترسیدی ولی زهر اندام وی افتاد و رنگ  
 او بگردید و پیرانان پیوسته گفتند وقت گزاردن از امانت  
 که خدای تعالی ترا بر اسمائما و زمینها و کوهها عرض کرد پذیرفتند  
 و از آن بترسیدند و ماضی عیان بر گرفتیم اکنون نمی دانم که ابراهانت  
 نیکو بتوان گزاردن یا نه **خبر** دیگرانست که رسول **صلی الله علیه و آله** گفت  
 لا عظیم الرأیه رجلا یحب الله و یحبه الله فاعطاها علیا و فتح خیبر کفتم رسول  
**صلی الله علیه و آله** و زیاد تر از هزار مرد حاضر بودند که گفت این علم من مردی هم  
 که آن مرد خدای اعز و جلد دوست دارد و خدای تعالی آن مرد را دوست  
 دارد و پس آن علم بعلی داد و علی رضی الله عنه آن حصار بکشد و خلافت  
 میان مسلمانان که رسول **صلی الله علیه و آله** علم خود با بوبکر صدیق داد تا  
 ابوبکر حصار خیبر بکشد ابوبکر آن حصار خیبر بکشد و محققان علم  
 از ما بودند درین معنی از هر بایی سخنی گفته اند و هر کسی بر اندازه جهد  
 و توفیق استنباط کرده اند که بدان وقتی که ابوبکر صدیق رفت مسلمانان اندک  
 بودند و کافران بسیار بودند و بر مسلمانان اندک واجب نیست که با کافران بسیار  
 مقاتلت کنند و بزان وقت که علی رفت مسلمانان بسیار بودند و کافران اندک بودند  
 و بر مسلمانان واجب است که با کافران اندک مقاتلت کنند **شعر** سواد فتح خیبر  
 بدست ابوبکر بر نیامد بدست علی چرا بر آمد **شعر** جواب بدان که مصطفی  
**صلی الله علیه و آله** سلطان اسلام بود و ابوبکر صدیق وزیر سلطان اسلام گشت  
 و هر فتحی که در لشکر سلطان براید بقوت دل سلطان بر آید و هر فتحی که در لشکر  
 سلطان بر نیاید از ضعف دل سلطان بر نیاید و چون وزیر سلطان پیش سلطان  
 حاضر بود پس چون ابوبکر صدیق رضی الله عنه علم بر گرفت و غایب شد دل



سلطان ضعیف بود پس چون ابوبکر صدیق رضی الله عنه علم برگرفت و غایب  
 شود از مصطفی صلی الله علیه و آله و باضعف از مصطفی صلی الله علیه و آله فتح خید  
 بر نیامد و چون ابوبکر صدیق رضی الله عنه علم بنهاد و حاضر شد از مصطفی صلی الله علیه و آله  
 علیه و سلم قوی گشت و با قوت از مصطفی صلی الله علیه و آله لایق فتح خید برآید پس  
 آن فتح خید را بدست علی مرتضی بر آمدان فتح بقوت از مصطفی صلی الله علیه و آله حاصل  
 آمد و قوت از مصطفی صلی الله علیه و آله با شاهدت و زیر و جمال ابوبکر صدیق حاصل  
 آمد **جواب** دیگر آنست که ابوبکر صدیق رضی الله عنه بسیار خصایم  
 بود که امیرالمؤمنین علی را رضی الله عنه نبود و دیگر آنکه خرج تعب بود و ورع و  
 خشیت و صدق و رحمت ایزد تعالی حلیت ابوبکر صدیق کرد و هرج فصاحت  
 و رزانت بود و شهادت و مردانگی و محاربت ایزد تعالی حلیت علی کرد تا طعن  
 طاعنان بیکبار که منقطع شود امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه فتح  
 خید برگرد و در حصار خید چهار هزار من بود از حوب و از آهن آن و مسماها  
 ی آن و گروهی کویند پانزده هزار من بود چون آن در بکند و آنرا بیک ست  
 برداشت و صد کام کم و بیشتر والله اعلم بدست پسر دیگر یار بدست  
 چنان در برگردانید و بدست راست بیک رخ و ذوالفقار در ران و تبه کوه  
 نید مصطفی صلی الله علیه و آله چون آن برید زبان بدوح کشاده گردانید فقال لا  
 فتی الا علی لا سیف الا ذوالفقار جو اعرودان بسیارند ولیکن چون علی  
 بوقت علی جو اعرود دیگر نبود و شمشیرها بسیار و لکن چون ذوالفقار شمشیری  
 دیگر نه **بیت**  
 اهن همه تیغست ولیکن نه چنان تیغ دریا همه ابست لیکن نه چو زمزم **هـ**  
**خبری** دیگر آنست که چون رسول صلی الله علیه و آله مکه را فتح کرد و آن هزار و صد و چهل

بت که در هک بود و آن سیصد و شصت یکان دیگه کرد اگر خانه بودند همه  
 ز بر و بر کردند یک بت بزرگ در درون کعبه بماند از سنگ و زنت از وزن  
 در خید برسی پندتروان بت عظیم را برنجیرها و مسماها بر سقف و دیوارها و خت بودند  
 و آن بت را بر هزار و پانصد بت مقدم کرده بودند رسول صلی الله علیه و آله بکعبه اندامد  
 و علی را بخواند و گفت یا علی بن ابی تلف من برای اصل این بت را ازین جای که بکن گفت یا سو  
 من که باشم که پای خویش را برکت مبارک تو نم اینک تن من و سر و پ و چشم من تو بدین کتف من  
 برای این کار چنان خواهی بکار گفت یا علی و تو قوت و طاقت آن نداری که با غیبت و حجت  
 و نبوت و رسالت من برداری بعزت خدای و بحلال قدر و پ که اگر من از سر غیرت و حجت  
 پای بر مرکز آسمان هفتم نهم هفت طبق آسمان و هفت طبق زمین زیر قدم خود محو کلام و ای  
 مسلمانان در ست کشته است یا خبار عالی که ابوبکر صدیق رضی الله عنه در شب غار رسول  
 صلی الله علیه و آله چند فرسنگ برکت خود برگرفته است و برده اخو علی مرتضی رضی الله عنه بکتف  
 مصطفی صلی الله علیه و آله برآمد و بیک ستان بت عظیم را با همه زنجیرها و مسماها و قیدرها  
 و احکامها از انجاد راورد رسول صلی الله علیه و آله گفت یا علی انج کوی مردانه کوی علی گفت یا سو  
 بدان خدای که بجز خدای نیست که اینجا اکنون من ایستادم و برین مقام که اکنون من دارم  
 اگر تو یفر صای من بدین ساعت ماه و افتاب از آوج آسمان در کشته **خبری** دیگر  
 آنست که رسول صلی الله علیه و آله در شب معراج در مسند عرش زهانی نشست گفت خواستم  
 که نعلین از پای بیرون کنم خدای عز و جل گفت حبیب من عزیز من همچنان که هستی  
 با نعلین بیک جاد و مسند عرش بنشین که عرش رفیع و مجید را جاه و جمال نعلین تو تمام است  
 پس خدای پادشاهی که مسند عرش رفیع را بنعلین پای مصطفی صلی الله علیه و آله مزین گرداند  
 آنکه قدم علی را بکتف مبارک مصطفی صلی الله علیه و آله بوارد و هر خارجی که در عالم است که وی  
 علی در از سیاست این سخن چون موم در آتش بکازد و نیست کرد **وصایا** **هـ**



خبری دیگرست بروایت درست از علی بن ابی طالب رضی الله عنه **ما** قال اوصانی  
 رسول الله **ص** یوم زوجنی فاطمه ابنته **ما** گفت یا علی چون عروس را بخت  
 خود بری موزه از پای بر کن و پای وی بشور و آن آب بگیری و در خانه بخورد و پراکند  
 اگر چون چنین کنی حق سبحانه و تعالی از خانه تو هفتاد لون درویشی بیرون کند و  
 هفتاد لون از برکت آن خانه تو فرود آورد و هفتاد رحمت بتو فرود فرستد و بدو  
 عروس و برکات و بیاورد و بر کوه شهابی خانه برسد و آن عروس را باین شود از جزام و دیوانگی  
 و پیسی و دیگر علتها یا علی و عروس را در هفته اول منع کن از خوردن ماست و دوغ  
 و ترشی و از گنیز و از خوردن سرکه و سیب ترش علی رضی الله عنه یا رسول الله از بهر  
 بنای دادن این چیزها رسول **ص** گفت اگر بهوانک ترشی و ماست و دوغ منع  
 کن از فرزندان در رحم و حصیوب آنرا جان خانه بهتر است از زنی که نیارد گفت یا  
 رسول الله و علت سرکه چیست گفت چون زن حیاض شود بر سر که هر کوه ظاهر نشود  
 بتمام و اما کشنیز خوردن خون حیض را اندر شکم بسته گرداند و اگر خدای تعالی دهد  
 زادن بر آن زن دشوار گردد و اما سیب ترش خوردن خون حیض بریده گرداند و بدو  
 دی و علی کرد و آنکه رسول **ص** گفت یا علی نزدیک کن با اهل خود در اول ماه و ثانی  
 ماه و آخر ماه که بیم بود زن را و ولد را از جزام و دیوانگی و پیسی ایمنانه **ما** یا علی یا  
 اهل خود نزدیک کن از پس نماز دیگر که اگر حق سبحانه و تعالی فرزندی روزی کند احوال  
 باشد و شیطان بغیر از احوال شادی کند **ما** یا علی و وقت نزدیکی کردن سخن بپاید  
 ملکوی که اگر فرزندی آید لا باشد و بعوره زن نظر مکن و چشم فروزن وقت صحبت  
 کردن که نگرستن بعور زن کوری بار آورد یعنی از فرزندی یا علی نزدیک کن با زن خود  
 بشهوت زنی که اگر فرزندی آید محنت بود طبع زن دارد **ما** یا علی چون جنب باشی  
 زینهار تا قرآن بخوانی که آن بود که از اسمان آتشی فرود آید و بسوزد **ما** یا علی

و صحبت مکن با اهل خود الا که با تو بود رکوپاره و باز ن بود جدا رکوپاره و تا هریکی  
 خود را بدان رکوپاک کنند و اگر یک رکوپاره و خود را پاک کنند بشهوت بر شهوت  
 بر شهوت افتند و دشمنی اند میان شما افتد و بیم بود که جزایی و طلاق در میان  
 افتد **ما** یا علی و با اهل خود صحبت مکن و شما هر دو ایستاده که فعل را از کوه  
 است و اگر ولدی از فرزندش بولد کند چون خزان **ما** یا علی و با اهل خود صحبت مکن  
 اندر شب عیدها که اگر مولودی خواهد آمدن او را شش انگشت باشد یا چهار انگشت یا  
 علی **ما** و با اهل خود نزدیکی زبرد رخت حیوه که فرزندی آید قتال باشد یا مهر  
 پیشه که بر مردم ظلم کند یا علی با اهل خود نزدیک مکن اندر روی افتاب  
 که پرده فرو کرده باشی که اگر فرزندی خواهد آمدن از درویشی و سختی خالی  
 و این نباشد تا عید **ما** یا علی یا علی با اهل خود نزدیک مکن میان نماز و قیام  
 که اگر میان شما ولدی آید حریص باشد چون یختن **ما** یا علی و چون زن  
 بار دارد با وی نزدیک مکن مگر که وضو کرده باشی اگر میان شما ولدی آید کور دل  
 باشد و بخیل دست **ما** یا علی با اهل خود نزدیک مکن اندر نیمه شعبان  
 شب برات که اگر از میان شما فرزندی آید نشانها بدارد اندر پیش و روی  
**ما** یا علی نزدیک مکن با اهل خود بشهوت خواهرش که اگر از میان شما فرزندی  
 آید عیاری باشد و هلاک مردم بدست وی باشد **ما** یا علی با اهل خود نزدیک مکن  
 بر بام خانه دیوار که اگر از میان شما ولدی آید منافق باشد و قمار باز و مرای  
 و مبتدع باشد **ما** یا علی با اهل خود نزدیک مکن در آن شب که سفر خواهی رفت  
 که اگر میان شما ولدی آید مال خود به عصیت خرج کند و رسول **ص** بخواند  
 ان لم یذرنک انوا اخوان الشیطان **ما** یا علی لا تجامع امواتک با اهل خو  
 نزدیک مکن چون از سفر درایی سه روزه اگر از میان شما ولدی آید ظالم باشد



**یا علی** بر تو باد نزدیکی کن باز خود اندر شب و شبیه که اگر از میان  
 شما ولدی بر حافظ قرآن باشد راضی قسمت خدای تعالی **یا علی** و اگر  
 شب سه شبیه با اهل خونزدیکی کنی اگر اعیان شما فرزندی اید مومن باشد  
 و نیکو سیرت باشد و رحیم دانا باشد و سخی دست باشد و پاکیزه زبان باشد از د  
 روغ و غیبت و همتان **یا علی** و چون شب پنج شبیه با اهل خود نزدیک  
 کنی اگر از میان شما فرزندی آید بقدرت باری تعالی حکمی باشد بر حرکت و عالمی  
 باشد بر علم و عمل و اگر با اهل خود نزدیک کنی روز پنج شبیه پیش از زوال اگر  
 از میان شما فرزندی آید هرگز شیطان نزدیگ وی نشود تا آنکه که بگریزد  
 و سلامت باشد اندر دنیا و آخرت و اگر با وی نزدیک کنی شب دینیه اگر خدا  
 ی تعالی از میان شما فرزندی دهد خواننده قرآن باشد یا خطیب باشد  
 یا گوینده علم و اگر با وی نزدیک کنی روز دینیه اگر حق تعالی فرزندی روزی  
 شما را معروف و مشهور باشد و عالم باشد و اگر شب دینیه از پس نماز  
 حفتن بساعتی نزدیک کنی اگر مولودی آید از جمله ابدال باشد **یا علی**  
 با اهل خود نزدیک کنی در اول ساعت از شب که میان شما ولدی آید جاد و وکا  
 هن باشد دنیا بر آخرت اختیار کند **یا علی** و صیتهای او من نگاه داجنا  
 من از جبریل و ملا داشت علیهم السلام تا ترا سود و منفعت باشد چنان که مرا  
 سود داشت انشاء الله تعالی و حده **یا علی** و صیتهای با سنادی یکراز  
 سری بن خالد بن جعفر بن محمد بن پدرش از امیرالمومنین علی بن ابی  
 طالب رضی الله عنه گفت که مرا بخواند رسول خدای عز و جل **یا علی** و گفت  
**یا علی** تو از من بجای هر و نی از موسی علیه السلام الا آنکه از پس من بگو  
 نباشد و من تو وصیت می کنم اگر نگاه داری بزی شاگرد و پیروی شهید و خدای

تعالی ترا بر انکیزان در روز قیامت فقیه عالم **یا علی** بدان که مومن را  
 سه علامت باشد نماز کردن و روزه داشتن و صدقه دادن **یا علی** و  
 مرایی سه علامت باشد رکوع و سجود و بیامردمان تمام باشد و چون  
 خالی باشد هیچ ارکان بجای نیارد و چون بیسندش کار بفشاطت کند و خدای  
 تعالی از او بگذرد و اگر از او چیزی بخیر باشد و چون خالی شود فراموش کند **یا علی** و ظا  
 ر سه علامت باشد از نماز و زی که تر باشد و قهر کند و چون بتواند مال و  
 دهان بزور بستاند و پاک ندارد که از جا خورد **یا علی** و حسود را سه  
 علامت باشد با هر که حاضر باشد جا بدو سی کند و چون انکس غایت شود  
 و پراغیت کند و هر که را مصیبت رسد و ی شادی کند **یا علی** و منا  
 فق را سه علامت باشد چون سخن گوید دروغ گوید و چون وعده کند  
 خلاف کند و چون بوی اهانت سپارد خیار نکند **یا علی** و کاهل را  
 سه علامت باشد کاهلی کند از طاعت خدای تعالی تا هتقصود شود و  
 نقصی و کنایضایع شود و نماز تاخیر کند تا از وقت بگذرد **یا علی** و تا  
 یب را سه علامت باشد پرهیز کند از آنچه بروی حرام باشد و بطل علم  
 حریص باشد و بکناه باز نکند و چنان که شیر باستان بار نکند  
**یا علی** و عاقل را سه علامت باشد دنیا را خوار دارد و جفاها نکند  
 و وقت سختی صبر کند **یا علی** و بود را سه علامت باشد پیمونند  
 بانک زوی ببرد و بدهد بان کسی که او را محروم کند و نفرین نکند بر کسی که  
 بروی ستم کند **یا علی** و احمق سه نشان دارد کاهلی کند از فریضه  
 خدای تعالی و پسیار گفتن که ذکر خدای تعالی باشد و رنج نهادن بر  
 بندگان خدای عز و جل **یا علی** و نیک بخت سه نشان دارد قوت حالال

لم



قوت خلا خورد اندر شهر خویش و مجلس علم نشیند و پنج با هم کند  
**یا علی** و بدبخت سه نشان از حرام خورد و از عیال دوری جوید و  
 نماز نهد و **یا علی** و نیکوکار سه نشان از تعجیل کند از طاعت  
 خدای تعالی و پرهیز کند از حرامهای خدای تعالی و نیکی کند با نیکوایان و بدی  
 بدی کند **یا علی** و بد کردار را سه نشان با کاهلی کند از رفاهانهای خدای  
 تعالی و رنج رساند بندگان خدای تعالی و تقدس و بدی کند با نیکوایان و  
 نیکی کند **یا علی** بنده صالح سه نشان از صلح کند با خدای تعالی  
 بکردار شایسته و دین خود را آبادان کند بعلیم و مردم را ان پسندد که خود  
 را پسندد **یا علی** و پرهیزکار را سه نشان باشد پرهیز کند از همه چیز بد  
 و پرهیز کند از دروغ گفتن و بکند از حلال اندر حرام افتد **یا علی** و هجوم سه  
 نشان در اندر کارها سه و خطا کند و بیاری مشغول باشد و فراموش کار  
 باشد **یا علی** و سیاه دل سه نشان دارد بضعیف رحمت نکند و با نیکوایان  
 قناعت نکند و پند دادن و بر اسود ندارد **یا علی** و راست گوی سه نشان  
 دارد عبادت کردن پوشیده دارد و صدقه دادن پوشیده دارد و مصیبتها  
 و رنج تر خود پوشیده **یا علی** و فاسق سه نشان دارد فساد دوست دارد  
 و بدکاران خدای تعالی رنج خواهد و اگر نیکو پرهیز کند **یا علی** و سفله  
 سه نشان دارد از رنج گوید و رنج همسایگان کوشد و بدوستی  
 کناهان پوید **یا علی** و رانده و خدای عز وجل سه نشان دارد دروغ  
 بسیار گوید و سوگند دروغ بسیار خورد و رنج و حاجت بر مردم نهد  
**یا علی** و عاير سه نشان دارد نفس خود را خوار دارد اندر تعظیم خدای  
 تعالی و ترک شهادت بگوید از بهر خدای تعالی و بسیار ایستادن

عادت کند پیش خدای تعالی **یا علی** و بنده و مخلص سه نشان دارد  
 گفتن و از حرام پرهیز کردن و جمله مردم را تواضع **یا علی** و سخی سه نشان  
 دارد چون قادر شود عفو کند و زکات از مال خود بدهد و صدقه داد و ست  
 دارد **یا علی** و بخیل سه نشان دارد از کوسنی ترسان باشد و از خواهان  
 کان ترسان باشد و با نیکوایان نیکی کند و با نیکوایان خیر گوید **یا علی** و بد  
 دل سه نشان دارد ترسناک باشد و سطره ل باشد و بیم ناک باشد  
**یا علی** صابر سه نشان دارد بطاعت کردن صبور باشد و اطمینان  
 صبور باشد و با حکام خدای تعالی صبور باشد **یا علی** دوست توبه  
 نشان دارد مال خود بدل تو کند و نفس خود فدای تو کند و ستر تو پوشیده دارد  
**یا علی** خور سه نشان دارد بسوگند خوردن ندارد و زنان را بفریب  
 و همتان بسیار گوید **یا علی** کافر سه نشان دارد اندر دین خدای  
 تعالی بشک باشد و بندگان خدای تعالی را دشمن دارد و از طاعت خدا  
 ی تعالی غافل باشد **یا علی** فراموشکار سه نشان دارد ایمان باشد از  
 مکر خدای تعالی از رحمت خدای تعالی نومید باشد و مخالفت رسول  
 صلی الله علیه و سلم عادت کند **یا علی** امر زیده سه نشان دارد  
 از عذاب خدای عز وجل ترسان باشد و از نصیحت از بهر خدای تعالی  
 ترسان باشد **یا علی** و بدترین مردمان پیش خدای تعالی آن بود که  
 منفعت خلق را وی بود و بدترین مردمان آن بود که در از عمر بود و بد کردار  
 بود **یا علی** و دوست تر مردمان پیش خدای تعالی آن بود که عمر وی  
 در از بود و کردار وی نیکو بود **یا علی** و دشمن ترین مردمان پیش خدا  
 تعالی آن بود که مردم گوید که اندر وی خیر است و هیچ خیر اندر وی نبود



ظاهر وی راسته و باطن وی زشت و بد و ترازوی آن بود که کرامت کند با کسی  
که از وی ترسد و شتر ترازوی آن بود که تنها خورده و تنها باشد و بکس چیزی  
نهدد و شتر ترازوی آن بود که توانگران را کرامی دارد و درویشان را خوار دارد  
و با توانگران سخاوت کند بکاسه و بدرویشان نهد نان پاره و شتر ترازوی  
آن بود که اندر حرام زید و کناه کار میرد و شتر ترازوی آن بود که دوستی شکار کند  
برادر مسلمان را و از پسر وی هلاک کند **یا علی** و سر کرامت اندر گذاشتن کناهان  
است **یا علی** و اصل ترسیدن پرهیزکاری است از هر چه خدای حرام کرده است  
**یا علی** و علامت راست گوی راست گفتن است و وقت خشم و وقت رضا و وقت  
حاجت **یا علی** پنج چیز دل را بسیار خوردن و بسیار خفتن و بسیار گفتن  
و بسیار خندیدن و اندوه قوت بسیار بددن و خوردن حرام ایمان براند **یا علی**  
**یا علی** و پنج چیز دل را سطر و سیاه گرداند و چون دل سیاه شود مرد کافر  
شود و او نداند کناه بر کناه و خوردن بر سیر و مظلمه انداختن و تاخیر  
کردن نماز و خوردن نان و آب بدست چپ **یا علی** و پنج چیز فراموشی را  
ری بار آورد نیم خوردن موش خوردن و بول کردن برابر قبله و بول کردن اندر  
آب ایستاده و بول کردن بر خاکستر و کزنده افکندن و زندگانی اندر حرام  
کردن **یا علی** پنج چیز دل را سپید و منور گرداند بسیار قل هو الله احد  
خواندن و کم خوردن و مجلس علم نشستن و نان نیم سوخته خوردن  
و نماز شب کردن **یا علی** و پنج چیز دل را روشن گرداند و سیاه دل  
ببرد مجلس علم نشستن و دست بر سر تیم هالیدن و بسیار استغفار کردن  
وقت سحر و بتوکل چرخ گفتن و بسیار روزه داشتن **یا علی** و پنج چیز نور  
چشم بیفزاید بکعبه نگرستن و بمصحف نگرستن و بروی مادر و پدر نگر

۱۷۲  
و نگرستن و بروی عالم نگرستن و با جردان نگرستن **یا علی** و  
پنج چیز مردم را پیر گرداند و ام بسیار و اندوه بسیار و نفس زدن کم مردم  
رسد و بوی خوش بسیار بگذارد داشتن و بسیار بگوید **یا علی** دیدم بزرگوار  
که تو حرامی بر همه بخیلان و مرایان و هوعاقی و غامی **یا علی** چون  
خدای تعالی بهشت بیا فرید گفت یارب مرا از کفر که افریدی گفت برای  
هر سخی و هر تقی بهشت گفت رضی بوم **یا علی** دیدم بر در دوزخ نبشته هر  
خلاف هوا کنند بهشت ما و ای و باشد و آنکه دوزخ گفت با خدای مرا از کفر که  
افریدی گفت برای هر بخیلی و هر متکبری گفت منم ایشان را **یا علی** رضای  
خدای تعالی همه اندر رضای مادر و پدر است و چشم خدای تعالی اندر چشم  
ایشانست **یا علی** کواچ از همسایه را و کوچه کافر باشد و کواچی در هم  
ن را و کوچه کافر باشد و فرمان بردار مادر و پدر باشد اگر چه کافر باشند و سا  
یل را در مکن و کوچه کافر باشد **یا علی** هر که از شبهه ها خورد دینش بشوید  
کرد و دلش سیاه کرد **یا علی** هر که حرام خورد دلش میزد و دینش کم کرد  
و یقینش ضعیف کرد و دعاهاش محجوب شود و عبادتش اندک کرد **یا علی**  
چون بنده محرم گردد عا کند و خدای تعالی داند که هلاک وی راست  
را می خواهد خدای تعالی گوید فرشتگان را بدهید آنچه می خواهد که در است  
هلاکم و ای و او از سر بریده گرداند **یا علی** و چون خدای تعالی چشم گیرد  
بر بنده از بندگان خویش روزی کند و پرا مالی حرام و چون چشم وی  
سخت گردد شیطان بر وی موکل گرداند و مشغول گرداند وی را بدین  
از دین و دنیا بروی اسان گرداند و آنکه گوید آنکه گوید خدای غفور  
رحیم است **یا علی** و چون دوست دارد خدای تعالی بنده را دعا



وی مستجاب نکند فرشتگان گویند یا خدا یا دعاءش مستجاب کن  
 این بنده مومن را گویند بگردانیده مرا که نه شما بروی از من چه برترید  
 و من دوست هیچ ام دعا و تصریح وی و من علیم و خبیرم **یا علی** و باشد که  
 مؤمن بمیرد و حاجتهاش روا نکند باشد **یا علی** سلام کن بر هر که بدی  
 از مسلمانان تا بنویسند تو را بدان بیست حسنه و چون بر تو سلام کنند  
 جواب بزرده تا بنویسند تو را بدان چهل حسنه **یا علی** چون مرد اندر سگ  
 مرگ افتد از او باشد یکدیگر را سلام کنند و گویند السلام علیک من بعد  
 تو نیز خواهی مرد و همچنان موی سپید موی سیاه را گویند من بخدمت رسید  
 شدم تو نیز بخیر **یا علی** شاد باش که خدای تعالی دوست ندارد  
 که شادی کند و بر تو باد که همیشه اندوهگن باشی که خدای تعالی دوست  
 دارد مردی که اندوهگن باشد **یا علی** هیچ روزی نباشد الا که گوید یا  
 فرزندانم من روزتوم از نو من بر تو گواهم نگر تا چه خواهی کرد و هیچ شب  
 نباشد الا که چنین گوید پس با شب و روز صحبت نیکو کن **یا علی** طلب  
 کن از فضل خدای تعالی حلال که طلب حلال فریضه است بر مومنان  
**یا علی** چون از وضو فارغ شوی بخوان سوره انا انزلناه فی لیلۃ  
 القدر چون پایهاشسته باشی خدای تعالی ترا بدر بهر وضوی عباد  
 دت پنجاه ساله **یا علی** هر که بر صلوات دهد که پایهاشسته باشد  
 ده بار خدای تعالی از همه اندوهها و آفات فرج آورد و دعاها و وی مستجاب  
 شود **یا علی** و چون قانع شوی از طهارت ای تازه بستان و مسح کن  
 بکن و بگو یا سبحانک اللهم و محمدک اشهد ان لا اله الا انت و حدک لا اثر  
 یکلک استغفرک و اتوب الیک انکه روی سوی زمین کن و بگو یا شهاد

ان محمد و عبدک و رسولک که این بکند خدای تعالی بیامرزد گناهان  
 اندک و بزرگ وی **یا علی** هر که ذکر کند خدای تعالی را پیش از طلوع فجر  
 و پیش از برآمدن افتاب و پیش از فرو شدن افتاب خدای تعالی  
 بیست و یک ویرا عذاب کند فردا بدو رخ و اگر گناه وی بعد است  
 رکان آسمان باشد هفتاد هزار بار **یا علی** چون غار یا مرداد بکند  
 ری بر جای خویش بنشین تا افتاب بر آید که خدای تعالی وی را بر  
 هد ثواب حج و عمره و ازاد کردن برده و چنان باشد که بصیرت  
 داده باشد هزار دینار در سبیل خدای تعالی **یا علی** و بر تو باد نماز حاجت  
 کردن در سفر و حضر که چون روز قیامت باشد هنادی یا نکند از بالای  
 کنکرها بیست کجا اندان کسی که نماز چاشت کرد ندی بروید اندر  
 باب الضحی بسلامت این خدای تعالی هیچ پیغامبری نفرستاد که  
 وی را بفروشد نماز چاشت **یا علی** تا بر تو باد برفتن نماز جماعت که پیش  
 خدای تعالی ثواب حج و عمره ترا بدهد **یا علی** نماز کردن جماعت پیش  
 خدای تعالی چون نماز فرشتگان است اندر آسمان و **یا علی** چون  
 روشن شود نماز با صداد بکن و نماز شام چون افتاب فرو شود بقدر  
 و شیرین گوشتی بکن و بخور بخور که این هر سه خصلتهای پیغامبران  
 است و وصیت کرده است مرا بدان جبریل علیه السلام **یا علی** هر که غسل  
 کند و زانیه خدای عز و جل او را بیامرزد ازادینه بادی که دیگر و نوری حق  
 وی را اندر کور و تراز بدین گران شود **یا علی** دوست ترین بندگان خدا  
 تعالی بنده ای است که اندر سجده گوید بر عظمت نفسی فاعف عنی فانه لا یغفر  
 الذنوب الا انت **یا علی** صدقات مکن با خورند و حرم او مملو نیست



و نه با مانع زکات که او را اندر آسمان دشمن خدای خود نه با خورنده  
 ربونکه او با خدای تعالی محاربت می کند و قرآن قدیم بر دین ناطق **یا علی** فان لم  
 تفعلوا فادبوا الحرب من الله ورسوله **یا علی** هر که او ماه رمضان روزه دارد  
 و از حرام احتوا کند و زور و همتان نکند خدای تعالی زوی راضی شود  
 و بهشت بروی واجب کند **یا علی** هر که پس از رمضان شش روز روزه  
 دارد از شوال بگذرد تعالی وی را پادشاه ثواب روزه تمام سال **یا علی**  
 او را بر مدار بخواندن قرآن و دعا کردن چون مردمان نماز کنند که نماز ایشان  
 بفساد آید **یا علی** چون وقت نماز آمد بساز آنرا و الا شیطان ترا مشغول  
 کند و چون نیت خیر کردی تعجیل کن بدان خیر و اگر نه شیطان تو را از آن  
 منع کند **یا علی** هر که مزدوری ببرد بگوید و مندا و نذر به تمام خدای عز و  
 جل طاعتها پیش خطه کند و من خصم او باشم روز قیامت **یا علی** جبریل  
 علیه السلام می گوید که اگر آدمی بودی هفت کار کردی نماز با اقامه و علامات  
 نشستن و بیمار پرسیدن و نماز جنازه ها کرد و آب دادن و میان دو کس  
 صلح کردن و شفقت بر یتیمان کردن تو نیز **یا علی** برین حویص باش **یا علی**  
 چون یتیمی بگریه عورتش مجید بلرزد و خداوند عز و جل گوید یا جبریل جای  
 او اندر دوزخ فراخ کردن که او را بگریانند که من خدایم او را بگریانیدم  
 و هر که او را شاد کند و بخنداند جای او اندر بهشت فراخ کردن که من  
 او را شاد کردم و بخندام **یا علی** نیا فریده است خدای تعالی اندر مرحوم  
 بهتر از زبان که بوی اندر بهشت شود و بوی اندر دوزخ شود او را در زندان  
 کن که سگ گزیده است **یا علی** بر تو باد بروزه و ایام البیض سپردم و  
 ردهم و پانزدهم از هوما می که خدای تعالی سپید گرداند رویها و روزه را

ران فردا و این روزه تمام سال باشد **یا علی** هر که خدای تعالی را پرستد  
 بی علم اندر دین خدای زیان پیشتر کند که سود و مثل وی چون نابینایی  
 باشد که اندر صحنای می گردد بی لیلی تا خود را در میان خارستان و در  
 خنجاها افکند **یا علی** هر که هر روز بیت و پنج بار بگوید استغفر الله لی  
 و لوا لیدی و المؤمنین و المؤمنات و المسلمین و المسلمات خدای تعالی او را  
 از دستان خود نوسید **یا علی** و هر که هر روز ده بار بگوید لا اله  
 الا الله قبل کل شیء احد و لا اله الا الله بعد کل احد و لا اله الا الله یبقی بنا  
 و یفنی کل احد هیچ فرشته نباشد اندر آسمان ها الا که استغفا  
 کند او را هزار استغفار **یا علی** هر که هر روز بیت و یک بار بگوید  
 اللهم یا ربی فی الموت و فیما بعد الموت خدای تعالی او را حساب نکند  
 بدان نعمتی که او را اندر دنیا داده است **یا علی** هر که هر روز ده بار  
 بگوید الحمد لله قبل کل احد و الحمد بعد کل احد و الحمد له یبقی بنا و یفنی  
 کل احد و الحمد لله علی کل حال خدای عز و جل و یاربیا مریز و اگر چه گناهان  
 کبایر دارد **یا علی** هر که بر من صلوات دهد هر روز یا هوشب صد بار و  
 جب شود بر من شفاعت وی و اگر چه گناهان کبایر دارد **یا علی** بر تو باد  
 بقناعت کردن که هیچ چیزی نیت تلخ تر از درویشی و درین جمله نصیحت  
 است از خدای تعالی رسول را صلی الله علیه و آله و سلم و مسلمانان را **یا علی** اندر  
 شب نماز کن و اگر چند دو شب در کوسبندی باشد که دو رکعت اندر شب  
 فاضل تر از هزار رکعت بروز و نماز کننده را شب ویش بهترین مردمان باشد  
**یا علی** لعنت کلن هیچ مسلمان را و نه هیچ چهارپایی را که لعنت بتوبان  
 کرد **یا علی** هر که نعمت خدای عز و جل را شکر کند و بلا یی خدای را صبر کند







تکبیر کن و بگوئی اللهم کبر واعز واعظم واقدرهما الخافه اجدد **یاعلی**  
 چون از کسی حاجتی خواهی ای الکرسی بخوان که اندر حرفی هزار برکت و هزار رحمت  
 است و هر که بخواند سوره الملک وقت خفتن بیامرزند کناه کوه و ناکه  
**یاعلی** چون چون حاجتی خواهی ای الکرسی بخوان و پای راست پیش نه **یاعلی** هفت  
 کسر از امت من اندر بهشت شوند اول ایشان جوانی تا بی و هر که صدقه  
 پوشیده دهد و هر که بترک حرام بگوید و هر که نماز چاشت بگذارد و هر که مالی  
 برود دوست تر دارد از آن که نمازی از وی فوت شود با اهام و هر که را چشم پر آب  
 شود از ترس خدای عزوجل و هر که با علما مشربند و هر که دوست دارد هوینی  
 را و کدای کند او را از بهر خدای تعالی چون چهل روز بر هوینی بگذرد و در  
 محال علمانشینند که او سیاه شود و اندر کناه کبایدا افتد از بهر آنکه علم  
 زینکایی است و عبادت نتوان کردن مگر بعلم و کار کردن سود ندارد مگر  
 با عمل **یاعلی** هر که او را ورع نباشد که او را باز دارد از کناهان زبردین  
 بهر دست و را از پشت زمین یعنی کور از بهر آنکه هیچ ایمان اندر دل وی  
 نیست **یاعلی** چون چیزی خواهی بختن نیکو پر و چون خوری خورد بجای  
 و نلخن بهر هفته بکیر و خود را پاک بهر بیت روز و هوئی کش بکن بهر چهل روز  
 و هوئی بدنی بکیر بهر ماهی و جامهها بشویر بهر دو ماه و خضاب کن هوئی با  
 اندر سال خوبار و دعا کن وقت آمدن باران و وقت مصاف با کافران و در  
 وقت خواندن قرآن و پس از نماز فریضه **یاعلی** اندر ورخ استیائات  
 از آن که خورد کدوهای قرآن خوانان را و عالمان هجوم را **یاعلی** حکم کن  
 بحق که هر جامی جای را پیش خدای تعالی باشد هفتاد و یک از عذاب که اگر از آن  
 یک کز بر سر کوهی بلند نهند جمله بسوزد تا خاکستر شود **یاعلی** زود بود که

اندامت من را فضايل اشکارا شوند هر که اصحابان مرا بگوید کردن ایشان  
 بزن که ایشان جهود این امت اند **یاعلی** دو مرد اند تو بد و رخ نشویدی  
 ترا دوست دارد و ابوبکر را و عمر را دشمن دارد او را فضايل است دیگری ترا دشمن دارد  
 و ابوبکر و عمر را دوست دارد او حاجی است و این هر دو اندر در رخ باشند  
**یاعلی** ابا بکر صدیق را دوست دار و ناصح و محبان و گفت از خدای  
 تعالی خواستم شب معراج که از پس من خلیفه تو باشی خدای تعالی نداده  
 و گفت پیغامبران را بتو مهو نهادم و خلافت را بعلی مهو نهادم که شمار ایشان  
 من درین هیچ نقصانی نیست **یاعلی** هر که نابینا راست کیر خدای تعالی عزوجل  
 جل او را بیامرزند صد هزار کناه و بکیر دست چپ نابینا بدست راست تو یا  
**یاعلی** هیچ ادعی نباشد که اندر وی باشد رکی از یونکی و رکی از پیسی و رکی  
 از کوری خدای تعالی دیوانگی بلغم ببرد و از جذام بزگام و پیسی بدهد  
 کوری بر مرد چشم اندر که خواهد **یاعلی** از کرامات هومن پیش خدای تعالی  
 است که او را زنی که موافقه که او را خوشتر دارد و نماز کردن با اهام و همسایه  
 یگان که او را دوست دارند **یاعلی** زیت بخور که اندر فصاحت بیفزاید و  
 بلغم خشک گرداند و زن را بدیدری میاموزید و لیکن بیاموزید ایشان را  
 سوره النور سوره انزلناها و فرضناها تا آخر **یاعلی** فوشتکان استغفار  
 خواهند آن کس را که اندر خانه عوی باشد انکین و زیت و شونین و اندر خانه  
 نروند که اندوی باشد صورتی یا بوی جریاسکی یا عایق بماند و پند و نه در خانه  
 که همان در آنجا نشوند **یاعلی** بر تو باد که سرجه بکار داری و شب سحر و کوشا  
 و ناف و زیر قدمها و زانوهایندایی بر و غن و ریش ریشانه کن هر روز یکبار و  
 چون بسفر روی یا بکار زار سوره عیس بخوان و ده بار انا انزلناه تا خدای



تعالی بشارت شمنان از تو کفایت کند **یا علی** و چون ترسی از ظالمی بگو  
یا الله جبریل و میکائیل و عزرائیل و اله ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب  
و منزل التوریه و الانجیل و الزبور و الفرقان کن یحار من فلان من کذا و کذا  
و چون سفر کنی بگو یا ارض اهنت بونی و ربک الله الذی لا اله الا هو الذی  
خلقنی و خلقت اعدوئک من شرک و شر ما یرد علیک و شر کل اسود و اسد و  
من شر الدوماء و **یا علی** و چون سختی بتور سر بگو یا اللهم انی اسالک  
بحق محمد و الاحمد الا ما یجیننی علی رضی الله عنه بکفت یا رسول الله ال توکلیت  
کفت هو یلو کارک ال هنت و اندر یهی مشو تا بگو یا اللهم انی اسالک خیر  
ها و خیر من بها و اعدوئک من شرها و شر من بها و طعام بسنه انکشت خوید  
که شیطان بدو انکشت خورد و طباخچه بر روی هیچ کس مزن و نه هیچ بهی  
را و سو کند بدو رخ محو و زبان را نگاه دار تا که در تنزد تا تن تو نسوزد و  
ریخ خود از مردم باز دار و خواب مگرد و دست ترا **یا علی** نکه دار این وصیتها  
من چنان که من از جبریل علیه السلام ارد جا اهلین سبحانه و تعالی  
**یا علی** دادم ترا اندرین وصیتها علم اولین و آخرین ترا و هر که بدین کار  
کند یاد کردن بعضی از گفتارهای امیرالمومنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه  
سه کلمه اند حکمت است اول قومه کل امری ما یجینه و امری ما یخون تحت  
لسانه **یا علی** ما هاک امری عرف قدر نفسه **یا علی** کفت قیمت هر مردی آنست که داند  
و مردیها نیست زیر زبانش و هاک بشود مردی که بشناسد قدر خویش و  
بسه کلمه اند مرد است اول کفت استغنی عن من شئت **یا علی** فا  
نت نظیره **یا علی** و احتج الی من شئت فان اسیر **یا علی** و تفضل عن من شئت  
فانت امیره **یا علی** کفت طمع از هر که خواهی ببر که پای او می و حاجتند شو

نگاه داشتن

بهره

بهره خواهی که اسیرا و بی و تفضل کن از هر که خواهی که اقوام را و بی و سه  
کلمه اند مناجات است **یا علی** کفت کفای عز ان الون لا عبد **یا علی** و کفای  
فخرا ان الون لی رب **یا علی** الهی انت کما احب فاجعلنی کما تحب **یا علی** کفت کفایت است  
مرا عزیزی که من بنده و تو باشم و کفایت است مرا خیزی که مرا خدایی باشی یا  
خدایا تو چنانی که من دوست دارم مرا چنان گردان که تو مراد دوست داری **یا علی** دیگر  
کفت **یا علی** الاسر مع العدوی محال و النصیحة من الحاسد **یا علی** و الامانة من الفاسق  
محال **یا علی** و السخاء من الیوم محال **یا علی** کفت هوانت بادشمنان محالست و نصیحت  
ارحسوان چشم داشتن محالست **یا علی** و امانت از فاسقان امید داشتن محالست  
و سخاوت از بخیلان کوشش داشتن محالست **یا علی** دیگر کفت من کان غناه بالمال لم  
یزل کان فقیرا **یا علی** و من احتاج الی الخلق لم یزل کان حقیرا **یا علی** و من ترک فضول الظل  
م  
و فوق الحکمة و من ترک فضول النظر و فوق الخشوع و من ترک الضحک و فوق  
للمهیبة و من ترک فضول الطعام و فوق حلالة العبادة و من ترک المزاح و فوق  
البهاء و من ترک الغیبة و فوق المحبة و من ترک التجسس و فوق الاصلاح **یا علی**  
و من شغله معاشه عن معاده فهو من الهالکین و من ترک التوکل فی کیفیة  
الله و فوق للنسک **یا علی** کفت هر که را توان کردی و ی عالت همیشه و ی ریشت است  
و هر که محتاج حقاقت همیشه حقیقت و هر که بترک سخنهای زیادت  
بکفت توفیق دهند و بر اجحمت و هر که بترک لکریستن بزیادت بکفت توفیق  
دهند و ی را بتوسیدن از خدای تعالی و هر که بترک خند بکفت هیبت و در  
دلها و مردم قرار گیرد و هر که بترک سخنهای بیهوده بکفت شیرینی طاعت و  
دل وی قرار گرفت و هر که طیبت و مزاج بگذاشت نمای روی وی زیادت گشت  
و هر که بترک غیبت بکفت محبت وی را توفیق دارند و هر که ترک تجسس بکفت

م

ب



ویرا توفیق دهند بیکوی کردن عیبهاش و هر که معیشت دنیا وی را مشغول  
 آخرت باز دارد وی ازها کائنات و هر که بترک اندیشهها اندر کیفیت خدای  
 عزوجل بگوید او را توفیق دهند اندر طاعتها **و دیگر گفت** من تشغله معا  
 ده عن معاشته فهو من الفایزین ومن اشغل بها کان من الخاطرين وقال  
 علي قدر قدرتك عليك تحفة وعلي قدر رويتك لك فاستحي منه وعلي قدر احسا  
 نك معك فاحبه وعلي قدر حاجتك اليه فتضرع اليه **وقال** ثلاثة  
 يتلوا شي في جنب ثلاثة الطاعة في نعمة الله والمعصية في رحمة الله **و**  
 في روية الله تعالى **كفت** هر که مشغول باشد از معاش دنیا باز دارد وی  
 رستگار است و هر که بهر دو مشغول باشد از معاش طاعت است **و دیگر گفت**  
 بقدر قدرت خدای تعالی بر توان وی بنویس و بقدر دیدن او ترا از تو  
 و بقدر دیدن شرم دار و بقدر احسان او ترا او را دوست دار و بقدر حاجت  
 تو بوی تضرع و زاری کن بوی **و دیگر گفت** سه چیز اندر جنب سه چیز  
 نیست شود طاعت اندر نعمتهای خدای تعالی و گناه اندر رحمت  
 خدای تعالی و بهشت بادیدار حق سبحانه و تعالی **و السلام**  
**دُعَاءُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ**  
 سمعت الشيخ الامام رفيع الدين تاج الاسلام جحان بن علي الموندي رضي  
 وهو امالي في شوال سنة خمسين وخمائه **و** مولاي اقمتم السماء في الا  
 رجاء واهبيت الرياح في مروج الكفتها ونصبت الافلاك في هياكل اقطار  
 اسميتها فمن دواير نجومها وشمسها وقمرها في ليلها ونهارها لا يذهب عليك ما  
 اسكن في طحيا وديجور عسا عسجوس قظلاما ولا ما في ملطم معلنس طوا  
 مسر ظلمة لجة سواد متجاسد عما منها ولا ما في ستور ربح حنادس عشق

اجل واطلقت الارض في له

هودج ركامها ولا ما في جيوب بهمد و امس غياهب وسق دلمة قتاها و  
 لا ما في سدف جلباب فاحم طوامس قطع غطشايبها ولا من سعي من انسيما و  
 دج من جنبها في بقاع الارض و اوديتها المطاحيات لا ما في سهول من مغاور  
 رهاقات سدج سبابس سنن ديموم فلوأت وحايها المتطامنات ولا ما  
 في من معارات بحور فوات و هو دكوف دهيما بما المدطحات لا ما في ابلج  
 بسابس ضراض اكمات صحاح سباريت پيدها المدحوات ولا ما في خرو  
 معطف جالاميد صياخيد قرن لواحق حوالق درها الشمس الشاهحات و  
 لا ما في قعر غامص هبات مستفل جلبات هرير تخرس موج بحار الزخات  
 ولا ما في تالطم هرير جلباب غطمة خوريج درمياه اندارها الجاريات  
 الا و قد احصاه علمك واحاطه حفظك بلاشريك فاوضحك ولا و  
 لي عاضك ولا وزير فاقضك بلا اختصاصك بالتدبير و احسن في التقدير  
 فالوقاد طيببتك خاضعة ولا بصار ليهاء الخجك خاشعة ولا اموراي ضللك  
 راجعة وانت الموحيد علم خفيات السرير والمتفرد بغوامض الضماير والعلم  
 بكنه صيوا مصاير التي ما تحويه قلوب اهل البصاير يبرق لك خفيات  
 الطواجيس ورايت ديد بفتضايال الذر في ظلم الحنادس وعلمت هكنون  
 خطرات الوسايس ولا تشته عليك الفاظ الملايكة في اختلاف الكلام  
 والمقالات ولا تشغل عليك من الخليفة ضرور اجناس اللغات ولا يخفي  
 عليك لسوالم الارض حسات ولا الضيبل الشخم حركات ولا تخفي الجسم  
 رنات ومناطق الذر نعمات ولا لاسنة العباد لفظات ولا لا بصار  
 العميون لحظات ولا لتترنج ولا لاهم القلوب هسات ولا لا جفا  
 المقل رهاقات ولا لا عصان الاشجار و رقات ولا لتترنج الرياح لفتا



ولا الخاروق البوق لمحات ولا حماة فيظلم الحنفات ولا الصفا  
 وقع القهزاة ولا لشارق النهار شعاعات ولا طيله البحار جر  
 عات ولا لكاناف السموات قطرات ولا لعمام الجوق قطرات ولا لقلال  
 لجلال مدرات ولا لتلال الهمال سدرات ولا لاختلاف الدهور ازهارات  
 ولا لعناق النفوس عنومات الا وهي بين يديك مقلبات وفي قبضة  
 قورتك متقلبات وفي كبرياي عظمتك متحويلات وعلي وجودك دالات  
 وعلي وحدانيتك شهادت وبروبيتك معترفات سبحانك من اله و  
 سمع سمع الاصوات وخرق بصرك الظلمات وقصر عن جلالك الصفا  
 وصلي علي سيدنا محمد واله اجمعين وحسبنا الله وحده  
**حكايات في فضائل امير المؤمنين علي بن ابي طالب رضي الله عنه**  
 بروايت دست آمده است که بزرگي از بزرگان دين گفت شبی در خواب دیدم  
 که قیامت خواست بودن و خلایق عالم خاص و عام همه را حاضر کردند و حسن و حسین  
 رضي الله عنهما تشنگان را آب می دادند از حوض کوثر من آب خواستم رسول الله صلی  
 علیه السلام اشارت کرد بایشان که آب دهید گفتم یا رسول الله من بتو ایمان دارم  
 گفت چنین است ولیکن در همسایه تو مردی است که علی را لعنت کند و تو وی را  
 باز می آری گفتم یا رسول الله از بهر آنکه با وی بر نیایم گفت اکنون آنچه موی  
 گویم کنی گفتم آری یا رسول الله پس رسول صلی علیه السلام کار دی عن داد و گفت برو  
 و هم اکنون سرش بر گرفت بر فتم و سران هردو در خواب بیدارم و کار خون  
 الوذ پیش رسول آوردم رسول صلی علیه السلام گفت احسن احسن  
 نیک کردی آنکه گفت و پرا بدهید و آب دادند چون از خواب بیدارم  
 شنیدم پرسیدم که چه بوده است گفتند درین همسایه فلان را بکشتند

وصف

حکایات فی فضائل امیر المؤمنین علی بن ابی طالب رضي الله عنه

و سر وی بریده یافتند و ندانستند که کشته است در ساعت مردمان  
 محلت را بگرفتند من با خود گفتم که کاری کردم بفرمان خدا و رسول کردم چرا  
 پنهان دارم تا یکنه ای را بسبب من بگیرند برخاستم و بنزدیک امیر شهر  
 رفتم گفتم این قوم بی گناهند این مرد را من کشته ام بفرمان رسول الله صلی  
 و قصه آن خواب با وی بگفتم امیر گفت خدای تعالی ترا از همه اندوهان  
 برهان چنان که مرا برهانیدی بسلامت باز کرد که فرمان خدای عزوجل  
 و رسول صلی علیه السلام بسمع و طاعت و ان قوم را رها کرد **خبری** دیگر  
 خوانده ام که برون کار پیشین مردی حج می شد بغداد رسید خواست که چیزی  
 انجام دهد بنزدیک کسی یا مانت بنکرست مردی را دید پیر برد کانی  
 نشسته بود فرا نزدیک وی شد گفت چیزی بنهار بنزدیک تو بنهم باید  
 که از من فرایذیری تا من از حج باز آیم مرد گفت من نپذیرم تا آن حاجی حریص  
 شد و از او بنزدیک وی بنهاد و حاجی را گفت که چاره نیست بیک شرط فرایذیرم  
 که چون بر سر کور مصطفی صلی علیه السلام رسی و از آن من سلام کنی و بگوئی لو  
 الکلاب لجیتک في كل سنة مرة الا ان سکان را بودی هر سال خدمت تو  
 امد می آن مرد حاجی گوید من برفتم و حج بکردم و بزیارت کور پیغام بر صلی  
 علیه السلام شدم زیارت کردم در میان آن در خواب شدم رسول الله صلی  
 بخواب دیدم با چهار یار ابوبکر و عمر و عثمان و علی رضي الله عنهم رسول  
 صلی علیه السلام مرا گفت بلفظ ما امرک به الرجل فانتهت من هیبت رسول الله صلی  
 الله علیه و سلم و توضیات و صلیت رکعتین فان پیغام مرد که رسانیدی از  
 هیبت رسول صلی علیه السلام بیدار شدم و وضو ساختم و دو رکعت نماز کردم پس  
 در خواب شدم همچنین خواب دیدم تا سه بار گفتم یا رسول الله تو بهتر دانی



من گفتم ایچ بگفته بود مرا پیغامبر صلی الله علیه و آله روی سویی علی کرد و گفت  
 بروان مرد را بیاور علی برفت و آن مرد را بیاورد و گفت این مرد بود که تو ایضا  
 داد گفتم اری پیغامبر صلی الله علیه و آله گفت یا علی اضر عنقه علی بیک ضرب  
 بند و سروی از تن جدا شد قطره و خون بر پیشواهن من افتاد من از خود  
 در آمدم در حال دوات بود گفتم و کاغذ و آن قصه بر آنجا نوشتم و از آنجا  
 باز گشتم و می آمدم تا ببخدا رسیدم چون بدر ساری آن مرد آمدم در ساری  
 پیش را دیدم بسته در بزم یکی را دیدم بیرون آمدم من با وی گفتم با خدا  
 و ندان ساری بگو که اصالت آن حاجی بیرون ده او گفت خداوند این ساری  
 روزی بدر ساری بدر آمد او را طلب کردم می ساری فتم جای فکنده من از  
 حال و قصه با ایشان بگفتم این خبر با امیرالمؤمنین رسید من لدی فرمود بشهر  
 بخدا و بشهرهای دیگر نامه فرستاد که مبادا کسی یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله  
 بد گوید که فلان پسر فلان را چنین حالی پیش آمد **خبری** اندر خبر آمد  
 است که آن روز عزات احد بود علی بن ابی طالب رضی الله عنه حمله برد بر کوفه  
 جبریل علیه السلام پیامد سلام رب العالمین بوسانید بر رسول خدا صلی الله علیه و آله  
 و گفت یا رسول الله این مرد که حمله می بود کیت رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت مردی است  
 از من و من از وی جبریل علیه السلام گفت و من از شما امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه  
 عن چندان مبارز بیفکنند که دستش بر قبضه و شمشیر بسته شد از خون فاطمه  
 را رضی الله عنها گفت یا فاطمه **نقص** هال السیف غیر میم **فان** فلت بود و لا ییم **فان**  
 لعمری لقد قاتلت فی حب محمد **فان** و طاعت رب العالمین جیم **فان** فاطمه رضی الله  
 عنها می بوسید دست و تیغ وی **خبری دیگر** دیگر اندر خبر آمده است بر وایت  
 درست که اندر حوب تبوک رسول خدا صلی الله علیه و آله هر یاری را یک سهم می داد علی را

رضی الله عنه

رضی الله عنه و سهم می داد لشکر او بری و خصوصت کرد و گفتند رسول خدا صلی الله علیه و آله  
 بر آمد و عزم زاد و خود میل کرد و سهم و نصیب و پیرامضا عفو رسول خدا صلی الله علیه و آله گفتار سپاه  
 بشنید بر می نشست و خطبه آغاز کرد و اندر خطبه گفت یا لشکر اهل اسلام هیچ و ایند  
 لشکر کافران بکشت و نفعی که بر مکه طایع مبارزان دشمنان بلزیدی و از هیبت آن نعره جا  
 کافران بخوشتند آن بود گفتند یا رسول الله دیدم مردی را عمامه و سبز داشت و سبب القوم  
 بر سر بسته و هر بار که نعره زد یکی بر زیدی و چون حمله بردی زمین چینی و چون  
 تیغ کشیدی در هوا برق بر خیزدی و چون ضربتی زد تیغ زن ندید نیک و سر  
 و دست پای فکنده دیدند یا رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت می ایند که می گوید  
 گفتند دیدیم و لکن ندانیم رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت این خبر میل بود علیه السلام که آن کار را کرد  
 و دل کافران زیر و زبر کرد و چون باز می گشت گفت یا رسول الله سهم و نصیب من یعنی  
 بنی ابی طالب یک سهم نصیب جبریل بود و یک سهم نصیب علی مرتضی بود طعنه  
 می زد که بیداد ندانم و یکس میل ندانم **خبری** امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه  
 یک روز از وی پرسیدند از معنی این است که حق تعالی اندر کلام مجید یاد می کند طعم غری  
 من فوقها غری و مبنیة تخریج من تحتها الا انهار علی رضی الله عنه گفت از غری  
 اندر کشت هوایی فرسنگی دیوار وی از زر و زمین وی از عنبر و کنکوه وی از زبر  
 و اب وی از سلسبیل و کیله وی بنفشه و ریحان آسمانه وی عرش ملک جلاله  
 هر غریه چهار هزار در از در منظوم دران غریها فرو دارند امیری که رعیت از  
 وی راضی بود و فرزند وی که مادر و پدر از وی راضی بود و بنده و کس خواجه از وی راضی بود  
 و بنده و موزی جان که خدای تعالی از وی راضی بود **خبری** رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت  
 روز عزات احزاب که جهاد و غزو علی بن ابی طالب رضی الله عنه برافزاید امروز با عمل  
 امت من تا قیامت **خبری** و رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت حافظا علی یعنی علی

یاست



سایر الحفظه لانهما لا یکتبان علی علی خطیئة گفت دو فرشته علی رضی الله عنهما  
 کتبه بر همه و فرشتگان که حفظه مسلمانان اند که ایشان اطاعت نویسنده و گاه معصیت  
 و حفظه علی هم طاعت نوشتند و هیچ معصیت نوشته اند **عبارت**  
 مردی که خورشید هم راز او بود و روح الامین در غنیمت انباز او و در قیامت سرور  
 و کرم و ناز او و جبریل و میکائیل لیلۃ القدر پاسبان نماز او و حیدر ابراهیم و یساقه پیراهن او  
 بصبر علم غایبه او و اندر پرده کعبه کاه بود و ولادت او این مرد را پسند ازین آیت که حق  
 تعالی می گوید از کتاب کریم **فمنهم ظالم لنفسه و منهم مقتصد و منهم سابق بخیر**  
 امیر المؤمنین علی بن ابیطالب رضی الله عنه جواب داد و گفت السابق من یودی الفرض و السنة  
 و النافلة و المصدق من یودی الفرض و السنة و الظالم من یؤد الفرض و لا یؤدی السنة  
 و النافلة گفت سابقانست که فرائض و سنن و نوافل همه بجای رد و مقتصدانست که  
 فرائض و سنن بجای رد و ظالمانست که فرض بجای رد و نوافل و سنن بگذارند قوی دیگر  
 هم از علی بن ابیطالب رضی الله عنه است که روزی علی رضی الله عنه این آیت می خواند  
**فمنهم ظالم لنفسه قال و انما منهم مقتصد و قال و انما منهم سابق بالخیر**  
 قال انما قلت انهم من ظالم و مقتصد و سابق ظالم بالعصیان و مقتصد بعبادة  
 الرحمن و سابق بالایمان ظالم بکسب الامام مقتصد بالصلوة و الصیام و سابق  
 بالاسلام گفت ظالم منم بشاخص عصیان و مقتصد منم در خدمت رحمن و سابق منم باوردن  
 ایمان ظالم منم که قضاء حق در دست بگذارم و مقتصد منم که پیش از مردمان بهفت سالی  
 ایمان آوردم و سابق منم که رحمن را پرستیدم ظالم منم که با دوست و فادار بگذردم و  
 و مقتصد منم که اگر بشرط و فاداری نکردهم جفا هم نکردهم سابق منم که اگر بپشت و نا  
 نکردهم ظالم منم که حق بندگی بگذارم مقتصد منم که اسفود را ز برداشتم سابق منم  
 که ایمان آوردم و هنوز تعویذ کوزی بر کردن داشتم **عبارت** علی مرتضی رضی الله عنه است

است رسول الله صلی الله علیه و آله گفت قصری است زیر عرش میان من و میان ابراهیم الخلیل علیهما  
 السلام گفتند یا رسول الله ان قصرک است گفت علی بن ابیطالب رضی الله عنه فیما له و ابی بن  
 حنیبل و خلیل طوی کسی را که میان حنیبل و خلیل باشد ازین مرد پرسیدند بر منبر کوفه  
 از معنی این آیت که حق تعالی می گوید **یوم نحشر للفقین الی الرحمن و فدا گفت این**  
**و ذو و چهار تر است** گفتند این چهار کدامند گفت صاحب الیمین و قوی الامین و الوفی القین  
 و منطعمه سین گفتند هاین را نمی دانیم بیان کن گفت مرقد المصباح و صاحب التماس  
 و نازل الفرشاح و حامل السلاح گفتند یا امیر المؤمنین هاین را نمی دانیم بیان کن گفت  
 مشترک لنون و راضی الحرون و غار من العرجون و صاحب المقتون گفتند یا امیر  
 المؤمنین هاین را نمی دانیم بیان کن گفت معین النفس و صاحب الهمس و سامع الهمس  
 و صاحب الشمس گفتند هاین را نمی دانیم بیان کن گفت رب البیت و محرم السبیل و مشر  
 الذیل و صاحب الخیل گفتند هاین را نمی دانیم بیان کن گفت صاحب السکینة و وعد  
 القرینة و طیب الطینة و رب الطحینة هاین نامها را نمی دانیم بیان کن چنان که ما  
 بدانیم گفت نام ابوبکر است و عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم و عن الصحابة اجمعین  
 امیر المؤمنین علی رضی الله عنه است که هرگز شرک نیاورده است و علی است که در خیمه  
 هزار من بگذاشته است و از اهل کام بیخداخته است و علی است که با عمرو و وحید  
 کرده است که بقوت قوم عاد بود قوت تنش صدر هرده قوت دلش بصد هزار مرد  
 که بکشد داشت تیغ و شصت من بود بوی فرصت یافت بیک زخم یک پای و یک  
 بوزن صد و بیست من از تن وی بیفتند علی است که کلات هبل را سجد نکرده است  
 علی است که از وی پرسیدند که بر روزگار محاربت چند کافر را کشته از اول تا  
 آخر گفت هراسه شمشیر است و مقام و ذوالفقار محاربت و مقاتلت صفا  
 و مقام یاد ندارم که چند کشته ام بوزن دو تیغ اما ذوالفقار بعد پیغام بوزن

۴۰



صد هزار و بیست هزار و چهار هزار بطریق و جاثلیق را بدو القدر سر از تن جدا کرده ام

بد

ز بعد میر عثمان که باشد میران	کراد انم که اخوانم کوا باشم ز دل چاکر
ابوالسبطين فاضل را ابوالحسن عاقل را	سپهر دین یزدان را دلیک دل صفدر
قوام قوت دین را چرخ ال یاسین را	سوار صف صفین را هلاک هره عنتر
کزین تار شایمان سرور زار شایمان	هلاک جوشن و خفتان علی کو بد کو صفدر
امیر ملوک منین جید که او بدین	که بدین مری را کشور لنگ
که او بدین صحابان را سوار او بود ایمان	هلاک و بد طاعیان را کزین بخت و مهر

دعای که پیوسته در سفر حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب رضی الله عنه خواندیک  
 اللهم تم نورک فهدیت فاک الحمد وعظم حلمک ففعلت فاک الحمد وجهک اکرم الوجوه و  
 یدک فوق الایدی ارحمنا برحمتک بفضلک وکرمتک وجمودک و احسانک یا ارحم الراحمین  
**قصه مقتل امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب رضی الله عنه**  
 محمد بن جریر الطبری رضی الله عنه گوید که امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه چون از حربه روان  
 فارغ شد عبدالرحمن بن ملجم ویدر که ابن عبداللہ و عمرو بن ابی بکر این هوسه را از حمله خوا  
 رج بودند و هوسه بجهت داشتند از آن سخت غمناک شدند گفتند این هوسه منافق را با  
 یوکت علی را و معاویه را و عمرو بن العاص را رضی الله عنهم تا عالم از شر ایشان خالی شود  
 و اسلام قوی گردد و اگر هاشم شیع انجهانی ثوابی یابیم زیرا که امر معروف از معصیات  
 عبدالرحمن بن ملجم گفت من علی را کفایت کنم عمرو بن بکر گفت من عمرو بن العاص را کفایت کنم بیدر  
 گفت من معاویه را کفایت کنم هوسه تدبیر کردند که در یک روز در یک ساعت این کار کنند عبدالرحمن  
 پیش علی رضی الله عنه رفت و بزد و بیدر که پیش بنزدیک معاویه شدند هم بران وعده و هر  
 کسی شمشیر خیزه بودند بهزار درم بزه داده و معاویه رضی الله عنه بغاز می آمد بیدر که ان

فرسان

تیغ بزد معاویه برفتاد خلق جمع شدند و بیک رفتند معاویه رضی الله عنه گفت این  
 چرا کردی گفت ان قصه که رفته بود میان هوسه معاویه فرمود تا وی را بکشدند و  
 آوردند بنزدیک معاویه طیب که بادی گفت یا معاویه میان سه چیز تو بخیری که این  
 زهی است تنها که این زهی است بزهرالوده اکنون یاد بر مرک بنه و یا صبر کن تلخ  
 کنم و یا شربت فراتو دهم ولیکن نیز تو فرزند نباشد معاویه رضی الله عنه گفت اما  
 مرک اختیار می توانم کردن و با تشطاعت بدارم اما فرزند یکی درم بدو قناعت  
 کردم ان شربت بخورد بهتر شود و معاویه ان پس ان بفرمود تا بجدادینه مقصوره  
 کردند و این رسم مقصوره معاویه بنهاده است تا راه کز خلفا از رعیت و رجاء باشد  
 و اما عمرو بن بکر بنزدیک عمرو بن العاص شدند هم بران وعده وی را شکم در می کرد بغاز می  
 توانست شد یکی بنیابت وی بیلده بود شمشیر بزد و وی را بکشد و بیک رفتند و  
 بردند گفت پس من کواکشم گفتند فلان را گفت بخدای که من ترا خواستم کشتن  
 عمرو بن العاص رضی الله عنه فرمود تا ان فاسق را بکشدند و بعضی از علما گویند که سب  
 کشتن علی رضی الله عنه ان بود که چون از حربه نمرودان فارغ شدند و ان چهار هزار مرد  
 بودند خواجه همه کشته شدند هکونه تن که بکشدند چون روی بکوفه نهاد عبد  
 الرحمن را بن ملجم از پیش بشارت بیا حدان سرای او و از رودی شنید برایشان  
 امر معروف که زنان از انجا بیامند یکی از ایشان با جمال و جمال بود در عبد  
 الرحمن بزد و صایل شد و ان شقاوت از روی و یخت و بعضی گویند او زوجه  
 می شنید از سرای یکی از ان کشتگان بیرون آمد و زنی بود خاجیه نام ان قطامه  
 پزد و برادر او محمد بن نمرودان بردست علی رضی الله عنه کشته شد بودند عبدالرحمن بن  
 ملجم بر اثر وی قرار رفت و گفت اگر خدا ای نذاری رضای منی تا ترا که خدا بی باشد  
 چنین و چنین زن گفت چو رضای منم و لیکن مرا وی است و خویشان از ایشان



دستوری بایرخواست گفت نیک آید این زن می رفت و عید الرحمن بن هلم بر اثر  
وی تا این زن برآید و شد گفت اینجا بنشین چون ترا بخوانیم انکه درای این زن  
در سرای رفت و خود را بیاراست و معطر کرد و جامه های نیکو در پوشید بغایت کمال و جمال  
و مرقوم را گفت چون یک نظر من نکرده و کرده فرو گذارید پس گفت درای یا عبد الرحمن  
چون در رفت یک نظر که بوی نکرت بران هیات و جمال بغایت شیفته شد پس گفت  
اکنون خطبه می باید کردن زن گفت تو طاقت مهر من نداری گفت چند خواهی  
تا بیا و هم گفت سه هزار درم نقوه و دو کتربیک مطربه و قتل علی بن ابیطالب عبد  
الرحمن گفت سیم کتربیکان سهیل است اما قتل علی ممکن نباشد بشر که من از قول علی  
این چون توانم کردن گفت که مرا خواهی علی را بلا بد بکش از دیگر چیز سیم و کتربیکان  
میندیش عبد الرحمن گفت بیک ضربت قناعت کنی مطیع ام شمشیر بیاور و بنزد  
یک من بنده انداز و هر چه داد روز سیزدهم از ماه رمضان بود امیرالمؤمنین علی  
بنشت و گفت حسن بلکه امروز چندم است از ماه رمضان گفت سیزدهم گفت  
چند بماند باقی گفت هفده روز گفت لیخص من هفده یعنی و در باشد که این  
محاسن بخون الوده شود پس عبد الرحمن گفت آید حیوة و یزید قتل عذیر که  
من خلیلک من مرادی عبد الرحمن بن هلم ان بشنید پیش وی رفت یا امیرالمؤمنین  
اینکه و اینک کردن اگر خواهی دست بروا اگر خواهی کردن بزن امیرالمؤمنین علی  
رضی الله عنه گفت رسول الله صلی الله علیه و آله مرا نشان داده است که تو امری کشد از مراد  
و من گناه ناکده را مکافات نکند و اگر یقین داری که مرا بخوای کشت ترا بکشتی و لیکن  
یا عبد الرحمن در کوفی هاذر ترا هیچ لقب نهاده است گفت ندانم گفت ایه ترکفت یا  
شقی عاقرا لداقه گفت بل یا امیرالمؤمنین پس علی رضی الله عنه از منبر فرمود  
و در سرای شد بدست و سیوم ماه رمضان این لعین در سرای زن خمر خورده

بود و محفته چون وقت صبح بود امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه برخاست که بنهار  
آید در میان سرای بط بود بانگ می کرد ند علی گفت صوایح یتبعها نواجح حسن  
ضی الله عنه گفت یا امیرالمؤمنین این چه سخن است علی گفت جان پدر این سخن نیست  
که دلم گواهی می دهد که من درین ماه کشته خواهم شدن پس در سرای یا زخمی کرد  
میخ در جامه وی و میخ جامه دریده کشت علی رضی الله عنه دل تنگ شد و در مسجد  
شروعی گفت **ه** خلوا سبیل المؤمن المجاهد فی الله لا یبعد غیر الواحد و هر  
دهان را بیدار می کرد و این عبد الرحمن بازان زخمی بود چون اواز بانگ علی  
شنود گفت برخیز و ان کارهانی کو کن و ارجع قری العین سرور بال ارجع سجن  
العین من ثوب یا ز چه کن چه گویم من شنیده ام از علی رضی الله عنه از رسول  
صلی الله علیه و آله ان اشقی الاولین عاقرا لداقه صالح و اشقی الاخرین قاتل علی پس  
عبد الرحمن برخاست و شمشیر بر کوفت و خود را در میان خفتگان پنهان کرد چون  
امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه در محراب شد ان لعین بد بخت میان دو سجده  
زخمی کرد بر سر امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه و از قضای خدای بران زخم آمده بود  
که دعزای احزاب عمرو بن ود برفق برفق او زده بود علی رضی الله عنه برخاست  
و شیفته کشت و دست بر ستون زد و بیخ ان کشت بر ستون سنگین نشاند حسن  
رضی الله عنه در پیش و عازر سبک کرد و بقول گویند امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه  
بفرمود جعه بن ای هر یوه را تا اما می بگرد و امیرالمؤمنین افتاده گریه می طلبید  
قاتل او می شد ند علی گفت چه طلب می کنید که این کس مراد هم اکنون از فلان در در  
همه را همه با عبد الرحمن بسته شد متعیر شد باز کردید و از ان در که امیر  
المؤمنین علی رضی الله عنه اشارت کرده بود در آمد متعیر شده و در هانده یکی و برا  
گفت ترا چه بوده است مگر امیرالمؤمنین را تو کشته و وی خواست که انکار کند

الله عنه

آید



گفتاری و پراپیش امیرالمومنین علی رضی الله عنه بردند گفت ای بخاره بد بخت  
 بچه سبب تو این کار کوئی فرزندانم یتیم کردی و دلهای مؤمنان غمگین کردی  
 و پشت لشکر اسلام بشکستی و ی خاموشی بود پس گفت از پس خواندها و ناحق  
 حوکه ریخته و امیرالمومنین علی رضی الله عنه گفت او را برندان کنیدا که من میبرم  
 و ی را هجین ضربتی بریندا که بیدار و اگر نه وی را رها کنید پس حسن و حسین  
 و محمد بن الحنفیه را رضی الله عنهم بنشانند و وصیتی تمام نکرد پس هوزمانی  
 گفتی اسیرتان را طعام دهید و کوسنه همدارید اریدش ام کلثوم دختر علی  
 رضی الله عنه را بخانه اندر شد و همی گریست فرا عبد الرحمن گفت ای شوم مدبر  
 امیرالمومنین امروز بهتر است ترا فردا بکشند عبد الرحمن گفت او بهتر  
 نیست که آن شمشیر را بر زهر آده بودند و اگر بهتر است تو چرا می گویی ام  
 کلثوم او را دشنام داد و بیرون آمد چون بدست و هفتم ماه بود امیرالمومنین  
 ام کلثوم را رضی الله عنها در خانه باز کن در باز کرد و حسن رضی الله عنه را  
 بدشت از آن خانه اواز شنید ا فتن یلقی فی النار خیرا من یاتی امنا  
 یوم القیامة اعلوا هاشیئت انما بما تعملون بصیر پس از خانه  
 اوازی شنید که هات رسول الله و هات ابوبکر و قتل عمر و عثمان و علی  
 رضی الله عنهم اجمعین حسن رضی الله عنه چون ویرا وفات آمد در خانه باز کرد  
 و برادید از دنیا رحیل کرده رضی الله عنه حسن و حسین رضی الله عنهما وی را می شنیدند  
 و محمد بن الحنفیه برادر ایشان بر پد را ب می بخت و بقیه حنوطه از رسول  
 صلی الله علیه و آله مانده بود وی را حنوطه کردند و دفن کردند بمیان مسجد کوفه  
 بقوی پس دیگر روز عبد الرحمن بن ملجم را بیاوردند که بکشند گفت مرا بکشید تا  
 بروم و معاویه را بکشم و سو کند خورم که باز ایم حسن و حسین بن علی رضی الله

۱۸۵  
 عنما گفت لا کرمه لک و گفت بکشید این ملعون را پس او را بکشند و اهل بیت  
 که آمدند و او را بحدی که نور نهادند و بسوختند و بباد بردادند و این  
 اطراد کوید اندرین باد

### شعر

فلم اهر اساقه و سماعه	که هر قطام من فصیح و اعجم
ثلاثة الاف و عبق و قتیة	و ضرب علی بالحسام المسمم
فالمن علا علامن علا و ان علا	ولا قتل الادون قتل ابن ملجم
ابو الاسود الهذلی کوید	اندر مرثیت علی رضی الله عنه
الاباخ معویة بن حرب	فلا قرت عیون الشامتینا
ای شهر الحرام فخره و نا	بخیر الناس طرا اجمعینا
فدیتم خیر المطایا ربک اطایا	و فارسها و من ربک السفینا
و من لبس النعال من حداها	و من قولنا فی و المبینا
اذا استقبلت وجهه ای حسین	رایت البرق رای الناظرینا
ولا والله ما انسی حسینا	و حسن صلاته فی الخاشعینا

و چنین گویند که امیرالمومنین علی رضی الله عنه مردی بود با الهیانه و چشمها و رخ و شکم  
 بزرگ و پیش سر اصلح و از روزی که او را بکشند بدست سیوم بود از ماه رمضان و گویند  
 بدست و هفتم از ماه رمضان پنجاه و هشت ساله بود و چهار سال و ده ماه خلافت کرد  
 و نه زن بزی کرده بود و تا فاطمه زهرا بود هیچ زن بزی نکرد علی رضی الله عنه از فاطمه سه  
 پسر بود حسن و حسین و محسن و این محسن بکودکی بمرد و بعضی از علماء اصحاب الحریث  
 روایت کرده اند که امیرالمومنین علی رضی الله عنه بهمه عزاف با پیغامبر بود مگر  
 عزاف تبوک که پیغامبر صلی الله علیه و آله ویرا خلیفه کرده بود بر مرینه و هاد علی فاطمه بدست  
 اسد بود بن هاشم بود مسلمان و هجرت کرده بود از مکه مدینه و بعد از دنیا رحیل کرد



رضي الله عنه وبيعه امير المؤمنين بروجي نماز كود ودفن كودش وكفني اين ماذر هشت  
 از پسر مازم و بعضي از علماء كويند كه علي رضي الله عنه مبايعه كودند سنة خمس  
 وثلثين وادراكشند روزادينه هفدهم ماه رمضان سنة اربعين خلافت  
 او چهار سال بود و نه ماه و نماز بروجي پسرش كود حسن بن علي رضي الله عنهما وچون  
 بكشتند او را شصت و پنج ساله بود و بقول جمهور علماء  
 تفسير انت كه شصت و سه ساله بود هم سال  
 رسول صلى الله عليه وسلم بود و ان ابوبكر  
 و عمر رضي الله عنهما و چهار سال هشت  
 ماه خلافت كود و نقش انكشيري  
 وي اين بود الله الملك  
 الحق المنين و حاجب  
 و يارا دكود  
 بود قنبر  
 رضي الله عنه

و كاتب و عبدالله بن ابي رافع رضي الله عنهم اجمعين سئل عن رسول الله  
 صلى الله عليه وسلم لم يسمي بابكر عتيقا قال يسمي بابكر ابو بكر لانه اول بكر في الاسلام و  
 يسمي صديقا لانه اول من صدق برسول الله و يسمي عتيقا لانه عتق من النار و يسمي حمرا  
 فاروقا لانه فرق بين الحق و الباطل و في رواية اخرا انه فرق سيفه راس المناقق الكذاب  
 و يسمي عثمان ذي النورين لانه اتصل بنور رسول الله مرتين و يسمي عليا المرتضي لان الله  
 تعالى زوجه فاطمة الزهراء منه و ارتضاه بتزوج فاطمة رضوان الله عنهم اجمعين  
**باب ثمان في فضائل الصحابة الاربعة رضي الله عنهم**

اخبرنا الفقه الامام الاجل السيد صاين الدين عمر بن عيسى بن ابي الفتح الخليلي  
 الدهليقي متع الله المسلمين بطول بقائه قال حدثنا الشيخ الامام الاجل السيد  
 زين الاسلام شرف الدين فخر الايمه تاج الانام امين الشريعة ابو الغياث عامر بن الحسين  
 الهموي قدس الله روحه بقواتي عليه في مسجد في رجب سنة ثلاث و عشرين و خمسمائة  
 قال اخبرنا الرئيس امين الدين ابو الحسن علي بن سراهك الهموي قال اخبرنا الشيخ  
 الامام القاضي كن الدين شرف الاسلام ابو عبد الله محمد بن سالمة بن جعفر بن علي القضا  
 عي المصري بعصر قال محمد بن ابي سعيد مكنة قال زاهر السرخسي قال محمد بن عواد  
 قال الحسين بن الحسن قال ابن المبارك قال اسماعيل المكي قال لي الحسن بن  
 عن انس بن مالك رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان مثل اصحابي  
 في امتي كالملح في الطعام ولا يصلح الطعام الا بالملح مبارك باد بر من كفتن فضائل  
 و مناقب صحابه جذا جذا لانه كفتهم و مبارك انج مجمل خواهم كفتن و مبارك باد بر شما  
 شنيدن فضل اصحابان مبارك باد بر من و بر شما و بر خير و بر فوز و بر امن و بر سلا  
 و بر سعادت باد بر تمام كارها و عاقبت روزگارها و ان همه مسلمانان بحق النبي  
 محمد و الله اجمعين قال رسول الله صلى الله عليه وسلم كفت بدرستي و حقيقت بدان  
 كه مثل اصحابان من اندر امت من چون ملك است اندر طعام كه طعام اراسته نشود و لذ  
 و چاشني نمايد مگر بنمك هر چند در دنيا طعامها لذيد و نفيس بسيارست وليكن  
 لي ملك از هيچ طعامي هيچ لذتي نبرد نيابد هچنين هر چند امروز نيز ايمان خلق  
 بخداي تعالى و كتاب خداي تعالى و فرشتگان و رسولان خداي تعالى و قضاء  
 قدر و مرگ و اجل نيز بسيارست وليكن بخدايي خداي و بحلال قدر او و بحال  
 مصطفي و معال كوفي و سني ابوبكر و عمر و عثمان و علي رضي الله عنهم ايمان  
 هيچ كس هيچ حال و تي نبرد نيابد انون پيغمبري ان كه باخبار مسند مشغول شوم

اموشاي

مت



ابتدا کنیم بایات قرآن که در ایشان بدان کخداوند جل جلاله و کثرت فضاله  
در عهد اول و در روزگار اول در صدر هر کتابی از صد و چهار کتاب منزل که از  
خود بخلاق کلام فرستاده است ابتدا و افتتاح آن در فضل و شرف چهار یار مصطفی  
صلی الله علیه و آله و فاروق ازکی و ذالنورین اسحق و مرتضی و فی فر  
ستاده است و کشف و بیان این ترتیب و شرح و بسط این بتوفیق و قایید  
باری خدای پادشاه جل جلاله در عهد و ضمان منت که بگویم آن شاء الله  
تعالی مقرر امسهر پادشاه عالم پادشاه اهل عالم ده کتاب بادم علیه  
السلام فرستاد اول کتاب اول در فضل مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم و  
چهار یار وی فرستاد و پس از آن پنجاه کتاب دیگر که شش پیغامبر  
علیه السلام فرستاد همچنین در فضل مصطفی صلی الله علیه و آله و چهار یار وی  
فرستاد صدیق و فاروق و ذالنورین و مرتضی و رضی الله عنهم و  
ستا و پس از آن سی کتاب دیگر بادرین علیه السلام فرستاد و هم در فضل  
مصطفی صلی الله علیه و آله و چهار یار وی و صحف براهم خلیل که فرستاد  
در فضل مصطفی صلی الله علیه و آله و چهار یار وی فرستاد و توریة موسی علیه السلام  
که فرستاد هم در فضل مصطفی صلی الله علیه و آله و چهار یار وی فرستاد علیه السلام  
و زبور داود پیغامبر فرستاد علیه السلام در فضل مصطفی صلی الله علیه و آله و چهار یار وی  
علیهما السلام در وی فرستاد و همچنین انجیل که بعیسی علیه السلام فرستاد و هم فضل  
مصطفی صلی الله علیه و آله و چهار یار وی علیهما السلام در وی فرستاد و فرقان همچنین  
اول سورة از قرآن که آمد بدین ایت بود که حق سبحانه و تعالی محمد مصطفی صلی الله علیه و آله  
در حق ایشان **بسم الله الرحمن الرحیم** اقراء باسم ربک الذکر  
خلق این ایت آمده است و نشان و طالع مصطفی است صلی الله علیه و آله خلق

الانسان من علق و این ایت در شان و طالع و بخت ابوبکر صدیق رضی الله عنه آمده  
است اقراء باسم ربک الذکر و این ایت در شان و طالع و بخت عمر بن الخطاب رضی الله عنه  
آمده است الذی علم بالقلم و این ایت در شان و طالع و بخت عثمان بن عفان رضی الله عنه  
آمده است علم الانسان ما لم يعلم و این ایت در حق و طالع و بخت علی بن ابی طالب  
رضی الله عنه آمده است و بیشترین علمای ائمه اول سورة که فرود آمده است بر پیغامبر  
صلی الله علیه و آله این سورة بود و اول پنج ایت فرود آمد بعد از آن ایت های دیگر تا بداند که این پنج  
ایت در فضل این پنج محترم است عبدالله بن عمرو و العاص رضی الله عنه گوید که فتم پیغامبر  
صلی الله علیه و آله بنویسم انما از تو می شنوم گفت بنویس خدای عز و جل می گوید علم الانسان  
ما لم يعلم قناده رضی الله عنه گوید قلم نعمتی بزرگ است از خدای عز و جل که اگر  
قلم نبودی دین بر جای نمی ماند و هیچ کس مصلحت خویش نگاه نتوانستی داشت و غنی ای  
هر برة رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه و آله فی قوله تعالی و ما لک بجانب الطور  
او نادینا جبریل امین صلوات الله علیه نزدیک مصطفی آمد و از خدای تعالی  
سلام آورد و گفت عز و جل می گوید من کخداوندم و بر مقدورانی حدم  
باموسی عمران بر طور سینا سخن گفتیم و واسطه خلق در یک زمان سی هزار  
سخن با وی گفتیم از آن سی هزار سخن که خدای تعالی موسی را بشنوا نید و هفتاد  
سخن بود که موسی را در حق وی بشنوا نید و بیست هزار و نه هزار و نه صد و سی  
سخن آن بود که موسی را در حق مصطفی و صحابه و وی و در حق اهل بیت وی بشنوا نید  
و سخن خدای عز و جل قدیم است و عظیم است و ازلی و ابدی است و آنرا اول و آخر  
نه و آن را ابتلا و نمایت نیست و لیکن عدد و شمار در سخن خدای که بدید اید در  
کوشش می سی علیه السلام بدید اید و قتی شنود و قتی نشنود یک سخن از آن سخن ها  
آن بود که یا موسی اما این قدر افروخت علی فاضل عبادی و خواص احیاء ائمه احمد



صیام شهر رمضان من خلقی فی امة احمد صیام شهر رمضان الا وان صوام شهر  
رمضان اقر بالخلق الی مجلسا یوم القیامة الا ان حملت عربی و النبی من ملا  
الخبیر بطله **ایت** دیگر است که حق سبحانه و تعالی در حق مصطفی صلی الله علیه و آله  
و در حق چهار یار و یک ابوبکر صدیق **ایت** و عمر فاروق **ایت** و عثمان ذی النورین **ایت** و علی  
اطر ترضی رضی الله عنهم یاد کرد و گفت **ایت** الحمد لله رب العالمین **ایت** این است اندر نشانی  
و طایع و نخت مصطفی است و دلیل این که حق تعالی فرموده و ما ارسلناک الا رحمة  
للعالمین **ایت** الحمد لله **ایت** و این است سیوم بر طالع و نخت ابوبکر صدیق رضی الله عنه  
است و دلیل این و نخت این نیز از معنی خبر که رسول صلی الله علیه و آله گفت ارحم  
بامتی ابوبکر **ایت** ملک یوم الدین **ایت** و این است چهارم بر طالع و نخت عمر فاروق  
رضی الله عنه و معنی آن خبر است که رسول صلی الله علیه و آله گفت قوام فی دین الله عمر قوت  
شمار دین عمر خطاب است رضی الله عنه **ایت** ایاک نعبد و ایاک نستعین **ایت** و این است اندر  
حق عثمان بن عفان آمده است رضی الله عنه که رسول صلی الله علیه و آله گفت است  
اصدقکم حیاء عثمان بن عفان شرف داشتن بحقیقت عثمان راست **ایت** اهدنا  
الصراط المستقیم **ایت** و این است اندر حق علی بن ابیطالب رضی الله عنه آمده است  
که رسول صلی الله علیه و آله گفته است که کرامی ترین امت من و عالم ترین علی بن ابیطالب  
است رضی الله عنه و بقیه و سوره و فاتحه که آمده است و غضب خدای عزوجل و خشم  
و این صلات خلق و کم راهی در حق جهود و ترساود حق را فضا و در حق خارجی آمده است  
اگر دشمن سید مصطفی اند صلی الله علیه و آله و یاران وی چنان که گفت حق سبحانه و تعالی  
صراط الذین انعمت علیهم غیر المغضوب علیهم و لا الضالین **ایت** یعنی منمائی مارا  
راه آن کسانی که بر خویش تغییر کرده اند از قوم موسی و عیسی علیهما السلام و از قوم  
مصطفی صلی الله علیه و آله چو را فضیلت و مزدکیان و خارجیان و غیر ایشان **ایت**

دیگر است که حق سبحانه و تعالی از پس سوره الحمد که اندر جامع نویسنده است  
که حق تعالی می فرماید **ایت** بسم الله الرحمن الرحیم **ایت** الحمد خداوند سبحان و  
تعالی با قسم گفته است که بحواله کلام بحق میم بحق الف یعنی بحق الهیته  
خدا نیست خدای عزوجل بحق لام بحق سفارت و امامت جبریل **ایت** بحق میم بحق  
نبوت و رسالت محمد صلی الله علیه و آله **ایت** بحق الف انه بحق لام یعنی لام لا اله الا الله  
بحق میم یعنی بحق میم محمد رسول الله **ایت**  
**ایت** بحواله دست هنگام سحرگاه **ایت** بزد بر جانم از عشق تو خورگاه **ایت**  
و در خبری آمده است بروایت ده مرد از صحابه که رسول صلی الله علیه و آله گفت ای وجد  
لیله اسری بی علی سرافقت العرش مکتوب **ایت** لا اله الا الله محمد رسول الله **ایت** ابوبکر  
الصدیق **ایت** عمر فاروق **ایت** عثمان ذی النورین **ایت** علی المرتضی گفت آن شب که  
مرا از خانه ام هانی بدو برد و مرا در آن شب از بلندی و راست رفعت و ثبت  
قاب قوسین بگذرانیدند بران سیصد هزار پرده عرش از پیش و بران سیصد  
هزار سر پرده عرش از راست و بران سیصد سر پرده عرش از چپ و بران سیصد  
هزار سر پرده عرش از پس بر هر سر پرده و جزا که دیدم کتابی نبشته بخط  
تقدیر و تدبیر **ایت** لا اله الا الله محمد رسول الله **ایت** ابوبکر صدیق **ایت** و عمر فاروق  
و عثمان ذی النورین **ایت** و علی المرتضی رضی الله عنهم **ایت** اینجا در اول این سوره  
گفته است **ایت** بحق الف و لام و میم و این سو کند **ایت** ذلک الکتاب **ایت** این کتاب از کتاب  
است که شما را بذران و عده داده ام این قوانست در مدایت سال و سه سال  
بمهل و تانی بشما فرستاده ام این کتاب ان کتابست که صد هزار و بیست هزار و سه  
هزار و نصد و نود و نه پیغامبر این کتاب را از حد خواسته اند و نیا فتان و بر  
ار و یک این قوان زیسته اند و بکرده اند و این قوان و این کلام نذیده اند و نه شنیده



**بیت** هزار عالم آمد بطبع قریب **عنه** هزار عارف آمد بطبع رویت **عنه**  
**عنه** هزار عاشق آمد بطبع صحبت **عنه** هزار کوه درو جانفشادمان **عنه**  
**عنه** هزار رنده و تمار هر چه شد **عنه** که کس هنوز ندادست خود نشان **عنه**

ای غنیمت امرای مسلمانان می دانید قدر و قیمت صد و چهارده سوره قرآن و حق و  
صد و چهارده سوره قرآن همی گذارید آنکه گفت سبحانه و تعالی **عنه** لاریب فيه نیت  
شک اندر وی خداوند تعالی گفت بنوکان و پرستاران من عزیزان و خاصکیل من  
بحق الف بحق من و حومت ذات و صفات من بحق عالم بحق جبریل امین من و پیغمبر  
بحق میم بحق محمد رسول من و بگویند من که این کتاب خوانست در رستی قرآن ریب  
و تم نیت و این قرآن کلام منست و در راستی کلام شک و شبهت نیت جدت و هر  
نیت قدیمت حلوت نیت و مخلوق نیست هیچند پیشتر خوانند بر زبان دوستان  
سبک تر و کسی از خواندن آن ملامت نیست هیچند پیشتر در دوستان شیون تو را  
شنیدن آن کسی را ملالت نیت **عنه** هلا للمتیقین بیای است و راه غلوی پر  
هیز کاران را و مومنان را این کتاب راه راست متقیانست این قرآن شفاء دل  
شور دکان است فرقان غدا جان مستند است سلو تکاه نعمت علان است و سا  
بقانست نزهتگاه طرب عارفان و عاشقانست روز بازار صلح عاصیانست **عنه**

**بیت** ما را توحید و زهد و طاعت مدان **عنه** ما را بمقامات کرامات هوان **عنه**  
**عنه** ما میم و چهار چیز بگویند چو جان **عنه** بوبکر و عمر با علی و عثمان **عنه**  
ای مسلمانان این قبالات دولت قرآن و خلعت یکاف عام در حق جمله مومنان و مسلمانان  
ولیکن حقا است در حق چهار کس در حق چهار خلیفه چهار امام **عنه** بوبکر آنکه عمر آنکه عثمان  
آنکه علی **عنه** رضی الله عنهم و دلیل این سخن از قرآن می نمایم **عنه** قوله تعالی الذين  
یؤمنون بالغیب این ایت عام در حق همه خلق خاص در حق ابوبکر صدیق رضی

عنه

عنه و یقیمون الصلوة چنان که کنیم عام در همه خلق و خاص در حق عمر خطاب رضی  
و ممان ز قناهم بنفقون **عنه** یعنی عام در حق همه خلق و خاص در حق عثمان رضی الله عنه  
والذين یؤمنون بما انزل الیک **عنه** همی بین عام در حق همه خلق و خاص در حق علی رضی الله عنه  
**ایت** دیگرانست که حق سبحانه و تعالی می گوید **عنه** واتی مال علی حبه و القدر  
نی و الیتامی و المساکین و ابن السبیل و فی الرقاب **عنه** بدهند مال هر چند که آن را بد  
دارند یعنی بوبکر **عنه** و اقام الصلوة **عنه** و بیای دارند نماز یعنی عمر **عنه** و اتی الزکوة  
بدهند زکوة یعنی عثمان **عنه** و الموفون بعهدهم اذا عاهدوا **عنه** وفا کنندگان بعهده  
خویش چون عهد کنند یعنی علی **عنه** دیگرانست که ملک تعالی می گوید **عنه**  
الصابرین **عنه** آن کسانی که صبر کنند بر فرمانهای یعنی محمد صلی الله علیه و آله و الصادقین **عنه**  
و آن کسانی که راست باشند اندر سر و علانیت یعنی ابی بکر رضی الله عنه و القانتین **عنه**  
و آن کسانی که مطیع باشند بر و ام یعنی عمر رضی الله عنه و المنفقین **عنه** و آن کسانی  
که نفقه کنند از طاعت خدای تعالی یعنی عثمان رضی الله عنه و المستغفرین **عنه** که استغفار  
آن کسانی که استغفار کنند اندر وقت سحر یعنی علی رضی الله عنه **ایت** دیگر  
انست که حق تعالی همی گوید **عنه** الذين ینفقون فی السراء و الضراء **عنه** آن کسانی که نفقه  
کنند اندر حال شداید و اندر حال سختی یعنی ابابکر رضی الله عنه **ایت** دیگرانست  
که همی گوید **عنه** و الحاکمین العیظ **عنه** و آن کسانی که خشم فروخورند آنکه که دل ایشان  
پرسش باشد از خشم یعنی عمر رضی الله عنه و العافین عن الناس **عنه** و آن کسانی که اندر  
گذارد و عفو کنند از مردمان یعنی محمد صلی الله علیه و آله و ائمه اثنان باشند و آن  
عثمان بن عفان است رضی الله عنه **عنه** و الله یحب المحسنین **عنه** و خدای تعالی دوست  
دارد نیکوکاران را **عنه** یعنی علی بن ابیطالب رضی الله عنه **ایت** دیگرانست که حق  
سبحانه و تعالی همی گوید **عنه** ربنا ما خلقت هذا باطلا سبحانک فقنا عذاب النار **عنه**



ای بار خدای هانیا فریدی این را بهزل ملک بزرگ افیدی و منزهی از همه عیبا  
 نکه دار ما را از عذاب و نوح دعاء رسول صلی الله علیه و آله کرده است **ربنا انک من تد**  
 خل النار فقد اخزیته و ما الظالمین من انصار ای بار خدای ما تو که وی را در  
 زنج کنی خود وی را خوار بگره باشی و نباشد ستم ستمکاران را هیچ بار که از عذاب  
 نگاه دارد **ربنا** این دعای ابو بکر است رضی الله عنه **ربنا** اننا سمعنا منادیا ینادی  
 للایمان ان امنوا برکم فامنوا ای خدای ما ما شنیدیم منادی یعنی محمد  
 صلی الله علیه و آله که می خواند بایمان که ایمان آورید بخدای خویش ها ایمان آورید  
 و این دعای عمر است رضی الله عنه **ربنا** فاعف لنا ذنوبنا و کفر عنا سیئاتنا  
 و توفنا مع الابرار ای خدای ما بیاموز ما را کناهان ما را و کفارت کن از ما  
 بدیهای ما و عمر جماعت کن با جملة کسانی که مطیعان بودند و یقوی بان بران  
 که ما در و پس از ایشان راضی بوده اند و ایشان را ابرار گویند و این دعای  
 عثمان رضی الله عنه **ربنا** واتنا ما وعدنا علی رسولک و لا تخزننا یوم القیامه  
 انک لا تحلف علیما **ای بار خدای ما** بده ما را آنچه وعده کرده ما را بوزبان  
 رسولان خویش و ممکن خوار ما را بعد از خویش روز قیامت که تو خلافت کنی  
 و عده را **ربنا** و این دعای علی است رضی الله عنه **ایست** دیگر یا ایها الذین امنوا  
 اصبروا **ای کسانی که ایمان** ای صبر کنید و سستی ابو بکر رضی الله عنه و صابران  
 و مصابو کنید بر نعمتها و گفته اند با کافران یعنی عمر رضی الله عنه و ابطول  
 و ثبات کنید در دوستی عثمان **ربنا** و اتقوا الله لعلکم تفلحون و بتوسیدان  
 خدای تعالی مکن فلاح و نجات یابید و سستی علی رضی الله عنه **ایست**  
 دیگر فاولیک الذین انعم الله علیهم من النبیین **ای خود ایشان** باشند با ان  
 کسانی که نعمت کرده باشد خدای بر ایشان از پیغمبران یعنی محمد صلی الله علیه و آله

این

علیه السلام

علیه السلام **والصدیقین** و راست گویان و بزرگان اصحابان یعنی ابو بکر  
 رضی الله عنه **والشهداء** و شهیدان یعنی عمر رضی الله عنه **والصالحین** و  
 شایستگان ایشان یعنی عثمان رضی الله عنه و حسن و لیک رفیقان و  
 نیکان که ایشان در رفیقان **ربنا** یعنی علی رضی الله عنه **ذلک الفضل من الله**  
 نست فضل و منت از خدای یعنی دوستی ایشان اندر دلهای کسانی که اهل سنت  
 و جماعت اند **ایست** دیگر انما اولیکم الله و رسوله **خود وی** شماست خدای تعالی  
 و رسول وی یعنی محمد صلی الله علیه و آله **والذین امنوا** و ان کسانی که ایمان  
 آورده اند **یعنی** با بکر رضی الله عنه **الذین یقیمون الصلوة** و ان کسانی اند  
 که بپای دارند نماز یعنی عمر رضی الله عنه **و یوتون الزکوة** و می بدهند زکوة  
 یعنی عثمان رضی الله عنه **و هم را عون** و ایشانند که رکوع کنند یعنی علی  
 رضی الله عنه **مفسران** گویند که سالی علی بدشت وی اندر رکوع بود اندر مسجد  
 انگشتی خویش بوی داد **و من یتول الله و رسوله** و هر که مولات کند با  
 خدای تعالی رسول وی **والذین امنوا** و ان کسانی که ایمان آورده اند  
 فان حزب الله هم الغالبون **خود گروه** خدایند که غلبه کنند دشمنان اصحاب  
**ایست** دیگر الذین اذا ذکر الله وجلت قلوبهم **ان کسانی که چون یاد کرده**  
 اند خدای را عز وجل بتوسید دلهای ایشان **یعنی** ابو بکر رضی الله عنه و  
 اذ اتلت علیهم آیاته زادتهم ایمانا **و چون بر خوانند** اند بر ایشان ایتما  
 خدای عز وجل بیفزاید ایشان را ایمان **یعنی** عمر رضی الله عنه و علی بن  
 یتوکلون **و بخدای** خویش توکل کنند و کار با وی گذارند **یعنی** عثمان  
 رضی الله عنه **الذین یقیمون الصلوة** و نماز قنایم ینفقون **ان کسانی**  
 که بپای دارند نماز بوقت و از آنج روزی کرده باشند نفقه کنند **یعنی** علی

حنی الله عنه



اوليك هم المؤمنون حقا **عنه** ایشان ایشانند مؤمنان بحق یعنی دست  
داران ایشان مؤمنانند و محققان **آیت** دیگر و المؤمنون المؤمنات  
بعضهم اولیاء بعض **عنه** و مؤمنان مردان و مؤمنات زنان برخی از  
ایشان اولیا و برخی دیگرند **عنه** یا مرون بالمعروف و ینہون عن  
المنکر **عنه** فرمایند بصفت و رحمت ایمان و خیر و نی کنند از منکر یعنی  
از کفر و این ابوبکر است رضی الله عنه **عنه** و یقیمون الصلوة **عنه** و یبای  
دارند نماز یعنی عمر رضی الله عنه **عنه** و یؤتون الزکوة و همی ہند زکات **عنه**  
یعنی عثمان رضی الله عنه **عنه** و یطیعون الله و رسوله **عنه** و بجای رند طاعت  
خداي تعالی و رسول وی یعنی علی رضی الله عنه **عنه** اولیک سبوحهم الله  
ایشانند زود رحمت کند خدای تعالی بر ایشان **آیت** دیگر التائبون  
توبہ کنندگان انداز شرک و از نفاق یعنی ابوبکر رضی الله عنه **عنه** العا  
بدون مطیعانند یعنی عمر رضی الله عنه **عنه** الحامدون **عنه** شکر گزاران  
اندر نعمتها یعنی عثمان رضی الله عنه **عنه** الساجدون **عنه** روزه داران و  
حاجیان و غازیان اند یعنی علی رضی الله عنه **عنه** الراکعون **عنه** رکوع کنند  
کان اند خدای را عزوجل **عنه** یعنی ابوبکر رضی الله عنه **عنه** الساجدون **عنه**  
سجود کنندگان اند نماز کنند یعنی عمر رضی الله عنه **عنه** الامرون بالمعروف  
والناہون عن المنکر **عنه** امر کنندگانند یعنی معروف کنندگان اند یعنی  
بست فرمایند **عنه** و نمی کنندگانند از منکر یعنی از بدعت نمی کنند و این  
عثمان است رضی الله عنه **عنه** و الحافظون لحدود الله **عنه** و نگاه دارند حقها  
خدای را تعالی و وفا کنند بیعت خدای تعالی **عنه** و این علی است رضی الله عنه  
و بشی المؤمنین **عنه** و بشارت دویا محمد مؤمنان را بهشت یعنی ان مؤمنان را

ک ایشان دوست دارند این چهار را را رضی الله عنهم **جمعین آیت** دیگر  
انما یتذکر اولوا الالباب **عنه** خود پند گیرند خداوندان خود یعنی ابوبکر رضی  
عنه **عنه** الذین یوفون بعہد الله ولا ینقضون الميثاق **عنه** ان کانی  
که وفا کنند بعهد خدای تعالی یعنی پداخ فرموده اند و بشکند عهد  
و ميثاق یعنی عمر **عنه** و الذین یصلون ما امر الله به ان یوصلوا و یخفون  
ن ریحهم و یخافون سوء الحساب **عنه** و ان کانی کہ بدین و نذراخ فر  
موده است خدای تعالی بدان کہ انرا بدین و نذری حمی ترسند از خدا  
خویش و ترسند از بدی شمار یعنی عثمان رضی الله عنه **عنه** و الذین صبروا  
ابتناء وجهہ ربهم و اقموا الصلوة و انفقوا مما رزقناهم سرا و علان  
نیة و یدرون بالحسنة السيئة اولیک لهم عقی الدار **عنه** و ان کانی  
نی کہ صبر کردند بطاعت خدای تعالی حق خدای او بپای داشتند  
نماز و نفقه کردند از انج ما ایشان را روزی کرده ایم اندر سر و عالا  
نیہ یعنی زکات بدادند و مکافات کنند بدی که بدی را ایشانند که ایشان  
ن را اخسری بهشت یعنی علی بن ابی طالب رضی الله عنه **آیت** جنات  
عدن یدخلونها و من صلح من ابایعهم و از واجهم و ذریاتهم و الملا  
یدخلون علیهم من کل باب سلام علیکم بما صبرتم فنعمر عقی  
الدار **عنه** همشتماء مقام اندر شوند ران همشتماء ایشان و هر که ایمان  
آورده باشند از پدران ایشان و اهل فرزندان ایشان و قرابات  
فرزندان فرزندان و فرشتگان همی در آیند از هر دری کہ سلام باد بر شما  
بدان صبر که کردید اندر نیانیک عاقبت سری کہ است یعنی دوستان  
چهار یارند رضی الله عنهم **عنه** مقاتل اندر نفسی خویش آورده است کہ اندر



مقدار شبان روزی از روزگار دنیا سببار فرشتگان بسلام ایشان آیند  
و هدیه ها آورند و گویند نوش باد شمار ای دوستان صحابه که این همه کرامت  
و نعمتها از دوستی ایشان یافتند **آیت** دیگر قدا فلاح المؤمنون  
الذین هم فی صلواتهم خاشعون **عنه** خود فلاح کردند مؤمنان یعنی  
ستکاران یافتند بردوام آن کسانی که ایشان اندر نماز خویش متواضع  
باشند و ترسان باشند و لوزان هم بدر هم باند ام یعنی بوبکر  
صدیق رضی الله عنه **عنه** و الذین هم عن اللغو معرضون **عنه** و آن کسانی که ایشان  
از لغو و لغو معرض باشند و روی بگردانند یعنی عمر خطاب رضی الله عنه  
و الذین هم للزکوة فاعلون **عنه** و آن کسانی که ایشان زکات دادند  
بجای آرند یعنی عثمان رضی الله عنه **عنه** و الذین هم لفروجهم حاکم  
فظون **عنه** و آن کسانی که ایشان فرجه های خویش نگاه دارند از حرام  
یعنی علی رضی الله عنه **آیت** دیگر و عباد الرحمن الذین یکشون  
علی الارض هونا **عنه** و بندگان خدای تعالی فاضلان آن کسانی باشند  
که همی روند بر زمین با سکونت و وقار و تواضع بعلم و حکمت یعنی  
ابوبکر رضی الله عنه **عنه** و اذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما **عنه** و چون خطا  
بکنند با ایشان جاهلان و نادان گویند گفتاری با سلامت اندر  
وی هیچ بزه نه یعنی عمر خطاب رضی الله عنه **عنه** و الذین یبیتون لربهم  
سجدا و قیاما **عنه** و آن کسانی باشند که شیخون بوند با نفس خود خدای  
خویش را ساجد و قائم باشند یعنی عثمان رضی الله عنه **عنه** و الذین  
یقولون ربنا اصرف عنا عذاب جهنم اولیک یحزون الغفرة بها صبروا  
و آن کسانی که گویند یا رب بگردان از ما عذاب دوزخ یعنی علی رضی الله عنه

و ایشان را جزا دهند و عرفه های بهشت بدان صبر که ایشان بطاعت  
خدای تعالی یعنی دوستان ایشان رضی الله عنهم **آیت** دیگر و ما عند  
خیر و ابقی للذین امنوا و علی **عنه** و الذین یؤکلون **عنه** و ابی بنر خدای تعالی  
بسترو باقی تو آن کسانی را که ایمان آورده باشند و بر خدای خویش توکل  
کنند یعنی بابکر رضی الله عنه **عنه** و الذین یخشون یحتملون کبارا **عنه** و  
الفواحش و اذا ما غضبوا هم یغفرون **عنه** و آن کسانی که بپرهیزند از گناه  
بزرگ و کارها و فاحش و چون خشم گیرند ایشان را بیامرزند یعنی عمر رضی  
و الذین استجابوا للهم و اقاموا الصلوة و امرهم شوریک بینهم و هم امن  
قناهم ینفقون **عنه** و آن کسانی که اجابت کنند خویش را و بیایند از نماز  
و کار ایشان اندر مشورت باشند میان ایشان و از ابی روزی کنیم ایشان را نفقه  
کنند یعنی عثمان رضی الله عنه **عنه** و بعضی از مفسران گویند این آیت اندر شای  
ابوبکر رضی الله عنه فرو آمده است که او هر چه داشت نفقه کرد و دشنام دادند  
وی را جواب نداد و عامست اندر همه مؤمنان **عنه** و الذین اذا اصابهم  
البعی هم ینتصرون **عنه** و آن کسانی که چون فرا ایشان رسد ظلم ایشان را  
انتقام کنند یعنی علی رضی الله عنه **عنه** رسول الله **عنه** صلی الله علیه و سلم  
رسول خدای تعالی است **آیت** دیگر و الذین حو **عنه** و آن کسانی که با وی  
اند یعنی ابوبکر رضی الله عنه **عنه** انشد علی الکفار **عنه** سخت اند بر کافران یعنی  
عمر رضی الله عنه **عنه** رجاء یدنهم **عنه** رجیم اند بر یکدیگر یعنی عثمان رضی الله عنه  
تراهم رکعوا سجدا **عنه** یعنی ایشانند که رکوع و سجود می کنند یعنی علی رضی الله عنه  
کوزع اخراج شطاءه فازره **عنه** چون گشته که بیرون آرد زیاده های خوش  
یکی بر آید از زمین نگاه بسیار کرد و نگاه انرا قوی کرد اند یعنی ابوبکر صدیق

الله

عنه

یق







بشیر قوی گردد که قید الاسلام ببرد **و** انهار من حملته للشارب **و** عواست  
 که لذتی دارد خوردن کافران عثمان رضی الله عنه چون خواست چنان که طرب بخورد  
 همچنان قوت غازیان بنفقہ عثمان بود رضی الله عنه **و** انهار من عمل مصفی  
 انکین صافی علی رضی الله عنه چون انکین است چنان که شطای بیماران بعمل است  
 همچنان شفاء دل مؤمنان بمبارت و عواربت علی است رضی الله عنه **نکته** اگر  
 خواهی که ابوعین بهشت خوری صدیق را دوست دار که باب بهشت ماند  
 و اگر خواهی که شیر بهشت خوری عمور رضی الله عنه دوست دار که بشیر بهشت ماند  
 و اگر خواهی که خمس بهشت خوری عثمان رضی الله عنه دوست دار که محمد بهشت ماند  
 و اگر خواهی که انکین بهشت یابی علی را دوست دار رضی الله عنه که با انکین بهشت  
 ماند **عبارت** نه جوی بود و عین چشمه بود در کشت چشمهات چون  
 سلسیل و زنجیل و حیق و کافور **و** و ملک تعالی می گوید عینا بیشرب بهاء عبا  
 الله بفجر و نهما تجر **و** عینا بیشرب بها المقربون **و** ان لا یورثون من کاس  
 کان مواجها کافورا **و** عینا فیما یشرب سلسیلا و ابتدای نام این چهار احادیث  
 عین است عتیق **و** عمر **و** عثمان **و** علی رضی الله عنهم دلیلست که هر  
 چهار چشمه در کشت این چهار یار دارند هر که ایشان را دوست دارد هم  
 سلسیل باشد هم زنجیل هم کافور **و** ان یجاره بد بخت دو جهان  
 و در خج که این چهار محتشم را دشمن دارند بدل این چهار جوی چهار چیز باشد  
 غسلین **و** صدید **و** و جمیم **و** مهمل یا بند **و** نعوذ بالله با خدا یا داور دار  
 از همه مسلمانان **الحبابة المسند فی شانهم رضی الله عنهم**  
 ان اینها که حق جل جلاله محال فرستاده است بدیعاً مبروراً **و** از قرآن مجید تفسیر  
 ان از تفاسیر تخریج کردم و درین کتاب خود نوشتم که علماء و قوا جز این دانند بجز عین

عبارت

الرضا المسند فی شانهم رضی الله عنهم

لان الله تعالی وجل قال و فوق کل ذی علم علیم اکنون یاد کنیم احادیث سماع من اشیاء  
 من باسند علی از نقله اخبار از اصحابه اخبار از محمد رضا و صلی الله علیه و آله و سلم  
 الامام الاجل صابن الدین عمر بن عبدی الطیبی الدهللی ادم الله علوه **خبر** قال اخبرنا الفا  
 ضی الامام نظام الدین جمال الاسلام محمد القضاة ابو لطف منصور بن هبة الله  
 الاسد بادی رحمه الله بقواته علی عینه اویه فی هذرة الحاجة ام الیس محمد الی فی و  
 خردی القعدة سنة ثلاث واربعم و تسماية قال اخبرنا الشيخ الامام فخر الاسلام  
 عمر بن محمد بن محمد الشاشی رضی الله عنه قال الشيخ الامام جمال الاسلام محمد بن احمد التیمی  
 قال ابو القاسم حسین بن الحسن قال ابو طاهر الحسن بن الحنین قال ابو بکر محمد بن  
 احمد البخاری قال محمد بن احمد بن یزید قال ابو بکر بن محمد بغداد قال  
 سمعت احمد بن محمد بن احمد بن حنبل یسأل ابانصر هاشم بن القاسم قال حدثنا عبد  
 بن النعمان القرشی قال زید بن حباب عن عطاء عن ابي هريرة رضی الله عنه و عنهم قال  
 قال رسول الله **و** لا یجتمع حب هؤلاء الا بیعة الا فی قلب مومن ابو بکر و عمر  
 و عثمان و علی رضی الله عنهم **خبر** دیگر است هم از استاد من از قاضی نظام  
 الدین سیف النظر منصور بن هبة الله قال الشيخ الامام فخر الاسلام عمر بن محمد بن محمد  
 الشاشی قال ابو الحسن علی بن المثنی قال محمد بن اسحق الدلمی قال هشام بن عماد قال  
 الولید بن مسلم قال نوب بن یزید عن خالد بن مقداد عن معاذ بن جبل رضی الله عنه و عنهم  
 قال قال رسول الله **و** اذا ظهرت البدع فی امتی و شتم اصحابی فلیظهر العالم علمه  
 فان لم یفعل فلیلعنه الله و الملائكة اجمعین فقیل و ما الظهار العالم قال السنة کفت  
 چون بدعت و بدیعی ندر است من اشکارا شود و اصحابان مراد کوینرود شتم  
 عالم عام را بدی که علم خود اشکارا کند اگر نکند بر وی دهرت خدای تعالی و جمله  
 گفتند یارسول الله اشکارا کردن علم چه باشد گفت مذهب سنت و جماعت اشکارا کردن

دهند



وفضایل اصحابه یاد کردن تا بدینسان فرصت نیابند و علم اهل سنت و جماعت را باشد  
**خبر** دیگر است بروایت شیخ امام رفیع الدین تاج الاسلام جلال الدین بن علی المیزانی  
رضی الله عنه باسناد درست از عبد الله بن عمرو رضی الله عنهما که رسول الله صلی الله علیه و آله گفت ان  
الله تعالی فرض علیکم حبائی بکر و عمر و عثمان و علی کما فرض علیکم الصلوة و الصیام  
و الحج و الزکوة فمن ابغض واحدا منهم فلا صلوات له و لا زکوة له و لا حج له و لا صیام  
له و یحشر یوم القیامة من قبره الی النار گفت خداوند تعالی فرض کرده بر شما که دوست  
دارید ابوبکر و عمر و عثمان و علی را رضی الله عنهم همچنان که واجب کرد بر شما یاد کردن و روزه  
داشتن و حج کردن و زکات دادن هر که یکی از این چهار یار دشمن دارد نماز وی پذیرند و نه  
روزه و نه حج و نه زکاة و روز قیامت او را حشر کنند از کورش برانگیزند و بدو رخ برند  
**خبر** دیگر است بروایت جوهری باسناد درست از انس بن مالک رضی الله عنه که رسول  
صلی الله علیه و آله گفت ان الله تعالی افتقر علیکم حبائی بکر و عمر و عثمان و علی کما افتقر  
علیکم الصلوة و الزکوة و الصیام و الحج فمن انکر فضلهم فلا یقبل الله تعالی منه الصلوة  
و لا الزکوة و لا الصوم و لا الحج **خبر** دیگر است بروایت زکریا بن الاسلام احمد حنبل  
رضی الله عنه هم از عبد الله بن عمرو رضی الله عنهما که رسول الله صلی الله علیه و آله گفت ان الله تعا  
لی فرض علیکم حبائی بکر و عمر و عثمان و علی کما فرض علیکم الصلوة و الزکوة  
و الصیام و الحج الامن صلی من امتی و زکی و صام و حج و احب الی بکر و عمر و عثمان و علی  
فهو عند الله بمنزلة جبریل و میکائیل و من صلی و زکی و صام و حج و ابغض ابوبکر  
و عمر و عثمان و علی فهو عند الله کابلیس و اشمن ابلیس گفت خداوند تعالی بخداوند  
و از وقت و از جای هنرزه انچون و چو دوستی ابوبکر و عمر و عثمان و علی  
را بر تنها و دلهای شما فرض کرده است همچنان که دوستی نماز و زکوة و روزه  
و حج همچنان تنها شما بر دوستی و راستی نماز و زکوة و حج و روزه راسته

شود

شود دلهای شما نیز بدوستی و عاشقی ابوبکر و عمر و عثمان و علی رضی  
الله عنهم راسته شود و گفت هر که از امت من بتن نماز کند و بد  
ست زکوة دهد و بدین روز دارد و بیای حج شود و ابوبکر و  
عمر و عثمان و علی را رضی الله عنهم بد دوست دارد ان کس نیز  
خداوند تعالی در تقدیر و تدبیر بار خدای و پادشاه همچو جبریل  
ست و همچون میکائیل است علیهما السلام و هر که نماز کند و زکوة دهد و  
روزه دارد و حج کند و لیکن بول ابوبکر و عمر و عثمان و علی را دوست ندا  
انکس بنزد خدای همچون ابلیس است و بدتر و شوم تر و پلید تر و ملعون  
تر از ابلیس است و اگر کسی از سر جهالت و بطالت در عمر خود از این طاعت  
مکتر کند و نیکو بماند نیارد چون بول ابوبکر و عمر و عثمان و علی را آخر  
باخر بفرود و سب علی را بد و اگر کسی در عمر نوح و عمر لقمان هر ساحتی  
خرمتی و حرمتی و طاعتی کند و یک ذره بغض ابوبکر و عمر و عثمان و علی  
در دل دارد و آخر جز جهنم و لظی در بنیاد عاقبت هزار ساله طاعت و عبادت  
بایک ذره بغض یاران دوزخست و عاقبت هزار ساله جرم و زلت و خطا  
و معصیت بایک ذره دوستی یاران بهشت است تا بدانی که از گناه سنیان  
بوی ایمان و توحید و سعادت آید و از طاعت و محبت و عافیت کند و خداوند  
اید ابوبکر صدیق بنماز ماند عمر فاروق بزکوة ماند عثمان ذالنورین بروزه ماند  
علی مرتضی بحج ماند تا تو نیز چنان دانی تا رستگاری یابی **بیت**

در خرد زبید که بنیاد سخن آغاز کار	نکود بر یاد کس خیزد خالق کرد کار
صانع باقی هرگز نی بهمن و عشر نیا	خالق باری و البته مخلوقش نیکار
قدرتی عجز او و حکمت بی جهل او	داد کرد و نداد و داد و داد و داد

و عبادت



همتش در حق هر مصنف بیرون از عدد **ما** نهمتش در حق هر مخلوق بیرون شمار **ما**  
 و اندرین آیت ز هر گونه خلافت و عذار **ما** ما غلام مسیان و دوستان چار یا ر **ما**  
**خبر** دیگر بروایت رفیع الدین رحمه الله از انس بن مالک رضی الله عنه  
 که رسول صلی الله علیه و آله گفت ای لا حول الا متی بحب ای بکر و عمر و عثمان و علی کما  
 ارجو لهم بقول لا اله الا الله گفت من امید دارم امت مرا بدوستی ابوبکر و عمر و عثمان  
 و علی رضی الله عنهم همچنان که امید دارم ایشان را بکفایت لا اله الا الله محمد رسول الله  
 و این سخن را اصلی بزرگ است و شاخ بسیار و اگر بیدان آن مشغول گردم سخن بتطویل  
 کسر **خبر** دیگر بروایت درست از عایشه صدیقه رضی الله عنها که رسول صلی  
 الله علیه و آله از اسید ولد ادم و لا فخر و ابوبکر سید العرب و علی سید شباب  
 و لا فخر یعنی و لا افتخر بالعطاء و لا بالنعم و لا افتخر بالمطی و بالنعم گفت من مهتر فر  
 زندان ادم و هیچ فخری نیارم و ابوبکر مهتر عربت و علی مهتر جوانان عربت و  
 هیچ فخر نیست یعنی فخر نیارم بعطا و نعمت که حق تعالی بفضل و کرم بنی رزائی داشت و  
 لیکن فخر ارم بخداوندی که مرا عطا و نعمت داده است **خبر** دیگر است از انس  
 ابن مالک رضی الله عنه که رسول صلی الله علیه و آله گفت انا مدینه العلم و ابوبکر اسها و  
 عمر حیطانها و عثمان سقفا و علی بابها لا تقولوا فی ای بکر و عمر و عثمان و علی  
 الا حیرا گفت شهر پر علم و ابوبکر زمین است و عمر دیوارهای آن شهر است و عثمان  
 سقفا و آن شهر است و علی در آن شهر است مگویند اندر ابوبکر و عمر و عثمان  
 و علی مگر خیر که چنین گویند از خیر شما را خیر پیشاید از برکت دوستی ایشان  
 جمله خیر یابید و اگر بدبختی شر گوید از شر گرفتن وی یا آن را هیچ نقصانی نباشد  
 مگر آن بیچاره بزان از شفاعت ایشان محروم گردد و هیچ نجات نیابد **خبر**  
 دیگر بروایت درست از عبد الرحمن بن عوف رضی الله عنه که رسول صلی الله علیه و آله گفت ای یا

ساموت و مقوتون و مشالون يوم القيامة عن اعمالكم فلا ينفع احدكم من بني  
 ولا اب لاه الامن ای الله بقلب سلیم و فضلت بالشفاعة فشفاعتی محرمه علی من تم  
 اصحابی گفت من ذود و جواهرم مردن و شما نیز بپذیرید و شما را بپرسند روز  
 قیامت از کردار هاتان شمار هیچ سود ندارد پیغامبری و نه پذیرد و نه ماذر  
 الا کمیش خدای تعالی رود بدی بسلامت باشد از کناهان و مراضل و  
 و کراهت اوند بشفاعت که کم روز قیامت و شفاعت من حواست بر آن کس که  
 بدی گوید و دشنام دهد اصحابان مرا **خبر** دیگر بروایت عبد الله بن عمر رضی  
 عنهم که رسول صلی الله علیه و آله گفت اذا را یتیم الذین یسبون فاعلنوا هم گفت چو بینید  
 آن کسانی را که بری گویند اصحابان مرا ایشان را لعنت کنید یعنی برانید ایشان را و  
 هر چه بتوانید کردن با ایشان از دفع آن بکنید تا توبه کنند و مسلمان شوند یا  
 از میان اهل سنت و جماعت بیرون شوند مبادا که با دشمنان ایشان سوخته گردید  
**خبر** دیگر بروایت انس بن مالک رضی الله عنه که رسول صلی الله علیه و آله گفت  
 اربعة لا یجتمع جهم فی قلب منافق و لا یجهم الا مؤمن ابوبکر و عمر و  
 عثمان و علی رضی الله عنهم گفت چهار کس اند که دوستی ایشان در دامن  
 جمع نشود و ایشان را دوست ندارند مگر مومنی مسلمان سنی یا کدینی  
 ابوبکر است و عمر و عثمان و علی **خبر** دیگر است بروایت رفیع الدین  
 از انس بن مالک رضی الله عنه که رسول صلی الله علیه و آله گفت ابوبکر و زبیر یقوم  
 مقامی و عمر ینطق بلسانی و انما من عثمان و عثمان منی و علی بن عمر و اخو و ما  
 مل را یتی کانی بکی یا ابابکر تشفع لامتی گفت ابوبکر و زبیر منست جای من گیرد و عمر  
 بزبان من سخن گوید و عثمان از منست و من از عثمانم و علی عمر زاده منست و برادر  
 منست و چنان پیوارم یا ابابکر که تو روز قیامت شفاعت خواهی کردن امت

اصحابی

فق



**هنا خبري** دیگر بر وایت درسته ز عبدالله بن عباس رضي الله عنهما لا رسول  
صلى الله عليه وسلم گفت ابو بکر عماد الدين وعمر علق الفتنه وعثمان محنة للمنافقين وعلي  
مني وانا من علي حيث يكون الكون وحيث يكون يكون كفت ابو بکر ستون بنت  
وعمر بنو فتنه است تا عمر بجايست فتنه ظاهر نشود وعثمان محنت منافقان است  
يعني از هاشم است هر که در وقت کشتن وي از لشکري بود هو من و مسلمان  
بود و هر که باوي کار راز کرده منافق محض بود که اندر دکه زيرين دوزخ خواهد  
بود وعلي از هفت و من از علي ام چنان که او باشد من باشم و چنان که من باشم  
او باشد **خبري** دیگر بر وایت عبدالله بن عمر رضي الله عنهما لا رسول صلى الله عليه وسلم گفت  
ابو بکر خیار امتي و عمر اعطا و عمر اعطا و عثمان بن عفان احيا امتي  
واكرمها وعلي بن ابي طالب علمها و اسماها كفت ابو بکر بدترین امت منست و عا  
دل تر و راست کوي و نیک مود تر و عمر عزیز تر امت من و عادلت و پرهیز تر و  
عثمان شرمین تر و کرامت من و علي نورانی تر امت منست و روشن تر و پرهیز  
یتر دیگر عالم **خبري** دیگر است بر وایت شداد بن اوس که رسول صلى الله عليه وسلم  
گفت ابو بکر ارق امتي و عمر بن الخطاب خیر امتي و اعطاها و عثمان بن عفان  
احيا امتي و اكرمها وعلي بن ابي طالب البامتي و اسماها و عبدالله بن مسعود ابر  
امتي و امنها و ابوذر از هدايتي و اصدقها و ابو الدرداء اعبدا متي و اتقيها **خبري**  
معوية بن ابي سفيان احلم امتي و اجودها كفت ابو بکر نیک دل و رحيم تر امت منست  
و عمر عادل و بهترین امت منست و عثمان بن عفان شرمین تر و کرامت  
ترین امت منست وعلي بن ابي طالب عاقل ترین و نیکو روی ترین امت منست و  
عبدالله بن مسعود نیکو ترین و عین ترین امت منست و ابوذر زاهد ترین و راست  
کوي ترین امت منست و ابو الدرداء عابد ترین و پرهیز کار ترین امت منست

و معوية بن ابي سفيان حلیم ترین و نیکو کار ترین امت منست **خبري**  
دیگر بر وایت عبدالله بن مسعود رضي الله عنه که رسول صلى الله عليه وسلم گفت  
ابو بکر تاج الاسلام و عمر حلة الاسلام و عثمان بن عفان اكلیل الاسلام  
وعلي بن ابي طالب طيب الاسلام من احب ان يتوج ويتخلل ويتطارد ويتطيب  
فليحبه المهدي و مصابيح الدجی مثلهم كمثل الغيث حيث سقط نفع كفت  
ابو بکر تاج اسلام است و عمر بن الخطاب حلة اسلام است و عثمان بن عفان  
كالة اسلام است وعلي بن ابي طالب طيب و خوش بوي اسلام است رضي الله  
عنهم هر که دست ارد که تاج بر سر بند و حله اندر پوشد و كلام بر سر بند و  
خوش بوي گردد باید که امامان را که بر راه راست اند و چراغ تاریکی اند  
ایشان را دوست دارد مثل ایشان چون باران است که هر جای که بفتد  
سود دارد **خبري** دیگر بر وایت حبیب بن خالد رضي الله عنه که رسول  
صلى الله عليه وسلم عليه السلام كفت ابو بکر و عمر و عثمان و عايشة الله و علي والحسن  
والحسين و فاطمة الي و سيجمع الله تعالى يوم القيامة الي و اله في روضة  
من رياض الجنة كفت ابو بکر و عمر و عثمان و عايشة الخديجة و علي  
و حسن و حسين و فاطمة الله من اندر روز قيامت خدای تعالی را  
اورا و الا که اندر روضه جمع آورد از روضه ها **خبري** دیگر بر  
وایت زبير بن العوام رضي الله عنه که رسول صلى الله عليه وسلم كفت اللهم انك  
باركك لامتني في صحابي فلا تسلبهم البركة و باركك لاصحابي في اي بكر فلا تسلب  
البركة و اجمعهم عليه ولا تنشر امره فانه لم يزل يوثق امره علي امره اللهم  
عمر بن الخطاب و صبر عثمان و وفق عليا و اغفر لطلحة و ثبت الزبير  
و سلم السعد و وقر عبد الرحمن و الحواري السابقين الاولين من المهاجرين



و انصار رسول الله صلى الله عليه وسلم دعا کرد و گفت بار خدایا پادشاهان تو بکا  
 کردی امت مرا اندر اصحابان من برکات را ایشان بر من بکاردی و برکات را ادی  
 بان مرا اندای بگو صدیق بار خدایا از وی بر من بکاردی ایشان را بر وی جمع کردن  
 و کارهای وی پراکنده کردن که ابوبکر همیشه کارهای تو بر شغل و کارهای  
 خود اختیار کرده است بار خدایا و عمر بن الخطاب را عزیز کردن و عثمان  
 را صبر و شکیبایی را زانی دار و علی را توفیق و رفیق کردن و طلحه را بیا  
 مروز و زبیر را بر دین قوی کردن و ثابت دار و سعد را سلامت نکر دار و  
 عبدالرحمن را وقار و آرام ده و بنی رسان سابقان را از مهاجریان و  
 انصار یان **خبر** دیگر بروایت ابوبکر و عمر و رضی الله عنه که رسول الله  
 علیه السلام گفت بینما رجل یسوق غناله اذا عد الذیبة فخذ شاة منها فطلبه  
 الرجل فقال له الذیبة من طها يوم السبع لیس طاراع غیری فانی اعنت به  
 و ابوبکر و عمر گفت مودی کوسیندان می رانند از آن خود کرد که رداخت و کو  
 سیندی ببرد مرد از پس برفت که گری باز پس کرد و مرد را گفت که با  
 شد روز و دان که او را بچن از من شبان نباشد پس من که محمد بن  
 ایمان آوردم و ابوبکر و عمر **خبر** دیگر است بروایت انس رضی الله عنه که رسول  
 الله علیه وسلم گفت حب ابوبکر یوجب الغفران و حب عمر یوجب العصیان  
 و حب عثمان یقوی ایمان و حب علی یجهد الیوان گفت دوست دا  
 شتر ابوبکر واجب کند امرش و دوستی عمر بستد گناهان و دوستی  
 عثمان قوی کرد اندامان را و دوستی علی فرو کشد آتش دوزخ  
**خبر** دیگر است بروایت ابو عیسی سلیمی رضی الله عنه که رسول صلی  
 الله علیه وسلم گفت الخلفاء ثلاثة من اولاد النضر بن کنانة ابوبکر و عمر و

ذالنورین قتل مظلوما له کفالن من الاجر منور و جابر و سالم نصر  
 ابابکر علی اهل الرقة و جبر الا سلام بعمر و عثمان سلیم من دما المسلمین  
 و احوالهم گفت خلفا سه کس بودند از فرزندان نضر بن کنانة ابوبکر  
 و عمر و عثمان که بظلم او را بکشتند و او را جبر دهند منصور و جابر  
 و سالم خدای تعالی ابوبکر را نصرت کند بر اهل الله و دینش اسلام  
 بودند و درست کرد اسلام را بعمر و سلامت بودند از خود نمای مسلمانان  
 و ما را این **خبر** دیگر بروایت علی بن ابی طالب رضی الله عنه که رسول  
 صلی الله علیه وسلم گفت رحم الله ابابکر زوجی بنده و حمی الی دار الهجرة رحم الله عمر  
 یقول الحق و ان کان مرا ترک الحق من مقاتله و ما له من صدیق و رحم الله  
 عثمان یستی منه الملائكة رحم الله علیا اللهم الله و الحق معه حیث  
 دار گفت خدای تعالی بیا مرزا ابوبکر را دختر خود را بر من داد و مرا برگز  
 فتن  
 بدار الهجرة یعنی اشتداد مرا و تیمار داشت تا از مکه بمدینه رفتیم و بعضی  
 از علما گویند که حمی الی دار الهجرة معنی است که چون رسول صلی الله علیه وسلم آن در  
 شب غار از مکه بیرون آمدند و پیاده می رفتند رسول صلی الله علیه وسلم هانده  
 شد و نتوانست رفتن و خواست که بر جای بنشیند و جای راه مخوف بود  
 حکیمان که مبادا که از پس بیایند ابوبکر رضی الله عنه رسول را صلی الله علیه وسلم  
 میل و زیادت بکلف خود برگرفت و می رفت اشتنان در رسیدند و معنی آنکه  
 رسول گفت حمی الی دار الهجرة اینست خدای تعالی عمر را بیا مرزا که حق گوید  
 اگر چه تلخ بود خدای تعالی بیا مرزا عثمان را که فویشنکان آسمان از وی شرم  
 دارند و خدای تعالی بیا مرزا علی را بار خدایا پادشاهان بگردان حق را  
 چنانکه وی می کرد یعنی او را توفیق ده تا هر کجا که باشد حق بگوید



دیگرست که ابوهریره رضی الله عنه روایت کند از رسول صلی الله علیه و آله که گفت  
 سألت ربي عز وجل ان يرزني عن امي فاحيي الله تعالى لي اني قد رزيت عن امي  
 الا عن ثلثة من قال القرآن مخلوقا ومن سب صاحبك ومن تكلم بالقدر كفت از  
 خدای تعالی بخواستم تا از امت من خشنود شود خدای عز وجل من وحي فرستاد  
 که من از امت تو راضی و خوشنودم مگر از سه کس هر که گوید قرآن مخلوقست  
 و آنکس که اصحابان ترا بد گوید و آنکه سخن گوید بقدر یعنی قدری باشد **خبر**  
 دیگرست بروایت عایشه صدیقه رضی الله عنها که رسول صلی الله علیه و آله گفت شرار  
 امتی است بهم که صحابی گفت بدترین امت است که بد گویند باشد اصحابان مرا  
**خبر** دیگرست بروایت عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه که رسول صلی الله علیه و آله  
 گفت عشرة في الجنة ابوبكر وعمر وعثمان وعلي وطه والزيد بن العوام و  
 عبدالعز بن العوف وسعد بن ابوقاص وابوعبيدة بن الجراح وسعيد  
 گفت این ده کس بهشتی اند چنانکه در آن شکی نیست هر که جز از ایشانند تا قیام  
 متاخر مشیت خدای تعالی ندا کر چه مطیع و نیکو کار و صدیق و **خبر**  
 دیگرست بروایت انس بن مالک رضی الله عنه که رسول صلی الله علیه و آله گفت قال ابليس  
 لربه تعالی یا رب قد هبط ادم وقد علمت ان قد يكون كتاب و رسل فما  
 كتابهم و رسلهم قال الله تعالی رسلهم الملائكة والنبیون منهم و كتبهم التو  
 رة والانجيل والزبور والفرقان قال فما كتابي قال التوراة وقرآنك الشعرو  
 رسلك الكهنة واطعمك ما لم يذكرا اسم الله وشرابك كل مسكر وصدقك الكذب و  
 بيتك الحمام لابن ادم الخطايا فخطيوها بالاستغفار قال ابليس وسولت  
 لهم ذنبا لا يستغفرون منه رسول صلی الله علیه و آله گفت که ابليس یا خدای تعالی  
 مناجات کرد گفت یا خدایا ادم را از بهشت بزین فروا مژ و من دادم که او را

باشند

کتاب

کتاب و رسل باشد کتاب ایشان چیست و رسولان ایشان کیت  
 خدای عز وجل گفت رسولان ایشان فرشتگان باشند و کتاب  
 تورات و انجیل و زبور و قرآنست گفت یا خدایا کتاب من چیست گفت  
 از ده باشند که بودی راجع انداده و خواندن تو شعر و رسولان تو کاهنا  
 که ادا نازیند و عیب گویند و جادوی کنند و طعام تو انجیران نام ما  
 نبوده باشند و لبس و نكفته باشند و شراب تو هر چه مست کند  
 و صدق تو دروغ گفتن و خانه تو حمام فرزندان ادم اگر خطای کنند  
 گناهی چون استغفار کنند و امرزش خواهند بحقیقت ان گناه نیست  
 شود ابلیس گفت من گناهی ردل ایشان افکنم و در چشم ایشان  
 بیارم که از ان با استغفار نرهند بدی گفت و دشمن داشتن ابوبکر و عمر  
**خبر** دیگرست بروایت عبدالله بن عباس رضی الله عنهما که رسول  
 صلی الله علیه و آله گفت لكل شیء اساس و اساس الايمان التوراة و لكل شیء  
 فرع و فرع الايمان الصبر و لكل شیء سنام و سنام هذه الامة عملها  
 س و لكل شیء سبط و سبط هذه الامة ابناي الحسن والحسين و لكل  
 شیء جناح و جناح هذه الامة ابوبكر وعمر و لكل شیء محصن و محصن  
 حصن هذه الامة عثمان وعلي بن ابي طالب رضي الله عنهم گفت هر  
 چیزی را بنیادی است و بنیاد ایمان پرهیزگاری است و ورع و  
 هر چیزی را فرعی است و فرع ایمان صبر است و هر چیزی را کوهی است  
 و بلندگی و کوه این امت عم من است عباس و هر چیزی را سبطی است  
 و سبط این امت فرزندان من اند حسن و حسین و هر چیزی را پیری است  
 و پیر این امت ابوبکر و عمر است و هر چیزی را سپهر و حصاری که دشمن نوبی

ب

ل



نتواند یافت و سپرد و حصن این است عثمان و علی بن ابیطالب و رضی الله عنهما  
**خبر** دیگر است بروایت ابوذر غفاری رضی الله عنه که رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت  
 لو عبدتم الله تعالى حتى تكونوا كالحنایا و صلتی حتی تكونوا کالانار و صلیتم  
 حتی تجعلوا لربکم ثم انقضت و احدا من اهل بیتي و احدا من اصحابي لیکلم الله تعالی  
 علی مناخوکم فی نار جهنم گفت اگر خدای تعالی را پرستید تا چون کمان شوید و روزه  
 دارید تا چون زه کمان تبارک و دیر و غار کنید تا زانوها ی شما خشک گردد و آنکه یکی را از  
 خاندان من شهنه داید یا یکی را از اصحابان من خدای تعالی بفرواید تا شما را کشتا  
 بینی بدو رخ اندازند **خبر** دیگر است بروایت علی بن ابیطالب رضی الله عنه که  
 رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت من سب نبیا فاقتلوه و من سب اصحابی فاضربوه گفت هر که  
 پیغامبری را بدی گوید او را بکشید و هر که اصحابان را بدی گوید او را حد بزنید  
**خبر** دیگر است بروایت انس بن مالک رضی الله عنه که رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت  
 ما من نبی الا وله نظیر من امتی فابوبکر نظیر ابراهیم و عمر نظیر موسی و عثمان  
 نظیر هرون و علی بن ابیطالب نظیر من سواهم ان ينظر الي عیسی بن مریم فلینظر الي  
 ذرکف هیچ پیغامبری را نبود الا که مانند وی در امت من است ابوبکر را ابراهیم خلیل  
 مانند و عمر موسی مانند و عثمان هرون مانند و علی بن هازر و هر که شاد شود که عیسی  
 بن مریم را ببیند گوید بود غفاری را ببیند رضی الله عنهما **خبر** دیگر است  
 بروایت بوابن عازب رضی الله عنه که رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت هکتوب علی العرش  
 لا اله الا الله محمد رسول الله ابوبکر الصدیق و عمر الفاروق و عثمان الشهید  
 و علی الرضی **خبر** دیگر است بروایت عبدالله بن عباس رضی الله عنهما که رسول  
 خدا صلی الله علیه و آله گفت مثل ابی بکر الصدیق مثل اللبن فی الصفاء و مثل عمر کمثل الماء الذی لا  
 و مثل عثمان کمثل العسل و مثل علی کمثل الخمر الذی لا یفسد و مثل اربعة انهار لا

الجنة گفت ابوبکر چون شیر صافی است و عمر چون ابر لا است که از آسمان فرود آید  
 و عثمان چون انگبین است و علی چون خموات که لذتی دارد شاربان را و این چهار خوب  
 هستند **خبر** دیگر است بروایت ابوهریره رضی الله عنه که رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت  
 نعم الرجل ابوبکر نعم الرجل عمر نعم الرجل عثمان نعم الرجل علی نعم الرجل ابو عبیده  
 ابن الجراح نعم الرجل معاذ بن جبل رضی الله عنهما **خبر** دیگر است بروایت سلمه  
 بن الاکوع رضی الله عنه که رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت النجوم جعلت امانا لاهل السماء و ان اصحابا  
 فی امانا لامتی گفت ستارگان را افروزد تا امانی بود اهل ایمان را و اصحابان مرا افروزد  
 از کبریا یعنی امت من یعنی ستارگان بر آسمان ثابتند اهل آسمان ایمن اند از همه افتها  
 و تادوستی صحابه در مردم باشند امت من از عذابهای کونیا کون ایمن اند **خبر**  
 دیگر است بروایت انس بن مالک رضی الله عنه که رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت هدیه المعلن و کرامة  
 العلماء و حب اصحابی من افعال الانبیاء گفت سه چیز از کردار پیغامبرانست هدیه  
 به علمان و استادان دادن و کرامتی داشتن عالمان و دوست داشتن صحابه من  
**خبر** دیگر بروایت انس بن مالک رضی الله عنه که رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت هبط ملاک  
 اهبط امرا کانت لارض علی فبشر فی ان الحسن و الحسین سیدا شباب اهل الجنة  
 فقلت ابوهم اخیر منهما و عثمان شیبۃ ابراهیم خلیل الرحمن گفت دو فرشته پیش من  
 فرود آمدند که از آن وقت که خدای تعالی زمین را فروید است ایشان بزمین نیامدند  
 هر دو فرشته مرا باشارت دادند که حسن و حسین مهتران جوان مردان اهل بهشت  
 اند گفتیم و پدر ایشان بهتر از ایشان است و عثمان مانند ابراهیم خلیل است  
**خبر** دیگر است بروایت ابوسعید خدری رضی الله عنه که رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت  
 لا تشبوا اصحابی فی فوالدی نفسی بیده لو انفق احدکم مثل احد ذهبها ما ادركه احدکم  
 ولا نصیفة گفت اصحابان مرا دشنام و بدی مگویند که بزان خدای که جان من بیده

فقالوا ابوهم



ویست که اگر یکی از شما چند کوه احد زر بر روی شان دهد چندان درجت و ثواب  
نیابد که ثواب هدی طعام که ایشان داده اند و نه نیم مد و هدی طعام صد و هفتاد و پنج  
وسه درم سنگ و دو دانگ باشد **خبر** دیگر است بر وایتام سلمه رضی الله عنهما  
که رسول الله صلی الله علیه و آله گفت رایت دلوا اهبط من السماء فشرب رسول الله صلی الله علیه و آله  
عشر جرعة ثم ناولا بابا کوفشرب من جرعتین ونصف ثم ناولا عمر فشرب عشر  
جرع ونصف ثم ناولا عثمان فشرب منه اثنا عشر جرعة ونصف ثم رفع الي  
السماء ففزع لوي دیدم که از آسمان فرو هشتند من که رسولم ده جرعه بخوردم  
یعنی ده دم آنکه آن لورا پیش ابوبکر نهادند و جرعه بخورد آنکه آن لورا پیش  
عمر نهادند ده جرعه و نیم بخورد آنکه پیش عثمان نهادند و از ده جرعه  
و نیم بخورد آنکه آن لورا با سمان بردند معنی این است والله اعلم که ده سال  
نکای رسول ما ندید بود صلی الله علیه و آله و دو سال و اند ابوبکر خلافت کرد و عمر  
خلافت کرده ده سال و نیم و عثمان دوازده سال و اند خلافت کرد **خبر**  
دیگر است ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت کرد که رسول الله صلی الله علیه و آله گفت  
مهما اوتیتهم من کتاب الله تعالى فسنه مني هاضية فان لم يكن سنة مني فقال  
اصحابي فان اصحابي بمنزلة النجوم في السماء بما اخذتم به اهتديتم و اختلاف  
اصحابي لكم رحمة گفت هر چه داند شمارا از کتاب خدای تعالی بدان کار باید کرد  
و در ناکودن آن هیچ عزری نباشد اگر اند کتاب خدای تعالی نباشد سنت  
است از من گذشته و اگر در سنت من نباشد پس بآنچه اصحابان گویند برون  
مشغول بایر بودن که اصحابان من بجای ستارگانند از آسمان بهتر که دست  
ز نید راه یابید و اختلاف اصحابان من شمارا رحمت است و معنی اختلاف و اند  
شاید بودن که اصحابان را بر یکدیگر فضل نهادن بر موافقت قول رسول الله صلی الله علیه و آله

چنانکه

چنان که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله اختلاف العلماء رحمة **خبر** دیگر است بروایت  
هری از ابوهریره رضی الله عنه که رسول الله صلی الله علیه و آله لحوض اربعة ارکان علی  
رکن منها ابوبکر الصديق و علی الرکن الثاني عمر بن الخطاب و علی الرکن الثالث  
عثمان بن عفان و علی الرکن الرابع علي بن ابي طالب رضی الله عنهم گفت  
حوض مرا چهار گوشه است بر گوشه ابوبکر بود و بر دیگر گوشه عمر بن الخطاب  
و بر سه دیگر گوشه عثمان بن عفان و بر چهارم رکن علی بن ابي طالب رضی  
الله عنهم **خبر** دیگر است بروایت از رفیع الدین رحمة الله علیه بروایت  
از رسول الله صلی الله علیه و آله گفت لو وضعت فضایل ابي بكر علی السماء لسمعتم لها  
طيطاكا اطيط الرجل ان عمر لها بابة الملائكة في السماء وان عثمان ليس له الملائكة  
اي صوته عند قرآته وان لا ضلقة في شيء علي عليها لفت كفضایل ابوبکر بر آسمان  
نهندی جوش آسمان بشنیدی چون جوش طخیر که بر آتش جوشد و عمر خطا  
انست که فرشتگان را از وی هیبت و ترس باشد و عثمان انست که فرشتگان  
آسمان بیایند و از قرآن خواندن وی بشنوند و علی انست که زمین خن آورد  
چون علی بر زمین رود **خبر** دیگر است بروایت در سنت ز اهل رکن الا  
سلام احمد الخوجانی از انس بن مالک رضی الله عنه که رسول الله صلی الله علیه و آله گفت ان  
لحوضي اربعة ارکان فاول رکن منها في يد ابي بكر والثاني في يد عمر والثالث  
في يد عثمان والرابع في يد علي فمن احب ابا بكر و ابغض عمر لم يسقه ابوبكر و  
احب عمر و ابغض ابا بكر لم يسقه عمر و من احب عثمان و ابغض عليا لم يسقه  
عثمان و من احب عليا و ابغض عثمان لم يسقه عليا و من احسن القول  
في ابي بكر فقد اقام الدين و من احسن القول في عمر فقد اوضح السبيل و  
من احسن القول في عثمان فقد استنار بنور الله و من احسن القول في

صديق

علي



فقد استسك بالعروة الوثقى ومن احسن القول في اصحابي فهو مؤمن ومن اساء  
 القول في اصحابي فهو منافق رسول الله صلى الله عليه وسلم گفته است که آن حوض کوثر مرا  
 که خدای تعالی من داده است و کرامت کرده آن چهار رکن است که شراب آن  
 حوض چهار راه است در دست و تصرف چهار یار است ابوبکر و عمر و عثمان  
 و علی از گذشته پیغامبران بهترین و فاضلترین خلق اولین و آخرین رکن  
 اول حوض کوثر در دست ابوبکر رکن دوم در دست عمر رکن سوم در دست  
 عثمان رکن چهارم در دست علی و هیچ کس از صد هزار و بیست هزار و چهار  
 هزار پیغامبران پیش از اذن و بی فرمان ابی بکر و عمر و عثمان و علی ایضا  
 راه نیست و باز آن کس را نیست و خلق آن روز تشنه و سرگشته و خسته و  
 و آن حوض کوثر غیاث خلق فریاد رس خلق هر که ابوبکر را دوست دارد و لیکن عمر را  
 دشمن دارد و چون آن کس با ابوبکر رسد ابوبکر دشمن عمر را شراب نهد و هر که عمر را  
 دوست دارد و لیکن ابوبکر را دشمن دارد و چون آن کس عمر را رسد عمر دشمن ابوبکر را شراب  
 نهد و هر که عثمان را دوست دارد و علی را دشمن دارد چون آن کس عثمان رسد  
 دشمن علی را شراب نهد و هر که علی را دوست دارد و عثمان را دشمن دارد چون  
 آن کس علی رسد علی دشمن عثمان را شراب نهد و اگر تو گویی ابوبکر دشمن عمر را  
 بچه داند و عمر دشمن ابوبکر را و همچنین عثمان و علی رضی الله عنهم رسول صلی الله  
 علیه و آله گفته است که هر کس که او را بغض و دشمنی اصحابان مراد دل دارد چون  
 آن کس زکور بر آید خطی سیاه بر پیشانی وی بدیداید که ایس من حجة الله  
 انکس یا امید است از رحمت خدای تعالی نکه گفته است که هر کس که او گفتار را  
 و اعتقاد در پای و بزرگی ابوبکر صدیق نیکو دارد و ابوبکر صدیق تمام خلیفه اند  
 انکس دین و مسلمانی خویش درست کرد و از در دو قطبعت خدای تعالی این کشت

وهر که

دهر که گفتار زبان و اعتقاد دل خویش در پای و بزرگی عمر نیکو دارد و عمر را  
 از پس ابوبکر امیر و امام داند راه نجات خویش از همه شبهه و شبهه های پاک  
 و بحقیقت و یقین از جمله سبکیان و رستگاران کشت و هر کس که گفتار زبان و  
 اعتقاد دل خویش در پای و بزرگی عثمان نیکو دارد و از عمر عثمان را خلیفه و  
 داند بنور لطیف و قرب و کمال ایمان و بنور جمال قرآن منور و روشن کشت  
 و تار یکی کورد و قیامت را بدان سبب از خود دور کرد و هر که قول زبان و  
 دل و اعتقاد خویش در پای و بزرگی علی مرتضی نیکو دارد و علی را بوقت خویش  
 از پس عثمان خلیفه و امام داند انکس دست تقوی بر شاخه های درخت  
 ایمان زد و عهده و سستی و اشدایی با خدای جل و فریشتگان و پیغامبران علیهم  
 السلام و با جمله مؤمنین و مؤمنات درست و راست و محکم و استوار کرد و هر که  
 از جمله یاران و خاندان مرا خرد و بزرگ را کناه کار و بی کناه را بزبان مدح و ثنا  
 گوید و بدو در همه اعتقاد خیر و صلاح و صدق و صواب و رشاد داند انکس  
 است و هر که در جمله یاران و در هر چه کردند و گفتند در قتلها و صلحها از خیر و شر  
 و نفع و ضرر حق ایشان بزبان بدید یا انکاری و بغضی از ایشان در دل  
 انکس منافق است و جاوید در دوزخ در آن در که زیرین موبد و محلد همیشه در  
 آتش که ان المنافقین فی الدار الا سفاهن النار و ان تجد لهم نصیرا و ان حوض بیضا  
 مبرر صلی الله علیه و آله اندر قرآن توقیعی روشن است و اگر چه بطویل کسر فلا بد گفتنی  
 است تا لفظ پیغامبر صلی الله علیه و آله بقوان محکم شود و انست که حق تعالی همی گوید  
 بَشِّرْهُم بِرَحْمَتِي الْكُوفَرُ فَضْلٌ لِرَبِّكَ وَ اخْوِ انْ شَانِيكَ هُوَ الْاَبْتَرُ  
 وَاللّٰهُ الرَّحْمٰنُ الرَّحِيْمُ



و اکنون اول حرفه سخن درین باب مراد گفتنی است در معنی کوثر و در فضل خواندن این سوره این سوره سه ایت است و کلماتش ده است و حرفش چهل و دو است امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه گوید که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت است هر که در یکبار سوره انا اعطیناک بر خواند تعالی وی را در هشت چندان نعمت خلعت و مقام و درجه دهد که همه روی زمین از مشرق تا مغرب بپوزا شتر شود و بر هر شتری که در سها و درازی و بهمناء هر که سوره چندانی که همه دنیا و آنکه آن همه که اسرها بختی چون موی نبشته و آن همه نبشته صفت ولایتها و ملکها و عالمها و جهانها و قصرها و سرایها و کوشکها و غرورها و حجرها از آن خونند این سوره باشد و خدای عزوجل مصطفی را صلی الله علیه و آله و سلم گفته است ما ترا هم از هر تو و هم از هر امت تو حوضی عطا دادیم که همه پیغمبران و ائمتان روز قیامت از او مندر شراب حوض کوثر بآشند و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن روز که این سوره انا اعطیناک از جبریل بشنید تا بزان شب معراج که حوض کوثر خویش معاینه بر دید کم وقتی بودی که در میان اصحابان خویش بود در معنی حوض کوثر سخن کم گفتی و حوض کوثر نه آن حوض است که تا عالم بوده است بلکه آن حوض حوضی دیگر هست یا خواهد بود چون بر دید در شب معراج در باره خواستی که ببیند و پس از آن که دیده بود و او از رفتن آن شنیده بود خواست تا از او رفتن حوض کوثر را صفت کند نمی توانست که آن عبارت روی در قدر و فهم یاران نمی آمد جبریل علیه السلام آمد که یا رسول الله خدای عزوجل می گوید که ترا در حدیث کردن آن رنج می رسد یاران ترا فهم و شناخت بزان نمی رسد ما کمال صنع و کمال لطف و کمال رحمت و بی تعب نمودیم و از جوی که حوض کوثر می رود از آن جوی آب و شیر و عسل و لبن اینک بپاران و امتان تو نمودیم هر که خواهد که بشنود وی را بگوئی تا هر دو نیکت در هر دو کوش بندگان او از صدر هزار ساله راه در کوش خویش بشنود **خبر**

دیگر

دیگر و از جمله اخباری که در صفت حوض کوثر آمده است و بروایت عبدالله بن عمر رضی الله عنهما که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آن را حوضا و عید ربی یوم القیامة لامتی عرض می فرمود این امشراق و المغرب و طول ماه بین السماء و الارض نیت هفت عدد النجوم و الکواکب حصیاً و الیایا قوت الاحمر و الزبد و الاخضر و حمله المسک و تریبه الکافور و حافاته الزعفران قباب الدر و المرجان اشدها صاهن اللبن و احلی من العسل و ابر من الثلج من حاضه لا یغرق من شرب لا یظماء یخرج من اصل سدرة المنته تا در علیه طیر اخضر اعناقها کاعناق النعام فقال ابو بکر و عمر یا نبی الله و یا رسول الله انما النعامه قال بلی و ان الکلب لا نغم منها گفت خدای عزوجل مرا حوضی داده است روز قیامت یکسیرا خیر و نفع از آن حوض خواهد رسید و نام آن حوض کوثر است سابقان شراب در نکست و لدان و غلمان خادمان و دلبران از حور و حورا و سابقان شراب حوض کوثر ابو بکر صدیق و عمر فاروق و عثمان ذی النورین و علی المرتضی رضوان الله علیهم اجمعین پس گفته است که آن حوض کوثر که خدای تعالی بمن داده است از اینها بزرگ و درازی بزرگتر داده است بهمنای آن حوض کوثر از مشرق تا مغرب درازی آن حوض کوثر از زمین تا آسمان یا نصلک ساله راه همه حسن و حسن و جمال و جمال ناها و قدحهای آن جامها و پیاله های آن ابریهها و مشربهای آن ساغهای آن چندان که ستارگان آسمان رو بندگان و ایستادگان بر حوالی و جوانب و اطراف آن در یکی قطره و گفت و آن یکی قطره بیشتر همه یک بیک باندازه دهان هر شراب خوار که آن روز آنجا شراب خورد بران ناها و قدحها و پیالهها و ابریهها و مشربها و ساغها بخت تقدیر و تدبیر نبوده است هرانا از جوی که دیگر هر قدر می زیکی دیگر هر جای بر هیچی دیگر هر پیاله بر صوفی دیگر هر ابریه بر خلقی دیگر و مشرب و ساغ همچین **بیت**  
**و** درین عالم ازین شربت نیابند **و** نوا تا دهند جای دیگر **و**

الناعمه



ان چندانی اناها هر یکی را ظاهر دگر باطن دگر مخبر دگر منظر دگر هیچ  
در چشم مردم نیکوتر بدست مرد نزدیک تر هر چه بدست نزدیک تر در طبع نوش کواری  
تر و خوشتر در قهر آن حوض بجای سنگ ریزه یا قوت سرخ و زرد سبز و در زیر آن  
سنگ ریزه بجای گل مشکاف و در زیر آن گل بجای زمین و خاک کافور حشوان و خلط آن  
نور علی نور و سر و علی سر و حواشی آن و اطراف آن زعفران قهبا و خیمه دار و مر  
جان و هر خیمه و چون شهرستانی بهر جای مسندهای کونا کونا فلکند هر جای  
تختی و تکیه کاهی نماده و شراب آن حوض شیر سپید تر و از عسل شیرین تر و از نخل  
سود تر و از هر طبعی که در عالم هست خوش بوی تر از آب زندگانی و از هر که خواهد  
که در چنان حوض بشود تواند و هر که عوقه نشود و هوای خواهد که بوزن کوهی از آب  
شراب گیرد تواند و ضعیف نکند و هر که یک قطره از آب شراب حوض کوثر بخشد از فوق  
سرتاب قدم از همه رنجها و تعبها و دردها و علتهای خوفها و فزعها اسوه گردد و هر که  
قطره بوی از آن شراب حوض کوثر بشنید اصل و فرع همه انسها و روحها و بشو قهبا  
و طربها بتن و جان آن کس رسید رفتن آن در عروق درخت طوبی و اصل آن از سر  
اطنبتی چهار نهد و چهار جوی و چهار جانب در آید و از آن جوهرها بوقت  
مساعده یکدیگر حوض کوثر را بدید یک جوی بسوی یک جوی شیر و یک جوی خمر  
و یک جوی عسل جوی آب بر طالع ابوبکر صدیق و جوی شیر بر طالع عمر فاروق و جوی  
خمر بر طالع عثمان ذی النورین و جوی عسل بر طالع علی مرتضی شرایع هم شما  
کنده هم مجال دهد و همچون پیر و پیران کند و همچون معشوقان و دلبران جماعتی  
کنند و با خورندگان گوید و آنکه بهر وقتی مرغان سبز و طاووس و ارغوس و سوار  
هر مرغی چندا شتر از بالای آن شراب را نبیند و بمواد دلد وستان بیاورد آنکه  
ابوبکر صدیق و عمر فاروق رضی الله عنهما گفتند آن مرغان منع نباشند و گفت

ان لحوضی ربعة ارکان و اول رکن منها فی ید الیه بکر و الثانی فی ید عمر  
و الثالث فی ید عثمان و الرابع فی ید علی الحسینی رضی الله عنهم  
**خبر** دیگر سماع استادم از فقیه ابی نصر طاهر بن ابی نصر از  
مالی رکن الاسلام احمد الخوجانی بر وایت جابر بن عبدالله رضی الله عنه که  
سوالی از علی بن ابی طالب علیه السلام گفت ان الله تعالی اختار فی علی جمیع العالمین و اختار  
اصحابی علی العالمین الا النبیین و اختار لی الله تعالی اختار اصحابی علی  
جمیع العالمین سوی النبیین و الاممیین و اختار لی من اصحابی ربعة ابا  
بکر و عمر و عثمان و علیا فخلعهم خیر اصحابی و فی کل اصحابی خیر و اختار لی من  
امتی ربعة قرون القرن الاول و الثانی و الثالث تنری و الرابع فوری  
لقت که خدای تعالی و مراد را بدی که همه عالمیان و پیغامبران و  
سولان برگزیده هم در آن وقت و حال که مرابا فریده است و آنکه از گذشت  
پیغامبران و رسولان اصحابان و یاران مرا از همه عالمیان اختیار کرده است  
آنکه از جمله اصحابان مرا چهار یار برگزیده است ابوبکر و عمر و عثمان و علیا  
و این هر چهار یار مرا فاضلتون و بزرگوارترین همه اصحابان من گردانیده است  
و آنکه امت مرا از جمله صد و بیست و چهار هزار امت برگزیده است و آنکه از  
امت من چهار قرن چهار قوم را اختیار کرده است این هر چهار قوم را از امت  
برگزیده است سه قوم برابر یکدیگر یکدیگر پیوسته و یک قرن با خور عهده در  
قیامت جدا گانه آن سه قوم پیوسته صحابه است تابعین امت اتباع التابعین  
و آن یک قوم جدا گانه بوقت نزول عیسی بن مریم علیه السلام از طایفه یارین  
و دیگر این چهار قوم بر اجمال آمده است فرقان و در صورت سوره اذا و قف امره  
است در بابان سه قوم ثلثه من الاولین و در بابان یک قوم قلیل من الاخرین



**خبري** ديگرست بروایت نعمان بن بشير كه رسول الله صلى الله عليه وسلم گفت كه  
 حم امتي يا امتي ابوبكر و اقوامك في دين الله عمر و اصدقكم حياء و عثمان و افضاكم  
 على بن ابي طالب رضي الله عنهم باري جل جلاله و تقدست سماوه اين امت ربر خصوص  
 چهار يار نعمت بزرگ داده است كه هيچ امتي را پيش ازها روزگار آدم تا بوردگار ما كس  
 ان چنان چهار نعمت نداده است و آنكه بدان جوتي و حكمتي كه دانسته است شكر ان چهار  
 نعمت بريك يكتا از جمله اين چهار كس از امت فريضة كرده است و نعمت رسول و نبي  
 مبري چون محمد صلى الله عليه وسلم دوم نعمت شرعي ديني چون دين اسلام سيوم نعمت  
 كتابي چون قران چهارم نعمت تحفه و هديه چون محبت خود دوستي خود خاص كه  
 بجهنم و بجهنم و تا عالم بوده است بجهنم ما كس را از خدائي عز و جل اين چنين چهار خلقت  
 و چهار نعمت نبوده است امتان ديكر را پيش ازها هر وقتي بيهامبران بسي و ليكن  
 چو محمد مصطفی بيهامبران يكره و امتان ديكر را پيش ازها هر وقتي كتاب بسي و  
 ليكن چون قران عزيز و كريم و مجيد كتابي ديكره و امتان ديكر را پيش ازها از خدائي  
 تعالي عطاها بسي و ليكن چون محبت خاص خدائي ديكر عطا نه ازها انرا كه نعمت خاص  
 جبريل و ميكائيل بندي است و خلعت خاص سرافيل و عزرايل بندي است و چنين  
 نعمت خاص مقربان و مطهران و روحانيان و كروبيان بندي است و خلعت خاص  
 حاملان عرش و ناقلان كوسي و امينان لوح و رقيبان بندي است و نعمت  
 خاص و خلعت ما است كه از امت احمد نعمت و خلعت دوستي است **بديت**  
 در بسيار بويك ايد بديدار افتاب **ما** افتاب ندر بر هره كه ايد بديد **ما**  
 پاسبان بود رجا يار برا برا بستان **ما** بالسي كش بر كنار خوش سلطان بود **ما**  
 پس چون خدائي جل جلاله اين چنين چهار نعمت و خلعت بدين امت عطا داد شكر اين چهار  
 تمام بر كمال سزا اين امت درخواست و گفت كه شما شكر اين چهار نعمت ان چنان كه

و كلامي

شرطت

شرطت و شرع بگذاريد اين چهار نعمت امروز و فردا اينجا و آنجا بر شما نگاه دارم  
 و بر سر حال و بديدار زيادت عطا دم **ما** اين شكرم كه ايد بديدار **ما** زيادت بديدار **ما**  
 احسنوا الحسني و زياده و لكن باين همه خدائي عز و جل دانسته است و بديت تقصيرها  
 تنها از تنها ديكر امتان بسي ضعيف تر است و دانسته است كه عمرها ان عمر ديكر امتان  
 بسيار كوتاه تر است و اين نعمتها عطا داد و بفرستاد و شكران واجب كردايد و  
 دانست كه بسزا شكر نتوانند چون شكر بسزا بنود معزول و محروم و مبهج و هانم  
 پس اخير بفضل و رحمت خویش تقدير و تدبير اين كار بگرد و چهار تن را ان شكر  
 اين چهار نعمت اختيار كرد اول ابوبكر صديق از مهر شكر محمد مصطفی صلي الله  
 عليه و سلم دوم عمر فاروق از مهر شكر نعمت دين اسلام سيوم عثمان بن النورين را از مهر شكر  
 نعمت قران چهارم علي مرتضي از مهر شكر نعمت محبت خود تا ابوبكر صديق  
 شكر نعمت مصطفی بسزا بگرد و تن و جان و فرزندان را و سود و زيان را دكار او  
 كرد و عمر فاروق رضي الله عنه شكر نعمت اسلام بسزا بگرد بكمال غيبت و صلاحيت خویش  
 تا اسلام پنهان را بشكارا كرد و عثمان بن النورين رضي الله عنه شكر نعمت قران بسزا  
 بگرد قران را كه جمع كرده بود بخط دست خویش چهار مصحف جامع بنوشت و در هر  
 خطه اسلام انرا پراكنده كرد و هر شب بيك ركعتان قران ختم كرد و علي  
 مرتضي رضي الله عنه شكر نعمت محبت خدائي تعالي بسزا بگرد تبع از نيام بر كشيده  
 بدان قهر و تبع خویش و ستان را از دشمنان جدا كردايد و جرم بماند بركات و  
 خير انان چهار نعمت شكران چهار خلعت امروز در دنيا و فردا در آخرت موبد و خلعت  
 بر ما بماند معني خبر كه رسول الله صلى الله عليه وسلم گفته است و در ضمن انج گفته است ما را از  
 چهار كار در چهار يار خبوداده است كه رحيم ترين كسي پريز امت من ابوبكر صديق  
 است و قوي ترين كسي از امت من در دين مسلمان عمر فاروق است و شرمگين

ين

رضي الله عنه



توين كسي از امت من عثمان بن عفان است و سني توين كسي وجوانمرد توين كسي هم بجان  
 وهم بنن از امت من علي بن ابي طالب است رضي الله عنهم از رحمت انج تمام تراست نصيب  
 ابوبكر است و در قوت انج تمام تراست نصيب عمر است و از سر مكيني انج تمام تراست  
 نصيب عثمان است و از جوانمردي انج تمام تراست نصيب علي است رضي الله عنهم انج  
 رحمت است و در وصف ابوبكر آمده است و محل رحمت دل است و انج قوت است و در  
 صف عمر آمده است و محل قوت تن است پس ابوبكر بجاي دل است و عمر بجاي تن است  
 و دل و تن هر دو بيلد يك پيوسته است وليكن چا كرد دل است و دل مهمتر تن است  
 ابوبكر اصل خلافت است و عمر فرع خلافت همچنانكه مكيني انج تمام تراست  
 عفان اصدر و از جوانمردي انج تمام تراست نصيب علي حد و محل سر مكيني حتم است و جوانمرد  
 كار دست است و چشم و دست هر دو زينت هر دو است وليكن چشم اردست سيار فا  
 ضلتر است چرا ان مردان كه فودا بنده بدست انج بليد خلعت خدا كند و فودا بنده  
 بچشم انج بنده جمال و جمال وصال ديدار ني چون وي چگونه خدا را عز وجل بند  
 خبري ديگر هم از جوري بروايت است اسناد عالي بروايت عبدالرحمن بن عوف رضي الله عنه  
 لا رسول الله صلى الله عليه وسلم لفت ابوبكر في الجنة وعمر في الجنة وعثمان في الجنة وعلي  
 في الجنة سعد في الجنة طلحة في الجنة الزبير في الجنة سعد بن زيد  
 في الجنة ابو عبيدة في الجنة قال وصعد رسول الله صلى الله عليه وسلم على المنبر  
 فحمد الله تعالى واثنى عليه فقال مالي لكم يختلفون في اصحابي ما علمتم ان  
 حيي وحبلى بيدي وحبلى صحابي فريضة علي امتي الي يوم القيامة ثم قال  
 اين ابوبكر الصديق فوثب اليه ابوبكر فقال ها انا اذيا رسول الله قال اذن مني  
 فدنا منه فضمه الي صدره وقبل بين عينيه وراينا دموع عيني رسول الله  
 صلى الله عليه وسلم تجري على خديه ثم اخذ بيده وقال باعلي صوته معاش المسلمين

هذا ابوبكر الصديق وهذا شيخ المهاجرين والاصهار هذا الذي امرني الله ان اتخذه و  
 لداني الدنيا وخليلا في الآخرة هذا اصحابي صدقني حين كذبوني واني حين طردوني  
 وانساني حين وحشوني وواساني بنفسه وماله وزوجني ابنته عاتكة واشتري  
 لي بالالا من ماله فعلي مفضية لعنة الله ولعنة اللاعنين والله منه بريء وانا منه  
 منه بريء فمن احب ان يتبري من الله ومني فليتبوء من اي بكر الصديق وليبلغ الشا  
 منكم الغايب ثم قال له اجلس يا بكر فقد غفر الله لك ذلك ثم قال صلى الله عليه وسلم اين  
 عمر بن الخطاب فوثب اليه عمر وقال ها انا اذيا رسول الله فقال اذن مني فدنا منه  
 النبي صلى الله عليه وسلم الي صدره وقبل بين عينيه ورايت دموع عيني رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 تجري على خديه ثم اخذ بيده فقال باعلي صوته معاش المسلمين هذا عمر بن الخطاب  
 هذا شيخ المهاجرين والاصهار هذا الذي امرني الله ان اتخذه ظهرا ومشيئا  
 هذا الذي نزل الحق علي لسانه وقلبه ويده هو الذي ترك الحق ماله من صدق هذا الذي  
 يقبل الحق وان كان مرا هو الذي لا تخاف لومة لائم هو الذي يفر الشيطان من شخصه  
 هذا سراج اهل الجنة فعلي مفضية لعنة الله ولعنة اللاعنين والله منهم بريء  
 وانا منه بريء ثم قال اين عثمان بن عفان فوثب اليه عثمان وقال ها انا اذيا رسول  
 الله قال اذن مني فدنا منه فضمه الي صدره وقبل بين عينيه ورايت دموع عيني  
 تجري على خديه ثم اخذ بيده وقال باعلي صوته معاش المسلمين هذا عثمان بن  
 عفان هذا شيخ المهاجرين والاصهار هذا الذي امرني الله ان اتخذه سندنا وختنا  
 علي ابنتي ولو كان لي ثالث لزوجتها اياه هو الذي استخيت منه ملائكة السماء فعلي  
 مفضية لعنة الله ولعنة اللاعنين ثم قال اين علي بن طالب فوثب اليه علي  
 فقال ها انا اذيا رسول الله قال اذن مني فدنا منه فضمه الي صدره وقبل ما بين  
 عينيه ورايت دموع عيني رسول الله صلى الله عليه وسلم تجري على خديه ثم اخذ بيده وقال يا



صوته معاشر المسلمین هذا علی بن ابی طالب هذا شیخ الطماجرین والانصار هذا  
 اخي وبن عمي وختی هذا الحی ودي وشعري هذا ابواسطین الحسن والحین  
 سید شباب اهل الجنة هذا فوج الکرب عني هذا اسد الله وسيفه في ارضه  
 علي اعدایه فعلي معضیه لعنة الله ولعنة اللاعنین والله منه بريد وانا  
 منه بريد فمن احب ان يتبری من الله ومنی فلیتبرء عن علي بن ابی طالب ولیدخل  
 الشاهد منکم الغایب ثم قال اجلس یا ابا الحسن فقد عرفنا الله فذلك ثم قال  
 باعلي صوته معاشر المسلمین لو عبدتم الله حتی تكونوا كالحنایا وصتمتم حتی تكونوا  
 نواکالا وتارصلیتم حتی تحف منکم حتی بغضتم من اصحاب العشرة فاکلم  
 الله علي مناخولکم فی النار ثم نزل خويصا من المنبر یا کیا حوزینا عبد الرحمن بن  
 عوف رضي الله عنه روایت کرده است که روزی در مدینه در مسجد مدینه نزد  
 رسول الله ﷺ باخو عهد بر سر صفت ویک سال عمر بر سر حج برخاست وبعذر بر  
 آمد وکند وشناختی را عز وجل پس در میا خطبه سخن ایندی کرد وگفت ا  
 بوبکر اندر کشت است باده کس یا قوم یا قوم شما را چه بوده است که هر دو  
 قتی هر کسی را صحابان من بنا واجب سخن می گوید و در پیران و بزرگان من  
 طعن می زنید ای خاص ای عام شما می شنوید و نمی دانید که دوستی صحابه  
 فریضه است تا قیامت برامت من واهل ملت من دوستی خاندان من همچنانست  
 که دوستی خدا و دوستی من و خاندان من دوستی خدای است و دشمنی خاندان من  
 و یاران من همه یک بیک دشمنی خدایند آنکه گفت ابوبکر بهشتی است و عمرو  
 عثمان و علی تا اخر صحابه که یوسف کی و شهمتی اهل بهشت اند آنکه گفت بر من  
 کلمات ابوبکر صدیق ابوبکر آنجا که بود برانوار آمد و روز و بر پای خاست  
 که یا رسول الله و یابنی الله اینک منم اینجا ایستاده بیای من ابوبکر گفت یا ابوبکر

بیای منم ابوبکر گفت یا ابوبکر یا بنزدیک من ای هد گفت ابوبکر برای بدین منبر  
 من برآمد و ابوبکر چون رسید و نزدیک کردید رسول الله ﷺ و برادر کنار گرفت  
 و روی و این چنین بر این منبر خویش در بر گرفت و روی و بر اساعتی بر منبر خویش  
 و بر خویش های روی و یالید و آنکه چندی بگریست که قطره های بسیار بسیار  
 از چشمه مصطفی ﷺ بر روی پیر و از روی مصطفی ﷺ حجامه ابوبکر  
 و هم حجامه مصطفی ﷺ رسید آنکه گفت همچنان بر سر منبر ابوبکر در کنار  
 باد و چشم بر آب و از بلند گفت یا معاشر المسلمین یا معاشر المؤمنین اینک می بینید  
 و می بیند که این مرد ابوبکر صدیق است و این مرد را بنزد خدای تعالی و بنزد من  
 قدری و قیمتی پس عظیم است و پس بزرگوار است این مرد شیخ و پیر و ممد و سر و ممد  
 جود انصارت این مردان مرد است که خدای تعالی مرد حق و بی فرموده و بامان از  
 بهوا و گفته است که او از در دار دنیا بجای پدر بزرگواران و نووار در لغت  
 تا ابد و قتی خاص خلص از این مردی است که موار است کوی داشت بدان و قتی  
 که همه خلق مردار و رخ زن داشتند و این مردی است که مواجوا ندران و قتی که همه  
 خلق مرابو اندند و این مردی است که روح و راحت و انس من خواست بدان و قتی که همه  
 خلق رنج و محنت من می خواستند این مردی است که تن و جان و مال و سود و زیان  
 همه فدای من کرد و قتی که همه خلق هلاکت تو و جان من خواستند و این مردی است  
 که فرزند عزیز پیکانه خویش عایشه صدیقه را بر فی من داد و این مردی است که بلال حبشه  
 را همه تو همه مؤذن خلق اولین و آخرین را مال خویش بخرد و از بالا و عزابت  
 پرستان خلاص داد آنکه گفت رسول الله ﷺ همچنان ایستاده و ابوبکر را در کنار  
 گرفته که لعنت خدا و لعنت فرشتگان و لعنت همه عالمیان بر دشمنان ابوبکر  
 صدیق باد یاران من و امتان من خدای عز وجل از دشمن ابوبکر بیزارند و من نیز



ابوبکر بنی ارم پس هر که خواهد دوست دارد که از خدای عزوجل و از من بپزارد  
و ی را بگوید تا از ابوبکر بنی ارم کرد و آنکه گفت ای مسلمانان هر که حاضر و این سخن  
از من شنید برسانید این سخن از من بامت من تا قیامت برسانید یا ابوبکر بنی ارم  
که هیچ در حق تو گفته است خدای تعالی آنکه هست ازین که من گفته ام نیز زیاده  
ابوبکر بنی ارم بر پیراهن و بنشینست آنکه گفت کجاست عمر بن الخطاب رضی الله عنه نیز اینجا  
که بود بنی ارم و درود برخواست گفت یا رسول الله و یا بنی الله اینک منم اینجا  
ایستاده بیای گفت یا عمر بنی ارم یک من آمدی گفت یا عمر بنی ارم  
عمر رضی الله عنه نیز چون رسید و نزدیک کردید رسول صلی الله علیه و آله و یداد بر گرفت و رو  
ی را بر آینه خویش در بر گرفت و روی خود را ساعتی در سینه وی مالید و سینه  
و بر زبانی بر روی خویش مالید و آنکه جنوایی بگریست که اب جشم او برسد  
آنکه گفت همچنان بر سر منبر که در حق ابوبکر گفت در حق عمر گفت و اب ج گفت با و آری بلند  
گفت یا معاشر المسلمین یا معاشر المؤمنین اینک می بینید و می اندید که این عمر خطاست  
این مرد سید مباح و انصاری است این مردان مردان خدای تعالی مراف  
موده است و با من گفته است که ویرا بجای نشسته و پناه خود دارد و تو ویرا از بهر تدبیر  
و مشورت و سرور برای خود نداده و این مردان مردان خدای عزوجل هر ج  
قول حق است بر زبان وی لسان نکرده است و هر چه علم وی است بر دل وی است  
بکرده است و هر چه فعل حق است بر دست وی لسان نکرده است این مرد هر چه گوید  
حق است و هر چه داند همه حق است و هر چه کند همه حق است لکن وی هر چه گوید  
و داند و کند اقتدا بقول خود و بقول من کند و چه اقتدی بقول و بعلم و بفضل  
عمو کند این مردان مردان است که او را البته از خلق با خلق هیچ کاری نیست و کاری  
که وی راست همه است که حق است و بحق است و ان حق است این مردان مردان

که چشم و روی و دل بکار خدای تعالی و در از خلق همه عالم بزر و هیچ کار ندارد  
این مردان مردان است که شیطان و دیو و پری از و بگریزد اینان مردان است که سنگ  
خارا و آهن پولاد از هیبتش شمت او بشکنند و بکند از دهر و زاینان مردان است که  
صدق و سرور اهل صدق است و این مردان است که فریاد اجراع بهشت است و  
اهل بهشت است آنکه گفت در عراج در حق ابوبکر گفت که لعنت خدا و لعنت فر  
یشتگان و پیغامبران و همه عالمیان بر دشمنان و مخالفان و معاندان و  
سدان عمر باد آنکه رسول صلی الله علیه و آله گفت بر سر منبر بر ابر مباح و انصاری است  
عثمان بن عفان عثمان بنی ارم که بود بنی ارم و درود بر پیرای خاست گفت یا بنی الله  
و یا رسول الله اینک منم اینجا ایستاده بیای گفت یا عثمان بنی ارم یک من عثمان  
آمد بنزدیک منبر و بنبر بر آمد و نزدیک کردید رسول صلی الله علیه و آله و یداد بر گرفت  
و روی ویرا بر آینه خویش در بر گرفت و روی خود را ساعتی در سینه او  
مالید و زبانی بر روی خویش مالید و آنکه رسول خدای عزوجل بگریست  
یست که اب جشم رسول صلی الله علیه و آله بروی جامه عثمان زد آنکه همچنان گفت با و آری بلند  
بر سر منبر خویش گفت یا معاشر المسلمین یا معاشر المؤمنین اینک می بینید و می اندید  
که این مرد عثمان است این مردان مردان مباح و انصاری است این مردان مردان  
که خدای عزوجل مراف موده است که ویرا بجای سندان و معقر دار تو امین  
از و باش تو چشم روشن بزودار و دل شاد و خرم بزودار و یک دختر بزود  
ده و چون آن دختر بگیرد از دیگر دختر بزود و ده اصحابان من یا از من و اگر  
هر بسیار بسیار دختر بودی دامادان دختران از پس یکدیگر عثمان بودی  
و این مردان مردان است که شرم دارند فرشتگان در آسمانها و در ملکها و  
عالم اعلی العلی تا سورة المنتهی و شرم دارند آنکه گفت لعنت خدای جهان و



ولعنت فرشتگان و پیغامبران و علیا بر دشمنان و مخالفان و معاذیان  
 و حاسدان عثمان باد آنکه گفت کجاست علی بن ابی طالب رضی الله عنه او نیز انجا  
 که بود برانوار آمد و زود بر پای خاست گفت یا نبی الله و یا رسول الله اینک من انجا  
 استاده بیای گفت علی بنزدیک بیا آمد گفت یا علی بیای بر من بروی برآمد  
 چون نزدیک رسید رسول الله صلی الله علیه و آله و ی را در کنار گرفت و روی وی را بر او  
 در بر گرفت و روی خویش را بر او نهاد و ایستاد و او را ساعتی در روی خویش  
 و آنکه بگریست چندان که آب چشم مصطفی بر روی مصطفی رسید و جامه و تن علی  
 مرقطی رسید آنکه گفت با و از بلند یا معاشی المسلمین و یا معشر المؤمنین اینک  
 وی را می بینید و می شنید که این مرد علی است و این مرد و این مرد مهتر هما  
 جریان و انصاریان است این مردان مرد است که برادر هفت و عم زاد  
 و هفت هم از گوشت و پوست و خون و موکی هفت این مرد ابو السبطین  
 پدر حسن و حسین است بسیار غم و اندوه این مرد از من برده است و بسیار  
 دشمن بشوم که مرد از رد کرده است این مرد است که شیر نصرت خدای است بر او  
 دشمنان خدای عز و جل و این مرد است که شمشیر خدای تعالی است بر او مخالفان  
 خدای عز و جل و این مرد است که دشمن او سزای لعنت خدای است و خدای عز  
 و جل از دشمن او بیزار است و من نیز از دشمنی او بیزارم یا علی یا علی پس از حق  
 در حق تو گفتم خدای تعالی همین گفته است و بیشتر از این نیز گفته است آنکه گفت  
 ای مسلمانان ای دین داران برسانید از من این سخن را در حق این چهار یار من  
 تا قیامت ز پس یکدیگر یکدیگر برسانید این خبر گفتیم اکنون بشنو **خبر**  
**ی** دیگر که جابر بن عبد الله رضی الله عنه روایت کرده است از رسول الله صلی الله علیه و آله  
 گفته است که آن روز که جبریل امین علیه السلام این بیت آورد که حق تعالی

می گوید

گوید **یا ایها الذین امنوا اذا قمتم الصلوة فاغسلوا وجوهکم**  
 و ایدیکم الی اطرافکم و امسحوا بوجوهکم بروسکم و ارجلکم الی الکعبین  
 رسول الله صلی الله علیه و آله گفت که چون جبریل این آیت طهارت را رسانید  
 حجت خلافت ازین طهارت معلوم گردانید فقال یا محمد ان الوجه  
 و الیدین و الداس و الرجلین فی الطهارة کالی بکر و عمر و عثمان و علی  
 فی الخلافه یا محمد و ان ابکر و عمر و عثمان و علی فی الخلافه کالوجه و الید  
 و الداس و الرجلین فی الطهارة و مرا گفت یا محمد روی و دست و سرو پای  
 در طهارت همچنانست که ابوبکر و عمر و عثمان و علی در خلافت یا محمد و  
 ابوبکر و عمر و عثمان و علی در خلافت هانند آنست که روی و دست و سر  
 و پای در طهارت اصل خبر اینست ولیکن شرح و بسط و تحقیق و تقریر آن  
 و رای اینست و بیان آن سخن بتطویل کشد و از گفتن آن چاره نیست معنی  
 آنست که درستی این چهار کار فریضه است و دوستی این چهار یار در خلافت  
 فریضه است درستی این چهار کار پر اکنده نیست بیکدیگر پیوسته است  
 همچنین دوستی این چهار یار پر اکنده نیست بیکدیگر پیوسته است بران  
 معنی که محل طهارت این چهار چهره محل است در چهار وقت است انجا نیز  
 فرض خلافت در چهار عصر است در چهار وقت بران معنی که این چهار محل  
 طهارت چهار است ولیکن اصل این محلهای یکی است و جان یکی است اینها  
 نیز محل خلافت چهار است ولیکن اصل از محلهای یکی است دل و دین است  
 دل یکی و دین یکی است بران معنی که درستی این چهار کار اینچنین چهار محل  
 موقوف نیست نیست است تا نیت نبود طهارت نبود انجا نیز دوستی از  
 چهار یار در چهار شخص موقوف نیست رسالت است تا پیغامبری نبود

ین



خلیفہ بنو دینار کہ در سستی این چهار کار طهارت ترتیب فریضه است  
 باول روی شستن آنکه آنکه دست آنکه سر آنکه پای آنجا نیز در سستی  
 چهار یا ترتیب فریضه است اول ابوبکر آنکه عمر آنکه عثمان آنکه علی رضی الله عنہم  
 ابوبکر در طهارت بجای روی است و شستن همه روی فریضه است و عمر  
 در طهارت بجای دست است و شستن یک نیمه دست فریضه است در طهارت  
 بجای مسح سر است و مسح یک ربع یک چهار یک از سر فریضه است  
 و علی در طهارت بجای پا است و شستن پای تا بگوشت هشت یک است  
 فریضه است همچنان که آنچه همه است از آنچه یک نیمه است فاضلت تراست و آنچه  
 یک نیمه است از چهار یک فاضلت تراست و آنچه چهار یک است از هشت  
 فاضلت تراست و تمام تراست همچنین ابوبکر از عمر فاضلت تراست و تمام تراست  
 و عمر از عثمان فاضلت تراست و تمام تراست و عثمان از علی فاضلت تراست  
 و تمام تراست و علی از همه امت بوقت خویش فاضلت تراست و تمام تراست  
 یک جوفه دیگر بشنوا اگر چه دراز است خوش است ابوبکر صدیق در طهارت  
 بجای روی است و عمر فاروق در طهارت بجای دست است و عثمان  
 ذالنورین در طهارت بجای سر است و علی رضی الله عنہم در طهارت  
 بجای پای است فردا در کشت کار پای و شغل پای تحت و بساط و رکاب و کار  
 مظله و عمامه و تاج و افسر و فردا در کشت کار دست و شغل دست و تن و  
 لطمه و شراب و تصرف در ثواب و در عطا و فردا در کشت کار روی  
 و شغل روی نظر کردن و دیدن جمال و کمال و جلال و صال و یدار باری  
 خدای پادشاه دیدار بی چون و بی چگونه و جوه یومئذ ناظره الی  
 ربها ناظر **خبری** دیگر که صابن الدین عمر استادم شنیده است از

استادش زین الاسلام شرف الدین عامر بن الحسین الموشلی رضی الله عنہ بروایت  
 نعمان بن بشیر که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفت اصحابی کا النجوم باهم اقتدیتم  
 گفت اصحابان من چون ستارگانند و آسمان همچنان که مسافران دنیا بر  
 و شنای ستارگان بنزد راه برند مسافران آخرت نیز بدویتی یاران من  
 بهشت مقام صدق و مقدر صدق دره برند **خبری** دیگر بروایت از فقیه  
 ائمه طاهرین ای نصران نعمان بن بشیر رضی الله عنہ که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفت  
 فضل اصحابی فی امتی کفضل القمیلۃ البدر علی سائر الکواکب گفت فضل  
 اصحابان من بر امتان من چون فضل ماه است بر ستارگان و فضل اصحابان  
 من بر امتان من چون فضل افتاب بر ماه و بر ستارگان **خبری** دیگر است  
 هم بروایت نعمان که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفت فضل اصحابی فی الناس کجوبیل  
 و میکبیل و اسرافیل و حملة العرش فی الملائکة گفت است که فضل اصحابان  
 من در میان همه ایشان من همچنانست که فضل جوبیل و میکبیل و اسرافیل و  
 و فضل حملة عرش در میان فرشتگان **خبری** دیگر هم از و بروایت  
 درست که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفت سالت ربی عزوجل عما یختلف فیہ اصحابی من  
 بعدی فاجابہ تعالی فیهم یا محمد ان اصحابک عندی بمنزلة النجوم بعضها  
 اقرب من بعض فمن اخذ بشئ منہم احمهم علیه فهو عندی علی الهدی گفت من کفتم  
 بار خدای تعالی بوقتی که من بودم و خدای من در سدره المنتهی و خدای عز  
 وجل نه در سدره المنتهی من در مقام ادنی و خدای نه در مقام ادنی که او از مقام  
 منزه است گفتم بار خدای یا پادشاهها پسران من اصحابان من که باید که بخلافی  
 افکنند تو که بار خدای و پادشاهی چه کنی یا زان کس که ان خلاف کند و افکند و یا  
 زان کس که بعضی بقول این گیرد و باران کس که بعضی بقول ان گیرد خداوند



سبحانه و تعالی گفت حبیب و عزیز من اصحابان و یاران تو بنزد من چون  
ستارگان اند همه یک بیک نمود و روشن و تابند و درفشند همه روشن و لیکن  
بعضی روشن تر اند و خلافتی که باید یکدیگر کنند همه امرویده ام و هو اختلاقی که در  
میان یکدیگر کوا فکنند همه بخشیده ام و هر که بقول کسی از ایشان کاری کنند و تقوی  
کسی از ایشان راهی و ند من آن کار را بتقوی بپیوسته ام و آن راه را ملکی  
اراسته ام **خبر** دیگر شنیدم از رفیق عمر که او روایت کند از زین العابدین  
سلام شرف الدین عالم بن الحنفی از رموی قدس الله روحه روایت عبدالله  
بن عباس رضی الله عنهما که رسول خدا **صلی الله علیه و آله** گفت آن مثل اصحابی مثل سفینه تو  
مژکب فیما تجا و من خلف عنها غرق گفت اصحابان در حقیقت من همچنان  
است که کشتی نوح و خاصکیان نوح علیه السلام هر که بر و ز کار نوح از امت نوح  
بلکشتی در آمدن عذاب طوفان سلامت یافت همچنین هر که از امت من بدو  
ستی اصحابان من در اید از عذاب خدا لان و حرمان و عذاب هجران و عذاب  
بدعت و ضلالت شر اخوان زمان سلامت یابد و هر که کشتی باز ماند که کفو  
و نفاق و ضلالت است غرقه کشت که هر که راحت و روشنایی نیابد و هر که از  
دوستی اصحابان و یاران من باز پس ماند و طریق روافض و خواج گرفت غرقه  
کشت اندر دریای ضلالت که هوکنا و مید فوز و نجات ندارد **خبر** دیگر  
بروایتی است که رسول خدا **صلی الله علیه و آله** گفت آن که ایمان او حی ای امانی **قضیت**  
لای یکو الصدیق الف حاجه او کما غفوان محبته الی یوم القیامه  
گفت بحق سبحانه و تعالی حی که در بین بی اسطهء حبیبی علیه السلام که  
من که خداوند و پادشاه ام روا کردم ابو بکر صدیق را هزار هزار حاجت  
مکتوب آن است که دوستان و محبان وی را از من زیدم تا روز قیامت

نوح عليه السلام

خبر

**خبري** ديگر هم از او بر وایت درست از رسول صلی الله علیه و آله گفت ان عمر لطود من حدی حجة وعرة لا تاخره في ذات الله لومة لائم گفت که عمر خطاب از شما که حجت است و عرفت و غیرت و صلابت است که می است از این که هر چه گوید از خدای تعالی اندیشد و پس و بخت از خدای تعالی از کس نتوسد **خبري** ديگر هم بدین اسناد بروایت درست که رسول صلی الله علیه و آله گفت ان الله تعالی یا هی ملائکته یجمع امتی عامة و باها بعثان و علی خاصة گفت خداوند سبحانه و تعالی مباهات کند فرشتگان خود را بجملة امت من عام و مباهات کند ایشان را بعمان و علی را بخاص **خبري** ديگر است بروایت که رسول صلی الله علیه و آله گفت ان لعل نبی رفیق فی الجنة متعه الله به و ان رفیق فی الملاء الاعلی عثمان بن عفان گفت هر پیغامبری را در بهشت در مقام صدق و مقدر صدق رفیق بود خاص تا ابد و رفیق خاص من در بهشت و رفیق خاص خاص من در مقام صدق و مقدر صدق عثمان است و مسلمانی که آن مسلمان بنزد و عثمان **خبري** ديگر هم بدین اسناد بروایت درست که رسول صلی الله علیه و آله گفت لو قف علی مع عمر و ابن و دخیو من عبادة امتی الی یوم القیامة گفت یک ایستادن علی با عمر و ابن و د و ان کارزار کردن علی با وی که اندر باب علی گفته ایم ان بهتر است و فاضلتر از همه عبادت امت من از وقت من تا قیامت **خبري** ديگر است که رسول صلی الله علیه و آله گفت یک روز از روز کار ابو بکر و بهتر از همه روز کار عمر از وقت عمر تا قیامت و یک روز از روز کار عثمان بهتر از همه روز کار علی از وقت علی تا قیامت و یک روز از روز کار علی

رُاست



بخت و فاضلت از روزگار همه امت تا قیامت **خبری** دیگر بر وایت  
 درست که رسول الله صلی الله علیه و آله گفت ابو بکر صدیق را ان الله تعالی خلقني من نوره  
 و خلقك من نوردي و كلفتم عذرا ان الله تعالی خلق ابي ادم من طينة لازمة و خلق  
 اولاده من الوان شتى و خلقني من طينة المسك عجت بماء الحيوان فلما ان  
 كمل الله خلقي فضل مني افضالة فخلقك منها يا عمر و قال العثمان انت مني عن  
 لة جسدي من روجي و قال لعلي حقك علي جميع المسلمين كربة الولد علي الو  
 لده **كفت** ابو بکر را که خدای مرا آفرید از نور خود و ترا آفرید از  
 نور من و کفت عمر را که خدای تعالی پدر مرا ادم را علیه السلام آفرید از  
 ستاره ای و فرزندان او را آفرید از لونه های گوناگون و مرا آفرید از  
 ستاره ای که اصل آن مشک است که برشتند آنرا بآب زندگانی چون خدای  
 تعالی خلقت و آفریدن من تمام کرد فضله از آن زیادت احد خدای تعالی  
 ترا از آن بیا آفرید یا عمر و عثمان را کفت تو از من بجای تنی از جان من و علی  
 را کفت حق تو بر همه مسلمانان چون حرمته ها در و پذیردست بر فرزندان **خبر**  
**ی** هم بدین روایت که رسول الله صلی الله علیه و آله کفت ان فی السماء الدنيا ثمانون  
 ملک يستغفرون لمن احب بابكر وعمر وفي السماء الثانية ثمانون  
 الف ملك يلعنون من ابغض بابكر وعمر وفي السماء الثالثة ثمانون  
 الف ملك يستغفرون لمن احب عثمان وعلي وفي السماء الرابعة ثمانون  
 الف ملك يلعنون من ابغض عثمان وعلي **كفت** اندا سمان دنیا هشتاد  
 هزار فرشته است که استغفار می کنند و امرش می خواهند آن کسان  
 را که دوست دارند ابو بکر و عمر را و اندر آسمان دوم هشتاد هزار فر  
 شته لعنت می کنند آن کسان را که بغض دشمنی ابو بکر و عمر را دارند

است و هشتاد هزار فرشته اندر آسمان سیوم استغفار می کنند و  
 امرش می خواهند آن کسان را که دوست دارند عثمان و علی را و هشتاد  
 هزار فرشته اندا سمان چهارم لعنت می کنند دشمنان عثمان و علی را  
**خبری** دیگرست که رسول الله صلی الله علیه و آله کفته است که خدای را عز و جل در هر  
 آسمانی چهار صد هزار فرشته است که ایشان را خدای عز و جل از هر  
 دعاء نیک آن که در دوستان اصحابان و دعای بد و نفرین از هر دشمنان  
 در حق اصحابان من و یاران من نام زد کرد اندید است **خبری** دیگر  
 است که رسول الله صلی الله علیه و آله کفت اندر هر آسمانی دویست هزار فرشته بیو  
 سته همیشه از هر دوستان ابو بکر و عمر و عثمان و علی استغفار می کنند  
 و دویست هزار فرشته پیوسته همیشه بر دشمنان ابو بکر و عمر  
 و عثمان و علی لعنت و نفرین می کنند **خبری** دیگر است که رسول الله صلی الله علیه و آله  
 وسلم کفت تا خداوند عالم جل جلاله هشتاد فریده است از دور تا با هر  
 روز از امروز تا قیامت در روزگار هر روزی از هر دوستان ابو بکر  
 و عمر و عثمان و علی از هفتصد گونه رحمت و سعادت در بهشت بدید  
 آورد که یکی با یکی نماید و در روزگار هر روزی از هر دشمنان ابو بکر و  
 عمر و عثمان و علی از هفتصد گونه لعنت و شقاوت در دوزخ بدید آورد که  
 یکی با یکی نماید **خبری** دیگر بدو طریق و بعضی پیش ازین شرح داده ام که ر  
 سول الله صلی الله علیه و آله کفته است که اگر کسی از جمله خلق هزار هزار سال عمر بیاورد  
 و آن همه عمر را اول تا آخر در طاعت و عبادت خدای تعالی با خوار و رتانا قامت  
 راست او کج هیچ کمان کرد و آنکه پس از آن هزار هزار سال دیگر عمر بیاورد  
 و آن همه عمر را اول تا آخر در روز دشتن با خوار و رتانا تن فریده و لاخو



و نزار همچون ره کمان کرد و نکه پس از آن هزار هزار سال دیگر عمر یابد  
 و آن همه عمر از اول تا با خرد در رکوع و سجود با خوار و تا ساقها و زانو ها  
 او خشک شود و بشکند و بریزد و لیکن باری همه ذره بغض و دشمنی از ابو  
 بکر و عمر و عثمان و علی را در خدای تعالی آن کس نگو سار و خاکسار  
 در آتش و رخ هاویه بر روی فلکند و اگر کسی از رحمة خلق هزار هزار سال  
 چنان که گفته کنه کند از صفای پرو کباب و مجموع و لحاد آن کنه کار کرد و لیکن  
 چون دوستی در سینه دارد و اعتقادی پاک دارد و آنکه یک ذره دوستی ابوبکر  
 و عمر و عثمان و علی را در آخر با خرد و اول و آخر و ناچار آن کس بفرو و سا  
 علی برادر و خدای جل جلاله جمال و کمال و جلال و صلا یداری چون و بی  
 چگونه فردا چشمه سرا و نماید **خبر** دیگر روایت از عبد الرزاق که ر  
 رسول صلی الله علیه و آله گفته است خذ القرآن عن أربعة عن عبد الله بن مسعود و  
 معاذ بن جبل و ای بن کعب و سالم مولى ابی حذیفة و قال صلی الله علیه و آله لکلبی  
 حواریون و ان منهم من اصاب طلحة و الزبیر و قال صلی الله علیه و آله ان طلحة  
 بن مصرف من قضی حجه و قال صلی الله علیه و آله ان سعدا حیث هاد اردار الحق  
 معه و قال صلی الله علیه و آله سعید بن زید من احب الله فی الارض و قال عبد  
 الرحمن بن عوف من تجار الله و قال ابو عبیدة بن الجراح امین الله و امین رسوله  
 و قال عبد الله بن سلام عاشت العشرة فی الجنة و قال ما لطلحة الخضر و لا  
 اقله الغبراء اصدق لهجة من ای ذر و قال من اراد ان ينظر الی هر عیسی بن  
 هرثم فلینظر الی ای ذر و قال عبد الله بن عمر من فد الله و قال حذیفة  
 ابن الیمان من اصفیاء الرحمن و قال حمزة بن عبد المطلب سدا الله  
 و اسد رسوله و قال لکلامه حکیم و حکیم هذه الامة ابو هريرة و

قال ان الله ليرضی برضاء سلمان و یغضب بغضه و قال ان الجنة  
 اشفع الی سلمان من سلمان الی الجنة و قال عمار بن یاسر من السابقین  
 و قال مقداد بن الاسود من المجتهدين و قال لکلبی صاحب سر و صاحب  
 سری معویة بن ابی سفیان و قال اول من یشرب من خوضی صمد و قال  
 اول من یاکل من ثمار الجنة ابو الدردج و قال جعفر بن ابی طالب یطیر  
 مع الملائكة فی الجنة حیث یشاء و قال حیان بن ثابت هو یدبرج  
 القدس و قال خالد بن الولید سیف الله و سیف سوله و قال لکلبی  
 شیء فارس و فارس القرآن عبد الله بن عباس و قال عباس بن عبد  
 اعمامی و سید قرابات و قال من کان بحب الله و رسوله فلیحب اسامة  
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و یأمر بقرآن و یستأنس به و یسأل عن  
 بن مسعود و معاذ بن جبل و ای بن کعب و سالم ازاد کده و حذیفة و گفت  
 صلی الله علیه و آله هر یغامبریک ادر دین خویش یاوران بوده اند هم از خاصکان  
 خویش و یاوران دین من از خاصکان من طلحه و زبیر و گفت صلی الله علیه و آله  
 که طلحه بن مصرفان مودیت که هر نذری و عهدی که کرده است بدان  
 عهد و بدان نذرو و فادار گشته است و گفت صلی الله علیه و آله که در هر کاری که  
 سعد بن ابی وقاص است و در هر راهی که سعد بن ابی وقاص است هر حق است  
 و بحق است و ان حق است و ان حق دران کار و دران راه با سعد و قاص هوام  
 است و گفت صلی الله علیه و آله سعد بن زید از دوستان و خاصکیان خداست  
 عز وجل و گفت صلی الله علیه و آله که عبد الرحمن بن عوف از بازگان خدای است  
 بران معنی که هر چه عبد الرحمن بن عوف راست از بصاعت و تحار و قضا  
 و سود همه در وفاي خدای و رضای خدای است و گفت صلی الله علیه و آله



که ابو عبیده جراح از جمله امینان خدای است و از جمله امینان رسول خدای  
 و گفت **صلی الله علیه و آله** بن سالم دهم ده کس است اندر کشت و گفت **صلی**  
**الله علیه و آله** که اسمان هرگز سایه بان سر مردی نیست و هرگز زمین نگهبان تن  
 مردی نیست بریان راست کوی تر از ابوذر غفاری **و** گفت **صلی الله علیه و آله** که هر که خوا  
 هد که زهر عیسی بن مزیم علیه السلام بپزدان کس را بکوی تازهد بود ز غفاری بپزند  
 که زهد بود و زهر عیسی بر آب است **و** گفت **صلی الله علیه و آله** که هر که خطاب  
 از وفاداری است از حزب و لشکر خدای است **و** گفت **صلی الله علیه و آله** که حذیفه بن الیمان  
 از بزرگترین خدایست عزوجل **و** گفت **صلی الله علیه و آله** که حمزه بن عبد المطلب  
 من شیر خداست و شیر من **و** گفت **صلی الله علیه و آله** که هر پیغامبری را از امت خودی  
 بوده است و حکیم امت من ابوهریره است **و** گفت **صلی الله علیه و آله** که هر پیغامبری  
 را از امت خویش خادمی بوده است و خادم من که پیغامبر شما ام **و** انس بن عمار  
 که از پیغمبر **و** گفت **صلی الله علیه و آله** که خدای عزوجل راضی است بر ضای سلمان و چشم  
 گیرد چشم وی **و** گفت **صلی الله علیه و آله** که کشتار روز قیامت ترسند سلمان از  
 سلمان بهشت **و** گفت **صلی الله علیه و آله** که عمار بن یاسر از جمله سابقانست **و**  
 گفت **صلی الله علیه و آله** که مقداد بن اسود از مجتهدان است **و** گفت **صلی الله علیه و آله** که ابوسفیان  
 از اهل ماست از اهل از بهترین قوم ماست **و** گفت **صلی الله علیه و آله** که هر پیغامبری را  
 صاحب سری بوده است در کتاب حق و صاحب سر من از امت من در کتاب حق معا  
 و به است **و** گفت **صلی الله علیه و آله** که اول کسی که کشت کوبد بلال است **و** گفت  
**صلی الله علیه و آله** که جوازین سناد که بلال مقرر و ذوات است **و** گفت **صلی الله علیه و آله** که  
 بلال نیک بیک بنده است از جمله بندگان **و** گفت **صلی الله علیه و آله** که اول کسی که از حق  
 کوثر خورد شراب کوثر صریح است **و** گفت **صلی الله علیه و آله** که اول کسی که میوه بهشت

است

خورد ابو الاحداح است **و** گفت **صلی الله علیه و آله** که جعفر بن ابی طالب هر وقتی که خوا  
 با فرشتگان در بهشت می پرد **و** گفت **صلی الله علیه و آله** که حسان ثابت هویدا است قوی کرده بود  
 قدس یعنی جبریل علیه السلام **و** گفت **صلی الله علیه و آله** که خالد بن الولید شمشیر خدای است  
 عزوجل و شمشیر من است شمشیر نصر خدای است و شمشیر عصمت من است **و**  
 گفت **صلی الله علیه و آله** که هر چیزی را سواری است بعلمی و عبدالله بن عباس سوار علم قوا  
 است **و** گفت **صلی الله علیه و آله** که هر که دوست دارد خدای را عزوجل در  
 سوار را کوا ساه را دوست دارد **و** گفت **صلی الله علیه و آله** که عباس عم هفت و سید  
 عمام هفت و یزدان هفت و در بهشت هنر را در میان ابراهیم الخلیل  
 و میان من **و** چون از این خبرهای که سماع داشتیم فارغ گشتیم ابتدا کنیم باخبار  
 منقولات اگر ایزد تعالی توفیق دهد ان شاء الله تعالی **و** ح

**الأخبار المنقولة من الكتب المفترقة في شأنهم رضي الله عنهم وعن أحبابهم**  
 روی عن المختارین باسناد صحیح عن عبدالله عن انس بن مالک رضي الله عنه قال خرج رسول  
 الله **صلی الله علیه و آله** ذات یوم و خرجت معہ فدخل جابطا من حیطان الانصار فدخلت  
 معہ فقال یا انس اغلق الباب فاعلقتہ فاذا جاء رجل ففرق الباب فقال یا انس  
 افتح الباب لبشر بالجنة واخبره انه یلی امتی بعدی فذهبت افتح الباب و ما  
 ادري من هو فاذا هو ابوبکر الصديق فاخبرته بما قال و اخلقت الباب قال و جاء  
 رجل ففرق الباب فقال یا انس افتح له الباب لبشر بالجنة واخبره انه یلی امتی  
 بعدی بک فذهبت افتح الباب لوما ادري من هو فاذا هو عمر فاخبرته  
 بما قال و اخلقت الباب ثم جاء رجل ففرق الباب فقال یا انس افتح له و بشر بالجنة  
 واخبره انه یلی امتی بعدی بک و عمر و سبقی منه بلال و سلمون فیده منه فذ  
 هبت افتح له الباب و ما ادري من هو فاذا هو عثمان بن عفان فاخبرته

یوم



فقال اللهم صبر الله المستعان ثم جاء رجل ففزع الباب فقال يا انس افتح له  
 وبشره بالجنة واخبره انه يلي بعد ابي بكر وعمر وعثمان وان الخلافة  
 قد هبت افتح له وما ادري من هو فاذا هو علي بن ابي طالب فاجبرته را  
 وي خبر انس بن مالك رضي الله عنه كفت من يك روز در حايطي در باغي  
 گلستاني در مدينه با مصطفی صلی الله علیه و آله بودم و دران باغ من بودم و او در كنج  
 مالسي نبود مرا كفت يا انس در باغ استوار بنده و كسي از دستوريك من امروز  
 تو اينجا راه مده در باغ محكم بنستم و هم در زمان نزديك مصطفی صلی الله علیه و آله آمد  
 پس هم در ساعت كسي در باغ آمد نه بكفتار و لكن بدان سرانكش در بزد و دستوري  
 خواست مرا كفت يا انس برو و پرس تا ان اينكه كيت من رفته و پرسيدم كه تو كيتي كفت  
 من ابوبكر بار كشتم و كفتم ابوبكر است مرا كفت باز كرد بنزد يك ي چهاركار ي كن كفتم  
 باي رسول الله هر چه تو كويي ان كنم هر چ تو فرمايي فرمان بردار باشم كفت يا انس اول  
 تو در بكنشاي و در آمدن ويرا تو دستور كرده و دوم هم انجا وي را بهشت بشارت ده  
 سيوم وي را توار من بنام ده و با وي بكوي كه تو خواهي از پس من بر سر امت من خليفه  
 تو خواهي بود چهارم ديگر باره در بنده انس كفت كه باز كشتم و از پيش مصطفی برفتم و چهار  
 كار كردم در باغ بكنشادم و ويرا با آمدن اندر باغ دستوريك ادم چون در آمد هم انجا  
 ويرا بهشت بشارت ده ادم سيوم كفتم و از قول رسول صلی الله علیه و آله كفتم يا ابوبكر تو  
 خواهي از پس من كه من بر سر امت من خليفه اسلام و امام حق ابوبكر صدیق رضي  
 الله عنه اين سخن ها شنيد امد و خذاي را عز وجل حمد و شكر مي كرد و آمد پيش  
 مصطفی صلی الله علیه و آله و سلام كرد و جواب يافت و نشست كفت راست نشست و او  
 بود و كسي ديگر در باغ آمد و در بزد و دستوري خواست رسول صلی الله علیه و آله مرا كفت  
 يا انس خبر برو و پرس تا ان اينكه كيت من رفته و پرسيدم و كفتم تو كيتي كفت

من عمرم من باز كشتم و كفتم كه عمر است مرا كفت باز كرد و ان چهاركار ديگر باره كن  
 در بكنشاي و دستوري ده وي را بهشت بشارت ده و او را از من بكوي كه تو بر سر امت من  
 پس از ابوبكر صدیق خليفه اسلام خواهي بود و امام حق و اينكه ديگر باره در بنده و  
 باز اي كفت من باز كشتم و در بكنشادم و دستوريك ادم و بشارت بهشت نيز دادم  
 و كفتم كه رسول خذاي كفت كه پس از ابوبكر صدیق بر سر امت من خليفه اسلام  
 و امام حق تو خواهي بود عمر رضي الله عنه اين سخن ها شنيد امد و خذاي را تعالي  
 حمد و ثنا كرد و من در باغ ديگر باره بنستم و ادم و همراهم پيش مصطفی صلی الله علیه و آله  
 و سلام كرد و جواب يافت و نشست كسي ديگر در باغ آمد و دستوري خواست  
 رسول صلی الله علیه و آله كفت يا انس باز كرد و پرس تا كيت من برفتم و پرسيدم و كفتم تو  
 كيتي كفت من عثماني من باز كشتم و كفتم كه عثمان است مرا كفت باز كرد و در بكنشاي  
 و عثمان را تو دستوري ده تا در ايد و وي را هم انجا بهشت بشارت ده و از من  
 بكوي كه از پس ابوبكر و عمر بر سر امت من خليفه اسلام و امام حق خواهي بود  
 يا انس ديگر از من با وي بكوي كه در خلافت خويش كشته خواهي گشت لا بد و ناچار تو مظلوم را  
 رسيد كه لي جرم وي كناه بردست غوغاي و باش و منافقان هواداران يا انس و همراهم  
 وي را از جهنم من بفرمايي تا صبر كنند در ان وقت كه خوف وي بر نيزد و ديگر باره در باغ  
 بنده كفت من باز كشتم و در بكنشادم و عثمان را دستوريك ادم و بشارت بهشت نيز دادم  
 دادم و كفتم رسول صلی الله علیه و آله كفت است پس از ابوبكر صدیق و عمر فاروق بر سر امت من  
 لا بد و ناچار خليفه اسلام و امام حق تو خواهي بود و ليكن آخر كار ترا بخوانند كشت صبر كن  
 بوقت كشتن چون عثمان اين سخن ها شنيد كفت صبر كن صبر كنم و بخذاي عز وجل  
 استعانت كنم و بيا امد و بنشست ديگر هم در زمان امد و دستوري خواست رسول  
 صلی الله علیه و آله كفت يا انس برو و پرس تا كيت امد من برفتم و كفتم كيتي كفت من



علی من باز گشتم و گفتم علی است هر کفت باز کرد و در یکشای و دستوری که تاد را بد  
 و و بر ابی هشت شش رتده و هم انجا از من با وی بگوئی که از پس ابوبکر و عمر و عثمان بر سر  
 امت من خلیفه اسلام و امام حق خواهی بود و با خلیفگی من تر با خواهند گشتن در جاد  
 در مسجد نماز و پس از توین پیشترین راهل بیت و از فرزندان و فرزندان فرزندان  
 ترا هم خواهند گشتن بظلم یا انسی و تووی را هم انجا افتوی و بر هر بفرمای و عطا  
 و عبادت خدای عزوجل بفرمای گفت من امدم و هیچ رسول <sup>صلی الله علیه و آله</sup> مرا فرموده بود  
 گفتم و علی مرتضی رضی الله عنه شنید و ساعتی سرفرو کشید و خواهد و خدای تعالی  
 کرد و سلام گفت و جواب شنید و بنشست با ابوبکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم اجمعین  
**خبری** دیگر انس بن مالک رضی الله عنه روایت کرد از رسول <sup>صلی الله علیه و آله</sup> بوقتی دیگر  
 که با رسول <sup>صلی الله علیه و آله</sup> اندر حایطی شدیم چون هر چهار یار امدند و پیش پیغامبر  
<sup>صلی الله علیه و آله</sup> و ابوبکر و عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم بر اثر چشم من تر و چشم مصطفی  
<sup>صلی الله علیه و آله</sup> تر و همچنین چشم هر چهار یار تر پس پیغامبر <sup>صلی الله علیه و آله</sup> ساعتی دیگر  
 از بیرون باغ بایستاد و مرا گفت یا انسی دای و می بینی که چشم ما همه از ان  
 سخنان که گفتم تر شده است یا انسی بدان خدای که بجز وی خدای نیست که  
 از وقت وفات من تا قیامت چشم هیچ کس از امت من بختیاران من تر نبوده و در  
 هیچ کس از امت من از مصیبت خاندان من اندوهن نشود الا خدای تعالی بوقت تو چشم  
 انکس اندوه دل انکس بدان کس نظر کند و هر یکبار خدای تعالی بوی نظر کند انکس  
 از عذاب و رخ ایزد کند **خبری** دیگر است که وقتی جبریل امین علیه السلام  
 مصطفی <sup>صلی الله علیه و آله</sup> امد که از پس تو بر سر امت تو ابوبکر خلیفه خواهد بود و خدای  
 عزوجل نیز در شب هجری واسطه خلق با مصطفی <sup>صلی الله علیه و آله</sup> گفته بود که پس از  
 از تو بر سر امت تو خلیفه اسلام و امام حق ابوبکر خواهد بود الا انکه خلیفگی

ابوبکر

ابوبکر که با اول بود بفرمان نبود و خلیفگی علی که با خبر بود بفرمان نبود باختیار خدا  
 عزوجل باختیار بندگان خدا بود و اگر خواهی که این خبر نیز بشنوی بشنوی زیاد یقین  
 را **خبری** حذیفه بن الیمان رضی الله عنه قالوا یا رسول الله لا تسخلف علینا فقال ان  
 استخلف علیکم خلیفه من بعدی ثم عصیتموه نزل بکم العذاب گفت یا ان با خبر  
 عهد با مصطفی <sup>صلی الله علیه و آله</sup> گفتند یا رسول الله صواب بینی که خلیفگی را بفرمای خوش  
 بر سر ما نام زد کنی تا دل بدان سبب این شود و قیله و قالهای مخالف بدان سبب بریده  
 کرد جواب داد و گفت از خلیفه بر شما نام زد کنم از پس خویش و شما بروی عاصی شوید  
 بر شما فرو داید یعنی صواب نیست که من براد خویش و بفرمان خویش هیچ خلیفگی را  
 بر سر امت خویش نام زد کنم که موسی کلیم هرون را علیه السلام براد خویش و بفرمان  
 خویش چهل روز بر سر قوم خویش خلیفه کرد ایند چون باز امد کس را بر دین سلامی  
 فرید من نیز اگر امت خویش را براد خویش و بفرمان خویش خلیفگی سپارم دام البقیه  
 من هیچ کس را از امت خویش بر دین درست و بر راه راست و بر عهد کتاب و سنت و بر  
 میثاق ایمان و معرفت با نبیام و لیکن من یکبار بکنم من خدای را سبحانه و تعالی بر  
 سر امت خلیفه گردانم و اینک گفتم و رفتم و الله خلیفگی علیکم من امت خود را بخدا  
 ی تعالی سپردم اگر خدای تعالی اندازد اند و خواهد از قبل خویش خلیفگی خویش  
 نام زد کرد و اند پیغامبر <sup>صلی الله علیه و آله</sup> امت را بخدای تعالی سپرد و ببرد و خدای تعالی این خلیفگی  
 را بدو یوفت و از قبل خود باختیار و اتفاق مسلمانان دوستان خدا و بندگان خود  
 با ابوبکر صدیق سپرد تا باندند داندگان که ابوبکر صدیق پیامبر خدا و نشان خلیفه  
 مصطفی <sup>صلی الله علیه و آله</sup> است و لیکن بر ما و فرمانها خلیفه خدای است عزوجل بدان  
 ای جوانمرد سنی کجا من فدای تو باد که تا عالم بوده است و خواهد بود نه چون مصطفی  
<sup>صلی الله علیه و آله</sup> پیغامبری دیگر بوده است و نخواهد بود همچنین تا عالم بوده است و نخواهد

خویش

بود



نه چون ابو بکر صدیق صدیقی دیگر بوده است و نیز نخواهد بود و رافضی را بگوید  
 که کور و کور و خاکسار و نکوسار باشد و رفتی بودی بود کرک از کله برداشتی  
 مراد دل او بود خداوند جل جلاله در نص قرآن گفته است در صد و مقام  
 ابو بکر صدیق و بنام مصطفی صلی الله علیه و آله پیوسته است فاولیک مع الذین  
 انهم علیهم من النین انکه و الصدیقین من النبیین مصطفی صلی الله علیه و آله و الصدیق  
 یقین ابو بکر صدیق رضی الله عنه ای مسلمانان تا عالم بوده است کس از خلق  
 خدای تعالی بر خلق خدای مهربان تر از مصطفی صلی الله علیه و آله نبوده است و این  
 سخن خدای عز و جل بامصطفی صلی الله علیه و آله گفته است و شب معراج در آن وقت  
 که مصطفی صلی الله علیه و آله بر او سنام قاب قوسین برآمد و افسر کونین و علین برآمد  
 و عرش و هج هادون عرش است و هج تا فوق عرست و هج نام و نشان و سیما  
 خلق است بریز قدم قهر در آمد خدای عز و جل گفت حبیب من عزیز من مصطفی  
 صلی الله علیه و آله گفت لبیک خداوند من و پادشاه من گفت هیچ دانی تا من تو را بزرگ مقام  
 از بهیچ رسانیدم گفت یا خدا یا پادشاهان تو دانی گفت ز بهر آن که چون  
 من طهارا فریدم بوقت فریشت بر طهارا نظر کردم هیچ دلی از دلهای اهل حجه  
 هزار عالم نبود که از خویش رحیم تر و مهربان تر از دل تو ندیدم پس رسول صلی  
 الله علیه و آله از مهربانی که بر خلق خدای بود و از شفقت که و بر اوست خویش  
 بود ادم علیه السلام هنوز کل بود و خاک و مصطفی صلی الله علیه و آله شب معراج هیچ  
 کار و شغل فی الاقدام صدق دعوت بوساطت شفاعت نهاده بود و زبان هوا  
 فقط بزمین سخن که امتی امتی کشاده بود و گریستن بسیار گریسته پس از  
 گریستن و ناله خدای تعالی بعضی امت را بدو بخشید گفت یا خدا یا پادشاهان  
 اکنون که بمن بخشیدی اشک را بکن تا امت من شفقت من بداند خدای

اول

تعالی

تعالی گفت صبر کن صبر کن که این سخن روز قیامت بر سر اهل حجه هزار عالم پیداکند  
 تا اهل قیامت شرف و کرامت تو بداند **خبر** دیگرست بروایت عبد الله بن عمر  
 ابن عقیل از جابر بن عبد الله الانصاری رضی الله عنه قال کنا مع رسول الله صلی الله علیه و آله  
 بالاسواق عند امرأة من الانصار قد صنعت لنا طعاما فقال رسول الله صلی الله علیه و آله  
 یا تیمم رجل من اهل الجنة وهو الخلیفة بعدی ای بکر علی امتی فجاؤا عمر الفاروق ثم  
 قال یا تیمم رجل من اهل الجنة وهو الخلیفة بعد عمر علی امتی فجاؤا عثمان بن عفان ف  
 حبست وایت ان رسول الله صلی الله علیه و آله یصغی براسه هكذا نحو الباب و هو یقول  
 اللهم اجعله علیا اللهم اجعله علیا اللهم اجعله علیا فجاؤا علی ثم هنانا ثم دروا  
 یت جابر آمده است که ما وقتی روزی جمعی انبوه و قومی بسیار بودیم از مهاجرو انصاری  
 که بامصطفی بودیم در یک محلت مدینه همان زنی بیوه پیره زنی پارسایی از جمله  
 انصاریان ضیافتی مهمانی ساخته بود و آنچه در وسع طاقت او بود گفت ما پیش  
 از آن که دست از سوپ طعام کشیدیم رسول صلی الله علیه و آله گفت درین ساعت که بدو نا  
 چار مردی از اهل بهشت اینجا رسد و از مرد پس از مردی من بر سر امت من خلیفه  
 حق بود سخن گفتی یکی بود ابو بکر صدیق آمدن دگر بود دیگر با و گفت و اینک در  
 وقت و درین ساعت که بدو ناچار است که مردی از اهل بهشت اینجا رسد و از مرد  
 پس از ابو بکر بر سر امت من خلیفه حق بود سخن گفتی یکی بود و عمر فاروق آمدن  
 یکی دیگر با و گفت و اینک درین ساعت و درین وقت که بدو ناچار است که مردی  
 دیگر از اهل بهشت اینجا رسد و این مرد پس از عمر بر سر امت من خلیفه حق بود سخن  
 گفتی یکی بود و عثمان ذ النورین آمدن یکی دیگر با و گفت اصحابان من یاران من  
 هر چند طعام ساخته نهاده است و لیکن یک مرد دیگر نهاده است که او را نیز باها درین  
 طعام موافقت و مساعدت رزق اتفاق افتاده است مردی دیگر است و از اهل بهشت

ثم قال یا تیمم رجل من اهل الجنة وهو الخلیفة بعدی



است و پس عثمان بر سر امت من خلیفه حق است او نیز لا بد  
است و ناچار است که برسد آنکه وقت طعام خوردن بشود پس گفته است  
جابر که پیغام بر صلی الله علیه و آله این سخن بگفت و ساعتی به آمدن مردم برها  
بسته گشت و رسول صلی الله علیه و آله سر روی خویش از سوی رکوده بود و در انتظار  
آمدن کسی پس یکبارگی و اله گفته بود و دعای کرد و می گفت با رخا یا پادشاهها علی را  
توان مرد کردن سه بار بگفت چون رسول صلی الله علیه و آله سه بار دعا کرد علی مرتضی  
از دران سر ای را آمد پس گفت که بخورید این طعام که گوارنده و نوشتان باد  
**خبر دیگر** است بروایت حسن بن سعید بن جهمار از سعید قال طابنا رسول  
الله صلی الله علیه و آله المسجد جاء بحجر و وضعه ثم جاء ابو بکر بحجر و جاء عمر بحجر و  
عثمان بحجر و جاء علی بحجر ثم ندب رسول الله صلی الله علیه و آله الناس الى اتيان الحجر  
فجاؤا بهما ثم قال لا یبکر من وضع حجر الى جنب حجری ثم قال الموضع حجرک الى  
جنب حجری بکر ثم قال عثمان وضع حجرک الى جنب حجری ثم قال الموضع  
حجرک الى جنب حجر عثمان ثم قال هؤلاء الخلفاء من بعدی گفت چون رسول  
صلی الله علیه و آله مسجد خود را و مسجد مدینه را خواست بنا کند و قاعده و اساس  
و بنیادان بنهد و سنگهای بسیار زیاده هزار خروار انجا نهاده بود  
و جمع کرده پس رسول صلی الله علیه و آله از جمله آن سنگها یک سنگ بگرفت و یک رضان  
نگاه داشت ابو بکر را رضی الله عنه بفرمود که تو نیز یک سنگ بردار و نگاه دار  
و آنکه عمر را بفرمود که نیز یک سنگ بردار و نگاه دار و آنکه عثمان را بفرمود که نیز  
یک سنگ بردار و نگاه دار و آنکه علی را نیز بفرمود که تو نیز یک سنگ بردار و نگاه  
دار یک ساعت پس بر گزیدند مصطفی صلی الله علیه و آله و چهار یار مصطفی علیه  
السلام هر یک یک سنگ برگزیدند دیگر اصحابان و یاران مهاجریان و انصاریان

ریان ایستاده و دستها بهم نهاده پس رسول صلی الله علیه و آله بفرمود که این سنگ را  
قدم پیش نهاد و آن سنگی که وی داشت انجا بایست بنهاد نگاه گفت با و از  
بلند بر سران قوم یا ابابکر یاران سنگ تو و در مملوکی این سنگ من نهاده  
و آورد و بنهاد نگاه گفت یا عمر تو نیز از سنگ تو یار و در مملوکی سنگ ابو  
بکر نهاده و نیز آمد و آورد و بنهاد نگاه گفت یا عثمان تو نیز از سنگ خود را  
بیاور و در مملوکی این سنگ عمر نهاده و آورد و بنهاد نگاه گفت یا علی تو  
نیز از سنگ خود را بیاور و در مملوکی این سنگ عثمان نهاده و آورد و بنهاد  
نگاه رسول صلی الله علیه و آله بان قوم گفت دیدید بجهنم و خویش سنگ ابو بکر را  
سنگ من پیوسته دیدید و سنگ عمر را سنگ ابو بکر پیوسته دیدید و سنگ  
عثمان را سنگ عمر پیوسته دیدید و سنگ علی را سنگ عثمان پیوسته اینک  
ایشانند خلیفتان دین اسلام من پس از من بر سر امت من و انون شما که  
یا را بنده مهاجرو انصار هر کسی چندان که خواهد و توانید این سنگها بر گیرید  
و بیاورید و انجا که خواهید بنهید و این خیر سنگ و مسجد مدینه بیست جای بیش  
آمده است اما از این در ستر نیامده است **خبر دیگر** است با سند درست  
از سعید بن جهمان عن سفینه رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه و آله اذا  
صلی الصبح اقبل علی اصحابه فقال ایکم رای اللیل رویاء قال کان قد رای منهم احد  
رویاء ذکر ذلک و این لم یروا رویاء فیقص علیهم رسول الله صلی الله علیه و آله ما شاء  
الله ان یقص فقال ذات یوم ذلک فلم یجبه الا ذلک احد فقال رسول الله صلی الله علیه و آله  
اما انا فقد رایت اللیلة کان هی انادی من السماء فوضعت فی کف و وضع  
ابو بکر فی کف فوحت بائی بکر ثم رفعت و نزل الی بکر و وضع عمر فی کف و ورتا  
فرجع ابو بکر بعمر ثم رفع ابو بکر و نزل عمر و وضع عثمان فی کف الی بکر و



و روزی فرج عمر بن عثمان ثم رفع عمرو بن عثمان و وضعه علی فی کفة عمرو و  
 زنا فرج عثمان بن علی ثم رفع عثمان و نزل علی و وضع الامة فی کفة عثمان  
 فرج علی جمیع الامة الی یوم القیامة ثم رفع المیزان **هنا** این خبر سفینه  
 روایت کرده است و این سفینه بنده بود که ویرام سلمه رضی الله عنهما <sup>مصطفی</sup>  
 صلی الله علیه و آله و سلم خورید است و او بشرط آنکه تا زنده بود خدمت مصطفی کند **صلی الله علیه و آله و سلم**  
 از آن کرده است و این سفینه این از آن بود که بشرط پذیرفته است خدمت  
 رسول **صلی الله علیه و آله و سلم** کرده است پس یک روز گفت با قومی از دوستان خویش  
 که شما دانید که من رسول **صلی الله علیه و آله و سلم** این نام سفینه از هر چه نماده است گفتند  
 فی گفت مایک روز در سفری بودیم پس وزی و منزلی رخت های بسیار  
 گشت و ستوران ماضعیف بودند و هر کلمی بود بزرگ پس رسول **صلی الله علیه و آله و سلم**  
 مرا فرمود و بن گفت که این کلم خویش بر زمین بکست و تو این رختها را بپاش  
 آن لشکر برین کلم جمع گردان من هم در زمان محکم فرمان کلم خویش بر زمین  
 بار گسترده و آن چندان رختها و متاعها و قماشات بر سران کلم جمع کردیم پس  
 مرا گفت که کارهائ این کلم بند و کلم و هر چه در کلم است بر گیر و براه رو و هر  
 دانه رو که تو سفینه گشتی پس من جمله آن بر گرفت و بر بر سواران بر فتنه تلخ  
 شدیم و البته هیچ رنج ندیدم و از آن روز تا با امروز هر وقتی که من خواهم  
 که باره اشتر بگردم و اگر خواهم ازاده منزل ببرم مرا بدین سبب نام گشت  
 پس این سفینه روایت کند که رسول **صلی الله علیه و آله و سلم** با مداد هر روزی چون از نماز  
 فریضه با مداد فاخ شریک روی مبارک از سوی قوم کردی اول ایشان  
 را بپرسیدی که از شما هیچ کس که درین شب گذشت خوابیده است اگر  
 کسی دیده بودی بگفتی و یا بشنیدی و تعبیر آن خواب بگفتی و اگر کسی

ندیده بودی رسول **صلی الله علیه و آله و سلم** این خواب دیدی یا ایشان سخن گفتی  
 بر خاستی یک روز هیچ کس خواب ندیده بود رسول **صلی الله علیه و آله و سلم** گفت یا من  
 دوش خوابیده ام عجب نیکو خواب دیدم که ترا روی که ازاده کفه بودی نیکو  
 و لطیف و خوب بزرگ از آسمان فرو گذاشتند پس مرا در یک کفه ترا و من  
 دندی و ابوبکر صدیق را در آن دیگر کفه نهادند پس چون ترا و بر کشیدند و  
 و ابوبکر را بسجیدند و من از ابوبکر زیادت ادم پس مرا از کفه فرو گرفتند و عمر را  
 در آن کفه نشانند و عمر را با ابوبکر یکجای بر کشیدند و بکران عمر زیادت ادم ابوبکر  
 را از آن کفه بیرون گرفتند و عثمان را در آن کفه نشانند و عمر را عثمان را یکجای  
 بر کشیدند و عمر از عثمان زیادت ادم پس عمر را از آن کفه بیرون گرفتند و علی را در آن  
 کفه نشانند و عثمان و علی را یکجای بر کشیدند و عثمان از علی زیادت ادم پس عثمان  
 را از آن کفه بیرون گرفتند و جملة امت از وقت علی تا قیامت در کفه عثمان  
 نهادند و آنکه علی را و جملة امت را یکجای بر کشیدند و علی از جملة امت از وقت  
 خویش تا قیامت زیادت ادم آنکه آن ترا و یی آسمان بودند **خبر دیگر** مصطفی  
**صلی الله علیه و آله و سلم** گفت والله صاحب الطرسین و صاحب یاسین افضل من ابی بکر الصديق  
 و گفت بزرگ خدای که بخردای نیست که هرگز تا عالم بوده است هیچ کس با او  
 بیافه بری با هیچ رسولی و با من نیز هیچ کس فاضلتر از ابوبکر صدیق صحبت نکرده است  
 دیگر که گفته است رسول **صلی الله علیه و آله و سلم** که هرگز تا عالم بوده است هیچ کس از جملة عصر هزار  
 و بیست هزار و چهار هزار دین قوی تر از عمر نبوده است **خبر دیگر** رسول  
**صلی الله علیه و آله و سلم** گفته است زبان هیچ کس از تو بگرام خدای تعالی کشاده تر از زبان عثمان  
 و النورین نبوده است **خبر دیگر** رسول **صلی الله علیه و آله و سلم** گفت تا عالم بوده است دست  
 و بازوی هیچ مبارکی در تیغ زدن بر سر اهل کفر قوی تر از دست و بازوی علی







له ربه یرحمک الله یا ادم والرحمة خلعتک فمد ادم یدیه ووضعها علی راسه وقال  
 اواه اذنبت ذنبت قبل یا ادم وهر این علمت انک توب قال لان الرحمة للمذنبین  
 ثم سمع ادم من ظهروه قایلا قال شکرت الله انما تبارک وتعالی الذی لم یخذل ولا ولم یکن  
 له شریک فی الملک و لم یکن له ولی من الذل و کبره تکبیرا ثم سمع قایلا غیر القیل الا واحد  
 ورجل العزة صدقت ورجل العزة صدقت ورجل العزة ثم رای نورا اقبل من صدره ففتحت  
 له ابواب الجنة ثم رای نورا اخر یرمدها اختلافا فشرقت الجنة لها ثم رای شخصاً شامداً  
 الباس قوی المراس وعلی عانقه سیف کاد لارض تنقطع به فقال ادم علیه السلام  
 سبحانک ربی سبحانک ربی ما اعظمک ما اعظم قدرک ما ارحمک و ما اوسع رحمتک  
 لا اله الا انت تبارکت وتعالیت و سعت کل شیء علما و احصیت کل شیء عددا و این  
 خبر را ترجمه بسیار است و دراز ولیکن از انج بقدر حاجت است می گویم خدای  
 عزوجل ی علی و الی ادم را علیه السلام بید قدرت خویش می افید و ویرادر زمان  
 بعطسه مانموده کرد ایند چون عطسه از دهان ادم علیه السلام برآمد جان ادم خوا  
 ست که برابرا ن عطسه از تن ادم براید پس حق تعالی ادم را الهام انداد تا خدای را  
 عزوجل تحمید کرد و اینه که بدان تحمید ادم جان ادم را در تن ادم تقریر کرد و توفیق انداد  
 داد که الحمد لله گفت و برابر الحمد لله و خود باری بر محکم گفت بران معنی که لا یرست کذا  
 ی تعالی بر تو رحمت کند و بر نسل تو بویکت کند پس بویکت الحمد لله تن ادم از رنج عطسه  
 اسوده گشت و بویکت یرحمک الله جان ادم علیه السلام در تن ادم قرار گرفت و ارمیده  
 گشت ولیکن چون ادم علیه السلام حدیث رحمت خدای تعالی شنید هم  
 در زمان هرد و دست را از سوی سر راز کرد و سه بار بگفت اه اه اه از محنت  
 و از شومی گناه چه گویم که گناه کردم و گناه کار گشتم و گناه خواهم کرد چه کنم که  
 گناه کار خواهم گشت گفت ندان فریشتگان که بدان وقت انجا بودند گفتند

یا ادم تو علم غیب ندانی تواز گناه نا کرده خبر انجا داری گفت بلی دانستم  
 من این شغل و این کار تا با خبر برانستم که اگر من که ادم گناه نکردم  
 سزاوار رحمت یا خدای و پادشاه نکشتمی که حاجت نیاز بر رحمت خدایانها  
 و مغفرت خدای که افتد گناه کاران و بر کرداران را افتد عبدالله بن عباس رضی  
 عنهم الکویده رسوا صلی الله علیه و آله گفت که بدان وقتی که یک یکه از تن ادم ریزد بود و  
 نیمه هنوز هوات بود مرده بود ادم بدان وقت از میان تن خویش از میان پشت و سینه  
 پیش از خویش کوبیده شنید که جان ادم از عشق اواز بر خود بلرزید که شکرت و حمد  
 سپاس و ستایش از یک خدای از خدای که محتاوی جهان را که او را نه زن و نه فرزند و نه خویش  
 و نه پیوند و نه یار و نه هاند نه شریک و نه ششیه نه عدیل و نه رسیل نه وزیر و نه نظیر و نه کفیل  
 و هو المسموع البصیر ادم اواز کوبیده شنید ولیکن بر اثر گفتار اول و ازی شنید که گفت  
 گفتی خدای عزت که راست گفتی راست گفتی خدای عزت که راست گفتی خدای عزت که راست  
 گفتی انکه نوریک کامل و ظاهر نوریک شایع و مستفیض بر اثر گفتار انکس برید ادم نوریک از  
 ان نوردهای بسته بهشت همه یک یک کشاده گشت انکه برابرا ن و نور دیکت و نور  
 برابریک دیکر هم در سینه ادم بدید ادمی از هود و نور و عوافقت و مساعدت یکدیگر  
 یافتن بیافتند و درجه بهشت و هر چه در همه درجات بهشت کشاده بودی با  
 اجتماع اند و نور یافتن از اند و نور روشن تر شدی و انکه بار انجم ادم علیه السلام  
 بدید در این باطن خویش صورت بدید که بسیار بسیار از اسباب و آثار هیبت  
 شمایل از صورت ظاهر شده بود و حاصل گشته بود انچنان که گفت لفظ این معنی پیش  
 ازین گفت شدیدا لباس قوی المراس شخصی قوی بطش و سخت خلقت صورت شخصی عظیم  
 هیکل و بسیار قوت صورتی به حال هر غیری و هو صلابتی است و صورت شمشیری  
 برکتان صورت نماده پس ادم علیه السلام گفت که ان هیچ چیز از ان هیچ کس تاویل

لی



اول از ان مصدق و موان نویسیوم و ان نور چهارم و ان شخص ان سیف کلیت  
 و سیاست ان چنان بیکدیگر پیوسته و بر حمت و کرامت ان چنان راسته که تو کفایتی که زمین  
 و آسمان هر دو ان خواستند یک از حمت و حرمت ایشان پاره پا و کشتند پس مصطفی  
 صلی الله علیه و آله گفت که جبریل علیه السلام گفت کدام چون در آن وقتی که یک نیمه تن بالای سر  
 زنده بود و دیگر نیمه زنده بود چون بچشم سر خوشش و بکوشش و خوشش از این چیز و  
 از این چیز آنچه دیدی بود بدیدی که آنچه شنیدی بود بشنیدی هم در زمان از سر و بار تعجب  
 بر خود بخندید و آنکه زبان تقسیم و تملیل و تجید و تکبیر با خدای پادشاه بجهت انید  
 و گفت با خدایا پادشاه ابی که از عیب تویی بزرگ که در محدث تویی بی نیاز از خلق تویی  
 بی گناه که در وصف قوی که پس بزرگی پس رحمتی و پسر رحمتی تویی که تویی با خدای و پاد  
 شاه می همیشگی بود و همیشه باشد تویی که تویی را از در ابد موصوفه معصوم بصفات  
 از این نوع و بدی را صحتی تویی عدد هر چیزها یک بیک بدانی ای با خدای من ای پادشاه  
 من بگو و مواخبر کن تا این شغل و این کار عجب که من دیدم چه چیز است مرا بگو و مواخبر کن  
 تا این صورت و این از لطیف که من شنیدم از بهر چه چیز است و با خدایا پادشاه  
 ان اول کسی که بود که وی گفت شکر و حمد و سپاس و ستایش خدای را از یک خدای بی همتا و  
 همبار بگو و آنکه زنده بود و نه فرزندان و نه خویش و نه پیوندی و نه هاند و نه شریک و نه  
 شبیه با خدایا پادشاه و ان نور اول چه نوری بود که هست بستان نور کشاده  
 گشت و ان نور دیگر پس از ان نور اول چه بود که هست کشاده بود از نور و شریک است بار  
 خدایا پادشاه و ان شخص و ان صورت که با خدیو در نه خویش با ان چنان هیبت و سیاست  
 چه شخص است چه صورتی است پس خدای یک خدای یک کلام خود ان هر پنج چیز را صفت  
 کرد و نام ان هر پنج چیز و لغت و سیرت و طریقت و خاصیت ان هر پنج بادم بگفت ان  
 چنان که ادم علیه السلام در آن وقت از او و مندیدار ایشان گشت گفت یا ادم هنوز وقت

عوض

عرض کردن و نبوت جلوه کردن ایشان نیست امدین وقت و ساعت تو که ادمی یا بدو  
 چنین خرسند و خوشنود کردی نامهای ایشان انچه که نبشته است بین دوم چون نامهای  
 ایشان بدیدی صفتها ایشان از من بشنوی گفت با خدایا پادشاه ان بود که تو خوا  
 هی و من ان کنم که تو فرمایی و همان ادم که یا ادم ما را کشادیم و حجاب برداشتیم لکن تا بدینی احم  
 علیه السلام هر دو چشم خویش را بسوی بالا کشاده کرد انید بر ساق و عرش و بر تاج عرش  
 نبشته دید لا اله الا الله محمد رسول الله ابوبکر الصديق و عمر الفاروق و عثمان النور  
 بن و علی المرتضی فقال سبحانک ربی خلقته قبلی گفت یا کمال تویی یا خدایا پادشاه املر  
 ایشان را پیش از من آفریدی گفت یا ادم یا ادم البته البته من ایشان را از تو پیشتر یا  
 فریدی ام من ایشان را از من تو آفریدی ام ولیکن من نامهای ایشان پیش از اسمان و زمین  
 و پیش از گشت و دوخ و بر و هزار بار هزار سال بر ساق و عرش و بر تاج عرش نبشته ام تا  
 همچنان که فرزندان تو که ادمیان باشند در عالم سفلی عمر و قتی نامهای من یاد کنند بندگان  
 نیز که فرشتگان باشند در عالم علوی نامهای ایشان یاد کنند با خدایا پادشاه انکه که من  
 دیدم ایشان بدیدم و بدیدار ایشان خرم و شادمانه شوم و از دیدن نامهای ایشان چه  
 سود گفت یا ادم سود تو از دیدن نامهای ایشان در این وقت انست که برای انست به علم یقین  
 که هر یکی که بوقت زندگانی تو را افتد و هر یکی که فرزندان تو را پس از تو افتد ان هم ترا  
 و ان را از تو اسب بخاک جز شفاعت ایشان نیست و هر دعای که تو کنی و هر دعای که پس از تو  
 فرزندان تو گویند سبب اجابت ان دعاها بخاک است ایشان نیست این سخن راست و گدشت  
 و زندگانی درین ادم ثبات و قرار یافت و لا بد ادم بهشت رسید و کدم خورد و از بهشت  
 بدان سبب بیرون افتاد و از هر نوعی و هر نوعی و یوا و عجم و تعبها پیش آمد و سیصد سال  
 پیوسته از جهت ان که از خویش استغفار ها کرد و عذر ها خواست و البته هیچ سود  
 نداشت پس بر سر روزگار سیصد سال یا دشمن سخن که با او گفته بود و شنیده

این سخن حسدی در دل ادم افتاد خدای تعالی  
 مطلع گشت جبریل را از این امر و گفت یا ادم  
 که حسدی در دل افتاد و بدان حال انچه  
 بهر و ان حسد را از دل و بیرون کن و بدو  
 نیمه سان نبوی جای خویش بگذار و ایم  
 بهشت برو و بر خاک بهشت و تو حجت  
 بر این سخن ساعت با من و بیرون  
 حسد را از دل ادم بیرون آورده و بدو نیمه  
 یک نیمه را در خاک گذاشت و نیم دیگر را در  
 زیر خاک کرد و دخت کند بر آمد و خرم  
 سبب شد از بهشت و ان نیمه که در خانه  
 و سواست که در طهارت بی ادم است  
 در معراج النبوه



بود و هر دو دست برداشت و هر دو چشم برکماشت که باز خدایا پادشاهها بحق و حرمت  
 این بزرگواران که سینه‌ها ایشان و نورها ایشان در سینه خورشید بده بودم اول  
 محمد صلی الله علیه و آله و ابوبکر و عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم که گناه مرا بپاریزی  
 بشمار ایشان جبرئیل علیه السلام آمد که تمام کشت عذر تو و صلح تو و توبه تو و حرمت  
 و حشمت نامم این بزرگواران محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و ابوبکر و عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم  
 چون ادم علیه السلام ان مثال کردار و گفتار دید از آن چیز از خدای عزوجل پرسید  
 خدای تعالی حسب حال ایشان و سیرت و طریقت و معاملات ایشان در وقت معلوم کرد  
 فقال یا ادم اما الذي قال يشكر الربنا تبارك وتعالى في نور كن العالم وهو الحجة على اهل  
 العالم القائم لله بالقسط وهو العهر الاكبر والميثاق الاعظم هو الذي وقع به الشرك  
 هو الذي دفع به الباطل هذا هو المزل هذا هو المذنب هذا هو اسراج الذي انور به القلوب  
 هذا الحبيب استنوبه العيوب هذا رسول الرحمة والكرامة هذا الشفيع المشفع في  
 القيامة هذا احمد خاتم النبيين هذا محمد سيد المرسلين يا ادم واما الذي قال  
 صدقت ورجلعه فهو الشيخ المحبور والسيد الماثور والصالح المبرور والموفق عند  
 قبلي له هو هذا هو المنج القوم الصراط المستقيم هذا الموفق الموفق هذا الصا  
 طيق الصدوق هذا هو العتيق الطاهر هذا هو الصديق الاكبر يا ادم واما النور  
 الذي قبل ويفتح له الجنة فهو الذي ابصر في الحق واهله والكسبه البطل وحرية  
 هو الذي اعزبه الاسلام به الاحكام هو الذي اطرد به الشيطان هو الذي اخرج  
 الكفر والوثان هذا عماد الملة هذا اسراج الجنة يا ادم واما النوران اللذان فهما  
 نور القرآن ونور الايمان اجمعهما طرا ناعنه راض وهو عني راض وهو القانت للطمع  
 والمطيع لمقرب هذا هو شيخ القانت شيخ الايمان يحيى ليا ليه لي ساجدا وقائما  
 يجر الاخرة ويرجو رحمة ربه يعيش جيد ويموت شهيدا يا ادم واما الشخص

ظاهر

الشديد

طق

الشريد الياس القوي المراس الذي سيفه علي عاتقه فهو الجبل الطين والحصن الحصين  
 والقارس المقدم والرجل المعظم هو علم اهل الهدى وقرمه اولى انبي العالم بعلي والنا  
 جكي وهو غلاب علي كل غالب وهو علي بن ابي طالب **ه** انگاه خدای تعالی گفت جواب  
 سوال ادم که ادم ان کویند اول که شکر می گفت و ثنا می کرد در کن عالم است و قطب  
 اهل عالم سکونت و قوت عالم است و سکینت و حجت اهل عالم است انکس است که تا خواهد  
 بود پیوسته با خلق و با خود و با من راست خواهد بود و انست که بیخ و بین شرک و نفاق  
 ببرد و انست که پرده کفر و عناد ببرد و اوست که سر کردن باطل بگوید و بشکند و اوست  
 که هیچ کس را در هیچ محل قدری و وزنی نهد و اوست که در ستر عصمت هست و در حمایت  
 نصرت هست و انچه اغست که دطهای تاریک را بنور ان چراغ روشن کند و ان دوست  
 که من جرم و جفای و دوستان او را و سهو و خطای و دوستان خود را بعنایت و بشو  
 او رسول رحمت و کلامت است و او روز قیامت بر طلاق و بر کمال شفیع اهل است  
 یا ادم او احمد عزلی است که هر پیغامبران است و او محمد قریبی است که هر رسولان  
 است **ه** یا ادم و ان کویند دوم که گفت صدقت و رجلعه ان ابوبکر صدیق  
 است شیخی مهتری مخرب سروری بزیست کمال و جمال راسته سیدی مهتری در  
 مکام همه اخلاق و در محاسن همه خلاق ستوده و پسندیده و یگانه و برگزیده و یکتا  
 مردی است بکمال و نیک محبوست سزاوار جمال پذیرفته هاست پندش از ان که هیچ  
 شغل کرده است و شناخته خاص هاست پندش از ان که در وجود آمده است سیرت  
 او راهیست روشن اهل ملت و طریقت شاه راهیست راست اهل سنت و جماعت را  
 هم راضی است و هم موفقت و هم مرضی است و هم مقرب سابقست و صادق مصدق  
 چه گویم و با که گویم بیایید و بیارید و بنمایید و بکشایید بیاید باد بیاید دنیا را بنمایند  
 بیدار خویشن خویشن هرج اسباب انار صدق نیت است و جمع منت است بنمایند و



و بکشاییم کوشش سر و هم کوشش در یک کشاید و بکری برست و بزرگ است و در یک کشاید  
مسلمانی راست و درست است عتیق اطهر است و صدیق اکبر است و برصد و بدست  
و چهار هزار است و سرور است و از لحاظ عشقت و معرفت و هنر است امروز جانا  
سخن از لونی بگرد است یا ادم آن نور که بدید آمد که بفرا آن نور بگشت بسته گشاده  
گشت و انست که من حق خود را بزر و نصرت کنم و او است که من اسلام را بزر و عزیز  
کرد انم من حق را و اهل حق را بزر و ظاهر کنم و من باطل را و اهل باطل را بزر و خامل کنم من  
شیطان را از برسانم و بکری از انم و من بدو ایمان را از کفر و کفر را از ایمان جدا کرد  
دادم و من نصرت او در عهد اخرا زمان بشریقت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله بزر و پیدا کرد انم  
او عباد ملت است و عباد سنت است و طری از حجت و چراغ جنت است او آواه تواید  
است او عمر خطاب است یا ادم و اما ان نور همد و موافق و مساعد یکدیگر یکی  
یکی نور ایمان و یکی نور قرآن است و اهل ان همد و نور و همد و نور و نور و نور و نور و نور  
عثمان بن عفان است هم پیر ایمان و هم پیر قرآن است و انست که از من راضی است و من  
انم که از او راضیم فانی است پاک مطیع است راست در هر چه کن از سر اخلاص و در هر  
کوید و شنود و فریاد ساز او را اخلاص شهادت در از در قیام و در قعود و در رکوع  
و در سجود زنده دارد و ارواح پیغامبران و اشخاص فرشتگان را بتسبیح و تکلیل  
خویش بسوده و امید کرد اند بوقت زندانی اهل کمال و کرامت بود و بوقت مرگ  
و بوقت قتل اهل کمال و شهادت بود یا ادم و اما ان نور دیگر از جوانمرد دیگر که  
صورت او در میان سینه و کله و ای تو مصور است از هر یک است هر چه اسباب قوت  
و صورت است و هر چه بنیاد شجاعت و شهادت است هم یک یک شمایل روزگار و مقور  
است جوانمرد است و شیر مرد است و کف فی حصین و خزانه عالم است و کج خانه عالم است  
تا سوار است مقدم سابق است چون پیاده شود معظم مجتهد است علم اهل هدا

یت است

یت است رایت اهل ولایت است بعلم خود سابق است بحکم من نطق است و بر هو  
عالمی غالب است نام وی علی بن ابراهیم است ادم علیه السلام گفت با خدایا پادشاه  
شنیدم بد انستم و لیکن هر پنج با من بمانند یا از من جدا کرد و جواب داد که یا ادم  
تا تو بر عهد و وفا ای مای متناهیست هر مای بی این تحفه او در و این نور هاله اند تو است  
و چون عهد ما بشکنی و از وفا ای ما بگری و کرد مخالفت هر ما و رضای ما کردی انکه  
تو دانی پس چون جان ادم علیه السلام در تن ادم منتشر شد و مستقیم گشت و تن  
سکونت یافت و دلش سبک شد تا فتح حله بگشت پوشید تاج کرامت بر سر نهاد و کرد  
بر بست و بر تخت عزت نشست و بران مرکب میمون اصل ان مشک از فر ملکوت اسماعیل  
بر آمد و هم بران مرکب بچانات النعیم و بچانات الخلد و بچانات الطوی و بچانات عدن  
و بچانات الفردوس و بدار السلام و بدار المقام و بدار الجلال و بدار الجلال و بدار  
الوصال در آمد و بر هر عالمی از عالمها و قدس کردی کرد و درجه هر عالمی قبله و سجود  
اهل ان عالم گشت جبریل در مرکب ادم و میکائیل در مرکب ادم بود و ان همه یک بیک  
که بود بعد فضل الله تعالی از برکات مصطفی صلی الله علیه و آله و چهار یاری بود لون جامه  
ادم چون ستاره و لون تن ادم چون ماه و لون روی ادم چون افتاب و بر پیشانی  
یا ادم نبشته لا اله الا الله محمد رسول الله ابو بکر الصدیق و عمر الفاروق و عثمان  
ذی النورین و علی المرتضی و ان چندانی فرشتگان از مقربان و مطهران و از رو  
حانیان و کور بیان که بنظر ادم آمدند یک و بر راه که ادم ایستادند یک پیش  
از ان که روی ادم دیدند یک طراز حسن و جمال لا اله الا الله محمد رسول الله ابو بکر الصدیق  
و عمر الفاروق و عثمان ذی النورین و علی المرتضی دیدند یک چون ادم با علی العلی یار  
و با بگشت اول که دار الملک بود رسید و از رومند صحبت کسی گشت که از جنس وی بود خدا  
ی تعالی ران وقت حوای را از کله وی بیافزید و حوی را بد و رسانید و اینو با حوی











وعلی رضی الله عنهما کرد ترجمه و خبر از صلوات گفت که یکبار در نماز یا بیرون نماز  
 سوره و انصراف نماز خدای عزوجل و چیز نیاید یکی در دنیا و یکی در آخرت آنچه در دنیا  
 است خدای عزوجل در آخرت آن کس را صبر بر نعمت آن کس از نعمت هر که خوشتر است  
 و هیچ جزع پیش نیاید و آنچه در آخرت است خدای عزوجل وی را در قیامت با اهل حق  
 با خاصکان خود حشر کند تا آن کس را نیز از نعمت تنهایی و فی کسی خویشی اندیشه و حشری  
 بدل وی نیاید و خواندن اصل و نعمت که گفتیم معرفت و تقدست و این سوره و انصراف  
 ذکر حق است و هم ذکر صبر و تواضع و تواضع و تواضع و تواضع خواننده این سوره  
 را در دنیا خاتم عمر و صبر و در آخرت حشر با اهل حق و ایتها این سوره سه است  
 و بر اثر هوایی تحیات و صلوات بسیار و بر اثر هر کلمه برکات و خیرات بسیار است و بر اثر هر  
 حرفی در جافه حسنات بسیار و این سوره مدنی است و سیزدهم سورتی است که برگزیده  
 آمده است عبدالله بن عباس رضی الله عنهما روایت کرده است که رسول صلی الله علیه و آله گفت  
 که چون روز قیامت شود و خلق اولین و آخرین هر کسی هر مردی هر دینی سر برهنه و پا برهنه  
 و تن برهنه و عریان ایستاده بود و گفته بود که لا بد و لاچار بدان جزا مطالب شود عامه و هر  
 کسی در حق خویش سر اسبیه در حق خویش و شوریده و غن خویش که ذکر یوم التغابن  
 فرشته کان مقرب در بار و خویش تر سر کاران و پیامبران هر سال در حق امتان خویش تر  
 مساران ای مسلمانان فریاد ازین بی خبران و قوی از جمله خلق سبکباران و قوی از جمله  
 خلق انجا کوان با هر که سبکبار تر سکار و هو که کوان بارش سار جزا از بهر آنکه از موکب  
 عز و جلال انتقام و اقتدار نمایند من الملک الیوم لله الواحد القهار زبانهای دروغ گویند  
 بریده و راههای کینه کشته گرفته یقول الانسان یومئذ این مظهر اگر راه گزارند هر  
 ساعتی طبعه که لیس الخیر و کربا ز کردند هر ساعتی منادی برآید که این مظهر  
 سر راهها گرفته و در کارها بسته و سداها منقشت مطالت نماده و دلهای ویدرها

خوف و خشیت بحسب کتاده و فریاد فریاد ازین چندین کمانه و عشوه و حیل  
 و حواله آن روز دشمن و دوست بیکانه و آشنا همه یک یک اسیر خوف و بلا و بون  
 و عنا و خشعه الاصوات للرحمن فلا تسمع الا همسا ریاها و نفاقها و زرقها و  
 خدایمان بدان فریاد بیدار و عنق الوجه الی القیوم و در خواب من مظلما ترجمه اول  
 خبر مصطفی صلی الله علیه و آله گفته است که چون روز قیامت شود منادی بر سر همه اهل قیامت ندا  
 کند که یا معشر الخلق یا معشر الجن و الا انس اهل و فرمان خدای تعالی است که هر که از شما اهل  
 خداست و هر که خداست هر که از شما خاص و ظاهر خاص خداست درین وقت ازین حج برخیزد و  
 رین ساعت ازین قوم جدا گردد پس در وقت و ساعت ابوبکر صدیق برخیزد آنکه آنکه عمر  
 روق برخیزد آنکه عثمان ذی النورین برخیزد آنکه علی بن ابیطالب برخیزد از صد هزار و بیست  
 هزار و چهار هزار و هشتاد و یک کسی که آن روز برخیزد ابوبکر صدیق بود که بطالع بخت بالا  
 الذین امنوا برخیزد و آنکه عمر بر طالع بخت و عمل و اصلاحات برخیزد و آنکه عثمان  
 بطالع بخت و تواضع و تواضع برخیزد و آنکه علی بن ابیطالب بر طالع بخت و تواضع  
 الصبر برخیزد پس هر چهار یار را از اهل قیامت جدا کنند و ایشان را در موکب عز و کمال  
 و جاه و جمال بارگاه حکم و قضای بار خدای پادشاه برین پس خدای جل جلاله با  
 ابوبکر صدیق گوید برخیز و بر در بهشت بایست که امروز بهشت من بحکم تو است و هر که  
 امروز بهشت خواهد آمدن حکم آن کس اختیار تو است هر که تو خواهی امروز بهشت  
 من بهشت من اندر آور و هر که خواهی بقدره من از بهشت باز دار حکم تو و قضای  
 تو امروز و هر که تو خواهی امروز بهشت من بهشت برو فوق حکم و قضای ما است  
 و بر وفق و موافق و اختیار ما است و آنکه منادی حق گوید خود خواند و پادشاه خود گوید  
 و با عمر گوید یا عمر تو نیز برخیز و انجا که تواضع عدل است بایست که امروز با خلق  
 تواضع عدل با رای و رضای تو افکنم و ما امروز خلق اولین و آخرین را درین معنی



محکم مراد و اختیار تو کردیم یا عمر هر که خواهی تو امروز ترازوی او را بخت من  
 بیاطاعت و سعادت کوان بار کردن تا آنکس سبب آن سزاوار گشت شود یا عمر  
 و هر که خواهی تو امروز ترازوی او را بقررت من ببار معصیت و شقاوت کوان بار کردن  
 دان تا آنکس بدان سبب سزاوار دروخ شود یا عمر همه عالمیان تا بوده اند و برون  
 و اسیر و مسخر این ترازوی عدل من بوده اند و امروز این ترازوی عدل من برون  
 هیبت تو است و اسیر و غیرت تو و مسخر صلابت تو است آنکه منادی حق گوید  
 و خداوند و پادشاه خود گوید که یا عثمان تو برخیز و بر طالع بخت نیک خود بخت  
 و این عصای حوت و رجوت بگیر از سر هیبت و سیاست و نکه دار حوض کوثر را  
 مدتی در از آن همه خلق اولین و آخرین نگاه دار و هر گاه در راه مکن رضامده و مگذار  
 تو هیچ کس را از جمله خلق کاینک کان که پیرو من این شراب این حوض کوثر که هادی  
 ایم بصر قدیم خود از چندان مردم غوغا و هواداران چندان مردم او باشد و حال  
 سار که بر تو جمع گشتند و بر خروج کردند و تیرانی کنایه بگرفتند و سر تو را بی حرم  
 بر مصحف قرآن بر سرایت فسیل کفیه که الله بپیریدند و تو پیوسته صایم الدهر و قیام  
 الیل شب بیدار و بر روز روزه دار و آنکه هفت شبان روز تو کرسنه و تشنه  
 و بیچاره و در صاندک و بیست سال بیشتر بود جاههای ابد و کار یزهای ابد تو از حال  
 تو و ملک تو بر مسلمانان وقف بود و توان چنان بر کوسبکی و تشنه کی گشته  
 و سر برده فی فی یا عثمان یا پیروایان یا جامع قرآن فی فی نگاه دار چندان که  
 من خواهم و من فرمایم بر سر این حوض کوثر از همه خلق نگاه دار تا آنکه عثمان  
 تو و مخالفان و حاسدان و معاندان تو تشنه و کرسنه ببند خشم و هیبت  
 ازین موقف بدوخ نشوند و همه یک بیک نکوسار بدوخ افتند و نگاه من شما  
 هدیهار یا را با یکدیگر رسانم و این چهار رکن حوض کوثر را بحکم شما چهار یا

و خاک در هوا به

کردام تا آنرا خواهد شربت هید و آنرا نخواهد نه هید آنکه منادی حق  
 گوید و خداوند و پادشاه خود گوید یا علی تو نیز برخیز و بر طالع سعد برخیز و  
 بگیر این حله و این زیلت و کرامت بگیر این حله و بخت و هدایت بگیر این حله و  
 رفعت و جلالت بگیر و پیش که باندازه و توانست و نکه دار و حرم باش که بایسته و شایسته  
 یسته تو است یا علی من را خداوند و پادشاهم از روزی که من اسماها را از میان  
 افردم من همان روز این حله را از من تو افردم و آنرا تا اکنون پیوسته همیشه  
 در خزان حفظ خاص خود نگاه داشتیم تا اکنون که امروز از این سر صدهزار و بیست  
 هزار و چهار هزار بیضا هبر و امت نکر تو پوشانیدم اکنون ای سنیان و پاک دینان  
 و راست مذهبیان منگرد تا درین چهار کار فضل و شرف چهار یار بدینان چنان حله  
 پوشیدن و آن اقبالی تمام است و وقتی بزرگ و نیز شراب و حوض کوثر را در حاکمیت فتن  
 تمام تر و بزرگ ترازوی عدل را بفروشان خویشتر داشت تمام تر و بزرگ تر و  
 تصرف در گشت کار با بوبکر است از همه علم تر و بزرگ تر خدای تعالی قسم یا  
 کرده است عصر گفته است که بحق و حرمت عصر و عصر و کمال عصر و مجاه و جمال  
 عصر بحق نماز دیگر حرمت نماز دیگر بحق آخر روز و حرمت و عز و کمال آخر روز و آخر  
 روز بنزدیک حق تعالی حرمتی یاد است بر یک قول نیست نماز دیگر نماز و  
 سبطی است و زیادت حرمت وقت نماز دیگر بر یک قول نیست که وقت نماز دیگر روز و  
 است و زیادت حرمت آخر روز نیست که کو بی آخر عمر است و آخر عمر عریز نبود که آخر عمر را  
 عوضی نبود پسنداری که روز کار هر روزی رند کالی است خواب روز کار هر شبی هر کی است  
 ای مسلمانان عریز دارید آخر عمر را بقیعت عریز خود را هر روز ضایع ملکید **خبری** خبری  
 بن که یک از فاضلترین و بزرگترین قرآن خوانان و قرآن دانان صحابه بوده است روایت  
 کند که من یک روز این سوره و العصر بر مصطفی صلی الله علیه و آله خواندم چون با خورسیدم



گفتیم یا نبی الله و یا رسول الله تن و جان من فدای تو باد و عازر و یار من فدای  
 فدای تو باد تفضل کنی و بامن بگوئی تفسیر این سوره رسول صلی الله علیه و آله گفت احب  
 تفسیر این سخن که و العصر است که خدای تعالی سوگند یاد کرده است با خود  
 ان الا انسان لفی خس که ابو جهل است خاکی و زیان کار و نکوسار **و** الا الذین  
 امنوا **و** ابو بکر صدیق است که پوهیز کار است و امانت گزار است و سبک بار است  
 و عملوا الصالحات **و** فافقت کپیسیار کار و سپاس دار و نیکو کار است **و** و  
 صواب الحق **و** عثمان غنی النورین است که راز دار و زهد دار و بردبار است **و**  
 و تواصوا بالصبر **و** علی مرتضی است که وفادار و نیکو دار و خویشتر دار است  
 بدت **و** بجای کپیسیار انجام عبادت است **و** سمر عالم اواره بهمار است **و**  
**و** عبارت را با حفظش اتفاق است **و** اشارت را برایش افتخار است **و**  
**و** بنی در جوار چیز بخش است **و** بخش اندر جلیم بود بار است **و**  
**و** مقالش موهبت را مزاج است **و** مثالش مروت را عیادت است **و**  
**و** جو بر تخت است در باری و جوست **و** جو بر اسب است چون شتر سوار است **و**  
 رسول صلی الله علیه و آله در تفسیر کلام خدای عز و جل ابو بکر صدیق را ایمان مانده کرده است  
 و عمر فاروق را عمل صالح مانده کرده است و عثمان غنی النورین را بصیت در کار حق مانده  
 کرده است و علی مرتضی را بصیت در کار صبر مانده کرده است ابو بکر بجای ایمان است  
 و عمر بجای عمل است اکنون شما چه گوید عمل فرع ایمانست یا ایمان عمل است ایمان فرع  
 عمل نیست عمل فرع ایمانست اینجا نیز ابو بکر فرع عمل نیست لکن عمر است که و یک فرع ابو بکر است  
 اینک ابو بکر بقول خدای عز و جل بجای ایمان است و عمر بجای عمل است ابو بکر بجای ایمان  
 است و ایمان کار است و عمر بجای عمل است و عمل کار نیست در تبع تن نیست لکن تن تبع  
 دل است کلام خدای عز و جل بدین نویسی اول **و** الا الذین امنوا خونی و بیخی

الله پس از آن عملوا الصالحات الله پس از آن و تواصوا بالحق الله پس از آن و توا  
 صوا بالصبر اینجا نیز همین چون خدای عز و جل دانی و چون مصطفی را صلی الله  
 علیه و آله دانی چون دین مسلمان داری و چون شرع مسلمان داری اول ابو بکر صدیق  
 خلیفه و امام حق ای الله پس از عمر فاروق را خلیفه و امام حق دانی و الله پس از  
 عثمان را خلیفه و امام حق دانی و الله پس از علی مرتضی را خلیفه و امام حق دانی امید  
 بود که باد و سستی ایشان مسلمان نبی و مسلمان میری و روز قیامت بقیامت مسلمان نبی  
 در گروه ایشان از همه سختیها و وبالها ایمن شود انشاء الله تعالی **و** خبری دیگر است  
 با سند درست از عبد الله بن عباس رضی الله عنهما که رسول صلی الله علیه و آله گفت اذ کان  
 يوم القيامة یوتی عنبرین من النورین فی نصب احدھما عن عرش العرش والاخری شماله  
 و یعلموها شخصان و ینادیک الذی عن عرش العرش معاش الخلاق من عرفنی فقد عرفنی من  
 یعرفنی فانا رضوان خازن الجنان و هذه مفاتیحها بیدی فامری الله تعالی ان اسلمها الی محمد  
 و ان محمد امری ان اسلمها الی ابو بکر صدیق و عمر فاروق لیدخلا محبتھما الجنة الا  
 فاشهدوا ثم ینادیک الذی عن شمال العرش معشر الخلاق من عرفنی فقد عرفنی  
 و من یعرفنی فانا مالک خازن النار و هذه مفاتیحها بیدی فامری الله تعالی ان اسلمها  
 الی محمد الا وان محمد امری ان اسلمها الی ابی بکر و عمر لیدخلا مبعضیھما النار الا فا  
 شهدوا ثم یوتی عنبرین اخرین فی وضعان یس دیھما و یعلموها شخصان یقول  
 احدھما یا معشر الخلاق انا روح القدس و هذا اساق الخوض بیدی فامری الله تعالی ان  
 ان اسلمھ الی محمد و امری محمد ان اسلم عثمان لیسقی محبیه و محبی علی و یمنع مبعض  
 و مبعض علی و یقول الاخر یا معشر الخلاق انا روح الاعظم و هذا جواز الصراط بیدی  
 فامری الله تعالی ان اسلمھ الی محمد و امری محمد ان اسلمھ الی علی لیجوز به محبیه  
 و محبی عثمان و یسر ذلک علی مبعضیه و مبعض عثمان و این خبر خبریست از



مشاهیر اخبار خاص در فضل و شرف چهار یار که مرایشان در حق و در صادر تن  
 زندگانی است و در دل همچون مسلمانان است الحمد لله و اگر مهر و محبت بیشتر از  
 بن بود سزاوارست و اگر چه چندین بود و هر چندین بود هم سزاوارست هرگز  
 هیچ کس بر درستی ایشان زیان نکرده است و خواهد کرد و هرگز هیچ کس بر درستی  
 ایشان سود نکرده است و خواهد کرد و انکس که پسندیده و مصطفی امر دیگر چه  
 خواهی و چه باید و از آنجا که بیت هفت است و از آنجا که تعریف محبت است هیچ  
 عجب نبود که کسی را در یاری و بزرگی چهار یار مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم و رضی عنهم شکی و  
 شبهتی نبود از بسیاری ایتها که قرائن هر یک بجای خویش یاد کردیم در حقیقت  
 از بسیاری ایتها و خبرهای مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم که در باب ایشان آمده است و  
 همه یک یک بدلیل و برهان آمده است و بجای خویش یاد کردیم عجایب آن کسی که این  
 چندین ایتها و قرائن و این چندین خبرهای مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم می خواند و می شنود و  
 بزرگی و اندوخته و تقادیمی پذیرد اگر آسمان است و اگر زمین است ایشان را خیر است  
 از شرف چهار یار و اگر گشت است که در دوخ است ایشان را نیز آگاهی است از شرف  
 چهار یار و اگر عالم علوی است ایشان را نیز نشادی است با نفاس چهار یار و اگر عالم  
 سفلی است ایشان را تفاخر است با قدم چهار یار و اگر لوح و قلم است هر دو دایم شنا  
 کوی چهار یار و اگر عمرش است و اگر کسی است هر دو دعا کوی چهار یار و اگر خدا  
 است و اگر رسول خداست صلاح چهار یار که الصابرين و الصادقين و المقانین  
 و الموفقین و المستغفرین بلا اسرار ترجمه خبر و شرح و لفظ و بیان معنی  
 آنست که رسول صلی الله علیه و آله و سلم در سوره جمع یار خویش گفت که چون روز قیامت  
 آید و هر کسی را نیت و همت آنکه غم و تمار و اندوه بخورد بر مخلوق اولین و آخرین بکلم  
 و ناکام بر یک صعيد ریک موقوف جمع کردند و بر خواندن نامها و خویش و بر سختی

بارها

یش

سینهها

بارهای خویش و بر قول کردن سخت نیک خویش و العباد بالله بر قبول کردن سخت بد خو  
 و اندک از این طرف سخن گویم بتطویل کسر و اگر گویم درین غم مانم و گفته اند تراخاشا  
 رتی بدین معنی موافق تر و لیکن با سختی آنچه بود و با خشکی چشم چه بود از وقت آدم تا قیامت  
 قیامت هر که بوده است هست خواهد بود روز قیامت چه آنچه جمع تر و چه آنچه پرا  
 کنده تر قوی بیای ایستاده و قوی بر انوار آمده که و تری کل امة حائنه دله و  
 در شورا آمده و معجزه ها در دمه ها بجوش آمده انکس که بیای ایستاده دیدن حق است  
 و دامت کشاده و انکس که بر انوار آمده در بر محنت و عقوبت نماده پس چون چنان  
 بینند تن در دهند و بیزار گردند از امیدهای خام و اطعمه ها را دور گردند و دل را جزا  
 و سزا کرده و گفته خود کنند کنایان خرد و بزرگ ابریک جانب دارند و خصمان ضعیف قوی  
 برد که جانب دارند و سر بله های حیلت کری و تمت ببری بگریزند و سر ها و پاهای قیامی  
 و طراری و غمی و دور روی بدرند هر چه دماغها و سینهها سوداها و پنداشته است  
 پیدا کنند و نور سعادت را بدیا و العیاذ بالله ظلمت شقاوت ابدی از سر تحویل گاه  
 فیوقی الجنة و فیوقی السعير اشکارا کنند و پیش ازین درین باب خوشی و شری و  
 دکنکم و نگویم درین معنی پیش ازین که گفتیم نه اخراجا بکاران و در هاند که چه کنیم و  
 توانیم کردن و از خدای دولتان و شور و بختان چه گوئیم و چه سازیم بکه نالیم بکه زاریم  
 خدا یا بتو نالیم بتو زاریم سید مصطفی را صلی الله علیه و آله و سلم بتو شفیع ازیم انچه چهار رابتو  
 شفیع ازیم از یاری ری خوشست و الله که این در دل و این اب چشم درین وقت و درین  
 ساعت خوشتر است **شعر**  
 عشقت صفا که چه زیانست خوشتر است **و** و عشقت تو که چه بیم جانست خوشتر است **و**  
 کیرم که بدین جهان بتو می نرسد **و** که هیچ امید از جهان هست خوشتر است **و**  
 ترجمه خبر رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت که نگاه نگاه دران روز باز از قیامت از هوی



و سختی اهل قیامت و منبر هر دو بکمال نور منور و منبر از نور طالع بسیار نوری را  
 بر جانب است عرش بر دارند و در کنار بر جانب عرش بر دارند و آنکه دو شخص هر دو فرشته  
 مقرب هر دو با سبب هیبت و سیاست بیایند و بدان هر دو منبر بر آیند پس اولیک  
 فرشته بر آن منبر راست عرش نماند و گوید یا معشر الخ لایق هر که مراد اند خود داند  
 و هر که مراد اند من رضوان خازن جنان خزینه دار کشت منم پیش کار اهل ثواب  
 در کشت مقام کم منم مقامات کشت منم در حوائج و ذخایر درجات کشت  
 اینک تامل کنید تا بدانید بگوید تا بیدار اینک کلید های کشت منم در حوائج و ذخایر  
 عالم کشت فریده است کلید ها با ما نماند منم کشته ام پس امروز خدای عز و جل مرا دید  
 که این کلید ها تو بردار و محمد مصطفی بسیار و من کلید ها بر دم و محمد سهرم و مصطفی  
 صلی الله علیه و آله مرا فرمود بامن گفت که این کلید ها با بوبکر و عمر تسلیم کن و ایشان هر دو را هم  
 من سلام کن و هم از خدای عز و جل بگو که در های کشت بکشاید و دوستان خود را بکام و  
 مراد کس عذاب بهشت را بیدار کند و منم رضوان رفتم تا این کلید ها با بوبکر و عمر سلام  
 پس شما گواه باشید که آن قوم فرشته بر آن منبر چپ عرش نماند و گوید با وازی  
 بلند است هیبت و سیاست نماند و گوید یا معشر الخ لایق هر که مراد اند خود داند  
 باید که بشنود تا بداند مال خازن دوزخ خزینه دار دوزخ منم پیش کار اهل عذاب و دوزخ  
 منم منم در درجات دوزخ منم در طلمات و حشرات زفات و طبقات دوزخ منم  
 بیک قبضه دیو و پری وادی را اگر خواهی از عرصات قیامت در ریایم منم کسب کسب  
 و بیک صغقه هلاک دهان از سردی و پری وادی را اگر خواهی چهار صد هزار در  
 دوزخ را چون ممره در کف دست خود بگردانم و اگر خواهی بعد بر گرد خناب و بعد یک پیا  
 بان اخلا و سلاسل حیات و عقارب ای یک عورت زهاویه دوزخ بر ارم و اکنون  
 ما امدم بدان امدم تا چیزی شما غلام و سختی با شما بگویم آنچه خودی است یک بیدار

کلیدها

کلید های دوزخ است که دارم و آنج شنیدنی است بشنود تا بگویم خدای عز و جل مرا  
 امروز فرمود و بامن گفت که این کلید های دوزخ تو بردار و محمد مصطفی بسیار و بوبکر و  
 عمر را خواهی بدوزخ در آور و هر که خواهی از دوزخ باز دار من رفتم و کلید بر دم و این سخن  
 و کلید بر دم و بوبکر و عمر و گفت اکنون تو نیز هم بفغان خدای تعالی و بفغان من این کلید های  
 دوزخ با بوبکر و عمر تسلیم کن و ایشان هر دو را بوبکر و عمر را بیدار شد و بوبکر و عمر را بیدار  
 خود را بدوزخ در آید اکنون منم مالک ام اینک رفتم تا کلید های دوزخ با بوبکر و عمر  
 اکنون شما گواه باشید همچنان از هر دو منبر نماند همچنان رضوان و مالک بر صدران هر  
 دو منبر نشسته پس و منبر دیگر هر دو بکمال و کمال نور منور بسیار و بوبکر و عمر را بیدار  
 یک بر جانب است عرش دیگر بر جانب چپ بر دارند پس دو شخص دیگر هر دو مقرب هر دو  
 یکی بر جانب است عرش نماند و گوید یا معشر الخ لایق اینک منم میگوید که بر خازن عرش  
 موکلم و بر ذخایر منم تسلیم اینک منم خازن بهما و بارها و زهاویه منم شغلها  
 و کارها و فتنها و نصرها و خدای تعالی حوض کوثر و مراد و ساقان محل و عقدان و عطا  
 و بذلان بیشتر از این حکم منم کرده بود و تصرف را از حکم منم کرده اند و بوبکر و عمر  
 مرا فرمود و بامن گفت که ما آنچه پیش این درین باب تو مفوض کرد بودیم بفرموده  
 خاص ما محمد مصطفی مفوض بکن تا هر که میاموزد در حوض کوثر و دان حکم بکشد و ضلوه  
 پیغام بر رود من رفتم و حکم این شغل و قضاء این کار و مصطفی صلی الله علیه و آله مفوض کردم  
 و اینک مصطفی این شغل و این کار بعماد ذی النورین مفوض کرد تا دوستان خود را و  
 دوستان بوبکر و عمر و علی ازین حوض شرب سیر کرد اند و دشمنان را همی هم ازین  
 حوض باز کرد اند و آنکه ان فرشته دوم از سران منبر دوم از جانب چپ عرش نماند و گوید یا  
 معشر الخ لایق اینک منم روح بزرگتر همه فرشتگان خیر و لایت و زین حاکم بر ابراهیم  
 علیه السلام در شان منم است کلام خدای عز و جل که یوم یقوم الروح و الامالایک صفا الکون



تا بینید جوار صراط برات سلامت گذاشتن بر صراط درست بینید مخدای عزوجل  
پیش ازین هزاره دار این صراط سه هزار ساله راه کرده است و خدای تعالی پیش ازین  
مرا پیشکار این صراط کرده اند است تا هیچ کس نتواند که جوار من این راه صراط بگذارد  
و پس هر روز خدای تعالی مرا فرمود و با من گفت که این جوار مصطفی من این جوار مصطفی صلی  
علیه السلام و مصطفی رفعت که توان جوار بعلی مرتضی ده تا امر و علی مرتضی دوستان  
خود را و دوستان ابو بکر و عمر و عثمان را بسلاطت اینجا بگذرانند و دشمنان را  
نکو سار و روح افکنند بوقت حدیث شریها و هزاره حوض کوثر بشنوی فیدا  
انها را من ماء غیر اسن خدای عزوجل گفته است که در کشت جوی کما است  
تازه طعم و رنگ و بوی ناکیده و انهار من این لم بتغیر طعمه و در کشت جوی کما  
و شیرین است همچین تازه و تغیر ناسته و انهار من حمولة الشایرین و جوی با خمر است  
سخنی تلخی بدان نارسیده و هر طریقی و نشاطی که هست و خواهد بود در ضمن آن نهاده  
و انهار من غسل مصفی و در کشت جوی کما است از لکین از نخل از زنبور ببرد و نهاده  
و انهار من صافی و خالی شده در کشت شراب کافور و شراب طهوری و شراب حقیق  
و نجیل بسی و شراب تسدیم و شراب سلب سلب بسی و لکن تا بروقتی ازین شراب  
و شیر و خمر و غسل من ای چاشنی بدان شرابها برسد لذت و راحتان شرابها  
بحال نرسد همچین در کشت نبرد مقام صدق و مقصد صدق و بمر وقتی تا بد  
اجتماع پیغامبران و رسولان و اتفاق صدیقان و شهیدان بسی و لکن تا ابو بکر و عمر  
و عثمان و علی را چنان مجلسها بشینند هیچ حالی و حال و کمال فوذا علم و وضو  
اگر تصور و مظهر نگردد ندان جوی لب در کشت که رومی کرد و بخت و طالع نام  
ابو بکر صدیق روان می کرد و در جوی شیر که در کشت روان می کرد و بطالع حتم و نام عمر  
فاروق روان می کرد و در جوی خمر که در کشت روان می کرد و بطالع بخت و نام

عثمان ذالنورین روان می کرد و در جوی غسل مصفی که در کشت روان می کرد  
بطالع بخت و نام علی مرتضی روان می کرد **بیت**  
**و** کسی که حال اشتناقا بر بعضی عیان کرد **و** همان وی یقین کرد و یقین وی همان کرد **و**  
**و** همچنان که پیشتر کرد و شهود نفس کامل **و** که سلطان شهو حق بروی کامل **و**  
ذلک مثلهم فی التوبه **و** اینست که گفته و نعت اصحابان در کتاب توبه **و**  
مثلهم فی الاجل اما مثل و نعت ایشان در کتاب الجیل چیست کز عاخر شطه  
مانند زرع نیانی نمایی که با و خرد بود و ضعیف و نمان بود آنکه بزرگ شود و  
پسینار کرد و آنکه قوی شود و پید و اشکارا کرد همچین اصحابان با و کار  
همچین فاستغلاظ آنکه بزرگ شدند و پسینار گشتند آنکه قوی گشتند و اشکارا  
شدند مغلوب بودند غالب شدند بر آنکه بودند جمع گشتند فاستوی علی سوره یکی  
از شلم یکی از یمن یکی از عرب یکی از عجم یکی از روم یکی از حبش یکی از سن یکی از هند  
که آمدند و باید که یکبار گشتند آنکه همچو کوه آهن و همچو سدا سکندر در اقبال کار  
و دولت روزگار کاما گشتند لیغیظ هم الکفار تا آخر دعاء و حال ازین و جان و زین  
و خاندان کاران و جلدان و مشرکان و ملحدان و منافقان بر آوردند تفسیر علم کفر  
راستی تفسیر خاص بشنود بداند محمد رسول الله خدای تعالی کوه است که محمد مصطفی  
رسول خاص خدا است و الذین معه ابو بکر صدیق است **و** اشداء علی الکفار  
عمر خطاب **و** رجاء بن عمر عثمان عفان **و** تراکم رکع انسجد **و** علی مرتضی یسحق  
فضلا من الله و رضوانا **و** سعد و سعید و زید و طلحه و جوعیده و جراح و عبد الرحمن  
بن عوف **و** سیما هم فی وجوههم من اثر السجود **و** چهل مرد هفتاد مرد شب خیز و روزه  
دار و پرهیز کار و امانت گزار هم خاص و هم عام چهار تن را ایشان خاص سنی و  
از ایشان عام جمله مرد چون سیما نور سجود شب بر روی ایشان



بروز پیدا گشت اسلام پوشید و گفته بر معونت آن چهل مرد اشکال شد چهل  
تن بودند پیدا کننده عهد اسلام اول ابوبکر و آخر بود چهل مرد بودند اشکال  
کنده عهد اسلام اول ابوبکر و آخر ابو بکر هر هومنی از رضوان بهشت  
بر مردم بهشتی ندم دل تر عمر بر هر کافر مالک و رخ بر مردم دوزخی سخت  
دل تر ابوبکر در حق هر هومنی و دین داری شیرین تر از شهر و بشکر عمر در حق  
هر هواداری از حنظل و زهر تلخ تر **بید**

هرج این بخش خوش است و هرج از ادب و هرج این گوید حق است هرج از خواهد هرج  
فضل ازین شد نیک نام و عقل ازین شد در همت علم ازین شد پیش دست و حلم ازین شد  
دستهای پر کم شد لفظها ازین پر شد **چشمه** ازین بی عبارت شد کوشما ازین خبر  
مادحتی پیر و جوان و ناصح و جاح و زمان **خادمش** جان و روان و چاکش فتح و طفو  
اما آن سی و هشت مرد دیگر عثمان و علی و سلمان و ابوذر غفاری و حبیب بن الارت  
وصیب بن موی **و** عمار بن یاسر **و** عامر و ارفع **و** سعد بن ابی وقاص **و** سمید **و** زبیر  
و طلحة **و** عبد الرحمن بن عوف **و** ابو عبیده **و** جراح **و** عبد الله بن مسعود **و** عقیل بن  
مطعم **و** قدامه **و** عبد الله بن زید **و** جعفر بن ابی طالب **و** خاظم بن الحارث  
**و** معمر بن الحارث **و** عیینة بن الحارث **و** المطلب بن لاهر **و** الاعم بن لاهر **و**  
و عامر بن ربیعة **و** عامر بن فهیر **و** عمر بن ابی وقاص **و** سلیمان بن عمرو **و** نفیع بن  
عبد الله **و** وقر بن عبید **و** خالد بن شیبعة **و** خالد بن الفضل **و** ابوسلمة المخزومی  
**و** ابو حزیفة بن عتبة **و** عیاش بن ابی ربیعة **و** خطاب بن ابی رباح **و** خطیب بن الحارث  
اینکه تمامی چهل مرد و گفته همه مقصود و محمد در میان سی و هشت و با اول ابوبکر  
و با آخر ابوبکر است کوی و عمر داد کریش **و** موقت **و** مصطفی **و** صلی الله علیه و آله و سلم باذن  
خدا و دستوری خدای تعالی هر کسی را ازین قوم از اصحابان خویش از یاران از

و انصاریان خویش هر چه گفته است و بر هر کسی در خوران کس نشانه ای ایشان  
خوب کرده رسول صلی الله علیه و آله و سلم و تنای اصحابان خود بدان گفته است تا همه ایشان  
دوب و دایشان و عشق ایشان در دل امت خویش شیرین کند و جبریل علیه  
السلام گفته است که خدای تعالی گفته است که در هر مسلمان از اهل لا اله الا الله محمد  
و سید ابوبکر و عمر و عثمان و علی در آن شیرین شود بفرقت من و جلال من که هر هم  
در آن وقت ساعت از لای از در قطیعت از در جلالی این کدام و با ایشان  
بنشانم **خبر** دیگرست با سناد درست آمده است از رسول صلی الله علیه و آله و سلم  
که خلد حق ابوبکر و عمر رضی الله عنهما گفته است ای کار جولا متی فی جبهه  
بابک و عمر کما جواله فی قول لا اله الا الله محمد رسول الله گفت هر امید  
و هر طبعی که مرا است از امر امت خویش در گفتار لا اله الا الله همان امید دارم در  
حق امت خویش در دوستی ابوبکر و عمر بدان معنی که چنان که صد هزار ساله کفو  
بیشتر بگفتار لا اله الا الله نابیدد کودد همچین صد هزار کنه کنه کاران بر دوستی ابوبکر  
و عمر و با خبر نابیدد کرد **خبر** دیگر عن النبی بن مالک رضی الله عنه قال قال  
النبی صلی الله علیه و آله و سلم ان الله یقال له سفینة من الانصار الی الیمن ینزل الی معاد  
ابن جبل فلما ان صار فی الطريق عارضه السبع فی وجهه و همهمه کانه یتکلم معه  
فقال له سفینة ایها السبع معی کتاب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فتنزع عنی فتعز  
مضی حتی قدم الیمن و اخذ جواب رسول الله من معاد فلما ان صار فی راحه و صار  
فی الموضع عارضه السبع فزیر الیه و همهمه فی وجهه کانه یتکلم معه فقال له  
سفینة ایها السبع معی جواب کتاب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فتنزع عنی فتعز  
عنه و مضی و قدم الی مدینه فقال له النبی صلی الله علیه و آله و سلم قبل ان یتکلم الانصار یخبر  
تبی ام احدک قال بل الحدیث احسن منك و اهلیم من فیک یا رسول الله قال



عاضد السبع في الزهد في الجي اندر حقا الك في الزهد في الجي قال الله و  
رسوله اعلم قال قلا لك في الزهد كيف خلقت رسول الله صلى الله عليه وسلم وبابكرو  
وعمر رضي الله عنهما قال افقام اليه عبد الله بن مسعود وقال يا رسول الله وهل  
تعرف السباع فضل ابى بكر وعمر رضي الله عنهما فقال نعم والذي بعثني نبيا ما  
خلق الله في السموات والارض السبع والجمجمة والناس والعروش والكوسى والملا  
يكة والانباء والجمال والجار والدواب السباع ولا شجار والحصى والخطا  
والثري الا كلهم يعرفون فضل ابوبكر وعمر رضي الله عنهما بقيت خبري  
ما رسول الله صلى الله عليه وسلم چون بنشستى ابوبكر صديق بر جانب راست مصطفى صلي  
الله عليه وسلم بنشستى و عمر فاروق بر جانب چپ مصطفى صلي الله عليه وسلم بنشستى و عمر  
ذي النورين در پيش روی مصطفى صلي الله عليه وسلم بنشستى و علي مرتضى رضي الله عنهم  
از پس پشت مصطفى صلي الله عليه وسلم بنشستى اما ابوبكر صديق بر دست راست مصطفى  
صلي الله عليه وسلم از گهوان بنشستى که درين امت در هيچ امتي ديگر کس برين امت حليم  
از ابوبكر رضي الله عنه نبوده است و سر اي رحمت خاص بکشت است و کشت  
بر جانب راست است که اصحاب اليمين ما اصحاب اليمين لاجم بنشستن ابوبكر  
صديق رضي الله عنه بر جانب راست مصطفى صلي الله عليه وسلم بود از گهوان و اما  
عمر فاروق بر جانب چپ مصطفى صلي الله عليه وسلم از گهوان بنشستى که ابليس لعين  
نميان هر قومي از جانب اين قوم در ايد و چون عمر بر جانب چپ که ابليس  
بودي زان ره بدر نيامدي که تا عالم بدست هر کز ابليس از هيچ کس از چنان  
هر نکت نگشته که از عمر فاروق نگشته است و هر سري که عمر رضي الله عنه بو  
دي ابليس بدان سري در نيامدي و هر سري که ابليس بودي چون عمر رضي الله عنه  
در امدي ابليس بد يرو و رفتي و هر کجا عمر رضي الله عنه رفتي که بريد که روزه

راه و دور روزه راه و سه روزه راه ابليس برابر عمر رضي الله عنه افتادي  
هم در زمان ارحمت و هيدت عمر رضي الله عنه نکو سار بروي افتادي  
پس ايم عمر رضي الله عنه در مجلسها و انجمنها با مصطفى صلي الله عليه وسلم بر جانب  
چپ مصطفى صلي الله عليه وسلم بنشستى تا ابليس در ميان قوم در نيامدي و اما  
نشستن عثمان ذي النورين رضي الله عنه در پيش روی مصطفى صلي الله عليه وسلم بود  
از گهوان فایده بزرگ بوده است مجلس عزيز مصطفى صلي الله عليه وسلم را بود است سلسله  
گاه درويشان و غريبان و يتيمان بوده است و حضرت بزرگ مصطفى صلي الله عليه وسلم  
که بوده است از هتکاه يتيمان مستمندان و نیازمندان بوده است بمر وقتي و هر  
نوبتي روز بودي که ده بار و پنجاه بار اهل فقر و فاقت و اهل نیاز و حاجت بخامدندي  
و مهمات خویش را از آن مجلس و حضرت درخواست کنيد و عثمان بن عفان توانگر  
تريف ايشان و هفتاد تريف ايشان در ده دینار و بدره او درم پيشروي نماده و در  
جامه و از کونه کونما و تحفه و هدیه با امان وي بر گرفته و رسول خدای تعالی مصطفى  
صلي الله عليه وسلم بول توانگر و کس بن درویش بود سایلان پیامدندي و مرها و مقصودها و  
بايسته ما و از زوها درخواستندي عثمان بن عفان بن قضاي حق آن مجلس از حضرت  
از مال خود بگزاري و اما نشستن علي مرتضى از پس پشت نشستن از گهوان بودي  
که از چنان مجلسي و از چنان حضري و از چنان مهمتي مخفي و از چنان ره بري و يغبيري  
بي دشمن نبودي و بي حاسر نبودي و بي مخالف و معاند نبودي و حاسر و مخالف و معاند که  
بغدر و مکر ايد پيشتران بود که از پس پشت رايد پس علي رضي الله عنه چون حافظي همچون  
حارسي هر چند حارس و عاصم یک خذايت عز وجل و لکن از انجا که ديدار اسباب است علي  
رضي الله عنه از پس پشت ايستادي تا اگر مخالف و معاندني بر خود بخنبد علي شير خدای  
عز وجل سرانگسيز و الفقار بريدی خبری ديگر است که ان بن مالک رضي الله



روایت کرد که رسول خدا ﷺ گفت ان الله تعالی خلقني من نوره وخلق ابائكم من نوري  
وخلق عوالمهم من نوراني بکر وخلق المومنين من امي من ارجال من نور عمر وخلق المومنا  
من امي من النساء من نور عايشه ثم قراء رسول الله ﷺ ومن لم يجعل الله له نور  
فما له من نور لفت خدای عز وجل مرا از نور خود افزیده است این سخن در اصل کار  
درست گفته است که عالمیان درستی در کردها از و برند لحوال تشنیک بیک قدس  
وطهارت و اخلاق دلش همه عصمت است و هدایت بیان حقیقتش قیوم و برهان کوهش  
مستقیم و انکه لندی الی صراط مستقیم ولیکن این سخن که گفت صلی الله علیه و آله خدای  
تعالی مرا از نور خود افزیده است این سخن است مطلق و مجهول که اطلاق این سخن را  
تفصیلی و تفسیری است و رسول خدا ﷺ هیچ گفته است پیشتر آنست که مرز  
گفته است این قاعده و اصلست گفته است و شرح و بسط آن بامیراث داران علم  
خویش تفویض کرده است و تفسیر و تاویل با اهل اجتهاد و انبساط گذاشته  
است تخفیف خود را و مصلحت خلق را از آنکه اگر رسول خدا ﷺ هیچ گفته  
و شرح گفته صد هزار دفتر بزرگ شرح ویرا کفایت نبود و صد بار هزار دفتر شرح  
و راکفایت نبود که گفت که خدای تعالی مرا از نور خود افزیده است نه بران معنی که از خدا  
ی عز وجل چیزی توان افزید و یا از خدای عز وجل دیگر خدای توان افزید لیس کماله شی  
و هو السميع البصير وله الكبرياء في السموات والارض وهو العزيز الحكيم نه این  
شاید و نه ان شاید خدای عز وجل قدیمست و صفات وی قدیم است و خلق و صفات  
خلق محدث است نه از قدیم محدث اید و نه از محدث قدیم اید یعنی که خدای عز وجل  
پیش از آن که مرا افزید نوری عزیز و لطیف خاص فرید انکه از آن نور افزیده مرا افزید  
که خدای عز وجل با و لا افزید انکه از آن افزیده ادبی فرید و با و لا تشن افزید  
انکه از آن تشن افزیده شیطان افزید و با و لا دم باد افزید انکه از آن باد افزیده

پری افزید و با و لا نور افزید انکه از آن نور افزیده فریشته افزید و همچنین افزید  
مصطفی صلی الله علیه و آله نیز همچنین انکه خدای تعالی آن نور را با خود اضافت کرد و مصطفی  
صلی الله علیه و آله نیز آن نور را با خدای عز وجل اضافت کرد و انکه اضافت هلاک است شریف  
و تخصیص با همچنان که کعبه را با خود اضافت کرد که خانه من و انچه درین معنی دین باب  
ظاهر توارین است حدیث دم و عیسی علیه السلام خدای تعالی روحی فرید و از روح  
افزیده را درین دم دمید و نفخت فیه من روحی ففعلوا له ساجدين و خدای تعالی روحی  
دیگر فرید و آن روح افزیده را در جیب پیراهن من دمید ففحننا فیه من روحنا و صدقت  
بکلمات ربها و کتبه و کانت من القانتين پس همچنین و مانند این خدای عز وجل نوری  
افزید و از آن نور افزیده جان پاک مصطفی را صلی الله علیه و آله اری در حق دوست بیاید  
خود و این سخن درین زمانه برین وجه تحقیق و تقریر کردن بمنتر از آن که قسطنطین که  
روم را فتح کردن گفت خدای تعالی مرا از نور خود افزید و انکه ابوبکر صدیق را از نور  
من افزید و انکه عمر خطاب را و عایشه را از نور ابوبکر افزید انکه جمله مومنان  
امت را مردان از نور عمر افزید و جمله مومنان امت را از زنان از نور عایشه افزید  
یعنی که مصطفی صلی الله علیه و آله اصل ابوبکر است و ابوبکر فرج اوست و ابوبکر اصل عمر و عایشه  
است و ایشان فرج اویند و عمر اصل همه مردان این امت است و مردان امت فرج او  
و عایشه اصل همه زنان امت است و زنان این امت همه فرج عایشه اند رضی الله عنهما  
چون رسول خدا ﷺ این خبر بگفت انکه بخواند و من لم يجعل الله له نورا فماله من نور  
هر که عطای نور از خدای نیابد انکس نور از خلق و از خود هم نیابد **خبری** دیگر  
عبد الله بن عمر رضی الله عنهما قال دخل رسول الله ﷺ المسجد ذات يوم ومعه ابوبکر  
وعمر وعثمان وعلي ابوبکر عن عیبه و عمر عن شماله و عثمان عن یدیه و علی و راه ثم  
قال احياي حبائي هكذا و هكذا موت و هكذا نبعت و هكذا ملقي ربنا فقلت







تقدیر خویش قضا کرده است که مسلمان اصلی و حقیقتی کسی بود که آن کس حق گزار  
 آن هر پنج اصل کرد **۱** اصل اول قضای حق کلامه شهادت کلامه تقوی و اخلاص  
 گفتار صدق لا اله الا الله و ثواب گفتار لا اله الا الله از سر صدق و اخلاص زیادت از قدر  
 و قیمت هر ده هزار عالم و زیادت محقق و معرفت اهل هر ده هزار عالم بتوان سخت  
 و ثواب گفتار لا اله الا الله نتوان سخت **۲** اصل دوم قضای حق پنج نماز از پیشین  
 و دیگر و آن شام و خفتن **۳** و با مراد که تا عالم بود است کس را بجز ما اقبال  
 و دولت این پنج نماز نبوده است تشنیده که روز قیامت بنور ایمان که برهمن بد  
 آید در خور پنج نماز مؤمن برید هر مسلمانی که وی حق گزار شرطهای پنج نماز  
 شود یک ذره از نور وی آن مؤمن روز قیامت نور عرش را غلبه کند **۴** اصل  
 سیم قضای حق زکوة مال و زکوة تن هر مسلمانی که زکوة مال و زکوة تن بپردازد  
 مسلمان بسلامت با مسلمانی قدم بر بحر صراط نهد و هر که بران صراط قدم  
 بسلامت نهد از آن سه هزار ساله صراط سه کام بسلامت بگذرد  
**۵** اصل چهارم قضای حق ماه رمضان از یک سال روزه یک ماه و برای روزه  
 هر روزی درجه و مقام صد هزار مرد از مصلحان امت عیسی و از مصلحان  
 امت موسی و از صدیقان امت ابراهیم علیهم السلام بیاید **۶** اصل پنجم از اصول  
 دین مسلمانی حج است بر آن کس که تواند و ثواب هر قدمی در آن راه بوقت ر  
 فتی و بوقت بازگشتن بمقدمه ثواب صد هزار مرد شهیدان در معرکه  
 قتال در کارزار جنگ بردست کافران کشته از امتان گذشته پس  
 بنص قرآن و باجماع مسلمانان بنای دین مسلمانی برین پنج چیز است اول  
 لا اله الا الله دوم نماز **۷** سیوم زکوة چهارم روزه پنجم حج از آنکه بنص قرآن  
 و هم باجماع مسلمانان بنای دوستی این پنج چیز بر دوستی آن پنج کس است

اول مصطفی صلی الله علیه و آله دوم ابوبکر صدیق رضی الله عنه سیوم عمر فاروق  
 رضی الله عنه چهارم عثمان رضی الله عنه پنج علی مرتضی رضی الله عنه دوستی  
 این پنج پیوسته بدوستی این پنج اول اصل اینجا لا اله الا الله و اول اصل  
 ضامن در رسول الله صلی الله علیه و آله دوم اصل اینجا نماز دوم اصل اینجا ابوبکر صدیق  
 رضی الله عنه سیوم اصل اینجا زکوة و سیوم اصل اینجا عمر فاروق رضی الله عنه  
 چهارم اصل اینجا روزه چهارم اصل اینجا عثمان رضی الله عنه پنج رضی الله عنه  
 اصل اینجا حج و پنجم اصل اینجا علی مرتضی رضی الله عنه اگر هزار بار بگوید  
 لا اله الا الله درستی آن موقوفست بر محمد رسول الله و اگر هزار سال نماز کنی  
 درستی آن موقوفست بر دوستی ابوبکر صدیق رضی الله عنه و اگر هزار سال  
 زکوة دهی درستی آن موقوفست بر دوستی عمر فاروق رضی الله عنه و اگر  
 هزار سال روزه داری درستی آن موقوفست بر دوستی عثمان رضی الله عنه  
 رین رضی الله عنه و اگر هزار سال حج کنی درستی آن موقوفست بر دوستی  
 علی مرتضی رضی الله عنه و اگر هزار سال لا اله الا الله بگویی و محمد را صلی الله  
 علیه و آله منکر کنی کافری و اگر هزار سال نماز کنی و ابوبکر را منکر کنی کافری  
 و اگر هزار سال زکوة دهی و عمر را منکر کنی کافری و اگر هزار ماه روزه داری  
 و عثمان را منکر کنی کافری و اگر هزار سال حج کنی و علی را منکر کنی کافری  
 این پنج است و آن پنج است و پنج دانی که چند است تلک عشرة کامله  
 دین درست آنکه شود که کامل بود الیوم املت لکم دینکم و دین کامل که حا  
 بود بدوستی مصطفی صلی الله علیه و آله و چهار یا مصطفی رضی الله عنه کامل شود  
 و هر چند بیان این خبر در نظام حکمت درست است اما مد و هر چند برهان  
 این سخن در روز بازار گفتار صدق و صواب آمد و لکن همین سخن بعینه







الثالثة مثل ذلك ورأيت في السماء الرابعة مثل ذلك وفي السماء الخامسة  
مثل ذلك وفي السماء السادسة كذلك وفي السماء السابعة مثل ذلك كفت  
ديدم انور اسمان دنيا نصد هزار فرشته هر فرشته را نصد هزار سرب  
سري نصد هزار زبان تسبیح کنند هر فرشته نصد هزار بانی تجیدی و تملیل کند  
تا روز قیامت و ثواب وی دوستان ابوبکر و عمر و عثمان و علی را د  
هند انکه خدای تعالی بیا فرزند از هر تسبیح فرشته که وی نیز  
نصد هزار سودا در بر هر سري نصد هزار زبان تسبیح کند بر  
زبان و ثواب وی دوستان ابوبکر و عمر و عثمان و علی را رضی الله  
عنهم دهند و دیدم اندر اسمان دنيا فرشته همچنانک هر فرشته  
نصد هزار سردار و بر هر سري نصد هزار زبان لعنت کند دشمنان ابوبکر  
و عمر و عثمان و علی را بس خدای تعالی بیا فرزند از لعنتی فرشته بخندان سو  
زبان که کفیم فرشته اول را و هر فرشته لعنت کند دشمنان این چهار بار را  
تا روز قیامت دیدم اندر اسمان دوم هم چندان فرشتگان اندر تسبیح  
کردن دوستان صحابه را و لعنت کردن دشمنان را و در اسمان سیوم هم  
پن از فرشتگان اندر اسمان اول و دوم دیدم اندر اسمان سیوم و چهارم و پنجم  
و ششم و هفتم هم چندان فرشتگان رحمت تسبیح و تملیل می کنند دوستان  
صحابه را و همچنان از فرشتگان عذاب لعنت می کنند دشمنان ایشان را  
حکیر باسناد عالی از انس بن مالک رضی الله عنه آمده است رسول  
صلی الله علیه و آله کفت ان الله تعالی خلق اربعة قصور في الجنة فقصر لای بکر  
وقصر العمر وقصر العثمان وقصر العالی رضی الله عنهم کل قصر مثل الدنيا  
مرة یضی کل لاهل الجنة كما یضی القمر ليلة البدر لاهل الدنيا فی کل قصر

نصیح علاج

ثلاثة انهار من لبن و من عسل و من خمر و رأيت ليلة المعراج قصر  
کفت خدای تعالی چهار قصر اندر آسمان فریده است قصری از کبر ابوبکر  
وقصری از کبر عمر وقصری از کبر عثمان وقصری از کبر علی رضی الله عنهم  
هر قصری چند نیا هفتصد بار و شنای دهد هر قصری اهل بهشت را  
همچنان که روشن کند ماه شب چهارده اهل دنیا را اندر هر قصری سه جوی  
یکی از شیر و یکی از انکبین و یکی از خمر و شب معراج قصرها ایشان دیدم  
**خبري** دیگر باسناد عالی از انس بن مالک رضی الله عنه روایت کند از رسول  
صلی الله علیه و آله کفت من بغض بابکرا و عمر و عثمان و علیا فلا صلوة له  
ولا زکوة ولا حج له ولا صوم له ولا زکوة له و یبعث من قبره و یجعل راسه فی  
نار یجعل راسه فی خلفه مدخ لسانه من خلفه ثم یقاد الی النار کفت  
هر که ابوبکر را دشمن دارد یا عمر را یا عثمان را یا علی را رضی الله عنهم نماز او قبول  
نشد و او را حج نیست و او را روزه نیست و او را زکوة نیست و چون وی را از کوه  
برانگیرانند سروي نداشتیم وی نمزد و انکه سر او باز کنند زبان از پس پشت  
او بیرون کشیده انکه او را بدوزخ برند **خبري** دیگر روایت کرده اند از رسول  
صلی الله علیه و آله کان جالساً علی باب المسجد فجاء رجل من بني هازان محدثاً و جلیه  
فقال له النبی صلی الله علیه و آله ما لك فقال هو رت بکل بعض الانصار یمنع من شئ  
فاغتم النبی صلی الله علیه و آله فلم یلبث الا قلیلاً ان جاء رجل اخر فقال كذلك فقام  
النبي صلی الله علیه و آله فجاء ابي الکلب فلما راه الکلب غریب یدیه و تکلم معه بلأ  
فصیغ فقال ما فارتکت حرمت صحابی فقال الکلب ما فعلت بذات نفسي بل  
انا ما هو فقال النبی صلی الله علیه و آله ما بال هؤلاء فقال ان الرجلین یبغضان  
اباکرو عمر رضی الله عنهما و یقعان فیهما فسلطني الله تعالی علیهما فقتلهم



النبي صلى الله عليه وسلم وقال اما تتوبوا ويعز بجوارحكم في النار كما فضحكم في  
اصحابي فتاج لجلال وهو الكلب بالرجوع ثم قال النبي صلى الله عليه وسلم اما  
علمتم ان الكلب خير من رافضي رسول الله صلى الله عليه وسلم ننشسته بود بر در مسجد  
مرویی پیامدار قبيلة بنی هازان پایها خون الود کشته پیغامبر صلی الله علیه و آله  
اورا گفت ترا چه بود گفت می گزشتیم سگهای زان انصار یان پای من این  
چنین خون الود بکرد رسول الله صلی الله علیه و آله غمگین شد درین سخن بودند که هر یک  
پیامد همچنان خود الود بر سید که ترا چه بود گفت همان سگ مرا چنین کرده  
است پس پیغامبر صلی الله علیه و آله برخاست و پیامدار را بجا که آن سگ بود چون سگ  
رسول را دید صلی الله علیه و آله پیش پیغامبر صلی الله علیه و آله آمد و سر و روی برخاک می  
مالید و تواضع می کرد و با پیغامبر بر بانی فصیح سخن گفت رسول الله صلی الله علیه و آله گفت  
از کجایه حوت اصحابان من بگزاشتی آن سگ گفت یا رسول الله این از خویشتر  
نگردم بلکه مرا فرمودند رسول الله صلی الله علیه و آله ایشان چه کرده اند گفت یا رسول الله  
این هود و هود را بگزیدم که این دشمن ابوبکر و عمر اند رضی الله عنهما و همیشه زبا  
ببیدی در ایشان دراز کنند خدای تعالی مرا بر ایشان مسلط کرد پیغامبر  
صلی الله علیه و آله تبسم کرد و گفت توبه کنید و اگر نه خدای تعالی شمارا اندر دوزخ  
عذاب کند چنانکه فضیحت کردانید شمارا اندر اصحابان من پس هود و توبه کردند  
و بفرومود تا آن سگ کزنده باز گشت و گفت نه انستید که سگ بمتواز از فضیلتان  
است **خبر** دیگر است که رسول الله صلی الله علیه و آله گفت ابوبکر کا التکبیر من الصلوة  
و عمر منها کا الركوع و عثمان کا السجود من الصلوة و علی کا التشهید من ترک کنا  
من ارکان الصلوة لایتم صلوته فکذلک من بغض واحد منهم لایتم اسلامه  
گفت ابوبکر چون تکبیر است زعمان که تکبیر اول نماز درست نباشد و عمر

چون رکوع است ز نماز و عثمان چون سجود است ز نماز و علی چون تشهد  
است پس هر که رکعی از رکعهای نماز بگذارد نماز او تمام نشود همچنین هر یک را از این  
چهار دشمن دارد اسلام وی تمام نباشد **خبر** دیگر است که رسول الله صلی الله علیه و آله  
انگاه بر کوه حرا با استاد او بود و ابوبکر و عمر و عثمان و علی و طلحه و زبیر کوه  
بجندید رسول الله صلی الله علیه و آله گفت ای حری ساکن باش که بر تو نیست پیغامبری یا  
صدیقی یا شهیدی اسکن یا حری ما علیک لا بنی او صدیق او شهید قال  
الحسن البصری رضی الله عنه کان ابوبکر و عمر و عثمان و علی و طلحه و زبیر کوه  
شکورا و علی صبوراً رضی الله عنهم یحیی بن معاد الرازی گفت رضی الله عنه او  
اسم ابوبکر عین و هو عتیق و عبدالله و اول اسم عمر عین و اول اسم عثمان  
عین و اول اسم علی عین فعین عتیق اشتق من الرضی و عین عمر اشتق  
من عطف الله تعالی علی خلقه بالرحمة و عین عثمان اشتق من عالم الله تعالی  
بخلق و عین علی اشتق من عظمته الله و جلاله فعین عتیق امر التقوی  
لقوله صلی الله علیه و آله ارحمکم ابوبکر و عین عمر امر الحق لقوله صلی الله علیه و آله جعل الحق  
علی لسان عمر و عین عثمان امر الحیا لقوله صلی الله علیه و آله اصدقکم حیا عثمان  
بن عفان و عین علی امر الشجاعة لقوله صلی الله علیه و آله علی اسد الله تعالی فی ربه  
یحیی بن معاد رضی الله عنه گفت اول حرف از نام چهار یار عین است اشتقاق  
عتیق از عین الرضا است و اشتقاق عین عمر از عطف و رحمت خدای تعالی  
است بر افریدگان وی و اشتقاق عین عثمان از علم خدای تعالی است بخلقان  
و اشتقاق عین علی از عظمت و جلال خداست عزوجل عین ابوبکر رحمت  
بار آورد که پیغامبر صلی الله علیه و آله گفت رحیم ترین شما ابوبکر است و عین عمر حواری  
آورد که پیغامبر صلی الله علیه و آله گفت حق بر زبان عمر نهاد اند یعنی هر چه حق باشد



بر زبان عمر رود و عین عثمان شرم بار آورد که پیغامبر صلی الله علیه و آله گفت پرشتم  
 تر شما عثمان است و عین علی سجاعت بار آورد که پیغامبر صلی الله علیه و آله گفت علی شید  
 خدای است عزوجل بر زمین ابوبکر تقی بود چنان که ایزد تعالی گفت ان اکرمکم عند  
 اتقاکم و عمر تقی بود و مو من چنان حق تعالی گفت یا ایها النبی حسبک الله و من  
 اتبعک من المؤمنین و عثمان زکی بود و راضی بود از خدای تعالی و خدای تعالی  
 از وی راضی بود چنان که گفت عزوجل رضی الله عنهم و رضوعنه و علی سخی و وفی بود  
 چنان که گفت عزوجل یوفون بالنذر و یخافون یوما کان شریه مستطیرا شقیق بلخی  
 رضی الله عنه گفت الاسلام کالتشجرة وله اربعة اشياء العروق والاصل والفروع  
 والقرۃ ابوبکر کان عروق الشجرة و عمر اصل الشجرة و عثمان فرع الشجرة و علی  
 ثمرة الشجرة و کان اسم محمد صلی الله علیه و آله اربعة احرف فالیم الاول کان لموافقة  
 مع ربه و الحاء کان له الحسبة فی امور السالین و الیم الثانی کان له معاشرۃ  
 مع اهله و الدال کان له دعوة مع اهل الکفر فیم الموافقة کان نصیب ابوبکر  
 و الحسبة کان نصیب عمر و معاشرۃ الاقرباء کان لعثمان و دعوة الحق کان  
 لعلی بن ابی طالب گفت نام محمد صلی الله علیه و آله چهار حرفست میم اول موافقة  
 و یک است با خدای تعالی و حاحسبت اوست اندر کارهای مسلمانان یعنی هر چه  
 کردی قصدوی خدای تعالی بودی و طحیح میم کس نداشتی میم دوم معاشرۃ  
 و صحبت وی بوده است با اهل وی و دال دعوت و خواندن او بود کافران را  
 میم اول موافقت نصیب ابوبکر بود حسب نصیب عمر بود معاشرۃ با خو  
 یار و ندان نصیب عثمان بود دعوت حق علی را بود رضی الله عنهم **خبر**  
 دیگر رسول صلی الله علیه و آله گفت من احب الی بکر تجدنی و من احب عمر یرانی و من احب  
 عثمان یصلح لی و من احب علیا یجالس لی گفت هر که ابوبکر را دوست دارد مرا

بیاید و هر که عمر را دوست دارد مرا ببیند و هر که عثمان را دوست  
 دارد او بشایسته هست و هر که علی را دوست دارد هم نشست من باشد  
**خبر** دیگر رسول صلی الله علیه و آله گفت معاشرۃ السراة بکر و طحا  
 العمل لعمر و فراسة النور لعثمان و عالم المعرفة لعلی گفت اشکا  
 را کردن نمایم ابوبکر راست و در یافتن احوالها عمر راست و  
 فلتت روشنائی عثمان راست و دانستن معرفت علی راست ابوبکر  
 یزید باسطامی رضی الله عنه گفت کان ابوبکر عین النبی صلی الله علیه و آله و عمر  
 سمعه و عثمان جسده و علی روحه گفت ابوبکر چشم رسول بود  
 و عمر گوش رسول بود و عثمان تن وی بود و علی جان وی بود از کلام  
 انک خبر داد مصطفی صلی الله علیه و آله که ان ابوبکر و عمر فی الاسلام انفع من السبع  
 و البصر گفت ابوبکر و عمر اندر اسلام سودمند تر و نافع تر اند از گوسفند  
 و چشم اندر مردم و اندر حق عثمان و علی خبر داد که هاهما منزلة الروح و الجسد  
 ایشان مراد و بجای تن و جان اند فضیل بن غیاض رضی الله عنه گفت  
 يحتاج السحاب لاربعة اشياء یبع و یعد و یرق و یطر فالبع  
 ابوبکر و الیعد عمر و الیبرق عثمان و الیطر علی رضی الله عنهم گفت  
 ابراهیم چیز بود تا باران رحمت بر اهل عالم رساند و زمین مرده را  
 زنده کند اول باد و رعد و برق و باران باد ابوبکر است و رعد  
 عمر است و برق عثمان است و باران علی است و شقیق بلخی حجة  
 الله علیه گفت ابوبکر صدیق را اندر جاهلیت عتیق خواندند و اندر اسلام  
 ابوبکر خواندند و اندر اسمان اسمان صدیق خواندند و اندر زمین عبد الله  
 خواندند و اندر ملکشت ذوالفضل خواندند و پیشتر حلة العوش ذوالسعة



واندر توريه معطي خوانند و اندر اخيل متقي خوانند و اندر زبور سميع خوانند  
 و اندر قرآن صاحب خوانند و اندر قيامت شافع خوانند و اندر روح و جيم خوانند  
 و دريشتگان جواد خوانند و اندر وقت لقاو و ديدار مكرم خوانند و عمر خطا  
 بر راضي الله عنه اندر جاهليت عمر خوانند و اندر اسلام ابو حفص خوانند  
 و دشمنان باسط خوانند و اندر نكست سراج خوانند و اندر زمين قاهر  
 خوانند و اندر اسمان فاروق خوانند و اندر توييت ناصر خوانند و اندر  
 اخيل منصور خوانند و اندر زبور ناطق بالحق خوانند و اندر قرآن  
 اشدا و علي الكفار خوانند و اندر قيامت فاتح خوانند و اندر روح  
 حامد خوانند و دريشتگان عادل خوانند و اندر وقت لقاو و ديدار معطي  
 خوانند و عثمان راضي الله عنه اندر جاهليت ابا عمر خوانند و اندر اسلام  
 عثمان خوانند و اندر زمين زكي خوانند و اندر اسمان ذا النورين خوانند  
 و جملة العرش مستحي خوانند و اندر توريه مشفق خوانند و اندر  
 اخيل رشيد خوانند و اندر زبور سميع خوانند و اندر قرآن شهيد  
 و اندر قيامت سخي خوانند و اندر نكست منفق خوانند و اندر روح  
 مطفي خوانند و دريشتگان قانت خوانند و اندر وقت لقاو و رويت محترم  
 خوانند و علي راضي الله عنه اندر جاهليت حيدر خوانند و اندر  
 اسلام ابو الحسن خوانند و اندر زمين امير المؤمنين خوانند و اندر اسمان  
 علي خوانند و اندر توريه هادي خوانند و اندر اخيل اسد الله خوانند  
 و اندر قرآن اهل البيت خوانند و جملة عرش و في خوانند و اندر قيامت ساقی  
 خوانند و اندر نكست روح البتول خوانند و اندر روح كرا خوانند  
 و دريشتگان هارم خوانند و اندر وقت لقاو و رويت مويده خوانند

**خبري** ديكر ان بن مالك رضي الله عنه كفت كرسو صلي الله عليه وسلم كفت اذا كان  
 يوم القيامة جمع الله الاولين و الاخيرين في صعيد واحد يوتي بندين من نور فضبا  
 امام العرش لرب العزة تبارك و تعالي فيعلوا علي احرهما ابراهيم الخليل عليه  
 السلام و علي الاخير محمد المصطفى صلي الله عليه وسلم ثم ينادي من قبل الله تعالي بن عبد  
 الله بن عثمان و هو ابو بكر الصديق رضي الله عنه هلم للعرض علي الله تعالي  
 قال فيوقف للملايكة زفا حتى يقربن يديك الله تعالي فيقول مرحبا يا بي بكر  
 يا ابا بكر هذا كتابك فانظرفيه فقد عفرت لك ما تقدم من ذنبك و ما تا  
 خر فيقول يا رب و محبي فيقول الله تعالي ان عليهم ذنوبا فيقول يا رب هم  
 لي فيقول يا ابا بكر اطلق الي جهنم حتى تفر عليهم و تروى عنهم و اذهب عنهم  
 دنس الذنوب ثم اطلق بهم الي الجنة فاذا طلع في الجنة لم يبق فيها حور  
 ولا قصور الا كل ينادي مرحبا مرحبا يا بي بكر الصديق ثم يوتي بكرسي من  
 العنبر الا شهب فينصب فيما بين المنبرين ثم تواف الملايكة يا بي بكر  
 الصديق زفا حتى يعلوا علي الكرسي فيجلس فيما بين الخليل و محمد الحبيب  
 عليهما السلام فيا لك من صديق بين حبيب و خليل ثم ينادي منادي ان عمر  
 بن الخطاب هلم للعرض علي الله قال فيتمى الاسلام في احسن صورة فينقبل  
 عمر الي الاسلام و لا سلام الي عمر ثم يقول الي عمر يدي و يدك الله  
 فينقبض احكام ثم تفرهما الملايكة زفا حتى يوقف بين يدي الله تعالي  
 مرحبا مرحبا يا بي حفص عمر هذا كتابك انظرفيه فقد عفرت لك ما تقدم  
 من ذنبك و ما تاخر فيقول الاسلام يا رب هذا عمر استخلفته في رعائي و حفظي  
 و عني اسالك اليوم ان تدخل الجنة فيقول الله تعالي للاسلام خبيد  
 عمر فدخل الجنة ثم ينادي منادي اين عثمان بن عفان هلم للعرض



ک

سخت



کتاب نامه نواست نگاه کن اندر آن که من بیاورنیدم جمله کناهان توان که  
 بیاورند قضی بی از مردم سبز و خدای تعالی گوید یا ابا الحسن این قضیه  
 بنشانم بید قدرت خود از هر توانا که شست عدل آن وقت که شست افردم  
 نحوض کوثر و هر که را خواهی چه و هر که را خواهی هذه انکه ایشان را می دهد  
 شربه شربه و اندر شکم دشمنان ابوبکر و عمر و عثمان بقطر آن کرد ایشان  
 بازگ بر دارند یا علی ما از تو بخواستیم تو ما را قطران چشنانیدی و دیگر  
 ن را شرب خوشن ادی علی ایشان را گوید با و از بلند ایشان عجب  
 ابوبکر و عمر و عثمان اند و شما دشمنان ایشان منم از هر شما دشمنان خدای  
 شما اند و نیا دشمنان ابوبکر و عمر و عثمان بودید شما را هیچ رستگاری و نجات  
 نباشد **خبری** دیگر است با سند عالی که رسول صلی الله علیه و آله گفته است که یقیناً  
 من الا العالم و القاری القرآن او ولد لایه قال فاقبل عمر بن الخطاب و سلم  
 علی رسول الله صلی الله علیه و آله فرد علیه السلام رسول الله و المسلمون ثم اقبل عثمان بن عفان  
 فسلم علی رسول الله فرد النبی علیه السلام و المسلمون و اقبل علی بن ابی طالب فسلم  
 علی رسول الله صلی الله علیه و آله فرد النبی و المسلمون فجلس ثم اقبل اخو القوم ابوبکر  
 الصدیق فلما نظر النبی صلی الله علیه و آله الی ابوبکر مقبلاً فقام علی قریبه و خطبه  
 الی صدره و قبل ما ین عینه و اجلس عن عینه اختلف الناس و اقبلوا الی رسول  
 الله صلی الله علیه و آله و قالوا یا رسول الله موتنا ان لا یقوم احد الا حرقت لانی بقول  
 رسول الله صلی الله علیه و آله اسکتوا معاشر الناس هذا اخي جبریل علیه السلام عن عیسی  
 اقبل عمر و عثمان و علی و سلموا و علیه جبریل علیه السلام و رادت انا فلما  
 نظر الی ابوبکر مقبلاً قام علی قریبه له افلا اقوم من قام له جبریل و قامت له ملا  
 یکه السموات رسول الله صلی الله علیه و آله گفت هیچ کس مباد که بر پای خیزد یکی را مکه عالمی را

یا خواننده قرآن را یا پدر و مادر یا برادر بزرگ را پس عمر خطاب اند  
 آمد و سلام کرد بر رسول صلی الله علیه و آله و یاران جواب دادند پس عثمان اندر  
 آمد و سلام کرد بر رسول صلی الله علیه و آله و یاران جواب دادند انکه علی در  
 آمد و سلام کرد بر رسول صلی الله علیه و آله و یاران جواب دادند علی بنشست  
 پس از همه ابوبکر و عمر و عثمان و ابوبکر و عمر و عثمان بقطر آن کرد ایشان  
 برخاستند ابوبکر را در بر گرفت و میان عمر و چشم وی پیوست و دست راست  
 خود نشانده مردمان گفتند یا رسول الله ما را فرمودی که بر نیاید خاستن کسی را و  
 توانی بر ابوبکر صدیق برخاستی و اگر ام و اعزاز کردی رسول صلی الله علیه و آله گفت خاموش  
 باشیدی مردمان که این برادر منست جبریل علیه السلام و دست راست من نشسته  
 چون عمر و عثمان و علی بیا آمدند و سلام کردند جبریل علیه السلام جواب ایشان باز داد  
 و من این جواب دادم چون جبریل برید که ابوبکر آمد بر پای خاست از هر ابوبکر و  
 فریشتگان آسمان برخاستند پس من چون برخاستی کسی را جبریل و فریشتگان  
**خبری** دیگر آمده است از عبد الله بن عباس ابوبکر و رضی الله عنهما قال  
 لا دخلنا علی رسول الله صلی الله علیه و آله و ابودر الغفاری جالسین یدیه فقال یا ابا  
 درنادی اهلها جری و الانصار الصلوة الجامع قال فاحتملا المسجد فصعد  
 رسول الله المنبر و خطب خطبة بلیغة ثم قال معاشر اهلها جری و الانصار الا  
 احیاء بحیة حیائیهما فوق سبع سموات علی یدیک جبریل قلنا بلی یا رسول  
 الله قال فخرج من تحت ردایه سفر جلة و دفع الی ابوبکر الصدیق ثم الی  
 عمر ثم الی عثمان ثم الی علی فحمله السفجلة تسبیح الله و تحمده الله بلسان طلق  
 ذلق فصیح قال فتعجب اهلها جری و الانصار من كلامها و حسن صلوها  
 فقالت السفجلة اتعجبون من صوتی و کلامی فوالذی بعث محمد بالحق







والذي جاء بالصدق وصدق به يعني ابوبكر الصديق انه كفت صلى الله عليه وسلم من شهر ايمانهم وعمر دروي است وتحقق اين درقوانست يا ايها النبي حسبك الله ومن اتبعك من المؤمنين يعني عمر الفاروق انه كفت صلى الله عليه وسلم من شهر مع فتم وشناخت وعثمان دروي است وتحقق اين اندر قوانست امن هو قانت انا الليل يعني عثمان وشباخي خاموش گشت ان مردان مره كسايل مشله بود كفت چون است كمدليل فضل ابوبكر وعمر وعثمان وازان علي خاموش بودي شبلي رضي الله عنه كفت ماشك نكتم دران كه رسول صلى الله عليه وسلم كفته است من شهر علم وعلوي روي است **خبري** ديكرست بروايت دست كجبريل عليه السلام چهار سيب بر پيغامبر آورد پيغامبر صلى الله عليه وسلم يكي با بوبكر داد دوم بعمرو داد سيوم بعثمان داد چهارم بعلي داد سيب ابوبكر نبشته بود هذه هدية من الملك الشفيق الرفيق الي بوبكر العزوق و بر سيب عمر نبشته بود هذه هدية من الملك التواب الوهاب الي عمر بن الخطاب و بر سيب عثمان نبشته بود هذه هدية من الملك الخان امان الي عثمان بن عفان و بر سيب علي نبشته بود هذه هدية من الملك لطالب الغالب الي علي بن ابي طالب و بر سيب بوبكر نبشته بود من ابغض الصديق فهو زديق و بر سيب عمر نبشته بود من ابغض عمر فهو اواه سقر و بر سيب عثمان نبشته بود من ابغض عثمان فهو اواه خصمه الرحمن و بر سيب علي نبشته بود من ابغض علي فهو خصمه النبي **خبري** ديكر عبد بن عباس رضي الله عنه كفت ان رسول صلى الله عليه وسلم كفت ان الله ديك كل كل من الذهب بطنه من فضة بيضاء قوايمه من الزمرد الاخضر عوفه من النور راسه تحت العرش جللاه في الارضين السابعة له جناحان

يخفق بهما في كل ليلة ويوم ثلث مرات بالتسبيح والتلهيل والتقديس والتكبير علي الله رب العالمين يقول في خفقانه لا اله الا الله محمد رسول الله ابوبكر الصديق وعمر عثمان ذي النورين وعلي رضي كفت خذاي تعالي راخروسي است سروان ز رست وشكم اواز سيم است پايماي واز مرد سبواست تاج اواز نورست سرا واز يروش پايماي واز رزمين هفتم اورد و پراست كه بزند اندر شبان روزي سه بار تسبيح و تلهيل و تقديس و ثنا كوز خذاي عز وجل كه پروردگار عالميان است چون پرها بزند بكويد لا اله الا الله محمد رسول الله ابوبكر الصديق عمر الفاروق عثمان ذي النورين وعلي رضي **خبري** ديكر است روايت كرد اندك رسول صلى الله عليه وسلم كفت ليلة اسري لي الي السماء الرابعة فاذا الشمس تشرها الملائكة بازمة من النور فاني في قلب الشمس اربعة اسطر فاهمني الله تعالى فقرا كما فاذا هو مكتوب لا اله الا الله محمد رسول الله ابوبكر الصديق عمر الفاروق عثمان ذي النورين وعلي رضي كفت شب معراج كه مراباسمان بودند انرا سمان چهارم ديدم افتاب را كه فريشتگان مي كشيدند چهار هاي ز نور چون نكاه كردم درميان افتاب چهار سطر نبشته بود خذاي تعالي مرا احام داد بخواندم نبشته بود لا اله الا الله محمد رسول الله ابوبكر الصديق عمر الفاروق عثمان ذي النورين وعلي رضي **خبري** عن النبي بن هالك رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما عجز لي الي جبريل عليه السلام انتينا الي السماء الدنيا فاذا انا خيل بانق مسومة ملجمة لا ترفث ولا تبول ولا يعرق و راسها من الياقوتة و ابدانها من العقبان و حوافرها من الزمرد فقلت يا جبريل اين هذه الخيول قال لحيي ابي و عمر يزوران الله عز وجل يوم القيامة **خبري**



قال احمد بن محمد بن سالم يقول راي جلاله في اطنام فقيل ما فعل بك منكر ونكير  
 فقال القعداني في قبري فقال لا من ربك وما دينك من نيك فقلت لها بحق ابي بكر وعمر  
 الا تركاني فقال احدهما الى الآخر وقال قسم عظيم وعرجا فتوكل **خبري** ديكر عرجي  
 العاليتي في قوله تعالى اهدنا الصراط المستقيم قال هو النبي صلى الله عليه وسلم وصاحبه  
 ابوبكر وعمر رضي الله عنهما قال علمم فذكرت ذلك للحسين فقال صدق العاليتي **خبري**  
 عن ابن عباس رضي الله عنهما قال اوحى الله تعالى الى عيسى عليه السلام ان صدق محمد واتبعه وامر  
 من ادركه من امتك ان يؤمن به فلو لا محمد ما خلقت ادم وذريته ولقد خلقت عرش جيث  
 خلقته فجعلته على الماء فامرت ملكا وكتب عليه لا اله الا الله محمد رسول الله ابي بكر الصديق  
 وعمر الفاروق وعثمان بن النورين وعلي بن ابي طالب رضي الله عنهم فساكن العرش على الماء  
 وقال بعض العلماء كان رسول الله صلى الله عليه وسلم ذوالدولتين وكان ابوبكر وذوالدولتين  
 وكان عمر وذوالدولتين وكان عثمان ذوالنورين وكان علي وذوالنورين **خبري** فقلت  
 رسول الله صلى الله عليه وسلم دو دولت بود دولت دنيا و دولت اخوت و ابوبكر را دو دولت  
 بود يكي اندر خاب و يكي اندر بيداري كه رسول الله صلى الله عليه وسلم اورا بايمان دعوت كرد و عذرا  
 دونصرت بود يكي انكه دين خداي تعالى اشكارا كرد وقت اسلام آوردن او به رسول  
 صلى الله عليه وسلم ديكر دين كود از پس رسول الله صلى الله عليه وسلم كه خلافت بوي رسيد كه عدل و علم  
 اشكارا كرد و چند شهر هلي كفر بكشاد و كليها از بن بكند و مسجد ها بنا كرد و منبرها  
 نهاد و تراويح بنهاد كدام نصرتي بود دين را بختارين و عثمان را رضي الله عنه  
 دو نور بود نيكو و دختري رسول الله صلى الله عليه وسلم كه زني بود كه خداي تعالى  
 ايشان را از پس ديكر بركر عثمان را راي داشت و كويند و نور بود يكي نور شبت  
 وي بود ديكر نور هيببت وي بود و بعضي كويند و نور يكي نور غار شبت بود ديكر  
 نور خواندن خرات و بعضي كويند او را اندر شبت د و كوشك بود ذوالنورين

و علي را رضي الله عنه دو محنت بود يكي بصف الحجل دوم محنت حرب صفين بعضي  
 كويند يكي محنت وفات محمد صلى الله عليه وسلم ديكر محنت وفات فاطمه رضي الله عنها نامرغا  
 ايشان نام ابوبكر اندر تويت صديقا نام عمر عامورا نام عثمان عا ثوما نام علي  
 ايا **خبري** ديكر اندر صبح اهدا است و عثمان خيبري و رضي الله عنه در تصنيف  
 خویش آورده است كه چو ملك تعالى روح رسول را صلى الله عليه وسلم بيا فرمودي را  
 پيش عرش برداشت پس آن روح وي نفسي بر كشيده حق تعالى از نفسي جانمداي سپهر  
 سينوده پيغامبر و رسول بيا فريد پس جانمداي ايشان نيز نفسي بر كشيده اند ايندو  
 از ان انفس جانمداي صدي و بيست و چهار هزار پيغامبر بيا فريد پس جانمداي ايا  
 ايشان نفسي بر كشيده اند ايندو تعالى از ان انفس ايشان جانمداي مطيعان بيا  
 فريد مطيعان نفسي بر كشيده اند از ان انفس جانمداي عاصيان بيا فريد اينجا  
 است كه عاصيان مطيعان را دوست دارند و مطيعان پيغامبران را دوست  
 دارند و پيغامبران رسولان را دوست دارند و جمله رسولان رسولان را دوست  
 دارند انكه ملك عز وجل قنديلي فريد و اب حمت در ويخت دار ساق عرش ايز  
 بيا ويخت و مرجو سيل را عليه السلام فرمود كه برو از ناف زمين تا بحال كوه  
 رسول است صلى الله عليه وسلم امد و چون نوري تا بد يك قبضه خاك جود ارجويل  
 عليه السلام امد و مويشكان باوي و از انجا يك قبضه خاك برداشتند و با نسيم  
 جنت براهيختند و زير ان قنديل نهادند ان قنديل چون خورسيد پس فرمود تا  
 انكل كلمه را ايماي چشمهاي شست در آوردند و كلمه را اسماءها بگردانيد  
 ند و از انجا است كه مويشكان پيش از شناختن نام او بپزار سال نام محمد صلى  
 عليه وسلم دانستند پس آن نور رسول و جان وي صلى الله عليه وسلم هي كويدند اندر  
 ملكوت و باز ان قنديل مي آمدند كه زير عرش بود و پادشاه را عزه و جل سجده

لي



می کرد و چون ملک تعالی نور محمد را صلی الله علیه و آله بیا فرید همچنان نگاه می داشت  
 در آن قندیل چون ادم را بیا فریدان نور در پیشانی وی می تافت همچون افتادن  
 که از فلک تاب و در صلب اعم بر فرزند آن او هفت طبق بود از آن چهار طبق تابان  
 و روشن بود اول یکی جای رسولان دیگر مقر پیغامبران سید یک جای مطیفا  
 چهارم آن عامه و عموم منان و سه طبق تار یک بود یکی جای بنت پرستان  
 دیگر جای جمودن و ترسایان سید یک جای آن قوم که دعوی ایهیت کردند و نور  
 رسول صلی الله علیه و آله در پیشانی ادم بود چون نماز کردی و اما می کردی هم خلق تبع او  
 تسبیح می گفتند و آواز می شنیدند پس ادم را علیه السلام پسری امدوی را  
 شیت نام کرد و آن نور بوی ادم چون ادم علیه السلام آن نور بدید خواست  
 که بروی عمده کرد که خداوند تعالی ویرا فرموده بود که با فرزند آن عمده کن که نور  
 هاست و این را برمی سانید با کوزه چون وی بزرگ شد دست وی بگرفت و در  
 بر اصرار برد و دعا گفت اهل و میری فریخته فرست تا برین عمده کوه باشد جبر  
 بیل علیه السلام با هفتاد هزار فریخته بیا آمد و حریری سپید از پشت و قلمی  
 از نور و تابوتی از مو و آرید سپید بیاورد و گویند از یاقوت سرخ و در داشت  
 از یاقوت سرخ و دو گوشه از زهره پس ادم علیه السلام آن تابوت را سربلگش  
 و بعد هر سولی خانه در آنجا بود باز پسین همه خانه خانه بود از یاقوت سرخ  
 و جان مصطفی صلی الله علیه و آله آنجا ایستاده و این یاد کردیم هم درین باب و بدست  
 وی جان ابوبکر صدیق و بدست جیب وی جان عمر خطاب و در پیش جان وی جان عثمان  
 ایستاده و از پس جان وی جان علی بن ابی طالب رضی الله عنهم و یاد کرده ایم که بر  
 پیشانی هر کس چه نبشته بود و با خوانین بود که بر دشمنان ایشان لعنت خداوند  
 ملکوت و برد وستان ایشان رحمت خدای باقی که هر کس بخورد و السلام و خبری

ذالقرین

درست آمده است که رسول صلی الله علیه و آله گفته است که چون طوفان خواست بودن  
 جبریل علیه السلام آمد و نوح را علیه السلام درود کردی بیا موخت و گفت ملک  
 می فرماید که کشتی بسازی گفت چگونه سازم گفت صد هزار و بیست هزار و چهل  
 هزار تخته بتراش و هر تخته بنام پیغامبری گفت ملک پادشاهان نام هکات  
 ندانم جواب داد که از تو خوب ترا شنیدم و از من که خدایم نامهای ایشان نگارید  
 اول تخته که بتراشید نام ادم علیه السلام بدید آمد دیگر تخته نام شیت بدید آمد  
 سیوم تخته نام ادریس بدید آمد چهارم تخته نام نوح علیه السلام بدید آمد و پنجمین  
 هر تخته نام پیغامبری نبشته بدید آمد آخرین تخته نام مصطفی صلی الله علیه و آله بدید  
 آمد آنکه صد و بیست و چهار هزار میخ آورد و بر هر میخی نام پیغامبری نبشت جبریل  
 علیه السلام گفت ملک تعالی می گوید و می فرماید که هر میخی که بروی نام پیغامبری  
 هم بران تخته زن که نام آن پیغامبری نبشته است چون تخته ها با یکدیگر برده و  
 در بایست اندر خبوا و رواند با سناد صحیح که چهار تخته و دیگر در می بایست تا لغت  
 تمام شود جبریل علیه السلام گفت محمد خاتم پیغامبران است و سید اولیان و خوان  
 است نوح علیه السلام گفت این چهار تخته و دیگر چیست که در می باید جبریل علیه السلام گفت  
 محمد را چهار بار یا باشد یکی ابوبکر دوم عمر سیوم عثمان چهارم علی رضی الله عنهم  
 ملک تعالی می گوید و می فرماید که چهار تخته و دیگر بنام چهار محشر بتراش تا کشتی  
 تمام شود نوح علیه السلام چهار تخته و دیگر بتراشید و ترکیب کرد کشتی تمام شد  
 یا علیه السلام گفت الان مت سفینت کشتی تو اکنون تمام گشت که نام محمد صلی  
 علیه و آله بدید که خاتم انبیا است و زین صفیا است و جواد اولیا است و نام ابوبکر  
 که تاج اقیانوس و نام عمر که عز اولیا است و نام عثمان که نور اسحیا است و نام  
 علی که سید اوصیا است **خبری** دیگر چنانست که ملک تعالی گوید یا نوح تا

اسه



نام مصطفی صلی الله علیه و آله و نام چهار یار وی ابوبکر و عمر و عثمان و علی  
رضی الله عنهم بر کشتی نهشته نباشد از ابطوفات نکذازم یا مومن سنی نامی  
مصطفی صلی الله علیه و آله و چهار یار مصطفی در دل تو سرشته نشود از آتش و زخمت  
نرها و بهشت باقی تو از اسام و دیدار خودت بی چون و بی چگونه نیام و در در اسلا  
یعنی نشانم خبری دیگر روایت کرده اند از رسول صلی الله علیه و آله که گفت من  
قال بسم الله الرحمن الرحيم  
خلق الله تعالى له في الجنة الف مدينة مبنية من ياقوتة حمراء فيها الف قصر  
من زبرجدر خضراء وفي كل قصر الف ارض وفي كل ارض الف بيت وفي كل بيت الف سرور وفي  
كل سرور الف فراتش من سندس وحرير وعلی كل فراتش جارية من قدمها الي ساقها  
من مسك اذفر و من ساقها الي سرتها من عنبر اشهب و من السرة الي العنق من كافور  
ابيض و من العنق الي الراس من نور مكنون علی جمعتها ای بکر الصديق و علی  
خدها الامیر علی الخطاب و علی خدها الامیر عثمان و النورین و علی ذنبا علی  
المرتضي و علی شفتيها بسم الله الرحمن الرحيم گفت هوسنی مومنی مو  
حدی که از اخلاص دل بگوید بسم الله الرحمن الرحيم بخدای تعالی بیافزیند اندر  
نمشت هزار شهر بنا کرده از نیا تو مسخ و اندران شهر هزار قصر از زبرجدر سفرا  
نذر هر قصری هزار سرای اندر هر سرای هزار خانه اندر هر خانه هزار تخت بر هر  
تختی هزار فراتش از سندس و حریر بر هر فراتش جویک از قدم وی تا ساق وی  
از مشک اذفر و از ساق تا ناف وی از عنبر اشهب و از ناف تا کمر وی از كافور  
سپید و از کمر وی تا سر وی از نور بر پیشانی وی نهشته ابوبکر الصديق  
و بر خدر است وی نهشته عمر بن الخطاب و بر خدج وی نهشته عثمان النورین و بر  
زنجوان وی نهشته علی المرتضي و بر لبهای وی نهشته بسم الله الرحمن الرحيم

**مناظره ابوبکر با علی بن ابی طالب رضی الله عنه**  
راویان ثقة چنان روایت کنند که ابوبکر صدیق رضی الله عنه فراد سرای رسول  
صلی الله علیه و آله رسید و علی بن ابی طالب رضی الله عنه نیز آنجا رسید ابوبکر با علی آمد  
و گفت یا علی تو از پیش اندر و علی گفت تو از پیش رو که مقدم و پیش روی و بر  
ابوبکر گفت تو از پیش و علی گفت یا ابوبکر من از پیش کسی چون روم که رسول صلی الله علیه و آله  
حاکم است گفت افتاب بر کس نفاست از ابوبکر **و** ابوبکر گفت یا علی من از پیش کسی چون روم که  
رسول صلی الله علیه و آله است گفت آن روز که فاطمه را بتوداد گفتی بهترین زنان را بهترین مردان  
مردان دادم **و** علی گفت من از پیش کسی چون روم که رسول صلی الله علیه و آله است گفت هر که خواهد که ابراهیم  
خلیل را ببیند که ابوبکر صدیق نکر **و** ابوبکر گفت من از پیش کسی چون روم که رسول صلی الله علیه و آله است  
گفت هر که خواهد که ادم را علیه السلام ببیند با علم وی و یوسف را ببیند با خلق وی و فتوح  
وی و موسی را ببیند با صلابت وی و محمد را ببیند با خلق وی کو بعلی مرتضی نکر **و** علی  
گفت من از پیش کسی چون روم که رسول صلی الله علیه و آله است گفت بار دوست من کیست و بزرگترین یاران  
من کیست ندا آمد که یا محمد ابوبکر صدیق **و** ابوبکر گفت من از پیش کسی چون روم که رسول صلی الله علیه و آله است  
گفت من فردا علم بکسی هم که الله او را دوست دارد و من او را دوست دارم یعنی علی **و** علی گفت  
من از پیش کسی چون روم که رسول صلی الله علیه و آله است گفت بردن کشت نهشته است ابوبکر حبیب الله  
**و** ابوبکر گفت من از پیش کسی چون روم که رسول صلی الله علیه و آله است گفت روز خیران با دام سبزه بتوداد  
هله هدیه من املاک الطالب الغالب لعلی بن ابی طالب **و** علی گفت من از پیش کسی چون روم  
که رسول صلی الله علیه و آله است گفت یا ابوبکر تو مرا جای چشم بینایی و دل اناری **و** ابوبکر گفت  
من از پیش کسی چون روم که رسول صلی الله علیه و آله است گفت چون روز قیامت باشد علی می آید بر مرکبی  
از مرکبهای بهشت ندا آید که یا محمد نیک برادر تو است علی بن ابی طالب و نیکایزاد  
تو است ابراهیم خلیل **و** علی گفت من از پیش کسی چون روم که رسول صلی الله علیه و آله است گفت

فاضلتر



روز قیامت رضوان بیاید و کلیدهای بهشت بیاورد و اندر پیش من نهد و مالک  
دو رخ بیاید و کلیدهای دو رخ بیاورد و در پیش من نهد و آنکه جبریل علیه السلام بیا  
ید و کویای محمد و کلیدهای بهشت دو رخ با بوبکرده و فراوی کوی که هر که خوا  
هی بهشت فرست و هر که خواهی بدو رخ فرست **ه** ابو بکر گفت من در پیش کسی  
نروم که رسول الله **صلی الله علیه و آله** گفت علی بن ابیطالب رقیامت با من و بولب حوض با من  
و بر صراط با من و اندر بهشت با من و بوقت دیدار با من **ه** علی گفت من در پیش  
کسی نروم که رسول الله **صلی الله علیه و آله** گفت اگر اعیان همه عخلق بسجده ایمان ابو بکر از آن  
همه پیشتر آید **ه** ابو بکر گفت من در پیش کسی نروم که رسول الله **صلی الله علیه و آله** گفت تا آمد  
العلم و علی با **ه** علی گفت من در پیش کسی نروم که رسول الله **صلی الله علیه و آله** گفت تا آمد  
الصدق و ابو بکر با **ه** ابو بکر گفت من در پیش کسی نروم که رسول الله **صلی الله علیه و آله**  
گفت انت منی بمنزله هرون من موسی غیر انه لا نبی بعدی **ه** علی گفت من در پیش  
کسی نروم که رسول الله **صلی الله علیه و آله** گفت من مهتر و مهر صد هزار و بیست و چهار هزار  
پیغامبرم و ابو بکر مهتر و مهر صد هزار و بیست و چهار هزار و زیارت **ه** ابو  
بکر گفت من در پیش کسی نروم که رسول الله **صلی الله علیه و آله** گفت روز قیامت علی بن ابیطالب  
می آید و عیال و فرزندان وی بر اسپان ابلق نشسته اهل قیامت گویند  
کدام پیغامبر است و کدام نبی است بگوید که این علی مرتضی است **ه** علی  
گفت من در پیش کسی نروم که رسول الله **صلی الله علیه و آله** گفت من و ابو بکر از یک خالیم و  
بایک خاک خواهیم شد **ه** ابو بکر گفت من در پیش کسی نروم که رسول الله **صلی الله علیه و آله**  
گفت ملک تعالی گفت یا جنت من چهار گوشه و ترا چهار کس بیاریم محمد  
**صلی الله علیه و آله** سید انبیا و بعلی سید اوصیا و فاطمه سیده نسا و حسن  
و حسین سید اصفیا **ه** علی گفت من در پیش کسی نروم که رسول الله **صلی الله علیه و آله**

گفت

گفت هشت بهشت و از میاید که یا صدیق بیا بادوستان خویش بهشت **ه**  
ابو بکر گفت من در پیش کسی نروم که رسول الله **صلی الله علیه و آله** گفت من و فاطمه  
و علی شاخ آن و حسن و حسین میوه آن **ه** علی گفت من در پیش کسی نروم که رسول  
**صلی الله علیه و آله** دعا کرد و گفت خدای تعالی ابو بکر را بیا مرز که عایشه را بزنی غن او و مرا  
بر گرفت و بدار الحیره برد و بلال را بحریم از جنت من و از او ش کرد چون  
ایشان این می گفتند رسول الله **صلی الله علیه و آله** او را داد یا برادران من ابو بکر و علی  
در آید که جبریل علیه السلام آمده است و می گوید که اهل هفت اسمان و زمین  
بر شما نظاره می کنند اگر شما تا قیامت مدح و ثنای یکدیگر کنید گفته نیاید  
ایشان دست در کون یکدیگر کردند و بنزدیک رسول الله **صلی الله علیه و آله** آمدند  
**صلی الله علیه و آله** گفت صد هزار رحمت بدوستان شما باد و صد هزار لعنت بدشمنان  
شما باد **ه** ابو بکر گفت رضی الله عنه یا رسول الله من دشمنی علی شفاعت نکند **ه** علی گفت  
من دشمنی ابو بکر سر تیغ از تن جزا کنم ابو بکر گفت من دشمنی ترا از دهم از حوض کوثر  
علی گفت من دشمنان ترا بر صراط بنکذرام **حدیثی** اگر مالیکه اتجعل فیما من نفس  
فیما نکشتی علم ادم علیه السلام عیان نکشتی **ه** اگر فرود اتش نینفوختی تو  
خلیل عیان نکشتی اگر قصدا بوجهل نبودی مناقب محمد **صلی الله علیه و آله** عیان نکشتی و اگر  
و اگر و سوسه ابلیس شیطان نبودی رحمت و مغفرت ایزد عزوجل عیان نکشتی اگر  
طهر خاچیان نبودی مودی حیدر عیان نکشتی و اگر گفتار رافضیان نبودی فضا  
یل ابو بکر صدیق عیان نکشتی **حدیثی دیگر** است بروایت درست از عبدالله  
ابن عباس رضی الله عنهما که رسول الله **صلی الله علیه و آله** گفت من از جبریل علیه السلام شنیدم  
که گفت آن وقت که نور تو که محمد مصطفی پادشاه عالم بیا فرید قندیل بیا فریدان قند  
زیر عرش بیا بخندد نور مصطفی **صلی الله علیه و آله** بدان قندیل اندر کرد آن نور و زده

فضل امامان کشتی که در معصیت عیان نبودی که

یل را



هزار سال عبادت می کرد پس از آن چهار قطره از این قندیل بچشمش ریخت  
 افتاد فرمان آمد که یا حبیبیل آن خال بردار برداشت و شش ماهه کرد آن را فرمان  
 آمد که این شش ماهه را برضوان برتا با کافور و عنبر و مشک و زعفران برشته و در  
 دیکر رضوان برجم مران شش ماهه را برشته و پس از آن فرمان آمد که سرشتی و او  
 دانا تو گفت سرشتم پس فرمان آمد که یا حبیبیل این گل را با این کافور و مشک و زعفران  
 بدریای حجت بر و آنجا درار آنرا بدریای حجت در آوردم هزار سال اندر دریای حجت  
 بود پس از آن فرمان آمد که یا حبیبیل هزار گام شد گفتم ای بار خدایا تو دانا تری  
 گفتم شد فرمان که اکنون از دریای حجت بیرون آور و اندر دریای هیبت ار  
 از آنجا بیرون آوردم و بدریای هیبت اندر آوردم هزار سال دیگر اندر دریای  
 بود فرمان آمد که تمام شد گفتم یا خدایا تو دانا تری که تمام شد پس فرمان آمد که از آن  
 دریای بیرون آور و بدریای حیا اندر آور از آنجا بیرون آوردم و بدریای حیا اندر او  
 ردم هزار سال دیگر آنجا بود فرمان آمد که تمام شد گفتم تمام شد و تو دانا تری فرمان  
 آمد که از آنجا بیرون آور و بدریای عالم اندر آور از آنجا بیرون آوردم و بدریای عالم  
 اندر آوردم هزار سال دیگر آنجا بود فرمان آمد که تمام شد و وی خود دانا تو گفتم  
 شد حبیبیل گوید گستاخی کردم و گفتم ای بار خدایا از این نوچه خواهی فریدی فرمان آمد  
 که یا حبیبیل از این نور بنده خواهی فریدی که اندر همه عالم از عرش تا تری از وی عزیزتر  
 نباشد و اندر ساق عرش بنکرستم بنشسته دیدم لا اله الا الله محمد رسول الله نام تو را فرستم  
 گفتم ای بار خدایا از کافور و مشک و زعفران چه خواهی فریدی فرمان آمد از خداوند  
 جللا که استخوان و یک کافور فریدی و بی را از زعفران فریدی ای حبیبیل از رنگ زعفران  
 روی وی فریدی از مشک خوی وی فریدی و از عنبر بوی وی فریدی و از دریای حجت ا  
 بوی که فریدی و از دریای هیبت عکس فریدی و از دریای حیا عثمان فریدی و از دریای

علم علی فریدی خبری دیگر بروایت درست آمده است که رسول الله صلی الله علیه و آله گفت  
 حق تعالی بوستانی فریده است و اندر آن بوستان چهار جوی فریده است بقدر و به  
 خود یکی جوی اقوار است دیگر جوی توحید است سیم جوی شریعت است چهارم جوی  
 کالام و رسالت است و هر جوی را چهار گوشه بنماده بر گوشه اول دوستی بویگر  
 بر طرف و گوشه دوم دوستی بر بنماد و بر گوشه سیوم دوستی عثمان بنماد و بر گوشه  
 چهارم دوستی علی بنماد و بر طرفی و گوشه ده درخت بیا فریدی بر طرف  
 که دوستی بویگر است ده درخت بیا فریدی اول درخت شهادت دوم درخت رجاء سیوم  
 درخت رجاء چهارم درخت شوق پنجم درخت محبت ششم درخت خیر هفتم درخت شکر  
 هشتم درخت تواضع نهم درخت نصرت دهم درخت اخلاص و بر آن طرف که دوستی عمر  
 دارد ده درخت بیا فریدی اول درخت امانت دوم درخت صلابت سیوم درخت شفقت  
 چهارم درخت امانت پنجم درخت محبت ششم درخت اخلاص هفتم درخت قناعت  
 هشتم درخت رضا نهم درخت تغیر دهم درخت توفیق و بر آن طرف که دوستی عثمان  
 دارد ده درخت بیا فریدی اول درخت دوم درخت خشیت سیوم درخت حرمت  
 چهارم درخت موانست پنجم درخت توکل ششم حجت هفتم درخت علم هشتم  
 درخت حلم نهم درخت سخا دهم درخت شرم و بر آن طرف که دوستی علی دارد ده  
 درخت بیا فریدی اول درخت شفاعت دوم درخت سخاوت سیوم درخت استقامت  
 چهارم درخت نماز پنجم درخت صبر ششم درخت استطاعت هفتم درخت  
 هشتم درخت رحمت نهم درخت یقین دهم درخت صداقت چون این بوستان  
 را ببینا راست دو کوه اندرین بوستان آمدند که و هی نگر نیستند و گروهی از  
 ادب نگاه داشتند اندر بوستان نگر نیستند اندر پیش نگر نیستند درخت  
 عداوت دیدند بر راست نگر نیستند درخت لعنت دیدند بر چپ نگر نیستند



دلخت شقاوت دیدند در پیش نگر بستند درخت تن با شهوت دیدند بورا  
ست نگر بستند درخت غضب دیدند گفتند باش تا اندرین بوستان اندرا  
نیم پای نور وادی شقاوت نهادند و تن با شهوت بلجابت کردند قصد بوستان  
کردند فرمان آمد که ای باغبان ایشان را باز کردن نادر ملکوت افتاد که این کس  
کیانند فرمان آمد که را فضیلتند باز کو و چون یکو قصد بوستان کردند بحر مت  
پای اندر بوستان نهادند محبت چهار یار را نورد داشتند نوا آمد که باغبان  
در بکشتای تادوستان اندانند که ایشان از جمله دوستان ما اندر بوستان آمدند  
چیزها بچشیدند میوه ها خوردند چنگا ندر فریضه زدند پای اندر مقام سنت  
نهادند بر طرف بوستان محبت یاران آمدند اندر میان بوستان تخت تجرید  
بنهادند بالش رضا بیکند بساط اختیار بارگستوند اندر میان این تخت  
خوان حمد بنهادند بر خوان طعام حضرت بنهادند بر کوفته های خوان سکه شکو  
بنهادند در پیش این خوان چوای پایه سعادت بنهادند چوای دان کرامت بروی  
نهادند روغن اخلاص اندر وی کردند پلنتیه یقین روی نهادند آتش محبت بر  
افروختند چوین طعام بخوردند مجبور شدند رو و خوف بیاوردند ابریشم صبر بر  
ی کردند زخمه بر ابریشم صبر زدند بانگ بر آوردند که هادوستان یا رانیم هادو  
ستان ابو بکر و عمر و عثمان و علی ایم انکه ایشان را نظر رحمت آمد بر هنظر  
سعادت بنشانند از آن هنظر و در بازگشت اندر میان نگر بستند درخت توبه  
برآمده از پس نگر بستند درخت توفیق دیدند سایه زده سپهر عمر رضا برآمد  
اندر پیش نگر بستند دوستی ابو بکر دیدند بوستان نگر بستند دوستی عمر دیدند  
برج نگر بستند دوستی عثمان دیدند بر پس نگر بستند دوستی علی دیدند بر نگر  
بستند کل رضا دیدند در پیش نگر بستند نگر بستند نگر بستند نگر بستند

بنفشه دیدند برآمده برج نگر بستند کل دیدند برآمده بر سر نگر بستند کل  
ایمان دیدند بر نگر بستند رضا دیدند پرده نوا اندر آمد در ملکوت ایشان  
کیانند اینها همه گفتند هادوستان ابو بکر و عمر و عثمان و علی ایم رضی الله عنهم  
**شعر** کارها داریم عالم همه ما داریم **ما** ما محبان تیرا دوست داریم **ما**  
**ما** کوکوه باید دود و کوه دازم **ما** ما محبان تو اندوه چو دارم **ما**  
**ما** دیگر است که ابو ذر غفاری رضی الله عنه گوید که بار رسول صلی الله علیه و آله جای  
رفتیم به پیش رسیدیم رسول صلی الله علیه و آله مرا گفت یا باذر دران که پادشاه عالم جل جلاله  
و دیحی در پیشه نهاده است پیش زادم علیه السلام که از سال ابو ذر گفت دران  
مغز را اندر ادم چهار شاخ بردیم بر هر شاخی بر کفها دیدم بر یک شاخ دیدم بر  
بنشته لا اله الا الله محمد رسول انا ابو بکر الصديق خذ اي يكي است و محمد رسول وي  
منم ابو بکر چون ان بردیم خواستیم تا باز کردیم تا رسول را خبر دهم دوم شاخ هوا  
گفت باش تا ببینی بروم شاخ دیدم بر کفهای سرخ بروی بنشته لا اله الا الله محمد  
رسول الله انا الفاروق خذ اي يكي و محمد رسول وي منم عمر فاروق خواستیم تا باز  
کردیم شاخ سیوم دیدم مرا گفت باش تا ببینی بر سیوم شاخ بر کفها دیدم سپید بر  
ن بر کفها بنشته لا اله الا الله انا الشهيد عثمان بن عفان خواستیم تا باز کردیم  
شاخ چهارم گفت باش تا ببینی بر شاخ چهارم بنشته بر کفهای سبز لا اله  
الا الله محمد رسول الله انا علي اطرقضي انکه برین هو بر یک بنشته مولی شایسته لعنه الله  
بر دشمن او بدگویان باد لعنت خدای تعالی **خبري** دیگر عبدالله بن عباس رضی الله  
عنهما گوید روزی نزد رسول صلی الله علیه و آله اندام رسول را صلی الله علیه و آله لب  
بر لب نهاده که هرگز رسول را صلی الله علیه و آله چنان ندیده بودم هوا بدست اشارت کرد  
و بخواند گفت چه افتاده است یا رسول الله گفت یا پس عباس درین ساعت فرشته پیش







تا چهار تخت بیاړند و بنهند و ابوبکر را بیاړند و بروی نشانند و تختی دیگر بیا  
 بیاړند یا قوت سیخ چهل میل و عمر را بیاړند و بروی نشانند و تختی دیگر بیا  
 از با قوت زرد چهل میل و عثمان را بیاړند و بروی نشانند و تختی دیگر بیاړند  
 از یکدانه مروارید سپید چهل میل و علی را بر روی نشانند آنکه  
 بادهنیزه بیاړد بفرمان خدای عزوجل و همان چهار تخت را بر کرد و تا زیور عوش  
 می بود ندادند که ای جبرئیل بیا را از چهار پاره جبرئیل بیاورد جای از نور و قوت  
 از نور اندوختن کن فیکون افریده جبرئیل علیه السلام قرح بابو بکر دهد ابو  
 بکر بستاند بعد از عمر بستاند عثمان بستاند بعد از علی بستاند  
 عثمان بستاند بعد از عثمان بستاند ابوبکر دهد ابوبکر خود دهد عثمان  
 خود بستاند عثمان بستاند بعد از خود بستاند عثمان بستاند عثمان بستاند  
 بود از نور چون شراب بخورند فرمان آید که باز گویند یا خدا یا کاریم فرمان آید که هنوز  
 صراط و حاد نبوده است هنوز زور و رخ نبوده است گویند باز روم و دوستان خود شفاعت  
 ابوبکر صدیق بصرط باشد شفاعت و عمر بخیزان باشد شفاعت کند عثمان بر شفاعت  
 باشد و علی بر زور و رخ باشد و رضی الله عنهم دوست از خود شفاعت کنند هر کوا بصرط  
 برند ابوبکر شفاعت کند و هر کوا بنزد ترا و برند شفاعت کند و هر کوا بهشت نکراند  
 عثمان شفاعت کند و هر کوا بر زور و رخ برند علی شفاعت کند عجا کارا تو خود دانی که ترا  
 چه چیز است خواهی که بدانی که ترا چیست و سستی یا ان امید است که ببرکات ایشان روز قیامت  
 ما را احش با ایشان باشد **خبر** دیگر است که رسول الله صلی الله علیه و آله گفت از پس من امت  
 من افتاد و سه فرقت شوند چون رسول الله صلی الله علیه و آله از دنیا رحل کرد همچنان شد که رسول  
 صلی الله علیه و آله گفته بود که هفتاد و دو در و رخ برند و یکی در شصت و پنج در رسول صلی الله علیه و آله  
 برفت همچنان شد هفتاد و دو مستوجب و رخ و یکی مستوجب شصت و پنج و این اندر قوت

قدیم است **قوله** تعالی جل و علاه **وان** هذا صراطی مستقیم فاتبوه ولا تتبعوا  
 السبل و رسول الله صلی الله علیه و آله اندر تفسیر این آیت گفت وقتی نشسته بود ابوبکر حلی  
 بکشید و گفت ان هذا صراطی مستقیم فاتبوه گفت ای یاران من ای مهاجران و انصاریان  
 من ای خویشان و تبار من ای امتان من راه راست نیست برین راه روید انگاه کرد ان  
 خط خطهای دیگر بکشید و گفت بر هر راهی شیطان بود که خلق را بخود خواند هر کوا و بی  
 قوت کند هلاک شود گفتند یا رسول الله چه کنیم گفت راه راست گیرید از خبر حال نشان  
 شد که راه راست میانه است و راه که کنار است راه میان طلب کردند از راهان نشش  
 اصل را دیدند هر اصلی را دوازده شاخ این هفتاد و دو اندرین شش اصل و یختند یکی از ایشان  
 گفت عالم را صانع نیست دیگر گفت خداوند جسم است دیگر گفت تعطیل است دیگر گفت  
 تشبیه است هر دو ضد یکدیگر آمدند دیگر گفت از یکی خیر و از یکی شر هر دو ضد یکدیگر  
 آمدند دیگر گفت بنده را فعل نیست دیگر گفت خداوند تقدیر نیست هر دو ضد یکدیگر آمدند  
 دیگر گفت محبت صحابه فیضه نیست دیگر گفت محبت اهلبیت واجب نیست هر دو ضد یکدیگر  
 آمدند در سست کشت که ان یکی که ماند ضد نیامد و ان انست که ما هم می گویم که دنیا را  
 صانع است و او را جسم نیست و فعل بنده جز بتقدیر و ی نیست محبت صحابه جز فایده  
 محبت اهلبیت جز واجب نیست این راه جز راه میانه نیست طریق و شریعت جز این نیست  
 جز مذهب صاحب حریت و صلح با ی نیست بحیثیقت مصطفی نیست بحیثیقت  
 خلفا نیست این یکی جز نو حید نیست چون چنین شد مشکان را جز در و رخ سزاوار نیست  
 این یکی جز درین مصطفی نیست این یکی جز توحید نیست بحیثیقت و عطا نیست ان راه  
 بجز راه هوان نیست این شش نگاه دار تا از ان شش راحت یابی یکی لا اله الا الله نگاه دار  
 دوم محمد رسول الله نگاه دار سیوم دوستی ابوبکر صدیق چهارم دوستی عمر فاروق  
 پنجم دوستی عثمان و النورین ششم دوستی علی رضی الله عنهم چون این شش نگاه داری



از آن شش هزار است یا این چو چنین است از کمال پیش و صدیقان ابو بکر است پیش و  
 عاد لایعرب است پیش و ششم کنان عثمان است پیش و هردان علی است رضی الله عنهما **خبر**  
**ی** دیگر عبدالله بن مسعود رضی الله عنه گوید که رسول الله صلی الله علیه و آله گفت وقتی با جبریل  
 علیه السلام نشستیم بودم بنکریستم ابو بکر در آمد جبریل علیه السلام گفت یا رسول الله بعد  
 و جلال از خدای که تو برستی بخلق فوستامه ابو بکر اندر آسمان نزدیک فوشتکان معوضه  
 از آن است که بر روی زمین باز گفت هر که خواهد که شیت ابراهیم ببیند بشیت ابو بکر نکر  
 زمانی بود عمر اندر آمد چنین گفت و باز گفت هر که خواهد که بشیت نوح نکر باید که بشیت عمر نکر  
 ساعتی بود عثمان در آمد جبریل چنین گفت و باز گفت هر که خواهد که بشیت موسی ببیند  
 گوشت عثمان این ساعتی بود علی در آمد چنین گفت و باز گفت هر که خواهد که بشیت  
 حارون ببیند گوشت علی ببیند نگاه رسول الله صلی الله علیه و آله بر پای خاست و گفت ای شمام  
 ده که ابو بکر کجایی روز قیامت بیایی زبان بگو و فوشت چه سامان ای چه پیش از  
 و ای شمام ده که عمر و عثمان کجایی که فوشت ایایی عذابها در شما اوخته و ای دشنام ده  
 علی کجایی که فوشت شفاعت نیایی **خبر** دیگر عبدالله بن عباس رضی الله عنهما را  
 گوید که رسول الله صلی الله علیه و آله گفت روز قیامت پادشاه عالم جل جلاله بفواید تادو  
 گوئی از نور بنماید یکی نزد بهشت و یکی نزد دوزخ اند نزدیک بهشت باشد ضوان  
 بروی نشینند و آن که نزدیک دوزخ باشد مالک دوزخ بروی آنکه ضوان گوید من عوفی فقد  
 عوفی و من لم یعوفنی فانار ضوان خازن الجنة گفت هر که هوشتناسد خود شناسد و هر  
 که هوشتناسد منم رضوان خازن بهشت خدای تعالی مرا فواید کلیدهای بهشت  
 مصطفی صلی الله علیه و آله ده اکنون محمد می فرماید که کلیدهای بهشت بابو بکر و عمر و ده  
 آنکه مالک دوزخ هم این گوید و گوید مرا می فرماید که کلیدهای دوزخ جعثمان و علی ده  
 پس ابو بکر و عمر را فواید که در بهشت بایستید و دوستان خود را به بهشت در آید و

علی را

و علی را فرمان آید که بر دوزخ روید و عثمان خود را بدوزخ فرستید این  
 خبر را پیش ازین شرح دادیم **خبر** دیگر است که رسول الله صلی الله علیه و آله گفت روز قیامت ده  
 کرسی بنماید یکی میانه دیگر کرسیها که در بر کرد بران کرسی میانه بر من باشم و آدم  
 و ابواهییم و اسماعیل بران کرسیها و دیگر نشینند که بر دست راست من بود و گو  
 بر دیگر کرسی نشینند و ابو بکر بر کرسی دیگر نشینند و عمر بر کرسی دیگر و عثمان بر کرسی  
 دیگر و علی بر کرسی دیگر رضی الله عنهما و بر کرسی دیگر عیسی بود **خبر** دیگر آمده  
 است که وقتی ابو بکر و عمر رضی الله عنهما پیش رسول الله صلی الله علیه و آله نشستند بودند ابو  
 بکر را گفت تود وستان خود را چند ثوابی گفت هم چندین عمر را گفت تود و  
 ستان خود را چند ثوابی گفت محمد بن ابوبکر داد رسول الله صلی الله علیه و آله گفت بشتر  
 به گفت نیمه دادم انکا فومود تا کا عذی بیاوردند و بنشوندند مصطفی صلی  
 الله علیه و آله گواهی بر زد چون جبریل علیه السلام بیامد جبریل داد جبریل نیز گواهی بر زد  
 جبریل گفت من تا روز قیامت این ثواب را زیادت کند کم نکند استغفار  
 کنم و ثواب آن دوستان ترا دهم و از اینجا که رسول الله صلی الله علیه و آله گفت کا النجوم بایم  
 اقتدیتم اهتدیتم یا ران من چون ستارگان اند علی که اقتدا کند راه راست یا  
 پیدا اهل بیت مصطفی صلی الله علیه و آله بر مثال کشتی سناس و معرفت کشتی با ن آمد  
 این کشتی در دریا آمد هر کجا شهری بود سرای بود این کشتی بدان شهر آمد پس  
 اهل کشتی بیرون آمدند مثال دنیا همچون مثال ریاست و سستی صحابه مثال  
 ستارگان مثل دوستی اهل بیت چون کشتی اند هر کجا کشتی بود دریا بود  
 و هر کجا شهری بود سرای بود آن ستارگان اهل بیت اند و مثال لد جهان چون  
 کشتی است و قیامت چون شهری است و سرای بهشت است و مؤمنان  
 باز رکان اند و توحید باز رکان این کشتی است طاعت بطاعت این کشتی است

دو دانک آدم

ستارگان اند



که پادشاه عالم جل و علا می گوید بگویند درین کشتی نشستی بضاعت طاعت در وی  
نه و دوستی اهل بیت در وی نه تا من با و توفیق فرستم تا آنکه اید و بقیامت رساند  
و بسای دوست فرود آمد و بنده من خبر نداری که دولت ابر که یدم و بدوستی محمد  
مصطفی صلی الله علیه و آله و ابوبکر و عمر و عثمان و علی با کندم و اندر دل تو میدانی تمام  
و قبله اسلام درین روزم تخت اسلام درین قبه نهادم و مرا این تخت را چهار پایه  
یکی پایه شکر است و دیگری پایه رضا و سیم پایه توفیق و چهارم پایه صبر و هر یک بساط  
وی که در قبه اسلام اندر میان معرفت قرار گرفت و من این قبه را چهار در  
ساختم در اول دوستی ابوبکر در دوم دوستی عمر در سیم دوستی عثمان در چهارم  
دوستی علی رضی الله عنهم چون این قبه ساخته شد که در کرد این میدان بوستان  
افزیدم و مرا این بوستان را دو در یکی در بالا دارد و یکی در پائین دارد و تفکرات  
گاه تو ساختم بر موی صفا بر نشیند و معرفت را شکار کند با استقامت شده  
را بر تخت نشاندم چهار انگشتی در انگشت وی که درم و مرا این چهار انگشتی را چهار  
نکین در وی نهادم در یک انگشتی نکین محبت نهادم نکین دیگر شوق کردم نکین  
دیگر از انابت نکین دیگر از توکل کردم و مرا این نکین ها را مهر با است دوستی ابوبکر  
مهر نکین محبت کردم و دوستی عمر مهر نکین شوق کردم و دوستی عثمان مهر نکین انابت  
کردم و دوستی علی مهر نکین توکل کردم آنکه بر اسب استقامت نشینی و دوالت  
بر طبل اخشیت زنی و بصیرت محبت بیرون ای شکار یابی شکار چیست چهار شارب  
ربانی یکی ابوبکر دهد و دیگر عمر دهد سیم عثمان دهد چهارم علی دهد رضی الله عنهم  
چون شارب ابوبکر بخورید زندگانی یابی با وی هر که و چون شارب عمر بخورید  
شادی یابی که با وی غم نه و چون شارب عثمان بخورید شفا یابی که با وی درد نه  
و چون شارب علی بخورید خوشی یابی که با وی تلخی نه پادشاه عالم جل جلاله تر حله دهد

نه خوری و دوست زده نه بساطی و هر پای زده نه طعامی و هر دست زده لباسی  
دهد تن با وی نارسیدی دیدار دهد چشم نازده رزقنا الله بفضل **خبر**  
دیگر است و آن است که چهار ایت بیامد یاران هر یکی از آن حرفت گرفتند کمال توازان  
که فرموده بود ملک تعالی بنمای ایشان چهار ایت دیگر فرستاد اول این ایت آمد  
من فی الذی یقرض الله قرضا حسنا ابوبکر رضی الله عنه گفت بعد از آن که این ایت  
من خود را چیزی نیکم هیچ داشت بود پس این ایت آمد فاما من اعطی و چون این ایت  
آمد که و ذرا بیع عمر رضی الله عنه گفت که خدای تعالی می فرماید که یک ساعت بیع میکنید  
من خود نیز یک ربع نیکم پس این ایت بیامد که رجال الله هم تجارة و چون این ایت  
آمد که و من اللیل ففهم به نافلة لک عثمان گفت ملک تعالی می فرماید که یک ساعت  
مخسبید من خود نیز شب خشم پس این ایت بیامد امن هو قانت اناء اللیل و چون این ایت  
این ایت آمد ان الله اشتریک من المؤمنین علی رضی الله عنه گفت ملک تعالی می  
می فرماید من خود نیز چهارم بنکدارم پس این ایت بیامد ان الله یحب الی نفاقا  
فی سبیل صفا **خبر** ابوبکر چون افتاب عمر چون ماه تاب عثمان چون  
بود علی چون ستاره روز بود میوه بافتاب بخت بشود ماهتاب نکین کرد  
بیرون طعم کبود بستاند و روز از بلا ایمن شود اسلام با ایمان ابوبکر بجای رسید با  
یمان عمر راسته شد با ایمان عثمان خوش شد با ایمان علی از بالا ایمن شد  
**اشار** ابوبکر انجیر بود ظاهر و باطنش یکی بود عمر چون زیتون بود که سرش نیکوتر  
از علانیت بود عثمان چون طور سیب زین بود که ظاهرش میوه ارسته و باطنش  
و باطنش شحم های ارسته بود علی چون شمر مکه بود که هر که در مکه شدار  
عذابا یمن شد و هر که علی را دوست داشت از عذاب ملا تعالی ایمن شد **عبارت**  
ابوبکر صاحب لغار بود عمر شیخ الافتخار بود عثمان فاح الامصار بود علی قاتل



چهار بود ابوبکر رسول الله صلی الله علیه و آله علم بود عمرو بن لاجشم بود عثمان وید  
 درم و دینار بود علی و یزید را قلم بود ابوبکر عارف بود عمرو عادل بود عثمان عاقل  
 بود علی علم بود ابوبکر با صدق و صفا بود عمرو با قوت و صلابت بود عثمان  
 با جود و سخاوت بود علی با هوار و شجاعت بود ابوبکر تاج اسلام بود عمرو اسلام  
 بود عثمان نور اسلام بود علی فخر اسلام بود ابوبکر تقی بود عمرو تقی بود  
 عثمان زکی بود علی رضی بود ابوبکر سید سابقین بود عمرو سید الصادقین بود  
 عثمان سید المطفیین بود علی سید الملتقیین بود ابوبکر عالم منشور بود عمرو  
 در مشهور بود عثمان بدت معهور بود علی سید مشهور بود ابوبکر نقی الخیب  
 جود عمرو مشرف علی الغیب بود عثمان شهید بالایب بود علی بری هر کل  
 عیب بود ابوبکر اعی حق بود عمرو مظهر حق بود عثمان جامع حق بود علی  
 راضی حق بود ابوبکر سید البرره بود عمرو قاهر الفجر بود عثمان سید الخیره  
 بود علی قاتل الکفره بود **عبادت** هر که ابوبکر را دوست دارد و هوشیار بود  
 هر که عمرو را دوست دارد کارش چون نظر بود هر که عثمان را دوست دارد توانش  
 بی شمار بود هر که علی را دوست دارد جزا عیش و شست و دیدار بود هر که ایشان  
 را دشمن دارد جزا اشکش و نار بود و دولتش نگو سار بود و ملک تعالی از و بزار بود  
 دوست ابوبکر شاد و خندان بود دوست عمرو در روضه اخرامان بود دوست عثمان  
 بار و بریحان بود دوست علی و صایف و غلمان بود دشمن ایشان در و خ  
 قرین شیطان بود و باند سحرگران بود و با حسرت و خشم رحمان بود هر که ابوبکر  
 را دشمن دارد در و زخ گرفتار بود هر که عمرو را دشمن دارد نگو سار بود و هر که عثمان  
 را دشمن دارد در میان نار بود هر که علی را دشمن دارد ملک تعالی از و بزار بود  
 طوبی انکس را که ایشان را دوست دارد بود و بدو بخت آن کس که ایشان را دشمن دارد

**حکایات فی فضایلهم رضی الله عنهم وعن احبابهم**

ششون خوشب رضی الله عنه از جمله بزرگان دین است از سالکان و پیران راه اخراست  
 و از عارفان و مشایخ طبقات است صاحب دیده و درجات است گفت روزی غازی  
 بگزارده بودم چون باز گویدم دو مورد را دیدم که باید که یکو خصوصیت می کرد و نو سخنان  
 در ششون زیادتر می گفتند گفتیم سیدان الله لباس شمال لباس مردمان است و گفتار شما  
 گفتار جاهلان است آن یکی مرد گفت تویی شنوید که این بدگوی چه می گوید گفتیم چه  
 می گوید گفت می گوید که ابوبکر و عمرو و عثمان بعد از مصطفی صلی الله علیه و آله خلافت بحق  
 نکردند خلافت بدستی علی را بود ایشان غلبه کردند گفتیم آن مورد را چنین می گوید  
 گوید گفت بدی گفتیم آن مورد سنی را خصوصیت کردن بکذا حق تعالی جزای می بد  
 همدان سنی گفت والله که او را از دست نگذازم تا حکومت میان من و او بکنید گفتیم  
 ای سیدان الله محمد مصطفی صلی الله علیه و آله از دنیا رفته است و می پاد سمان بریده گشته حکم  
 میان شما چون کنم پس نگاه کرد که صاوه و دید و تویی که آتش کوه بودند و نافته شده  
 پس سنی آن را فاضی با گفت انصاف بده و آن گفته پشیمان شو و اگر نه بیات اهر و و اندرین  
 آتش رویم هر که بر حق بود خود رستگاری یا بد بفرمان خدای تعالی از هر عی رافضی گفت  
 انصاف بدهم که من بر حقم اما در آتش رویم شهر این خوشب گوید گفتیم مکنید که خیل  
 تعالی این بلی کرده است آن مرد سنی یا که این گفت که بدست ناچار که انداختن رویم پس هر  
 دو سنی و بدعی رفتند تا در آتش آن پس سنی گفت اللهم لا اله الا انت و لا اله الا انت  
 و اشهد ان لا اله الا انت و ان محمدا عبد الله و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
 الذي اسر رسولك انفق عليه اربعين الف دينار و جعل يذکر فضایل ابی بکر ثم بعده عمر  
 ثم بعده عثمان ثم بعده علي ثم قال اللهم هذا ديني و مذهبي فان كان حقاً فاجعل هذا  
 النار علي يرد و اسال الله ان يجعله علي براهم الخليل ثم افتتح النار و ذهب فيها سني

شست



سر برداشت و گفت با خدایا پادشاه شکر و حمد و فضل و عز تو را بخداوندی ترا کوه  
 در خوشنویس هم گیرم و فریشتگان بر آنکه بهترین مردمان از پیوسته رسول صلی الله علیه و آله و ابوبکر  
 صدیق بود یا غار آنکه مؤمن رسول تو بود و چهل هزار دینار بروی خرج کرد و دیگر  
 فضلها و وی یاری کرد و آنکه گفت از پیوسته عمر است و از پیوسته عثمان است و از  
 پیوسته علی است و گفت خداوند این و مردی اینست اگر حق است این آتش  
 بر من سرد کردن همچنان که بر ابراهیم الخلیل علیه السلام و آنکه انداخت رفت و آن را  
 فضی سر برداشت و گفت اللهم لا اله الا انت و لا اله الا انت و لا اله الا انت و لا اله الا انت  
 ان خیر الناس بعد رسول الله صلی الله علیه و آله و آله و ان ابوبکر و عمر کفوا و قد بریت مآلها  
 اللهم ان کان هذا حقاً فاجعل النار برداً و سلاماً و اقم النار و سد التوبی باب النار  
 ان بوعی گفت با خدایا حمد و سپاس و عمت تو را بخداوندی با خدایا مذهب اعتقاد  
 من است که بهترین مردمان از پیوسته رسول صلی الله علیه و آله و آله و ان ابوبکر و عمر کفوا و قد بریت مآلها  
 و عمر ظلم کردند که خلافت از وی بستاند و از ابوبکر و عمر بزارم با خدایا اگر این گفت  
 من حق است این آتش بر من سرد کردن این بگفت و او نیز اندر میان آتش ان شد و آن تو  
 بی در آتش ان بر آورد شهر بن حوشب رضی الله عنه گوید ارام و قرار از من برفت و سر کردن  
 ازین سوی بدان سوی می گردیم و اندیشه می کردم که حال ایشان در آن آتش چیست  
 چون وقت نیم روز شد ان طبق که توبی بود در آتش ان نموده بود بیفتاد دیدم ان سنی با  
 عرق کوده از میان آتش بیرون آمد بچشمم و در او در بر گرفتم و میان چشمهاش بوسه  
 و گفتم خدای تعالی با تو چه کرد در آتش گفت مرا به بوستانی بردند و بر فراشی بخوابانیدند  
 و مرا گفتند بجنب نم نوم العروس چون عروسان خسبند بخت تا این ساعت مرا از خوا  
 بیزار کردند که خیزم و وقت نماز درآمد تا نماز نیم روز جماعت بگزارم بیرون آمدم  
 شهر بن حوشب رضی الله عنه گوید دست وی گرفتم و هم انجا بختیم و تو نیز

بخوانید تا جرقه بیاوردند و ان آتش همه بیرون رفتند تا ان جرقه  
 بر بدی افتاد از میان آتش و بیرون کشیدند جمله سوخته شده بود چون انکشت  
 بر وی نگاه کردم سوخته و سیاه شده پیشانی همچان بر حال خویش سپید مانده  
 دیدم سه سطر بر پیشانی وی نبشته بر سطر اول نبشته هذا عبد طعی و بقی بر سطر  
 دوم نبشته کفر با بی بکر و عمر بر سطر سوم نبشته هذا الیس من جهة الله  
 یعنی این بنده طاعی و باغی شد و با ابوبکر و عمر کافر شد لاجرم از رحمت خدای تعالی  
 نا امید شو شهر بن حوشب رضی الله عنه گوید ان روز چهار هزار را فضی توبه کردند  
 و مسلمان شدند و تا سه روز از جایهای و در خلق می آمدند و بزارم بدی می نگریستند  
 و بصر خدای تعالی ظاهر می کردند و بشهرهای و رانامها نبشتند که هیچ کس مبادا که  
 ابوبکر و عمر را دشمن دارد که چنین احوالی رفت فاعتبروا یا اولی الابصار **خبری**  
 روایت کرده اند که یک روز صبحا جمع شده بودند ابوبکر را پرسیدند و گفتند بعزت  
 خداوند که بگوئیم چه رسیدی بدین حال رسیدی گفت چون سوگند دادید گفتی است  
 اولاً دنیا دین اختیار کردم و از آخرت رضای حق تعالی اختیار کردم و هیچ روزگار را  
 پیش نیامردم الا حق تعالی بر حق خود اختیار کردم انگاه عمر را رضی الله عنه پرسید  
 چه رسیدی بدین جای که رسیدی گفت بدان که بشناختم که اندر و جبران معز  
 و مدد یکی است انگاه عثمان را پرسیدند چه رسیدی بدان حال رسیدی گفت  
 که خدای تعالی بر راست نهادم و سنت رسول صلی الله علیه و آله و آله بر چپ نهادم و بشناختم  
 که خدای تعالی مطلع است بر سر من انگاه علی رضی الله عنه پرسیدند چه بدین  
 حال رسیدی گفت بجهاد پیاسه داشتن سی سال با تیغ مجاهدت و زره و زرع و  
 سپر خشیت و تیطاعت و عبادت برد کاه دل بنشسته رهان کردم تا جایی  
 اندر خاطر دلم از امر مرا بچ رضای دوست بود **خبری** دیگر رسول



صلی الله علیه و آله گفت ابو بکر دیده بیدار منست و کوشش من برای من کور و نابینا باد که در چشم و کوشش رسول الله صلی الله علیه و آله طعنه زند و گفت صلی الله علیه و آله عمر پشت و پناه منست شکسته باد پشت آن کسی که در پشت رسول الله صلی الله علیه و آله طعن زند و گفت صلی الله علیه و آله عثمان دست منست بریده باد دست آنکس که در دست رسول الله صلی الله علیه و آله طعن زند و علی دست درید باد و بریده فراق باد دل آنکس که در دل رسول الله صلی الله علیه و آله طعن زند **خبر** دیگر روز قیامت کزیدگان امت محمد صلی الله علیه و آله پیش عرش روند و قصه عاصیان ببردانند ابو بکر صدیق رضی الله عنه گوید یارب راست کویان را بمن بخش مگر کویان را بمن بخش عثمان گوید رضی الله عنه بشرح کنان را بمن بخش علی گوید رضی الله عنه یارب جوآنم و ان را بمن بخش مصطفی صلی الله علیه و آله یارب درویشان را بمن بخش اندر خبر داده است که روزی رسول الله صلی الله علیه و آله نشسته بود که جبریل علیه السلام بیامد و قصه دوزخ می گفت و حدیث بارگناه امت می کرد رسول صلی الله علیه و آله ممکن شد یاران را گفت چه گوید ابو بکر رضی الله عنه گفت نیم گناه ایشان بود ام مروی الله عنه گفت من نیمه دیگر بود ام عثمان رضی الله عنه گفت من دخواهم از خدای تعالی تا مرا فدای ایشان کند و مرا چندان کرد اندک جایگاه ایشان در دوزخ بیکرم علی رضی الله عنه اگر مرا خدای تعالی قوت دهد من کوشه و صراط فرایم تا زیورای ایشان بخند تا ایشان سلامت بگذرند اینست معنی قول خدای تعالی **یوم نحش المتقین الی الرحمن و فدا** این و فلا اصحابان اند چون روز قیامت باشد بکار امت محمد صلی الله علیه و آله و شفاعت کردن برخیزند ابو بکر بر کما حوص باشد عمرو بن کثیر و شاکه باشد عثمان بر سر در راه باشد علی بر صراط باشد تا نگاه امت محمد صلی الله علیه و آله بجا نهد نشوند ازین چهار جای خالی نشوند **خبر** ملک سبحانه و تعالی رسول الله صلی الله علیه و آله چهار چهره بود که رسول الله صلی الله علیه و آله از آن هر یکی بیکی زیاران حواله کرد خدای

تعالی رسول الله صلی الله علیه و آله گفت با مؤمنین روف **خبر** رسول الله صلی الله علیه و آله ابوبکر را گفت اروف با همتی ابوبکر رسول الله صلی الله علیه و آله گفت و سراج منیر رسول صلی الله علیه و آله عمر را گفت عمر سراج اهل الجنة رسول الله صلی الله علیه و آله گفت فیستی منکم رسول صلی الله علیه و آله گفت عثمان را الا استی من یستی منه الملائکة فی السماء رسول صلی الله علیه و آله گفت قد جاءکم الحق رسول الله صلی الله علیه و آله علی را گفت الحق یوریکم و محار **خبر** ی چنین گویند که ابونواس مریدی شاعر بود و بر کوه دار و شوریده حال روزگار و دیوان خود بانبار و اوزار خود سیاه کرده در روزگار خود معاصی بزبان آورده چون اواز دنیا جیل کرد با همه گناه کاری و را بخوابیدند پس از مرگ وی بخدای تعالی با توجه گفت هوایا مرزید چه دارید که انشا کردم در محبت دوستی چهار یارب رضی الله عنهم و بخانه بفلان جای نموده ام این بدینده و خواب طلب کرده و بیافت در کاغذی بنده این بدینده

<b>شعر</b>	ای احب اباحفص و شعیبه	کما احب عتیق صاحب الفار
و	و قدر ضیت علیا بعد حبهما	و ما رضیت بقتل الشیخ فی الدار
و	کل الصحابه عندی قدوه علم	فهل علی کذا القول من عار
و	ان كنت تعلم الی لا حبهما	الا لوجهک فاعتقنی من النار

چنین گویند که هودی بوده است یار سا و ترسکار و سنی نام سلیمان بن ذکوان او گوید هوا هسایه بود مفسد و نابکار بر روز در بازار بودی و شب می خوردی و در راه سخت دشوار بود عاجز گشتم و با پس خویش گفتم برخیز تا ما ازین محله بجای دیگر شویم که این می توانیم دیدن ما بر خاستیم و بگوئی دیگر خانه گرفتیم پس بویا صد تا از هر طرف من خواستم و با ساری خویشی مردم شبی از شبهای یکی در ساری من بگفت من در بار کدوم مردی را دیدم قدمش بر زمین و هر چند نگاه کردم رویش نمی دیدم گفت بیرون ای گفتم می تویم گفت متوس بیرون ای از پس می ای من بیرون شدم و بر اثر وی می رفتم تا بگویم شما تا تابستم



رسیدیم و یک گفت هواسر این کور باز کن من سران کور باز کردم تا نخست خود رسیدم گفت  
 بودار بود استم هوزاری دیدم فراخ و منتهی و تختی دیدم در میان هوزار کناده و فرشتا  
 و کونا کون در آنجا نشسته و آن مرد بر آنجا نشسته مرا گفت تو این مرد را شناسی گفت  
 این همسایه هست که من محله را از او گرفته بودم و لیکن این عجبی بینم بعزت  
 انخوای که تو این کرامت را که تا او این چهره یافت است با مفسدی زشتکاری و یک گفت ای  
 چنان بود که تو می گوئی لیکن عادی نیکو داشت گفتم رنمار از آن مرد خدای عزوجل که بگوید  
 گفت این مرد عادی نیکو داشت که چون از نماز فارغ نشوی و سلام باز دای اللهم  
 ابا بکر و عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم تا برانی که هر که محب و دوست یاران بود خدای  
 تعالی بروی رحمت کند اگر چه حرم و گناه کار بود **خبر** اندران وقت که پیغا  
 مبر صلی الله علیه و آله اسلام اشکارا می کرد و بکوسوی نامه می فرستاد و خلق را دعوت  
 می کرد در مکه همدی بود نام او دحیه ابن حلیفه الکلبی و جبریل علیه السلام بصورت  
 بنزدیک پیغامبر صلی الله علیه و آله آمد یک پیغامبر صلی الله علیه و آله نامه نوشت و او را بنویس  
 بروم فرستاد بقصیر چون انجا رسید کس فرستاد که رسولی آمده است از مکه بنزد  
 قصیر گفت او را بنزدیک من آرید حیه گفت من در شدم پیش قصیر و قصیر نامه  
 از من بست و مرا بنوخت و آن نامه را بر چشم نهاد و بوسه داد پس نامه باز کرد و در پیش  
 نهاد و بفرمود تا کوسن نزد تارعت می همه با هم آمدند و قصیر بد کانی شد چنان که  
 بر سر منبر ها نشوند ایشان را منبر نبوده است که این منبر کواست هر مصطفی  
 صلی الله علیه و آله و امت او را پس قصیر از داد و گفت ای مردمان بوانید و آگاه با  
 شید که آن مرد که از مکه بیرون آمده است و این نامه را فرستاده است و شما را بنزد  
 خویش می خواند شما چه می گوید و چه جواب می بینید ایشان بانکه و زاری بر گرفتند  
 و گفتند تو می خواهی که این دین نصرتی بر ما شود و یک کبی قصیر گفت در مشغول

مدارید که من شما را می بیارم تا دین خویش را چگونه نصرت کنید و چه خواهید  
 کردن اکنون باز گردید بسلامت و با خانه نشوید قصیر برخاست و بخانه شریک  
 روز مرا بخواند من تنها بنزدیک و یک شدم مرادست گرفت و اندر سرای خویش برد و از آن  
 سرای در سرای دیگر برد آگاه خانه را در باز کرد خانه پیش لطیف و صورتی بسیار زیبا  
 گفت ای مرد سبط و سیزده پیغامبر است که عیسی علیه السلام برین دیوار صورت گرفته است  
 دحیه گوید صورت پیغامبر ما دیدم صلی الله علیه و آله در میان آن صورتها می یافت چون  
 ماه چهارده هم من گفتم هذانینا این صورت پیغامبر ما است گفت راست گویی این  
 چنین یافتیم اندر کتاب خویش بنکرستیم یکی را دیدم بردست راست او نشسته  
 قصیر مرا گفت این کیست گفتم این ابو بکر است و یکی را دیدم بردست چپ نشسته  
 باقر و بلای نیکو قصیر مرا گفت این کیست گفتم عمر خطاب است گفت چنین یافتیم  
 اندر کتاب خویش و یکی را دیدم در پیش او نشسته و سرفرو زده قصیر مرا گفت  
 این کیست گفتم این عثمان عفان است آن مرد شریک گفت چنین یافتیم اندر کتاب  
 خویش و یکی را دیدم از پس وی شمشیری ز بلای سر او کشیده قصیر مرا گفت این  
 گفتم این علی بن ابی طالب است گفت اری چنین است اندر کتاب خویش دحیه گوید من  
 باز گشتم و بنزدیک پیغامبر صلی الله علیه و آله ادم و قصه با وی گفتم رسول صلی الله علیه و آله  
 صدق قصیر صدق قصیر صدق قصیر با دحیه ایشان را و یاران را و اندر و شناسا  
 اما شقاوت از این را ایشان رسید اسلا حرم محروم شدند **خبر** نقل کردمان  
 که همدی بود باز رکان گفت بشهری رسیدم شاگرد را در بازار فرستادم چون  
 باز آمد گفت امروز چیزی عجب دیدم چنان که هرگز ندیده بودم من لقمه چیدم و دیدی  
 گفت همدی دیدم مرده و خشتی زیر سر نهاده و خلق بروی جمع آمده می گریستند و او را  
 می ستودند هیچ کس کفن نمی کرد یکی می گفت این غار کن بود و یکی می گفت این روزه داری

صدیق

گفت



و یکی می گفت این عالم بود من کسی فرستادم تا مرده را بشوید و کفشت بکنم من آن روز  
 شغل بودم آن مرده برخاست و بانگ برآورد النار النار خلق بترسیدند من نزدیک  
 وی شدم گفتم یا مرد بگو که اله الا الله گفت هر اسود ندارد گفتن که اله الا الله گفتم چرا گفت  
 از کفر آنکه من دشمن ابوبکر و عمر بودم و اکنون جای خویش بریدم اندر در و رخ اکنون جان کن  
 باز داد تو ان شاء الله خبر دهم که هر که دشمن دارد ابوبکر و عمر را و این حال پیش آمده  
 و دلیل برین قول رسول الله صلی الله علیه و آله است که من سب صحابی کسی  
 که خدای تعالی و رب بعثت کرد ایمان او اندر سران نشد **خبر** مردی بود از بزرگان  
 دین نام او ابوالقاسم النوری گفت مردی که بودم مردی ساح پاره و آورده بود  
 مردی سلطانی از من بخوید من بطلب نمایم وی رفت قومی پیش ایستاد بودند  
 و حدیث ابوبکر و عمر رضی الله عنهما می کردند و چیزی گفتند در طعن ابوبکر و عمر رضی الله  
 عنهما من خواستم که جواب بزنم لیکن از آنکه مردی بود سلطانی گفتم نباید که مرا اهلا کنند و  
 اندو هکن بجانم اهدم و بدان این پیشه صفت پیغامبر صلی الله علیه و آله جواب دادم و آن  
 مرد را دیدم پیغامبر صلی الله علیه و آله گفت این مرد است که از آن مرد بد گفت گفتم ای رسول  
 الله پیغامبر صلی الله علیه و آله گفت بخیز و او را بکش من گفتم نیکو دیدم که باره بانگ برآورد  
 و کار دبا من داد برخاستم و او را بکشتم از هول آن بیدار شدم گفتم آن مرد را آگاه  
 کنم که من چنین خوانی بدم باید که خویشتن را به ازین فرادای چون بدر ساری او  
 رسیدم بانگ نوحه و زاری وی برخاسته بود گفتم چه گفتم چه بوده است  
 گفتند کسی بروی شیخون کرده است من گفتم او را من کشته ام ایشان قصه کشتن من  
 من کردند گفتم من کشته ام با مرد و فرمان رسول الله صلی الله علیه و آله و آن قصه با ایشان تا  
 تابانی که هر که دشمن ابوبکر و عمر بود اندر در و جهان قضیت در سوا شود  
 چنین گویند که مردی بود بساها و عابد بود و نام او جعفر بن خالد بود رضی الله  
 عنه

بگفتم

گفت

گفت وقتی در میان کاروانی بودم فرا بپشیدم شنیدم که میان پیشه پیروان آمد  
 چنان که کاروان بترسیدند و ایشان را خضی بود نزدیک ساعت برآمدن سیر مرا از  
 میان کاروان پیرون برد و من همراه با ایشان مناظر می کردم در حدیث صحابه رضی الله  
 عنهم مرا از آن سخت اندوه آمد با خود گفتم ایشان بر من شهادت کنند گویند و ست ابوبکر و عمر  
 از میان ما پیرون برد و من ازین سبب مجبور شد و آن شیوه مرا می برد تا نزدیک  
 خویش تا اندر پیش ایشان نهد تا مرا بخورند پس آن چکان کرد من در آمدن و مرا می  
 و دور باز نشدند و در من می نگرستند آن هادر بانگ برایشان زد که ویرا بخورید آن چکان  
 بزبان فصیح گفتند ما را سه روز گرسنه داشتی پس وستان ابوبکر و عمر را اوردی  
 ما اگر گرسنگی میتریم که هرگز او را نخوریم من برخاستم و بسلافت از میان ایشان بردم  
 تا برای آن که کس که دست در صحابه بود در چندان این باشد **خبر** دیگرست که پیش ازین شری  
 داده ایم اما اینجا لایق است و آن است که رسول الله صلی الله علیه و آله گفتان الله تعالی و حی و قالی  
 اما فی قد قضت لای بکر الصدیق الف الف حاجه اهو ما عفران محبیه الی یوم القیامه  
 گفت خدای تعالی عنی می کرده است بواسطه جبریل با من که محمد گفته است که من خدای  
 و ندوم دو هزار بار هزار حاجت ابوبکر صدیق از نا گفته و نا خواسته و نا  
 اندیشیده من را کرده ام گفتوبن و لندک ترین حاجتی از آن هزار بار هزار حاجت که بیاوریدم  
 آنست که همه دوستان او را از وقت و تا قیامت بیاوریدم و اگر سنین از هیچ فایده  
 بنودی مگر این خبر خود کفایت از او بد بودی **خبر** دوم آنست که رسول الله صلی الله علیه و آله  
 گفته است که خدای تعالی از هر که عمر تا قیامت هر روزی دو بار یک بار ابتدای روز و یکبار  
 شبانه جان عمر را بجزان صد هزار و بیست هزار و چهار هزار پیغامبر و اولادم و آخر من عمر  
 کند و عمر عرض کرد بی فضل و مدح و ثنا و افرین دوستان عمر کند **خبر** سیوم آنست که  
 رسول الله صلی الله علیه و آله در فضل عثمان گفت است که از وقت کشتن عثمان تا بر

دو کار



قیامت هر مردی و زنی مسلمان که حدیث کشتن عثمان گوید یا از دیگری بشنود باید  
 اندیشه کند کشتن عثمان را پس چشم آنکس بر آن سبب تر شود یا دل آنکس بر آن سبب  
 اندوهگین شود و هرگز کوشش آنکس در هر حرکتی نباشد و هرگز چشم آنکس  
 در کور و در قیامت هیچ نابینا و تاریکی ندیند و هرگز دل آنکس در دنیا و در آخرت برود  
 جزای رد مندرنگد **خبر** چهارم آنست که رسول الله صلی الله علیه و آله در فضل علی گفته  
 است که هر مومنی و موحیدی که دوستی علی مرتضی را در دل از مؤمن و موحید شیرین بود هرگز  
 از کس بوقت جان دادن جزوی در راه سختی مرک و تلخی مرک نبیند چهارم رتبه چهار خلیفه  
 چهار امام که چون روز قیامت شود هر کس بفرستد سختی آن روز بسته کرد و جبریل علیه  
 السلام بساق عرش برآید و چندی که وی را قوت بود او از برادر که با اهل الجمع یا  
 اهل الموقف هر که از امت احمدید جدا شود هر که از امت احمدید بشنود امروز ازین امت  
 سید مصطفی صلی الله علیه و آله هر که بخاک یا بر چهار چیز نجاست یا بر اول صدق است  
 باز آن خلاف نبود **دوم** عدلی رستی که باز آن ظلم نبود **سیوم** عبادتی که باز آن عجب  
 چهارم سخاوتی و جوامدی که باز آن بخل نبود پس چون رسول صلی الله علیه و آله این  
 از جبریل بشنود بگریزد و بر خود بپزند و جمله امت همچنین و مانند این همه بکنند  
 و همه بدرزند و آنکه گوید رسول صلی الله علیه و آله یا جبریل که امروز هلاک شدند امتان  
 من امروز فضیلت و رسالت و یا جبریل الله الله زینهار زینهار با خدای تعالی بگو  
 و از من گوی که فضل و جت کن و بر امت من بخشای و امت مرا بجزای آنست  
 راهم ای جبریل علیه السلام هم در زمان از آن ساق عرش غایب شود و هم از نجاست  
 باز مقام معلوم خود رود و خدای عزوجل بنام بزرگ بخواند و پیغام مصطفی صلی الله علیه و آله  
 علیه السلام بگزارد پس در وقت خدای تعالی گوید و فرماید که یا جبریل باز کرد و با ساق  
 عرش رو و بگو همچنان که با اول باواری بلند که من که خدا و نرم و بی ضرر و بی نوح

و بی شبهه و بی مثل و بی زن و بی فزند و بی یار و بی هاستد راستی بر روح بابو بکر  
 صدیق داده بودم و عدلی ظلم بهم فاروق داده بودم و عبادتی بی عجب عثمان ذالنورین  
 داد بودم و سخاوتی و جوامدی بی بخل بعلی مرتضی داده بودم و من امت ترا نیز بر سنت تو  
 بوده اند هر اجرت و حشمت تو و این چهار بار را هر زیده ام و ایشان را ازین چنین سختی  
 و بیجاری و در هاندگی ازاد کرد انبیا ای مسلمانان و عبادان سابقان اول خرمیم و شاید  
 ولیکن بابو بکر و عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم خرم تر و شاهان ترم و ما اهل سنت و  
 جمله مداح و انصار را و تابعین را و تابع تا بعین را از میان دل و جان دوست داریم ولیکن  
 بابو بکر و عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم ولیکن این چهار بار را بابو بکر صدیق را و عمر فاروق  
 را و عثمان ذالنورین را و علی مرتضی را رضی الله عنهم بسیار بسیار دوست  
 تره از من و این چهاره و در مانده پیری عمر و هقی با همه سنیان و برادران در مسلمانان و با  
 همه موحدان و دوستان و جهادی این چهار بار را از جان عزیز گرامی تره از من ای  
 سنیان سنی دیگر ازین روشن تر و شیرین تر اندر فضل ایشان از من بیچاره بشنود  
 و هرگز فراموش تان هباد بدانید که هوا قبایل و دولتی و هر صلاحی و هر سعادت کلی  
 و جزوی که خداوند عالم و پادشاه اهل عالم در عالم نموده است اصل آن و اقبال و دوست  
 آن و صلاح و سعادت آن در چهار چیز نموده است و این صنع و لطف که خدای عزوجل  
 در چهار چیز نموده است مبلع و شمار آن شاید بود که از عدد ستاره و آسمان  
 در گذشته است اما درین وقت و ساعت این در علم این بیچاره است تا خود چند گویم  
 و خدای عزوجل صلاح روزگار در چهار چیز نموده است پیغامبران و عالمان و سلطانان  
 و بزرگانان سیوم صلاح و سعادت نعمت ملکست در چهار چیز نموده است در زر  
 و در سیم و در کوه و در نور چهارم صلاح محنت و زحمت در چهار چیز نموده است  
 در بند و در غل و در چاه و در ظلمت پنجم صلاح رفعت آسمان در چهار چیز است در



ستاره و ماه و افتاب و فرشته نهاده است ششم صلاح بسطت زمین در چهار  
چیز نهاده است در خاک و در آب و در آتش و در باد هفتم صلاح توان در چهار چیز  
نهاده است در حرف و در کلام و در آیت و در سوره هفتم صلاح کشف ایمان در چهار چیز  
نهاده است در صبر و در یقین و در حماد و در عدل نهم صلاح صبر ایمان در چهار چیز  
نهاده است در خوف و در شوق و در زهد و در مراقبت دهم صلاح یقین ایمان  
در چهار چیز نهاده است در حمت و بصیرت و غیرت و سنت یازدهم صلاح حماد  
در چهار چیز نهاده است در امر معروف و نهی منکر و در محبت و در صلوات و در هم صلاح  
ح عدل ایمان در چهار چیز نهاده است در خرم و در غم و در علم و در حلم سیزدهم  
صلاح عقل در چهار چیز نهاده است در سادگی و در سبب داری و در باری و در نیکوکاری  
پانزدهم صلاح طبیعت در چهار چیز نهاده است در گرمی و سردی و تری و خشکی  
شانزدهم صلاح شریعت در چهار چیز نهاده است در نماز و در زکات و در روزه  
و در حج هفدهم صلاح نماز در چهار چیز نهاده است در قیام و در رکوع و در سجود و در  
هزدهم صلاح زکات در چهار چیز نهاده است در حیوان و نبات و درم و دینار و در  
دهم صلاح روزه در چهار چیز نهاده است در نیت و مساک و خشیت و اجتهاد بیستم  
صلاح حج در چهار چیز نهاده است در احرام و وقوف و طواف و سعی بیست و یکم  
صلاح عزا کردن در چهار چیز نهاده است در قوت و حجت و شهامت و شجاعت  
بیست و دوم صلاح فرض در چهار چیز نهاده است در شرط و در رکن و در رابعاض  
و در هیات بیست و سوم صلاح جان جان داران در چهار چیز نهاده است در مطهر و در  
مشرّب و در ملبوس و در منکوح بیست و چهارم صلاح دین داران در چهار چیز نهاده است  
در خدمت و حرمت و صحبت و مروت بیست و پنجم صلاح صدق در چهار چیز نهاده است  
و چهار هزار پیاپی در چهار تن نهاده است احم و ابراهیم و موسی و مصطفی

ایمان  
کلمه اخلاص و سیرت و تقوی و غیره در این کتاب مذکور است

صلی و سلم بیست و هشتم صلاح صد کتاب و چهار کتاب در چهار کتاب نهاده است  
در توبت و انجیل و زبور و قرآن بیست و نهم صلاح کلمه شهادت در چهار کلمه  
نهاده است لا اله الا الله محمد رسول الله بیست و دهم صلاح سوره احلاص و  
توحید و معرفت در چهار آیت نهاده است قل هو الله احد الله الصمد لم یلد ولم یولد  
و لم یکن له کفو احد بیست و نهم صلاح چهار صدهزار عالم در چهار چیز نهاده است  
در عرش و در کرسی و در لوح و قلم سیام صلاح چهار صد نام در چهار نام نهاده است  
هو الاول والاخر والظاهر والباطن سی و یکم صلاح حل و عقد اهل هفت  
اسمان و هفت زمین بر چهار کس نهاده است در جبریل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل  
سی و دوم صلاح اهل عالم علوی و اهل عالم سفلی در چهار چیز نهاده است در حرکت  
و سکون و اجتماع و افتراق سی و سوم صلاح علما در چهار چیز نهاده است  
در حق گفتن و نصیحت کردن و علم را بزرگ داشتن و دانسته را کار بستن سی  
و چهارم صلاح متعلمان در چهار چیز نهاده است در حق شنیدن و نصیحت  
پذیرفتن و حدیث علم کردن و عالم را بزرگ داشتن سی و پنجم صلاح سلاطین  
نان در چهار چیز نهاده است در ولایت و لشکر و وزیر و خزانه سی و ششم  
صلاح رعیت در چهار چیز نهاده است در عدل سلطان و اتفاق یکدیگر و تفق  
دوستان و یقینی از دشمنان سی و هفتم صلاح طاهر در چهار چیز نهاده است  
چشم و گوش و دست و پای سی و هشتم صلاح باطن در چهار چیز نهاده است  
علم و عقل و خوف و رجا سی و نهم صلاح طهارت در چهار چیز نهاده است  
روی شستن و دست و مسح کردن سر و قدم چهارم صلاح ماهها در  
چهار ماه نهاده است رجب و ذوالقعدة و ذوالحجه و محرم چهارم و یکم صلاح  
همه مکانها و شهرها در چهار جای نهاده است در مکه و در مدینه و در کعبه

ح



و بیت المقدس چهل و دوم صلاح تن و جان هژده هزار عالم در چهار چیزها  
 است در عویش و از عمر شد رکوبی و از کسی در اعلی علیین و از اعلی علیین در  
 اسفل سافلین چهل و سیوم صلاح دین و ایمان اهل هژده هزار عالم در و سبقت  
 چهار یار نهاده است ابوبکر الصدیق و عمر الفاروق و عثمان و النورین  
 و علی المرتضی رضی الله عنهم و جعلنی فداهم چهل و چهارم تمامی فضل و  
 شرف و عز و کمال و جاه و جمال ایشان هر چهار بحکم اجمال و اطلاق درایت  
 الصابرين و الصادقين و القانتین و المنفقین و المستغفرین و الاسرار کما  
 ده است اکوان در جمله هج کفایت یکی یا یکی از این چیز ضایع و خراب شود  
 و اگر و العباد با کسی که در دشمنی و بغض این چهار یار بسنیدیده و بزرگوار  
 در دل دارد شقی باشد از دنیا و ملعون و مسخو طوریان کار اندر آخرت خسر دنیا  
 و الاخرة ذالک هو الخسران المبین **انجام کتاب هجده**

بدان ای سر که آید از فضل و فضایل چهار یار درین کتاب جمع کردم و چون  
 از فضل ایشان یاد نکردم مگر همانند آن که از اسامی ستاره و نموده ام و بیازد با قطره و بر  
 و از کلماتی که در جوده ام از جواب که مقصود توانی کتاب حاصل کرد و امید طالبان  
 و فاشود و توینو باید که وصیت من نگاه داری و بنصیحت من کار کنی و بدانی که همه بیضا  
 مبران وصیت کردند بعضی فرزندان را و بعضی امتان را و اگر بر شمارم از اینها و خبر  
 که در آن آمده است دراز گردد بر بعضی اختصار کنیم از جمله ایشان لقمان حکیم علیه السلام  
 پسر خویش را پند داد و گفت چنان که حق تعالی اندر نص توان خبر داد و گفت یا بنی  
 لا شرک باه ان الشرک لظلم عظیم یا پسر من و نام پسرش انعم بود شرک میاورد  
 بخدای تعالی شرک آوردن ظلمی بزرگ است یعنی با موههای خدای تعالی متقا  
 شود از مناهی احتراز کن و چون خدای بر تو قضای را ندان که خیر بود و اگر شر را

شو و چون نمت هوشا کو باش چون بلای فرستد صابر باش تابنده و مؤمن باشی  
 که اختلاف این روی بیم بود که از میان مؤمنان رانده باشی چنان که سید علم و علمیان  
 صلی الله علیه و آله و سلم گفت که حق تعالی گفته است من لم یرض بقضایی ولم یشکر لنعمای لم یصبر علی  
 بلای فلیطلب باسوا ی دیگر بند و نصیحت گفت یا بنی انما ان تکمال حبه من  
 خذل فکون فی صخرة و فی السموات و فی الارضات ان الله لطیف خبیر یا پسر من  
 حال چنانست که اگر سنگ انده بود از سپندان پسر گفت یا پدر چه کوی او خطایی  
 انما کس نیند خدای تعالی چون داند و گفت یا بنی اگر ان مقدار از میان کوی  
 بود و سنگی یا اندامها بود یا اندر زمین خدای تعالی از ابدیاد یعنی روز قیامت خدا  
 تعالی لطیف است باریکها داند که می چیزها داند سیوم پنداشت که گفت اقم  
 الصلوة و امر بالمعروف و انهی عن المنکر و اصبر علی ما اصابک ان ذلک من عزم الامور  
 یا پسر من بیای از باز و بفروهای مردم را بیکو پی کن و باز دار از فواحش و  
 صبر کن بر آنچه فوات رسد که ان واجب کار هست و شغلها و گفت ولا تصغر حدک  
 للناس ولا تشق فی الارض و حان لا یحکل محتال فکون کبیرا روی بگردانی از  
 مردمان و ایشان را حقیر داری مروان در زمین بیکو که خدای تعالی دست ندارد  
 کسی را که متکبر باشد و اندر زمین تجبر کند و عبدالله بن عمر رضی الله عنهما اندر تفسیر  
 این آیت می گوید که پیغامبر صلی الله علیه و آله و سلم گفت بیرون امدم مودی بختر و بار ناهه  
 می کرد اندر زمین بر روزگار جاهلیت حله پوشیده خدای تعالی بفهمد زمین را تاوی  
 را بگرفت و وی بر زمین فرو می شود تا قیامت دیگر وصیت گفت و اقصی فیشک  
 و تجتنب مکن ولیکن میانه رو نه بشتاب نه بخیلا عبدالله بن عمر رضی الله عنهما گفت  
 اندر تفسیر این آیت که پیغامبر صلی الله علیه و آله و سلم گفت بشتاب رفتن ندای مؤمن بیورد دیگر گفت  
 وصیت و اخصض من صوتک ان انکوا لاهوات لصوت الخیر و از خویش فزوا



دار یعنی آنکه در آن رشت ترین و ازها با آن خزان بود سفیان رضی الله عنه گوید  
آنکه لا صواب الا به ان گفت هر آینه که او از برادر تسبیح کند خدای تعالی را مگر با آنکه  
خو که اندر وی هیچ فایده نبود و فایده در او ان بلند قرآن خواندن راست و لیک احیان  
و با آنکه غایت تسبیح و تکریم هر چه جز این است بی فایده بود و خداوند سبحانه و تعالی ابر  
هم خلیل را گفت ای جاعلک للناس امانا من ترا امام خلق گردانم ابراهیم علیه السلام  
گفت و من ریتی گفت با خدایا و از فرزندان من نیز امام گردان و زکیا علیه السلام گفت  
رجب بی من در آنکه ریتم طیبه انکه انت الوهاب با خدایا عطا ده مرا از فضل و رحمت  
تو پسری پاکیزه یعنی از گناهان و جای دیگر گفت هر چه من از آنکه و لیا پرستی و پرست  
من ال یعقوب عطا ده مرا از فضل و رحمت تو پسرتا میراث یاد از من یعنی خلقت  
من باشد میراث یاد از ال یعقوب کلی رضی الله عنه گوید این یعقوب بن هاشم بود  
در زکریا ان یعقوب که پدر یوسف بود و بن و برادر پندیده و خویشی را رب یعنی و برادر  
طاعت کرامت کن و خدای ابراهیم خلیل را علیه السلام بعد از نود و نه سال اسماعیل را  
بوی از این داشت و بعد از وی اسحق را علیه السلام انکه گفت الحمد لله الذی هدانا لهذا  
الکبر اسماعیل و اسحق ان ربی لسمیع الدعاء شکو و سپاس خدای را عزوجل که مرا عطا داد  
بپسری اسماعیل و اسحق را که خداوند من شنونده دعاهاست پس چون حاجت  
خویش را خدای تعالی روا دید دعا کرد و گفت رب اجعل لی حقیم الصلوة و من ریتی ربنا  
و تقبل دعای بی بها اغفر لی و لوالدیک و لمن دخل بیتی مؤمنا و للمؤمنین یوم یقوم الحق  
ای خداوند و پادشاه موانچان کن که بیایم از نماز و از ریت من نیز چنان که بیایم از  
نماز ای خداوند و بپذیر عبادت من یا رب مرا بیا مرز و پذیر و مادر مرا و مؤ  
منان را همه ان روز که بدیدایم شما حق یعنی روز قیامت انکه با خود خود وصیت  
کرد پسران را بملت و بن خود خواند و یعقوب علیه السلام نیز وصیت کرد پسران

را و گفت یا پسران من خدای تعالی اختیار کرده است شما را دین اسلام زینهار  
تا غیر پروردگار مسلمان باشید چنان که حق تعالی خبر می دهد از نص قرآن و وصی بها ابراهیم  
بنیه و یعقوب یا بنی ان الله اصطفی لکم الدین فالتمسوا منه الا و انتم مسلمون داود علیه  
السلام گفت با خدایا سلیمان را همچنان باش که مرا بودی و حی مدبوی که یاد او سلیمان را  
بلوکی تا مرا همچنان باشد که مرا بودی تا من وی را همچنان باشم که ترا بودم و عطا فی  
لوید هیچ پیغامی را ازین جهان نبردند یک تا آنکه که ویرا هیچ بگردند میان هر که  
و زندقانی چون یعقوب را علیه السلام بخیر کردند گفت مرا چندان مهلت دهد  
از فرزندان پیرسم تا ایشان چه پرستند از بس من و ایشان را وصیت کنم پس  
اسلام پس ایشان را جمع کرد و گفت اجل من حاضر آمده شما چه پرستید از بس من  
گفتند خدای عزوجل را بر ستیم چنانکه خدای تعالی یاد کرد اندر مصحف حمید  
ام کنتم شهداء و اذ خضر یعقوب الموت اذ قال لنبیه ما تعبدون قالو نعبد الله و ابایک و هم  
و اسمعيل و اسحاق و اهلها و احدا و نحن له مسلمون گفتند بر ستیم خدای ترا و خدای پدر  
ترا ابراهیم و اسماعیل و اسحق خدای یگانه و ما را و اخلص ایم و استادم زین الاسلام شرف الدین تمام  
ابن الحنفی از روی رحمة الله علیه وصیت کرد مرا بس که چیز اول گفت جان من با تو خویشی چه کن تا آن  
که هشتاد و یک دوم گفت از علم و شریعت خدای تعالی بیا موز که خدای تعالی بداند پرستی سیم  
گفت با خلق خدای تعالی معاشرت نیکو کن تا در قیامت سبک بار شوی و هم استادم اندر  
حدیث خواجه امام نظام الدین جمال الاسلام منصور بن هبة الاسد آبادی رضی الله عنه وصیت  
کرد مرا بد و چیز گفت درویشان را بر زکات و زان ده و هر چه خدای تعالی تو را بدهد فرج دار  
بود رویشان تا خدای تعالی بر تو فرج کرد و اندر نعمت دنیا و نعمت آخرت و هم استادم زین  
الدین چکان المرنیدی رضی الله عنه مرادید درین مسجد نشست که گفت یا عمر هم اینجا بی  
دار که جای مردان اندکست مواظقت قول رسول الله علیه السلام که گفت المسلمین بیعت کل تقی و گفت هر

عنه

ن



خواهد که سلامت باشد و دینش اسوده باشد و دلش روشن و اندک باشد و غش از هر دو مان  
 گناه کند که این زمانه و تنهایی است و پذیرم شیخ خطیب عارف عیسی رحمة الله علیه مرا وصیت کرد  
 و گفت جان پدرا عقاد بر خدای تعالی کن که ترا فراموش نکند و از وی شرم دار که همیشه ترا  
 می بیند و من نیز ترا وصیت می کنم بدین وصایا که شنیدی و دیگر نخست از همه سنت  
 و جماعت نگاه دار و پس بر استی کوش با خدای تعالی نذر و اموک و راست گفتن بخلاف  
 و امانت گذاردن و اخیانت جز کردن و انصاف بردادن و بعلم و توان مشغول بودن  
 و درویشان را دوست داشتن و مراعات ایشان کردن که عز و هرد و جمدان و رستگاری از دل  
 در هر دو جمدان درین است و نیز وصیت می کنم خوانندگان این کتاب را که مرا بدعا یاد دارند  
 که مقصود من از این ریج بودن و اندکی بسیار بر گردیدن نصیحت و فایده مسلمانان بوده است  
 تا صاحب راه دوست دارند و مکره و دوستی ایشان باشد و از خدای تعالی عفو و آمرزش  
 خواهند تا اگر سهوی ز لبی بگفتار راه یاخته است و یا تکلفی و بیایی باندیشه میخسته  
 شده است حق تعالی بفضل و کرم خود ببرکات دعای ایشان در گذارد و از ثواب این کتاب  
 هر روز کند که هیچ مغایرتی بایشان نبوده که کسی بخلاق از خدای تعالی می خواند و نگاه  
 بسبب نظر کردن بخلاق از خدای عز و جل محرم و محبوب شود این در جل جلاله امید من دان  
 تو و خوانندگان و شنوندگان این علم و فاکند و از شفاعت این بزرگان اول محمد  
 مصطفی صلی الله علیه و آله و ابوبکر الصدیق و عمر الفاروق و عثمان ذی النورین و علی  
 اطهر ترضی الله عنهم محرم نکند و بفضل و رحمت خویش با ما کار کند و نماند و فضل  
 وقع الفراغ من تحریره و تنسیخه یوم الجمعة وقت العصر  
 فی دار الخیر مدینة ملطیه حرسها الله عن الافات  
 علی بن العبد الضعیف الفقیر المحتاج الی رحمة  
 الله تعالی و عفوانه قاسم ابی بکر

بن ملک احمد السیماقی سبا و ملطیه مسکن  
 فی سابع عشر محرم الحرام سنة تسع عشر  
 و تمایه و صلی الله علی خیر خلقه  
 محمد و آله اجمعین امین  
 یا رب العالمین  
 ای فریفته و خوبه زشت  
 بیام از آنرا این را بهشت  
 فاعلات فاعلات فاعلات اول کن و ستاد لک ارواح شاد  
 نوری که هر که عمر عزیزم هر کند و این تیره بند زندهم جزا کند  
 یا رب تو عفو کن گناهان آن کسی که خط بخواند و بر من دعا کند



کافه نوجوانان و کافه جوانان و کافه  
کافه نوجوانان و کافه جوانان و کافه